

شرح  
سودی  
بر  
بیونستان

۲



مرکز تخصصی مطالعات ایران شناسی

[www.iranshenasi-center.com](http://www.iranshenasi-center.com)

۳۰۰۰۱۸۴۲۱۸



[https://telegram.me/iranshenasi\\_Center](https://telegram.me/iranshenasi_Center)

شرح سودی  
بر  
بوستان سعدی



شرح سودی  
بر  
بوستان سعدی

ترجمه و تحشیه و تهیه متن انتقادی.

از

دکتر اکبر بهروز

جلد دوم

مشخصات این کتاب به شماره ۲۰۰ - ۵۲/۴/۱۸ در دفاتر مخصوص  
اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی ثبت شده است

---

این کتاب به سرمایه کتابفروشی حقیقت در ۱۲۰۰ نسخه در مهرماه ۱۳۵۲ شمسی  
در چاپخانه آذرآبادگان تبریز به چاپ رسید

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

## فهرست مطالب

صفحه

موضوع

۸۷۳	باب چهارم - در تواضع
۸۷۴	حکایت هم در این معنی
۸۷۶	حکایت هم در این معنی
۸۸۰	حکایت بایزید و تواضع او
۸۸۲	حکایت در عجب و عاقبت آن وشکستگی و برکت آن
۸۸۷	حکایت عیسی علیه السلام و عابد خودبین و فاسق پشیمان
۹۰۳	حکایت دانشمند فقیر و قاضی متکبر
۹۱۵	حکایت بر طریق تمثیل
۹۲۱	حکایت توبه کردن پادشاه زاده
۹۳۹	حکایت طواف عسل
۹۴۴	حکایت
۹۴۶	حکایت در عزت نفس مردان
۹۴۸	حکایت خواجه نیکو خصال و بنده بدفعال
۹۵۳	حکایت معروف کرخی و مسافر مریض
۹۶۵	حکایت سفاقت ناهلان و تحمل نهکمردان
۹۷۷	حکایت در گستاخی درویشان و حلم پادشان
۹۸۷	حکایت در محرومی خود بینان
۹۸۹	حکایت در معنی تضرع و تعلیم حق شناسی بندگان
۹۹۳	حکایت در معنی تواضع و نیازمندی
۹۹۸	حکایت در معنی تواضع و نیازمندی حاتم اصم و سیرت او
۱۰۰۴	حکایت زاهد با دزد
۱۰۱۱	حکایت در تحمل جفای دشمن از بهر دوست
۱۰۱۴	حکایت
۱۰۱۵	حکایت لقمان حکیم و تحمل او
۱۰۱۹	حکایت جنید و تواضع و حلم او
۱۰۲۳	حکایت پارسا و بریط زن
۱۰۲۴	حکایت صبر مردان بر جفای ناهلان
۱۳۰۱	حکایت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و رضی الله عنه و سیرت خوب او در تواضع
۱۰۳۷	حکایت امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه و تواضع او
۱۰۳۹	حکایت در فایده خوشخویی
۱۰۴۱	حکایت ذوالنون و تواضع او

صفحه	موضوع
۱۰۴۹	باب پنجم - در رضا
۱۰۵۲	گفتار اندر رضا به حکم قضا
۱۰۵۵	حکایت شاطر اصفهانی
۱۰۷۲	حکایت تیر انداز اردبیلی
۱۰۷۷	حکایت طیب و کرد
۱۰۷۹	حکایت
۱۰۸۰	حکایت
۱۰۸۲	حکایت
۱۰۸۲	حکایت مرد درویش و زن ناسازگار و همسایه توانگر
۱۰۸۶	حکایت مرد درویش و زن زشت
۱۰۸۹	حکایت کرکس با زغن
۱۰۹۲	حکایت شاگرد منسوج باف
۱۰۹۶	حکایت شتر بچه
۱۰۹۸	گفتار در اخلاص و برکت آن و ریا و آفت آن
۱۱۰۱	حکایت بابای کوهی و اخلاص او
۱۱۰۴	حکایت طفل روزه دار
۱۱۰۷	حکایت زاهد مرائی
۱۱۳۰	باب ششم - در قناعت
۱۱۳۰	حکایت
۱۱۳۳	حکایت
۱۱۳۵	حکایت
۱۱۴۰	حکایت
۱۱۴۴	حکایت
۱۱۴۷	حکایت
۱۱۴۸	حکایت
۱۱۴۹	حکایت
۱۱۵۲	حکایت
۱۱۵۴	حکایت
۱۱۵۶	حکایت
۱۱۶۰	حکایت
۱۱۶۲	حکایت
۱۱۶۶	حکایت اندر صبر در ناتوانایی با امید بهی
۱۱۶۹	حکایت
۱۱۷۸	باب هفتم - در تأثیر تربیت
۱۱۸۲	گفتار در فضیلت خاموشی
۱۱۸۷	حکایت
۱۱۹۱	حکایت



صفحه	موضوع
۱۱۹۶	حکایت
۱۱۹۸	حکایت عضدالدوله
۱۲۰۰	حکایت
۱۲۰۱	حکایت
۱۲۰۳	حکایت
۱۲۰۹	حکایت خاصیت پرده پوشی و سلامت خاموشی
۱۲۱۴	گفتار درمعنی زبان کشیدن ازغیبت
۱۲۱۵	حکایت
۱۲۱۶	حکایت
۱۲۱۷	حکایت
۱۲۱۹	حکایت
۱۲۲۱	حکایت
۱۲۲۱	حکایت
۱۲۲۵	حکایت
۱۲۲۶	حکایت
۱۲۲۸	گفتار اندرکسانی که غیبت ایشان روا باشد
۱۲۳۰	حکایت
۱۲۳۱	حکایت نکوهش غمازی و صفت غمازان
۱۲۳۴	حکایت
۱۲۳۹	گفتار درحق زنان و خوی نیک و بدایشان
۱۲۴۶	حکایت
۱۲۴۸	حکایت
۱۲۴۹	گفتار اندر پرورش فرزندان
۱۲۵۶	گفتار اندر پرهیز کردن از خوبرویان
۱۲۵۹	حکایت در پرورش بندگان
۱۲۶۳	گفتار اندر نظر بازان کذاب
۱۲۶۵	حکایت درویش صاحب نظر و بقراط حکیم
۱۲۷۰	گفتار اندر سلامت گوشه نشینی و صبر در آذای خلق در همه حال
۱۲۸۲	حکایت
۱۲۸۲	حکایت
۱۲۹۱	<b>باب هشتم - در شکر</b>
۱۲۹۸	حکایت
۱۳۰۱	گفتار اندر صنع باری در ترکیب خلقت انسان
۱۳۰۵	حکایت در شکر منعم
۱۳۰۷	حکایت
۱۳۰۹	گفتار اندر صنع باری و شکرگزاری
۱۳۱۴	گفتار اندر شناختن نعمتهای رب العالمین
۱۳۱۶	حکایت طغرل و هندوی پاسبان
۱۳۲۱	حکایت

صفحه	موضوع
۱۳۲۲	حکایت
۱۳۲۳	حکایت
۱۳۲۴	حکایت
۱۳۲۵	حکایت
۱۳۲۸	گفتار اندر نظر اهل دل در باب الارباب نه در اسباب
۱۳۲۹	حکایت
۱۳۳۲	سخن در سابقه ازل و توفیق یافتن در عمل
۱۳۳۵	حکایت سفر هندوستان و ضلالت بت پرستان
۱۳۵۷	<b>باب نهم - در توبه</b>
۱۳۵۹	حکایت پیرو تحسرخوردن او بروزگار جوانی
۱۳۶۵	حکایت طبیب و پیر مرد
۱۳۶۹	گفتار اندر غنیمت شماردن جوانی پیش از ضعف پیری
۱۳۷۳	حکایت
۱۳۷۸	حکایت
۱۳۸۲	حکایت
۱۳۸۴	حکایت
۱۳۸۹	حکایت
۱۳۹۳	حکایت
۱۳۹۳	حکایت
۱۳۹۵	گفتار در موعظه و پند
۱۳۹۷	حکایت
۱۴۰۱	حکایت
۱۴۰۴	حکایت
۱۴۰۵	حکایت
۱۴۰۸	حکایت
۱۴۱۲	حکایت
۱۴۱۵	حکایت
۱۴۱۷	حکایت
۱۴۱۸	حکایت
۱۴۲۱	تمثیل
۱۴۲۳	حکایت
۱۴۲۶	حکایت
۱۴۲۸	حکایت
۱۴۳۲	<b>باب دهم - در مناجات و ختم کتاب</b>
۱۴۳۵	حکایت
۱۴۴۲	حکایت
۱۴۴۳	حکایت
۱۴۴۴	حکایت
۱۴۴۸	حکایت
۱۴۵۵	پهرستها

# باب چهارم

در توابع

زخاک آفریدت خداوند پاک

پس ای بنده افکندگی<sup>۱</sup> کن چو خاک

افکندگی: «ك» عجمی بـدـل از «ه» رسمی. «ی» حرف مصدر. به معنی توابع است.

محصول بیت: به طریق خطاب عام می فرماید: خداوند پاک تورا از خاک آفریده است، پس ای بنده! مانند خاک فروتنی کن، یعنی مغرور و متکبر مباش.

حریص و جهانسوز و سرکش مباش

زخاک آفریدت چو آتش مباش

جهانسوز: ترکیب وصفی است به معنی سوزنده جهان، مراد ستمگر است. سرکش: ترکیب وصفی است به معنی مغرور و متکبر.

محصول بیت: حریص و ستمگر و مغرور و سرکش مباش. خداوند تورا از خاک آفریده، مانند آتش مباش، یعنی خدا تورا از عنصر پست آفریده، که خاک است، پس مانند عنصر علوی مباش، که آتش است. حاصل: خاکی مشرب باش، آتشی مزاج مباش.

چو گردن کشید آتش هولناک

بیچارگی تن بینداخت خاک

محصول بیت: چون آتش ترسناک کبر و عناد و سرکشی نمود، یعنی علوی

۱- ع، ف: افتادگی. ۲- ع، ف: آفریدندت.

مزاج شد، و خاک تن و وجود خود را به بیچارگی بینداخت، و یا اینکه با بیچارگی به پستی انداخت. حاصل: چون آتش سرکشی کرد و خاک فروتنی نمود؛

## چو آن سرفرازی نمود این کمی

از آن دیو کردند ازین آدمی

آن: اشاره به «آتش» است.

این: اشاره به «خاک» است.

سرفراز: ترکیب وصفی است در این قبیل موارد کنایه از تکبر و تعظم است.

«ی» حرف مصدر.

کمی: «کم» یعنی اندک، «ی» حرف مصدر، مراد از «کمی» در اینجا

تواضع است.

از آن: یعنی از آتش.

ازین: یعنی از خاک.

دیو: یعنی شیطان.

محصول بیت: چون آتش سرفرازی و کبر نشان داد، و خاک تواضع و

افکنندگی نمود، از آتش شیطان کردند و از خاک انسان.

به آتش که نسبت سرفرازی داده به اعتبار آنست که از جوهر علوی است.

حکایت هم در این معنی<sup>۱</sup>

## یکی قطره باران ز ابری چکید

خجل شد چو پهنای دریا بدید

یکی: در اینجا یعنی يك.

محصول بیت: يك قطره باران از ابری چکید، وقتی پهنای دریا را دید

شرمنده شد، یعنی از وسعت و بزرگی دریا شرمنده شد و گفت:

که جایی که دریاست من کیستم  
گراو هست حقا که من نیستم

که : حرف رابط مقول قول مقدر است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : قطره وقتی عظمت دریا را دیدگفت : جایی که دریاست ، من چه کسی هستم ؟ یعنی نسبت به او من چیزی نیستم . حاصل : دریا اگر آنست که من دیدم حقا که من چیزی نیستم ؛ نسبت به او من وجود ندارم .

چو خود را بچشم حقارت بدید  
صدف در کنارش بجان پرورید

چشم حقارت : اضافه لامیه است مجازاً .

کنار : یعنی نزد ، در اینجا مراد سینه است . «ش» ضمیر راجع به «قطره» است .  
بجان : «ب» حرف مصاحبت ، یعنی باجان ، در اینجا ایهامی لطیف  
هست ، فتأمل .

محصول بیت : چون قطره خود را به چشم حقارت بدید ، یعنی به خود وجود  
قائل نشد ، صدف آنرا در سینه اش پرورش داد ، یعنی در آغوش خود با جانش تربیت نمود .  
سپهرش بجایی رسانید کار که شد نامور لؤلؤ شاهوار  
که : حرف بیان است .

لؤلؤ شاهوار ، اضافه بیانیه . «وار» پسوند لیاقت و نسبت است یعنی لؤلؤ لایق شاه .  
محصول بیت : سپهر کار قطره را به جایی و مقامی رسانید که لؤلؤ شاهوار  
مشهوری شد ، یعنی مرواریدی لایق پادشاه شد .

بلندی<sup>۱</sup> از آن یافت کوپست شد<sup>۲</sup>  
در نیستی کوفت تا هست شد<sup>۳</sup>

از آن : ادات تعلیل است یعنی از آن سبب .

۱- ع : لولوی . ۲- متن : بلند . ۳- ف : بعد از این بوت ، بیت زیر را اضافه دارد :  
تواضع کند هوشمند گزین نهد شاخ پرمیوه سر بر زمین

کو : دراصل «که او» است . «که» حرف تعلیل ، ضمیر راجع به قطره است .  
 درنیستی : اضافه لامیه است مجازاً . «ی» حرف مصدر .  
 تا حرف سبب است .

محصول بیت : قطره از آن جهت بلندی و رفعت یافت ، یعنی لؤلؤ شاهوار  
 شد ، که پست شد . یعنی خود را پست دید و مغرور نشد . درنیستی کوفت ، یعنی خود  
 را نیست دانست تا هست شد و ارزش و شرف و عزت و حرمت پیدا کرد . حاصل :  
 خود را بی اعتبار گرفت تا صاحب قدر و احترام گردید .

### حکایت هم در این معنی<sup>۱</sup>

جوانی خردمند پاکیزه بوم ز دریا در<sup>۲</sup> آمد بدر بند روم

بوم : یعنی سرزمین و شهر ، در اینجا مراد اصل است .  
 در بند : یعنی سرحد ، اضافه اش به «روم» لامیه است .  
 محصول بیت : جوانی خردمند پاکیزه اصل ، از دریا به سرحد روم در آمد  
 یعنی به شهری در کنار دریا آمد .

### درو فضل دیدند و عقل<sup>۳</sup> و تمیز

نهادند رختش بجایی عزیز

رخت : به فتح «ر» به معنی اسباب است .  
 محصول بیت : در آن جوان فضل و عقل و تمیز دیدند ، پس اسباب او را در  
 جایی عزیز گذاشتند . حاصل : او را گرامی داشتند .  
 آنکه به جای «عقل» ، «فقر» نوشته مخالف نسخ صحیح نوشته است .

### مه عابدان<sup>۴</sup> گفت روزی بمرد

که خاشاک مسجد بیفشان و گرد

مه عابدان : اضافه لامیه ، مراد شیخ است .

۱- ع ، ف ، حکایت . ۲- ع ، ف ، بر . ۳- ع ، ف ، فقر . ۴- ف ، سر صالحان .

که : حرف رابط مقول و قول است .

محصول بیت : بزرگ عابدان ، یعنی شیخ عابدان ، بعد از تمام شدن ایام مسافرت ، به مرد ، یعنی به آن جوان گفت که گرد و خاشاک مسجد را بیفشان ، یعنی مسجد را جاروب و تمیز کن .

**همان کین سخن مرد رهرو شنید**

**برون رفت و بازش نشان کسی ندید**

مرد رهرو : ترکیب وصفی است ، یعنی مسافر و سالک .

محصول بیت : همان ، یعنی در آن ساعت که مرد مسافر این سخن را از پیر شنید ، بیرون رفت و دیگر کسی نام و نشانی از او ندید ، یعنی کسی ندانست که او کجا رفت .

بعضی گفته‌اند که مراد از «جوان» و «رهرو» خود حضرت شیخ می‌باشد . برای مخفی کردن حال چنین می‌فرماید . والعلم عندالله تعالی .

**بر آن حمل کردند یاران و پیر**

**که پروای خدمت ندارد فقیر**

مراد از «یاران» مریدان است .

مراد از «پیر» شیخ آنان است .

که : حرف بیان است .

پروا : در اینجا به معنی آداب و احوال است . «پروای خدمت» یعنی

احوال خدمت .

محصول بیت : مریدان و شیخ ، بر آن معنی حمل کردند که فقیر پروای

خدمت ندارد ، یعنی معلوم می‌شود که خدمت نکرده و احوال خدمت را نمی‌داند .

**دگر روز خادم گرفتش براه که ناخوب کردی بهر ای تباه**

که : حرف رابط مقول و قول مقدر است .

**محصول بیت :** فردای آن روز ، خادم جوان را در راه گرفت و گفت که با اندیشهٔ تباهاست کار زشت کردی ، یعنی بدکردی فرار کردی . حاصل : اینکه از خدمت به اهل طریقت اعراض نمودی کاری زشت و ناپسند انجام دادی .

### ندانستی ای کودک خود پسند

**که مردان ز خدمت بجایی رسند**

**ندانستی :** به اخبار احتمال دارد . فتأمل .

**که :** حرف بیان است .

**مردان :** یعنی اولیا .

**محصول بیت :** ندانستی و یا ای کودک خود پسند مغرور! آیا ندانستی که اولیا از خدمت ، یعنی به سبب خدمت به مقامی می رسند ، یعنی به مقام کرامت می رسند ؟ حاصل : هر کس مقامی پیدا کرده ، به وسیلهٔ خدمت پیدا کرده است ، زیرا «من خدمت خدم»!

### گرستن گرفت از سر صدق و سوز

**که ای یار جان پرور دلفروز**

**گرفت** فعل ماضی یعنی شروع کرد .

**سر :** در اینجا به معنی جهت است .

**که :** حرف رابط مقول و قول مقدر است .

**محصول بیت :** جوان وقتی از خادم آن سخن را شنید ، از جهت صدق و سوز گریه کرد ، یعنی با صدق و سوز دل شروع کرد به گریستن و گفت : ای یار جان پرور و مایهٔ صفا و روشنی دل !

### نه گرد اندر آن بقعه دیدم نه خاک

**من آلوده بودم در آن جای پاک**

**نه :** حرف نفی در معنی مقید است به «دیدم» در تقدیر : ندیدم .



بقعه به ضم «ب» قطعه زمین ، در اینجا مراد همان مسجد است .  
 محصول بیت : جوان به خادم گفت : من در آن بقعه نه‌گرد دیدم و نه خاک .  
 بلکه در آن جای پاک فقط من آلوده بودم ؛ گرد و خاک آنجا تنها وجود من بود .

**گرفتم قدم لاجرم باز پس**  
**که پاکیزه به مسجد از خاک و خس**

لاجرم : یعنی ناچار .

باز پس : از قبیل تأکید لفظی است ، یعنی پس و عقب .

که : حرف تعلیل است .

در بعضی نسخ به جای «خاک» ، «خار» آمده .

محصول بیت : چون در آن جای پاک آلوده فقط من بودم ، ناچار قدم خود را  
 پس گرفتم ، یعنی از آن جا بیرون رفتم ، زیرا مسجد بهتر است که از خس و خاشاک  
 پاکیزه باشد .

حضرت شیخ به اسلوب سابق می‌پردازد ، می‌فرماید :

**طریقت جز این نیست درویش را**

**که افکنده دارد تن خویش را**

که : حرف بیان است .

افکنده : نوعی ماضی است به معنی حقیر که عبارت از تواضع است .

محصول بیت : طریقت درویش جز این نیست که تن خویش را حقیر و ذلیل  
 دارد ، یعنی به خودش وجود قائل نشود .

**بلندیت باید تواضع گزین**

**که آن بام را نیست سلم جز این**

که : حرف تعلیل است .

سلم: به ضم «س» و تشدید «ل» یعنی نردبان .  
 محصول بیت: اگر بلندی می‌خواهی، تواضع اختیارکن، زیرا آن بام، جز این نردبانی ندارد. حاصل: سبب بلندی مرتبه و قدر تواضع است.  
**فروتن بود هوشمند گزین نهد شاخ پر میوه سر بر زمین<sup>۱</sup>**  
 هوشمند گزین: اضافه بیانیه است، یعنی خردمند مختار و مقبول و مرغوب.  
 محصول بیت: هوشمند بر گزیده فروتن می‌شود. مصراع دوم در حکم تمثیل است. شاخ پر میوه سرش را بر زمین می‌گذارد، یعنی خم می‌شود نمی‌تواند راست بایستد. شخص متواضع و فروتن هم البته سرش را به هر کس فرو می‌آورد و تواضع می‌نماید.

### حکایت با یزید بسطامی و تواضع او<sup>۲</sup>

شنیدم که وقتی سحرگاه عید  
 ز گرمابه<sup>۳</sup> آمد برون با یزید  
 که: حرف بیان است.

محصول بیت: شنیدم که حضرت با یزید بسطامی، وقتی بامداد روز عید بعد از غسل عید از گرمابه بیرون آمد:

**یکی طشت خاکسترش بی‌خبر فرو ریختند<sup>۴</sup> از سرایی بسر**  
 طشت خاکستر: اضافه لامیه است مجازاً.

محصول بیت: یک طشت خاکستر نا آگانه از سرایی به سرش ریختند، یعنی همان طور که می‌رفت بر سرش ریختند.

### همی گفت شولیده دستار و موی<sup>۵</sup>

**کف دست شکرانه مالان بروی**

شولیده: نوعی ماضی مفرد غایب، یعنی آلوده و ژولیده. در بعضی نسخ

۱- ع، ف، این بیت را ندارد. ۲- ع: ذکر تواضع شیخ ابویزید رحمه الله، ف، حکایت. ۳- ف، زگرماوه. ۴- متن، فرو ریخت. ۵- ع، پشولیده دستار و کالیده موی.

«ژولیده» آمده که به همین معنی است ، اما اکثر در زلف و موی سر به کار می رود .  
**دستار :** یعنی عمامه .

مراد از «موی» در اینجا ریش است .

**محصول بیت :** حضرت با بزیید، که دستار و مویش به خاکستر آلوده شده بود ، در حالی که کف دست شکرانه به روی می مالید می گفت . مقول قول بیت آینده است :

**که ای نفس من در خور آتشم**

**بخاکستری روی درهم کشم<sup>۱</sup>**

که : حرف رابط مقول و قول است .

**بخاکستری :** «ب» حرف مصاحبت متضمن سببیت . «ی» حرف وحدت متضمن قلت است .

**درهم کشم :** یعنی آیا ناراحت شده ، ترش کنم ؟ این ترکیب متضمن استفهام انکاری است .

**محصول بیت :** به نفس خود خطاب کرده می فرماید : ای نفس ! من لایق آتش دوزخم ، آیا برای يك مشت خاکستر روی خود را ترش کنم ، یعنی آیا ناراحت بشوم ؟ البته نمی شوم .

حضرت شیخ به حکمت و معرفت شروع کرده می فرماید :

**بزرگان نکردند در خود نگاه**

**خدا بینی از خویشتن بین مخواه**

**محصول بیت :** بزرگان در خودشان نگاه نکردند، یعنی برای خودشان وجود قائل نشدند و غرور و تکبر نمودند . خدا بینی و جلب عنایت حق را از خویشتن بین و متکبر و مغرور مخواه . جاصل : از خودپسند ولایت و کرامت منتظر مباش . زیرا این عمل محض ضلالت است .

۱- ف : بعد از این بیت سه ستاره دارد .

## بزرگی بناموس و گفتار نیست بلندی بدعوی و پندار نیست

ناموس : یعنی عرض و کبر .

گفتار : در اینجا یعنی ادعای باطل .

پندار : یعنی عجب و تکبر .

محصل بیت : بزرگی و سروری به ناموس و گفتار نیست ، یعنی بزرگی با گفتن «من ولی هستم» امکان ندارد ، بلندی و عزت به ادعا و عجب و تکبر نیست . حاصل : درویشی ، در سایه از خود گذشتن و ترك ادعا و کتمان معنی حاصل می شود نه با پندار و غرور .

## تواضع سر رفعت افرازدت تکبر بخاک اندر اندازدت سر رفعت : اضافه لامیه است مجازاً .

محصل بیت : به طریق خطاب عام می فرماید : تواضع سر رفعت تورا ، یعنی مقام و مرتبه تورا بلند می کند . حاصل : سبب بلندی تو می شود . اما تکبر تورا به خاک مذلت و خواری می اندازد ، یعنی تورا حقیر و ذلیل می کند هم در حضور حق و هم در مقابل خلق . العیاذ بالله تعالی .

## بگردن فتد سرکش تندخوی

### بلندیت باید بلندی مجوی

محصل بیت : انسان متکبر و مغرور و تندخوی ، به گردن می افتد ، یعنی هلاک می شود . پس اگر بلندی و عزت لازم داری بلندی مجوی ، یعنی متکبر و مغرور و سرکش مباش . حاصل : متواضع باش ، خود بین و خودپسند مباش .

گفتار در عجب و عاقبت آن و شکستگی و برکت آن

## ز مغرور دنیا ره دین مجوی

### خدا بینی از خویشتن بین مجوی

خدا بین : ترکیب وصفی ، یعنی طالب رضای حق . «ی» حرف مصدر .

**خویشتن بین** : ترکیب وصفی است یعنی متکبر و خودپسند .

**محصول بیت** : از غافل مغرور دنیا راه دین و طریق حق جستجو مکن .

از خود بین ، خدا بینی و طلب رضای حق جستجو مکن . حاصل : از متکبر و مغرور صلاح موافق راه خدا و لایق دین ، آرزو مکن .

### گرت جاه باید مکن چون خسان

#### بچشم حقارت نگه در کسان

**محصول بیت** : اگر جاه و مرتبه ، یعنی عزت و شرف می خواهی ، مانند

اشخاص پست ، با چشم حقارت به مردم نگاه مکن . حاصل : کسی را خوار و ذلیل و حقیر شممار ، زیرا چه می دانی که در درونش چه هست؟ شاید آن کس را که نمی پسندی یکی از اولیاست .

#### گمان کی برد مردم هوشمند که در سر گرانیست قدر بلند

که : حرف بیان است .

**سرگران** : ترکیب وصفی است این عبارت گاهی کنایه از ثقلت و تکبر است

و گاهی کنایه از مستی . در هر حال ، در مقام ذم استعمال می شود . «ی» حرف مصدر .

**محصول بیت** : مردم هوشمند و دانا ، کی گمان می برد که قدر بلند در تکبر

و خودپسندی است؟ استفهام انکاری است - یعنی هرگز چنین گمان نمی برد . حاصل آنست که خردمند و دانا ، متکبر و مغرور نمی شود .

### ازین نامور تر محلی مجوی

#### که خوانند خلقت پسندیده خوی

**نامورتر** : «ور» حرف نسبت . «تر» ادات تفضیل است .

**محل** : به تشدید «ل» در اینجا به معنی مقام و مرتبه است .

که : حرف بیان است .

**محصول بیت** : مقام و مرتبه بی نامورتر و مشهورتر از این مجوی که مردم

تورا پسندیده خوی و درویش صفت بخوانند . حاصل : اینکه مردم تورا خوش خلق و درویش نهاد بخوانند ، نعمتی بزرگ و مقامی عالی است .

**نه گر چون تویی بر تو کبر آورد**

**بزرگش نبینی بچشم خرد**

نه : ادات نفی متضمن استفهام انکاری است .

فاعل «آورد» ، «کسی» است که مشبه «چون تو» است . در تقدیر : اگر مرد چون تویی بر تو کبر آورد .

چشم خرد : اضافه لامیه است مجازاً .

محصل بیت : آیا چنین نیست که اگر کسی مانند تو بر تو کبر آورد ، یعنی بر تو کبر نشان دهد و بزرگی فروشد ، به چشم خرد او را بزرگ نمی بینی ، یعنی او را عزیز و گرامی نمی شماری ؟

آنکه در معنی مصراع اول گفته : اگر متکبری مثل تو بر تو کبر آورد ، متکبران سهو کرده است .

**تو نیز از تکبر کنی همچنان نمای که پیشت تکبر کنان**

همچنان : به طریق سحر حلال قابل است که مربوط به ماقبل و یا مابعد باشد . فتأمل .

نمایی : فعل مضارع مفرد مخاطب ، جواب شرط واقع شده ، یعنی دیده می شوی .

که : حرف رابط صفت است .

محصل بیت : تو نیز اگر مثل او تکبر کنی بر دیگران چنان دیده می شوی که در پیش تو تکبر کنندگان دیده می شوند ، یعنی همچنانکه تکبر کننده در نظر تو مذموم و ناپسند است تو نیز اگر تکبر کنی در نظر دیگران همانند متکبران ناپسند و حقیر دیده می شوی .

## چو استاده‌ای بر مقامی بلند

### بر افتاده گر هوشمندی مخند

مقام : در اینجا یعنی مرتبه و منصب . «ی» حرف وحدت .

افتاده : یعنی حقیر .

محصول بیت : وقتی در مقامی بلند و منصبی عالی ایستاده‌ای ، یعنی وقتی

صاحب جاه و مقامی هستی ، اگر هوشمند و دانایی ، بر فقیر و ضعیف افتاده مخند ، یعنی آنان را تحقیر و تمسخر مکن .

### بسا ایستاده در آمد زیبای که افتادگانش گرفتند جای

ایستاده : یعنی صاحب مقام و مرتبه .

که : حرف رابط صفت است .

افتاده : یعنی زیر دست و حقیر .

محصول بیت : چه بسا صاحب منصب و مقام ازبای در آمد و افتاد ، یعنی از

منصب و مقام سقوط کرد ، افتادگان و زیردستان منصب و مقام او را گرفته جایش را اشغال نمودند . حاصل : زیردستان مقام او را به دست آوردند و او به ذلت و فقر افتاد .

### گرفتم که خود هستی از عیب پاک

### تعنت مکن بر من عیبناک

گرفتم : یعنی فرض کنیم .

که : حرف بیان است .

تعنت : مصدر از باب «تفعل» یعنی سرزنش و ذلت و خواری کسی را خواستن .

محصول بیت : فرض کنیم که خودت از عیب و قصور پاک هستی ، یعنی خودت

گناه و خطایی نداری ، بر من عیبناک تعنت و سرزنش مکن ، یعنی حقارت مکن و

مکوک که تو گناهکاری . حاصل : باشمردن عیبهای من مرا تحقیر مکن .  
حضرت شیخ به طریق تمثیل به معرفت شروع کرده می فرماید :

**یکی حلقه کعبه دارد بدست یکی در خرابات<sup>۱</sup> افتاده مست**

محصول بیت : يك نفر حلقه کعبه را در دست دارد ، یعنی در کعبه به پرستش  
خدا مشغول است ؛ یکی هم در میخانه شراب نوشیده ، مست و مدهوش افتاده است .

**گر این<sup>۲</sup> را بخواند که نگذاردش**

**ور آن را<sup>۳</sup> براند که باز آردش**

این : اشاره به فاسق است .

آن : اشاره به عابد است .

که : در هر دو مورد اسم است به معنی چه کسی ؟

فاعل «نخواند» و «براند» ضمیر مستتر ، راجع به خداست که در دل مذکور است .

محصول بیت : اگر خدای عزوجل آن فاسق را بخواند و در درگاه خود

بپذیرد ، چه کسی او را نمی گذارد و مانعش می گردد ؟ و اگر عابد مذکور را از درگاه خود

براند ، یعنی از لطف و احسانش محروم و مردود نماید ، چه کسی او را دومرتبه به جای

خودش می آورد و مقبول درگاه خدا می کند ؟

**نه مستظهرست آن به اعمال خویش**

**نه این را در توبه بستست پیش**

مستظهر : اسم فاعل است از باب «استفعال» به معنی پشت گرم شونده .

آن : اشاره به عابد است .

این : اشاره به فاسق است .

محصول بیت : باید دانست که ظاهر بیت اخباری واقع شده اما مراد انشاست

یعنی عابد به عبادت و اعمال خود اعتماد و تکیه نکند ، یعنی مطمئن به اعمال صالح

۱- ع ، ف : خراباتی . ۲- ع ، ف : آن . ۳- ع ، ف : این .



شده مغرور و متکبر نگردد؛ فاسق نیز از لطف و رحمت خدا قطع امید نکند زیرا هیچوقت در توبه به رویش بسته نشده است. مقصود آنست که نه صالح به صلاح خود اعتماد بکند و نه فاسق به سبب فسقش از رحمت خدا ناامید بشود. حاصل: مؤمن باید بین بیم و امید باشد، مذهب حق هم همین است.

### حکایت عیسی علیه السلام و عابد خود بین و فاسق پشیمان

شنید ستم از راویان کلام که در عهد عیسی علیه السلام

شنید ستم: فعل ماضی متکلم وحده، «ست» ادات خیر است یعنی شنیده ام.

راویان: جمع «راوی» است، اضافه اش به «کلام» اضافه اسم فاعل

به مفعولش است.

که: حرف بیان است.

عهد عیسی: اضافه لامیه است یعنی زمان عیسی.

محصول بیت: از راویان کلام شنیده ام که در زمان حضرت عیسی علیه السلام؛

روایت شده آیات بعدی است:

یکی زندگانی تلف کرده بود بجهل و ضلالت سر آورده بود

محصول بیت: شخصی زندگانی و عمرش را تلف کرده بود. با جهل و ضلالت

و با در جهل و ضلالت سر کرده بود، یعنی مشهور شده بود. حاصل: در فسق و فجور

نامدار شده بود.

دلیری سیه نامه سخت دل ز ناپاکی ابلیس دروی خجل

سیه نامه: ترکیب وصفی است به معنی گناهکار.

سخت دل: ترکیب وصفی است به معنی سنگ دل که کنایه از ستمگراست.

محصول بیت: دلیری گناهکار سخت دل بود، یعنی بهادری گناهکار ستمگر بود.

از کثرت ناپاکی، شیطان از کردار و اعمال او شرمنده و شرمسار بود، یعنی در خبثات

دست ابلیس را از پشت بسته بود .

**بسر برده ایام بی حاصلی نیاسوده تا بوده از وی دلی**  
ایام بیحاصلی : اضافه لامیه است مجازاً .

در بعضی نسخ «ایام به بیحاصلی» آمده است . پس «ب» حرف مصاحبت و با حرف ظرف می شود .

**تا بوده :** «تا» برای ابتدای غایت است .

**محصول بیت :** آن بدکار ، ایام و زمان خود را بایحاصلی به سر برده بود ، یعنی کاری خداپسندانه انجام نداده بود از موقعی که به دنیا آمده بود دلی از دست وی آسوده نشده بود ، یعنی دل کسی را به دست نیاورده بود و متسلی خاطری نشده بود .

**سرش خالی از عقل پرز احتشام**

**شکم فربه از لقمه های حرام**

**احتشام :** مصدر از باب «افتعال» به معنی بزرگی ، در اینجا مراد تکبر است .

**لقمه های حرام :** اضافه بیانیه است .

**محصول بیت :** سرش خالی از عقل بود ، یعنی عقل نداشت ، اما پر از تکبر بود . شکمش هم از لقمه های حرام فربه شده بود ، یعنی از خوردنیها و نوشیدنیهای حرام شکمش گنده شده بود .

**بناراستی دامن آلوده ای بنادانشی<sup>۲</sup> دوده اندوده ای**

**نادانشی :** یعنی جهالت . در بعضی نسخ به جای «نادانشی» ، «ناداشتی» آمده

به معنی عدم قدرت ، یعنی از عبادت و طاعت محروم بود .

**دوده اندوده :** کنایه از رسوایی و روسیاهی است .

**محصول بیت :** با ناراستی و نادرستی ، حاصل : با فسق و فجور ، دامش آلوده

بود ، بنادانشی و عدم عبادت و طاعت ، حاصل : با دوده جرم و معصیت دوده اندوده بود .

۱- ع ، عقل وز ، ف ، عقل واز . ۲- ع ، ف ، بناداشتی .

یعنی جنایت و عصیان او را احاطه کرده غرق دریای معصیت شده بود .

## نه پایی ' چو بینندگان ' راست رو

### نه گوشه چو مردم نصیحت شنو

راست رو : ترکیب وصفی است به معنی راست رونده ، یعنی کسی که در راه

مسقیم می رود .

محصول بیت : نه پایی داشت مانند بندگان راست رو . حاصل : در طریق

ضلالت و فساد می رفت . نه گوشه داشت مانند مردم نصیحت شنو ، یعنی مانند هدایت یافتگان نبود که اندرز ناصحان را گوش کند .

## چو سال بد از وی خلاق نفور

### نمایان بهم چون مه نو ز دور

نفور : «فعل» به معنی «فاعل» است یعنی نفرت کننده .

نمایان : نشان دهندگان .

محصول بیت : مانند سال بد ، یعنی مانند سال قحط و وبا ، مردم از او نفرت

می کردند . حاصل : همه از او نفرت داشتند و فرار می کردند . مانند ماه نو او را از دور به همدیگر نشان می دادند . حاصل : در بدی و نحوست شهرت داشت .

## هوا و هوس خرمش سوخته

### جوی نیکنامی نیندوخته

خرمش سوخته : یعنی خرمن عمرش را سوخته بود .

جوی : «ی» حرف وحدت ، یعنی به اندازه يك جو .

نیندوخته : در تقدیر : نیندوخته بود .

محصول بیت : هوا و هوس خرمن عمرش را سوخته بود ، یعنی عمر خود را

باهوا و هوس گذرانیده ، از طاعت و عبادت بی بهره مانده بود . به اندازه يك جو نیکنامی نیندوخته بود . حاصل : از ثواب دنیا و آخرت محروم مانده بود .

سیه نامه چندان تنعم براند که در نامه جای نوشتن<sup>۱</sup> نماند

سیه نامه : ترکیب وصفی ، کنایه از گناهکار است .

تنعم : مصدر از باب «تفعل» به معنی درناز و نعمت بودن .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : گناهکار آن قدر درناز و نعمت به عیاشی پرداخت که در نامه

عملش جایی برای نوشتن نماند ، یعنی نامه اعمالش پر از زشتیها و گناهان شد . حاصل :

گناهی نماند که مرتکب نشده باشد .

**گناهکار و خود رای و شهوت پرست**

**بغفلت شب و روز مخمور و مست<sup>۲</sup>**

در بعضی نسخ صفات مصراع اول به صورت اضافه واقع شده . فتأمل .

محصول بیت : گناهکار و خود رای و شهوت پرست بود . شب و روز به غفلت

مخمور و مست بود . حاصل : چنان شارب الخمر بود که يك آن بیدار نبود ، روز

مست و شب مخمور بود .

حضرت شیخ می فرماید :

**شنیدم که عیسی در آمد ز دشت**

**بمقصوره عابدی برگذشت**

مقصوره : در اینجا به معنی صومعه است یعنی عبادت خانه . اضافه اش

به «عابد» لامیه است .

محصول بیت : از روایان اخبار شنیدم که حضرت عیسی علیه السلام ، از صحرا

در آمد به صومعه عابدی سرزد ، یعنی مطابق رسم خود به نزد عابدی آمد .

**بزیر آمد از غرفه خلوت نشین**

**پایش در افتاد سر بر زمین**

غرفه : به ضم «غ» یعنی بالاخانه . آنکه غرفه را مقصوره دانسته ابهام

کرده . (رد شمی) .

**خلوت نشین** : ترکیب وصفی ، مراد اهل ریاضت است .

**بپایش** : «ب» حرف صله . ضمیر را به حضرت عیسی است .

**سر بر زمین** : در تقدیر : سرش بر زمین . ضمیر راجع به عابد است .

**محصول بیت** : عابد خلوت نشین وقتی حضرت عیسی را دید از بالاخانه ،

یعنی از عبادت خانه ، به پایین آمد ، سر بر زمین نهاده ، به پای عیسی افتاد . حاصل :  
تضرع وزاری و نیاز کرد .

## گنکار برگشته اختر ز دور

### چوپروانه حیران در ایشان ز نور

**برگشته اختر** : ترکیب وصفی است به معنی بدبخت و شقی .

**زدور** : مرهون است به مصراع دوم .

**زنور** : متعلق به «ایشان» است ، یعنی از نور حاصل از ایشان ، که یکی نور نبوت

و یکی نور ولایت و کرامت بود .

**محصول بیت** : گناهکار بخت برگشته ، از دور مانند پروانه در نور ایشان

حیران و مدهوش شده بود .

## بحسرت تأمل کنان شرمسار

### چو درویش در دست سرمایه دار

**بحسرت** : «ب» حرف مصاحبت ، متعلق به تأمل کنان است که ترکیب وصفی

است از «کنیدن» ، «ان» ادات مبالغه است به معنی بسیار فکر و ملاحظه کننده .

**سرمایه دار** : ترکیب وصفی است به معنی غنی و ثروتمند .

**محصول بیت** : شرمسار از گناهانش ، از روی حسرت در ایشان تأمل می کرد ،

یعنی از روی حسرت بر آنان نگاه می کرد ، همانند نگاه کردن درویش به دست سرمایه دار .

که مصراع اول را « تأمل بحسرت کنان » نوشته مخالف نسخ صحیح نوشته است .

## خجل زیر لب عذر خواهان بسوز ز شبهای در غفلت آورده روز

عذر خواهان : ترکیب وصفی ، «ان» ادات مبالغه است .

ز : حرف تعلیل متعلق به «عذرخواهان» است .

آورده : جایز است که اسم مفعول باشد و جایز است که نوعی ماضی باشد به معنی آورده بود . فتأمل .

روز : در تقدیر : بروز ، به ضرورت وزن «ب» حذف شده است .

محصول بیت : خجل و شرمسار شده ، در زیر لب ، یعنی در نهان ، باسوز و گداز ، برای شبهایی که در غفلت به روز آورده بود ، عذر می خواست . یا اینکه ، از شبهای در غفلت به روز آورده باسوز و اخلاص عذر خواه بود . حاصل : از گناهانی که کرده بود اعتذار می کرد .

## سرشک غم از دیده باران چو میغ که عمرم بغفلت گذشت ای دریغ

سرشک غم : اضافه لامیه است مجازاً .

سرشک : به کسر «س» و «ر» با «ك» عربی در اصل چکه باران است اما به طریق استعاره در آب چشم استعمال می شود .

باران : در اینجا صفت مشبیه است از «باریدن» که لازم و متعدی است در اینجا هردو معنی امکان دارد ، یعنی بارنده و باراننده .

میغ : در فارسی یعنی ابر . اگر این کلمه را قلب کنیم می شود «غیم» که در عربی ابر را گویند .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : سرشک غم مانند ابراز دیده می بارانید . یا اینکه ، سرشک غم

از دیده‌اش مانند باریدن باران از ابر ، می‌بارید . حاصل : گریه می‌کرد که  
دریغاً ! عمرم در غفلت گذشت . حاصل : بر عمری که در فسق و فجور گذشته بود  
حسرت می‌خورد .

### بر انداختم نقد عمر عزیز

بدست از نکویی نیاورده چیز

بر انداختم : یعنی تلف کردم .

محصول بیت : نقد عمر عزیز را تلف کردم در حالی که از نیکویی و ثواب  
چیزی به دست نیاورده‌ام . حاصل : عمر عزیز را ضایع کردم ولی کاری خداپسندانه  
انجام ندادم .

### چو من زنده هرگز مبادا کسی

که مرگش به از زندگانی بسی

که : حرف رابط صفت و یا حرف تعلیل است .

محصول بیت : هرگز کسی مانند من زنده مباد ، که مرگش از زندگانی‌اش  
بسیار بهتر است . حاصل : مرگ از چنین زندگانی خیلی بهتر است .

### برست آن که در عهد طفلی بمرد

که پیرانه سر شرمساری نبرد

برست : یعنی نجات یافت .

که : حرف تعلیل است .

پیرانه سر : اصطلاح است به معنی زمان پیری .

محصول بیت : آن کس که در زمان کودکی مرد ، نجات یافت . زیرا در زمان  
پیری شرمساری نبرد . حاصل : معصوم از دنیا رفت .

### گناهم ببخش ای جهان آفرین

که گر با من آید فیئس القرین

فیئس : به کسر «ب» و سکون همزه و یا با «ی» بدل از همزه ، از افعال ذم است

بمعنی بد .

قرین : به فتح «ق» و کسر «ر» یعنی دوست .

محصول بیت : ای خدای جهان آفرین ! گناهم را ببخش ، که اگر در آخرت گناهانم با من آید چه دوست بدی است ! پروردگارا مرا از آن حفظ کن .

درین گوشه نالان گنکار پیر

که فریاد حالم رس ای دستگیر

گوشه : در اینجا بمعنی جانب است همچنانکه در بیت آینده « نیمه »

همینطور است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : گناهکار پیر در این طرف نالان بود که ای دستگیر در ماندگان

ضعفا ! به فریاد حالم برس . یعنی ای خدای پشتیبان فقیران و بیچارگان !

به فریادم برس .

نگون مانده از شرمساری سرش

روان آب حسرت بروی اندرش<sup>۱</sup>

آب حسرت اضافه لامیه است مجازاً .

محصول بیت : سر پیر مذکور از شرمساری و شرمندگی باین مانده بود ، یعنی

از خجلت نمی توانست سرش را بلند کند . آب حسرت به رویش روان بود . حاصل :

از حسرت آب چشمش به رویش جاری می شد ، یعنی به حال آن دو وجود

حسرت می خورد .

در بعضی نسخ به جای « بروی اندرش » ، « بروی و برش » آمده ، مراد از « بر » سینه

است . در بعضی نسخ « بشیب و برش » واقع شده ، یعنی به پایین و سینه اش .

وزان<sup>۲</sup> نیمه عابد سری پر غرور

ترش کرده بر فاسق ابرو زد دور

نیمه : در این قبیل موارد بمعنی جانب است .



محصول بیت : فاسق در آن حال بود ، اما از این طرف ، عابد سرش پرغرور ،  
از دور ابرو بر فاسق ترش کرده بود ، یعنی از ناراحتی ابروانش را درهم کشیده ، رویش  
را عبوس کرده بود .

آنکه در معنی مصراع اول گفته : از آن جانب عابد يك سر پرغرور بود ، از  
سر و پا بی خبر بوده (ردشمی) .

که این مدبر اندر پی ما چراست

نگون بخت جاهل چه در خورد ماست

که : حرف تعلیل است برای ابرو ترش کردن .

مدبر : اسم فاعل از باب «افعال» به معنی بدبخت است .

محصول بیت : عابد عبوس شده ، ابرو درهم کشیده بود که این بدبخت چرا  
در عقب ماست ؟ نگون بخت نادان چه لایق ماست ؟ یعنی سزاوار هم صحبت شدن با  
ما نیست .

بگردن در آتش در افتاده‌ای بیاد هوا عمر بر داده‌ای

بگردن : «ب» حرف انتها به معنی «الی» است یعنی تاگردنش .

بیاد هوا : «ب» حرف صلّه . اضافه لامیه است مجازاً .

محصول بیت : بدین جهت روی درهم کشیده بود که آیا کسی که عمرش را به باد  
هوا داده ، تاگردنش در آتش جهنم افتاده ، لیاقت دارد که با ما هم صحبت باشد ؟

چه خیر آمد از نفس تو دامنش

که صحبت بود با مسیح و منش

تو دامن : ترکیب وصفی است یعنی آلوده دامن ، ضمیر راجع به فاسق است .

که : حرف تعلیل است .

صحبت : در اینجا به معنی مصاحبت است .

مسیح : لقب حضرت عیسی است .

محصول بیت : از نفس ناپاک و آلوده دامن او ، چه خیر آمد و چه ثوابی کسب کرد تا بامسیح ومن مصاحبت کند ، یعنی هرگز لیاقت و شایستگی این حال را ندارد .

چه بودی که زحمت بپردی زپیش  
بدوزخ برفتی پس کار خویش

چه بودی : یعنی چه می شد ؟

که : حرف بیان است .

پس کار خویش : اضافه های لامیه است یعنی به جزای اعمالی که انجام داده به دوزخ می رفت .

محصول بیت : چه می شد که از پیش ما زحمت خود را می برد ؟ در اینجا نایستاده در پی کار خود به دوزخ می رفت ؟ زیرا در اینجا ایستادش برای ما زحمت به بار می آورد .

همی رنجم از طلعت ناخوشش

مبادا که درمن فتد آتش

محصول بیت : از صورت زشت او می رنجم و ناراحت می شوم . مبادا که آتش او درمن افتد ، یعنی آتش فسق او درمن اثر کند و مرا مستحق عذاب نماید .

بمحرش که حاضر شوند انجمن خدایا تو با او مکن حشر من

که : حرف رابط صفت است .

انجمن : مراد مردم است .

محصول بیت : در محشر که مردم حاضر می شوند ، یعنی محشور می شوند ، خدایا حشر مرا با او مکن ، یعنی مرا با او محشور مکن .

درین بود و وحی از جلیل الصفات

درآمد بعیسی علیه الصلاة

و : حرف حال است .

وحی : در اینجا به معنی خبر است .

محصول بیت : عابد در این حال بود که از خدای عظیم‌الصفات به حضرت عیسی علیه‌الصلاة والسلام وحی آمد ، یعنی از طرف حق خبر رسید .

که گر ' عالمست این ' و گری جهول

مراد دعوت هر دو آمد قبول

که : وحی را بیان می‌کند .

این : اسم اشاره است به «عابد» .

وی : کنایه از فاسق است .

محصول بیت : وحی می‌فرمود که اگر این عابد عالم است و اگر آن فاسق جاهل است مراد دعوت هر دو قبول آمد ، یعنی هر دو ، در پیش من مستجاب‌الدعوه هستند .

تبه کرده ایام برگشته روز بنالید بر من بزاری و سوز

محصول بیت : آن بدبخت که ایام عمرش را تباه کرده ، به زاری و سوز بر من نالید ، یعنی با تضرع و زاری از گناهان خود اظهار پشیمانی کرد ، من هم توبه او را پذیرفتم .

به بیچارگی هر که آمد برم نیندازمش ز آستان گرم

هر که : در اصل «هر کس که» است به طریق حذف و ایصال ، «که» حرف ، اسم شده به معنی کسی که .

بر : در اینجا اسم است به معنی نزد .

محصول بیت : هر کس که بایبیچارگی و عجز و نیاز ، بد پیش من آمد ، او را از آستان گرم خودم نمی‌اندازم و ردش نمی‌کنم ، بلکه توبه‌اش را پذیرفته از مقبولان در گاهم قرار می‌دهم .

از و در گذارم عملهای زشت بانعام خویش آرمش در بهشت

محصول بیت : عملهای زشت توبه‌کار را عفو می‌کنم ، یعنی می‌بخشم ، و با

انعام واحسان خودم اورا به بهشت می آورم .

## وگر عار دارد عبادت پرست

که در خلد باوی بود<sup>۱</sup> هم نشست

عبادت پرست : ترکیب وصفی است به معنی معتمد و مغرور به عبادت خود .  
که : حرف بیان است .

محصول بیت : اگر عابد مغرور به عبادت خود ، عار دارد که در جنت با توبه کار  
جلیس و مقارن باشد و با او در يك مقام جمع گردد ؛

بگوننگ ازو در قیامت مدار که آنرا<sup>۲</sup> بجنّت برند این<sup>۳</sup> بنار

که : حرف تعلیل است .

آن : اشاره است به توبه کار .

این : اشاره است به عابد .

نار : در اینجا یعنی دوزخ .

محصول بیت : ای عیسی ! به عابد بگو : از او در قیامت ننگ مدار ، یعنی  
روز قیامت از محشور شدن با او ننگ مدار ، زیرا توبه کار را به جنت می برند و  
عابد را به جهنم .

گر آنرا<sup>۴</sup> جگر خون شد از سوز و درد

ور<sup>۵</sup> این تکیه بر طاعت خویش کرد

محصول بیت : اگر جگر او از سوز و درد خون شد ، یعنی از گناه و نافرمانی  
خود مضطر و مضطرب شد و اگر این ، بر طاعت و عبادت خود اعتماد نمود ؛  
جواب شرطها در بیت آینده است .

ندانست<sup>۶</sup> در بارگاه غنی که بیچارگی به زکبر و منی

فاعل «ندانست» ضمیر مستتر راجع به عابد است . در اینجا «که» مقدر است

۱- معنی : بودم . ۲- ع ، این را . ۳- ع ، آن . ۴- ع ، ف ، که .  
۵- ع ، اورا . ۶- ع ، ف ، گر . ۷- متن : ندانست که .

برای ربط کلام. آنکه «که» را در کتابت اثبات کرده، گذشته از اینکه مخالف جمیع نسخ نوشته، وزن بیت را هم خراب کرده است. (رد شمی).  
که: حرف بیان است.

منی: «ی» حرف مصدر است یعنی منیت.

محصول بیت: عابد ندانست که در بارگاه خدا، بیچارگی از کبر و منی بهتر است، یعنی مسکینی و دردمندی بهتر از تکبر و خودپسندی است.

### کرا جامه پاکست و سیرت پلید

#### در دوزخش را نباید کلید

کرا: «که» اسم است به معنی کسی که. «را» حرف تخصیص است.

محصول بیت: حضرت شیخ بهیند و معرفت شروع کرده می فرماید: هر کس که لباس و ظاهرش پاک و سیرت و خلقش پلید است، برای باز کردن در دوزخش کلید لازم نیست، یعنی درجهنم به روی او باز است، بدون سؤال و جواب، قطعاً دوزخی است.

### برین آستان عجز و مسکینیت<sup>۱</sup>

#### به<sup>۲</sup> از طاعت و خویشتن بینیت<sup>۳</sup>

محصول بیت: در آستان خدا، عجز و مسکینی تو، بهتر از طاعت و خودپسندی توست، یعنی بهتر از عبادتی است که توأم با تکبر و غرور باشد.

### اگر مردی از<sup>۴</sup> مردی خود مگوی

#### نه هر شهسواری بدر برد گوی

گوی: بهضم «ک» عجمی یعنی توپ. اصل چوگان بازی آنست که در میدان گوی و چوگان، دایره بزرگی رسم می کنند و توپ را در وسط دایره می گذارند و از اطراف هر کس با چوگانهای دراز سعی می کند که توپ را از دایره بیرون بزند. هر که توپ را

۱- ع، مسکینوست. ۲- ع، نه. ۳- بینوست. ۴- متن، ز.

بیرون بزند بر دیگران غالب می‌شود، البته چوگان هر کس در میان است آن چنان که سعی می‌کنند از چوگان همدیگر اخراج کنند، فتأمل.

**محصول بیت:** اگر مردی، از مردانگی خود مکوی، یعنی اگر زاهد و عابد هستی از زهد و تقوای خودت لاف مزین. زیرا هر چوگان باز شهبسوار گوی را از دایره بدر نمی‌برد، یعنی هر زاهد و عابد به سبب زهد و عبادت خودگویی جنت را نمی‌برد، یعنی تنها عابد بودن سبب جنت نمی‌شود، بلکه در این بارگاه عجز و نیاز پذیرفته است.

### چو خود را ز نیکان شمردی بدی

**نمی‌گنجد اندر خدایی خودی**

**محصول بیت:** به طریق خطاب عام می‌فرماید: وقتی خود را از نیکان شمردی و به حساب آوردی، بد هستی. زیرا این امر ناشی از غرور و تکبر است. در طریق خدایی، خودی و افاغیت نمی‌گنجد، بلکه تواضع و مسکنت لازم است. حاصل: در طریق حق عجب و غرور حرام و ناپسندیده است.

### پیاز آمد آن بی‌هنر جمله پوست

**که پنداشت چون پسته مغزی دروست**

**که:** حرف رابط صفت است.

**محصول بیت:** آن بی‌هنر که پنداشت مانند پسته مغزی در او هست، مانند پیاز هم‌هش پوست است، در درونش چیزی نیست. حاصل: آن بی‌هنر که به خاطر عبادت و طاعت، خویشان را صالح می‌پندارد، وجودی خالی از معرفت است، ظاهرش پر زیور ولی باطنش چیزی ندارد.

**ازین نوع طاعت نیاید بکار برو عذر تقصیر طاعت پیار**

**ازین:** در این قبیل موارد ادات تشبیه است یعنی مانند این.

**محصول بیت:** این چنین طاعت به کار نمی‌آید، یعنی طاعت و عبادتی که توأم

با عجب و غرور باشد فایده ندارد. پس برو عذر تقصیر طاعت را بیار، یعنی طاعتی که کرده‌ای، ناقص است زیرا همراه عجب و غرور بوده است پس از خدا پوزش بخواه که «ماعبدناك حق عبادتك»<sup>۱</sup>.

## نخورد از عبادت بر آن بی خرد

که با حق نکو بود و با<sup>۲</sup> خلق بد

ر: در اینجا یعنی میوه، مراد فایده و نتیجه است.

که: حرف رابط صفت است.

محصول بیت: از عبادت و طاعت خود میوه نخورد و بهره‌مند نشد، آن بی خرد

که با حق نیکو بود ولی با مردم بد بود. یعنی به سبب عبادت خدا، مغرور شده مردم را نپسندید و متکبر نمود.

آن که «بی خرد» را به عابد مذکور منحصر کرده، به معنی واصل نشده. (ردشمی).

## چه رند پریشان شوریده بخت

چه زاهد که بر خود کند کار سخت

که: حرف رابط صفت است.

محصول بیت: در پیش خداوند، چه رند پریشان حال شوریده بخت و چه

زاهدی که با عبادت و ریاضت کار را بر خودش دشوار می‌کند، یعنی نسبت به حق تعالی، هر دو برابرند. زیرا نه از فسق فاسق ضرری بر خدا هست و نه عبادت عابد فایده‌ی بی برای خدا دارد.

## بزهده و ورع کوش و صدق و صفا

ولیکن میفزای بر مصطفی

محصول بیت: به زهد و ورع و صدق و صفا بکوش. اما بر حضرت محمد ص

میفزای، یعنی در این احوال بیشتر از پیغمبر مرو. زیرا نهی شده است چنانکه

۱- تورا آنچنانکه شایسته‌توست نپرسیدیم. ۲- متن: یا.

بعضی از اصحاب در عبادت و تقوا زیاده روی کردند پس حضرت پیغمبر از زیاده روی منع فرمود .

### از اندازه بیرون سپیدی مخواه

که مکروه باشد چه جای سیاه<sup>۱</sup>

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : بیرون از اندازه سپیدی مخواه که مکروه است ، تاجه رسد به سیاه ، یعنی وقتی سپیدی خارج از اندازه مکروه است ، سیاهی خارج از اندازه هم به طریق اولی مکروه و ناپسند می شود . یعنی وقتی عبادت و طاعت خالص که بیرون از حد باشد ، مکروه و ناپسند می شود ، پس عبادت آلوده به زرق وریا و غرور به طریق اولی مکروه و منہی می شود ، بلکه حرام و کفر است . حاصل : عبادت توأم با غرور مایه روسیاهی است .

آنکه در معنی مصراع دوم گفته : چیز بسیار سفید زود سیاه می شود ، به منظور بیت واصل نشده . (رد شمی) .

### سخن ماند از عاقلان یادگار

ز سعدی همین يك سخن یاد دار

محصول بیت : از خردمندان ، سخن مشهور یادگار می ماند ، یعنی آنان را در خاطر ها نگاه می دارد . از سعدی هم این يك سخن را در یاد نگاه دار . سخن بیت آینده است :

گنهگار اندیشناك از خدای بسی بهتر از عابد خود نمای<sup>۲</sup>

محصول بیت : گناهکار از خدا ترسنده ، از عابد خود نمای بسیار بهتر است یعنی از عابدی که عبادت خود را به مردم نشان می دهد و باریا عبادت می کند بهتر است همچنانکه به کرات بیان شده .

۱- ع ، این بیت را در حاشیه دارد ، ف : ندارد . ۲- ف ، به ازپارسای عبادت نمای .



### حکایت دانشمند فقیر و قاضی متکبر<sup>۱</sup>

**فقیهی کهن جامه تنگدست در ایوان قاضی بصف بر نشست**

کهن جامه: ترکیب وصفی، است یعنی دارنده جامه کهنه. «ی» حرف وحدت. همزه، حرف توسل است و جایز است که همزه برای اضافه باشد.  
ایوان: ظاهرآ مراد محکمه است.

محصول بیت: فقیهی تنگدست که لباس کهنه پوشیده بود. مراد خود حضرت شیخ است. در ایوان قاضی، در صف علما نشست یعنی در مجلس و مجمع علما نشست.

**نگه کرد قاضی درو تیز تیز معرف گرفت آستینش که خیز**

تیز تیز: کنایه از حدت و غضب است. یعنی به عنوان اینکه بی ادبی کردی وحدت تو آنجا نبود که نشستی، با حدت و غضب به او نگاه کرد.  
معرف: عجم کسی را گوید که جای هر کس را معین می کند.  
که: حرف تعلیل است.

محصول بیت: قاضی در فقیه با حدت نظر نگاه کرد گویا که آنجا جای مناسب تو نیست. پس معرف آستین فقیه را گرفت که برخیز! یعنی وقتی قاضی با حدت در او نگریست، معرف پی برد که قاضی به نشستن او راضی نیست بنابراین آستینش را گرفت که از اینجا برخیز، و چنین گفت:

**ندانی که بالا<sup>۲</sup> مقام تو نیست فرو تر نشین یا برو یا بایست**

ندانی: فعل مضارع منفی مخاطب، متضمن استفهام است یعنی آیا نمی دانی؟  
که: حرف بیان است.

بایست: فعل امر مخاطب، یعنی برای ادب سرپا بایست.

محصول بیت: آیا نمی دانی که بالا نشستن مقام وحدت تو نیست؟ پس پایین تر بنشین و یا برو و یا سرپا بایست.

۱- حکایت درویش دانا و قاضی متکبر، ف: حکایت. ۲- ع، ف: برتر.

نه هر کس سزاوار باشد بصدر

کرامت بفضلست ورتبت<sup>۱</sup> بقدر

بصدر: «ب» حرف صله، یعنی صدرمجلس.

کرامت: یعنی عزت و حرمت.

محصول بیت: معرفت گفت: هر کس سزاوار صدرمجلس نیست، بلکه کرامت

و عزت به سبب فضل است و منصب و مرتبه، به سبب قدر و هنر است، در تو نیز هیچ يك از اینها وجود ندارد.

دگر ره چه حاجت بیند<sup>۲</sup> کست

همین شرمساری عقوبت بست

دگر ره: یعنی راه دیگر، یعنی بار دیگر.

محصول بیت: دیگر بار به پند کسی چه حاجت داری؟ همین شرمساری و

خجالت برای عقوبت تو کافی است که حد و مقدار خود را نمی دانی و در بالاتر می نشینی و اینهمه حقارت و شرمساری می ببری.

بعزت هر آن کو فرو تر نشست

بخواری نیفتد ز بالا به پست

محصول بیت: هر آن کس که حد خود را شناخته با عزت و حرمت پایین تر

نشست، یعنی ادب به خرج داده در نزدیک کفش کن نشست، به خواری از صدرمجلس به محل پست و صف نعال نمی افتد. حاصل: عرض و وقارش پایین نمی آید.

بجای بزرگان دلیری مکن

چو سر پنجهات نیست شیری مکن

محصول بیت: به نشستن در جای بزرگان گستاخی و دلیری مکن، یعنی حد

خود را بدان و پا از اندازه بیرون مگذار. وقتی سر پنجهات نیست شیری مکن،

یعنی چون فضل و کمال نداری ، جای بزرگان را اشغال مکن .

## چو دید آن خردمند درویش رنگ

که بنشست و برخاست بختش بجنک

درویش رنگ : ترکیب وصفی است یعنی درویش صورت .

که : حرف بیان است .

« بنشست » و « برخاست » در فعلیت « بخت » تناع کردند و در مفعولیت « بجنک » .

محصول بیت : وقتی آن خردمند درویش صورت دید که بختش با او به جنک

بنشست و برخاست ، یعنی بختش در نشستن و برخاستن یار او نشد و مخالفت نمود ؛

جایز است که فاعل « بنشست » ضمیر مستتر راجع به درویش باشد ، یعنی خودش

بنشست و طالعش به جنک برخاست . فتأمل .

## چو آتش بر آورد بیچاره دود

فروتر نشست از مقامی که بود

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : درویش بیچاره ، از درون دل مانند آتش دود بر آورد ، یعنی آه

آتشین کشید و از محلی که نشسته بود برخاست و پایین تر نشست .

## فقیهان طریق جدل ساختند لم ولا نسلم<sup>۱</sup> در انداختند

طریق جدل : اضافه لامیه است . معلوم دانشمندان است که « جدل » فنی است

پس « طریق جدل » یعنی طریق آن فن .

لم ولا نسلم : باید دانست که « لم » مرکب از « ل » جاره و « م » است که مخفف

« ما » ی استفهام می باشد . قاعده آنست که اگر « ما » ی استفهام مجرور شود الفش ساقط

می گردد . نظیر : عما ، فیما ، بما ، که می شود : عم ، فیم ، بم ، مانند قول تعالی :

« عم یتساء لون » فاحفظ . در اینجا « م » نظر بر اینکه مقارن « و » عاطفه است مضموم

۱- ف : لم ولا نسلم .

خوانده می‌شود «لانسلم» فعل مضارع منفی متکلم مع‌الغیر است یعنی نمی‌پذیریم .  
**محصول بیت :** درمجلس قاضی ، فقیهان ، طریق جدل ساختند ، یعنی به‌جدل  
 شروع کردند ولم ولانسلم به‌میان انداختند ، یعنی بعضی گفتند : به‌حرف شما تسلیم  
 نمی‌شویم و بعضی گفتند : لم لانسلمونی ، یعنی چرا نمی‌پذیرید ؟ حاصل : اهل مجلس  
 به‌بحث و مجادله پرداختند .

### گشادند برهم در فتنه باز بلا و نعم کرده گردن فراز

**بلا :** «ب» حرف مصاحبت ، «لا» کنایه از عدم تسلیم است .  
**نعم :** به‌فتح «ن» و «ع» یعنی آری ، کنایه از تسلیم است .  
**کرده :** «ه» رسمی حرف ترتیب است .  
**محصول بیت :** اهل مجلس در فتنه را برهم‌دیگر بازگشادند ، یعنی به فتنه  
 و غوغا پرداختند . به لا و نعم‌گردنشان را فراز کردند . حاصل : با گفتن «لا» و «نعم»  
 از خشم‌کردن خود را دراز کرده ، فتنه و آشوب ایجاد کردند .  
 آنکه مصراع دوم را حال گرفته ، معنی «ه» ترتیب رانمی دانسته . (ردشعی) .

### تو گفتی خروسان شاطر بچنگ

#### فتادند درهم بمنقار و چنگ

**خروسان شاطر<sup>۱</sup> بچنگ :** اضافه بیانیه است .  
**چنگ :** در اینجا به معنی چنگال است .  
**محصول بیت :** اگر در آن مجلس حاضر بودی می‌گفتی خروسان شاطر و  
 پهلوان در چنگ ، با منقار و چنگ در هم‌دیگر افتادند .

### یکی بیخود از خشمناکی چو مست

#### یکی بر زمین می‌زدی<sup>۲</sup> هر دو دست

**می‌زدی :** فعل ماضی حکایت حال است یعنی می‌زد .  
**محصول بیت :** از اهل مجلس ، یکی از کثرت خشم ، مانند مست بی‌خود بود ؛

۱- شاطر : یعنی چابک و جالاک . ۲- ع ، ف : میزند .

ویکی هر دو دست را بر زمین می‌زد. حاصل: هر کس عصبانی می‌شود که چرا باید حرف من مورد قبول واقع نشود.

**فتانند در عقده‌ای پیچ پیچ که در حل آن ره نبردند هیچ**

عقده: در اینجا یعنی مسئله.

پیچ پیچ: یعنی پیچیده، در اینجا کنایه از دشوار است.

که: حرف رابط صفت است.

محصول بیت: اهل مجلس، در عقده پیچیده‌یی افتادند، یعنی دچار مسئله

دشواری شدند که در حل آن هیچ راه نبردند، یعنی توانستند آن مسئله را حل کنند.

**کهن جامه از اصف آخرترین بغرش در آمد چو شیر غرین<sup>۲</sup>**

غرین: در فارسی با «غ» معجمه است جنگلی را گویند که خوابگاه شیر باشد.

اما در عربی با «ع» مهمله است به همین معنی.

محصول بیت: فقیه کهن جامه، از اصف آخرترین، یعنی از اصف نعال، همانند

شیربیشه به غرش در آمد، یعنی به جوش و خروش در آمد.

**بگفت ای صناید شرع رسول**

**با بلاغ تنزیل و فقه و اصول**

صنایید: برون «قنادیل» جمع «صنید» است به کسر «ص» برون

«قندیل» یعنی بزرگان.

ابلاغ تنزیل: اضافه اسم فاعل به مفعولش است یعنی رساندن تنزیل، مراد

از «تنزیل» منزل است که قرآن می‌باشد.

محصول بیت: فقیه کهن جامه، از اصف آخر به حرف در آمده گفت: ای بزرگان

شرع رسول، در ابلاغ قرآن و فقه و اصول! یعنی ای کسانی که تفسیر و فقه و اصول را

به مردم تفهیم و تعلیم می‌کنید؛

## دلایل<sup>۱</sup> قوی باید و معنوی نه رگهای گردن بحجت قوی

نه : حرف نفی ، در معنی مقید است به فعل «باید» در تقدیر : رگهای گردن بحجت قوی نباید . فتأمل .

حجت : جایز است به معنی غلبه و یا احتجاج باشد .

محصول بیت : در بحث و مناظره ، دلایل قوی و معنوی باید باشد . برای غلبه به خصم ، رگهای گردن قوی نباید . حاصل : برای الزام خصم دلیل باید قوی و محکم باشد ، نه رگهای گردن قوی شود، یعنی برای قوی کردن رگهای گردن از خصم، حجت و دلیل لازم نیست .

بعضیها گفته اند «ب» در «بحجت» مقابله و بدل است نظیر «بخلمت نوروزی» در گلستان . فتأمل فانه دقیق .

## مرا نیز چو گان لعبست و گوی بگفتند اگر نیک دانی بگوی

محصول بیت : من نیز فصاحت و بلاغت دارم و در دانشها قوی هستم و به سؤال و جواب و معارضه و مناقشه دارا هستم. اهل مجلس گفتند: اگر بهتر از ما می دانی، بگوی تا گوش داریم !

## بكلك فصاحت بیانی که داشت بد لها چون نقش نگین بر نگاشت

بكلك : «ب» حرف استعانت ، «كلك» نعمة الله گفته «ك» ها عربی است . سروری ، اولی را عجمی و دومی را عربی دانسته ، گفته نعمة الله از عجم شنیده می شود و گفته سروری از رومیها و العلم عند الله . در لغت مطلق نی است اما در این قبیل جاها مراد قلم می باشد . اضافه اش به «فصاحت» لامیه است مجازاً .

بیانی : «ی» حرف وحدت نوعی است .

که : حرف رابط صفت است .

نگین : به کسر «ن» و «ك» عجمی یعنی نگین انکشتاری که عرب «فص» گوید

به ضم «ف» و تشدید «ص» .

**محصول بیت :** فقیه با قلم فصاحت بیانی که داشت ، به دل‌های اهل مجلس همانند نقش نکین بر نکاشت ، یعنی عقدهٔ پیچ پیچ را برای آنان عیان و بیان کرد آن چنانکه در دلها قرار گرفت .

**سر از کوی صورت به معنی کشید**

**قلم بر سر حرف دعوی کشید**

**کوی صورت :** اضافهٔ لامیه است مجازاً .

**کوی :** به ضم «ك» عربی یعنی محله . سروری چنین گفته ، ولی شمعی نپسندیده با «ك» عجمی گرفته ، مخفف «گفت و گوی» دانسته ، اما محل را تخفیف کرده زیرا تقدیرش : سر از محلهٔ صورت به محلهٔ معنی کشید ، فتأمل . «سر» برای تحسین لفظ و تکمیل وزن آمده است .

**حرف دعوی :** اضافهٔ لامیه است مجازاً .

**محصول بیت :** فقیه بایبان روشن و واضح سر از کوی صورت به عالم معنی منتقل کرده بر سر حرف دعوی قلم کشید ، یعنی دعوی آنان را باطل نمود . قلم کشیدن ، عبارت از خط بطلان بر چیزی کشیدن و آنرا باطل اعلام نمودن است .

**بگفتندش از هر کنار آفرین**

**که بر عقل و طبع هزار آفرین**

**که :** حرف رابط مقول و قول ، مابعدش بدل از «هر کنار آفرین» است . فتأمل .  
**محصول بیت :** وقتی علم و فضل او را دیدند و قدرت کمالش را دریافتند از هر طرف بر او آفرین گفتند ، که بر عقل و طبع تو هزار آفرین . حاصل : بر او و عقل و طبعش بسیار آفرین گفتند .

**سمند سخن تا بجایی براند**

**که قاضی چو خر در و حل باز ماند**

**سمند سخن :** اضافهٔ لامیه است مجازاً . «سمند» در اینجا مطلق اسب است .

تا : برای اتمهای غایت است به معنی «الی» .

که : حرف رابط صفت است .

وحل : به فتح «و» و «ح» حطی در لغت گل آبدار را گویند اما در اینجا مراد با تلاق است .

باز ماند : یعنی ناتوان شد .

محصول بیت : فقیه اسب سخن را تا جایی راند ، یعنی آن مسئله دشوار را آن چنان دقیق بررسی و شرح کرد که قاضی مانند خردمرداب ماند ، یعنی نتوانست در آن مقام با او بحث و مجادله نماید .

قاضی وقتی علم و کمال فقیه را دید مقدمش را گرامی داشت .

### برون آمد از طاق و دستار خویش

#### با کرام<sup>۱</sup> و لطفش فرستاد پیش

طاق : در اینجا به معنی ردا و فرجی است .

دستار : یعنی عمامه و دولبند ، اضافه اش به «خویش» لامیه است .

لطفش : «ش» ضمیر در معنی مقید است به «پیش» در تقدیر : پیشش .

محصول بیت : قاضی از ردا و عمامه خود بیرون آمد ، یعنی اینها را از تنش

بدر آورد و با اکرام و لطف به پیش فقیه فرستاد . و جایز است که «طاق» در اینجا

به معنی ایوان مذکور در سابق باشد آن وقت فرستاده قاضی فقط دستار می شود .

همچنانکه در بیت سوم تعیین می کند . اما بهتر چنین است . فتأمل .

#### که هیبات قدر تو نشا ختیم<sup>۲</sup> بشکر قدومت نپرداختیم<sup>۳</sup>

که : حرف رابط مقول و قول مقدر است .

هیبات : در اینجا به معنی تحس و ثغابن است مجازاً .

قدوم : مصدر است به معنی آمدن .



**محصول بیت:** قاضی طاق و دستار خود را فرستاد و گفت که افسوس قدر تو را از اول نشناختیم و شکر آمدنت را به جای نیاوردیم. حاصل: به سبب نشناختن احترام و تکریم لازم را درباره تو به جای نیاوردیم.

**دریغ آمدم با چنین مایه ای که بینم ترا در چنین پایه ای**  
**مایه:** در اینجا یعنی سرمایه. «ی» حرف تنکیر، همزه، حرف توسل است.  
**که:** حرف بیان است.

**محصول بیت:** این بیت تتمه مقول قاضی است. دریغ آمد که با چنین سرمایه‌یی، تو را در چنین پایه‌یی بینم، یعنی با این همه فضل و دانش در چنین لباسی کهنه‌باشی و در پایین مجلس بنشینی.

**معرف بدلداری آمد برش که دستار قاضی نهاد بر سرش**  
**بر:** در اینجا یعنی نزد. ضمیر راجع به فقیه است.  
**که:** حرف تعلیل است.

**محصول بیت:** معرف وقتی اینهمه الثفات قاضی را دید، برای دلداری قاضی با تکریم و تعظیم به پیش او آمد تا دستار قاضی را بر سرش بگذارد. فقیه چون اینطور دید گفت:

**بداست و زبان منع کردش که دور**

**منه بر سرم پای بند غرور**

**که:** حرف تعلیل است.

**دور:** در تقدیر: دور باش.

**پای بند غرور:** اضافه لامیه است مجازاً، مراد دستار قاضی است.

**محصول بیت:** فقیه معرف را با دست و زبان منع کرد که از من دور باش! بر

سرم پای بند غرور را مگذار! یعنی بعد از پوشیدن این لباس غروری بر من خواهد آمد پس برایم لازم نیست.

## که فردا شود بر کهن میزبان

### بدستار<sup>۱</sup> پنجه گزم سرگران

که : حرف تعلیل است .

فاعل «شود» ، «سرگران» است .

کهن میزبان : ترکیب وصفی است یعنی دارنده شلوار کهنه . «میزبان» در لغت یعنی ازار . اما در اینجا مطلق لباس مراد است . بعضیها گفته اند پارچه‌یی است که دور کمر بندند همچنانکه در باب سوم در حکایت ممسک فرموده «کلاهش به بازار و میزبان گرو» .  
فقدبر . «ان» ادات جمع است .

محصول بیت : فقیه گفت که پای بند غرور را بر سرم مگذار، زیرا فردا بر فقرای کهنه پوش سرم بادستار پنجاه گز گران می‌شود ، یعنی به سبب پوشیدن این دستار متکبر و مغرور می‌شوم ، پس هرگز نمی‌پوشم .

### چو مولام خوانند و صدر کبیر

### نمایند مردم بچشم حقییر

مولا : یعنی خواجه و آقا . «م» در معنی مقید است به «خوانند» در تقدیر : خوانندم .

صدر : در اصطلاح عجم به قاضی عسکر گویند .

محصول بیت : وقتی مرا مولا و صدر کبیر بخوانند ، یعنی برایم تعظیم و تکریم کنند ، مردم به چشم حقییر دیده می‌شوند . پس دستار مزین برای من زیان بار است زیرا سبب غرور می‌شود .

### تفاوت کند هرگز آب زلال گرش کوزه زرین بود یاسفال

کند : فعل مضارع مفرد غایب، متضمن استفهام است یعنی آیا تفاوت می‌کند؟  
کوزه : با «ه» رسمی فارسی است در عربی «کوز» گویند .

زیرین : «ی» حرف نسبت . «ن» حرف تأکید است .

**محصول بیت :** آیا آب زلال هرگز تفاوت می کند ، اگر کوزه اش زیرین باشد یا سفال باشد ، یعنی اعتبار برای مظروف است نه ظرف ، برای من هم کهنه پوشیدن زیبایی ندارد و به درویشی ام خللی وارد نمی کند . بلکه لباس فاخر برای من زیانبار است که غرور و کبر به بار می آورد .

**خرد باید اندر سر مرد و مغز نباید مرا چون تو دستار نغز**

نغز : یعنی زیبا .

**محصول بیت :** در سر مرد خرد و مغز لازم است . مرا مانند تو دستار زیبا لازم نیست . حاصل : فقیه به قاضی گفت که برایم دستار لازم نیست . زیرا مراد از دستار حفظ کردن سراز سرما و گرما و شعار اسلام است این نیز کهنه و تازه باشد فرق نمی کند .

**کس از سر بزرگی نباشد بچیز**

**کدو سر بزرگست و بی مغز نیز**

بچیز : «ب» حرف زاید است .

**محصول بیت :** کسی از بزرگی سرچیزی نمی شود ، وقد و اعتبار به دست نمی آورد . آیا نمی بینی که کدو سرش بزرگ است ولی بی مغز است . حاصل : از سر بزرگی هنری حاصل نمی شود ، علم و معرفت و کمال لازم است .

**میفر از گردن بدستار و ریش**

**که دستار پنبه است و سبلیت حشیش**

میفر از : فعل نهی مفرد مخاطب یعنی بلند مدار ، کنایه از تکبر است .

که : حرف تعلیل است .

سبلیت : در عربی به معنی سبیل است که «شارب» نیز گویند . در فارسی «بروت»

گویند به ضم «ب» .

حشیش: گیاه تازه وتر. آنکه گفته گیاه خشك را گویند، از خود گفته. (رد شمعی).  
 زیرا گیاه خشك را «غثا» گویند به ضم «غ» .

محصول بیت: گردن خود را با دستار بزرگ و ریش بلند میفراز، یعنی بزرگی و تکبر مکن. زیرا دستار مشتی پنبه است و سبیل و ریش هم يك دسته گیاه وحشی است. حاصل: اینها اسباب فخر و اعتبار نیست چون در کافر هم از اینها وجود دارد.

### بصورت کسانی که مردم و شنند

چو صورت همان به که دم در کشند

که: حرف بیان است.

محصول بیت: کسانی که در صورت مانند مردم هستند، یعنی صورتاً انسان اما از دانش و معرفت بی بهره و بی نصیب هستند همان بهتر که مانند صورت دیوار دم در کشند، یعنی خاموش باشند و حرف نزنند.

بقدر هنر جست باید محل بلندی و نحسی مکن چون زحل

بقدر هنر: «ب» حرف مقابله. اضافه لامیه است مجازاً.

بلندی و نحسی: «ی» ها حرف مصدر. یعنی رفعت و نحوست، زیرا در زحل هر دو هست.

زحل: از پایین به بالا فلک هفتم است که از دیگر ستارگان بلندتر است اما به نحوست مشهور است مانند «مریخ»، منتها این از مریخ نحس تر است.

محصول بیت: انسان باید به اندازه هنرش مرتبه جستجو کند، یعنی مناسب و شایسته حالتش باید حرکت کند. همانند ستاره زحل بلندی و نحسی مکن. یعنی اگر بدون علم و معرفت بزرگ باشی، مانند زحل هستی در بلندی و نحوست.

نی بوریا را بلندی نکوست

که خاصیت نیشکر خود دروست

بوریا: یعنی حصیر.

که : حرف استدراک است .

**محصول بیت :** بلندی برای نی بورییا خوب است که خاصیت نیشکر در خود آن است نی بورییا شکر ندارد ، اگر چه بلندتر از نیشکراست . و جایز است «که» حرف تعلیل باشد و «او» ضمیر راجع به نی بورییا بوده ، متضمن حکم استهزایی باشد ، یعنی بلندی شایسته نی بوریاست زیرا در آن خاصیت نیشکر است . فتأمل . پس در «نکوست» و «دراوست» معنی استفهام انکاری هست .

آنکه گفته : آیا باوجود نیشکر ، بلندی برای نی بورییا شایسته است ؛ آیا نیشکر خود درنی بورییا وجود دارد؟ یعنی وجود ندارد . به مضمون بیت واصل نشده . فتأمل فانه لطیف . (رد شمی) .

### بدین عقل و همت نخوانم کست

#### وگر میروود صد غلام از پست

باید دانست که خدمتکاران بزرگان روم در جلو می روند اما خدمتکاران بزرگان عجم در عقب حرکت می کنند .

**محصول بیت :** با این عقل و همت تو را کس نمی خوانم و آدم حساب نمی کنم اگر چه صد غلام از عقب تو می رود . حاصل : اگر تو عقل و دانش نداشته باشی ، به خاطر کثرت اموال و ثروت و بنده و غلام تو را انسان نمی شمارم . هر چند از لحاظ ثروت نظیر هم نداشته باشی .

#### حکایت بر طریق تمثیل<sup>۱</sup>

#### چه خوش گفت خر مهره ای در گلی

#### چو برداشتش پر طمع جاهلی

چه : در این قبیل موارد افاده مبالغه می کند .  
خر مهره : نوعی مهره است که آنرا بر گردن گاو و استر آویزند .

پر : در این قبیل موارد به معنی زیاد است .

محصول بیت : خرمهره بی که در گلی افتاده بود، چه خوش گفت، وقتی که جاهلی پر طمع آنرا از توی گل برداشت و در حریری گران بها پیچید، مقول قول بیت آینده است :

**مراکس نخواهد خریدن بهیج<sup>۱</sup>**

**بدیوانگی در حریرم میبج<sup>۲</sup>**

محصول بیت : خرمهره گفت مراکسی به هیج چیز نخواهد خرید، یعنی کسی بر من ارزش قائل نمی شود . از روی دیوانگی مرا در حریر میبج ، یعنی مرا به عنوان اینکه گوهری گران بهاست در حریر میبج .

حضرت شیخ به معرفت شروع کرده می فرماید :

**خیزدو<sup>۳</sup> همان قدر دارد که هست**  
**وگر<sup>۴</sup> در میان شقایق نشست**

خیزدو<sup>۵</sup> : یعنی جعل .

شقایق : یعنی لاله ، لفظ عربی است واحد و جمعش یکی است «شقره» نیز گویند به فتح «ش» و کسر «ق» .

محصول بیت : قدر خیزدو همان است که بالفعل در ذاتش وجود دارد، یعنی هرگز ارزش و قدری ندارد ، اگر چه در میان شقایق بنشیند ، یعنی بانثستن در میان لاله ارزش پیدا نمی کند. این سخن از آنجاست که اکثر در میان لاله حشره بی می نشیند هر چند خیزدو نیست ، اما مثل آن سیاه رنگ است . بنابراین آن حشره بانثستن در میان لاله عزت و منزلت کسب نمی کند .

**نه منعم بمال از کسی بهترست**

**خر از جل اطلس پوشد خراست**

منعم : اسم فاعل از باب «افعال» یعنی صاحب نعمت. آنکه اسم مفعول گرفته،

۱- متن : بهیج . ۲- متن : میبج . ۳- متن : خیزدو . ۴- متن : وگر چند .

۵- بروزن : Xabazdu .

نمی‌دائسته . (رد شمی) .

**جل** : بهضم «ج» و تشدید «ل» یعنی جل ، لفظ عربی است .

**محصول بیت** : ثروتمند بهسبب مالش از کسی بهتر نیست ، یعنی وقتی نیکی در ذاتش نباشد به خاطر مال بهتر نمی‌شود . همچنانکه خر اگر جل اطلس هم بیوشد باز خراست و آن جل اطلس شرفی بر او نمی‌بخشد .

**بدین شیوه مرد سخنگوی چست**

**بآب سخن کینه از دل بشست**

**شیوه** : یعنی صنعت و هنر .

**سخنگوی** : ترکیب وصفی ، جایز است که به «چست» اضافه بشود یا نشود . اگر اضافه نشود ، مقید به «شست» خواهد بود .

**چست** : در لغت یعنی چابک و لایق ، در اینجا هر دو اعتبار جا دارد .

**بآب سخن** : «سخن» مقید است به «شست» . اضافه‌اش : لامیه است مجازاً .

**محصول بیت** : باین شیوه، یعنی باین سخنان و تعریضات ، مرد سخنگوی معقول، یا اینکه : آن سخنگوی بدون درنگ ، بآب سخن از دلش کینه را بشست ، یعنی در آن مجلس که به او اهانت کردند در دلش رنجیدگی حاصل شد ، پس با آن سخنان ، کینه و رنجش را از دلش پاک کرد .

باز مصنف می‌فرماید :

**دل آزرده را سخت باشد سخن**

**چو خصمت بیفتاد سستی مکن**

**دل آزرده** : ترکیب وصفی . «را» حرف تخصیص است .

**محصول بیت** : سخن مرد دل آزرده سخت می‌شود وقتی دشمن افتاد ، یعنی زبون گردید ، سستی و اهمال مکن از عهده‌اش بر آری .

**چو دستت رسد مغز دشمن بر آر**

**که فرصت فروشوید از دل غبار**

**که** : حرف تعلیل است .

محصول بیت : چون دستت برسد وغالب شوی ، مغز دشمن را برآور، یعنی هلاکش کن ، زیرا بردشمن فرصت پیدا کردن غبار را از دل می‌شوید و ناراحتی را برطرف می‌کند .

### چنان ماند قاضی بجورش اسیر

که گفت ان هذا لیوم عسیر

که : حرف بیان است .

ان : حرف مشبهه معنی تحقیق افاده می‌کند .

هذا : اسم اشاره ، محلاً منصوب و مشارالیه ، یوم مقدر است .

لیوم : «ل» حرف تأکید . لفظاً مرفوع خبر «ان» است .

عسیر : صفت یوم ، به معنی دشوار است .

محصول بیت : قاضی چنان اسیر جور و جفای فقیه شد و یا آنچنان درجورش

اسیرماند که از شدت ناراحتی گفت : البته امروز روز دشوار و سختی است . حاصل :

آن چنان روز دشواری است که گویا روز قیامت است .

### بدندان گزید از تعجب یدین

بماندش درو دیده چون فرقدین

یدین : تشبیه است یعنی دودست . حالت نصب و جرش با «ی» و رفعش با

«ا» است .

بماندش : فاعلش «دیده» در تقدیر: دودیده است به ضرورت وزن مفرد ایراد

کرده ، فتدبر . «ش» راجع به قاضی است . و ضمیر غایب راجع به فقیه است .

فرقدین : تشبیه «فرقد» است حالت رفعش با الف و نصب و جرش با «ی» . باید

دانست که در شمال منطقه البروج بیست و یک شکل از ستارگان ملحوظ است ، از جمله

دب اکبر و دب اصغر . «دب» به ضم «د» و تشدید «ب» یعنی «آبو» که در فارسی «خرس»

گویند به کسر «خ» . در برابر «دب اصغر» یعنی در صدر آن دو ستاره درخشان است که



آنهارا «فرقدان» گویند که از یکدیگر جدا نمی‌شوند .

**محصول بیت :** قاضی از زیادی دانش و فضل فقیه ، تعجب کرده هر دو دستش را به دندان گزید . دو دیده‌اش مانند فرقدان دراو ماند ، یعنی باحیرت به فقیه نگاه کرد و مبہوت ماند .

## وزن آنجا جوان روی همت بتافت

**برون رفت و بازش نشان کس نیافت**

مراد از «جوان» فقیه است .

**روی همت :** اضافه لامیه است مجازاً .

**محصول بیت :** فقیه مذکور بعد از تعریض و توییح اهل مجلس ، روی همت برگرداند . حاصل : از آنجا برخاست و بیرون رفت و دیگر کسی از او نام و نشانی نیافت .

## غریو از بزرگان مجلس بخواست<sup>۱</sup>

**که گویی چنین شوخ چشم از کجاست**

**غریو :** به کسر «غ» و «ر» یعنی فریاد و فغان .

**که :** حرف تعلیل است .

**گویی :** در اینجا متضمن معنی تعجب است .

**شوخ چشم :** یعنی گستاخ و عیار .

**محصول بیت :** از بزرگان مجلس غریو و فریاد برخاست ، یعنی قیل و قال کردند که گویی ، چنین گستاخ بی پروا ، از کجاست و از کجا آمده است که اینهمه به ما اهانت و حقارت نمود و این قدر اظهار علم و کمال کرد .

## نقیب از پیش رفت و هر سو دوید

**که مردی<sup>۲</sup> بدین نعت و صورت که دید**

**نقیب :** در اینجا به معنی خدمتکار محکمه است .

که : حرف تعلیل است .

نعت : یعنی صفت . لیکن در مدح مستعمل است نه در ذم .

که : در اینجا به معنی استفهام است .

محصول بیت : نقیب از عقبش رفت و به هر طرف دوید که مردی به این صفت و صورت چه کسی دید ؟ یعنی از مردم پرسید که آیا در این شهر با این مشخصات جوانی دیده اند ؟

### یکی گفت ازین نوع شیرین نفس

درین شهر سعدی شناسیم و بس

ازین نوع : در اینجا یعنی این چنین . «ازاین» در این قبیل موارد ادات تشبیه است همچنانکه سابقاً گفته شده است .

بس : اگر با «و» استعمال شود به معنی فقط است .

محصول بیت : وقتی نقیب مردی با این مشخصات جستجو کرد ، شخصی گفت : از این نوع شیرین نفس ، در این شهر فقط سعدی را می شناسیم ، یعنی اینکه می گویی جوانی در لباس فقرا اهل علم و کمال و خوش ادا و شیرین کلام است جز سعدی دیگری را نمی شناسیم . فتدبر .

### بر آن صد هزار آفرین کین بگفت

حق تلخ بین تا چه شیرین بگفت

بر آن : در تقدیر : بر آن کس .

تا چه : در تقدیر : تا چه حد ، «تا» برای انتهای غایت است .

محصول بیت : بر آن کس صد هزار آفرین باد که این سخن را گفت ، یعنی بر آن که گفت «از این نوع شیرین نفس ، در این شهر سعدی شناسیم و بس» ، صد هزار آفرین باد . مصراع دوم در مقام تعلیل است : بین حق تلخ را تا چه حد شیرین گفت ؟

یعنی تعویض و توویخ سعدی به اهل مجلس تلخ است ، اما حق به سبب درست بودنش شیرین است . پس آن کسی که به خاطر حق بودن سعدی را شیرین نفس خوانده ، شیخ هم به او آفرین می گوید که او سخنان تلخ مرا حق دانسته شیرین نفس خوانده . حاصل : چون آن مرد اهل حق بود ، شیخ بر او تحسین می کند .

آنکه در نتیجه مصراع دوم گفته : آن فقیه در مجلس قاضی این همه سخنان تلخ گفته ، اما بین که به خاطر آن جواب تلخ به او شیرین نفس و شکرگفتار گفته شده . مسلماً از فحوای کلام بی خبر بوده است . (ردشعی) .

### حکایت توبه کردن پادشاه زاده<sup>۱</sup>

**یکی پادشاه زاده در گنجه بود که دور از تو ناپاک سر پنجه بود**

**گنجه** : شهری است در قرا باغ ، که در زمان سلطان مراد ، فرهاد پاشای مقتول آنجا را فتح کرده شهر را محصور کرد . نظامی صاحب خمسه در آنجا دفن شده است . مصراع دوم جمله دعایی است به طریق خطاب عام می فرماید : دور از تو ، یعنی دور از تو باد ، که در ترکی هم معمول است گویند دور از حصار .

سر پنجه : یعنی ظالم .

محصول بیت : در شهر گنجه شاهزاده بی بود که دور از تو ، ستمگر ناپاک بود .

### بمسجد در آمد سرایان و مست

**می اندر سر و ساتگینی<sup>۲</sup> بدست**

سرایان : به فتح و کسر «س» صفت مشبیه است .

ساتگین : به سکون «ت» و کسر «ك» عجمی ، قدح بزرگی که در آن باده نوشند .

محصول بیت : آن شاهزاده به مسجد وارد شد در حالی که آواز می خواند و

مست بود . شراب در سر و جامی بزرگ در دست داشت ، یعنی با این وضع مستانه به مسجد وارد شد .

۱- ع : حکایت توبه کردن ملک زاده گنجه ، ف : حکایت . ۲- ع ، ف : ساتگینی .

## بمقصوره در پارسایی مقیم زبانی دلاویز و قلبی سلیم

بمقصوره: «ب» حرف ظرف. «مقصوره» غرفه‌های داخل مسجد را گویند. برای اعتکاف عابدان و زاهدان در دیار عرب و عجم در داخل مساجد غرفه‌هایی می‌سازند آنها را مقصوره گویند.

محصول بیت: پارسایی در مقصوره مسجد مقیم بود که زبانی دلاویز و جذاب و قلبی سلیم و لطیف داشت که با همه کس ملاطفت و ملایمت می‌کرد. مصراع دوم در تقدیر: دلاویز زبان و سلیم القلب بود، است.

## تنی<sup>۱</sup> چند بر گفت او مجتمع چو عالم نباشی<sup>۲</sup> کم از مستمع

تنی: «ی» حرف وحدت. مراد از «تن» شخص است.

گفت: در اینجا به معنی سخن است.

مصراع دوم نصیحت شیخ است.

کم از مستمع: یعنی کم از مستمع نباش. این سخن اشاره به کلام بزرگان است که گفته‌اند: «کن عالماً او متعلماً ولا تکن ثالئاً» و در بعضی جاها «او سامعاً ولا تکن رابعاً» واقع شده، یعنی یا تعلیم دهنده و یا یادگیرنده و یا گوش دهنده باش، چهارمی مباش. حضرت شیخ می‌فرماید: وقتی عالم و ناصح نباشی باری مستمع باش.

محصول بیت: چند تن بر ارشاد و نصیحت او جمع می‌شدند یعنی برای شنیدن گفتار او، در مجلس او حاضر می‌شدند. حضرت شیخ می‌فرماید: وقتی عالم و ناصح نباشی لا اقل شنونده باش. و جایز است که «نباشی» متضمن معنی «نبود» باشد یعنی عابد مذکور نظیر عالم و ناصح از شنونده خالی نمی‌شد. فتأمل.

## چو بی عزتی پیشه کرد آن حرون

### شدند آن عزیزان خراب اندرون

حرون: در اصل اسب تعلیم نیافته را گویند اما در اینجا به معنی سرکش است.

مراد از «عزیزان» شنوندگان است .

**اندرون:** یعنی داخل ، در اینجا مراد قلب است .

**محصول بیت:** وقتی آن سرکش بی ادب ، بی عزتی و بی حرمتی پیشه کرد ، یعنی با آن وضع بی ادبانه به مسجد داخل شد ، عزیزانی که در آنجا بودند ، خراب اندرون و پیریشان خاطر شدند .

**چو منکر بود پادشه را قدم که یارد زد از امر معروف دم**

**منکر:** اسم مفعول است از باب «افعال» به معنی زشت و نامشروع .

**قدم:** در اینجا به معنی فعل و حکم است .

**که:** اسم است به معنی چه کسی ؟

**یارد:** فعل مضارع مفرد غایب یعنی می تواند .

**امر معروف:** اضافه مصدر به مفعولش است .

**محصول بیت:** وقتی عمل و فکر پادشاه منکر و زشت و نامشروع باشد ، چه کسی می تواند از امر معروف و نهی از منکر دم بزند ؟ یعنی چه کسی می تواند او را از کار زشت باز دارد ؟

**تحکم کند سیر بر بوی گل فروماند آواز چنگ از دهل**

**تحکم:** مصدر است از باب «تفعل» در اینجا به معنی غلبه است .

**محصول بیت:** به طریق تمثیل می فرماید : بوی سیر بر بوی گل غلبه می کند یعنی بوی گل را خنثی می کند . آواز چنگ مغلوب صدای طبل می شود ، یعنی در برابر آواز دهل ، آواز چنگ شنیده نمی شود .

**گرت نهی منکر بر آید ز دست نشاید چو بی دست و پایان نشست**

**گرت:** «ت» ضمیر خطاب ، در معنی مقید است به «دست» در تقدیر : زدست .

**بی دست و پایان:** در تقدیر : «بی دستان و بی پایان» است به ضرورت وزن ،

صنعت اکتفا را اختیار کرده .

**محصول بیت :** اگر از دست نهدی از منکر و بازداشتن از کار زشت بر آید، مانند بی دست و پایان نشستن شایسته نیست، یعنی در نهدی منکر اهماال کردن پسندیده نیست. زیرا نهدی منکر به سه طریق می شود: با دست و زبان و دل. اگر می توانی با دست باز دار، اگر نمی توانی بازبان منع کن و اگر نتوانی با دل منع کن، یعنی از دل آن کار را نپسند. حاصل: تا حدود امکان در منع و جلوگیری از کار نامشروع سعی بکن.

### چو دست و زبان را نماند مجال به همت نمایند مردی رجال

**محصول بیت :** وقتی برای دست و زبان مجال نماند، یعنی وقتی جلوگیری از فعل نامشروع با دست و زبان ممکن نباشد، مردان خدا در این قبیل جاها مردی و دایری را با همت نشان می دهند. حاصل: از دل به جلوگیری آن توجه می کنند و باز می دارند.

### یکی پیش دانای خلوت نشین بنالید و بگریست سر بر زمین

**محصول بیت :** یکی از آنان در پیش دانای خلوت نشین، سرش را بر زمین نهاد، بنالید و بگریست، یعنی از آن شاهزاده شکایت کرده گفت:

که یکبار آخر<sup>۱</sup> برین رند مست<sup>۲</sup>

دعا کن که ما بی زبانیم و دست

که: حرف بیان است.

آخر: ادات تأکید است.

**محصول بیت :** یکی به عابد مذکور شکایت کرده گفت که آخر، یک مرتبه برین رند مست دعا کن، که ما بی زبان و بی دست هستیم یعنی از دست و زبان ما چیزی بر نمی آید و نمی توانیم به او چیزی بگوییم و تنبیهش کنیم.

دمی سوزناک از دل<sup>۳</sup> باخبر قویتر که هفتاد<sup>۴</sup> تیغ و تبر

دل باخبر: اضافه بیانیه است یعنی دل اهل الله.

۱- ع: که یکباری آخر، ف: که باری، ۲- ف: برین رند ناپاک مست،  
متن: برین رند و مست. ۳- ع، ف: دلی. ۴- متن: هفتادو.

که : در این قبیل موارد به معنی «من» تفضیلیه است .

محصول بیت : نفسی سوزناک از دل آگاه ، یعنی از دل با خبر از اسرار انبیا و اولیا ، در مغلوب کردن دشمنان ، قویتر از هفتاد تیغ و تبر است . حاصل : نفس اولیا در هر خصوص ، مؤثر است .

وقتی آن شخص از عابد خواست که در حق شاهزاده نفرین بکند :

**بر آورد مردم جهان دیده دست بگفت<sup>۱</sup> ای خداوند بالا و پست**

محصول بیت : آن مرد جهان دیده ، یعنی عابد ، دست بر آورد ، حاصل : برای دعا دست بلند کرده گفت : ای خدای زمین و آسمان !

**خوشست این پسر وقتش از روزگار**

**خدایا همه وقت او خوش بدار**

وقتش : ضمیر راجع به «پسر» در تقدیر : وقت این پسر است به ضرورت وزن ، به این صورت ایراد کرده است .

محصول بیت : وقت وزمان این پسر از روزگار ، خوش و خرم است . خدایا ! همه وقت او را خوش بدار . حاصل : در تمام اوقات روزگار خوش و کامران باد .

**یکی<sup>۲</sup> گفتش ای قدوه<sup>۱</sup> راستی**

**برین<sup>۳</sup> بد چرا نیکویی خواستی**

قدوه : به ضم و کسر «ق» یعنی مقتدا .

محصول بیت : یکی به عابد گفت : ای مقتدای راستی ! یعنی ای امام مسلمانان ، چرا برین بد ، نیکویی خواستی ؟ یعنی چرا درباره این بدکار دعای خیر کردی ؟

**چو بد عهد را نیک خواهی ز بهر**

**چه بد خواستی بر سر خلق شهر**

بد عهد : ترکیب وصفی است به معنی بد زمان و بد وقت ، یعنی ظالم .

۱- ع ، ف ، چه گفت . ۲- ع ، ف ، کسی . ۳- ع : بدین .

نیک : با «ی» مصدری مقدر در تقدیر : نیکی است .

بهر : مرهون است به مصراع دوم ، در تقدیر : زبهر چه .

محصول بیت : چون نیکی بد عهد را بخواهی ، برای چه بر سر خلق شهر بد می خواهی؟ حاصل: نیکی بدان و ستمگران را خواستن ، بدی نیکان را خواستن است.

آنکه معنی «بهر» را بهره گفته و معنی کرده : وقتی برای ستمگر سود خواهی

از بهره ، از راستی مطالعه بی بهره بوده . (ردشمی) .

چنین گفت بیننده تیز هوش چوسر سخن در نیابی مجوش

بیننده : یعنی بصیر .

مجوش : یعنی آزرده و ناراحت مباش .

محصول بیت : وقتی عابد این سخن را شنید ، آن بصیر تیز هوش چنین

گفت که چون راز سخن را نمی فهمی ، باری آزرده و ناراحت مباش .

به طامات مجلس بیاراستم<sup>۱</sup> داد آفرین تو به اش خواستم

طامات : رسوم و قواعد صوفیه است .

داد آفرین : ترکیب وصفی ، مراد خداست .

محصول بیت : باطامات و عادات مجلس را آراستم ، یعنی باقاعده و قانون و عظ

به مجلس رونق دادم ، برای او دعا کردم و از خدای داد آفرین توبه و استغفار او را

خواستم ، در این امر چه زیانی به اهل شهر وارد می شود ؟

که هر گه که باز آید از خوی زشت

به عیشی رسد جاودان در بهشت

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : برای او از خدا توبه خواستم ، زیرا هر وقت که از خوی زشت

باز آید ، در بهشت به عیش جاویدان می رسد . حاصل : به سبب توجه خداوند به او



بهشت قسمت می‌کند . این آرزو هم به کسی زبان ندارد .

### همین پنج روزست عیش مدام

#### بترك اندرش عیشهای مدام

عیش مدام: اضافه لامیه ، مراد عیش شراب است ، زیرا « مدام » شراب را گویند .

محصول بیت : ذوق شراب همین پنج روزاست . اما درترك آن ذوقهای ابدی هست . زیرا سبب جنت می‌شود که ذوق و صفایش پیوسته است .

### حدیثی که مرد سخن ساز گفت

#### کسی ز آن میان باملك باز گفت

که : حرف رابط صفت است .

سخن ساز : ترکیب وصفی است به معنی سخنور .

محصول بیت سخن را که آن مرد سخن ساز گفت ، یکی از کسانی که در آنجا حاضر بودند ، به شاهزاده گفت .

### ز وجد آب در چشمش آمد چومیغ

#### ببارید بر چهره سیل دریغ

وجد : به فتح «و» یعنی غم و غصه .

میغ : به کسر «م» یعنی ابر که عرب «غیم» گوید به فتح «غ» .

ببارید : در اینجا متعدی است یعنی بارانید .

سیل دریغ : اضافه لامیه است مجازاً .

آنکه « سیل » را فاعل « بارید » دانسته ، فاعل را از مفعول تشخیص نمی‌داده . (رد سروری) .

محصول بیت : شاهزاده وقتی کلمات مذکور را شنید از وجد و غم آب در چشمش مانند ابر آمد ، یعنی همچنانکه از ابر باران می‌بارد از هر دو چشمش آب روان کرد .

حاصل : گریه کرد وسیل دریغ و ندامت بر چهره اش بارید . یعنی برای عمری که در راه معصیت و گناه تلف کرده بود تأسف خورده گریه کرد .

### بنیران شوق اندرونش بسوخت

#### حیا دیده بر پشت پایش بدوخت

بنیران شوق : اضافه لامیه است مجازاً . «نیران» به کسر «ن» جمع «نار» است . حیا : یعنی خجالت .

دیده : تقدیرش : دیده اش ، به ضرورت وزن ضمیر ترك شده است . بدوخت : فعل ماضی مفرد غایب از «دوختن» به معنی دوختن و کوبیدن ، در اینجا معنی دوم اراده شده است .

محصول بیت : با آتشهای شوق اندرونش ، یعنی دل و جگرش سوخت . حاصل : از گناهایی که مرتکب شده بود دلش سوخت . دیده خجالتش را به پشت پایش دوخت ، یعنی از شرمندگی سرش را پایین انداخت . این مشهور است که اگر کسی شرمنده شود ، سرش را به پشت پایش می دوزد .

#### بر نیک محضر فرستاد کس در توبه کوبان که فریاد رس

در توبه : اضافه لامیه است مجازاً .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : شاهزاده در توبه کوبان کسی را به پیش عابد نیک محضر فرستاد

که به فریادم برس و چاره دردم را بکن .

#### قدم رنجه فرمای تا سر نهم سر جهل و ناراستی بر نهم

مقصود از «قدم رنجه فرمای» آنست که رنجه کشیده به اینجا بیا .

تا : حرف تعلیل است .

سر نهم : یعنی سر در پای تو بگذارم .

سر جهل : اضافه لامیه است مجازاً ، یعنی سودای جهل .

بر نهم : یعنی ترك كنم .

**محصول بیت :** شاهزاده پیش شیخ کسی فرستاد در حالی که در توبه را را می‌کوبید که قدم رنجه فرمای و از راه لطف اینجا بیا تا سرم را در پای مبارک تو بگذارم ، سودای جهالت و هوای فسق و فجور را ترك كنم . حاصل : توبه کرده تمام گناهان را ترك كنم .

**نصیحتگر آمد بایوان شاه نظر کرد در صفة بارگاه**

**محصول بیت :** عابد اندرزگوی ، به سرای شاه آمد در صفة بارگاه نظر کرد .  
در بعضی نسخ به جای بیت مذکور ، این بیت آمده :

**دو رویه ستاندند بر در سپاه سخن پرور آمد به ایوان شاه**

دو رویه : یعنی دو صف و دو طرف .

**محصول بیت :** بر در پادشاه لشکر در دو طرف ایستادند یعنی در دو ردیف ایستادند ، عابد سخن پرور به ایوان پادشاه آمد .

**شکر دید و عناب و شمع و شراب**

**ده از نعمت آباد و مردم خراب**

**عناب :** به ضم «ع» و تشدید «ن» میوه‌یی است که در فارسی سنجید گویند .  
ده : در اینجا به معنی مجلس است .

**محصول بیت :** عابد در صفة بارگاه ، شکر و عناب و شمع و شراب دید .  
یعنی تمام اسباب بزم را آماده و مرتب دید . مجلس از نعمت آباد و معمور بود ، اما مردم مجلس ، یعنی اهل مجلس مست و خراب بودند . حاصل : اکثرشان از اثر باده افتاده و خوابیده بودند . همچنانکه می‌فرماید :

**یکی غایب از خود یکی نیم مست**

**یکی شعر گویان صراحی بدست**

**نیم مست :** یعنی سرخوش که کاملاً نیتاده باشد .

شعر گویان : ترکیب وصفی است یعنی آواز خوانان .

محصول بیت : از اهل مجلس ، یکی غایب از خود مست و خراب بود ، یکی نیم مست بود ، یعنی کاملاً مست نبود بلکه سرخوش بود ، یکی هم جام می در دست شعر می خواند . حاصل : اهل بزم هر کدام در عالمی بودند .

ز یک سو<sup>۱</sup> بر آورده مطرب خروش

زدیگر سو آواز ساقی که نوش

که : حرف بیان است .

محصول بیت : از یک طرف نوازنده و خواننده خروش بر آورده ، یعنی ساز می نواخت ، از سوی دیگر آواز ساقی که می بنوش ! همچنانکه رسم ساقیان است که به اهل مجلس چنین خطاب می کنند .

حریفان خراب از می لعل رنگ

سرچنگی<sup>۲</sup> از خواب در بر چو چنگ

حریف : در لغت به معنی هم پیشه و هم صنعت است اما در استعمال و اصطلاح ، هم پیاله و مصاحب باده را گویند در اینجا مراد همین است .  
بر : در اینجا به معنی سینه است .

محصول بیت : هم پیاله ها ، از می لعل رنگ خراب و مست بودند . سرچنگی از بی خوابی مانند چنگ در سینه اش افتاده بود ، یعنی در همانجا که نشسته بود خوابیده بود .

نبود از ندیمان گردن فراز

بجز نرگس<sup>۳</sup> آنجا کسی دیده باز

ندیمان : یعنی مصاحبان .

محصول بیت : از ندیمان گردن فراز ، در آنجا جز نرگس کسی چشمش

۱- ع : زمستی ، ف : زسوئی . ۲- ع : ساقی . ۳- ع : بربط .

باز نبود، یعنی هم از تأثیر پیاله و هم از شدت بی‌خوابی کسی در آنجا بیدار نبود.

## دف و چنگ با یکدیگر سازگار

### برآورده نی<sup>۱</sup> از میان ناله زار

ناله زار: در تقدیر: ناله زار است به ضرورت وزن، قطع شده.

محصول بیت: دف و چنگ با یکدیگر سازگار و هم آواز بودند، یعنی با همدیگر سازش کرده بودند. نی هم از میانشان ناله زار برآورده بود، یعنی نی هم درخروش بود. حاصل: در آن مجلس هر سه نواخته می‌شد.

حضرت شیخ بعد از توصیف اوضاع مجلس، شروع به وصف احوال شاهزاده کرده می‌فرماید:

## بفرمود<sup>۲</sup> درهم شکستند خرد

### مبدل شد آن عیش صافی بدرد

بدرد: «ب» حرف صله. «درد» در فارسی ته مانده شراب را گویند، در عربی «دردی» گویند به تشدید «ی».

محصول بیت: شاهزاده فرمود سازهای مذکور را خرد درهم شکستند. آن عیش صافی مجلس به درد مبدل شد. حاصل: در حالی که ذوق باده صافی و خالص بود مکرر و متغیر شد.

## شکستند چنگ و گسستند رود

### بدر کرد<sup>۳</sup> گوینده از سر سرود

رود: یعنی تار ساز که در عربی «شرعه» گویند. به کسر «ش».

محصول بیت: چنگ را شکستند و رود را گسستند. گوینده وقتی چنین دید سرود و خواندن را از سرش بدر کرد، یعنی خواننده دید آلات لهو و لعب را خرد کردند، دانست که فسق قدغن شد. پس او هم تصنیف خوانی را ترك كسرد.

۱- ع، ف: زیر. ۲- ع، ف: بفرمود و. ۳- متن: کرده.

## بمیخانه در سنگ بردن زدند کدو را نشانند و گردن زدند

دن : به فتح «د» و تشدید «ن» خم قیراندود را گویند .

**کدو** : به فتح و ضم «ل» و ضم «د» یعنی کدو که عرب «قرع» گوید به فتح «ق» .  
**محصول بیت** : در میخانه بر خم شراب سنگ زدند ، یعنی خم شراب را شکستند ، باید دانست که در عرب و عجم شراب و غیره را در خم نگاه می دارند .  
 کدو را نشانند و گردن زدند ، یعنی به عنوان اینکه شراب را تو به مجلس می آوری ، گردنش را زدند . حاصل : تمام ظرفهای شراب را خرد کردند .

می لاله گون از بط سر نگون<sup>۱</sup>

روان همچنان کنز<sup>۲</sup> بط کشته خون

**بط** : به فتح «ب» و تشدید «ط» یعنی صراحی به شکل پهن ، در اصل «بطه» است که به ضرورت وزن تخفیف شده است . اضافه اش به «سرنگون» بیانیه است .  
**محصول بیت** : می لاله رنگ از صراحی سرنگون روان شد همچنانکه از بط سر بریده خون جاری می شود .

خم آبستن خمر نه ماهه بود در آن فتنه دختر بیفکند<sup>۳</sup> زود

ماهه : «ه» رسمی افاده معنی مقدار می کند .

**دختر** : یعنی دختر ولی گاهی شراب را دختر گویند چون خمر مؤنث معنوی است . باید دانست که جمیع اسما و صفات و آلات خمر از قبیل مؤنث معنوی است .  
 فاحفظ . از این جهت است که حافظ در چند مورد ، دختر رز گفته ، کنایه از شراب .  
**محصول بیت** : خم شراب آبستن خمر نه ماهه بود . در آن فتنه و غوغا دختر خود را زود بیفکند ، حاصل : شراب نه ماهه خم را بیرون ریختند .

شکم تا بنافش دریدند مشک

قدح را برو چشم خونین<sup>۴</sup> پر<sup>۵</sup> اشک

تا : برای انتهای غایت است .

۲- توگفتی شدت از .

۱- ع ، روان خمر و خیک افاده نگون .

۳- ع ، ف ، بینداخت . ۴- ف ، خونی . ۵- ع ، ز .

قدح را : «را» حرف تخصیص است .

**محصول بیت :** شکم مشک را تا نافس دریدند ، یعنی شکافتند . چشم قدح برای او پر از اشک شد . داخل قدح را به چشم خونین شبیه کرده . حاصل : قدح برای مشک اشک خونین می ریخت . چون می دانست که بعد از آن برای او اعتباری نخواهد ماند . پس در معنی به حال خود گریه می کرد .

**بفرمود تا سنگ صحن سرای بکنند و کردند نو باز جای**

تا : حرف تعلیل است .

**صحن :** به سکون «ح» میدان وسط سرای و مدرسه و غیره را گویند .  
**محصول بیت :** شاهزاده دستور داد تا سنگهای صحن سرای را کنند و جای آنرا دو باره نو کردند ، یعنی روی آنها را تراشیدند و دو باره سر جایشان نهادند .  
 آنکه گفته: به جای آنها سنگهای دیگری گذاشتند ، بی ملاحظه گفته . زیرا برای تجدید لازم نیست سنگ تازه‌یی بگذارند بلکه روی آنها را می تراشند .  
 چونکه شراب آن قدر به داخل سنگ نفوذ نمی کند که با تراشیدن برطرف نشود . فتأمل .

**که گلگونه خمر یا قوت فام بشتن نمی شد ز روی رخام**

که : حرف تعلیل است برای تراشیدن فرش .

**گلگونه :** با «ك» عجمی و سکون «ل» یعنی سرخاب که خانمها به صورت خود می مالند . اما در اینجا مراد رنگ شراب است . اضافه اش به «خمر» لامیه است .  
**فام :** یعنی رنگ .

**نمی شد :** فعل ماضی منفی حکایت حال است ، یعنی نمی رفت .

**رخام :** به ضم «ر» یعنی مرمر .

**محصول بیت :** برای آن فرش صحن را تراشیدند که گلگونه شراب یا قوت

رنك، باشستن از روی مرمر نمی‌رفت، غرض شاهزاده آن بود که نام و نشان شراب را از روی زمین بردارد.

### عجب نیست بالوعه گر شد خراب

که خورد اندر آن روز چندان شراب

بالوعه: یعنی فاضل آب مطبخ و خانه. «بلوعه» هم می‌گویند. به فتح «ب» و تشدید «ل». جمعش «بلایع» می‌آید. ریشه آن «بلع» یعنی بلیدن است. عرب اگر نوجوانی را دشنام دهد گوید «یا بلاع الذب» یعنی بلعنده ذکر. «ذب» ذکر را گویند.

آنکه بالوعه را میان آبجانه وصفه دانسته، بیت را خراب کرده. (ردشعی).  
که: حرف تعلیل است.

محصول بیت: عجب نیست اگر بالوعه مست و خراب شد، زیرا در آن روز آن همه شراب خورد. باید دانست که خراب در اینجا به طریق ایهام واقع شده، فتأمل.

### دگر هر که بربط گرفتگی بکف

قفا خوردی از دست مردم چو دوف

که: اسم است به معنی کس.

محصول بیت: بعد از آن توبه، هر کس که بر ببط در دست می‌گرفت، از دست مردم مانند دوف قفا می‌خورد. حاصل: کتک سخت می‌خورد.

### وگر فاسقی چنگ بردی بدوش

بمالیدی' اورا چو طنبور گوش

بردی: «ی» حرف حکایت است.

را: حرف تخصیص است.



محصول بیت : و اگر فاسقی در دوش خود چنگک می برد ، همانند طنبور  
گوش او را می مالید . حاصل : تنبیهش می کرد .  
آنکه گفته : «مالیدی» در اینجا مجهول است ، مجهول و معلوم را تشخیص  
نمی داده . (ردشمی) .

## جوان را سر از کبر و پندار مست چو پیران بکنج عبادت نشست

جوان : یعنی شاهزاده ، «را» حرف تخصیص است .  
بکنج عبادت : «ب» حرف ظرف . اضافه لامیه است مجازاً .  
محصول بیت : در حالی که سر شاهزاده از کبر و پندار و غرور مست بود ،  
یعنی در چنین حال بود ، همانند پیران خلوت نشین در کنج عبادت نشست ، یعنی از  
آمیزش با مردم پرهیز کرد .

## پدر بارها گفته بودش 'بهول' که پاکیزه رو باش و شایسته قول<sup>۲</sup>

هول : در اینجا مصدر است به معنی ترسانیدن .  
که : رابط مقول و قول است .  
محصول بیت : پدرش بارها به شاهزاده با خشونت و تهدید گفته بود که پاکیزه  
رفتار و شایسته گفتار باش ، یعنی فسق و فجور را ترك کن و سخن پسندیده و  
عاقلاً نه بگو . حاصل : درست گفتار باش .

## جفای پدر برد و زندان و بند چنان سودمندش نیامد که پند

جفای پدر : اضافه مصدر به فاعلش است .  
بند : در اینجا به معنی حبس است .  
که : حرف بیان است .

**محصول بیت:** جوروجفای پدر را برد وزندان و بند را تحمل کرد اما چنان سودمند و مؤثر واقع نشد که اندرز آن عزیز .

حضرت شیخ بعضی از حالات شاهزاده را که پیش از این داشته بیان می‌کند می‌فرماید :

### گوش سخت گفتمی سخنگوی سهل

**که بیرون کن از سر جوانی و جهل**

**سخنگوی:** ترکیب وصفی، مراد واعظ و ناصح است. اضافه اش به «سهل» و عدم اضافه اش جایز است. در صورت قطع اضافه، «سهل» در اینجا به معنی جزئی و فی الجمله است. در صورت اضافه، یعنی ملایم و نرم.

که: حرف رابط مقول و قول است.

**محصول بیت:** اگر پیش از این نصیحتگر بر او کمی سخت می‌گفت و یا نصیحتگر ملایم بطور نرم بر او می‌گفت که جوانی و جهل و غرور را از سر بیرون کن، حاصل: اگر می‌گفت که فسق را ترک کن؛

**خیال<sup>۱</sup> غرورش بر آن داشتی که درویش را زنده نگذاشتی**

خیال غرور: اضافه لامیه است مجازاً.

**محصول بیت:** خیال غرورش او را بر آن وادار می‌کرد، یعنی به حالی در می‌آورد که درویش اندرزگوی را زنده نگذاشته به قتل برساند.

**سپر نفع کند شیرگران ز جنگ نیندیشد از تیغ بران پلنگ**

**سپر افکندن:** کنایه از فرار کردن است، زیرا عادت دارد که به هنگام فرار همه بارهایش را می‌اندازد حتی سپرش را، تا جانش را نجات دهد. فاحفظ.

**محصول بیت:** شیرگران از جنگ سپر نمی‌افکند، یعنی نمی‌ترسد و فرار نمی‌کند، پلنگ نیز از شمشیر برنده نمی‌هراسد، یعنی پادشاهان مثل شیرند

با خشونت و درشتی سخن نمی‌پذیرند و تحمل نمی‌کنند ، بلکه بر آنان باید سخن نرم و ملایم گفت .

### بفرمی ز دشمن توان کند پوست<sup>۱</sup>

#### چو بادوست سختی کنی دشمن اوست

محصول بیت : با نرمش و رفیق می‌توان پوست دشمن را کند ، حاصل : به لطف و مدارا می‌توان از دشمن انتقام کشید . اما وقتی بادوست سختی کنی ، اودشمن می‌شود ، یعنی در نتیجه درشتی دوست تو ، دشمن تو می‌شود .

### چو سندان کسی سخت رویی نکرد

#### که خایسک تأدیب بر سر نخورد

که : حرف بیان است .

خایسک : یعنی چکش ، اضافه‌اش به «تأدیب» لامیه است مجازاً .

محصول بیت : کسی مانند سندان سخت رویی نکرد ، که چکش تأدیب بر سرش نخورد ، یعنی مانند آن به وسیله روزگار و یا انسان تأدیب می‌شود همچنانکه مشهور است «من لم یؤدبه الابوان یؤدبه الملوان»<sup>۲</sup> ، «ملوان» یعنی شب و روز .

### بگفتن<sup>۳</sup> درشتی مکن با امیر

#### چو بینی که سختی کند سست گیر<sup>۴</sup>

که : حرف بیان است .

محصول بیت : در سخن گفتن با حاکم و امیر درشتی مکن ، یعنی در سوق کلام مدارا و ملاطفت کن . وقتی بینی که حاکم سختی و خشونت می‌کند تو سست و نرم بگیری ، یعنی در مقابل خشونت او تو نرمی کن .

### باخلاق<sup>۵</sup> با هر که بینی بساز اگر زیر دستت<sup>۶</sup> اگر سر فراز

بساز : یعنی موافقت و مراقبت کن .

۱- ف : توان کرد دوست . ۲- هر که را پدر و مادر ادب نکنند ، روزگار ادبش

می‌کند . ۳- ع نکفتم . ۴- ع : سهل . ۵- متن : باخلاف . ۶- ع : زیردستی .

سرفراز: یعنی حاکم .

محصول بیت: هر کس را که بینی و با هر کس که صحبت بکنی با اخلاق پسندیده، یعنی با خوش خلقی رفتار کن. اگر فقیر و زبردست باشد و اگر غنی باشد یعنی خواه رعیت باشد خواه حاکم باشد .

که این گردن از ناز کی در کشد<sup>۱</sup>

بگفتار خوش و آن سر اندر کشد

که: حرف تعلیل است .

آن: اسم اشاره است به سرفراز .

گفتار خوش: اضافهٔ بیانیه، به طریق سحر حلال به ماقبل و مابعدش

مصروف است .

و آن: «و» حرف عطف، «آن» اسم اشاره است به «زبردست» .

سر اندر کشد: یعنی فرمانبردار و منقاد می شود .

محصول بیت: با فقیر و غنی ملایمت و ملاطفت کن، که غنی به سبب ملایمت

از نرمی و ظرافت، گردن کشی را ترك کرده متواضع می شود . و فقیر به سبب ملاطفت سر پیش تو فرود می آورد و مطیع و منقاد می گردد . حاصل: به سبب کلام لطیف هر دو تسلیم تو می شوند .

به شیرین زبانی توان برد گوی

که پیوسته تلخی برد تند خوی<sup>۲</sup>

که: حرف تعلیل است .

برد: به معنی بردن است .

محصول بیت: با شیرین زبانی می توان گوی برد، یعنی با شیرین زبانی

می توان گوی مراد را به دست آورد . حاصل: دولت و سعادت دنیا و آخرت را

با شیرین زبانی می توان کسب کرد. زیرا تند خوی و سرکش سرسخت، همواره تلخی می برد چون با خشونت کاری می کند که از آن زبان عایدش می شود پس از آن ناراحت شده همیشه می سوزد.

**تو شیرین زبانی ز سعدی بگیر ترش روی را گو بتلخی بمیر**

محصول بیت: به طریق خطاب عام می فرماید: تو شیرین زبانی را از سعدی بگیر، یعنی یاد بگیر. به ترش روی بگو با تلخی بمیر! یعنی بگو با محنت و مشقت هلاک شو.

### حکایت طواف عسل<sup>۱</sup>

طواف: اسم فاعل به طریق مبالغه است از «طاف - یطوف» اجوف واوی از باب «نصر» مراد کسی است که در شهر می گردد و عسل می فروشد همچنانکه در استان بول طبق بر سر می گردند و میوه و غیره می فروشند.

**شکر خنده ای انگبین می فروخت**

**که دلها ز شیرینیش می بسوخت**

شکر خنده: ترکیب وصفی، مراد محبوب است. «ی» حرف وحدت. همزه حرف توسل.

انگبین: به ضم «ك» عجمی یعنی عسل.

که: حرف رابط صفت است.

محصول بیت: جوانی شکر خنده در شهری می گردید و عسل می فروخت. چنان لطیف و شیرین بود که از شیرینی او دلهای عاشقان می سوخت، یعنی مردم شهر دل سوخته ملامت و لطافت آن جوان بودند.

**نباتی میان بسته چون نیشکر برو مشتری از مگس بیشتر**

نبات: در اینجا به طریق ایهام واقع شده. «ی» حرف وحدت است.

۱- ع، حکایت طواف عسل فروش، ف، حکایت.

میان بسته : ترکیب وصفی ، یعنی کمر بسته ، همچنانکه رسم است که این قبیل اشخاص پیشگیره‌یی بر کمر می‌بندند .

محصول بیت : همانند نیشکر نباتی میان بسته بود . براو مشتری از مگس بیشتر بود .

ذکر «مگس» نسبت به «عسل» خالی از لطافت نیست . فتأمل .

## گرو زهر برداشتی فی المثل

### بخوردندی از دست او چون عسل

برداشتی : فعل ماضی حکایت حال است یعنی برمی‌داشت ، یعنی برمی‌گرداند و می‌فروخت .

بخوردندی : مثل «برداشتی» است یعنی می‌خوردند .

محصول بیت : اگر آن جوان به جای عسل مثلاً زهر برمی‌داشت و می‌فروخت ، از دست او مانند عسل می‌خوردند . حاصل : هر عسلی می‌فروخت مقبول و پسندیده بود .

### گرانی نظر کرد در کار او حسد برد برروز بازار او

گرانی : به کسر «ك» عجمی با «ی» وحدت ، یعنی شخصی ثقیل و حسود .  
روز بازار او : اضافه‌های لامیه است یعنی به رواج عسل جوان و زیادی مشتریان .

محصول بیت : روزی شخصی حسود به کار جوان نظر کرد و فروش او را دید بر رواج بازار او و فروش عسلش حسد برد ، ولی حسد او برای رواج کار جوان عین کمال شد . چشم چنین حسودی کور شود ! آمین یا رب العالمین .

### دگر روز شد گوردگیتی دوان

### عسل برسر و سرکه بر ابروان

شد : یعنی رفت .

سر که برابر وان: کنایه از ترش رویی است.

**محصول بیت:** روز دیگر برای فروش عسل اطراف عالم را گردید، یعنی شروع کرد به عسل فروشی. عسل بر سرش و سر که برابر وانش بود، یعنی چون کسی بر عسلش توجه نمی‌کرد روترش کرده بود. حاصل: خودش عسل می‌فروخت ولی رویش عبوس بود.

**بسی گشت فریاد خوان پیش و پس**  
**که نشست بر انگبینش مگس**

که: حرف استدراک است.

**محصول بیت:** فریاد کنان پایین و بالا بسیار گشت، اما مگسی بر عسلش نشست، یعنی بر عسلش مگس نشست تا چه رسد که مشتری رغبت کند. حاصل: مردم که از آن دیگری عسل می‌خریدند امروز حتی مگسی بر عسل این شخص نشست تا چه رسد که مشتری پیدا شود.

**شبانگه چو نقدش نیامد بدست بدلتنگ رویی بکنجی نشست**

**نقدش:** ضمیر در معنی مقید است به «دست» در تقدیر: بدستش.

**محصول بیت:** شبانگه، چون از فروش عسل نقد به دستش نیامد، یعنی از راه عسل فروشی پولی به دستش نیامد، با دلتنگ رویی درکنجی نشست، یعنی عبوس در گوشه‌ی بنشست.

**چو عاصی ترش کرده روی از وعید**

**چو ابروی زندانیان روز عید**

ترش کرده: «ده» رسمی، در اینجا حرف ترتیب است.

وعید: یعنی ترس و خوف و تهدید.

**محصول بیت:** این بیت متضمن دو تمثیل است. رو ترش کرده در گوشه‌ی بنشست همانطور که عاصی و گناهکار از وعید و تهدید روترش می‌کند. و همچنانکه

زندانیان روز عید ابروی خود را در هم می‌کشند .

## زنش<sup>۱</sup> گفت بازی کنان شوی را

### عسل تلخ باشد ترش روی را

زنش : ضمیر راجع به «شوی» است به طریق اضماع قبل از ضمیر .

بازی کنان : ترکیب وصفی است یعنی لطیفه کنان .

شوی : یعنی شوهر، در تقدیر: شویش را. «را» حرف صله است یعنی به شوهرش.

ترش روی : ترکیب وصفی . «را» حرف تخصیص است .

محصول بیت : زنش به طریق لطیفه به شوهرش گفت : عسل ترش روی تلخ

می‌شود ، بدان جهت کسی نمی‌خورد . حاصل : وقتی شوهرش را در آن حال دید

شوخی کنان به شوهرش چنین گفت .

حضرت شیخ از قصه به پند و اندرز شروع کرده می‌فرماید :

## بدوزخ برد مرد را خوی زشت

### که اخلاق نیک آمدست از بهشت

که : حرف تعلیل است .

آمدست : در اصل «آمده است» حذف و ایصال شده .

محصول بیت : خوی زشت مرد را به دوزخ می‌برد ، یعنی دوزخی می‌کند .

زیرا اخلاق نیک از بهشت آمده است . در حدیث شریف آمده که خوی زشت ایمان

را فاسد می‌کند. همچنانکه سرکه عسل را فاسد می‌کند . و درجایی دیگر می‌فرماید :

اخلاق خوب از کمال ایمان است .

## برو آب گرم از لب جوی خور

### نه جالاب سرد<sup>۲</sup> ترش روی خور

نه : حرف نفی در معنی مقید است به «خور» .



محصول بیت : برو بدون منت از لب جوی آب گرم بخورد ، کلاب سرد  
ترش روی را مخور .

**حرامت بود نان آن کس چشید**  
که چون سفره ابرو بهم درکشید  
چشید : به معنی چشیدن است .

محصول بیت : چشیدن نان آن کس حرامت باشد ، یعنی خوردن نان بر تو  
حرام است که کسی مانند سفره ابرو بهم درکشید و رویش را عبوس کرد .  
مراد از «سفره» در اینجا سفره سفر است که درسیس خانه می آویزند با این  
ترتیب تشبیه صحیح می شود . فتأمل .

**مکن خواجه بر خویشتن کار سخت**  
که بدخوی<sup>۱</sup> باشد نگونسار بخت  
خواجه : مناداست .

که : حرف تعلیل است .

نگونسار بخت : ترکیب وصفی است یعنی بدبخت .

محصول بیت : ای خواجه ! کار را بر خودت سخت و دشوار مکن ، یعنی  
به سبب خوی بد کار را بر خودت سخت مکن ، زیرا بدخوی نگونسار بخت و بدطالع  
می شود . حاصل : شخص بدخوی بی دولت و بی سعادت است هرگز از ناراحتی و رنج  
نجات نمی یابد .

**گرفتم که سیم و زرت چیز نیست**  
**چوسعدی زبان خوشت نیز نیست**  
گرفتم : یعنی فرض کردم .

محصول بیت : فرض کنیم که سیم وزر و چیز دیگری نداری ، یعنی قیاس

کنیم که اجمال دنیا هیچ چیز نداری. آیا مانند سعدی زبان خوشی نیز نداری؟

### حکایت

**شنیدم که فرزانه حق پرست گریبان گرفتش یکی رندمست**

که : حرف بیان است .

فرزانه : یعنی عاقل . در اینجا مراد عارف است .

گرفتش : ضمیر در معنی مقید است به «گریبان» در تقدیر : گریبانش .

رند : یعنی فاسق . اضافه اش به «مست» بیانیه است .

محصول بیت : شنیدم که رندی مست گریبان فرزانه بی حق پرست را گرفت ،

یعنی براو حقارت و توهین کرد .

**از آن تیره دل مرد صافی درون**

**قفا خورد و سر بر نکرد از سکون**

تیره دل : ترکیب وصفی است یعنی ستمگر .

صافی درون : یعنی پاکیزه دل .

قفا : یعنی سیلی پس گردنی .

بر نکرد : یعنی بلند نکرد .

محصول بیت : از آن فاسق ستمگر مرد پاکیزه دل سیلی خورد ولی سرش را

از صبر و سکون بلند نکرد ، یعنی تحمل کرده چیزی نگفت .

**یکی گفتش آخر نه مردی تو نیز**

**تحمل دریغست ازین بی تمیز**

آخر : ادات تأکید است .

ازین : یعنی از این نوع .

بی تمیز : یعنی بی ادراک .

محصول بیت : کسی به عارف گفت که آخر توهم مرد نیستی ، تحمل از این

نوع بی تمیز و بی ادراک دریغ است ، یعنی تحمل این قبیل افراد را نباید کرد .

### شنید این سخن مرد پاکیزه خوی

#### بدو گفت ازین نوع بامن مگوی<sup>۱</sup>

محصول بیت : عارف پاکیزه خوی این سخن را شنید ، به ناصح گفت : از این نوع سخن بامن مگو ، یعنی به من چنین اندرز مده ، و مگو که با او جنگ کنم ، زیرا :

#### درد مست<sup>۲</sup> نادان گریبان مرد که باشیر جنگی سگالد نبرد

که : حرف رابط صفت . و جایز است که اسم استفهام باشد به معنی چه کسی ؟ شیر جنگی : اضافهٔ بیانیه . «ی» حرف نسبت است .

سگالد : به کسر و فتح «س» فعل مضارع مفرد غایب «از سگالیدن» به معنی ظن و فکر .

محصول بیت : مست نادان گریبان مرد را می درد ، که با شیر جنگی اندیشهٔ نبرد می کند . حاصل : اگر مستی و نادانی در کسی جمع باشد از شیر و پلنگ روگردان نمی شود ، تا چه رسد به من ضعیف .

یا اینکه : چه کسی به نبرد شیر جنگی فکر می کند ؟ یعنی باشیر ژبان چه کسی می جنگد ؟

#### زهشیار عاقل نزیبد که دست زند در گریبان نادان مست

که : حرف بیان است .

محصول بیت : از مرد هوشیار عاقل زبنده نیست که دست در گریبان نادان مست بزند ، یعنی با او جنگ کند .

#### هنرور چنین زندگانی کند جفا بیند و مهربانی کند

هنرور : یعنی هنرمند . «ور» به فتح «و» ادات نسبت است .

محصول بیت : هنرمند چنین زندگانی می کند ، یعنی از مردم جفا می بیند  
اما مهربانی می کند یعنی به جفاکار وفا می نماید .

### حکایت در عزت نفس مردان

سگی پای صحرا نشینی گزید  
بخشمی که زهرش زدندان چکید

که : حرف رابط صفت است .

زهرش : ضمیر در معنی مقید است به «دندان» در تقدیر : دندانش .  
محصول بیت : سگی پای صحرا نشینی را گاز گرفت به خشمی که از دندانش  
زهر چکید ، یعنی سخت گاز گرفت .

شب از درد بیچاره خوابش نبرد  
بخیل اندرش دختری بود خرد

خوابش : ضمیر در معنی مقید است به «نبرد» در تقدیر : نبردش .  
بخیل : «ب» حرف ظرف ، «خیل» طایفه و جماعت ، «اندر» «ب» را تأکید  
می کند . ضمیر راجع به مرد سگ گزیده است .

محصول بیت : بیچاره شب از درد آن زخم خوابش نبرد ، یعنی نتوانست  
بخواهد . در میان طایفه اش دختر کوچکی بود ، یعنی دخترکی داشت .

پدر را جفا کرد و تندی نمود  
که آخر ترا نیز دندان نبود

که : حرف بیان است .

آخر : ادات تأکید است .

محصول بیت : دختر به پدرش جفا کرد و شدت به خرج داد که آیا تو نیز  
دندان نداشتی ؟ یعنی تو هم می بایستی او را می گزیدی .

## پس از گریه مرد پراکنده روز<sup>۱</sup>

### بخندید کای مامک<sup>۲</sup> دلفروز

پراکنده روز : ترکیب وصفی است به معنی پریشان حال .

که : حرف رابط مقول و قول مقدر است در تقدیر : بخندید و گفت کای .

مامک : «مام» یعنی مادر ، «ك» ادات تصغیر ، اضافه اش به « دلفروز » بیانیه

است . «دلفروز» یعنی روشن کننده دل .

محصول بیت : مرد پراکنده روز و پریشان حال پس از گریه سوزناک ،

خندید و گفت : ای مامک دلفروز و ای نور چشم !

### مرا گرچه هم سلطنت بود و نیش<sup>۳</sup>

### دریغ آمدم کام و دندان خویش

سلطنت : در اینجا به معنی قهر و غلبه است .

آمدم : ضمیر متصل منصوب است یعنی بر من دریغ آمد .

محصول بیت : این بیت با مابعد ، مقول قول مقدر است . یعنی اگرچه من

هم قهر و قدرت و دندان مانند نیشتر دارم ، ولی دریغم آمد که کام و دندان خود را براو

بزنم . حاصل : جنگیدن با او شایسته من نبود .

در بعضی نسخ به جای «نیش» ، «بیش» آمده ، یعنی قدرت و قهر من از آن سگ

بیشتر بود اما آه !

### محالست اگر<sup>۴</sup> تیغ برسر خورم

### که دندان پپای سگ اندر برم

محالست : جواب شرط ، مرهون است به مصراع دوم .

که : حرف بیان است .

اندر : «ب» را تأکید می کند .

۱- متن ، پراکنده زور . ۲- ع ، ف ، بابک . ۳- ف ، بیش . ۴- ع ، کر .

**محصول بیت:** اگر شمشیر بر سرم بخورد، یعنی اگر بر سرم شمشیر بزنند  
 محالست که دندانم را به پای سگ فرو برم، یعنی پایش را گاز بگیرم.  
 حضرت شیخ می فرماید:

**توان کرد باناکسان بدرگی<sup>۱</sup>**

**ولیکن نیاید ز مردم<sup>۲</sup> سگی**

**بدرگی:** «بدرگ» یعنی بداصل، «ی» حرف مصدر است.

**محصول بیت:** با ناکسان و بدان می توان بدرگی و بدی کرد، اما از مردم و  
 انسان معقول سگی و بدی نمی آید.

**حکایت خواجه نیکو خصال و بنده بد خصال<sup>۳</sup>**

**بزرگی هنرمند آفاق بود غلامش نکوهیده اخلاق بود**

**محصول بیت:** شخصی بزرگ وجود داشت که هنرمند آفاق بود، غلامی داشت  
 بسیار بداخلاق.

**ازین حفرقی<sup>۴</sup> موی کالیده ای**

**بدی سر که در روی مالیده ای**

**ازاین:** یعنی ازاین نوع، دراین قبیل موارد ادات تشبیه است.

**حفرق:** به فتح «ح» حطی و «ر» و سکون «ف» به معنی زشت روی. «ی»

حرف وحدت است.

**موی کالیده:** ترکیب وصفی است به معنی ژولیده موی، کنایه از حدت

و سوزت نفس است. «ی» حرف وحدت. همزه حرف توسل.

**بدی:** به فتح «ب» با «ی» وحدت، یعنی يك بد، ولی به ضم «ب» با «ی» حکایت

مخفف «بود» ادات زمانیه است. علی کل حال رابطه محذوف است، در تقدیر: که بدی.

**محصول بیت:** از این نوع زشت روی ژولیده موی بود، بدی بود سر که در

۱- متن: رگی. ۲- متن: مرد. ۳- ع: حکایت خواجه نیکو کردار و  
 ۴- ع: حفرق، ف: حفرگی.

روی مالیده ، یعنی بدی ترش روی و عبوس بود . خلاصه ، ظاهر و باطنش بد بود .

## چو ثعبانش آلوده دندان بزهر گرو برده از زشت رویان شهر

ثعبان : به ضم «ث» یعنی اژدها .

محصول بیت : دندان آن غلام مانند اژدها زهر آلود بود ، یعنی هرکس را می‌دید فرومی‌برد . جانوری بود موزی و مردم آزار که همه از اورنجیده بودند . از زشت رویان شهر گرو برده بود ، یعنی در زشت رویی از همه پیش افتاده بود ، در شهر بد ترکیب‌تر از او وجود نداشت .

## مدامش بروی آب چشم سبل دویدی زگند پیاز بغل

سبل : به فتح «س» و «ب» مرضی است در چشم که در اثر آن پرده روی چشم می‌آید و رگهای سرخ در چشم ایجاد می‌شود .

دویدی : «ی» حرف حکایت است یعنی می‌دوید .

محصول بیت : از گند پیاز بغلش همیشه آب چشم سبل به رویش جاری می‌شد ، یعنی از بوی بد بغلش همیشه آب چشمش بر رویش جاری می‌شد . حاصل : هم بغلش بسیار گندیده بود و هم چشمانش مبتلا به مرض سبل بود .

## گره وقت پختن برابر و زدی چو پختند باخواجه زانو زدی

گره برابر و زدی : کنایه از ابرو درهم کشیدن است . «زدی» یعنی می‌زد .

محصول بیت : هنگام غذا پختن ابرو درهم می‌کشید ولی وقتی پخت و آورد ،

باخواجه زانو می‌زد و می‌خورد .

## دمادم بنان خوردنش هم نشست

## و گر مردی آبخش ندادی بدست

نان خوردن : ترکیب مزجی ، ضمیر راجع به «خواجه» است .

هم نشست . یعنی مصاحب و مقارن .

مردی : «ی» حرف حکایت . فاعلش «خواجه» است .

محصول بیت : همیشه در هنگام غذا خوردن باخواجه برابر می نشست ، یعنی

باهم غذا می خوردند و اگر خواجه اش می مرد به دستش يك جرعه آب نمی داد .

**نه گفت اندرو کار کردی نه چوب**

**شب و روز ازو خانه در کند و کوب**

گفت : در اینجا اسم است به معنی سخن .

کند و کوب : «کند» اسم است به معنی کندن ، «کوب» اسم است به معنی کوفتن ،

«کند و کوب» یعنی زدن و کتک زدن .

محصول بیت : بر آن غلام نه سخن تأثیر داشت و نه چوب ، شب و روز خانه از

او در کتک کاری بود . یعنی خواجه دائماً آن غلام را کتک می زد .

کسی که از این اصطلاح آگاه نبوده در معنی مصراع دوم گفته : شب و روز خانه

از آن غلام در کنده شدن و کوبیده شدن بود ، یعنی گاهی این طرف خانه را خراب

می کرد و گاهی آن طرف رامی کند ، معنی را بسیار خراب کرده است . (رد سروری و شمی) .

**گهی خار و خس در ره انداختی**

**گهی ماکیان در چه انداختی**

انداختی : «ی» حرف حکایت است یعنی می انداخت .

ماکیان : مرغ خانگی است که عرب «دجاجه» گوید .

محصول بیت : گاهی در راه خواجه اش خار و خس می انداخت و گاهی

ماکیانی در چاه می انداخت . حاصل : پیوسته آزار و اذیت ایجاد می کرد و زیان

به بار می آورد .

**ز سیماش وحشت فراز آمدی**

**نرفتی بکاری که باز آمدی**

سیما : در اینجا یعنی روی .



که : حرف بیان است .

محصول بیت : از شکل و شمایل آن غلام نفرت می‌بارید، یعنی شکلش طوری بود که هر کس می‌دید متنفر می‌شد . به کاری نمی‌رفت که باز می‌آمد ، یعنی تنبل بود در هر کار بسیار تأخیر می‌کرد .

حضرت شیخ تا اینجا وصف غلام نکوهیده را کرد .

### کسی گفت از این بندهٔ بد خصال

#### چه خواهی ادب یا هنر یا جمال

بد خصال : ترکیب وصفی است به معنی بداخلاق . «خصال» به کسر «خ» یعنی اخلاق .

محصول بیت : شخصی به خواجهٔ غلام گفت : از این بندهٔ بداخلاق چه می‌خواهی ؟ ادب ، یا هنر یا جمال ؟ یعنی هیچیک از اینها که در این غلام وجود ندارد .

### نیرزد وجودی بدین ناخوشی<sup>۱</sup>

#### که جورش پسندی و بارش کشی

نیرزد : مرهون است به مصراع دوم .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : وجودی بدین زشتی و ناخوشی آن ارزش ندارد که جور و جفایش رایسندی و بار زحمت و مشقتش را بکشی .

### منت بندهٔ خوب<sup>۲</sup> نیکوسیر بدست آرم این را بنخاس بر

منت : «ن» ضمیر خطاب است یعنی من برای تو .

نیکوسیر : ترکیب وصفی ، «سیر» به کسر «س» و فتح «ی» جمع «سیرت» است .

بنخاس : «ب» حرف صله ، «نخاس» به فتح «ن» با «خ» معجمه یعنی برده فروش .

محصول بیت : من برای تو يك بنده خوب نیکوسیرت به دست می آورم .  
این غلام را به بزده فروش ببر، یعنی بفروش .

**اگر 'يك پشیز' آورد سر مپیچ**  
**گرانست اگر راست خواهی بهیچ**

پشیز : به فتح «ب» عجمی یعنی پول ، پول خرد .

محصول بیت : اگر فرضاً پشیزی بیاورد ، سر مپیچ ، یعنی هر چه برایش  
بدهند قبول کن . زیرا اگر راستش را بخواهی ، این غلام به هیچ هم گران است یعنی  
اصلاً چیزی نمی ارزد .

**شنید این سخن مرد نیکو نهاد**  
**بخندید کای یار فرخ نهاد<sup>۲</sup>**

بخندید : در تقدیر : بخندید و گفت .

که : حرف رابط مقول و قول مقدر است .

فرخ نهاد : یعنی مبارك اصل .

محصول بیت : خواهی نیکو نهاد این سخن آن مرد را شنید ، خندید و گفت  
که ای دوست فرخ نهاد !

**بدست این سر طبع و خویش و لیک**

**مرا زو طبیعت شود خوی نیک**

محصول بیت : خوی و طبع این سر بدست ، ولی با صبر کردن بر جفا های او ،  
خوی نیک عادت و طبیعت من می شود .

حال مراد از آن بیت را تفسیر می کند :

**چوزو کرده باشم تحمل بسی**      **توانم جفا بردن از هر کسی**

محصول بیت : وقتی بلاهای او را بسیار تحمل کرده باشم ، جفا بردن از

هر کس را می‌توانم . حاصل: وقتی به جفاها این غلام عادت کنم جفا‌های دیگران را به طریق اولی تحمل می‌کنم .

## تحمل چو زهرت نماید نخست

### ولی شهد گردد چو در طبع رست

شهد: در اینجا مطلق عسل است .

رست: به ضم «ر» و سکون «س» یعنی روید .

محصول بیت: صبر و تحمل در آغاز حال، مانند زهر می‌نماید، یعنی دشوار به نظر می‌رسد، اما وقتی در طبع روید، یعنی عادت شد، شهد صافی می‌گردد. حاصل: وقتی طبیعت عادت کرد صبر و تحمل که مانند زهر است، مانند شهد لذیذ می‌شود .

### حکایت معروف کرخی و مسافر مریض<sup>۱</sup>

### کسی راه معروف کرخی نجست<sup>۲</sup>

### که نهاد<sup>۳</sup> معروفی از سر نخست

معروف کرخی: در اینجا نام یکی از اولیاء الله است منسوب به کرخ که محله‌یی در کنار بغداد فعلی است قبر شریفش فعلاً آباد و زیارتگاه صاحب‌نظران است. جنید بغدادی و سری سقطی که هر دو در یک مقبره مدفون هستند قبرشان نزدیک قبر معروف است. در زمان تحصیل ما مقبره معروف آباد بود ولی مقبره این دونفر آباد نبود. فعلاً نمی‌دانیم در چه حالی است؟

که: حرف تعلیل است به معنی «تا» .

معروفی: «ی» حرف مصدر است .

نجست: فعل ماضی مفرد غایب التزاماً یعنی پیدا نکرد، به معنی نخواست و آرزو نکرد، نیست همچنانکه هر کس از ریشه این کلمه آگاه است می‌داند. (دشمنی). مثلاً

۱- ع: حکایت معروف کرخی رحمة الله و مسافر، ف: حکایت . ۲- ع، متن:

بخست . ۳- ع: نهاد .

مرد جنگی را «جنگجو» گویند پس جنگجو، جنگ جستجوکننده نیست همچنانکه در گلستان آمده :

نه مردست آن بنزدیک خردمند که با پیل دمان پیکار جوید  
بلی مرد آن کسست از روی تحقیق که چون خشم آمدش باطل نکوید  
در اینجا یعنی بتواند با پیل جنگ کند و قادر به جنگ پیل بشود. نه اینکه جنگ جستجو کند. متأسفانه جمیع شارحان این معنی فاسد را در نظر گرفته‌اند.

**محصول بیت :** کسی راه و روش و سلوک معروف کرخی را نجست، یعنی بدان نرسید تا معروفی، یعنی در پیش مردم مشهور شدن را، از سر نهاد. حاصل: مادام که انایت و غرور و معلومات و محفوظاتش را کلا ترک نکرد به حق واصل نشد. فتأمل. آنکه در معنی بیت گفته: هر کس راه معروف کرخی را خواست اولاً باید مغروری را ترک کند و از شهرت بگذرد. بعد از آن مانند معروف کرخی مشهور و معروف می‌شود، به مقصود واصل نشده. (رد شمع).

**شنیدم که مهمانش آمد یکی ز بیماریش تا بمرگ اندکی**  
که: حرف بیان است.

**بیماریش:** «ی» حرف مصدر. ضمیر راجع به «یکی» است.

**تا:** برای انتهای غایت است به معنی «الی».

**محصول بیت:** حضرت شیخ می‌فرماید: شنیدم که به معروف مهمانی آمد، که از بیماری تا مرگش اندک زمانی مانده بود، یعنی مهمان سخت بیمار بود.

**سرش موی و رویش صفا ریخته**

**بموییش جان در تن آویخته**

**محصول بیت:** از ناخوشی موی سر و صفای رویش ریخته بود. حاصل: رنگ

و رویش نمانده بود. جانش هم در تنش به مویی آویخته بود، حاصل: جانش به اندازه مویی مانده بود آن چنانکه مرگش نزدیک بود.

## شب آنجا بیفکند و بالش نهاد

### روان دست دربانگ و نالش نهاد

«بیمار» فاعل «بیفکند» و «نهاد» است .

مراد از «بالش نهادن» خوابیدن است .

روان : در این قبیل موارد یعنی فوری .

نالش : اسم مصدر است به معنی نالیدن .

محصول بیت : بیمار شب در خانه معروف افتاد و خوابید ، به محض خوابیدن

به فریاد و فغان آمد ، همچنانکه عادت بیماران است . مراد از «دست دربانگ و نالش نهادن» شروع کردن بر اینهاست .

آنکه گفته : معروف کرخی بیمار را شب آنجا خوابانید و زیر سرش بالش نهاد ، از

اصطلاح و استعمال بی خبر بوده . (رد شمعی) .

### نه خوابش گرفتگی شبان يك نفس

#### نه از دست فریاد او خواب کس

گرفتگی : فعل ماضی حکایت حال است . فاعلش جایز است که «خواب» باشد

مجازاً . و جایز است که «بیمار» باشد .

اگر «خواب» مضاف نباشد ، معنی می شود : کسی نمی خوابید و یا خواب نداشت .

اما اگر مضاف باشد معنی می شود : خواب کس نبود . و لکل وجهه .

محصول بیت : بیمار شبها يك لحظه نمی خوابید ، یعنی در تمام شب لحظه‌یی

آرام نداشت . و از فریاد و فغان او ساکنان آنجا نمی خوابیدند . حاصل : از شدت مرض نه خودش می خوابید و نه از فریاد و فغانش کسی می توانست بخوابد .

### نهادی پریشان و طبعی درشت نمی مرد و خلقی بجهت بکشت

در مصراع اول «داشت» مقدر است یعنی نهادی پریشان و طبعی درشت داشت .

و : حرف حال است .

**بحجت :** «ب» حرف مصاحبت . مراد از «حجت» طعن و تشنیع است .  
**محصول بیت :** آن بیمارنهادی پریشان و طبعی درشت داشت . حاصل : شخصی پریشان و درشت خوی بود . خودش نمی‌مرد و جماعتی را باطن و دشنام می‌کشت . حاصل : علاوه بر اینکه خودش هلاک نمی‌شد اهل آنجا را باسخنان دل‌آزار می‌آزرد .  
**ز فریاد و نالیدن و خفت و خیز**

### گرفتند ازو خلق راه گریز

**خفت و خیز :** «خفت» اسم است به معنی خفتن و «خیز» یعنی خزیدن .  
**راه گریز :** اضافه بیانیه است مجازاً . «گریز» اسم است به معنی گریزیدن .  
**محصول بیت :** از فریاد و فغان و نالیدن و خفت و خیز بیمار ، حاصل : از کارهای ناسازگار و رنج‌آورش ، مردم آنجا راه گریز درپیش گرفتند ، یعنی نتوانستند تحمل او را بکنند .

### ز دیار مردم در آن بقعه کس

#### همان ناتوان ماند<sup>۱</sup> و معروف و بس<sup>۲</sup>

**دیار :** به فتح «د» و تشدید «ی» دراصل «دیوار» بر وزن «فعال» است . «و» با «ی» جمع شده ، اولی ساکن است «و» را به «ی» قلب کرده «دیار» گفته‌اند .  
**همان :** در این موارد به معنی تنهاست ، باید دانست که این لفظ به طریق نفی عام مستعمل است . فتدبر .

**بقعه :** یعنی قطعه زمین .

**و بس :** با «و» عطف یعنی فقط .

**محصول بیت :** در آن جای از مردم جز بیمار و معروف هیچکس نماند . یعنی تنها این دو نفر ماندند . بقیه راه فرار درپیش گرفتند .

### شنیدم که شبها ز خدمت نخفت

#### چو مردان میان بست و<sup>۳</sup> کرد آنچه گفت

**محصول بیت :** شنیدم که معروف شبها برای خدمت او نخواید . مانند مردان

کمر بست و هر چه بیمار گفت پذیرفت و به جای آورد ، تمام وسایلیش را فراهم کرد .

### شبی برسرش لشکر آورد خواب

که چند آورد مرد ناخفته تاب

که : حرف تعلیل است .

تاب : در اینجا یعنی طاقت .

چند : طرف زمان است .

محصول بیت : شبی برسرمعروف خواب لشکر آورد ، یعنی خواب بر او غلبه

کرد ، زیرا مرد ناخفته چقدر به بی خوابی تاب می آورد ؟ یعنی چقدر تحمل بی خوابی می کند ؟

### بیک دم که چشمانش خفتن گرفت

مسافر پراکنده گفتن گرفت

بیکدم : «ب» حرف ظرف .

که : حرف بیان است .

گرفت : فعل ماضی مفرد غایب است یعنی آغاز کرد .

محصول بیت : در یک دم که چشمان معروف را خواب گرفت و یا چشمانش

خفتن گرفت . حاصل : يك لحظه که خوابید ، بیمار پراکنده و ناسزا گفتن آغاز کرد .

### که لعنت برین نسل ناپاک باد

که نامند و ناموس و زر قند و باد

که : حرف رابط مقول است .

که : حرف تعلیل است .

زرق : یعنی ریا .

باد : یعنی باد ، مراد شهرت کاذب است .

**محصول بیت :** کلمات پراکنده بیمار را بیان می کند که گفت : لعنت برین نسل ناپاک باد ، یعنی بر این صوفیان ناپاک باد ، که جویای نام و ناموس وریا و صاحبان شهرت کاذب اند، ظاهراً زی صوفیان دارند اما باطنشان خالی از انصاف و تقوا و کرامت و ولایت است . خلاصه بدترین دشنامها را داد .

### پلید اعتقادان پاکیزه پوش فریبنده پارسایی فروش

**محصول بیت :** این نسل ناپاک ، پلید اعتقادان پاکیزه پوش هستند ، فریبنده یی پارسایی فروش وریا کارند . حاصل : ظاهرشان برخلاف باطنشان است .

### چه داند لثنباری از خواب مست

#### که بیچاره ای دیده برهم نبست

**لثنبار:** ترکیب وصفی است به معنی تنبل و پرخور . «ی» حرف وحدت است .  
که : حرف بیان است .

**محصول بیت :** تن پروری از خواب مست چه می داند که بیچاره یی دیده برهم نبست و نخواید . حاصل : آنکه بسیار خورده و درکمال راحتی به خواب رفته ، چه می داند که بیچاره یی که اصلاً نخواییده چه حالی دارد ؟

### سخنهای منکر بمعروف گفت

#### که يك دم چرا غافل ازوی بخت

**سخنهای منکر :** اضافه بیانیه است یعنی سخنان زشت .

در جمع «منکر» و «معروف» حسن لطافت هست .

که : حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** بیمار سخنان منکر و زشت به معروف گفت : که يك لحظه چرا غافل از او خواهید ؟ حاصل : از اینکه معروف يك لحظه به خواب رفته بود به خشم آمد و دشنامها داد .



## فرو خورد شیخ این حدیث از کرم

### شنیدند پوشیدگان حرم

مراد از «حدیث» سخنانی است که بیمار گفته است .

مراد از «پوشیدگان حرم» خاتونهاست .

محصول بیت : حضرت شیخ از بزرگواری و لطف ناسزاهای بیمار را فرو

خورد ، یعنی آن سخنان زشت نابکار را تحمل کرد . پوشیدگان حرم ، یعنی بانوان خانه ، فحشها و دشنامهای بیمار را شنیدند .

### یکی گفت معروف را در نهفت

#### شنیدی که درویش نالان چه گفت

شنیدی : فعل ماضی مفرد مخاطب متضمن استفهام است یعنی آیا شنیدی ؟

که : حرف بیان است .

محصول بیت : یکی از بانوان در نهان به معروف گفت که آیا شنیدی درویش

نالان و خسته به تو چه گفت ؟

### برو زین سپس گو سر خویش گیر

#### گرانی مکن جای دیگر بمیر

گرانی : با «ی» مصدری یعنی سنگینی .

محصول بیت : یکی از خاتونها به طریق اندرز به معروف گفت : برو به مریض

بگو سر خود را در پیش بگیر ، و بی کار خودت برو . بر ما سنگینی مکن . برو در جای دیگر بمیر در اینجا نمیر .

### نکویی و رحمت بجای خود دست

#### ولی با بدان نیک مردی بدست

ولی : ادات استدرک است .

**محصول بیت :** نیکویی و رحمت به جای خود است یعنی نیکی و مهربانی تو در حد اعلی است و بالاتر از آن نمی شود ، ولی نیک مردی و انسانیت بابدان ، بد است ، یعنی انسانیت و شفقت ، در جای خودش محفوظ است ولی او شایسته احسان و نیکی نیست .

**سر سفله را گردبالش منه سر مردم آزار بر سنگ به**  
**گردبالش :** به کسر «ك» عجمی ، یعنی متکا . از قبیل ترکیب مزجی است .  
**محصول بیت :** خاتون به معروف گفت : زیر سر مرد پست گردبالش مگذار ، یعنی شخص پست را گرامی مدار . سر مردم آزار بر سنگ باشد بهتر است ، یعنی برای سر مردم آزار سنگ شایسته تر است . حاصل مردم آزار شایسته احترام نیست بلکه باید تحقیر و توهین بشنود .

**مکن با بدران نیک ای نیک بخت**

**که در شوره نادان نشاند درخت**

**که :** حرف تعلیل است .

**شوره :** در تقدیر : زمین شوره است .

**محصول بیت :** ای انسان نیک بخت و سعادت مند ! با بدران نیک مکن . زیرا شخص نادان در شوره زار درخت می نشاند ، در نتیجه زحمتش ضایع می شود زیرا در آن حاصل به دست نمی آید .

**نگویم مراعات مردم مکن کرم پیش نامردمان گم مکن**

**مراعات :** مصدر از باب «مفاعله» به معنی رعایت ، اضافه اش به «مردم» اضافه مصدر به مفعولش است .

**محصول بیت :** به طریق خطاب عام می فرماید : به تو نمی گویم که به مردم احترام مکن ، یعنی به کسی احسان و کرم مکن . بلکه می گویم ، که کرم و جوانمردی را در پیش نامردان ضایع مکن . حاصل : احسان و نیک بر نامردان ، احسان را ضایع

کردن است .

## باخلاق نرمی مکن با درشت

که سگ را نمالند چون گربه پشت

اخلاق : در تقدیر : اخلاق پسندیده است .

که : حرف تعلیل است .

سگ را : «را» حرف تخصیص است .

محصول بیت : با اخلاق پسندیده با اشخاص درشت ، نرمی و ملامفت مکن ، زیرا پشت سگ را مانند گربه نمی مالند . حاصل : با شخص ملایم باید ملامفت کرد و با شخص درشت ، باید درشتی نمود .

## گر انصاف خواهی سگ حق شناس

بسیرت به از مردم ناسپاس

محصول بیت : اگر انصاف و عدل بخواهی ، یعنی اگر جواب پسندیده و حق بخواهی ، اینست که سگ حق شناس در سیرت و وفا از مردم ناسپاس و کفران پیشه بهتر است ، زیرا آنکه سپاس احسان و کرم مردم را نمی گوید ، سپاس خدارا نیز به جای نمی آورد .

## ببر فاب رحمت مکن برخسین

چو کردی مکافات بر یخ نویس

بر فاب : ترکیب مزجی است یعنی آب برف .

خسین : یعنی پست .

مکافات : مصدر از باب «مفاعله» یعنی پاداش و جزا .

محصول بیت : به شخص خسین و دنی با بر فاب هم رحمت مکن ، یعنی دلت براو نسوزد . اگر احسان کردی ثواب و پاداش آنرا بر یخ بنویس ، یعنی منتظر پاداش مباش .

## ندیدم چنین پیچ بر پیچ کس

مکن هیچ رحمت برین'هیچکس

پیچ بر پیچ : یعنی بسیار ناسازگار و ناهموار .

هیچکس : یعنی پست .

محصول بیت : خاتون به معروف گفت : چنین شخصی پیچ بر پیچ ناسازگار

هرگز ندیدم ، بر این پست دنی هیچ رحمت مکن ، که سعی تو ضایع می شود .

## چو بانوی قصر این<sup>۲</sup> ملامت بکرد

بر آمد خروش از دل نیک مرد

قصر : در اینجا به معنی خانه ، تضمین شده است .

محصول بیت : وقتی بانوی خانه این ملامت و توبیخ را به معروف کرد . از دل

نیک مرد خروش بر آمد ، یعنی معروف به محض شنیدن این اندرزها و توبیخها از دل آه و فریاد کرد و گفت :

## که بر گرد و آسوده خاطر بخت<sup>۳</sup>

پریشان مشو زین پریشان که گفت

که : حرف رابط مقول و قول مقدر است .

بر : حرف تأکید .

گرد : به فتح «ک» عجمی فعل امر مفرد مخاطب یعنی مراجعت کن ، یعنی

از این ملامت و توبیخ برگرد .

آسوده خاطر : ترکیب وصفی است .

بخت : صفت امر مفرد مخاطب یعنی بخواب . اما در اینجا به معنی سکون

کن و حرف مزین .

۱- ع ، مکن رحمت ای دوست بر .

۲- معن : چو بانوی این .

۳- ع ، ف : بخندید و گفت ای دلارام جفت .

پریشان مشو: یعنی ناراحت مباش .

مراد از «زین پریشان» یعنی از این بیمار و یا از سخنان پریشان که گفت .  
که : حرف بیان است .

محصول بیت : معروف خندید و گفت ای خانم ! از این اندرز و ملامت برگرد  
و آسوده خاطر بخواب و ساکت باش . از این بیمار پریشان حال و یا از این سخنان  
پریشان که بیمار گفت ، پریشان خاطر مباش .

**گر از ناخوشی کرد بر من خروش**

**مرا ناخوش از وی خوش آمد بگوش**

ناخوش : در تقدیر : سخنان ناخوش است .

بگوش : در تقدیر : بگویم است .

محصول بیت : اگر این بیمار از ناخوشی و ناراحتی بر من خروش کرد و داد  
زد ، سخنان ناخوش او به گوش من خوش آمد ، یعنی سخنان او که بر تو پریشان آمد بر  
من خیلی هم خوش آمد و هرگز ناراحت نشدم .

**جفای چنین کس نباید شنود**

**که نتواند از بیقراری غنود**

شنود : در اینجا به معنی شنودن است زیرا مقارن فعل مضارع است .

مصدر آن «شنودن» ، «شنیدن» ، «شنویدن» است .

که : حرف تعلیل است .

غنودن : مانند «شنودن» مصدر است به معنی خوابیدن و استراحت کردن .

محصول بیت : جفا و بلای چنین کس را باید شنید و پذیرفت و هر چه کند باید  
تحمل نمود . زیرا بیچاره نمی تواند از بیقراری و اضطراب به خواب برود . پس باید  
جفایش را پذیرفت .

## چو خود را قوی حال بینی و خوش بشکرانه بار ضعیفان بکش

بشکرانه : «ب» حرف تعلیل است .

محصول بیت : وقتی خود را نیرومند و خوشحال بینی ، یعنی وقتی در کمال صحت و عاقبت هستی ، به شکرانه آن بار ضعیفان و سنگینی بیماران را بکش . حاصل : به شکرانه سلامت و سعادت خود باید رنج و سنگینی بیچارگان را تحمل کرد .

## اگر خود همین صورتی چون طلسم

### بمیری و اسمت بمیرد چو جسم

محصول بیت : اگر مانند طلسم همین صورت بی جان و بی معنی هستی ، مانند صورت دیوار می میری و نامت هم مانند جسمت می میرد ، یعنی به محض اینکه از دنیا رفتی نام و نشانت نمی ماند .

## وگر پرورانی درخت گرم بر نیک نامی خوری لاجرم

پرورانی : «ان» ادات تعدیه ، در اینجا برای تکمیل وزن آمده ، «پروردن» نیازی به ادات تعدیه ندارد .

درخت گرم : اضافه لامیه است مجازاً .

نیک نام : ترکیب وصفی . «ی» حرف مصدر و یا حرف نسبت است .

محصول بیت : و اگر درخت گرم پرورش دهی ، البته میوه نیک نامی می خوری . یعنی اگر در دنیا راه احسان و گرم در پیش گیری نامت در جریده عام باقی و جاویدی ماند .

## نبینی که در گرخ تربت بسیست

### بجز گور معروف معروف نیست<sup>۲</sup>

نبینی : فعل مضارع منفی مفرد مخاطب ، متضمن معنی استقهام است یعنی

۱- ف ، بعد از این ، بیت زیر را اضافه دارد :

بدولت کسانی سرفراختند که تاج تکبر بینداختند

آیا نمی‌بینی؟

که: حرف بیان است.

گرخ: سابقاً بیان شده که یکی از معلات آن زمان بغداد است.

تربت: یعنی قبر.

درین دو «معروف» تجنیس تام واقع شده است.

محصول بیت: آیا نمی‌بینی که در گرخ مقبره بسیار است، یعنی گرخ مزار

اولیاست. اما جز مقبره معروف معروف نیست؟ گرچه مقبره جنید و سری سقطی نیز

در آنجاست ولی حتی قبر آنها نیز مثل قبر معروف، مشهور نیست. این بیت به طریق تمثیل

ذکر شده. یعنی معروف چون بسیار رحیم و کریم بود، نام شریفش در عالم داستان

شده و در آغاز هر مکتوب عنوان شده است.

تکبر کند مرد حشمت پرست نداند که حشمت بحلم اندرست

مرد حشمت پرست: اضافه بیانیه، «حشمت» در اینجا به معنی عظمت است.

«حشمت پرست» ترکیب وصفی است یعنی کسی که خواهان عظمت و

جلال است.

محصول بیت: مرد حشمت پرست تکبر می‌کند، نمی‌داند که عظمت و سعادت

در حلم است یعنی شخص حلیم بزرگ و سعادتمند است نه حشمت پرست متکبر که

همواره در نظر مردم منفور و مبعوض است.

حکایت سفاکت نااهلان و تحمل نیک مردان

طمع برد شوخی بصاحب‌دلی نبود آن زمان در میان حاصلی

شوخی: در اینجا به معنی گستاخ. «ی» حرف وحدت است.

در میان: یعنی در حال حاضر.

محصول بیت: شخصی گستاخ به صاحب‌دلی طمع برد، یعنی از او چیزی

خواست ، در آن زمان ، یعنی در وقت خواهش ، آن صاحب‌دل حاصلی نداشت یعنی در دسترس پول و مالی نداشت که آرزوی او را بر آورد .

### کمر بند و دستش تهی بود و پاک

که زر بر فشاندی برویش چو خاک

کمر بند : ترکیب مزجی است عرب «نطاق» و «منطقه» گوید .

که : حرف تعلیل است .

زر : در اینجا به معنی سکه و دینار طلاست .

محصول بیت : وقتی آن گستاخ از صاحب‌دل چیزی خواست ، کمر بند و دستش

کاملاً خالی و تهی بود . باید دانست که فقرای عرب و عجم نفود خود را اغلب به کمر بند

خود می‌بندند . جایز است که این مصراع به طریق لف و نشر واقع شود یعنی کمر بندش

تهی باشد و دستش خالی . و جایز است که به طریق اشتراك ذکر شود . فتأمل . یعنی

صاحب‌دل چیزی نداشت که به رویش مانند خاک زریفشاند ، یعنی به او پول زیاد بدهد .

### برون تاخت خواهنده تیره روی<sup>۱</sup>

نکوهیدن آغاز کردش بکوی

خواهنده : یعنی سائل و گدا .

تیره روی : ترکیب وصفی است یعنی روسیاه .

محصول بیت : خواهنده روسیاه ، از پیش صاحب‌دل بیرون تاخت ، در کوی

به تحقیر و نکوهیدن صاحب‌دل آغاز کرد . همچنانکه ایات آینده بیان می‌کند :

### که زنهار<sup>۲</sup> ازین کژ دمان خموش

پلنگان درنده صوف پوش

که : حرف بیان است .

زنهار : ادات تحذیر و تنبیه است .

۱- ف ، خیره روی . ۲- متن ، زینهار .



صوف: پشم گوسفند را گویند. در اویش اکثر پارچه پشمینه می پوشند  
بدان جهت «صوف پوش» گفته است.

محصول بیت: مردگستاخ گفت که زینهار از این کژدمان خاموش! یعنی از  
این موزیان ساکت حذر کنید که پلنگان درنده صوف پوش هستند. ظاهر آ درویش  
صورت هستند اما باطناً پلنگ و مار سیرت اند.

که چون گربه زانو بدل بر نهند

و گر صیدی افتد چوسگ بر جهند

که: حرف رابط صفت است.

محصول بیت: اینان قومی هستند که مانند گربه زانوانشان را بردل می گذارند  
یعنی حقیقه مانند اولیاء الله مراقبت می کنند اما اگر شکاری افتد، یعنی يك فايده  
دنیوی پیش آید برای گرفتن آن مانند سگ می جهند. حاصل: به ظاهر صوفی  
مانندشان نگاه نکنید که باطنشان بسیار به دنیا حریص است.

سوی مسجد آورده دکان شید

که در خانه کمتر توان یافت صید

آورده: در تقدیر: آورده اند به ضرورت وزن حذف و ایصال شده.

دکان شید: اضافه لامیه است مجازاً.

شید: یعنی نیرنگ.

که: حرف تعلیل است.

کمتر: در این قبیل موارد عدم صرف را می رساند.

محصول بیت: اینان دکان مکر و نیرنگ را سوی مسجد آورده اند، یعنی  
به زی صلاح آمده مانند عابد و زاهد در مسجد می نشینند زیرا در خانه صید و شکار  
ممکن نیست، پس در داخل مسجد می نشینند که هر کس ببیند صالحشان پندارد و

چیزی به ایشان بدهد .

در بعضی نسخ به جای «کرد»، «یافت» آمده به معنی یافتن .

**ره<sup>۱</sup> کاروان شیر مردان زنند ولی جامه<sup>۲</sup> مردم اینان کنند**

محصول بیت : راه کاروان را شیر مردان می زنند ، یعنی راهزنان ، دلیران هستند . لیکن اینان لباس مردم را می کنند . حاصل : اینان حرامیان روباه صفت هستند که مردم را فریفته لباسشان را درمی آورند .

**سپید و سیه پاره بردوخته بضاعت نهاده سر<sup>۲</sup> اندوخته**

سپید و سیه پاره : در تقدیر: پاره سپید و سیه است با اضافه . با تقدیم و تأخیر ترکیب مزجی شده .

بر دوخته : «بر» در تقدیر: برهم است که به ضرورت وزن و وجود قرینه حذف و ایصال شده . «دوخته» در تقدیر: دوخته اند .

بضاعت : به کسر «ب» یعنی سرمایه .

محصول بیت : پاره های سپید و سیاه را برهم دوخته ، خرقة کرده اند . یعنی پاره های گوناگون را جمع کرده خرقة نموده اند . تاینندگان نیازمندان پنداشته چیزی احسان کنند ، اما در خانه هایشان سرمایه بسیار اندوخته زر و سیم زیادی جمع کرده اند یعنی مانند مور هر چه پیدا کرده اند به خانه برده اند .

**زهی جو فروشان گندم نمای**

**جهانگرد شبكوك<sup>۲</sup> خرمن گدای**

زهی : ادات تحسین است به معنی آفرین ، اما در اینجا به طریق تحسین استهزاست .

شبكوك : به فتح «ش» و سکون «ب» ، «ك» ، اولی عجمی و دومی عربی یعنی کولی .

اضافه اش : بیانیه است .

**خرمن گدای** : ترکیب مزجی ، دراصل «گدای خرمن» است باید دانست که اصل ترکیب مزجی در این زبان اضافی است .

**محصول بیت** : اینان ، عجب جو فروشان گندم نمایی هستند، یعنی ریاکارانی هستند که خود را صالح نشان داده اند . کولی های جهانگرد خرمن گدای هستند ، یعنی همانند کولی های کذاب و عیار خرمن گدا هستند . باید دانست که به هنگام خرمن بعضی گدایان با الاغ و یا مرکبی خرمنها را می گردند و گدایی می کنند عجم آنرا «خرمن گدای» گوید .

در بعضی نسخ این ترکیبات با «و» عاطفه به هم معطوف هستند .

**مبین در عبادت که پیروند و سست**

**که در رقص و حالت جوانند و چست**

**مبین** : فعل نهی مفرد مخاطب است یعنی نگاه مکن .

**که** : حرف بیان است .

**که** : حرف تعلیل است .

**مراد از «حالت» وجد است .**

**چست** : به ضم «ج» عجمی یعنی چابک .

**محصول بیت** : نگاه مکن که اینان در عبادت ضعیف و سست هستند یعنی مانند

ناتوانها و مریضها در عبادت سست و ضعیفند ، زیرا در رقص و وجد و حالت و در جنب و جوش جوان و چابک هستند .

**چرا کرد باید نماز از نشست** **چو در رقص بر می توانند چست**

**از** : در اینجا به معنی «با» ی مصاحبت است .

**نشست** : به معنی نشستن است .

**محصول بیت** : چرا باید نماز را در حال نشستن به جای آوردن؟ کسانی که در

رقص و سماع می توانند بجهند و برخیزند . یعنی کسی که می تواند نماز را ایستاده و

چابك بخواند ، بدون عذر ، چرا باید نشسته بخواند ؟

## عصای کلیمند بسیار خوار بظاهر چنین زرد روی و نزار

نزار : به کسر «ن» یعنی لاغر .

محصول بیت : اینان عصای بسیار خوار حضرت موسی هستند ، یعنی همچنانکه عصای موسی آلات و اسباب ساحران را خورد و بلعید ، اینان نیز از خوردن مال دنیا سیر نمی شوند و همچنانکه آن عصا ظاهراً چیزی لاغر و زرد بود اینان نیز در ظاهر چنین زرد روی و لاغر هستند و هر روز انواع غذاها را می خورند .

## نه پرهیزگار و نه دانشورند

همین بس که دنیا بدین میخورند<sup>۱</sup>

که : حرف بیان است .

بدین : «ب» حرف مقابله است .

محصول بیت : اینان نه پرهیزگار و متقی هستند و نه اهل علم و دانش اند . همینقدر بس که دین را به دنیا فروخته می خورند ، یعنی زهد و عبادت اینان به خاطر امور دنیوی است نه برای آخرت .

در بعضی نسخ به جای «می خورند» ، «می خرند» آمده ، یعنی دنیا را در مقابل دین می خرند .

## عبای بلیلانه<sup>۱</sup> در تن کنند بدخل حبش جامه زن کنند

بلیلانه : «بلیلان» نام محلی است ، نوعی عبا دارد که اکثر درویش آنرا می پوشند . «ه» رسمی حرف تخصیص است .

دخل حبش : اضافه لامیه است به معنی محصول حبش .

محصول بیت : خودشان عبا بلیلانه می پوشند ، اما به زنانشان جامه بی به ارزش محصول حبش می پوشانند یعنی خودشان لباس فقر می پوشند اما زنانشان لباس

۱- ع : میخرند . ۲- ع : عبای پلنگانه ، ف : عبائی بلیلانه .

ثروتمندان می‌پوشند .

در بعضی نسخ به جای «بلیلانه»، «پلنگانه» واقع شده . مراد خرقهٔ خالدار است .

### ز سنت نبینی در اینان<sup>۱</sup> اثر مگر خواب پیشین و نان سحر

خواب پیشین : اضافهٔ لامیه ، مراد قیلوله است .

نان سحر : اضافهٔ لامیه است یعنی سحری .

محصول بیت : از سنت پیغمبر در اینان نام و نشانی نمی‌بینی ، جز خواب

بعد از ظهر و سحری ، یعنی سحری رمضان می‌خورند و می‌خوابند . جز این کار

چیزی دیگر رعایت نمی‌کنند . البته در این دو چیز هم حظ نفس هست .

### شکم تاسر آکنده<sup>۲</sup> از لقمه تنگ<sup>۳</sup> چو زنبیل در یوزه هفتاد رنگ

تا : برای انتهای غایت است مانند «الی» در عربی .

تنگ : در اینجا به معنی سخت است .

محصول بیت : اینان شکمشان را سخت از لقمه آکنده‌اند . یعنی شکمشان

پراز انواع خوراکیهاست مانند زنبیل در یوزه از هفتاد رنگ غذا ، تاگلو پر شده ،

گداهای عرب و عجم زنبیل بر می‌دارند و آنچه از مردم می‌گیرند در آن می‌گذارند .

پس شکم اینان هم مانند زنبیل در یوزه از انواع غذاها پر شده است .

حضرت شیخ تا اینجا سخنان ناسزای گستاخ مذکور را بیان کرد ، بعد از این

به راه ادب سلوک کرده می‌فرماید :

### نخواهم درین<sup>۴</sup> وصف ازین<sup>۵</sup> بیش<sup>۶</sup> گفت

### که شنعت بود سیرت خویش گفت

درین وصف : یعنی در مذمت صوفیان .

که : حرف تعلیل است .

شنعت : به فتح «ش» و «ع» و سکون «ن» یعنی عیب و بدی .

۱- ع ، ف ، ایشان . ۲- ف ، آکنده . ۳- ع ، درش . ۴- متن : بیش ازین .

**محصول بیت :** در مذمت صوفیان بیش از این نمی‌خواهم بگویم ، یعنی سخنان ناپسندگستاخ مذکور را بیشتر از این نمی‌گویم ، زیرا عیب است که انسان سیرت خود را بگوید ، یعنی من هم از صوفیان هستم پس اگر عیب آنان را بگویم مانند آنست که عیب خودم را گفته‌ام .

## فرو گفت ازین شیوه نادیده‌گوی

### نبیند هنر دیده‌ عیب جوی

ازین : ادات تشبیه است .

**نادیده‌گوی :** ترکیب وصفی است یعنی کسی که درباره چیزی نادیده سخن می‌گوید و غایبانه حرف می‌زند .

**دیده‌ عیب جوی :** اضافه لامیه و یا بیانیه است مجازاً ، یعنی چشم شخص

عیب جوی .

**محصول بیت :** آن نادیده‌گوی ازین شیوه ، یعنی از این قبیل دشنامها گفت ، زیرا دیده‌ عیب جوی هنر و کمال را نمی‌بیند تا از هنر صحبت کند . یا اینکه : دیده‌ عیب جوی هرگز هنر و نیکی نبیند .

### یکی کرده بی آبرویی بسی چه غم دارد از آبروی کسی

یکی کرده : یعنی یکی کرده باشد .

**آبرو :** اگر «ب» ساکن باشد ترکیب مزجی است ولی اگر به کسر «ب» باشد

اصافه می‌شود در هر دو وجه یعنی عرض و ناموس .

**محصول بیت :** کسی که بسیار بی آبرویی و بی ادبی کرده باشد ، از آبروی کسی

چه غم دارد ؟ یعنی از لکه دار کردن ناموس کسی چه پروا دارد ؟ از بی ادب هرگز کار نیک صادر نمی‌شود .

## هریدی به شیخ این سخن نقل کرد

### اگر راست خواهی نه از عقل کرد

**محصول بیت :** هریدی سخنان گستاخ را به شیخ نقل کرد . اما اگر راستش را

از من بخواهی ، این کار را از روی عقل نکرد ، یعنی نمی‌بایستی آن مهملات را به شیخ می‌گفت .

### بدی در قفا عیب من کرد و خفت<sup>۱</sup>

#### بترز و قرینی که آورد و گفت

خفت : یعنی خوابید ، یعنی ساکت و خاموش شد .

بتر : یعنی بدتر ، شاید مخفف آن است .

قرینی : «ی» حرف وحدت ، «قرین» یعنی دوست .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : حضرت شیخ به طریق تمثیل می‌فرماید : شخص بدی در پشت سرم عیب مرا کرد و خاموش شد ، یعنی غیبت مرا کرد و رفت پی کارش . بدتر از او دوستی است که شنیده‌های خود را آورد و به من گفت ، یعنی غیبت‌های آن شخص را برای من نقل کرد .

### یکی تیری افکند و در ره فتاد

#### وجودم نیازد و رنجم نداد

رنجم : «م» به معنی ضمیر متصل منصوب است یعنی رنج به من .

محصول بیت : به طریق تمثیل می‌فرماید : کسی به من تیری انداخت اما به من اصابت نکرده در راه افتاد ، وجودم را آزرده نساخت و به من رنجی نرسانید . حاصل : آزار و زبانی از او ندیدم .

### تو برداشتی و آمدی سوی من

#### همی در سپوزی پهلوی من

همی در سپوزی : در اصل : همی سپوزی . «در» حرف تأکید . «سپوزی» به

ضم و فتح «س» و ضم «ب» عجمی یعنی فرو می‌بری .

**محصول بیت :** کسی به من تیری انداخت اصابت نکرد و در راه افتاد . اما تو آنرا برداشتی و به سوی من آمدی و آنرا به پهلوی من می سپوزی ، پس در معنی تیر را تو به من انداخته ای که آنرا به پهلویم فرو می بری .  
این دوبیت فرموده سعدی است به طریق خطاب عام . اما ابیات بعدی از شیخ صاحبدل است .

### بخندید صاحبدل نیک خوی

که سهلست ازین صعبتر گو بگوی<sup>۱</sup>

که : حرف رابط مقول و قول مقدر ، در تقدیر: بخندید و گفت .

گو : مخاطب مرید مذکور است .

**محصول بیت :** صاحبدل وقتی از مرید آن دشنامها را شنید خندید و گفت: به آن گستاخ بگو که این که گفتم خیلی ساده است ، اگر بدتر و سخت تر از این هم داری بگو ، یعنی اینها چیزی نیست ، بگو اگر بیشتر از این عیوب مرا می داند ، بیان کند .

### هنوز آنچه گفت از بدم اندکیست

از آنها که من دانم از صد یکیست

که : حرف رابط صفت است .

**محصول بیت :** صاحبدل گفت : هنوز آنچه از بد من گفته اندکی است ، یعنی جزئی از عیوبم را گفته . از آن عیبها که من خودم می دانم از صد یکی است . یعنی اینهمه که او گفته یکی از صد عیب من است ، بقیه را من خودم می دانم ، اونمی داند .

### ز روی گمان بر من اینها که بست

من از خود یقین می شناسم که هست

مصراع اول مرهون است به مصراع دوم .



**محصول بیت :** از روی گمان و ظن ، آن عیوب که بر من نسبت داد ، من از خود یقین می شناسم و محقق می دانم که آن عیوب در من هست ، یعنی هر چه درباره من گفته هم‌هش حقیقت دارد .

## وی امسال پیوست با ما وصال

### کجا داندم عیب هفتاد سال

**امسال :** یعنی این سال . باید دانست که در سال و روز و شب . «ن» اسم اشاره به «م» قلب می شود . نظیر : امسال ، امروز ، امشب .

**وصال :** به کسر «و» مصدر دوم از باب «مفاعله» در اینجا به معنی ملاقات است .

**داندم :** «م» ضمیر متکلم در معنی مقید است به «سال» در تقدیر : سالم .

**محصول بیت :** آن شوخ امسال با وصال ما پیوست ، یعنی امسال به دیدار ما آمد و ما را گدا کرد . کجا عیب هفتاد سال مرا می داند ؟ یعنی نمی داند . و شاید عمر صاحب دل در آن وقت هفتاد سال بوده . جایز است که به طریق مبالغه باشد .

## به از من کس اندر جهان عیب من

### ندانند بجز عالم الغیب من

**محصول بیت :** در جهان عیب مرا بهتر از خود من کسی نمی داند . جز خدای عالم الغیب من . یعنی عیوب مرا جز خدای تعالی هیچ کس بهتر از من نمی داند . تنها خدا بهتر از من می داند چون عیوبی دارم که خدا می داند خودم نمی دانم .

## ندیدم چنین نیک پندار کس

### که پنداشت عیب من اینست و بس

**که :** حرف تعلیل و یا حرف رابط صفت است .

**محصول بیت :** در دنیا چنین مرد نیک پندار ندیدم که پنداشت عیب من فقط اینست . و حال آنکه عیوب زیادی دارم که او نمی داند ، خدا می داند و من .

## بمحرش گواه گناههم گر اوست

ز دوزخ نترسم که کارم نکوست

بمحرش: «ب» حرف ظرف. «محرش» یعنی مجمع قیامت.

محصول بیت: اگر در محشر گواه گناه من او باشد از دوزخ نمی ترسم زیرا

کارم نیکوست، یعنی اگر گناهانم همان است که او گفته، جوابش آسان است. پس در آن صورت از آتش دوزخ نمی ترسم.

گرم عیب گوید بداندیش من بیا گو ببر نسخه از پیش من

گرم: «م» در معنی مقید است به «عیب» در تقدیر: عیبم.

محصول بیت: اگر بداندیش من می خواهد عیب مرا بگوید، یعنی اگر

دشمن من می خواهد عیوب مرا بشمارد، به طریق خطاب عام می فرماید: به او بگو بیاید از من نسخه عیوب مرا بگیرد، یعنی بیاید عیوبم را از خود من یاد بگیرد.

کسان مرد راه خدا بوده اند که برجاس تیر بلا بوده اند

که: حرف رابط صفت است.

برجاس: به فتح «ب» با «ج» عربی و عجمی یعنی نشانه و هدف تیر. اضافه اش

به «تیر» و «تیر» به «بلا» لامیه است.

محصول بیت: کسانی مرد راه خدا بوده اند یعنی مقبول و پسندیده خدا

شده اند که هدف و نشانه تیر محنت و بلا قرار گرفته اند، یعنی مشقت و بلای مردم را تحمل کرده اند.

کلاه تکبر بر انداختند بتاج معالی سرافراختند

کلاه تکبر: اضافه لامیه است مجازاً.

معالی: به فتح «م» جمع «معلاة» است به معنی بلندی و شرف.

افراختند: فعل ماضی جمع غایب یعنی بلند کردند.

**محصول بیت:** مردان راه خدا کلاه تکبر و غرور را بر انداختند، یعنی تکبر و خودپسندی را ترک کردند. با تاج شرف و رفعت سر را بلند کردند. حاصل: به مراتب عالی رسیدند.

**زبون باش تا پوستینت درند که صاحب دلان بار شو خان برند**  
تا: حرف تعلیل است.

**پوستین:** به ضم «ب» عجمی یعنی جامه از پوست حیوانات، که عرب «فروه» گوید به فتح «ف».

که: حرف تعلیل است.

**محصول بیت:** تو زبون و مغلوب باش تا مردم پوستینت را بدرند، یعنی بر تو جفا کنند. زیرا صاحب دلان بار بی ادبان و گستاخان را می برند و جور و جفای آنان را تحمل می کنند.

**گر از خاک مردان سبویی کنند**

**بسنگش ملامتگران بشکنند**

**محصول بیت:** مثلاً اگر از خاک مردان خدا سبویی کنند، یعنی بعد از آنکه مردان خدا پوسیدند و خاک شدند از خاکشان سبوی کوزه‌ی بسازند، ملامتگران و بی ادبان با سنگ ملامت و جفا آنرا می شکنند. حاصل: دشمن مرده و زنده اهل الله هستند.

**حکایت در گستاخی درویشان و حلم پادشاهان**

**ملك صالح از پادشاهان شام برون آمدی اصبحدم با غلام**

**ملك صالح:** «ملك» به فتح «م» و کسر «ل» یعنی پادشاه. «صالح» صفت پادشاه است. نامش اسماعیل «کنیه» اش ابوبکر، نام پدرش ایوب، پادشاهی بوده بسیار خردمند، مادرش «بهام صالح» مشهور بوده، قبرش در محلی نزدیک شام به نام جبل قیسون، که

۱- ع: بسنگ اجل ناگهش، ف: بسنگش ملامت کنان. ۲- ع: در گستاخی درویشان و ترحم شاهان، ف: حکایت. ۳- متن: آمد.

به اندازه فاصله ایوب انصاری از استانبول است قرار دارد . ملك صالح که مادرش را در آنجا دفن کرده بود روی قبر او مدرسه‌یی عالی بنا کرده که مشهور است به «تربت ام صالح» . درشام مدرسه‌یی به آن عظمت وجود ندارد. به شرف آن مدرسه اطرافش آباد شده به صورت قصبه‌یی درآمده که اکنون آنجا را «صالحیه» گویند . و مدرسین براتهای خود را به آنجا به عنوان مدرسه صالحیه می‌نویسند .

**شام :** شهری است که قدس مبارك و طرابلس و بعضی قصبات داخل در آن است . اکنون شام نام شهر دمشق است به کسر «د» و سکون «ش» . به «دمشق» که شام گویند به طریق مجاز مرسل است . همچنانکه در روم ایلی نام رودخانه‌یی را به شهری اطلاق کرده «بوسنه» گفته‌اند .

**دز آمدی :** «ی» حرف حکایت است .

**باغلام :** در تقدیر: با غلامی ، به ضرورت وزن و قافیه ترك شده .  
**محصول بیت :** از پادشاهان شام ملك صالح نام پادشاهی هنگام صبح باغلامی برای آگاهی از احوال مملکت از دربار بیرون آمد .

## بگشتی در اطراف بازار و کوی

**به رسم عرب نیمه بر بسته روی**

**بگشتی :** «ی» حرف حکایت است یعنی می‌گشت .  
**محصول بیت :** ملك صالح در اطراف بازار و کوی گشت و گذار می‌کرد . به رسم عرب نصف صورتش را بسته بود، یعنی برای اینکه کسی بر احوالش آگاه نشود صورت خود را پوشانیده بود . رسم عرب صحرائین است که سربندی از زیر ریش تا بالای سرش می‌بندد . ملك صالح نیز برای شناخته نشدن چنین کرده بود .

**که صاحب نظر بود و درویش دوست**  
**هر آن کین<sup>۱</sup> دو دارد ملك صالح اوست**

**که :** حرف تعلیل است .

**درویش دوست** : ترکیب وصفی است به معنی دوست دارنده درویش .

**هر آن** : در تقدیر: هر آن کس ، حذف و ایصال شده .

**کین** : در اصل ، «که این» ، «که» حرف رابط صفت . «این» اسم اشاره است به دو خصلت مصراع اول .

**محصول بیت** : ملك صالح چنین می کرد زیرا هم صاحب نظر بود و هم دوستدار درویش . حاصل: عاقل و صاحب فراست بود و رعایا و درویش را دوست می داشت . هر آن کس که این دو خصلت در او هست یعنی هر کس که دارای این صفات است در واقع ملك صالح اوست ، یعنی پادشاه صالح است .

### دو درویش در مسجدی خفته یافت

#### پریشان دل و خاطر آشفته یافت

**محصول بیت** : در مسجدی دو درویش خفته یافت که پریشان دل و آشفته خاطر بودند ، یعنی بسیار ناراحت بودند .

### شب سردشان دیده نابرده خواب

#### چو حربا تأمل کنان آفتاب

**شب سردشان** : اضافه بیانیه ، ضمیر در معنی مقید است به «دیده» در تقدیر : دیده شان .

**حربا** : به کسر «ح» مهمله نوعی جانور است که رو به آفتاب می ایستد و با آفتاب می گردد ، آفتاب به هر طرف حرکت کند با حرارت آفتاب انواع رنگ به خود می گیرد . به ماده اش «ام جین» گویند به صیغه اسم مصغر . جمعش «حرابی» می آید و به ماده اش «حرباءة» گویند . در «عجایب مخلوقات» می گوید چون چشمانش کور است دائماً رو به آفتاب می ایستد در این بیت به آن معنی اشاره یی است . فتأمل .

**محصول بیت** : در شب سرد چشمهایشان را خواب نبرده بود یعنی شب از سرما نخواستار بودند . مانند حربا در آفتاب تأمل می کردند تا از حرارت و گرمای آن

گرم شوند . حاصل : به طلوع آفتاب علاقمند بودند تا گرم شوند .

### یکی زان دوامی گفت با دیگری

که هم<sup>۲</sup> روز محشر بود داوری

که : رابط مقول وقول است .

محصول بیت : وقتی ملك صالح در مسجد بود ، یکی از آن دو درویش به دیگری می گفت که در روز قیامت داوری می شود و حق هر کس را در آن می دهند و هر کس جزایش را در آنجا می یابد .

### گر این پادشاهان گردنفر از

که در لهو و عیشند و در<sup>۳</sup> کام و ناز

که : حرف رابط صفت است .

عیش : به فتح «ع» یعنی زندگی . در اینجا به معنی عیاشی و عشرت است .

کام : یعنی مراد و آرزو .

ناز : یعنی فخر و تکبر .

محصول بیت : فردا روز قیامت ، که هر کس جزایش را می یابد ، اگر این پادشاهان گردنفر از که در دنیا سرگرم لهو و عیش و کام و نازند ؛ جواب شرط بیت آینده است :

در آیند با عاجزان در بهشت من از گور سر بر نگیرم ز خشت

سر بر نگیرم : یعنی سر بلند نمی کنم .

محصول بیت : اگر این پادشاهان فردا با عاجزان یعنی بیچارگان و ناتوانها به بهشت در آیند ، من در گورم سر از خشت بلند نمی کنم و با آنان به بهشت داخل نمی شوم .

### بهشت برین ملك و مأوای ماست

که بند غم امروز در<sup>۴</sup> پای ماست

برین : «ی» حرف نسبت ، «ن» حرف تأکید است .

ملك : به كسر «م» آنچه را گویند كه انسان مالك آنست .

مأوا : اسم مكان ، در اینجا مراد خانه است .

كه : حرف تعلیل است .

بند غم : اضافه لامیه است مجازاً .

محصول بیت : درویش گفت كه بهشت برین ملك و خانه ماست . زیرا امروز

دردنیا بند غم دریای ماست ، یعنی دردنیا اینهمه غم و زجر می کشیم ، انشاء الله فردا جنت از آن ماست .

همه عمر ازینان چه دیدی خوشی

كه در آخرت نیز زحمت كشی

كه : حرف تعلیل است .

محصول بیت : در تمام عمر ازین گردنفر ازان چه خوشی و نیکی و

سرور و رفاه دیدی كه در آخرت نیز زحمت و سنگینی آنرا بكشی ؟

اگر صالح آنجا بدیوار باغ در آید<sup>۱</sup> بكفشش<sup>۲</sup> بدرم دماغ

آنجا : یعنی در آخرت .

بدیوار باغ : «ب» حرف صله . اضافه لامیه است . مراد از «دیوار باغ» جنت

است . مرهون است به مصراع دوم .

بدرم : به فتح و كسر «د» جایز است . تشدید «ر» به ضرورت وزن است .

دماغ : به كسر «د» یعنی مغز .

محصول بیت : اگر ملك صالح در آنجا بخواهد نزدیک دیوار باغ جنت در آید

یعنی اگر خواست داخل جنت شود ، با كفش سرش را می درم و مغزش را بیرون

می آورد . حاصل : مانع دخول او به بهشت می شوم .

چومرد این سخن گفت و صالح شنید

دگر بودن آنجا مصالح ندید

مصالح : به ضرورت وزن به صیغه جمع ایراد شده ، مراد مصلحت است .

محصول بیت : وقتی مرد درویش این سخن را گفت و صالح شنید، دیگر آنجا بودن را مصلحت ندید .

## دمی رفت تا چشمه آفتاب

### ز چشم خلایق فروشست خواب

رفت : در اینجا یعنی گذشت ، یعنی لحظه‌یی از آن مذاکره گذشت .

تا : حرف انتها به معنی «الی» است .

چشمه آفتاب : اضافه لامیه است مجازاً . مرهون است به مصراع دوم .

محصول بیت : از آن جریان ساعتی گذشت تا چشمه آفتاب ، خواب را از

چشم خلایق فروشست . یعنی به سبب طلوع آفتاب ، مردم از خواب بیدار شدند .

## روان<sup>۱</sup> هر دورا کس<sup>۲</sup> فرستاد و خواند

### بهیبت نشست و بحرمت نشاند

روان : یعنی فوری .

محصول بیت : بعد از طلوع آفتاب ، پادشاه کسی فرستاد و هر دو درویش را

دعوت کرد و خودش با هیبت و عظمت در تخت سلطنت نشست و آنانرا هم با حرمت و عزت

نشاند ، یعنی برای احترام آنانرا هم نشاند .

## برایشان ببارید باران جود<sup>۳</sup> فروشستان<sup>۴</sup> گرد ذل از وجود

ببارید : یعنی بارانید ، متعدی و لازم است .

باران جود : اضافه لامیه است مجازاً . «جود» یعنی سخا و کرم .

گرد ذل : اضافه لامیه است مجازاً .

ذل : به ضم «ذ» و تشدید «ل» یعنی ذلت و خواری .

محصول بیت : صالح بر درویشان باران سخا و کرم بارانید ، یعنی برایشان

احسان و انعام بسیار کرد چنانکه گرد ذلت و خواری از وجودشان فروشست . حاصل :



از فقر و ذلتشان نجات داده گرامی‌شان داشت .

## پس از رنج باران و سرما<sup>۱</sup> وسیل

### نشستند با نامداران خیل

محصول بیت : درویشان پس از تحمل رنج باران و سرما و سیل ، با بزرگان و نامداران خیل پادشاه نشستند و مصاحب شدند .

## گدایان بی جامه شب کرده روز

### معطرکنان جامه برعود سوز<sup>۲</sup>

عود سوز : ترکیب وصفی است یعنی مجمر و بخوردان .

محصول بیت : گدایانی که بدون جامه در سرما لخت و عریان شب را در مسجد روز کرده ، نخوابیده بودند ، جامه‌هایشان را بر مجمر و عود سوز معطر می‌کردند مانند دیگر ثروتمندان . حاصل : درعین تنگدستی ، ثروتمند شدند آن چنانکه ، لباس غیر معطر را نپوشیدند ، همچنانکه عادت ثروتمندان عرب است .

## یکی گفت ازینان ملک را نهان

### که ای حلقه در گوش حکمت جهان

که : حرف رابط مقول و قول است .

حلقه در گوش : ترکیب وصفی است ، عبارت از غلام است ، اضافه‌اش به «حکم» لامیه است ، «ت» ضمیر خطاب است .

محصول بیت : یکی از درویشان در نهان به پادشاه گفت : ای پادشاهی که جهان حلقه در گوش حکم توست ، یعنی ای پادشاهی که مردم جهان مطیع و فرمانبردار تو هستند !

## پسندیدگان در بزرگی<sup>۳</sup> رسند

### ز ما بندگانت چه آمد پسند

محصول بیت : این بیت از مقول قول است : درویش بر پادشاه گفت که

۱- ع ، ف : سرما و باران . ۲- متن ، عود و سوز . ۳- ع ، بزرگان .

پسندیدگان و مقبولان به بزرگی و سروری می‌رسند ، یعنی مقام و جلال می‌یابند . از ما  
بندگان چه چیز تورا خوش و پسند آمد که اینهمه اکرام و اعزاز کردی ؟

### شهنشه زشادی چو گل بر شکفت

#### بخندید در روی درویش و گفت

محصول بیت : درویش وقتی از پادشاه آن سؤال را پرسید ، پادشاه از شادی  
مانند گل بر شکفت ، در روی درویش خندید و گفت :

من آن کس نیم کز غرور حشیم      زیبچارگان روی درهم کشم  
حشم : به فتح «ح» و «ش» یعنی شوکت و عظمت و لشکر .

محصول بیت : این بیت با دو بیت بعدی مقول قول پادشاه است ، می‌گوید :  
من آن کس نیستم که از غرور حشم و لشکر روی از بیچارگان و فقیران درهم کشم .  
واز دیدن آنان ناراحت شوم و روی برگردانم .

### توهم بامن از سر بنه خوی زشت

#### که ناسازگاری کنی در بهشت

که : حرف بیان است .

محصول بیت : پادشاه به درویش گفت : توهم بامن خوی زشت را از سرت  
بگذار . یعنی نسبت به من بدخلقی را ترك کن که در بهشت ناسازگاری نکنی ، یعنی  
مانع از دخول من به بهشت نشوی .

### من امروز کردم در صلح<sup>۱</sup> باز      تو فردا مکن در برویم فراز

فراز : یعنی بستن ، مقید است به فعل «مکن» .

محصول بیت : من امروز درد دنیا ، در صلح و آشتی باز کردم ، یعنی با تو از در  
آشتی و صلح آمدم . تو نیز فردا در قیامت در بهشت را به برویم مبنده ، یعنی مانع دخول  
من مباش ، آنچنانکه در مسجد گفته بودی .

حضرت شیخ به حکمت و معرفت شروع کرده می فرماید :

## چنین راه اگر مقبلی پیش گیر

### شرف بایدت دست درویش گیر

مقبل : اسم فاعل از باب «افعال»، در استعمال به معنی متمول و ثروتمند و دولت مند است . «ی» ضمیر خطاب .

باید : فعل مضارع مفرد غایب ، متضمن فعل شرط است .

محصول بیت : اگر شخصی سعادت مند و مقبل هستی ، چنین راه درپیش گیر ، یعنی راه خود قرار بده . اگر شرف و عزت لازم داری ، دست فقیر و درویش را بگیر و گرامی اش بدار . همچنانکه ملك صالح کرد .

در بعضی نسخ به جای «شرف بایدت» ، «چو دستت رسد» آمده . یعنی وقتی قدرت داری .

## بر از شاخ طوبی کسی بر نداشت

### که امروز تخم ارادت نکاشت

بر : یعنی میوه .

که : حرف رابط صفت است .

تخم ارادت : اضافه لامیه است مجازاً .

محصول بیت : کسی از شاخ طوبی حاصلی به دست نیاورد ، یعنی به جنت داخل نشد، که امروز، یعنی در این جهان، تخم ارادت نکاشت، یعنی عبادت و طاعت نکرد و با این صفات متصف نشد . حاصل : کسی شایسته بهشت است که به درویشان به چشم ارادت و عنایت نگاه کند و مهر ورزد .

## ارادت نداری سعادت مجوی

### چو گان خدمت توان برد گوی

چو گان خدمت : اضافه لامیه است مجازاً .

**محصول بیت :** اگر به درویشان ارادت نداری ، سعادت مجوی ، یعنی اگر در دنیا به درویشان و فقیران ارادت و عنایت و حرمت نکنی ، در آخرت سعادت نخواه که پیدانمی کنی . زیرا باچوگان خدمت می توان گوی برد ، یعنی در سایه خدمت درویشان می توان بهشت به دست آورد .

## ترا کی بود چون چراغ التهاب

که از خود پری همچو قندیل از آب

**التهاب :** مصدر از باب «افتعال» یعنی شعله ور شدن . «تلهب» نیز می آید از باب «تفعل» . «لهب» شعله آتش را گویند .

که : حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** تو چه وقت مانند چراغ شعله ور خواهی شد ؟ یعنی چه وقت دلت نور می یابد و به چه وسیله سرور حاصل می کنی که از خود ، یعنی از غرور و انانیت ، پرهستی ، همانند قندیل پراز آب . یعنی همان طور که اگر قندیل پراز آب باشد و روغن نداشته باشد ، شعله نخواهد داشت ، تو نیز وقتی پراز غرور و انانیت هستی نور و شعله ایمان هرگز در دلت به وجود نمی آید . حاصل : ضیای فیض الهی نصیب نمی شود .

## وجودی دهد روشنایی بجمع

که سوزیش در سینه باشد چو شمع

**جمع :** در اینجا به معنی محفل و مجلس است .

**سوز :** یعنی حرارت . « ی » حرف تنکیر و ابهام است حرف وحدت نیست . (رد شعی) .

ضمیر در معنی مقید است به «سینه» در تقدیر : سینه اش .

**محصول بیت :** وجودی به بزم و مجلس روشنایی و نور می دهد ، یعنی مردم از او نور می یابند که در سینه و در دلش مانند شمع سوز و گدازی باشد . یعنی در دلش

محبت خدا باشد .

### حکایت در محرومی خود بینان<sup>۱</sup>

#### یکی در نجوم اندکی دست داشت

#### ولی از تکبر سری مست داشت

نجوم : در تقدیر : علم نجوم است .

ولی : ادات استدر اك است .

محصول بیت : شخصی در علم نجوم اندکی دست داشت، یعنی کمی می دانست

اما از تکبر و غرور سری مست داشت، یعنی با اینکه کمی از علم نجوم آگاهی داشت ولی خیلی متکبر و مغرور بود .

#### بر کوشیار آمد از راه دور دلی پر ارادت سری پر غرور

بر کوشیار : اضافه لامیه ، «بر» اسم است به معنی نزد ، پیش .

کوشیار : یکی از منجمان است .

ارادت : مصدر از باب «افعال» یعنی طلب و خواستن .

مصراع دوم در نسخه ها چنین است ولی قیاس «دلش پر ارادت سرش پر غرور» است .

محصول بیت : مغرور مذکور از راه دور نزد کوشیار آمد برای یاد گرفتن

چیزی . اما دلش پر از ارادت، یعنی دلش خیلی می خواست از کوشیار چیزی یاد بگیرد و تحصیل کند ، ولی سرش پر از غرور بود ، یعنی برای اندک چیزی که در این فن می دانست خیلی خود پسند بود .

#### خر دمنده از دیده بردوختی یکی حرف در وی نیاموختی

خر دمنده : یعنی کوشیار .

بر دوختی : «بر» حرف تأکید . «دوختی» ، با «ی» حکایت ، فعل ماضی

است یعنی می دوخت ، مراد چشم می بست و اغماز می کرد .

۱- ع : گفتار در محرومی خود بینان . ف : حکایت .

**نیاموختی** : مثل سابق است یعنی نمی آموخت .

**محصول بیت** : کوشیار خردمند ، از او چشم می پوشید یعنی توجهی به او نمی کرد و چیزی به او نمی آموخت ، یعنی به غرور او پی برده بود و بدان جهت درباره علم مورد نظر او به او تعلیم نمی داد .

**چو بی بهره عزم سفر کرد باز بدو گفت دانای گردنفر از**

**عزم سفر** : اضافه مصدر به مفعولش است .

**محصول بیت** : وقتی مفرور مذکور بی بهره و بی نصیب دومر تبه عزم سفر کرد ، یعنی خواست به جای خود برگردد ، کوشیار دانای گردنفر از به او گفت . مقول قول در بیت آینده است :

**تو خود را گمان برده ای پر خرد**

**انایی که پرشد دگر چون برد**

**انا** : به کسر همزه یعنی ظرف . «ی» حرف وحدت است .

**که** : حرف بیان است .

**محصول بیت** : کوشیار به مفرور گفت : تو خود را پر خرد و عاقل گمان کرده ای . به گمان خود مفرور هستی . ظرفی که پر است دیگر چگونه چیزی بر می دارد ؟ یعنی دیگر چیزی در آن نمی گنجد .

**ز دعوی پری زان تهی میروی**

**تهی آی تا پر معانی شوی**

**زان** : ادات تعلیل است .

**تا** : ادات تعلیل است .

**محصول بیت** : پراز دعوی هستی ، از آن جهت از پیش ما دست خالی و بی بهره می روی ، پیش ما تهی و خالی بیا تا پراز معانی و معارف شوی و بهره مند برگردی . حاصل : چون پراز غرور پیش ما آمدی لاجرم دست خالی برمی گردی .

## زهستی در آفاق سعدی صفت

### تهی گرد و باز آی پر معرفت

سعدی صفت : یعنی مانند سعدی .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می فرماید : از هستی یعنی انانیت و غرور خالی باش و پر معرفت باز آی . تا در تو علم و معرفت حاصل گردد .

### حکایت در معنی تضرع و تعلیم حق شناسی بندگان<sup>۱</sup>

#### بخشم از ملك بندهای سر بتافت

#### بفرمود جستن<sup>۲</sup> کسش در نیافت

بخشم : «ب» حرف سبب است .

ملك : در تقدیر : ملکی با «ی» وحدت است به قرینه «بندهای» ، «ی» حرف وحدت . همزه : حرف توسل است . آنکه حرف وحدت گرفته سهو نموده . (ردسوری و شمی) .

بتافت : یعنی باز گردانید و فرار کرد .

محصول بیت : به سبب خشم بندهایی از پادشاهی سر بتافت و فرار کرد . پادشاه دستور جستجو داد ، کسی او را پیدا نکرد . حاصل : بنده فراری را جستجو کردند اما کسی او را نیافت .

#### چو باز آمد از راه خشم و ستیز

#### بشمشیر زن گفت خونش بریز

محصول بیت : وقتی بنده فراری از راه خشم و ستیز باز آمد . پادشاه به جلا داد دستور داد که گردش را بزن و خونش را بریز .

#### بخون تشنه جلا داد نامهربان برون کرد دشنه چو تشنه زبان<sup>۳</sup>

جلا داد : بر وزن «فصاد» اسم فاعل به صیغه مبالغه است از باب «ضرب» یعنی

۱- ع : در تضرع و فروتنی و حق شناسی بندگان ، ف : حکایت . ۲- ع : کشتن .

۳- ع : برون کردن دشنه تشنه زبان ، ف : برون کردن چون تشنه دشنه زبان .

بسیار زننده . مصدرش «جلد» می آید به فتح «ج» و سکون «ل» در لغت به معنی زدن است اما در اصطلاح «جلاد» کسی را گویند که برای سیاست گردن مردم را می زند . اضافه اش به «نامهربان» بیانیه است .

دشنه : یعنی خنجر ، اما در این قبیل موارد مراد شمشیر است .

محصول بیت : جلاد نامهربان تشنه به خون ، شمشیر خود را بیرون کشید همچنانکه تشنه از عطش زبانش را بیرون می آورد .

آنکه «تشنه» را به «دشنه» مقدم کرده ، بی سبب تعقید اختیار کرده است . (ردشمی) .

**شنیدم که گفت از دل تنگ ریش**

**خدایا بحل کردمش خون خویش**

شنیدم : یعنی از راویان شنیدم .

که : حرف بیان است .

ریش : یعنی مجروح و زخمی .

بحل : به فتح «ب» و کسر «ح» یعنی حلال .

محصول بیت : به طریق حکایت شنیدم که بنده مجروح و آزرده از دل

تنگ ریش گفت : خدایا خون خودم را به خواهام حلال کردم . بیت آینده علت حلال کردن را بیان می کند :

**که پیوسته در نعمت و ناز و کام**

**در اقبال او بوده ام دوستگام**

که : حرف تعلیل است .

ناز : در اینجا به معنی راحت و خوشی است .

کام : یعنی مراد و آرزو .



**اقبال :** یعنی دولت و سعادت .

**دوستکام :** ترکیب وصفی است یعنی بهمراد دوست بودن .

**محصول بیت :** خونم را برخواجهام حلال کردم زیرا در اقبال و دولت او پیوسته

بهمراد دوست در نعمت و ناز و کام بوده‌ام . یعنی همچنانکه دوستان می‌خواستند در سایه اقبال و دولت او همواره در سرور و خوشحالی روزگار گذرانده‌ام .

**مبادا که فردا بخون منش بگیرند و خرم شود دشمنش**

**مبادا :** فعل نهی غایب در موقع دعا واقع شده به معنی نشود و نباشد .

**که :** حرف بیان است .

**بخون من :** «ب» حرف سبب ، اضافه لامیه ، ضمیر راجع به پادشاه است .

**محصول بیت :** مبادا که فردا به سبب خون من او را مؤاخذه کنند و دشمنش

شاد و خرم گردد . حاصل : نمی‌خواهم که در آخرت به خاطر من عذاب بیند و دشمنش شادکام گردد .

**ملك را چو گفت وی آمد بگوش**

**دگر دیگ خشمش نیاورد جوش**

**گفت :** در اینجا اسم است به معنی سخن و کلام . اضافه اش به «وی» لامیه است .

**دیگ خشم :** اضافه لامیه است مجازاً .

**محصول بیت :** وقتی سخن آن غلام به گوش پادشاه آمد ، یعنی وقتی پادشاه

گفته بنده را شنید ، دیگر دیگ خشمش جوش نیاورد ، یعنی غضبش فرونشست .

**بسی بر سرش داد و بر دیده بوس**

**خداوند رایت شد و طبل و کوس**

**سرش :** ضمیر راجع به بنده است .

**رایت :** یعنی پرچم .

**محصول بیت :** پادشاه بر سر دیده بنده بوس بسیار داد ، یعنی سرو چشمش را

بسیار بوسید. درحالی که بنده بود صاحب رایت و طبل و کوس کرد. حاصل: درءین بنده بودن فرمانده شد.

### به رفق<sup>۱</sup> از چنان سهمگین جایگاه

#### رسانید دهرش بدان پایگاه

برفق: «ب» حرف سبب. رفق به کسر «ر» و سکون «ف» یعنی ملایمت. پایگاه: یعنی مرتبه.

محصول بیت: بنده را به سبب ملایمت و مدارا از چنان جایگاه سهمگین، روزگار بدان مرتبه رسانید. حاصل: با وجود بنده بودن صاحب مقام گردید.

### غرض زین سخن<sup>۲</sup> آن که گفتار نرم

#### چو آبست بر آتش مرد گرم

مراد از «زین سخن» این حکایت است.

محصول بیت: حضرت شیخ می فرماید: غرض از این حکایت آن است که گفتار نرم، یعنی سخن بارفق مدارا، مانند آبست بر آتش مردخسمناک و غضبناک. یعنی همچنانکه آب آتش را خاموش می کند، گفتار نرم و کلام لطیف نیز خشم شخص خسمناک را فرو می نشاند.

### تواضع کن ای دوست با خصم تند

#### که نرمی کند تیغ برنده کند

که: حرف تعلیل است.

محصول بیت: ای دوست! با خصم تند و تیز تواضع کن، زیرا نرمی، تیغ برنده را کند می کند.

### نبینی که در معرض تیغ و تیر<sup>۳</sup>

#### پوشند خفتان صد تو<sup>۴</sup> حریر

معرض: به کسر «م» و سکون «ع» و فتح «ر» برخلاف قیاس، به معنی محل

۱- ع: برفت. ۲- ع: حدیث. ۳- متن: تیغ تیر. ۴- ع: ده تو.

استعمال می‌شود .

**خفتان** : قسمی جامه ، زره جنگ .

**تو** : در اینجا به معنی لایه است .

**محصول بیت** : آیا نمی‌بینی که در معرض تیغ و تیر ، یعنی در میدان جنگ

خفتان صد تو حریر می‌پوشند یعنی لباسی می‌پوشند که از صد لای حریر تشکیل

یافته ، تا شمشیر تأثیر نکند . حاصل : شمشیر به چیز نرم اثر نمی‌کند .

**حکایت در معنی تواضع و نیازمندی<sup>۱</sup>**

**ز ویرانه عارفی ژنده پوش**

**یکی را نباح سگ آمد بگوش**

**ویرانه عارفی** : اضافه لامیه است . «ی» حرف وحدت . همزه مجتلبه برای

اضافه آمده است .

**ژنده** : به فتح و کسر «ز» عجمی ، یعنی زیرشلواری وصله دار ، مراد لباس

کهنه است .

**نباح** : به ضم «ن» یعنی پارس سگ . اضافه اش به «سگ» به طریق تجرید

است . فتأمل .

**محصول بیت** : از ویرانه عارفی ژنده پوش ، یعنی از ویرانه‌یی که عارفی در

آنجا می‌زیست ، به گوش يك نفر صدای سگ آمد . حاصل : شخصی از ویرانه‌یی که

عارفی در آنجا بود پارس سگ شنید .

**آنکه «ویرانه» را «دیوانه» گفته و معنی کرده** ، کسی که عارف بود اما خود را

دیوانه نمود ، به زبان فارسی آشنایی نداشته است . (دردسردی) .

**آنکه در معنی مصراع دوم گفته** : دیوانه عارفی همچون سگ آواز می‌کرد .

خیلی بعید گفته . (رد شمی) .

## بدل گفت گویی 'سگک اینجا' چراست

### درآمد که درویش صالح کجاست

گویی : فعل مضارع مفرد مخاطب متضمن معنی تعجب است یعنی عجباً .  
که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : آنکه صدای سگک را شنید در دل گفت : عجباً ! سگک اینجا چراست ؟ یعنی چرا اینجا سگک هست ؟ پس داخل ویرانه شد برای جستجو ، که درویش صالح در کجاست ؟ که از ویرانه اش صدای سگک به گوش می رسد . حاصل : گفت این خلاف معمول است و داخل ویرانه شد .  
آنکه در معنی مصراع اول «گفت و گوی سگک» نوشته ، بسیار کج رفته است . ( رد سروری ) .

### نشان سگک از پیش و از پس ندید

#### بجز عارف آنجا دیگر کس ندید

نشان سگک : اضافه لامیه است با «ی» بطنی .

محصول بیت : صدای سگک را شنید به ویرانه داخل شده از پیش و پس جستجو کرد . اما نشان سگک ندید ، به جز عارف در آنجا کس دیگری ندید . گویا عارف صدای سگک را درمی آورده .

### خجل باز گردیدن آغاز کرد

#### که شرم آمدش بحث آن راز کرد<sup>۴</sup>

که : حرف تعلیل است .

بحث آن راز : اضافه مصدر به مفعولش است .

محصول بیت : آن شخص به ویرانه داخل شد وقتی در آنجا سگی ندید ، خجل شده آهنگ بازگشت کرد ، زیرا که شرمش آمد بحث آن راز را بکند . حاصل :

۱- ف : کوی . ۲- ع : آنجا . ۳- ع : وز . ۴- ع : باز .

شرمنده شده که از عارف جریان صدای سگ را تحقیق بکند ، خواست برگردد .  
آنکه در معنی مصراع دوم گفته : «مجبوب شد و در بیرون ایستاد ، معنی را از بیرون گفته . (رد سروری و شمی) .

## شنید از درون عارف آواز پای

### هلا گفت بردر چه پای در آی

هلا : به فتح «ه» ادات تنبیه است نظیر «الا» در عربی . آنکه هنوز گفته ، نمی دانسته .

چه : ادات استفهام است .

پایی : فعل مضارع مفرد مخاطب یعنی می ایستی .

محصول بیت : عارف از درون صدای پا شنیده آگاه شد ، گفت هلا ! چرا بردر

ایستاده ای ؟ به درون آی . یعنی هر که هستی در بیرون نه ایست داخل شو .

### نپنداری ای دیده روشنم

#### که آیدر سگ آواز کرد آن منم

نپنداری : فعل مضارع منفی مفرد مخاطب ، یعنی گمان نکنی ، در بعضی

نسخ «مپندار» واقع شده ، فعل نهی مفرد مخاطب یعنی گمان مکن .

که : حرف بیان است .

ایدر : به کسر همزه و فتح «ن» معجمه و یا «د» مهمله ، یعنی اینجا .

محصول بیت : ای دیده روشنم ! گمان مکن و یا گمان نکنی ، که در اینجا

سگ آواز کرد ، آن که مانند سگ صدا کرد من بودم نه سگ .

گویا پرسیده که علت اقدام به این عمل و این همه سلوک چیست ؟

### چو دیدم که بیچارگی میخورد

#### نهادم ز سر کبر و رای و خرد

که : حرف بیان است .

**محصول بیت :** عارف گفت: وقتی دیدم که خدا بیچارگی و دردمندی می‌پذیرد من هم کبر و رای و خرد را از سر نهادم، یعنی اینهارا ترك نمودم.

**چوسگ بر درش بانگ کردم بسی**  
**که مسکین تر<sup>۱</sup> از سگ ندیدم کسی**  
 که : حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** بر در خدا مانند سگ بسیار بانگ کردم، یعنی مانند سگ ناله و فریاد نمودم، زیرا در میان حیوانات کسی مسکین تر از سگ ندیدم، یعنی بیچاره تر از سگ ندیدم. پس به مرتبه آن تنزل کردم و از آن تقلید نمودم. حضرت شیخ از قصه به معرفت شروع کرده می‌فرماید :

**چو خواهی که در قدر و الا رسی**  
**ز شیب تواضع بی‌الارسی**  
 که : حرف بیان است .

**قدر و الا :** اضافه بیانیه، یعنی قدر بلند .  
**شیب و نشیب :** به کسر «ن» و «ش» یعنی پایین . اضافه اش به «تواضع» لامیه است مجازاً .

**محصول بیت :** به طریق خطاب عام می‌فرماید: وقتی آرزو می‌کنی که به قدر بلند برسی و به مرتبه شرف و اصل شوی، از شیب تواضع و مسکنت می‌رسی، نه با کبر و غرور .

**درین<sup>۲</sup> حضرت آنان گرفتند صدر**  
**که خود را فروتر<sup>۳</sup> نهادند قدر**

**درین حضرت :** یعنی در درگاه خدا .

**صدر :** یعنی مرتبه .

که : حرف رابط صفت است .

خود را : «را» حرف تخصیص است .

محصول بیت : در درگاه حق ، کسانی صدر نشین شدند و مرتبه عالی گرفتند که قدر خود را فروتر نهادند . یعنی برای خودشان وجود فائز نشدند و مسکنت و فقر نشان دادند ، چه مقبولان درگاه خدا درویشان مسکین هستند .

### چو سیل اندر آمد بهول و نهیب

#### فتاد از بلندی بسر در نشیب

هول : یعنی ترساندن .

نهیب : به کسر و فتح «ن» یعنی هیبت .

نشیب : در اینجا به معنی پایین و پست است .

محصول بیت : چون سیل از بلندی باهول و نهیب در آمد ، یعنی از بالا آمد ، از بلندی به سر در نشیب افتاد ، یعنی از اوج به حضيض افتاد .

### چو شبنم بیفتاد مسکین و خرد

#### بمهر آسمانش به عیوق برد

مهر : لفظی است مشترك به معنی محبت و آفتاب .

عیوق : به فتح «ع» و ضم «ی» مشدد ستاره سرخ و درخشانی است در سمت راست کهکشان که در پشت ستاره پروین است .

محصول بیت : چون شبنم مسکین و خرد افتاد ، یعنی بزرگی و تکبر نمود و خویشتن را کوچک و حقیر نشان داد ، آسمان با محبت و آفتاب ، او را به عیوق برد . یعنی بلند کرده به بالا برد . حاصل : چون خود را ذلیل و حقیر نمود ، فلك هم او را گرامی داشته به بالاترین مقام رسانید .

باید دانست که چون شبنم به وسیله حرارت آفتاب خشک می شود از آن جهت فلك آنرا به بالا می برد . فتدبر .

حکایت در معنی تواضع و نیازمندی حاتم اصم و سیرت او<sup>۱</sup>  
 گروهی برآند ز اهل سخن که حاتم اصم بود باور مکن

برآند: یعنی برآن قول هستند.

که: حرف بیان است.

حاتم: بهفتح «ت» از تصرفات عجم است. اما بهکسرعربی است. آنکه بهفتح «ت» قائل نبوده، از تصرفات عجم بیخبر بوده است. (ردشعی). اضافهاش به «اصم» بیانه است.

اصم: یعنی کر. دراصل مضاعف است به ضرورت وزن تخفیف شده.

محصول بیت: گروهی از اهل سخن، یعنی جمعی از ارویان، در این سخن متفقند که حضرت شیخ حاتم کر بود، اما باور مکن. زیرا آنچه بعداً می آید دلیل برکر نبودن اوست.

باید دانست که «حاتم اصم» یکی از اولیاءالله است. نام شریفش را «اصم» گفته اند.

برآمد طنین مگس بامداد که در چنبر عنکبوتی فتاد

طنین: بروزن «فعلیل» آواز مگس را گویند. اضافهاش به مگس به طریق

تجربید است. فتأمل.

که: حرف رابط صفت است.

چنبر: بهفتح «ج» عجمی و «ب» عربی یعنی گرفتاری، قید.

محصول بیت: حضرت شیخ می فرماید: بامدادی صدای مگس برآمد، که در

چنبر عنکبوتی افتاد. یعنی مگس در چنبر عنکبوتی افتاد و طنینی از آن درآمد.

حاصل: مگس در داخل چنبر وز وز کرد.

شیخ به طریق عبرت می فرماید:

۱- ع: حکایت حاتم اصم و تواضع او، ف: حکایت. ۲- ع، ف: از.



## همه ضعف و خاموشیش کید بود

### مگس قند پنداشتش قید بود

قید: یعنی بند و زنجیر، مراد دام است.

محصول بیت: همه ضعف و خاموشی عنكبوت مکر و نیرنگ بود. مگس آنرا

قند پنداشت، ولی دام بود. حاصل: عنكبوت که در يك گوشه ساکت و آرام قرار می‌گیرد برای شکار مگس است.

### نگه کرد شیخ از سر اعتبار که ای پای بند طمع پای دار

سر اعتبار: اضافه لامیه، یعنی جهت اعتبار. «اعتبار» یعنی عبرت، مصدر است

از باب «افتعال» یعنی از چیزی اندر ز گرفتن.

که: حرف رابط مقول و قول است.

پای بند: در اینجا ترکیب مزجی است به معنی گرفتار.

پای دار: یعنی ثابت باش.

محصول بیت: شیخ وقتی طنین مگس را شنید از جهت عبرت بدان طرف

نظر کرده گفت: ای گرفتار طمع! سر جای خود ثابت قدم باش، مرو.

### نه هر جا شکر باشد و شهد و قند

### که در گوشه ها دام باز است و بند

نه: حرف نفی در معنی مقید است به «باشد» در تقدیر: نباشد.

شهد: یعنی عسل مومدار.

قند: عطف تفسیر برای «شکر» است.

که: حرف تعلیل است.

باز: یعنی گشاده و نهاده.

بند: یعنی ریسمان، عطف تفسیر «دام» است.

محصول بیت : به مگس می گویند که در همه جا شکر و شهد وقتند. نباشد، یعنی به هر جا بادیده طمع نگاه مکن. زیرا، در گوشه‌ها دام و بند باز نهاده شده، یا اینکه در بعضی گوشه‌ها دام و تله گذاشته شده برای شکل تو و دیگران .  
مصراع دوم به طریق ایجاب جزیی واقع شده است .

### یکی گفت از آن حلقه اهل رای

عجب دارم ای مرد راه خدای

مراد از «حلقه» مجلس است .

محصول بیت : حاتم وقتی طنین مگس را شنید و به آن خطاب کرد، یکی از آن حلقه اهل رای، یعنی یکی از حاضران مجلس شیخ گفت : ای مرد راه خدای! عجب دارم، یعنی از حال تو تعجب می‌کنم ای سالک راه خدا .

مگس را تو چون فهم کردی خروش

که ما را بدشواری آمد بگوش

مگس را : «را» حرف تخصیص است .

چون : ادات استفهام است به معنی چگونه ؟

که : حرف تعلیل است .

ما را : «را» حرف تخصیص است .

محصول بیت : یکی از اهل رای به حاتم گفت : طنین و خروش مگس را تو چگونه فهم کردی، یعنی چگونه شنیدی؟ که به دشواری به گوش ما آمد، یعنی ما که سالم هستیم، آواز مگس را به دشواری شنیدیم تو که کر هستی چگونه صدای آنرا شنیدی؟

تو کا گاه' گردی بیانگ مگس

نشاید اصم خواندنت زین سپس

کا گاه : در تقدیر: «که آگاه» است به ضرورت وزن حذف و ایصال شده .

محصول بیت : خطاب به حاتم گفت : تو که به بانگ مگس آگاه می شوی ،  
بعد از این تورا کر خواندن شایسته نیست ، یعنی جایز نیست که تورا اصم خوانند .

### تبسم کنان گفتش<sup>۱</sup> ای تیز هوش

اصم به که گفتار باطل نیوش

نیوش : به کسر و ضم «ن» یعنی نیوشیدن . و جایز است که «گفتار باطل نیوش»  
ترکیب وصفی باشد به معنی شنونده سخن باطل . با این تقدیر : «بودن» مقدر می شود .  
محصول بیت : حاتم تبسم کنان به آن شخص گفت ای تیز هوش ! یعنی ای  
صاحب ادراک ! که بودن بهتر از شنیدن گفتار باطل است یا اینکه ، اصم بهتر از  
گفتار باطل شنونده است .

### کسانی که با من<sup>۲</sup> بخلوت درند

مرا عیب پوش و ثنا گسترند

که : حرف بیان است .

عیب پوش : یعنی پوشنده عیب .

ثنا گستر : ترکیب وصفی است یعنی افشا کننده ثنا . ادات جمع به هر دو  
ترکیب وصفی مصروف است .

محصول بیت : حاتم گفت : کسانی که با من در خلوت اند ، یعنی مریدان و  
محبان من هستند ، عیب پوشان و ثنا گستران من هستند یعنی مرا به عیوب خود  
آگاه نمی سازند .

### چو پوشیده دارند<sup>۳</sup> اخلاق<sup>۴</sup> دون

کند هستیم زیر و نقسم زبون<sup>۵</sup>

دارند : «م» در معنی مقید است به «دون» در تقدیر : اخلاق دونم . مراد اخلاق

۱- ع : گفت . ۲- ع ، ما . ۳- ع ، ف : دارند . ۴- ع : درست .

۵- ع : زیر طبعم ز پوست ، ف : زیر طبعم زبون .

ناپسند است .

**محصول بیت :** چون دوستان و مریدانم اخلاق ناپسند مرا می پوشانند و فاش نمی سازند، هستی ام یعنی منیت و غرور و عجبم مرا زیر می کند، یعنی زیر فرمان خود در می آورد، و نفسم مرا زبون و مغلوب می کند بنابراین خودم را به کبری می زنم تا مرا کر بدانند و نقایص مرا در پیش خودم بیان کنند تا بشنوم و بیدارگردم و آنها را ترك نمایم .

**فرا می نمایم که می نشنوم مگر کز تکلف مبرا شوم**

**فرا :** به فتح «ف» ادات تأکید است ، «می نمایم» یعنی نشان می دهم .

**که :** حرف بیان است .

**مگر :** ادات تمنی است یعنی باشد که .

**تکلف :** یعنی زحمت .

**مبرا :** اسم مفعول از باب «تفعل» همزه قلب به الف شده . «مبرا شوم» یعنی

خلاص شوم .

**محصول بیت :** خود را به مردم کر نشان می دهم ، باشد که از زحمت شنیدن

گفت و گوی مردم به آسانی خلاص شوم .

**چو کالیوه دانندم اهل نشست**

**بگویند نیک و بدم هرچه هست**

**کالیوه :** «بالک» عجمی یعنی کودن ، اما در اینجا مراد کر است .

**اهل نشست :** اضافه لامیه است یعنی اهل مجلس که مراد مجبان و

مریدان است .

**محصول بیت :** وقتی اهل مجلس مرا کر و کودن بدانند ، یعنی خیال کنند

که هرچه درباره من می گویند نمی شنوم ، نیک و بد ، یعنی هنر و عیبم را هرچه هست

می‌گویند . حاصل : با اعتماد به‌اینکه کر هستم تمام احوال مرا می‌گویند .

### اگر بد شنیدن نیاید خوشم ز کردار بد دامن اندر کشم

**محصول بیت :** اگر سخنانی که از اهل مجلس می‌شنوم به‌من خوش نیاید ، یعنی از شنیدن عیبها و زشتیهایم ناراحت گردم ، از کردار بد ، یعنی عمل نامشروع و زشت ، دامن خود را می‌کشم و دست بر می‌دارم . حاصل : اعمال زشت را ترك می‌کنم .  
حضرت شیخ به پند و اندرز شروع کرده می‌فرماید :

### بجبل ستایش فوا چه مشو چو حاتم اصم باش و غیبت شنو

**جبل :** به فتح «ح» یعنی ریسمان .

**فرا چه :** «فرا» ادات صلّه ، «چه» به فتح «ج» عجمی با «ه» اصلی مخفف «چاه» است .

**غیبت :** به کسر «غ» اسم مصدر به معنی اغتیاب است یعنی در پشت کسی گفتن ، چنانکه اگر بشنود از آن سخن منفعل گردد . اگر حقیقت باشد غیبت گویند و اگر دروغ باشد بهتان گویند . مفعول مقدم «شنو» است . و جایز است که «غیبت شنو» ترکیب وصفی باشد به معنی غیبت شنونده .

**محصول بیت :** باریسمان مدح و ستایش در چاه مرو ، یعنی به سبب مدح و ثنای مداحان در چاه غرور و منیت داخل مشو ، یعنی به مدح آنان فریفته شده خود را هلاک مکن . بلکه همانند حاتم اصم باش و غیبتها و بدیهایی را که درباره تو می‌گویند بشنو ، و یا اینکه شنونده غیبتهای خودت باش و نسبت به آن رفتار کن .

حضرت شیخ رحمه الله علیه علت اصم بودن حاتم را چنین بیان کرد ، اما دیگران سبب آنرا این طور نقل می‌کنند که روزی بانویی در حالی که با حاتم صحبت می‌کرده بادی ازش صادر می‌شود ، برای رفع شرمندگی خاتون ، حاتم گفت : قدری بلندتر بگو . زیرا گوشهای من سنگین است و خود را به خاتون کر نشان داد تا خاتون او را واقعاً کر دانسته شرمسار نگردد . در نتیجه خاتون خوشحال شد . بعضیها گفته‌اند

خاتون، زن خود حاتم بوده، که این حرکت در شب زفاف اتفاق افتاده.  
والعهده علی الراوی.

## سعادت نجست و سلامت نیافت

### که گردن ز گفتار سعدی بتافت

که: دراصل «آن که» حذف و ایصال شده «که» از حرفیت به اسمیت انتقال یافته  
و فاعل دو فعل منفی شده است.

محصول بیت: سعادت نخواست و سلامت نیافت، آن کس که از گفتار سعدی  
روی برگرداند، یعنی به پند و اندرز او گوش نداد و به کار نبست.

### ازین به نصیحتگری بایدت ندانم پس ازمن چه پیش آیدت

محصول بیت: اگر نصیحتگری بهتر از سعدی برایت لازم است، نمی دانم که  
پس از سعدی چه بیشتر خواهد آمد. و حالت چگونه خواهد شد؟ حاصل: بهتر از  
این اندرزگویی پیدا نمی کنی، پس وقتی پیدا کنی نمی دانم حال تو چگونه می شود؟

## حکایت زاهد با دزد<sup>۲</sup>

### عزیزی در اقصای تبریز بود

### که همواره بیدار و شب خیز بود

اقصا: یعنی نهایت. در این قبیل موارد مراد طرف است. اضافه اش به «تبریز»  
لامیه است.

که: حرف رابط صفت است.

شب خیز: ترکیب وصفی، یعنی آنکه شب بیدار مانده به طاعت و  
عبادت می پردازد.

محصول بیت: در طرف تبریز عزیزی بود که همواره بیدار و شب هنگام  
به عبادت و طاعت می پرداخت.

۱- ف: وی (حاشیه). ۲- ع: حکایت دزد و زاهد تبریزی، ف: حکایت.

## شبی دید جایی که دزدی کمند

### پیچید و بر طرف بامی فکند

که : حرف بیان است .

کمند : مرهون است به مصراع دوم .

طرف بام : اضافه لامیه است یعنی کنار بام .

محصول بیت : عزیز مذکور يك شب دید که دزدی کمندش را حلقه کرد و بر

کنار بامی انداخت تا از آن بالا برود و دزدی بکند .

### کسان را خبر کرد و آشوب خاست

#### ز هر جانبی مرد با چوب خاست

مرد : قیاس «مردی» است . با «ی» وحدت . لیکن در همه نسخه‌ها بدون «ی»

است . فتأمل .

محصول بیت : عزیز مذکور ، مردم را از آمدن دزد خبر کرد ، فتنه و آشوب

برخواست ، از هر طرف مردی با چوب و چماق خاست ، یعنی هر کس يك آلت جنگی

برداشته حمله کرد .

در بعضی نسخ به جای «خبر کرد» ، «خبر گشت» آمده در آن صورت ، فاعل «عزیز»

نمی‌شود . فتدبر .

### چو نا مردم آواز مردم شنید

#### میان خطر جای بودن ندید

نامردم : یعنی بدجنس و نامرد .

جای بودن : اضافه لامیه است یعنی جای قرار .

محصول بیت : چون دزد نامرد آواز مردم را شنید و دانست که آمدنش

به مردم معلوم شده ، عاقلانه ندید که در میان خطر بماند ، یعنی آنجا را جای

ایستادن و توقف ندید .

## نهیبی از آن گیر و دار آمدش

### گریزی<sup>۱</sup> بوقت اختیار آمدش

نهیبی : «ی» حرف وحدت و یا حرف تنکیر و ابهام است .

گیر و دار : اسمی است به معنی گرفتن و داشتن، اکثر در معنی جنگ و جدال

استعمال می شود .

محصول بیت : از آن گیر و دار و غوغا و فتنه ترسی بر او آمد ، در آن وقت

گریز را انتخاب کرد و فرار نمود .

آنکه «ی» گریزی را مصدری گرفته ، خوب نگرفته . (رد شمی) .

### ز رحمت دل پارسا موم شد که شب دزد بیچاره محروم شد

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : از ترحم دل پارسا موم شد ، که آن شب ، دزد بیچاره محروم

رفت و یا محروم شد . یعنی دید که دزد محروم رفت پس دلش به حال او سوخت

و از ترحم همانند موم ذوب شد .

### به تاریکی از پی فراز آمدش ز راه<sup>۲</sup> دگر پیشباز آمدش

از پی : یعنی از پی دزد .

محصول بیت : در تاریکی از پشتش آمد ، از راهی دیگر به پیش او آمد . یعنی

از راهی دیگر به پیش دزد آمد .

آنکه «فراز» را نزدیک معنی کرده ، خیلی بعید گفته است . (رد شمی) .

### که یارا مرو و کاشنای توام بمردانگی خاک پای توام

که : حرف رابط مقول و قول مقدر است .

که : حرف تعلیل است .



**بمردانگی** : «ب» حرف ظرف و یا حرف قسم است .

**محصول بیت** : به پیش دزد آمد و گفت : ای یار ! مرو ، که آشنای توام ، در مردانگی و با قسم به مردانگی خاک یای تو هستم . برای دلجویی و استمالت و مطمئن کردنش او را یار خطاب کرد .

**ندیدم بمردانگی چون تو کس**

**که جنگ آوری بردو نوعست و بس<sup>۱</sup>**

**بمردانگی** : «ب» حرف ظرف . «ی» حرف مصدر است .

**که** : حرف تعلیل است .

**محصول بیت** : در مردانگی و پهلوانی همانند تو کسی ندیدم . حاصل : دلیری نظیر تو ندیده‌ام . زیرا جنگ آوری و پهلوانی بردو نوع است :

**یکی پیش خصم آمدن مرد وار**

**دوم جان بدر بردن از کارزار**

**محصول بیت** : یکی از آن دو نوع ، مردوار به پیش خصم آمدن است ، یعنی روی برنگردانیدن از دشمن است ، دومی جان بدر بردن از کارزار است ، یعنی نجات دادن جان است .

**بدین<sup>۱</sup> هر دو خصلت غلام توام**

**چه نامی که مولای نام توام**

**نامی** : «ی» ضمیر خطاب است ، «چه نامی» یعنی نامت چیست ؟

**که** : حرف بیان است .

**مولای نام تو** : اضافه های لامیه است . «مولا» در اینجا یعنی بنده .

**محصول بیت** : با این دو خصلت غلام تو هستم . نامت چیست ؟ که بنده نام تو

**هستم . حاصل** : با هر دو خصلت مرا فریفته خود کردی .

**گرت رای باشد بحکم کرم بجایی که میدانست ره برم**

بحکم کرم : یعنی به مقتضای کرم .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : اگر رای و تدبیرت جایز داند به مقتضای کرم ، تورا به جایی

که می دانم راهنمایی کنم . تا محروم برنگردی .

**سرایبست کوتاه و در بسته سخت**

**نپندارم آنجا خداوند رخت**

کوتاه : یعنی دیوارش کوتاه است .

محصول بیت : سرایی هست که دیوارش کوتاه و درش محکم بسته است ، گمان

نمی کنم صاحبش در آنجا باشد .

**کلوخی دو بالای هم بر نهیم**

**یکی پای بر دوش دیگر نهیم**

یکی : در تقدیر : یکی از ما .

محصول بیت : یکی دو کلوخ بر روی هم می گذاریم ، بعد از آن یکی از ما

پای بر دوش دیگری نهاده بالا می رویم و داخل خانه می شویم .

**بچندان که در دستت افتد بساز**

**از آن به که گردی تهی دست باز**

که : حرف بیان است .

بساز : یعنی قانع باش .

محصول بیت : به آن قدر اسبابی که به دستت بیفتد قانع باش و به زیاده طمع

مکن ، بهتر از آن است که دست خالی برگردی ، و با تهی دست باشی .

**بدلداری و چاپلوسی و فن کشیدش سوی خانه خویشتن**

فن : در اینجا به معنی حيله است .

**محصول بیت :** با دلداری و چاپلوسی و ملاطفت و حيله ، دزد را بهسوی خانه خودش کشید .

## جوانمرد شبر و فرو داشت دوش

### بگتفش برآمد خداوند هوش

**جوانمرد شبر و :** ترکیب اضافی است مرکب از دو ترکیب . اولی : ترکیب مزجی و دومی : ترکیب وصفی است . «شبر و» در اصطلاح دزد را گویند .

**محصول بیت :** دزد جوانمرد دوش خود را پایین داشت ، پس خداوند هوش برای داخل شدن به خانه بر شانه او بالا رفت .

آنکه «شبر و» را به معنی لغوی گرفته ، از استعمال آگاه نبوده است . (ردمعی) .

## بغلطاق و دستار و رختی که داشت

### ز بالا بدامان او در گذاشت

**بغلطاق :** به فتح «ب» و «غ» و سکون «ل» کلاه فرجی است . در روم «ساده» گویند که محرف «سایه» است .

**دستار :** یعنی دولبند .

**که :** حرف رابط صفت است .

**محصول بیت :** کلاه فرجی و دستار و رخت و اسبابی که داشت از بالا به دامن دزد انداخت . حاصل : به دزد داد .

## وز آنجا بر آورد غوغا که دزد

### ثواب ای جوانان یاری و مزد

**که :** حرف بیان است .

**دزد :** در تقدیر : دزد آمد .

**جوانان یاری :** اضافه لامیه ، «ی» حرف مصدر است .

**محصول بیت :** عزیز ، وقتی وسایل خانه را به دزد داد ، از آنجا فریاد بر آورد که دزد آمده ، ای جوانان یاری ! پاداش و مزد هست ، یعنی به کمك بیایید که وسایل مرا دزد برد . البته می خواست با این طریق دزد فرار کند .  
آنکه «جوانان» را بدون اضافه خوانده ، گذشته از اینکه سلامت طبعی نداشته ، معنی بیت را هم خراب کرده است . (رد شمی) .

### بدر جست از آشوب دزد دغل

#### دوان جامهٔ پارسا در بغل

**بدر جست :** یعنی بیرون پرید و فرار کرد .

**دزد دغل :** اضافهٔ بیانیه ، «دغل» به فتح «د» و «غ» یعنی حيله باز و مکار .  
**محصول بیت :** دزد حيله باز و مکار ، از آشوب و غوغا بیرون رفت ، یعنی فرار کرد ، درحالی که جامهٔ پارسا در بغلش بود ، یعنی جامه را در بغل گرفته رو به فرار گذاشت .

### دل آسوده شد<sup>۱</sup> مرد نيك اعتقاد

#### که بیچاره‌ای<sup>۲</sup> را برآمد مراد

**که :** حرف تعلیل است .

**بیچاره‌ای :** «ی» حرف وحدت همزه حرف توسل . «را» حرف تخصیص است .  
**برآمد :** یعنی حاصل شد .

**محصول بیت :** مرد نيك اعتقاد دل آسوده شد ، یعنی آسوده خاطر و خوشحال گشت . زیرا مراد شخصی بیچاره از او حاصل شد . یعنی چون آرزوی دزد برآورده شد ، مرد نيك اعتقاد راحت شد .

### خبیثی که بر کس ترحم نکرد

#### ببخشود بر وی دل نيك مرد

**خبیث :** یعنی ناپاک و پلید . «ی» حرف وحدت است .

۱- ع ، آن . ۲- ع ، ف : که سرگشته .

محصول بیت : دزد خبیثی که به کسی ترحم نکرد، دل نیک مرد براو ترحم کرد، یعنی رحم کرده احسانش نمود.

حضرت شیخ می فرماید :

عجب دارم<sup>۱</sup> از سیرت بخردان

که نیکی کنند از کرم با بدان

که : حرف بیان است .

محصول بیت : تعجب می کنم از سیرت و خصلت خردمندان که از کرم با بدان نیکی می کنند و تحمل بدی شان را می نمایند .

دراقبال نیکان بدان می زیند<sup>۲</sup> اگر چه بدان اهل نیکی نیند

اقبال نیکان : اضافه لامیه است .

می زیند : فعل مضارع جمع غایب یعنی زندگی می کنند .

اهل نیکی : اضافه لامیه . «ی» حرف مصدر است یعنی شایسته و لایق نیکی .

نیند : دراصل : نه اند . «نه» حرف نفی . «اند» با همزه مجتلبه جمع «است» ،

می باشد چون «ه» رسمی بدل به «ی» شده از همزه مجتلبه بی نیاز شده «نیند» گفته اند . فتأمل فانه دقیق .

محصول بیت : بدان در اقبال و دولت نیکان زندگی می کنند ، یعنی در سایه

همت ایشان خوش و آسوده هستند [هر چند بدان لایق نیکی نیستند] .

حکایت در تحمل جنای دشمن از بهر دوست<sup>۳</sup>

یکی را چو سعدی دل<sup>۴</sup> ساده بود

که با ساده رویی در افتاده بود

یکی را : «را» حرف تخصیص است .

۱- ع ، ف : ناید . ۲- ع ، ف : وگرچه . ۳- ع : گفتار در احتمال دشمن از بهر دوست . ف : حکایت . ۴- ع ، ف : دلی .

که ، حرف بیان است .

**محصول بیت :** شخصی مانند سعدی دل ساده خالی از مکر و حيله و بغض و کینه داشت ، که با ساده رویی درافتاده بود ، یعنی عاشق و گرفتار زیبا رویی شده بود .  
**جفا بردی از دشمن سخت گوی**  
**ز چوگان سختی نجستی<sup>۱</sup> چو گوی**

**بردی :** «دی» حرف حکایت است .

**سخت گوی :** ترکیب وصفی است به معنی سرزنش و طعن کننده .

**چوگان سختی :** اضافه لامیه است مجازاً .

**محصول بیت :** عاشق مذکور از دشمن ورقیب سخت گوی جفا و آزار می دید ، یعنی به طعن و اذیت دشمن صبر و تحمل می نمود . اما از چوگان شدت و بلا مانند توب نمی جهید ، بلکه به طعن و ستم دشمنان و رقیبان صبر و تحمل می کرد .

**ز کس چین بر ابرو نینداختی**

**ز بازی<sup>۲</sup> بتندی نپرداختی**

**نینداختی :** فعل ماضی منفی مفرد غایب ، یعنی نمی انداخت . «چین بر ابرو

نینداختی» یعنی ابرو درهم نمی کشید .

**نپرداختی :** فعل ماضی منفی مفرد غایب است یعنی نمی پرداخت .

**محصول بیت :** از رفتار و گفتار کسی ناراحت نمی شد و چین بر ابرو

نمی انداخت ، یعنی روتورش نمی کرد . از بازی و لطیفه ، یعنی از شوخی و مزاح خود و یا شوخی دیگران با او به تندى وحدت نمی پرداخت ، یعنی خشمناک نمی شد . حاصل : همیشه شاد و خرم بود و هرگز عبوس الوجه نمی شد .

**یکی گفتش آخر ترا ننگ نیست**

**خبر زین همه سیلی و سنگ نیست**

**آخر :** ادات تأکید است .

ننگ : یعنی عار .

نیست : متضمن استفهام است یعنی آیا نیست ؟

محصول بیت : يك نفر به آن عاشق گفت : آیا آخر ننگ نداری ؟ از این همه سیلی و سنگ خبر نداری ؟ یعنی اینهمه آزار واذیت که می‌بری آیا عار نداری ؟ سیر نمی‌شوی ؟

تن خویشتن سغبه<sup>۱</sup> دونان کنند

ز دشمن تحمل زبونان کنند

سغبه : به فتح «س» یعنی زبون .

محصول بیت : دونان تن خود را بر مردم پست می‌کنند ، یعنی مردمان پست ، زبون و مغلوب مردم می‌شوند و جفاهای دشمنان را تحمل می‌کنند ، یعنی عاشقان زبون به جفا و ایدای رقیبان تحمل می‌کنند ، عاشقان غیور صبر نمی‌نمایند .

نشاید ز دشمن خطا در گذاشت

که گویند یارا و مردی نداشت

در گذاشت : یعنی ترك کردن ، معنی مصدر مراد است . آنکه «گذراندن»

معنی کرده سهو نموده . (رد شمی) .

که : حرف تعلیل است .

یارا : یعنی قدرت و توانایی .

محصول بیت : از خطا و سهو دشمن در گذشتن شایسته نیست ، یعنی خطاها و بی ادبی‌هایی را که از دشمن صادر می‌شود نادیده گرفتن و اهمال کردن جایز نیست زیرا می‌گویند که توانایی و مردی نداشت ، یعنی بر تو سرزنش کرده بی‌عار و بی‌غیرت می‌گویند .

بدو گفت شیدای شوریده سر

جوایی که شاید نوشتن<sup>۲</sup> بزور

بدو : «ب» حرف صله . ضمیر راجع به معترض است .

شیدا: یعنی لایعقل .

شوریده سر: یعنی پریشان حال و آشفته .

که: حرف رابط صفت است .

محصول بیت: عاشق شیدای شوریده سر و پریشان حال به معترض جوابی

گفت که شایسته است با زر نوشته شود . جواب مضمون بیت آینده است :

**دلم خانه مهر یارست و بس از آن می ننگجد در و کین کس**

از آن: ادات تعلیل است یعنی برای آن .

می ننگجد: «می» ادات استمرار. «نگجد» فعل مضارع منفی مفرد غایب است

یعنی نمی گنجد .

محصول بیت: عاشق گفت: دل من فقط خانه محبت یارست، یعنی در خانه

دلم جز مهر یار چیز دیگری نیست . بدان جهت کین احدی در آن نمی گنجد . یعنی

مهر جانان، خانه دلم را آن چنان اشغال کرده که به عداوت دیگری جایی در آن

نمانده است تا از آن پریشان و ناراحت گردم .

### حکایت<sup>۱</sup>

**چه خوش گفت بهلول فرخنده خوی**

**چو بگذشت بر عارفی جنگجوی<sup>۲</sup>**

بهلول: برادر هارون الرشید است که یکی از اهل الله بوده است .

محصول بیت: بهلول فرخنده خوی و نیک سرشت چه خوش گفت، وقتی که

از کنار عارفی جنگجو گذشت؟ آنچه گفته در بیت آینده است :

**گر این مدعی دوست بشناختی**

**به پیکار دشمن نپرداختی**

مدعی: در اینجا یعنی ادعای خدا دوستی کننده .

۱- ف: ندارد . ۲- متن، عارف جنگ و جوی . ۳- ع، ف: کرین .



مراد از «دوست» در اینجا خداست .

**بشناختی :** «ی» حرف حکایت است یعنی می شناخت .

**نپرداختی :** فعل ماضی منفی حکایت حال است یعنی نمی پرداخت .

**محصول بیت :** اگر این دروغگو خدا را می شناخت ، یعنی دوست خدا بود ،

به جنگ دشمن یا به جنگ با دشمن نمی پرداخت و مشغول نمی شد .

**گرازهستی حق خبر داشتی همه خلق را نیست<sup>۱</sup> پنداشتی**

**داشتی :** «ی» حرف حکایت است یعنی می داشت .

**پنداشتی :** «ی» حرف حکایت است یعنی می پنداشت .

**محصول بیت :** اگر این مدعی از هستی و حقیقت خدا خبردار بود ، همه خلق

و جمیع مخلوقات را نسبت به وجود او ، عدم محض می دانست ، حتی خود را نیز

موجود نمی پنداشت . و با هیچ کس به جنگ وجدال نمی پرداخت زیرا با عدم صرف

جنگ به تصور در نمی آید .

### حکایت لقمان حکیم و تحمل او<sup>۲</sup>

**شنیدم که لقمان سیه فام<sup>۳</sup> بود نه تن پرور و نازک اندام بود**

**که :** حرف بیان است .

مراد از «لقمان» لقمان عادی است که علما در نبوت او اختلاف کرده اند اصل

قول آنست که ولی بوده نه نبی . والعلم عندالله تعالی .

**سیه فام :** ترکیب وصفی است یعنی سیاه رنگ ، «فام» یعنی رنگ .

**محصول بیت :** از راویان شنیدم که لقمان شخصی سیاه رنگ بود ، تن پرور

و نازک اندام نبود ، یعنی در نعمت و آسایش پرورش نیافته بود .

**یکی بنده خویش پنداشتش زبون دید و در کار گل داشتش**

**محصول بیت :** يك نفر لقمان را بنده خود پنداشت ، یعنی کسی که غلامش

۱- ع ، نيك . ۲- ع ، گفتار در تحمل لقمان حکیم ، ف ، حکایت . ۳- ع ، سیه فام

فرار کرده بود و شبیه لقمان بود او را غلام خود پنداشت و گرفت و در کار گل داشت، یعنی به کار گل مشغولش کرد. حاصل: لقمان را زبون و حقیر دیده غلام فراری خودگمان کرد و برای تنبیه و انتقام او را به کاری سخت نظیر کار گل واداشت.

### جفا دید و با جور و قهرش بساخت

#### بسالی سرایی ز بهرش بساخت

**بساخت:** فعل ماضی مفرد غایب، یعنی سازش کرد و راضی شد.  
**بسالی:** «ب» حرف ظرف، «ی» حرف وحدت است یعنی در مدت یک سال.  
**محصول بیت:** لقمان در کار گل از آن شخص جفا دید ولی با جور و قهر او سازش کرد و صبر نمود. در مدت یک سال، برای او خانه‌یی ساخت.

### چو پیش آمدش بنده رفته باز

#### ز لقمانش آمد نهیبی فراز

**بنده رفته:** اضافه بیانیه است یعنی بنده فراری.  
**نهیب:** یعنی ترس. «ی» حرف وحدت و یا حرف تنکیر و ابهام است.  
**فراز:** ادات تأکید است آنکه «فراز» را در اینجا به معنی یقین گرفته، بعید رفته است. (ردشعی).

**محصول بیت:** چون بنده فراری دو مرتبه پیش آن مرد آمد. از لقمان به آن شخص نهیبی فراز آمد. زیرا مدت یکسال برای او خدمت کرده بود و تنبلی نشان نداده بود، در حالی که اصلاً بنده او نبوده، شخص آزادی بوده است.

### پایش در افتاد و پوزش نمود

#### بخندید لقمان که پوزش چه سود

**پوزش:** اسم مصدر است به معنی عذر خواستن.  
**که:** حرف بیان است.  
**محصول بیت:** آن شخص به پای لقمان در افتاد و پوزش خواست که ندانستم

این مدت تو را به خدمت واداشتم. لقمان خندید و گفت که حالا پوزش چه سود دارد؟  
**بسالی ز جور ت جگر خون کنم بیک ساعت از دل بدر چون کنم**

ز جور ت : در تقدیر : ز جور خدمتت .

محصول بیت : مدت يك سال از جور و جفای خدمت تو جگرم را خون کنم  
 یعنی بلاکشیده‌ام ، در يك ساعت آن جور و جفا را چگونه می توانم از دلم بیرون کنم ؟

**ولی هم ببخشایم ای نیک مرد**  
**که سود تو ما را زیانی نکرد**

ولی : ادات استدر اك است .

هم : در اینجا یعنی با وجود این ، که در عربی «مع ذلك» گویند .

که : حرف تعلیل است .

سود تو : اضافه مصدر به مفعولش است یعنی سود به تو .

محصول بیت : لقمان گفت که از تو جفاهای بسیار دیده‌ام ولی با وجود این  
 ای نیک مرد ! تو را می بخشم زیرا سود رسانیدن به تو ، ما را زیانی نکرد. یعنی از  
 اینکه برای تو خانه‌یی ساختم زیانی به من نرسید ، بلکه بر حکمت و معرفت زیاد  
 کردید . بیت آینده مقصود را روشن می کند :

**تو آباد کردی شبستان خویش**

**مرا حکمت و معرفت گشت بیش**

شبستان : در اینجا یعنی جایی که شب در آن می خوابند . خانه زمستانی را نیز  
 گویند . اضافه اش به «خویش» لامیه است .

محصول بیت : تو شبستان خود را آباد کردی، حکمت و معرفت من هم زیاد گشت.

بیت آینده سبب ازدیاد حکمت و معرفت را بیان می کند :

**غلامیست در خیلیم<sup>۱</sup> ای نیک بخت**

**که فرمایمش وقتها کار سخت**

خیل : در اینجا به معنی گروه است مقصود پیروان و متعلقان خود اوست . اما

عرب «خیل» را در گروه اسب به کار می برد .

آنکه در اینجا «خیل» را به معنی اسب گرفته ، خیلی پیاده بوده . (رد شعی) .  
که : حرف بیان است .

**محصول بیت :** لقمان به آن شخص گفت : ای نیک بخت ! در میان پیروان و متعلقان غلامی دارم ، که گاه گاه کار سخت به او دستور می دهم . حاصل : او را به کارهای دشوار سخت وامی دارم . باید دانست که مقام ماضی حکایت حال اقتضا می کند . یعنی «می فرمودمش» بوده که به ضرورت وزن به صورت «فرمایمش» گفته . فتأمل .

**دگر ره نیازارش سخت دل**

**چو یاد آیدم<sup>۱</sup> سختی کار گل**

**دگر ره :** یعنی بار دیگر .

**نیازارش :** «ش» ضمیر در معنی مقید است به «دل» در تقدیر : دلش .

**آیدم :** «م» ضمیر متصل منصوب است یعنی وقتی به یادم آید .

**محصول بیت :** لقمان گفت : بار دیگر دل آن غلام را سخت نمی آزارم و خاطرش را رنجیده نمی کنم ، وقتی سختی و ناراحتی کار گل به یادم آید . حاصل : بلاهایی را که بر سرم آمد به خاطر می آورم و غلام خود را ناراحت و آزرده نمی کنم . حضرت شیخ به مناسبت شروع به حکمت کرده می فرماید :

**هر آن کس که جور بزرگان نبرد**

**نسوزد دلش بر ضعیفان خرد**

**محصول بیت :** هر آن کس که جور و جفای بزرگان را نبرد ، یعنی تحمل نکرد دلش بر حال ضعیفان خرد و بیچارگان نمی سوزد ، یعنی بر آنان ترحم نمی کند و همواره با آنان با جور و جفا رفتار می کند .

**گر از حاکمان سختت آید سخن**

**تو بر زیردستان درشتی مکن**

**محصول بیت :** اگر سخن از حاکمان بر تو سخت آید ، یعنی سخن آنان بر

تو سخت آید ، تو بر زیردستان و فقرا درشتی و خشونت مکن ، یعنی حالشان را رعایت کن و آزارشان مده . حاصل : گفتار دیگران بر تو هر طور می آید گفتار تو هم بر دیگران همان طور می آید .

### حکایت جنید و تواضع و حلم او<sup>۱</sup>

شنیدم که در دشت صنعان<sup>۲</sup> جنید

سگی دید بر کنده دندان صید

که : حرف بیان است .

دشت صنعان : اضافه لامیه است مجازاً .

صنعان : یکی از شهرهای بزرگ یمن است که عبدالرزاق یمنی از آنجاست . عرب باهمزه (صنعاء) می خواند ، اما عجم با «ن» . پس آنکه گفته با «ن» خطاست ، خطا گفته . (رد شمی) .

جنید : بر وزن مصغر یکی از اولیاء الله است که لقبش «سید الطائفه» است اصلاً بغدادی و با سری سقطی در یک مقبره مدفون شده .

دندان صید : اضافه لامیه است مجازاً ، مراد دندانهایی است که بوسیله آن صید را می گیرد .

محصول بیت : حضرت شیخ می فرماید : شنیدم که ، جنید بغدادی در دشت صنعان سگی دید که دندان صید گیرنده اش افتاده بود ، یعنی سگی را دید که از پیری دندانهایش ریخته بود .

ز نیروی سرپنجه شیرگیر فرومانده عاجز چور و باه پیر

سرپنجه : عبارت از قدرت و توانایی است .

محصول بیت : از نیروی سرپنجه شیرگیر مانند روباه پیر عاجز مانده بود .

حاصل : از شدت پیری از کار افتاده و ناتوان شده بود .

۱- ع : حکایت شهخ جنید رحمة الله و تواضع او ، ف : حکایت . ۲- ع ، ف : صنعاء .

## پس از غرم و آهو گرفتن پیی لگد خوردی از گوسفندان حی

غرم : به ضم «غ» و سکون «ر» یعنی میش کوهی .

پیی : یعنی اثر و دنبال .

خوردی : «ی» حرف حکایت است یعنی می خورد .

حی : یعنی قبیله .

محصول بیت : آن سکه پس از گرفتن پی میش کوهی و آهو ، یعنی بعد از آنکه از پی آنها می گرفت و شکار می کرد از شدت ناتوانی از گوسفندان قبیله لگد می خورد . حاصل : کاملاً درماند شده بود آنچنانکه گوسفندان هم براو غالب می آمدند .  
در بعضی از نسخه‌ها این بیت چنین آمده است :

پس از گاو کوهی گرفتن بهسر لگد خوردی از گوسفندان شهر

محصول بیت : پس از شکار کردن و گرفتن گاو کوهی به قهر و غلبه ، از گوسفندان شهر وده لگد می خورد و آزار می دید .

### چو مسکین و بی طاقتش دید و ریش

### بدو داد يك نیمه از زاد خویش

ریش : یعنی مجروح و آزرده .

زاد : یعنی آذوقه .

محصول بیت : حضرت جنید آن سکه را چون بی طاقت و مجروح دید يك نیمه از آذوقه خود را بدو داد ، یعنی رحمت آورده شکمش را سیر نمود .

### شنیدم که میگفت و خون میگریست

### که داند که بهتر ز ما هر دو کیست

خون گریستن : کنایه از سخت گریستن است .

که : اسم است به معنی چه کسی ؟

محصول بیت : حضرت شیخ می فرماید : شنیدم که جنید وقتی سکه را در آن حال دید ، می گفت در حالی که خون می گریست . حاصل : سخت گریه می کرد آنچه گفته مضمون مصراع بعدی و ابیات آینده است - چه کسی می داند که کدام يك از ما دو نفر در پیش خدا بهتر است ؟ حاصل : کدام يك از ما مقبول خداست ؟

**بظاهر من امروز ازین' بهترم**

**دگر تا چه راند قضا بر سرم**

تا : حرف تعجب است یعنی عجباً .

راند : فعل مضارع مفرد غایب ، یعنی می آورد . فاعلش «قضا» ست .

مراد از «قضا» حکم ازلی است .

محصول بیت : جنید گفت : ظاهراً امروز من از این سکه بهترم اما عجباً قضای خدای تعالی چه بر سرم می آورد ؟ یعنی کاتب ازلی بر سرم چه نوشته ، نمی دانم . معلوم نیست چه خواهد شد ؟

**گرم پای ایمان نلغزد ز جای بسر برنهم تاج عفو خدای**

گرم : «م» در معنی مقید است به «ایمان» در تقدیر : پای ایمانم . اضافه اش : لامیه است مجازاً .

محصول بیت : اگر پای ایمانم از جای خود نلغزد ، یعنی خللی و زوالی به ایمانم وارد نشود ، تاج عفو خدا را بر سرم می گذارم ، یعنی دارای ایمان کامل می شوم . حاصل : اگر از بخشودگان و نیکان باشم از سگ بهترم .

**وگر کسوت معرفت در برم نماوند بسیار ازین کمترم**

کسوت معرفت : اضافه لامیه است مجازاً .

محصول بیت : اگر با ایمان کامل از دنیا بروم آن چنان می شوم ، اما اگر

کسوت معرفت و ایمان دربرم نماند، از این سگ خیلی کمترم . حاصل : اگر بی ایمان از دنیا بروم سگ از من بهتر است . العیاذ بالله .

**که سگ با همه زشت نامی<sup>۱</sup> چو<sup>۲</sup> مرد**

**مرا او را بدوزخ نخواهند برد**

که : حرف تعلیل است برای «ازین کمتر» .

مر : حرف تأکید است .

محصول بیت : زیرا سگ با همه زشت نامی ، وقتی که مرد ، او را به دوزخ

نخواهند برد ، یعنی مستحق عذاب نمی شود و به جهنم نمی رود .

حضرت شیخ به معرفت شروع کرده می فرماید :

**ره اینست سعدی که مردان راه**

**بعزت نکردند در خود نگاه**

سعدی : منادا ، حرف ندا محذوف است .

که : حرف بیان است .

مردان راه : اضافه لامیه است مجازاً .

محصول بیت : ای سعدی ! راه این است که مردان راه خدا ، یعنی اولیاء الله

باعزت و عظمت به خودشان نگاه نکردند ، یعنی خودشان را عزیز و محترم ندانستند ،

بلکه خود را کمتر از سگ دانستند .

**از آن بر ملایک شرف داشتند**

**که خود را به از سگ نپنداشتند**

از آن : ادات تعلیل است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : از آن جهت اولیای خدا بر ملایک شرف داشتند که خودشان را



بهرتر از سکه نپنداشتند . یعنی خودشان را خوارتر از سکه داشتند بنابراین در نزد خدا گرامی و محترم شدند .

### حکایت پارسا و بربط زن<sup>۱</sup>

#### یکی بربطی در بغل داشت مست

#### بشب در سر پارسایی شکست

تقدیر مصراع اول : یکی مست بربطی در بغل داشت .

بر ببط : به فتح هردو «ب» یعنی عود .

محصول بیت : يك نفر مست بربطی در بغل داشت ، شب هنگام آنرا در سر

پارسایی بشکست ، یعنی به سرش زد و شکست .

#### چو روز آمد آن نیک مرد سلیم

#### بر سنگدل بود يك مشت سیم

سیم : در اینجا به معنی سکه است .

محصول بیت : چون روز آمد آن نیک مرد سلیم ، یعنی آن پارسا ، به پیش

مرد ستمگر يك مشت سیم برد ، یعنی به عنوان بهای بر ببط يك مشت سکه نزد

ظالم برد .

#### که دوشینه معذور بودی و مست<sup>۲</sup>

#### ترا و مرا بر ببط و سر شکست

که : رابط مقول و قول مقدر است .

دوشینه : ادات نسبت و تخصیص به ضرورت وزن زیاد شده است .

مصراع دوم به طریق لف و نشر مرتب آمده است .

محصول بیت : عابدگفت : دیشب معذور و مست بودی ، یعنی از خودت خبر

نداشتی ، بر ببط تو و سر من شکست .

## مرا به شد آن زخم و برخاست<sup>۱</sup> بیم

### ترا به نخواهد شد الا بسیم

محصول بیت: زخم سر من خوب شد و بیم ازین رفت، یعنی از آن زخم نجات یافتم، اما ضررتو خوب نخواهد شد مگر با پول. پس کرم کن، این سکه را از من بپذیر و بربط خود را تعمیر کن، تا درد وندامت از خاطرت برود.

### ازان<sup>۲</sup> دوستان خدا برسند که از خلق بسیار برسر خورند

ازان: ادات تعلیل است.

محصول بیت: دوستان خدا از آن جهت برسر هستند، یعنی در مقام بلند و عزت هستند که از مردم ضربات بسیاری برسر می‌خورند، یعنی چون جفا و آزار بسیاری از مردم می‌بینند، بدان جهت مقبول خدا هستند.

### حکایت صبر مردان بر جفای نااهلان<sup>۳</sup>

#### شنیدم که در خاک و خش<sup>۴</sup> از مهان

#### یکی بود در کنج خلوت نهان

و خش: به فتح «و» و سکون «خ» نام شهری است.

محصول بیت: شنیدم که در شهر و خش شخصی در کنج خلوت از مردم نهان بود، یعنی از مردم جدا شده گوشه‌ی اختیار کرده بود و با توکل و قناعت روزگار می‌گذرانید.

#### مجرد بمعنی نه عارف بدلق

#### که بیرون کند دست خواهش بخلق

بدلق: «ب» حرف مصاحبت. «دلق» یعنی خرقة فقرا.

که: حرف تعلیل و یا حرف رابط صفت است.

۱- متن: آن برخاست. ۲- ع، ف: ازین. ۳- ع: گفتار در تمحل مردان  
برجفای بی‌خردان، ف: حکایت. ۴- ع، ف: حاجت.

**دست خواهش :** اضافه لامیه است مجازاً ، یعنی دست سؤال . در بعضی نسخ به جای «خواهش» ، «حاجت» آمده .

**محصول بیت :** آن شخص از جهت معنی عارف مجرد بود نه از جهت دلجو و خرقة ، یعنی صورت پرست نبود ، که دست حاجت و سؤال به طرف مردم بیرون کند ، یعنی برای جلب نظر مردم خرقة فقرا نیوشیده بود بلکه حقیقه اهل فنا بود و به احدی عرض حاجت نمی نمود .

### **سعادت گشاده دری سوی او دراز دیگران بسته بر روی او**

**محصول بیت :** سعادت به سوی او دردی باز کرده ، یعنی از طرف خدا خوشبخت بود ، و در اغیار را بر روی او بسته بود . حاصل : به هیچ کس نیازی نداشت بلکه دیگران به او نیازمند بودند . همچنانکه احوال اولیای واقعی چنین می شود .

### **زبان آوری بیخرد سعی کرد ز شوخی ببد گفتن نیک مرد**

**زبان آور :** ترکیب وصفی ، در اینجا مراد گوینده است . « ی » حرف وحدت است .

**محصول بیت :** زبان درازی بی خرد ، سعی کرد از گستاخی ، بدی آن نیک مرد را بگوید ، یعنی از کثرت پستی و خبانت به بیان بدیهای آن نیک مرد سعی کرد . حاصل : غیبت او را کرد .

### **که زینهار<sup>۲</sup> ازین مکر و دستان و ریو**

### **بجای<sup>۴</sup> سلیمان نشسته<sup>۳</sup> چو دیو**

**دستان و ریو :** عطف تفسیرند به معنی حيله و خدعه .

**نشسته :** در تقدیر : نشسته اند .

مراد از «دیو» صخر جنی است که با نیرنگ مهر حضرت سلیمان را گرفته بود .  
**محصول بیت :** که زینهار از این صاحبان نیرنگ و حيله و خدعه ! یعنی این

۱- ع : در دیگری . ۲- متن : زینهار . ۳- متن : بجایی . ۴- ع ، ف : نشستن .

مکاران و نیرنگ بازان به جای عابدان و زاهدان نشسته‌اند همچنانکه به جای سلیمان صخر جنی نشسته بود. حاصل: اینها به قیافه صالحان درآمده‌اند تا مردم را بفریبند که از اولیا هستند.

## د م ا د م بشویند چون گربه روی طمع کرده در صید موشان کوی

د م ا د م: یعنی همیشه.

محصول بیت: اینان پیوسته همانند گربه روی خود را می‌شویند، یعنی همچنانکه گربه زودزود دست بر روی خود می‌کشد اینان هم زود زود وضو می‌گیرند که گویند از صالحان هستند، باین وضع به صید موشان کوی طمع کرده‌اند، یعنی ارباب دولت محل را می‌فریبند و به خود راغب و معتقد می‌سازند تا صدقات و زکات آنان را به خود اختصاص دهند و به فقرای مستحق چیزی ندهند.

## ریاضت کش از بهر نام و غرور که طبل تهی را رود بانگ دور

بهر نام: اضافه لامیه، مراد شهرت است.

که: حرف تعلیل است.

محصول بیت: اینان برای مشهور شدن و غرور ریاضت کش هستند! زیرا بانگ طبل تهی دور می‌رود یعنی وقتی طبل خالی باشد، سخت صدای کند ولی اگر خالی نباشد صدا نمی‌کند. اینان نیز شبیه طبل خالی هستند صیت و آوازه‌شان در همه جا پخش شده اما چیزی در باطن ندارند. یعنی به زرق وریا ریاضت می‌کشند تا در میان مردم شهرت پیدا کنند و اعتبار کسب نمایند. اما کفر است. العیاذ بالله.

## همی گفت و خلقی برو<sup>۱</sup> انجمن بر ایشان<sup>۲</sup> تفرج کنان مرد و زن

و: حرف حال است.

**انجمن : یعنی جمع .**

**محصول بیت :** او این سخنان را می گفت درحالی که گروهی مردم برو جمع شده بودند ، مرد وزن برایشان تفرج کنان بودند یعنی مردمی که براو جمع شده بودند نظاره می کردند . جایز است که مراد از «ایشان» شیخ و ظالم مذکور باشد و جایز است که شیخ با پیروان باشد . فتأمل .

**شنیدم که بگریست دانای و خش**

**که یارب مرین شخص<sup>۱</sup> را توبه بخش**

**که :** حرف بیان است .

**که :** حرف رابط مقول وقول مقدر است .

**محصول بیت :** حضرت شیخ می گوید : شنیدم که دانای و خش بگریست و گفت : پروردگارا این شخص غیبت گورا از این افتراهایش توبه بخش ، یعنی توفیق توبه برایش عطا کن .

**و گر راست گفت<sup>۲</sup> ای خداوند پاک**

**مرا توبه ده تا نگردم هلاک**

**تا :** حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** واگر این شخص درحق من راست گفت ، ای خداوند پاک ! مرا توبه ده تا اینکه هلاک نشوم ، یعنی اگر واقعاً طاعت و عبادت من از روی ریا و زرق بوده ، توفیق توبه به من عطا کن تا در آخرت عذاب نبینم .

**پسند آمد از عیب جوی خودم**

**که معلوم من کرد خوی بدم**

**که :** حرف بیان است .

**محصول بیت :** از عیب جوی خودم پسندم آمد ، یعنی از عیب جویم خوشم

آمد. که خوی بدم را برایم معلوم کرد، یعنی از اینکه عیبهایم را برایم روشن کرد، خوشم آمد.

حضرت شیخ به پند و حکمت شروع کرده می‌فرماید :

**گر آنی که دشمنت گوید مرنج  
و گر نیستی گو برو بادسنج**

که : حرف بیان است .

محصول بیت : حضرت شیخ به طریق خطاب عام می‌فرماید : اگر تو آن کس هستی که دشمنت می‌گوید ؛ مرنج ، یعنی اگر سخنانی که دشمنت درباره‌ی تو می‌گوید در تو هست و صدق می‌کند ناراحت مباش، زیرا حقیقت را می‌گوید . و اگر آنچنانکه می‌گوید نیستی ، یعنی آن حال در تو صدق نمی‌کند فقط افسراست ، آن وقت ، بگو برو بادسنج ، یعنی هر قدر ناسزا می‌گویی بگو . زیرا ذره‌یی برای من زیان ندارد . عبارت «بادسنج» را در مقام بی‌فایده و بی‌هوده استعمال می‌کنند . پس معنی «برو بادسنج» می‌شود : برو عبث و بی‌هوده کوشش کن ، هرگز از کوشش تو زیانی به من نمی‌رسد .

**اگر ابلهی مشک را گنده گفت  
تو مجموع باش او<sup>۱</sup> پراکنده گفت**

گنده : به فتح «ک» عجمی یعنی گندیده و بدبو ، که عرب «تنن» گوید .  
محصول بیت : اگر ابلهی به مشک گندیده گفت ، تو مجموع باش و پریشان خاطر مباش زیرا او یاوه گفته . حاصل : هر کس به مشک گندیده و بدبو بگوید بی‌هوده می‌گوید ، تو ناراحت مباش .

**و گر میرود در پیاز این سخن  
چنینست گو گنده مغزی مکن**

میرود : در این قبیل موارد یعنی واقع می‌شود . همچنانکه در دیباچه گلستان

در «مواظبت خدمت بارگاه خداوندی می‌رود» آمده است ، فتدبر .

پیاز : در تقدیر: درحق پیاز است .

گنده مغز : ترکیب وصفی است به معنی دارنده مغز گندیده . « ی »

حرف مصدر .

محصول بیت : اما اگر این سخن درحق پیاز واقع شود یعنی اگر کسی

به پیاز گندیده بگوید ، بگو چنین است گندیده مغزی مکن . یعنی کسی را که

چنین گفت تصدیق کن و با او عناد مکن . و جایز است که « گنده مغزی » به اعتبار

« مکن » مراد کسی باشد که گفته: پیازبوی بد دارد. فتدبر. حاصل: سخنی که حق باشد

در باره آن عناد مکن و حقیقت را تصدیق بکن . ولی اگر راست نباشد مجادله مکن

و لجاجت به خرج مده که باعث عداوت می‌شود .

**نگیرد خردمند روشن ضمیر زبان بند دشمن ز هنگامه گیر**

زبان بند : ترکیب مزجی است یعنی بند زبان . اضافه اش به «دشمن»

لامیه است .

هنگامه گیر : ترکیب وصفی است از « گیریدن » به معرکه گیر و زورباز

و شعبده باز اطلاق می‌کنند .

محصول بیت : خردمند روشن ضمیر زبان بند دشمن را از هنگامه گیر

نمی‌گیرد . یعنی بعضی اشخاص در کاغذ پاره چیزهایی می‌نویسند و معرکه گرفته مردم

را می‌فریبند و می‌گویند که مثلا این یکی زبان بند و آن دیگری دوا و آن یکی

دعای محبت است همچنانکه در حوالی میدان سلطان بایزید و میدان شهزاده ،

بعضی معرکه گیرها می‌کنند ، خردمند و دانا از آنان کاغذ پاره‌یی به عنوان اینکه زبان

دشمن را می‌بندد ، نمی‌گیرد و فریب آنان را نمی‌خورد . مقصود آنست که عاقل و مدبر

کاری نمی‌کند که مورد طعن واقع شود و آن وقت محتاج زبان بند باشد که همچنانکه

بیت بعدی تصریح می‌کند :

نه آیین<sup>۱</sup> عقلست و رای خرد<sup>۲</sup> که دانا فریب مشعبد خرد

که: حرف بیان است.

مشعبد: اسم فاعل از باب «درجۃ» به معنی حقه باز و حیلہ کار است.  
خرد: در اینجا فعل مضارع مفرد غایب، از «خریدن» پس دو کلمه «خرد»  
تجنیس تام است.

محصول بیت: آیین عقل و رای خرد نیست که شخص دانا فریب حقه باز و  
حیلہ ساز را بخرد، یعنی گول فریب او را بخورد.

پس کار خویش آنکه عاقل نشست

زبان بد اندیش بر خود بیست

محصول بیت: آن کس که عاقل است در پس کار خود بنشست، یعنی از مردم بریده  
به کار خود مشغول گردید، حاصل: از احوال جهان فارغ شده گوشه خلوتی برگزید و  
زبان به اندیش و دشمن را بر خود بیست، یعنی با گوشه نشینی زبان معاندان را درباره  
خود می بندد. حاصل: از طعن دشمنان راحت می شود.

تو نیکو روش باش تا بدسگال

بنقص تو گفتن نیابد<sup>۳</sup> مجال

نیکو روش: ترکیب وصفی است به معنی دارنده روش نیکو.

تا: حرف تعلیل است.

بدسگال: به فتح و کسر «س» یعنی بد اندیش و دشمن.

محصول بیت: به طریق خطاب عام می فرماید: تو نیکو روش و نیک باش تا  
اینکه بدسگال و دشمن مجال برای گفتن نقص و قصور تو پیدا نکند، یعنی به طعن  
تو قادر نباشد.

چو دشوارت آید زد دشمن سخن

نگر تا چه عیب گرفت آن مکن

تا: حرف تنبیه و تحذیر است.

۱- ع: چه گویم نه. ۲- ع، ف: رای و خرد. ۳- ع، ف: نیابد بنقص تو گفتن.



محصول بیت: وقتی سخن دشمن بر تو بد می‌آید، یعنی چون از حرف دشمن ناراحت می‌شوی، بنگر، تا چه چیز بر تو عیب‌گرفت آن را انجام مده، تا نتواند در حق تو حرفی بزند، یعنی درمحل سرزنش و طعن قسار مگیر تا مورد طعن دشمن واقع نشوی.

جز آن کس<sup>۱</sup> ندانم نکوگوی من  
که روشن کند بر من آهوی من

که: حرف رابط صفت است.

آهو: در اینجا یعنی عیب.

محصول بیت: جز آن کس نیکوگوی خودم نمی‌دانم، یعنی نکوگوی در باره من تنها آن کس است که عیب مرا بر من روشن کند. حاصل: دوست من کسی است که عیبهای مرا بر من معلوم سازد، تا از آن پرهیز نمایم.

حکایت امیر المؤمنین علی گرم الله و وجهه و رضی الله عنه  
و سمیرت خوب او در تو واضح<sup>۲</sup>

کسی مشکلی برد پیش علی مگر مشککش را کند منجلی  
مگر: ادات تمنی است.

منجلی: اسم فاعل از باب «افتعال» در اینجا به معنی واضح و روشن است.

محصول بیت: کسی پیش حضرت امام علی مشکلی برد، یعنی از آن حضرت مسئله‌یی پرسید، تا شاید مشککش را برایش روشن و معلوم کند، یعنی مشکل او را حل نماید.

امیر عدو بند کشور گشای جوابی بگفت از سر علم و رای

عدو بند کشور گشای: ترکیبهای وصفی، یعنی دشمن را به بند در آورنده، و فاتح کشور.

سر علم : اضافه لامیه است یعنی از جهت علم .

محصول بیت : امیر عدو بندکشورگشای ، یعنی حضرت علی ، از سر دانش و رای پاسخی بر آن سؤال داد یعنی پاسخی خردمندانه و دانشمندانه داد .

شنیدم که شخصی در آن انجمن

بگفتا چنین نیست یا با الحسن

که : حرف بیان است .

ابوالحسن : کنیه حضرت علی است یعنی پدر حسن .

محصول بیت : حضرت شیخ می فرماید : شنیدم که شخصی در آن مجلس گفت :

یا ابوالحسن ! حل این مسئله چنین نیست .

فرنجید ازو حیدر نامجوی

بگفت ار تو دانی به از این بگوی

حیدر : لقب حضرت امام علی است در لغت به معنی شیر است .

نامجوی : ترکیب وصفی است به معنی نامدار و مشهور جهان .

محصول بیت : حیدر نامدار از آن شخص فرنجید و گفت : اگر تو بهتر از این

می دانی بگو ، یعنی جوابی بهتر از جواب من می دانی بگو و مشکل را حل کن .

بگفت آنچه دانست و شایسته<sup>۲</sup> گفت

بگل چشمه خور شاید نهفت

چشمه خور : اضافه لامیه است . «چشمه خور» در این قبیل موارد ، یعنی قرص

آفتاب ، زیرا «خور» به ضم روم با «و» رسمی یعنی آفتاب .

محصول بیت : آن شخص آنچه می دانست گفت و شایسته و مناسب گفت ، یعنی

پاسخی خوب گفت . چه می توان گفت ، چشمه آفتاب را در گل پنهان کردن شایسته

نیست ، یعنی نمی شود انکار کرد که پاسخ آن شخص از پاسخ امام بهتر بود .

۱- ع ، بو . ۲- ع ، ف : بگفت ار تو دانی ازین به . ۳- ف : بایسته .

## پسندید از و شاه مردان جواب

که من بر خطا بودم او بر صواب

که : حرف رابط مقول و قول مقدر است یعنی پسندید و گفت .

محصول بیت : شاه مردان جواب آن شخص را پسندید و گفت که من بر خطا

بودم او بر صواب است ، یعنی جواب من خطا بود ، جواب او درست است .

به از من سخن گفت و 'دانا یکیست

که بالاتر از علم او علم نیست

و : حرف اضراب است .

یکیست : یعنی يك ذات است که مراد خدا می باشد .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : حضرت امام رضی الله عنه می فرماید : این شخص سخن را بهتر

از من گفت ، یعنی پاسخی بهتر از من گفت . اما در واقع دانا و علیم يك ذات است که

بالاتر از دانش او دانشی نیست ، یعنی علم بشر گاهی بر خطاست گاهی بر صواب . اما

خداست که علمش همواره بر صواب است و خطا از او صادر نمی شود . دانشمندان یکی

از دیگری داناترند خداست که داناتر از او وجود ندارد .

حضرت شیخ به معرفت شروع کرده می فرماید .

## گر امروز بودی خداوند جاه

نکردی خود از کبر در وی نگله

بودی : «ی» حرف حکایت است .

خداوند جاه : اضافه لامیه است یعنی صاحب منصب و جلال .

نکردی : فعل ماضی حکایت حال است یعنی نمی کرد .

وی : ضمیر غایب راجع به آن پاسخگوی است .

محصول بیت : اگر امروز نظیر حضرت امام صاحب جاهی بود ، از کبر و غرورش در او نگاه نمی کرد تا چه رسد به اینکه گوش به سخن او داده ، آنرا بپسندد .

### بدر کردی از بارگه حاجبش فرو کوفتندی بناواجبش

بدر کردی : حکایت حال است یعنی بیرون می کرد .

حاجبش : «ش» ضمیر جایز است که راجع به معجب باشد و جایز است که راجع به «خداوند جاه» باشد . فتأمل .

فرو کوفتندی : «فرو» ادات تأکید ، «کوفتندی» فعل ماضی حکایت حال جمع غایب است یعنی فرو می کوفتند .

بنا واجب : «نا» ادات نفی است . «بناواجب» یعنی بدون جرم و جنایت .

محصول بیت : اگر امروز به صاحب منصبی چنین وضع پیش می آمد ، دربان او را از سرای بیرون می انداخت ، یعنی او را باتوهین از بارگاه بیرون می کرد و بدون جرم و جنایت او را می زدند .

### که من بعد بی آبرویی مکن ادب نیست پیش بزرگان سخن

که : حرف تعلیل است .

من بعد : یعنی بعد از این .

محصول بیت : هر کس چنان کاری می کرد ، بسیار تنبیه می کردند که بعد از این بی آبرویی مکن ، زیرا سخن گفتن در حضور بزرگان دور از ادب است .

### کسی را که پندار در آسربود مپندار هرگز که حق بشنود

که : حرف بیان است .

پندار : به کسر «ب» عجمی اسم است به معنی گمان ، در اینجا مراد غرور است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : کسی که در سرش غرور و اتانیت هست ، گمان مکن که هرگز

حق بشنود . زیرا امکان ندارد که به حق راضی باشد .

## ز علمش ملال آید از وعظ ننگ

### شقایق 'بباران' نروید ز سنگ

شقایق : یعنی لاله .

بباران : در تقدیر : به سبب باران است .

**محصول بیت :** مصراع دوم در مقام تعلیل واقع شده : یعنی به چنین مغروری از علم ملال می آید و از وعظ ننگ می آید . حاصل : از تحصیل دانش ملول می شود و از شنیدن اندرز ننگ دارد . زیرا به سبب باران از سنگ لاله نمی روید . در دل چنین کسی هم دانش و اندرز تأثیری ندارد زیرا در سرشت و نهادش وجود ندارد .

### گرت در دریای فضلست خیز بتذکیر درپای درویش ریز

در دریای فضل : اضافه های لامیه است مجازاً .

خیز : فعل امر مفرد مخاطب است یعنی برخیز و حاضر باش .

بتذکیر : «ب» حرف مصاحبت . «تذکیر» یعنی اندرز و پند . آنکه گفته

به معنی تعظیم است تعظیم کرده . (ردشمی) .

**محصول بیت :** به طریق خطاب عام می فرماید : اگر در تو مروارید دریای

فضل هست یعنی علم و دانش و معرفت و کمال هست برخیز آنرا به طریق نصیحت در پای درویشان و محتاجانی بریز که اندرز می پذیرند . حاصل : اگر علم و فضل داری آنرا برای مغروران صرف مکن بلکه به نیازمندیانی صرف کن که از وعظ و اندرز متأثر و منفعل می شوند تا ضایع نگردد .

آنکه گفته : آنرا با تعظیم در پای درویش بریز و اورا گرامی دار ، حق معنی

را ادا نکرده . (ردشمی) .

### نبینی که از<sup>۲</sup> خاک افتاده خوار

### بروید گل و بشکند نوبهار

نوبهار : در اینجا یعنی گل تازه و نورسته .

**محصول بیت :** آیا نمی بینی که از خاک افتاده خوار ، یعنی خاکی که در زیر پای قرار گرفته ، گل می روید و نوبهار می شکفتد؟ مراد آنست که در نظر حق و خلق ، اهل تواضع و مسکنت مقبول و متکبر و مغرور مردود است .

در بعضی نسخ به جای « بشکفتد » ، « بردمد » آمده یعنی می روید .

**به چشم کسان در نیاید کسی که از خود بزرگی نماید بسی**

که : حرف رابط صفت است .

**محصول بیت :** به چشم کسان در نمی آید آن کس که از خود بزرگی بسیار نشان دهد ، یعنی خود را بزرگتر از حد و مقدار خود بدارد . حاصل : هر کس ارزش وحد خود را نشناسد و خویشتن را بالاتر از مقدار خود بگیرد ، به چشم مردم نمی آید و کسی به دیده اعتبار و احترام به او نگاه نمی کند .

**مریز ای حکیم آستینهای در**

**چو می بینی از خویشتن خواجه پر**

حکیم : در اینجا به معنی عاقل است .

**آستینهای در :** اضافه لامیه است مجازاً .

**خواجه :** در اینجا به معنی شخص و انسان است .

**محصول بیت :** ای مرد دانا ! آستینهای پراز دردانش و معرفت خود را مریز ، یعنی ضایع مکن ، وقتی می بینی که کسی از خویشتن پراست . حاصل : کسی را که پراز غرور و انانیت می بینی ، برای او گوهرهای پند و اندرز را مریز و ضایع مکن زیرا در او مؤثر واقع نمی شود .

**مگو تا بگویند شکر ت هزار**

**چو خود گفتی از کس توقع مدار**

تا : ادات تعلیل است به معنی « حتی » .

**توقع :** یعنی امید .

محصول بیت : تو مگو ، یعنی خود را تعریف مکن ، تا مردم هزاران شکر و ثنا در باره تو بگویند ، یعنی دیگران تو را مدح کنند . اما وقتی تو خودت گفتی ، یعنی خود را تعریف کردی ، و خود را اهل علم و فضل معرفی نمودی ، دیگر از کسی امید مدح و ثنا مدار . حاصل : دیگر کسی تو را مدح نمی کند .

حکایت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و تواضع او<sup>۱</sup>

گدایی شنیدم که در تنگنای<sup>۲</sup>

نهادش عمر پای بر پشت پای

که : حرف بیان است .

محصول بیت : شنیدم که در جای تنگی حضرت عمر بن خطاب پایش را بر پشت پای گدایی گذاشت .

ندانست درویش بیچاره کوست

که رنجیده دشمن نداند<sup>۳</sup> زدوست

کوست : دراصل : که اوست .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : درویش بیچاره ، ندانست که آنکه پایش را در پشت پای او گذاشته ، حضرت عمر است . زیرا شخص رنجیده ، دشمن را از دوست تشخیص نمی دهد .

بر آشفت بر وی که کوری مگر

بدو گفت سالار عادل عمر

که : حرف رابط مقول قول مقدر است .

کوری : «ی» حرف خطاب است به طریق استفهام یعنی آیا کوری ؟

عمر : عطف بیان است .

۱- ع ، درحلم امیر المؤمنین عمر رضی الله ، ف ، حکایت . ۲- ع ، ف ، تنگجای .

۳- متن : ندانست .

**محصول بیت :** درویش بر حضرت عمر غضبناك شده گفت : مگر کوری ؟ یعنی نمی بینی که پایم را مالیدی ؟ سالار عادل حضرت عمر به او گفت :

**نه کورم و لیکن خطا رفت کار**

**ندا انستم از من خطا در گذار**

**رفت :** یعنی واقع شد .

**در گذار :** فعل امر مفرد مخاطب است یعنی ترك كن ، مراد عفو است .  
**محصول بیت :** حضرت عمر فرمود که کور نیستم ولیکن کار خطا واقع شد .  
ندا انستم، این خطا را از من عفو کن، یعنی این کار را عمداً نکردم اشتباهی بود، خطای مرا عفو کن .

**چه منصف بزرگان دین بوده اند**

**که با زیردستان چنین بوده اند**

**منصف :** اسم فاعل از باب «افعال» به معنی عادل است .

**که :** حرف رابط صفت است .

**محصول بیت :** بزرگان دین چه منصف و عادل بوده اند ، که با زیردستان چنین با لطف و احسان بوده اند . حاصل : با رفیق و مدارا رفتار کرده اند نظیر حضرت علی و حضرت عمر .

**فروتن بود هوشمنداً گزین نهاد شاخ پرمیوه سر بر زمین**

**گزین :** به ضم «ك» عجمی یعنی گزیده و مختار .

**محصول بیت :** هوشمند بر گزیده، فروتن و متواضع می شود زیرا شاخ پرمیوه سر بر زمین می نهد . اما شاخ بی میوه سر به بالا می برد . حاصل : دانشمند و فاضل متواضع می شود و نادان و جاهل متکبر .

**بنازند فردا تواضع کنان نگون از خجالت سرگردنان**

**بنازند :** فعل مضارع جمع غایب است یعنی فخر می کنند .



فردا : در اینجا یعنی روز قیامت .

سرگرد نان : «سر» مضاف «گردنان»، «سرگردنان» یعنی متکبران و مغروران.  
 محصول بیت : آنان که امروز تواضع کنندگان هستند فردا در قیامت فخر  
 می کنند اما متکبران و مغروران از شرمندگی سرنگون می شوند ، یعنی مغروران  
 این جهان در آخرت پشیمان شده ، شرمنده می شوند .

اگر می بترسی ز روز شمار

از آن کز تو ترسد خطا در گذار

روز شمار : اضافه لامیه است یعنی روز حساب .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می فرماید : اگر از روز حساب و عذاب  
 آخرت می ترسی ، خطا و گناه کسی را که از تو می ترسد ، عفو کن .

مکن خیره بر زبردستان ستم

که دستیست بالای دست تو هم

خیره : به کسر «خ» یعنی پست و گستاخ ، در اینجا منادا واقع شده است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای پست و گستاخ ! به زبردستان خودت ستم مکن . زیرا  
 بالای دست تو هم دستی هست که آن دست خداست . پس همچنانکه تو بر عفو خدا  
 اعتماد می کنی ، زبردستان تو نیز بر عفو و اغماض تو اعتماد می کنند .

حکایت در فایده خوشخوی

یکی خوب کردار و خوشخوی بود

که بد سیرتان را نکو گوی بود

کردار : به فتح «ک» عربی در اصل ترکیب وصفی است از «کردن» یعنی کار  
 آورنده ، نظیر رفتار یعنی رفت آور و دیدار یعنی دید آور ، فتأمل . آنکه به کسر

«ك» گرفته ، از اصل ترکیب بی خبر بوده . (ردشمی) . اصلاً همانطور است که گفتیم ولی در استعمال مطلق در معنی عمل به کار می رود .

که : حرف رابط صفت است .

بد سیرت : ترکیب وصفی است به معنی بد خوی . «را» ادات مفعول و یا حرف تخصیص است .

محصول بیت : شخصی خوب کردار و خوشخوی بود که با بد سیرتان نیک رفتار و نکوگوی بود ، یعنی با بداخلاقها به رفق و مدارا رفتار می کرد . یا اینکه از بد سیرتان نیک می گفت ، یعنی به خیر یادشان می کرد . یا به تقدیر «ی» مصدری ، نیکی بد سیرتان را می گفت . قندبر .

### بخوابش کسی دید چون درگذشت

که باری حکایت کن از سرگذشت

که : حرف رابط مقول قول مقدر است .

محصول بیت : آن مرد خوشخوی را بعد از فوتش کسی در خواب دید . گفت باری از سرگذشت خودت به ما حکایت کن ، یعنی پس از مرگ حال تو چگونه شد ؟

### دهانی بخنده چو گل باز کرد

چو بلبل بصوت خوش آواز کرد

محصول بیت : دهانش را به خنده مانند گل باز کرد ، حاصل : مانند گل خندان و شادمان شد ، مثل بلبل با صوت خوش شروع کرد به بیان سرگذشت خود ، یعنی خندان و خوشحال شروع کرد به شرح سرگذشتش .

که بر من نکر دند<sup>۱</sup> سختی بسی که من سخت نگر فتمی با کسی

که : حرف بیان است .

که : حرف تعلیل است .

نگرفتمی : «ی» حرف حکایت است یعنی نمی گرفتم .

محصول بیت : بر من بسیار سختی نکردند ، یعنی بسیار عذاب نکردند .  
زیرا من در دوره زندگی به کسی سخت نمی گرفتم ، یعنی کسی را آزرده نمی کردم و  
با همه به مدارا و ملایمت رفتار می کردم .

### حکایت ذوالنون و تواضع او<sup>۱</sup>

چنین یاد دارم که سقای نیل نکرد آب بر مصر سالی سبیل

که : حرف بیان است .

سقای نیل : اضافه بیانیه و یا لامیه است مجازاً .

محصول بیت : چنین به خاطر دارم که سقای نیل به نواحی مصر يك سال  
آب سبیل نکرد ، یعنی رود نیل يك سال طغیان نکرد که شهرهای مصر از آن سیراب  
شوند . چون در مصر باران نمی بارد ، بلکه رود نیل لبریز می شود و زمینها از آن  
سیراب می شوند و به مرور که آب کشیده می شود کشاورزان زراعت می کنند . همچنانکه  
معلوم ساکنان آن کشور است .

گروهی سوی کوهساران شدند

بفریاد خواهان باران شدند

شدند : در اینجا یعنی رفتند .

خواهان باران : اضافه اسم فاعل به مفعولش است . «ان» ادات مبالغه ،

«خواهان» صفت مشبیه است .

محصول بیت : عده‌یی از مردم برای طلب آب به طرف کوهها رفتند و با فریاد  
وفغان خواهان باران شدند . حاصل : برای طلب آب به جاهای شریف رفتند .

گرسند و از گریه جوی روان

نیامد مگر گریه آسمان

جوی روان : اضافه بیانیه ، مرهون است به مصراع دوم .

۱- ع : حکایت ذوالنون مصری رحمة الله علیه ، ف : حکایت . ۲- ع ، ف : جویی .

اسناد «گریه» به «آسمان» مجازی است . فتدبر .

**محصل بیت :** مردم برای طلب آب باران به کوهها رفتند و گریستند، اما از گریه آنان جوی روان نیامد مگر گریه آسمان ، یعنی آسمان به حال آنان گریست . حاصل: از آسمان قطراتی افتاد ولی باران نیامد ، یعنی دعاهایشان مقبول نشد که باران بیاید و رود نیل لبریز شود .

در بعضی نسخ به جای «جوی»، «رود» آمده . در بعضی نسخ مصراع دوم چنین آمده: «نیامد مگر آب چشم زنان» که مراد از «زنان» بیوه زنان است . در بعضی نسخ «گریه از آسمان» آمده .

### ذوالنون خبر برد از ایشان کسی

**که بر خلق رنجست و سختی بسی**

**ذوالنون :** یکی از مشایخ بزرگ است .

**که :** حرف بیان است .

**محصل بیت :** یکی از آنان به ذوالنون خبر برد که بر خلق رنج و سختی بسیار است ، یعنی مردم به سبب لبریز نشدن رود نیل ، در رنج و عذاب هستند .

**فرو ماندگان را دعایی بکن که مقبول را رد نباشد سخن**

**که :** حرف تعلیل است .

**مقبول را :** «را» حرف تخصیص است .

**محصل بیت :** برای فروماندگان و درماندگان دعایی بکن ، تا باران بیارد و نیل طغیان نکند . زیرا در پیش خدا سخن مقبولان رد نمی شود ، توهم مقبول خدا هستی ، پس دعایت مستجاب می شود .

### شنیدم که ذوالنون بمدین گریخت

**بسی بر نیامد که باران بریخت**

**مدین :** نام محلی است در مصر .

**محصول بیت :** حضرت شیخ می فرماید : شنیدم که ذوالنون به شهر مدین گریخت، یعنی در آنجا به مناجات رفت. زمان درازی نگذشت که باران بریخت، یعنی به مدین رفت و دعا کرد، زمانی نگذشت که دعایش مقبول شد و باران آمد.

**خبر شد بمدین پس از روز بیست**

**که ابر سیه دل برایشان گریست**

**شد :** جا دارد که به معنی رفت و شد، باشد.

مراد از «ایشان» اهل مصر است که برای طلب آب رفته بودند.

**محصول بیت :** حضرت ذوالنون از مصر به مدین رفت. پس از بیست روز ابر

سیه دل بر اهل مصر باران گریست، یعنی ذوالنون مصری پس از بیست روز که در مدین بود خبردار شد که در مصر باران باریده.

**سبک عزم باز آمدن کرد پیر که پر شد بسیل بهاران غدیر**

**سبک :** در لغت یعنی سبک، اما در این قبیل جاها به معنی فوری است.

مراد از «پیر» ذوالنون است.

**که :** حرف تعلیل است.

**بسیل بهاران :** «ب» حرف مصاحبت، اضافه لامیه، کنایه از کثرت طغیان

آب است.

**غدیر :** در لغت یعنی استخر و حوض، اما در اینجا مراد رود نیل است. و یا با

تقدیر يك مضاف، مراد جنس غدیر می شود یعنی برکه ها و خلیجها به معنی غدیران.

**محصول بیت :** همین که خبر آمدن باران از مدین به مصر رسید، ذوالنون

عزم آمدن کرد، یعنی خواست به وطنش برگردد. زیرا خلیجها و دریاچه ها با سیل

بهاران پر شد، یعنی رود نیل چنان طغیان کرد که خلیجها و برکه های آن حوالی پراز

آب شدند.

**پرسید ازو عارفی در نهفت**

**چه حکمت درین رفتنت بود گفت**

**ازو :** ضمیر راجع به «ذوالنون» است.

**محصول بیت :** بعد از آن که ذوالنون دوباره به مصر آمد عارفی در نهان از او پرسید که در رفتنت به مدین چه حکمت بود؟ یعنی چرا به مدین رفتی؟ ذوالنون در جواب او گفت :

**شنیدم که بر مرغ و مور و ددان**

**شود تنگ روزی بفعل بدان**

**ددان :** جمع «دد» یعنی حیوان درنده .

**تنگ :** مراد قحطی است .

**روزی :** با «ی» اصلی یعنی رزق .

**محصول بیت :** در اخبار و آثار بزرگان شنیدم که به سبب فعل بدان ، روزی بر حیوانات تنگ می شود ، یعنی سبب قحطی و تنگی روزی ، کارهای بدان و نابکاران است . گویا پرسیده می شود که این کلام مسلم و معلوم است ، ولی به توجه ربطی دارد؟ در بیت آینده جواب این سؤال است :

**درین کشور اندیشه کردم بسی**

**پریشان تر از خود ندیدم کسی**

**پریشان :** در اینجا به معنی گناهکار است ، آنکه فاسق گفته ، فاسد گفته است . (دسروری و شمی) .

**محصول بیت :** ذوالنون می گوید : در این کشور بسیار اندیشه کردم ، گناهکارتر از خودم کسی ندیدم ، یعنی بعید نیست که این قحطی و تنگی روزی از شومی گناهان من باشد .

**برفتم مبادا که از شر من**      **ببندد در خیر بر انجمن**

**که :** حرف بیان است .

**انجمن :** یعنی مخلوقات .

**محصول بیت :** به مدین رفتم که مبادا از شر گناهان من ، در خیر و احسان بر

روی مخلوقات بسته شود ، یعنی مبدا که این قحط و غلا در نتیجه گناهان من باشد .  
بدان جهت از مصر به مدین گریختم و وقتی به مصر باران آمد دو مرتبه به وطن  
خودم برگشتم .

حضرت شیخ به پند و معرفت شروع کرده می فرماید :

### مهی 'بایدت لطف کن کان مهان'

#### ندیدند<sup>۳</sup> از خود بتر در جهان

**مهی** : «مه» یعنی بزرگ . «ی» حرف مصدر است . در بعضی نسخ «بهی» آمده  
یعنی نیکی ، باز بزرگی مراد است .

**کان** : «که» حرف تعلیل . «آن» اسم اشاره است به «مهان» یا «بهان» بنا بر  
اختلاف نسخ ، یعنی در بعضی نسخ «مهان» و در بعضی نسخ «بهان» آمده است .

**محصول بیت** : به طریق خطاب عام می فرماید : اگر بزرگی و عظمت شأن  
و قدر برایت لازم است لطف و احسان کن . حاصل : همه را بزرگ و معظم بدار . زیرا  
آن بزرگان ، یعنی اولیاء الله در جهان بدتر از خود کسی و چیزی ندیدند . حاصل :  
به هر چه نگریستند خودشان را حقیرتر و ذلیل تر از آن دیدید ، در نتیجه عالی مرتبه  
و بلند مقام شدند .

#### تو آنکه شوی پیش مردم عزیز

#### که مر خویشان را نگیری بچیز

**که** : حرف بیان است .

**محصول بیت** : به طریق خطاب عام می فرماید : تو آنکه در پیش مردم عزیز  
می شوی ، که خویشان را چیزی نگیری ، یعنی خود را چیزی نپنداری ، حاصل :  
کبر و غرور را ترک کنی .

#### بزرگی که خود را ز خردان<sup>۴</sup> شمرد

#### بدنبی<sup>۵</sup> و عقبی بزرگی ببرد

**که** : حرف رابط صفت است .

۱- ع ، ف ، بهی . ۲- ع ، ف ، بهان . ۳- ف ، ندیدندی .

۴- ع ، ف ، بخردی . ۵- ف ، بدنیا .

دنیوی و عقبی: به کسر «ی» اسلوب عجم است به فتح «ی» اسلوب عرب .

ببرد: یعنی صاحب شد .

محصول بیت: شخص بزرگی که خود را از کوچکان شمرد، یعنی مغرور و

متکبر نشد، در دنیا و آخرت بزرگی ببرد، یعنی مقبول حضرت حق شد .

**ازین خاکدان بنده‌ای پاك شد**

**که در پای کمتر کسی خاك شد**

خاکدان: در استعمال آنان زباله دان است اما در اینجا مراد دنیا است .

شد: در اینجا یعنی رفت .

که: حرف رابط صفت است .

محصول بیت: از این خاکدان دنیا، آن بنده خدا پاك و لطیف به آخرت رفت

که در پای کمتر کس و پست‌ترین فرد، خاك شد و تواضع و تذلل نشان داد و کبر ننمود .

**الا ای که برخاك ما بگذری بخاك عزیزان که یاد آوری**

الا: حرف تنبیه است .

خاك ما: اضافه لامیه است یعنی قبر ما .

بخاك عزیزان: «ب» حرف قسم، اضافه لامیه است یعنی به حق مزار عزیزان .

که: حرف بیان است .

یاد آوری: یعنی به خاطر آوری، معنی ایات بعدی را یاد کنی و ذکر

کنی . آنکه گفته: مرا بادعایی یاد آور، به مراد مصنف واصل نشده . (رد شعی) .

محصول بیت: ای آن کس که برگور ما می‌گذری، هان! به حق مزار

عزیزان، که این معانی را که ذکر خواهیم کرد به خاطر آور . آن معانی، اینهاست

که ذکر می‌شود:

**که گر خاك شد سعدی او را چه غم**

**که در زندگی خاك بودست هم**

که: حرف بیان است .



که : حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** به خاطر آور که اگر سعدی مرد و خاک شد ، یعنی پوسیده شد و به خاک تبدیل گردید او را چه غم ؟ یعنی غم نیست ، زیرا سعدی در زندگی هم خاک بوده است . حاصل : در حال حیات هم با فروتنی و مسکنت خاک پای همه کس بود ، یعنی به اعلا و ادنا تواضع می نمود .

**بیبچارگی تن فرا خاک داد و گر گرد عالم بر آمد چو باد**

**گرد عالم :** اضافه لامیه است یعنی اطراف عالم .

**بر آمد :** فعل ماضی مفرد غایب یعنی گردید و سیاحت کرد .

**محصول بیت :** عاقبت با ضروره ، با بیچارگی تنش را به خاک داد ، یعنی مرد و در زیر خاک رفت ، اگر چه اطراف عالم را مانند باد گردید ، یعنی جهان را سیاحت کرد تا آنجا که جایی نماند که سیاحت نکند .

آنکه در معنی مصراع دوم گفته : اگر چه به اطراف جهان مانند باد آمد ، معنی را به باد داده است . (ردشمی) .

**بسی بر نیاید که خاکش خورد**

**دگر باره بادش بعالم برد**

**بسی بر نیاید :** یعنی مدت زیادی نمی گذرد .

که : حرف بیان است .

**محصول بیت :** مدت زیادی نمی گذرد که سعدی را خاک می خورد ، یعنی تنش پوسیده می شود . بار دیگر باد خاک او را به عالم می برد ، یعنی غبارش را به جهان بخش می کند چنانچه اثری از وجودش نمی ماند .

**نگر<sup>۱</sup> تا گلستان معنی شکفت**

**برو هیچ بلبل چنین خوش نگفت<sup>۲</sup>**

تا : برای ابتدای غایت است از زمان ، نظیر «منذ» عربی .

گلستان معنی : اضافه لامیه است مجازاً .

محصول بیت : نظر کن ، از آن زمان که گلستان معنی شکفت ، بر آن هیچ بلبلی چنین خوش نگفته است ، یعنی از زمانی که شعر و شاعری پیدا شده ، هیچ صاحب نظم و نثر ، چنین نظم و نثر لطیف به وجود نیاورده . حاصل : درین کتابهای نظم مانند بوستان و درین کتابهای نثر مانند گلستان ، احدی کتابی ننوشته همچنانکه این ادعا بر کسی یوشیده نیست .

عجب گر بمیرد چنین بلبلی که بر ' استخوانش نروید گلی

محصول بیت : عجب است که بلبلی خوشگوی و طوطی شیرین سخنی مانند سعدی بمیرد و بر استخوانش گلی نروید ، یعنی اگر بلبلی چنین خوش نوا بمیرد و بر استخوان پوسیده اش انواع شکوفه های معارف شکفته نشود عجب است . حاصل : اگر بر روی گورش انواع شکوفه ها بروید ، عجب نیست .

## باب پنجم

در رضا

شبی زیت فکرت همی سوختم

چراغ بلاغت می افروختم

زیت فکرت : اضافه لامیه است مجازاً . «فکر» و «فکرت» به کسر «ف» با «ت» وبدون «ت» اسمند ، اما در مصدر به فتح «ف» فصیح تر از کسر است .

چراغ بلاغت : اضافه لامیه است مجازاً .

محصول بیت : حضرت شیخ می فرماید : يك شب زیت فکر می سوزاندم ، یعنی کلام منظوم و منشور به وجود می آوردم . و در این خصوص چراغ بلاغت می افروختم ، یعنی به مقتضای بلاغت برای حقایق عجیب و غریب می کوشیدم . حاصل : در معارف الهیه سخن می راندم .

پراکنده گویی حدیثم شنید جز احسنت گفتن طریقی ندید

پراکنده گو: ترکیب وصفی است یعنی یلوه گو . «ی» حرف وحدت است . حدیث : در اینجا به معنی سخن است .

محصول بیت : حسود پراکنده گویی سخن مرا شنید ، جز احسنت گفتن طریقی ندید ، یعنی جز تحسین کردن مجالی پیدا نکرد و آشکارا سخنم را تحسین کرد .

هم از خبث نوعی در آن درج کرد

که ناچار فریاد خیزد ز درد

خبث: به ضم «خ» مصدر است از باب «حسن» به معنی پلیدی

آن : اسم اشاره است به احسنت گفتنش .

که : حرف تعلیل است .

درد : یعنی صاحب درد .

محصول بیت : حسود مذکور در آن تحسینش نوعی از خبث درج کرد ، یعنی اگرچه بهمن آفرین گفت ، اما در آن تحسینش نوعی از خبثت داخل کرد . زیرا از اهل درد ناچار فریاد و فغان بر می خیزد . یعنی کسی که دردمند است ناچار ناله می کند . مصراع دوم در بین عجم ضرب المثل است ، حاصل : آن حسود آشکار کرد که از من ناراحت و دردمند است .

آنکه در معنی مصراع اول گفته : اگرچه بهمن آفرین گفت اما به فصاحت و بلاغت من مقداری طعن کرد ، نمی دانسته . ( رد شمی ) .

تحسین حسود و خبثت و قباحت او را در این بیت می فرماید :

که فکرش بلیغست و رایش <sup>۱</sup> بلند

درین شیوه زهد<sup>۲</sup> و طامات و پند

نه درخشت و کوپال و گرز گران

که این شیوه ختمست بر دیگران

که : حرف بیان است .

بلیغ : قید است برای «فکر» ، و «بلند» قید است برای «رای» .

شیوه زهد : اضافه لامیه است مجازاً .

طامات : یعنی رسوم صوفیه .

خشت : به کسر «خ» در اینجا به معنی حربه یعنی یکی از آلات جنگ است .

کوپال : به ضم «ك» عربی با «ب» عجمی یعنی گرز آهنین که یکی از آلات

جنگ آن زمان است .

که : حرف تعلیل است .

۱- ع ، که فکر بلیغست و رایت . ۲- ع ، ازین شیوه زهدست .

**محصول بیت :** حسود می‌گفته : فکر سعدی بلیغ و کامل و رأیش بلند و عالی است . شیوه زهد و طامات و پند و اندرز را خوب و از هر نظر شایسته بیان می‌کند . اما در شیوه خشت و کویال و گرزگران دستی ندارد ، یعنی در نظم این نوع سخن ، هنری ندارد ، این هنر بردیگران ختم و مخصوص است مانند فردوسی و عنصری و نظامی و دیگران ، که صاحبان شاهانه و اسکندرنامه هستند ، یعنی سعدی نمی‌تواند مانند اینان سپاهیان را باهم به جنگک فرا خواند و هر يك از آلات جنگک را به طریق تشبیه و استعاره ذکر نماید .

حضرت شیخ به حسود جواب می‌دهد که :

**نداند که ما را سر جنگک نیست**

**و گر نه مجال سخن تنگک نیست**

که : حرف بیان است .

**سر جنگک :** اضافه لامیه است یعنی سودای جنگک .

**محصول بیت :** حضرت شیخ می‌فرماید : حسود نمی‌داند که ما سر جنگک نداریم ، یعنی همانند فردوسی و عنصری و دیگران اهل ظاهر نیستیم که از داستانهای جنگک و مبارزه خوشحال شویم . و از جنگک دو سپاه لذت ببریم . و گر نه جولانگاه سخن تنگک نیست ، یعنی ما هم در این شیوه نظم کلام می‌توانیم و در داستان پردازی ناتوان تر از آنها نیستیم .

**بیا تا در این شیوه چالش کنیم**

**سر خصم را سنگک بالش کنیم**

**بیا :** فعل امر مفرد مخاطب ، ظاهراً به طریق خطاب عام است اما مراد آن حسود می‌باشد .

**تا :** حرف تعلیل است .

**شیوه :** یعنی در فن داستان پردازی نظیر فردوسی .

**چالش :** با «ج» عجمی یعنی جنگ ، مراد سعی و کوشش است .  
**محصول بیت :** ای حسود ! بیا تا در اقسام کلام و انواع شعر ، در هر نوعش سعی کنیم . برای سر خصم ، یعنی برای سرتو ، ای حسود ! سنگ بالش کنیم . حاصل : بیا همانند فردوسی و دیگران صفهای جنگی ترتیب دهیم ، بعضی را قاتل و بعضی را مقتول نماییم تا ببینی که داستان پردازی چگونه می شود .  
**چقدر زاید گفته آنکه مصراع اول را چنین معنی کرده :** به حرف آن کس التفات مکن ، بیا در این شیوه سعی کنیم ، یعنی در معارف سعی نماییم .  
**و آنکه در نتیجه مصراع دوم گفته :** سنگ را بالش سردشمن بکنیم ، یعنی دشمن را بسیار ناراحت کنیم . خیلی معنی ناراحت گفته . (رد شعی) .  
**در بعضی نسخ این بیت آمده است :**

**توانم که تبغ زبان بر کشم جهان سخن را قلم در کشم**  
**محصول بیت :** حضرت شیخ می فرماید : می توانم که زبان و شمشیر سخن را بکشم ، یعنی در داستان پردازی لب به سخن بکشایم ، به جهان سخن قلم در کشم ، یعنی سخنان شعرای سلف را از اعتبار و ارزش بپندازم .

### گفتار اندر رضا به حکم قضا<sup>۱</sup>

#### سعادت ببخشایش داورست

#### نه در چنگ و بازوی زور آورست

**بخشایش :** اسم مصدر است به معنی انعام و احسان . اضافه اش به «داور» لامیه است .  
**داور :** مراد خداست .

**چنگ :** در اینجا به معنی پنجه است .

**محصول بیت :** سعادت با بخشایش و انعام و احسان خداست در پنجه و بازوی

۱- ع، گفتار اندر رضا و تسلیم شدن بحکم قضا ، ف ، سه ستاره . ۲- متن ، چنگ بازوی .

نیرومند نیست ، یعنی دولت وسعادت را باید خدا بدهد . وگرنه به زور بازو ودست پنجه حاصل نمی شود .

**چو دولت نبخشد سپهر بلند نیاید بمردانگی در کمند**  
سپهر : یعنی فلك .

**محصول بیت :** وقتی سپهر بلند ، که در تصرف خداست ، دولت نبخشد ومعین و پشتیبان نباشد ، با مردانگی وقدرت در کمند نمی آید ، یعنی دولت وبلندی را اگر خداوند ندهد ، به وسیله قوت سرپنجه به دست نمی آید .

**نه سختی رسد از ضعیفی بمور**

**نه شیران بسر پنجه خوردند و زور**

**سختی :** «ی» حرف مصدر ، مراد گرسنگی است .

**محصول بیت :** از ضعیفی و ناتوانی به مورگرسنگی و شدت نرسید ، یعنی هر چند ضعیف و ناتوان است خدا او را گرسنه نمی گذارد بلکه روزی اش را می رساند . شیران نیز به نیروی سرپنجه نمی خورند بلکه روزی آنان را هم خدایی می رساند که روزی مور ضعیف را می رساند . پس جز خدا کسی قادر نیست . حاصل : همه چیز در تحت تصرف خداست وجز خدا کسی در کارها دخالت ندارد .

**چو نتوان بر افلاك دست آختن**

**ضروریست با گردشش ساختن**

**آختن :** با الف ممدود یعنی دست بردن و به چیزی قادر بودن .

**محصول بیت :** وقتی بر افلاك دست بردن و تصرف و تفسیر در آن ممکن نیست پس با گردش و سیر آن سازش کردن و موافقت نمودن ضروری است . حاصل : تابع دورفلك و احوال زمانه باید شد .

**«گوردون زمانه اویملدی سن اوی زمانه به»<sup>۲</sup>**

## گرت زندگانی نبشتست دیر

نه مارت گزاید نه شمشیر و تیر

نبشتست: یعنی مقدر شده .

گزاید: به فتح «ک» عجمی فعل مضارع است از مصدر «گزاییدن»  
به معنی گزیدن .

محصول بیت: اگر زندگانی و عمر تو دیر نوشته شده ، یعنی درازل برایت  
عمر طولانی مقدر شده ، دردنیا نه مار تو را می گزد و نه شمشیر و تیر آسیبی به تو  
می رساند . حاصل: چیزی بر تو گزندی نمی رساند .

## وگر در حیاتت نماندست بهر

چنانک کشد نوش دارو که زهر

بهر: یعنی حصه و نصیب .

نوش دارو: ترکیب مزجی ، معجونی هاضم است .

که: حرف بیان است .

محصول بیت: و اگر در عمر و حیات تو حصه و نصیبی نمانده ، یعنی عمرت  
به آخر رسیده است نوش دارو تو را آن چنان می کشد که زهر ، یعنی همچنانکه زهر  
می کشد ، وقتی مرگ فرا رسد نوش دارو هم می کشد .

## نه رستم چو پایان روزی بخورد

شغاد از نهادش بر آورد گرد

نه: حرف نفی متضمن استفهام انکاری است یعنی آیا چنین نیست ؟

شغاد: به فتح «ش» برادر کوچک رستم است .

نهاد: در اینجا به معنی خلقت و وجود است .

محصول بیت: آیا چنین نیست که وقتی رستم تمام روزی و نصیب خود را



خورد، یعنی عمرش به آخر رسید، شغاد از نهاد او گردبر آورد، یعنی او را هلاک کرد. حاصل: چون اجل رستم فرارسید، شخصی زبون همانند شغاد هلاکش کرد، دیگر احوال دنیا هم بر همین قیاس است.

### حکایت شاطر اصفهانی<sup>۱</sup>

#### مرا در سپاهان یکی یار بود

#### که جنگ آور و شوخ و عیار بود

حضرت شیخ این حکایت را نسبت به طعن حسودی که سابقاً مذکور شد، بیان کرده است، یعنی نمونه‌یی برای داستان پردازی خودش آورده است. فتدبر.

اسپاهان و سپاهان: فارسی است، عرب تعریب کرده به صورت: «اصفهان»، و «صفهان» و «اصفهان» در آورده، مراد عراق عجم است.

که: حرف رابط صفت است.

شوخ: در اینجا به معنی مقبول و پسندیده است.

محصول بیت: حضرت شیخ می‌فرماید: در اصفهان دوستی داشتم که جنگ آور و مطبوع و ظریف و وزیرک بود. حاصل: علاوه بر شجاعت، از هر جهت شخص مطبوعی بود.

#### مدامش بخون دست و خنجر خضاب

#### بر آتش دل خصم از او<sup>۲</sup> چون کباب

خضاب: به کسر «خ»، یعنی حنا.

محصول بیت: دست و خنجر آن دوست پیوسته با خون خضاب بود، یعنی همیشه با دشمن در جنگ و جدال بود. و خون آنان را می‌ریخت. چنان خون ریز بود که دل خصم از او چون کباب بر آتش بود، یعنی همان طور که کباب بر روی آتش می‌سوزد، دل دشمنان هم از او می‌سوخت و کباب می‌شد.

۱- ف، حکایت. ۲- ع: خصم او.

## ندیدمش روزی که ترکش نبست

### ز پیکان پولادش آتش نجست

ندیدمش : «م» و «ش» ضمائر به ضرورت وزن ساکن خوانده می‌شوند .

که : حرف بیان است .

پیکان پولاد : اضافه لامیه است مجازاً . در بعضی نسخ «پولاد پیکانش» آمده .

باید دانست که در مصراع دوم رابط به ضرورت وزن ترك شده ، و در بیت تکرار

ادات نفی ، موجب اثبات است .

محصول بیت : دوست پهلوان را روزی ندیدم که ترکش بیند ، از

پیکان پولادش آتش نجهد ، یعنی هر دفعه که برای جنگ ترکش به کمر بست ،

تیرش از جبهه دشمن گذشته به سنگ برخورد و آتش جست . حاصل : هر تیری که

به دشمن می‌انداخت بعد از آنکه به دشمن اصابت می‌کرد از دشمن می‌گذشت

به سنگ برخورد می‌کرد ، از پیکانش آتش می‌جهید .

آنکه در نتیجه مصراع دوم گفته : از هر تیر او که به سنگ برمی‌خورد آتش

می‌جهید ، این معنی را نشان می‌دهد که تیرش را به سنگ می‌انداخته .

فتأمل . (رد غمی) .

## دلاور بسر پنجه گاو زور

### ز هولش بشیران در افتاده شور

گاو زور : ترکیب وصفی است یعنی دارنده نیروی گاو .

هول : یعنی ترس . ضمیر راجع به «دلاور» است .

شور : در اینجا به معنی فتنه و آشوب است .

مراد از «شیران» جایز است که پهلوانان باشد و جایز است که حیوانات

درنده باشد .

محصول بیت: دلاور با سر پنجه گاوزور چنان بود، یعنی چنان نیرومند بود که از ترس او به شیران شور و آشوب افتاده بود. حاصل: همه پهلوانان از او می ترسیدند.

## بد عوی چنان ناوك انداختی

که عذرا بهریك<sup>۱</sup> يك انداختی

ناوك: در اینجا مطلق تیر است.

که: حرف بیان است.

عذرا: به فتح «ع» و سکون «ذ» در لغت دختر را گویند اما در اصطلاح منجمان برج قوس را گویند که سومین برج از دوازده برج است. آن برج به شکل دختری است که دو بدن دارد، گویا دو جسم به هم چسبیده. شیخ که می فرماید: به هریك، یعنی به هریك از آن دو جسم متصل، يك تیر می انداخت.

محصول بیت: آن پهلوان در دعوا چنان تیر می انداخت که جوزا به هریك از جسمهای او يك تیر می انداخت، یعنی تیر او به خطا نمی رفت. تیر را به هر جا می خواست می انداخت. حضرت شیخ در تیر اندازی او مبالغه کرده است.

## چنان خار در گل ندیدم که رفت

که پیکان او در سپرهای زفت<sup>۲</sup>

زفت: به ضم «ز» یعنی ضخیم و درشت.

محصول بیت: رفتن خار را در گل چنان ندیدم که پیکان او در سپرهای زفت، یعنی خار چنان در گل نمی رفت که پیکان او در سپرهای ضخیم و محکم می رفت.

## نزد تارك جنگجویی<sup>۳</sup> بخش

که خود و سرش را نه درهم سرشت

تارك: به فتح «ر» با «ك» عربی سر هر چیز را گویند.

**بخشت** : «ب» حرف استعانت . «خشت» به کسر «خ» یعنی حربه .

که : حرف بیان است .

**خود** : به ضم «خ» با «و» اصلی کلاه خود را گویند که درموقع جنگ بر سر می گذارند . عرب با «ن» معجمه استعمال می کند عجم با مهمله . در عربی جمعش هم «خود» می آید به ضم «خ» وفتح «د» . عرب «بیضه» هم می گوید .

نه : حرف نفی ، در معنی مقید است به «سرشت» در تقدیر : سرشت .

**محصول بیت** : باخشت و گرز به سر جنگ آوری زد ، که کلاه خود و سرش را درهم سرشت ، یعنی به سر هر پهلوان زد ، کلاه خود و سرش را درهم سرشت .

### چو گنجشك روز ملخ در نبرد

**بکشتن چه گنجشك پیشش چه مرد**

**گنجشك** : بعضی از عجمها «ك» اولی را عربی و بعضی عجمی خوانند . «پنجشك» نیز گویند . عرب «عصفور» گوید به ضم «ع» و «ص» . «ج» مکسور و «ك» دوم عربی است .

**محصول بیت** : در جنگ مانند گنجشك در روز ملخ بود یعنی همچنانکه گنجشك به آسانی ملخ را می کشد ، آن دلاور نیز در کشتن ، پیشش گنجشك و پهلوان برابر بود .

**گرش بر فریدون بدی تاختن امانش ندادی بتیغ آختن**

**بدی** : مخفف «بودی» است .

**تاختن** : مصدر است به معنی هجوم و حمله .

**امانش** : ضمیر راجع به «فریدون» است .

**آختن** : بیرون کشیدن شمشیر و خنجر و غیره از غلاف است .

**محصول بیت** : اگر حمله این پهلوان بر فریدون بود ، یعنی اگر به پادشاهی

قوی و نیرومند و محترم همانند فریدون حمله می‌کرد، امان نمی‌داد که شمشیرش را از نیام بیرون بکشد.

### پلنگانش از زور سر پنجه زیر

#### فرو برده چنگال در مغز شیر

زبور: در اینجا به معنی مغلوب است.

محصول بیت: پلنگان از زور سر پنجه و نیرومند او مغلوب بودند، در مغز شیر چنگال و پنجه فرو برده بود. حاصل: پهلوانان مانند پلنگان و شیران، مغلوب و مقهور او بودند.

### گرفتی کمر بند جنگ آزمای

#### و گر کوه بودی بکندی ز جای

گرفتی: «ی» حرف حکایت است یعنی می‌گرفت.

محصول بیت: چنان نیرومند بود که کمر بند جنگ آزمای را می‌گرفت، و اگر از نظر نیرو و قدرت کوه بود، از جای می‌کند.

### زره پوش را چون تبرزین زدی

#### گذر کردی از مرد و برزین زدی

همه «ی» ها حرف حکایت است.

محصول بیت: چون تبرزین بر شخص زره پوش می‌زد، از مرد گذر می‌کرد برزین می‌زد. حاصل: تا زین مرد را دوپاره می‌کرد.

### نه در مردی او را نه در مردمی

#### دوم در جهان کس ندید آدمی

محصول بیت: نه در مردی، یعنی نه در شجاعت و نه در سخاوت، کسی دومین

آدمی نظیر او را در جهان ندید، حاصل: دردنیای بی نظیر بود.

## مرا یکدم از دست نگذاشتی که باز است طبعان سری داشتی

نگذاشتی: فعل ماضی حکایت حال، مفرد غایب، یعنی نمی گذاشت.

که: حرف تعلیل است.

راست طبع: ترکیب وصفی است یعنی موزون طبع.

سر: در اینجا یعنی میل و محبت. «ی» حرف تنکیر و ابهام است.

محصول بیت: حضرت شیخ می فرماید: آن پهلوان يك لحظه مرا از دست

نمی گذاشت، یعنی من که در اصفهان بودم يك لحظه مرا از خود جدا نمی کرد، زیرا

باموزون طبعان معاشر و به آنان میل و محبت داشت. از آن جهت به من هم

علاقه بود.

## سفر ناگهیم ز آن زمین<sup>۱</sup> در ربود

### که بیشم در آن بقعه روزی نبود

که: حرف تعلیل است.

بیشم: «م» در معنی مقید است به «روزی»، در تقدیر: روزی ام.

بقعه: یعنی پاره‌بی زمین.

روزی: یعنی رزق و نصیب.

محصول بیت: سفر ناگهان مرا از آن زمین ربود، یعنی مجبور شدم که از

اصفهان مسافرت کنم. زیرا در آن بقعه، بیش از این روزی و نصیب نداشتم.

## قضا<sup>۲</sup> نقل کرد از عراقم بشام

### خوش آمد در آن خاک پاکم مقام

قضا: یعنی حکم الهی.

عراق: یعنی عراق عجم که اصفهان است.

مقام: در اینجا مصدر میمی است به معنی اقامت.

۱- ع، سفر زان زمین ناگهیم. ۲- متن، قضا را.

**محصول بیت :** حکم الهی مرا از عراق عجم به شام نقل کرد ، یعنی از آنجا به شام رفتم و اقامت در آن خاک پاک ، یعنی شام ، به من خوش آمد .

**مع القصه چندی بودم مقیم برنج و براحت بامید و بیم**  
مع القصه : یعنی خلاصه کلام .

**محصول بیت :** خلاصه ، مدتی در شام مقیم شدم و برنج و راحت و امید و بیم در آنجا ماندم ، یعنی گاهی در رنج بودم و گاهی راحت بودم و گاهی از لشکر هلاکو بیم داشتم .

**دگر پر شد از شام پیمانها ام کشید آرزومندی خانه ام**  
آرزومندی خانه : اضافه لامیه مراد صله رحم است .

**محصول بیت :** از شام هم پیمانها نصیب و روزی ام پر شد ، یعنی در آنجا هم نصیب و روزی ام نماند . آرزوی وطن مرا دوباره به شیراز کشید ، یعنی آرزو کردم که خانه ام را ببینم .

**قضارا چنان اتفاق افتاد که بازم گذر بر عراق افتاد**  
قضارا : یعنی از قضا ، ناگاه .

**محصول بیت :** از قضا چنان اتفاق افتاد که دومر تبه گذرم بر عراق افتاد ، یعنی به هنگام رفتن به شیراز سری هم به اصفهان زدم - قضارا از آن جهت گفته که هر کس از شام بیاید پیش از رسیدن به شیراز به عراق عجم نمی رسد پس چیزی باعث شده که قبل از شیراز به اصفهان رفته است .

**شبمی سر فروشد باندیشه ام بدل بر گذشت آن هنر پیشه ام**  
سرفروشد : یعنی سرم فرو رفت .

**باندیشه ام :** «ب» حرف صله . «م» ضمیر در معنی مقید است به «سرفروشد» در تقدیر : سرم فروشد .

**هنرپیشه** : ترکیب وصفی است به معنی هنرمند . «م» ضمیر در معنی مقید است به «دل» در تقدیر: بدلم .

**محصول بیت** : يك شب سرم به اندیشه فرو رفت ، یعنی درباره بعضی چیزها فکرمی کردم ، در این حال آن هنرپیشه به خاطر آمد ، یعنی به خاطر مخطور کرد .

**نمک ریش دیرینه ام تازه کرد**  
**که بودم نمک خورده از دست مرد**

که : حرف تعلیل است .

**نمک خورده** : ترکیب وصفی است ، از آنجا ناشی شده که در سفره نمک گذاشتن سنت است ، اول نمک می خورند بعد از آن به خوردن طعام می پردازند . فاحفظ .

**محصول بیت** : نمک زخم کهنه ام را تازه کرد ، یعنی میل و محبت مرا تحریک کرد ، زیرا از دست آن مرد نمک خورده بودم یعنی چون از دست او نان و نمک خورده بودم و نیکی و احسان دیده بودم بدان جهت به دیدار او مایل شدم .

**بدیدار او در صفاهان شدم**

**بمهرش طلبکار و خواهان شدم**

شدم : یعنی رفتم .

**مهرش** : اضافه مصدر به فاعل یا مفعولش است . فتأمل .

**محصول بیت** : برای دیدار او به اصفهان رفتم ، به سبب محبت او و یا محبت او به من ، طالب و خواهان زیارت او شدم .

در بعضی نسخ به جای «در» ، «زی» آمده به کسر «ز» عربی با «ی» اصلی یعنی جانب .

**جوان دیدم از گردش دهر پیر**

**خدنگش کمان ارغوانش زیر**

**خدنگ** : در لغت یعنی درخت خدنگ ، و تیری را که از آن ساخته می شود



تیر خدنگ گویند باکثرت استعمال مضافش حذف شده به خود تیر « خدنگ » گفته‌اند به نیش زنبور هم خدنگ گویند ، در اینجا به طریق تشبیه مراد قامت است . مراد از « کمان » قامت خمیده است ، یعنی قامت راستش که همچون تیر بود ، مثل کمان خم شده بود .

**ارغوانش** : ضمیر مثل سابق است . مراد از « ارغوان » رنگ روی است به طریق تشبیه .

**زریب** : یعنی زرد ، و چوب زرد و علف زرد . مراد مرض یرقان است .  
**محصول بیت** : وقتی به آنجا رفتم دیدم که جوان از گردش روزگار و انقلاب دهر پیر شده ، قامت راست تیر مانندش همچون کمان خمیده شده ، و رنگ ارغوانی‌اش همانند زریب زرد شده است . حاصل : تمام احوالش تغییر یافته است .

**چو کوه سپیدش<sup>۱</sup> سر از برف موی**

**دوان آتش از برف<sup>۲</sup> پیری بروی**

**برف موی** : اضافه لامیه است مجازاً . موی سرش را در سفیدی به برف تشبیه کرده .

**آتش** : ضمیر در معنی مقید است به « روی » در تقدیر : برویش .

**برف پیری** : اضافه لامیه است مجازاً .

**محصول بیت** : سرش از برف موی مانند کوه سپید بود ، یعنی سرش از موی سفید مانند کوه سفید بود . حاصل : موی سرش کاملاً سفید شده بود . آب از برف پیری ، به رویش دوان بود . یعنی از شدت پیری آب چشمش به صورت جاری می‌شد همچنانکه در بعضی از پیران این حالت هست .

**فلك دست قدرت<sup>۳</sup> برو<sup>۴</sup> یافته** **سر دست مردیش بر تافته**

**دست قدرت** : اضافه لامیه است مجازاً .

۱- ع : سفیدش . ۲- ع : جور . ۳- ع ، ف : قوت . ۴- ع : بدو .

سر دست مردی : اضافه‌های لامیه است مجازاً .

بر تافته : یعنی خمیده و دولا کرده .

محصول بیت : فلک دست قدرت برو یافته ، یعنی براو غالب شده بود . سر دست مردی اورا بر تافته بود ، یعنی پنجه‌اش را تافته بود . حاصل : از هر جهت براو پشت کرده بود .

**بدر کرده گیتی غرور از سرش**

**سر ناتوانی بزانو برش**

سر ناتوانی : اضافه لامیه است مجازاً .

بزانو برش : «ب» حرف استعلا . «بر» حرف تأکید ، ضمیر در معنی مقید است به «زانو» در تقدیر : بزانویش .

محصول بیت : گیتی غرور از سر او بدر کرده بود ، یعنی غرور سابقش نمانده بود . سر ناتوانی و ضعف بزانویش افتاده بود ، یعنی از ضعف و پیری سرش بزانویش افتاده بود . حاصل : خیلی پیر شده بود .

**بدو گفتم از سرور شیرگیر**

**چه فرسوده کردت چور و باه پیر**

شیرگیر : ترکیب وصفی است یعنی شکارکننده شیر .

محصول بیت : وقتی دلاور را در آن حال دیدم ، به او گفتم ، ای سرور شیرگیر ! چه چیز تورا مانند روباه پیر فرسوده و زبون کرده ؟ یعنی چرا چنین زبون شده‌ای ؟

**بخندید کز روز جنگ تتر بدر کردم آن جنگجویی ز سر**

تتر : تتر ، تاتار ، یکی از قبایل ترک است . در اینجا مراد تاتار کافر یعنی سپاه هلاک‌و از نسل چنگیز است . از روز جنگ تاتار به این طرف ، آن جنگجویی و پهلوانی را که دیده بودی از سرم بدر کرده‌ام . دیگر آن غرور و انانیت از من

بدر رفته است .

محصول بیت : وقتی سؤال مرا باچنان کیفیت شنید خندید و گفت : از روز جنگ تاتار به این طرف ، پهلوانی و جنگجویی را که ازمن دیده بودی ، ازسرم بدر کرده‌ام، دیگر اثری از آن درمن نمانده است .  
حضرت شیخ چگونگی جنگ را از زبان آن دلاور نقل می‌کند :

زمین دیدم از نیزه چون نیستان

گرفته علمها چو آتش در آن

گرفته : در اینجا یعنی سرایت کرده ، مانند سرایت آتش در چیزی ، همچنانکه به کرات بیان کرده‌ایم .  
علم : در اینجا یعنی پرچم .  
آن : اسم اشاره است به «نیستان» .

محصول بیت : پهلوان گفت : روی زمین را از نیزه مانند نیستان دیدم - کنایه از کثرت نیزه است - پرچمها مانند آتش در آن نیستان بود ، یعنی وقتی آتش در نیستان سرایت کند هر طور دیده می‌شود ، آن نیزه های علمدار نیز همان طور دیده می‌شد .

برانگیختم گرد هیجا چو دود

چو دولت نباشد تهور چه سود

هیجا : یعنی جنگ .

تهور : مصدر از باب «تفعل» یعنی بی‌پروا به کاری اقدام کردن .

محصول بیت : وقتی نیزه های تاتار را چنان دیدم ، گرد جنگ را مانند دود برانگیختم، یعنی به جنگ پرداختم ، اما وقتی دولت و طالع یارو یاور نباشد ، تهور و حمله چه سود دارد ؟ حاصل : چون بخت یارو یاور نباشد شجاعت و تهور و پهلوانی

فایده نمی‌دهد .

## من آنم که چون حمله آوردمی برمخ از کف انگشتی بردهمی

آوردمی و بردهمی : «ی» ها حرف حکایت است .

رمخ : به ضم «ر» و سکون «م» یعنی نیزه .

محصول بیت : پهلوان گفت : من آنم که وقتی به دشمن حمله می‌آوردم بانیزه انگشتی را از کفش می‌بردم ، یعنی درمی‌آوردم . حاصل : درنیزه بازی هنر نمایی بزرگ بودم .

باید دانست که در «آوردمی» و «بردهمی» ، به سبب متحرك بودن «د» قافیه درست شده ولی اگر ساکن خوانده شود، قافیه معیب می‌شود که در اصطلاح عیوب قافیه این عیب را «افوا» گویند . فاحفظ .

## ولی چون نکرد اخترم یاوری گرفتند گردهم چو انگشتی

اختر : در لغت یعنی ستاره ، اما در این قبیل موارد به معنی دولت و سعادت است .  
محصول بیت : دلآوری و شجاعت من همانطور بود که می‌دانی، ولی چون دولت و بخت مساعدت و یاری نکرد ، همانند انگشتی اطرافم را گرفتند .

غنیمت شمردم طریق گریز که نادان کند باقضا پنجه تیز  
طریق گریز : اضافه لامیه است مجازاً .

که ، حرف تعلیل است .

محصول بیت : وقتی بخت معین و یاور نشد ، طریق فرار را غنیمت شمردم ، یعنی به «الفرار مما لا یتطاق من سنن المرسلین» عمل کردم ، زیرا نادان و دیوانه پنجه‌اش را به قضای الهی تیز می‌کند ، یعنی با قضای الهی پنجه درمی‌افکند . حاصل : شخص نادان با حکم الهی ستیز می‌کند و تسلیم قضا و قدر نمی‌شود .

## چه یاری کند مغفر و جوشنم چویاری نکرد اختر روشنم

مغفر: به تقدم «غ» بر «ف» بروزن اسم آلت، یعنی کلاه خود.

جوشن: به فتح «ج» و «ش» یعنی زره، که عرب «درع» گوید.

اختر روشن: اضافه بیانیه، «ر» را بعضی از عجمها مفتوح می خوانند و بعضی مضموم، در اینجا هر دو جایز است. لکن فتح مناسبتر است همچنانکه آگاهان از فن قافیه می دانند. پس آنکه گفته: به ضرورت قافیه «ر» مفتوح خوانده می شود نمی دانسته. (ردشمنی).

محصول بیت: وقتی سعادت و دولت روشن به من یاری نکرد، کلاه خود و جوشنم چه کمکی می کرد؟

## کلید ظفر چون نباشد بدست بیازو درفتح نتوان شکست

کلید ظفر: اضافه لامیه است مجازاً.

محصول بیت: چون کلید ظفر در دست نباشد، یعنی از طرف خدا یاری و نصرت نباشد، به نیروی بازو نمی توان درغلبه را شکست، یعنی تنها به زور مردی نمی توان به دشمن غالب آمد.

## گروهی پلنگ افکن پیل زور

### در آهن سر مرد و سم ستور

پلنگ افکن و پیل زور: ترکیبهای وصفی به معنی پلنگ افکننده و دارنده قدرت پیل.

سم: یعنی ناخن.

ستور: چهارپایی که سوار می شوند.

محصول بیت: آن لشکر گروهی پلنگ افکن و پیل زور بودند. حاصل: لشکری قهار بودند سر مرد و سم اسب در آهن بود، یعنی هر یک از افراد آن سپاه

خود واسبش غرق در آهن بود ، همچنانکه در جنگ معمول است .

همان دم که دیدیم گرد سپاه زره جامه کردیم و مغفر کلاه

محصول بیت : همان دم ، یعنی همان لحظه که گرد سپاه را دیدیم ، زره را جامه کردیم و مغفر را کلاه نمودیم ، یعنی آلات جنگ پوشیدیم و آماده جنگ شدیم .

چو ابراسب نازی برانگیختیم چو باران بلالک<sup>۲</sup> فروریختیم

بلارك و بلالک : در اینجا به معنی تیر است . اما در لغت شمشیر جوهر دار را گویند و غداره و شمشیری است که به يدك می بندند .

محصول بیت : وقتی چنین شد ، مانند ابراسب نازی را برانگیختیم ، یعنی به سوی دشمن حمله بردیم و مانند باران بر روی دشمن تیر ریختیم .

دو لشکر بهم بر زدند از کمین تو گفתי زدند آسمان بر زمین

محصول بیت : دو لشکر از کمین بهم بر زدند ، یعنی دو لشکر در هم دیگر مخلوط شدند ، تو گفתי آسمان را بر زمین زدند . حاصل : اگر می دیدی می گفתי که آسمان بر زمین افتاد .

ز باریدن تیر همچون تگرگ

زهر<sup>۳</sup> گوشه بر خاست طوفان مرگ

باریدن تیر : اضافه مصدر به فاعلش است .

محصول بیت : از باریدن تیر همچون تگرگ ، از هر گوشه طوفان مرگ بر خاست و عده زیادی به هلاکت رسیدند .

بصید هژ بران پر خاش ساز کمند اژدهایی<sup>۴</sup> دهن کرده باز

بصید هژ بران : «ب» حرف تعلیل ، اضافه مصدر به مفعولش است یعنی برای شکار شیران .

پر خاش ساز : ترکیب وصفی است یعنی جنگنده .

اژدهایی : «ی» حرف نسبت است یعنی منسوب به اژدها .

محصول بیت : برای شکار شیران جنگی ، یعنی برای شکار دلاوران ، کمند اژدهایی دهان خود را باز کرده بود ، یعنی دهان همانند اژدها باز کرده بود تا اینان را بیلعد و هلاک نماید .

زمین آسمان شد ز گرد کبود

چو انجم درو برق شمشیر و خود

محصول بیت : زمین از گرد کبود که از زیر پای اسبها بلند می شد آسمان شد ، درمیان آن گرد برق شمشیر و خود مانند ستاره بود ، یعنی شمشیر و خود درمیان آن گرد کبود نظیر ستاره ها می درخشیدند .

سواران دشمن چو دریافتیم پیاده سپر بر سپر بافتیم

پیاده : جایز است که قید باشد برای پهلوانان دشمن ، و جایز است که حال باشد از فاعل «یافتیم» و جایز است که لفظ «شده» مقدر کنیم یعنی «پیاده شده» .

در بعضی نسخ به جای «بر» ، «در» آمده که به همین معنی است .

بافتیم : فعل ماضی متکلم مع الغیر ، مراد به هم زدن سپرهاست .

محصول بیت : وقتی دلاوران دشمن را دریافتیم و با آنان روبرو شدیم ، پیاده شده سپرها بافتیم ، یعنی تن به تن جنگ کردیم .

آنکه گفته : پیاده ، یعنی سر به سر جنگ کردیم ، از خود گفته . (ردشمنی) .

بتیر و سنان موی بشکافتیم چو دولت نبد روی بر تافتیم

نبد : مخفف نبود .

محصول بیت : با تیر و سنان یعنی با وسایل جنگی موی شکافتیم ، یعنی هر کس با آلات جنگ بی باکانه در جای خود جنگ کرد و هر سلاح را در جای خود به کار برد . اما چون دولت نبود ، روی از جنگ بر تافتیم و فرار کردیم .

## چه زور آورد پنجهٔ جهد مرد

### چو بازوی توفیق یاری نکرد

پنجهٔ جهد : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

جهد : به فتح «ج» و سکون «ه» یعنی طاقت و قدرت .

بازوی توفیق : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : پنجهٔ قدرت و طاقت مرد چه زور می آورد؟ یعنی نیروی موجود در پنجه اش چه فایده خواهد بخشید وقتی بازوی توفیق خدا یاری نکند؟ حاصل : اگر از طرف خدا نصرت و یاری نباشد ، نیروی انسان سودی ندارد .

## نه شمشیر زور آوران کند بود

### که کین آوری ز اختر تند بود

نه : حرف نفی ، در معنی مقید است به «بود» در تقدیر : نبود .

که : حرف اضراب است به معنی «بل» .

محصول بیت : این بیت متضمن جواب سؤال مقدر است . سؤال شده که آیا شمشیرها کند بود و نمی برید که تاتار به شما غلبه کرد؟ در پاسخ می گوید : شمشیر دلاوران و بهادران کند نبود بلکه دشمنی و عداوت از طالع تیز و تند بود ، یعنی دولت طالع از ما روی برگردانده به طرف ایشان رو کرده بود .

## کس از لشکر مازهیجا برون نیامد جز آغشته خفتان بخون

هیجا : به فتح «ه» و سکون «ی» یعنی جنگ .

خفتان : به فتح «خ» نوعی جامهٔ جنگی .

محصول بیت : هیچ یک از لشکر ما از جنگ بیرون نیامد ، مگر اینکه خفتان به خون آغشته بود . حاصل : کسی سالم بر نکشت . هر کس از میدان جنگ بر می گشت زخمی و آغشته به خون بود .

## کسانرا نشد ناوکه اندر حریر که گفتم بدوزند سندان بتیر

نشد : یعنی نرفت .



ناوك: در اینجا مطلق تیر است .

مراد از «حریر» در اینجا خفتان قماش است .

که : حرف استدراك است .

محصول بیت : ناوك دلاوران ، هیچ درخفتان حریر دشمن نرفت ، می گفتم که اینان با تیرسندان می دوزند ، یعنی سوراخ می کنند . حاصل : تیر پهلوانان ما از خفتان دشمنان نگذشت تا چه رسد به جبهه ها و زره هایشان . اما من می گفتم که از چیره دستی و مهارت تیر اینان سندان را با تیر می دوزد .

### چو صد دانه مجموع درخوشه‌ای

#### فتادیم هر دانه‌ای گوشه‌ای

محصول بیت : ما درحالی که مانند صد دانه مجموع درخوشه‌ی بودیم ، یعنی جمع بودیم ، هر دانه از ما در گوشه‌ی افتادیم ، یعنی پریشان و پراکنده شدیم و هر کدام در طرفی افتادیم ، همچنانکه حال سپاه شکست خورده معلوم است .

### بنامردی از هم بدادیم دست

#### چوماهی که باجوشن افتد بشت

بدادیم دست : در اصطلاح عجم یعنی جدا افتادیم .

که : حرف رابط تشبیه است .

بشت : یعنی تور .

محصول بیت : بانامردی و بی غیرتی از هم جدا شدیم؛ مانند ماهی که باجوشن در تور افتد، یعنی مانند ماهی که بر رویش پوششی مانند زره دارد، به دام دشمن افتادیم، حاصل : همچنانکه ماهی به تور می افتد ما هم به دام دشمن افتاده اسیر گشتیم .

### چو طالع زماروی بر پیچ بود سپر پیش تیر قضا هیچ بود

روی پیچ : به معنی اعراض ، ترکیب وصفی است .

محصول بیت : چون بخت و دولت از ما روی برگرداند یعنی از ما اعراض کرد،

سیرما درپیش تیر قضا هیچ شد ، یعنی تیرهای آنان ازسپرهای ما مانند عبوراز کاغذ می‌گذشت ، اما تیرهای ما ازپیراهن حریر آنان نفوذ نمی‌کرد تاچه رسدکه ازسپرهای آنان بگذرد . زیرا در تقدیر خدا نصرت و ظفر برای آنان مسلم شده بود .

### ازین بوالعجب‌تر حکایت<sup>۱</sup> شنو

#### که بی‌بخت<sup>۲</sup> کوشش نیرزد دوجو

**بوالعجب :** «بو» مخفف «ابو» است به معنی پدر . اضافه‌اش به «عجب» برای مبالغه است ، همچنانکه «ابوالخیرات» و «ابوالبرکات» یعنی صاحب بسیار خیرات و بسیار برکات .

که : حرف بیان . و یا حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** حکایتی شکفت‌آورتر از این بشنو ، که سعی و کوشش بدون بخت و دولت دوجو نمی‌ارزد ، یعنی اگر بخت و دولت یار نباشد کوشش آدمی به جایی نمی‌رسد .

### حکایت تیرانداز اردبیلی<sup>۳</sup>

#### یکی آه‌نین پنجه در اردبیل همی بگذرانید پیلک<sup>۴</sup> ز بیل

**آه‌نین پنجه :** ترکیب وصفی است به معنی دارنده پنجه آه‌نین ، مراد قوی بازو است .

**اردبیل :** نام شهری است در نزدیکی تبریز .

**پیلک :** به فتح و کسر «ب» عجمی و فتح «ل» یعنی تیر بدخشی ، رومیان «کسمه» گویند .

**بیل :** با «ب» عربی یعنی بیل که در ولایت بالا آنرا به جای «چپه» استعمال می‌کنند البته باید دید .

**محصول بیت :** در شهر اردبیل تیراندازی قوی پنجه بود که تیرش را از بیل

۱- ع ، ف ، حدیثی . ۲- متن ، بخت . ۳- ع ؛ حکایت تیرانداز اردبیلی

و کرد نمدپوش ، ف ؛ حکایت . ۴- ع ، ف ؛ بیلک .

می گذرانید ، یعنی چنان محکم تیر می انداخت که تیرش از آهن می گذشت .

## نمد پوشی آمد بجنگش فراز جوانی جهانسوز و پیکار ساز

نمد پوش : ترکیب وصفی است یعنی نمد پوشنده ، کپنک پوش .

فراز : ادات تأکید ، در بعضی جاها ادات صله هم می شود آنکه به معنی قرب و

مقابله گرفته ، از خود گفته . (رد شمی) .

پیکار ساز : ترکیب وصفی است به معنی جنگجو .

محصول بیت : نمد پوشی به جنگ آن تیر انداز آمد ، یعنی برای جنگ با

تیر انداز نمد پوشی آمد که جوانی جهانسوز و جنگنده بود .

## پیر خاش جستن چو بهرام گور

### کمندی بکتفش بر از خام گور

بهرام گور : اضافه لامیه است مجازاً ، بادنی ملا بست . زیرا پادشاهی بوده

که پیوسته شکار گور می کرده .

خام : در اینجا به معنی چرم دباغی نشده است .

محصول بیت : نمد پوش در جنگجویی مانند بهرام گور بود ، یعنی دلاوری

شجاع بود . در دستش کمندی داشت از چرم خام گور ، یعنی از تسمه خام کمندی داشت .

## چو دید اردبیلی نمد پاره پوش

### کمان در زه آورد وزه را بگوش

محصول بیت : وقتی تیر انداز اردبیلی جوان نمد پاره پوش را دید ، کمان در

زه وزه را به گوش آورد ، حاصل : وقتی اردبیلی دید که آن جوان به جنگ او آمده ،

تیر خود را آماده کرد .

## پینجاه تیر خدنگش بزد که یک چو به پیر و نرفت از نمد

تیر خدنگ : اضافه لامیه است سابقاً شرح داده شده است . قندیس .

ضمیر راجع به جوان است .

که : حرف استدراك است .

چوبه : در اینجا مطلق به معنی تیر است .

محصول بیت : اردبیلی به جوان نم‌پوش پنجاه تیر زد ، ولی از نم‌د او

نگذشت ، یعنی تیرهایش بر او کارگرنشد .

دلاور در آمد چو دستان<sup>۱</sup> گرد

بخم کمندش در آورد و برد

دستان : در اینجا رستم زال است .

گره : یعنی پهلوان .

خم : در اینجا به معنی حلقه است .

محصول بیت : جوان دلاور همانند رستم پهلوان در آمد ، تیر انداز را به حلقه

کمندش در آورد و برد یعنی اسیر کرده به چادر خود برد .

به لشکر گهش برد و در خیمه دست

چو دزدان خونی<sup>۲</sup> بگردن بیست

دست : مرهون است به مصراع دوم .

محصول بیت : به لشکر گاهش برد و دو دستش را مانند دزدان خونی ، یعنی

مانند اسیران به گردنش محکم بیست .

شب از غیرت و شرمساری<sup>۳</sup> نخفت

سحر گه پرستاری از خیمه گفت

محصول بیت : اردبیلی آن شب که اسیر شد از غیرت و شرمساری نخواهد .

هنگام سحر پرستاری از خیمه‌اش به او گفت ، یعنی یکی از خدمتکاران نم‌د پوش وقتی

ناراحتی زیاد او را دید گفت :

۱- ف ؛ در آمد نم‌پوش چون سام . ۲- متن ؛ خوانی . ۳- متن ؛ غیرت شرمساری .

تو کاهن<sup>۱</sup> بناوک بدوزی و تیر<sup>۲</sup> نمدپوش را چون فتادی اسیر

محصول بیت : خدمتکارگفت : تو که بناوک و تیر آهن را سوراخ می کنی ، چگونه به نمدپوش اسیر افتادی ؟ یعنی تو که چنین تیر انداز ماهر هستی ، چگونه اسیر نمدپوش شدی ؟

شنیدم که میگفت و خون میگریست

ندانی که روز<sup>۳</sup> اجل کس نزیست

ندانی : فعل مضارع مفرد مخاطب متضمن استفهام است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : حضرت شیخ می فرماید : شنیدم که می گفت و خون می گریست ، یعنی بسیار گریه می کرد . مقول قول پنج بیت آینده است . آیا نمی دانی که روز اجل کسی زنده نمی ماند ؟

من آنم که در شیوه طعن و ضرب

برستم در آموزم آداب حرب

شیوه طعن : اضافه لامیه است مجازاً ، یعنی فن نیزه اندازی .

حرب : به فتح «ح» ، یعنی جنگ .

محصول بیت : اردبیلی گفت : من کسی هستم که در هنر طعن و ضرب ، یعنی در جنگ آوری ، به رستم آداب و اصول جنگ یاد می دهم .

چو بازوی بخت<sup>۴</sup> قوی حال<sup>۵</sup> بود

سطبری ییلم نمد مینمود

بازوی بخت : اضافه لامیه است مجازاً .

سطبر : به کسر «س» و فتح «ط» و سکون «ب» ، یعنی درشت و ضخیم . اضافه اش

به «ییلم» لامیه است .

۱- متن : تو که آهن . ۲- متن : تیر . ۳- متن : روز . ۴- ع : حرب  
۵- ع : قوی حاله .

**محصول بیت :** وقتی بازوی بختم قوی حال بود ، یعنی طالعم نیرومند بود  
ضخامت بیل به نظرم نمد می آمد . حاصل : حتی بیل آهنین را سوراخ می کردم .

### کنونیم که در پنجه اقبیل نیست

**نمد پیش تیرم کم از بیل نیست**

**اقبیل :** دراصل «اقبال» است به ضرورت وزن و قافیه ممال شده ، یعنی الف  
قلب به «ی» و ماقبلش مکسور شده .

**محصول بیت :** اکنون که در پنجه و بازویم اقبال و دولت نیست ، در پیش تیرم  
نمد کمتر از بیل نیست . حاصل : طالع که از من روی برگرداند تیر و شمشیرم به هیچ  
چیز تأثیر نکرد همچنانکه بر این نمدپوش مؤثر نیفتاد .

### هر روز اجل نیزه<sup>۱</sup> جوشن درد ز پیراهن بی اجل نگذرد

**پیراهن بی اجل :** اضافه لامیه ، تقدیرش : مرد بی اجل است .

**محصول بیت :** در روز اجل نیزه جوشن را می درد ، یعنی اجل هر زره پوش  
در رسد ، نیزه زرهش را پاره می کند و سبب هلاک اومی شود ، اما بدون اجل از پیراهنش  
نمی گذرد ، یعنی وقتی اجالش نرسد از پیراهنش نیزه نمی گذرد .

### کرا تیغ قهر اجل در قفاست

**برهنست اگر جوشنش چند لاس است**

**کرا :** در تقدیر «کسی را که» به ضرورت وزن رابط حذف شده .

**لا :** در اینجا به معنی لایه است .

**محصول بیت :** هر کس را شمشیر قهر اجل در پشت باشد ، برهنه است اگر چه  
جوشنش چند لایه است . حاصل : وقتی اجل برسد جوشن مانع هلاک او نمی شود .

### ورش بخت یاور بود دهر پشت

**برهنه شاید بساطور کشت**

**پشت :** یعنی یاور و معین .

گشت : در معنی کشتن است .

محصول بیت : اما اگر بخت و طالع آن شخص یا ور و روزگار پشتیبان او باشد برهنه هم باشد کشتنش امکان ندارد . حاصل : مادام که اجلس نرسد کسی نمی تواند او را بکشد .

### نه دانا بسعی از اجل جان ببرد

نه نادان بناساز خوردن بمرد

محصول بیت : نه شخص دانا و عالم با سعی و کوشش از اجل جان برد ، یعنی نجات یافت . و نه نادان و جاهل با خوردن غذای ناساز مرد . حاصل : دانا با حذر و پرهیز از مرگ نجات نیافت و نادان با غذاهای ناسازگار به هلاکت نرسید . پس تا اجل نرسد کسی نمی میرد .

### حکایت طیب و گرد

شبی کردی از درد پهلو نخفت

طیبی در آن ناحیت بود و گفت

محصول بیت : یک شب کردی از درد پهلو نخفت ، یعنی درد پهلو نکذاشت که بخوابد . در آن ناحیه طیبی بود ، گفت ، یعنی درباره کردگفت :

ازین گونه<sup>۲</sup> کو برگ رز میخورد

عجب دارم از<sup>۳</sup> شب پایان برد

ازین گونه : یعنی مانند این نوع ، زیرا «ازین» در این قبیل موارد معنی تشبیه دارد همچنانکه در موارد متعدد بیان کرده ایم .

محصول بیت : طیب گفت : کرد که این نوع برگ انگور می خورد ، عجب

دارم اگر امشب را به پایان ببرد ، یعنی تا صبح زنده بماند .

که در سینه پیکان تیر تبار<sup>۴</sup> به از نقل<sup>۴</sup> ما کول ناسازگار

ک : حرف تعلیل است .

۱- ع ، حکایت طیب با کرد رنجور . ف ، حکایت . ۲- ع ، ف ، دست . ۳- متن : از .

۴- ع ، ف ، نقل .

در این قبیل موارد مراد از «تار» تاتار هلاکو است که کافر بودند و به تمام ایران و توران و دیار عرب تا قدس مبارک مستولی شده بودند .

**محصول بیت :** شگفت آور است اگر او تا صبح زنده بماند ، زیرا پیکان تیر تاتار در سینه ، بهتر از خوردن نقل ناسازگار است . گرچه هر دو کشنده است ، اما امکان دارد که تیر تاتار مؤثر نباشد ولی غذای ناسازگار مؤثر می شود . همچنانکه بارها تجربه شده است .

### گرافتد بیک لقمه در روده پیچ

**همه عمر نادان بر آید بهیچ**

**عمر نادان :** اضافه لامیه است مجازاً .

**بر آید :** در اینجا به معنی می رود .

**بهیچ :** «ب» حرف سبب است یعنی به کمترین بها .

**محصول بیت :** اگر به سبب یک لقمه در روده پیچ افتد ، تمام عمر نادانی که غذای ناسازگار خورده به سبب هیچ چیز از بین می رود یعنی فوت می شود . حضرت شیخ بعد از نقل تمام گفته طبیب ، حکایت را ادامه می دهد :

### قضا را طبیب اندر آن شب بمرد

**چهل سال ازین رفت و زنده دست کرد**

**قضارا :** یعنی از قضا و ناگهان ، به معنی مفاجاة است .

**ازین :** اسم اشاره است به مرگ طبیب .

**محصول بیت :** از قضا طبیب در آن شب مرد . چهل سال از مرگ طبیب رفت

ولی کرد هنوز زنده است ، یعنی چهل سال بعد از آن شب ، کرد زنده ماند .

**بسا چاره دانا بسختی بمرد که بیچاره گوی سلامت ببرد**

**چاره دان :** ترکیب وصفی است در اینجا به معنی چاره و علاج داننده ، الف

ادات مبالغه است نظیر الف «بینا» .



که : حرف استدرک است .

گوی سلامت : اضافه لامیه است مجازاً .

محصول بیت : چه بسیار چاره دان که باسختی هلاک شد ، یعنی علاج دانستن  
سودش نبخشید . اما چه بسا بیچاره و علاج ندان ، گوی سلامت برد و ندانستن  
علاج و چاره به او آسیبی نرساند و عمری درازی کرد . چنانچه در تمام عمرش خستگی  
و مرض ندید .

### حکایت

یکی روستایی سقط شد خرش

علم کرد بر تآك بستان سرش

سقط : در اینجا به معنی هلاک است .

علم : در لغت یعنی نشانه ، اما در اینجا به معنی مترس بوستان است .

محصول بیت : يك نفر دهاتی خرش هلاک شد ، دهاتی سر خر را بر تآك  
بوستان علم کرد همچنانکه رسم است که سر خر را در بوستانها مترس می کنند .  
آنکه «علم» را در اینجا به معنی نشانه دانسته ، نشانه رانمی دانسته . (رد شمی) .

جهان دیده پیری برو' برگذشت

چنین گفت خندان بناطور دشت

ناطور دشت : اضافه لامیه است به معنی باغبان .

محصول بیت : پیری جهان دیده واحوال روزگاردانسته ، بر آن بستانی که در  
آن مترس بود گذشت ، یعنی از کنارش گذشت ، خندان به باغبان چنین گفت ، یعنی  
مقصودش را از نصب سرااغ دانست و خنده کنان به باغبان گفت :

مپندار جان پدر کین حمار کند دفع چشم بد از کشتزار<sup>۲</sup>

حمار : یعنی سر حمار ، به طریق ذکر کل و اراده جزء ، یعنی مجاز

مرسل است .

دفع چشم : اضافه مصدر به مفعولش است .

محصول بیت : به باغبان گفت : ای جان پدر ! میندار که سر این حمار ، از کشت زار دفع چشم بد بکند . حاصل : دافع و مانع زبان نمی شود .

که این دفع چوب از سرو<sup>۱</sup> کون<sup>۲</sup> خویش  
نمیکرد تا ناتوان<sup>۳</sup> مرد و ریش

که : حرف تعلیل است .

دفع چوب : اضافه مصدر به مفعولش است .

تا : حرف تعلیل است به معنی «حتی» .

محصول بیت : این حمار ، چشم زخم را چگونه دفع می کند که از سرو کون خود نتوانست دفع چوب بکند ، تا اینکه ناتوان و مجروح به هلاکت رسید . یعنی وقتی زنده بود ، قادر نشد از خود دفع چوب بکند استخوان پوسیده اش چه می کند؟

چه<sup>۴</sup> داند طبیب از کسی رنج برد  
که بیچاره خواهد خود از رنج<sup>۵</sup> مرد

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : طبیب چه می داند ، یعنی چگونه قادر است از کسی رنج و مشقت را ببرد که خود از زحمت و رنج خواهد مرد ؟ یعنی برای خودش نمی تواند چاره بکند برای دیگری چگونه و چطور علاج می کند ؟

### حکایت

شنیدم که دیناری از مفلسی بیفتاد و مسکین بجستش بسی

محصول بیت : شنیدم که از یک شخص مفلس دیناری افتاد ، یعنی دیناری

کم شد . مفلس مسکین ، آنرا بسیار جستجو کرد .

۱- ع : از در . ۲- ف : گوش . ۳- متن : که . ۴- متن : که بیچاره خواهد

از رنج خود .

## بآخر سر ناامیدی بتافت

### یکی دیگرش ناطلب کرده یافت

بآخر: دب، حرف زاید است.

سر ناامیدی: اضافه لامیه است مجازاً. «ی» حرف مصدر است.

ناطلب کرده: در تقدیر: طلب ناکرده است به ضرورت وزن مقدم و مؤخر شده.

محصول بیت: آن مرد وقتی جست و یافت، آخر سر ناامیدی برگرداند،

یعنی ناامید شده از جستجو دست برداشت. يك فرد دیگر، آنرا طلب نکرده یافت،

یعنی در حالی که آنرا جستجو نمی کرد پیدا نمود.

### بید بختی و نیک بختی قلم گرفتست و ماهم چنان در شکم<sup>۲</sup>

قلم: مرهون است به مصراع دوم.

و: حرف حال است.

محصول بیت: به بدبختی و نیک بختی درازل قلم رفته است در حالی که ما در

شکم مادر بودیم. حاصل: بدبختی و خوشبختی امری ازلی است که دگرگون و

متغیر نمی شود.

### نه روزی بسر پنجگی<sup>۱</sup> میخورند

### که سر پنجگان تنگ روزی ترند

نه: حرف نفی در معنی مفید است به «می خورند» در تقدیر: نمی خورند.

سر پنجه: در اینجا یعنی قوی. «ك» عجمی بدل از «ه» رسمی. «ی» حرف

مصدر است.

که: حرف تعلیل است.

محصول بیت: روزی را با قدرت و نیرو نمی خورند زیرا نیرومندان تنگ

روزی ترند! یعنی ناتوانها فراخ روزی تراز صاحبان قدرت و زور هستند.

## حکایت

### فرو کوفت پیری پسر را بچوب

بگفت ای پدر بی گناهم مکوب

محصول بیت : پیری پسرش را با چوب سخت زد ، پسر گفت ای پدر !  
بی گناهم مرا مزین .

توان بر تو از جور مردم گریست

ولی چون تو جورم کنی چاره چیست

محصول بیت : پسر به پدرش گفت : از جور و جفای مردم بر تو می توان گریست  
ولی چون تو به من ظلم کنی چاره چیست ؟ یعنی از دیگران می توان به تو شکایت کرد ،  
اما از جور و جفای تو به چه کسی شکایت کنم ؟ زیرا جز تو کسی ندارم .  
حضرت شیخ می فرماید :

داور خروش ای خداوند هوش

نه از دست داور بر آور خروش

داور: یعنی حاکم و خدا .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می فرماید : ای خردمند ! به خدا فریاد و  
فغان کن . از دست خدا به دیگری فریاد و ناله مکن . یعنی از دیگران به خدا  
شکایت کن اما از خدا به دیگران و بیگانگان شکایت مکن . حاصل: هر چه از طرف  
خدا برسد ، به جان بپذیر و رضا بده .

حکایت مرد درویش و زن ناسازگار و همسایه توانگر

بلند اختری نام او بختیار قوی دستگه بود و سرمایه دار

بختیار : ترکیب وصفی . از اعلام منقول رجال است .

قوی دستگه : ترکیب وصفی است یعنی دارای قدرت .

محصول بیت : شخصی خوشبخت بختیار نام ، قوی دستگاه و سرمایه دار بود .

هم او را در آن بقعه زر بود و مال

دگر تنگدستان برگشته حال

اورا : «او» راجع به «بختیار» . «را» حرف تخصیص است .

برگشته حال : ترکیب وصفی است یعنی حالشان پریشان بود .

محصول بیت : او در آن جا زر و مال داشت ، اما دیگر مردم آن جا

تنگدست و برگشته حال بودند .

بکوی گدایان درش خانه بود

زرش همچو گندم پیمانه بود

محصول بیت : خانه بختیار در کوی گدایان بود ، یعنی در محله فقیران ساکن

بود . زر و دینارش همانند گندم پیمانه بود . حاصل : پولش بسیار و بی شمار بود

چنان که پیمانه مقدارش را معین می کرد .

چو درویش بیند توانگر بناز

دلش بیش سوزد بداغ نیاز

بناز : «ب» حرف ظرف . «ناز» یعنی فخر و استغنا .

داغ نیاز : اضافه لامیه است مجازاً به معنی آتش احتیاج .

محصول بیت : وقتی درویش توانگر را در ناز و نعمت ببیند ، دلش به داغ

نیاز و فقر بیشتر می سوزد .

باید دانست که این بیت در اکثر نسخ وجود دارد ولی مناسبت چندانی با سیاق

کلام ندارد . فتأمل .

زنی جنگ پیوست با شوی خویش

شبانگه چو رفتش تهی دست پیش

پیوست : در این قبیل موارد یعنی به وجود آورد .

شبانگه : ظرف زمان است نظیر : صبحکه ، چاشتکه . «که» مخفف «گاه» است لکن در اینجا با «ان» زاید استعمال شده . همچنانکه برمتبعان معلوم است ، «شبانگه» یعنی شب هنگام ، در اینجا مراد اول شب است .

محصول بیت : زنی باشوهر خویش جنک و غوغا کرد . وقتی شبانگاه شوهر تهی دست به پیش زن رفت ، یعنی چون شوهر بدون خوردنی و نوشیدنی به خانه رفت ، زن هم سرزنش کرده گفت :

کسی<sup>۱</sup> چون تو بدبخت<sup>۲</sup> درویش نیست

چو زنبور سرخت بجز<sup>۳</sup> نیش نیست

زنبور سرخ : یعنی زنبور زرد که در روم «زنبور خر» گویند . «ت» ضمیر خطاب .  
بجز : «ب» حرف زاید است .

نیش : جایز است که در اینجا آزار و اذیت زبانی باشد و جایز است که مقصود آلت تناسلی باشد . قائل .

محصول بیت : به شوهرش گفت : هیچ کس مانند تو درویش بدبخت نیست ، یعنی بدبختی نظیر تو در دنیا پیدا نمی شود .

در بعضی نسخ «بدبخت و درویش» آمده ، و به جای «بجز» ، «جزاین» آمده ، پس مراد از «نیش» آلت تناسلی می شود . قنبر .

بیاموز مردی ز همسایگان که آخر نیم قبه رایگان

که : حرف تعلیل است .

آخر : ادات تأکید است .

محصول بیت : مردی را از همسایگان یاد بگیر ، یعنی بین آنان با اهل و عیالشان چگونه رفتار می کنند توهم چنان کن . زیرا آخر من روسبی رایگان نیستم که خورد و خوراک مرا تهیه نکنی فقط مفت از من بهره مند شوی .

## کسانرا زرو سیم و ملکست و رخت

### چرا همچو ایشان نه ای نیک بخت

محصول بیت : کسان دیگرس زروسیم و ملک و رخت دارند . تو چرا مانند ایشان نیک بخت نیستی . حاصل : همه همسایگان صاحب دولت و عزت هستند ولی تو ذلیل و خوار هستی .

## بر آورد صافی دل صوف پوش

### چو طبل از تهیگاه خالی خروش

صافی دل : در تقدیر: مرد صافی دل ، اضافه بیانیه ، ترکیب وصفی است .  
 اضافه اش به «صوف پوش» بیانیه است .  
 تهیگاه : به فتح «ت» ، مراد درون است .

محصول بیت : درویش صافی دل صوف پوش از درون خالی و صافی خود مانند طبل خروش بر آورد و گفت :

## که من دست قدرت ندارم بهیچ

### بسر پنجه دست قضا بر مپیچ

که : حرف بیان است .

دست قدرت : اضافه لامیه است مجازاً .

دست قضا : اضافه لامیه است مجازاً .

محصول بیت : درویش به زنش فریاد بر آورد که من دست توانایی به هیچ چیز ندارم ، یعنی به هیچ چیز قادر نیستم . قدرت از آن خداست . او غنی و فقیر می کند غیر از او کسی نمی تواند . پس با سر پنجه و زور دست قضا را مپیچ ، یعنی این گفتنت که چنین و چنان باش ، راضی نشدن به قضاست . اگر تو به رد کردن احکام قضا و قدر قادر هستی ، من نیز به غنی کردن خودم قادر می شوم . وقتی تو خودت نمی توانی ، من نیز از غنی کردن خودم عاجزم . این سخن از طرف درویش به زنش به طریق تعجیز واقع شده است .

نگردند در دست من اختیار که من خویشتن را کنم بختیار

که : حرف تعلیل است .

بختیار : در اینجا به طریق ایهام واقع شده است . فتدبر .

محصول بیت : درویش به زنش گفت : در دست من اختیار نکردند ، یعنی به دست من اختیار ندادند که من خود را بختیار و صاحب دولت بکنم . قدرت از آن خداست هر کس را بخواهد سعادت مند می کند و هر کس را بخواهد مفلس می گرداند .

حکایت مرد درویش و زن زشت<sup>۱</sup>

یکی مرد<sup>۲</sup> درویش در خاک کیش

چه خوش گفت با همسر زشت خویش

کیش : به کسر «ك» عربی ، نام شهری است در کنار دریای فارس که از آنجا جواهر آلات و مرواریدهای گرانها و لحافها و مخده های زر دوز می آید .

محصول بیت : در سرزمین کیش مردی درویش به زن زشت خود چه خوش گفت؟

چو دست قضا زشت رویت سرشت

میندای گلگونه بر روی زشت

دست قضا : اضافه لامیه است مجازاً .

سرشت : فعل ماضی مفرد غایب است یعنی آفرید .

میندای : فعل نهی مفرد مخاطب از «اندایدن» به معنی اندودن ، در اینجا به معنی مالیدن است .

گلگونه : یعنی سرخاب و آنچه زنها به صورت خود می مالند .

محصول بیت : درویش به زنش گفت : چون دست قضا تو را زشت روی سرشت ،

یعنی خدا تو را نازیبا آفرید ، گلگونه را بر روی زشت خودت میندای ، یعنی سرخاب به روی خود میندای ، زیرا زشتی از روی تو نمی رود . تنها زحمت به تو می ماند .

۱- ف ، مر . ۲- حکایت ، ف ، ندارد . ۳- ع ، ف ، هر .



شیخ به معرفت شروع کرده می فرماید :

که حاصل کند نیک بختی بزور

بسر مه که بینا کند چشم کور

که : در هر دو مورد اسم است به معنی چه کسی ؟

بینا : صفت مشبیه به معنی اسم فاعل به کار می رود در مفهوم بیننده .

محصول بیت : چه کسی سعادت و دولت را به زور به دست می آورد ؟ چه کسی

چشم بینا رامی تواند با سر مه بینا بکند ؟ یعنی انسان نمی تواند به زور خود را سعادتمند

کند . بینا کردن چشم کور هم به وسیله سر مه غیر ممکن است وقتی این محال است

آن هم محال و از قبیل تعلیق به محال است .

نیاید نکو کاری از بدرگان

محالست دوزندگی از سگان

بدرگ : ترکیب وصفی است به معنی بداصل و خبیث و قبیح . «ان» ادات

جمع است .

محصول بیت : نیکو کاری از مردمان بداصل نمی آید ، یعنی آن که بداصل

و بدرگ است احسان و نیکی نمی کند ، زیرا از سگان دوزندگی و پیوستن نمی آید ،

زیرا طبیعت و نهادش دریدن و پاره کردن است پس از دست بدان نیکی نمی آید .

همه فیلسوفان یونان و روم

ندانند کرد انگبین از زقوم

فیلسوف : ترکیب وصفی است به زبان یونانی یعنی دوستدار حکمت ، اصلش

«فیلاسوفا» است . «فیل» یعنی دوستدار . «سوفا» یعنی حکمت . در ترکیب ، الفها را

حذف کرده فیلسوف گفته اند به معنی حکیم . «ان» ادات جمع است .

ندانند : در این قبیل موارد یعنی نمی توانند .

انگبین : یعنی عسل .

**زقوم** : به فتح «ز» و ضم «ق» مشدد . درختی بسیار تلخ است درجهنم که اگر بر آن دست بزنیم بسیاری می سوزاند . خیلی بدبو ورنکش سیاه است . در اینجا به ضرورت وزن به تخفیف «ق» است .

**محصول بیت** : همه فیلسوفان یونان و روم نمی توانند از درخت زقوم انگبین بسازند ، زیرا در سرشت آن نهاده نشده است .

**ز وحشی نیاید که مردم شود**      **بسعی افند و تربیت گم شود**  
**وحشی** : «ی» حرف نسبت است یعنی حیوان وحشی .

**محصول بیت** : از وحشی نمی آید که مردم شود ، یعنی امکان ندارد که وحشی انسان شود . با سعی و کوشش تربیت در او کم و ضایع می شود ، یعنی اگر بکوشیم که او را تربیت کنیم ، سعی و تربیت ضایع می شود .

**توان پاک کردن ز زنگ آینه**      **و لیکن نیاید ز سنگ آینه**  
**زنگ** : بعضی از عجمها با «ز» عربی می خوانند و بعضی با «ز» عجمی .

**محصول بیت** : آینه را می توان از زنگ پاک کرد ، زیرا زنگ آینه عارضی است اما از سنگ نمی توان آینه ساخت ، زیرا در ذاتش نهاده نشده است .

**بکوشش نروید گل از شاخ بید**

**نه زنگی بگرما به گردد سپید**

**نه** : حرف نفی در معنی مقید است به «گردد» در تقدیر : نگردد .

**زنگی** : «ی» حرف نسبت . «زنگ» ولایت سیاهان را گویند تعریب کرده «زنج» گفته اند .

**گرما به** : یعنی حمام ، «ه» رسمی معنی نسبت و تخصیص افاده می کند ، یعنی منسوب و مخصوص به آب گرم . مرکب از «گرم» و «آب» است .

**محصول بیت** : با سعی و کوشش و هزاران تربیت از شاخ بید گل نمی روید .

زنکی هم با گرما به سفید نمی‌گردد، یعنی اگر هزار بار خود را بشوید سفید نمی‌شود.

### حکایت گرگس بازغن<sup>۱</sup>

چنین گفت پیش زغن کرکسی

که نبود ز من دورتر بین کسی<sup>۲</sup>

که : حرف رابط مقول و قول است .

محصول بیت : کرکسی در پیش زغن چنین گفت، یعنی کرکسی به زغن گفت : کسی

دور بین تر از من نیست . حاصل : آنچه من از دور می‌بینم هیچ کس نمی‌تواند ببیند .

زغن گفت ازین در نشاید گذشت

بیا تا چه بینی در<sup>۳</sup> اطراف دشت

ازین : یعنی از تجربه این ادعا .

تا : حرف تعلیل است به معنی «حتی» .

محصول بیت : زغن به کرکس گفت : گذشتن از امتحان این ادعا شایسته

نیست ، بنابراین به طریق امتحان به کرکس گفت : بیا نگاه کن تا در اطراف دشت چه

می‌بینی؟ یعنی چون این ادعا را کردی ، بیا ببینم تا کجا می‌بینی ؟

شنیدم که مقدار يك روزه<sup>۴</sup> راه

بکرد از بلندی پستی نگاه

شنیدم : حضرت شیخ می‌فرماید : از راویان شنیدم .

که : حرف بیان است .

يك روزه : ده ، رسمی مفید معنی مصدر است .

محصول بیت : شنیدم که به اندازه يك روزه راه از بلندی به پستی نگاه کرد

یعنی از بالا به پایین نگاه کرد .

۲- متن : دور تر کسی .

۱- ع : حکایت زغن با کرکس ، ف : حکایت .

۳- ع ، ف : بر . ۴- متن : روز .

## چنین گفت کرکس<sup>۱</sup> گرت با ورست

که يك دانه گندم بهامون درست<sup>۲</sup>

که : حرف بیان است .

بهامون : «ب» حرف ظرف . «هامون» یعنی دشت .

محصول بیت : کرکس به زغن گفت : اگر باورکنی، يك دانه گندم درهامون

است ، یعنی دروسط بیابان يك گندم می بینم .

زغن را نماید از تعجب شکیب ز بالا نهادند سر در نشیب

زغن را : «را» حرف تخصیص است .

شکیب : اسم است به معنی صبر .

محصول بیت : کرکس وقتی چنین گفت ، زغن از تعجب صبرش نماید ، پس

از بالا سر در نشیب گذاشتند ، یعنی از هوا به زمین پایین رفتند .

چو کرکس بردانه آمد فراز گره شد بروپای بندی دراز

پای بند : ترکیب مزجی ، مراد دام است . «ی» حرف وحدت .

محصول بیت : وقتی کرکس به نزد دانه یی که دیده بود فراز آمد ، بروپای بند

درازی گره شد ، یعنی به دام بزرگی گرفتار آمد . حاصل : آن دانه دامی بوده ، وقتی

گفت برویم آنرا بگیریم ، دانه آن را به طرف دام کشید .

حضرت شیخ بعد از این احکام قضا را شرح می دهد :

ندانست از آن دانه بر خوردنش<sup>۳</sup>

که دهر افکند دام<sup>۴</sup> در گردنش

از آن : ادات تعلیل است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : کرکس ندانست که به سبب خوردن آن دانه ، دهر در گردن او

۱- ع ، ف ، دیدم . ۲- ع ، ف ، برست . ۳- ع : دانه خوردنش . ۴- متن : ه ام

دام می‌افکند ، واسیرش می‌کند یعنی ندانست که به خاطر خوردن آن دانه اسیردام  
بلا می‌گردد .

**نه آبتن در بود هر صدف نه هر بار شاطر زند بر هدف**

نه : حرف نفی در معنی مقید است به «بود» در تقدیر: نبود .

آبتن : در لغت یعنی حامله اما در اینجا به معنی پراست .

نه : حرف نفی مقید است به «زند» در تقدیر: نزند .

شاطر : یعنی دلاور .

محصول بیت : هر صدف حامل در نبود ، یعنی هر صدف پراز در نمی‌شود . هر

دلآوری تیرانداز هم هر دفعه به هدف نمی‌زند ، یعنی همیشه تیر را به هدف نمی‌زند

گاهی خطا می‌کند .

حضرت شیخ به اصل حکایت می‌پردازد می‌فرماید :

**زغن گفت ازین دانه دیدن چه سود**

**چو بینایی دام خصمت نبود**

محصول بیت : زغن به کرکس گفت : از این دانه دیدن چه سود داری ؟ وقتی

که بینایی دام خصم را نداری ، یعنی وقتی دام دشمن را نمی‌بینی ، دیدن دانه چه

سودی برایت دارد ؟

**شنیدم که میگفت و گردن ببند**

**نباشد حذر باقضا سودمند**

و : حرف حال است .

محصول بیت : شنیدم که کرکس در حالی که گردنش در بند بود ، می‌گفت: یعنی

در حالی که گرفتار دام بود می‌گفت : حذر باقضا سودمند نیست ، یعنی حذر از قضا و قدر

ممکن نیست .

## اجل چون بخونش در آورد<sup>۱</sup> دست

### قضا چشم باریک بینش بیست

باریک بین: ترکیب وصفی، کنایه از تیز بینی است. ضمایر راجع به «کرکس» است.

محصول بیت: اجل چون به خون کرکس دست در آورد، یعنی قصد جان او را کرد، قضا چشم تیزبین او را بست، یعنی مانع باریک بینی او شد. حاصل: قضای الهی بر چشم کرکس پرده کشید.

### در آبی که پیدا نباشد<sup>۲</sup> کنار غرور شناور نیاید بکار

که: رابط صفت است.

محصول بیت: در آبی که کنارش آشکار نباشد، یعنی دیده نشود، غرور شناور به کار نمی آید، یعنی فایده نمی دهد. زیرا کنار ندارد که شناور با شنا خود را به کنار برساند و نجات یابد. احکام قضا و قدر نیز امری بی پایان است به هیچ وجه خلاصی از آن ممکن نیست.

## حکایت شاگرد منسوج باف<sup>۳</sup>

### چه خوش گفت شاگرد منسوج باف

#### چو عنقا بر آورد پیل<sup>۴</sup> و زراف

منسوج باف: ترکیب وصفی در اینجا به قرینه مصراع دوم، یعنی بافنده قماش منقش. اما در لغت «نسج» مطلق بافتن است. از باب «نصر» و «ضرب». «باف» اسم فاعل مرخم از «بافنده» مصدرش «بافیدن» است.

عنقا: پرنده‌ی بزرگ است معروف الاسم مجهول الجسم. خلیل بن احمد عروسی گوید: از اوصاف آن در بین مردم چیزی نمانده جز اسمش. و نیز می گوید:

۱- ع، ف، بر آورد. ۲- ع: ندارد، ف: نکردد. ۳- ع، ف: حکایت.

۴- ع، ف، بر آورد و پیل.

بدانجهت عنقا گفته اند که دورگردش طوق سفیدی دارد همان طور که بعضی از پرندگان دورگردن طوق سیاه دارند، وی گوید: بعضیها گفته اند به علت دراز بودن گردنش عنقا گفته اند. ابن کلبی گوید: اهل رس پیغمبری داشتند به نام حنظلة بن صفوان، در ولایت اهل رس، کوهی بود که دمع می نامیدند بلندی اش در حدود يك ميل. بر آن کوه گاهی پرنده بی می آمد بسیار عظیم الجثه، چنانچه در بین پرندگان و دیگر حیوانات، حیوانی بزرگتر از آن نبود، گردنش بسیار بلند و زیباتر از همه پرندگان بود، از هر رنگ در آن بود، پیوسته بلند می ایستاد مثل دیگر پرندگان نمی خوابید. در آن کوه دیگر پرندگان را شکار می کرد و می خورد. روزی بسیار گرسنه شد و پرنده بی نماد که شکار کند. پس پسر بچه بی ربود و برد. بنابراین اسمش را عنقای مغربه نهادند به معنی مبعده، زیرا اعراب به معنی ابعاد است. آن را به علت دور بردن شکارش مغربه گفتند. بعد از آن باز هم گرسنه شد این دفعه دختر بچه بی ربود و او را بین دو بالش گرفت، چون در هر طرف چهار بال داشت. مردم به حنظله شکایت بردند او نیز نفرین کرده گفت: «اللهم خذها واقطع نسلها وسلط علیها آفة». یعنی خدایا! این را بگیر نسلش را قطع کن و بلایی بر آن مسلط گردان! آن گاه برقی بر آن آمد و آنرا سوزاند. اما در «ربیع الابرار» از حضرت ابن عباس روایت کرده که گفت: خدای تعالی در زمان حضرت موسی پیغمبر پرنده بی آفرید به نام عنقا، که در هر طرف چهار بال داشت، صورتش مثل صورت انسان بود. از هر زیبایی نصیبی بر آن داد، و نرش هم در هر خصوص نظیر ماده اش بود. خدا به حضرت موسی وحی کرد که دو پرنده عجیب آفریدم و تو را معلوم آنها کردم و اینها را اضافه بر نعمت و فضیلتی که به بنی اسرائیل داده بودم، دادم، این دو پرنده بچه گذاشتند و بچه هایشان زیاد شد. وقتی حضرت موسی مرد، از جای خود پرواز کردند در حجاز و نجده فرود آمدند. هرگز تنها نمی ایستادند تمام وحوش آن ولایت را می خوردند و کودکان را می ربودند و می بردند. تا زمان نبوت حضرت عیسی پیغمبر خالد بن سنان که پیغمبری بوده بین حضرت عیسی

حضرت محمد علیهم السلام مردم از عنقا به خالد شکایت کردند ، اونیز نفرین کرد در نتیجه نسل عنقا منقرض و منقطع شد. جاحظ تحت «قصه عنقا» گفته: همه امتها به عنقا مثل می زنند درباره آنچه می شنوند ولی نمی بینند .

اگر فاعل «بر آورد» ، «شاگرد» باشد بعد از آن حرف عطف لازم است . اما اگر راجع به «عنقا» باشد حرف عطف جایز نیست .

**محصول بیت :** شاگرد منسوج باف چه خوش گفت ، وقتی که درمنسوج شکل عنقا و فیل و زرافه آورد ، یعنی این اشکال را به وجود آورد . اما اگر حرف عطف نباشد ، معنی چنین می شود : چون درمنسوج عنقا فیل و زرافه آورد ، یعنی درپارچه این تصویرها را به وجود آورد . حاصل : وقتی عنقا این دو حیوان بزرگ را برداشته و به آسمان بلند کرد .

## مرا صورتی بر نیاید زد دست

که نقشش معلم ز بالا نبست

که : حرف رابط صفت است .

**محصول بیت :** گفته شاگرد این بیت است : از دست من صورت و نقشی بر نمی آید و ظاهر نمی شود که معلم نقش آنرا از بالا نبست ، یعنی استاد در بالا می بنهد ، درپیش من يك يك آشکامی شود. باید دانست که اصول بافتن پارچه های منقش چنانست که شاگرد مکوک را در دست می گیرد و مثل دیگر بافندگان در سردستگاه می نشیند و استاد به اندازه يك قدم بالاتر می نشیند و وسایل و چوب پاره هایی که نخ های رنگارنگ بر آن ها پیچیده شده درپیش نگاه می دارد ، آنگاه هر تصویر و صورتی که اراده کند نسبت به آن ، وسایل و نخها را تغییر و تبدیل می کند و شاگرد می بافت . بنابراین آن شکلها و تصویرها يك يك در جلو شاگرد ظاهر می شود ، ولی در حقیقت نقش بند استاد است ، شاگرد همان صاحب مکوک است و بس .

حضرت شیخ به معرفت و توحید شروع کرده می فرماید :



## گرت صورت حال بد یا نکوست

### نگاریده<sup>۱</sup> دست<sup>۲</sup> تقدیر اوست

صورت حال : اضافه لامیه است مجازاً .

نگاریده : به کسر «ن» با «ک» عجمی بعد از «ر» مکسور «ی» اسم مفعول است از «نگاریدن» یعنی نقش شده .

محصول بیت : اگر در دنیا صورت حال و شکل اعمال تو بد یا نیکوست ، یعنی صورت حال تو هر طور باشد ، نگاشته شده دست تقدیر اوست ، یعنی قلم در ازل هر چه نوشته البته آن به ظهور می یوندد بدون خلاف ، پس در هر حال باید سپاسگزار باشی ، خواه موافق طبع تو باشد خواه نباشد .

### درین نوعی از شرک پوشیده هست

### که زیدم بیازرد و عمرم<sup>۳</sup> بخست

این : اسم اشاره است به مضمون مصراع دوم .

شرک پوشیده : اضافه لامیه است یعنی شرک خفی .

که : شرک پوشیده را بیان می کند .

زید : مبتداست . «م» ضمیر متکلم در معنی مقید است به «بیازرد» به معنی ضمیر متصل منصوب .

عمرم : در اعراب مانند «زیدم» است . «م» مقید است به «بخست» .

محصول بیت : در این نوعی از شرک خفی هست ، یعنی در گفتن اینکه زید مرا بیازرد و عمرم مرا مجروح نمود ، شرک خفی هست .

## گرت دیده بخشد خداوند امر

### نمینی دگر صورت زید و عمر<sup>۴</sup>

محصول بیت : اگر خداوند حکم ازلی دیده حق بین به تو ببخشد، یعنی چشم خدا بین

۱- متن : نگارنده . ۲- ع : دست و ۳- ع : عمر و ۴- ع : عمر و

عطا کند، دیگر صورت زید و عمر را نمی‌بینی. یعنی اعمال صادر از آنان را از مسبب  
 الاسباب می‌بینی، نه از آنان. زیرا آنان در تحت تصرف مسبب هستند. بیت:

گرچه تیر از گمان همی گذرد از کماندار بیند اهل خرد  
**نپندارم از بنده دم در کشد خدایش بروزی قلم در کشد**

مراد از «دم در کشیدن» از حال خود راضی نبودن و شکایت کردن است همچنانکه  
 در حکایت شاپور فرمود «شنیدم که شاپور دم در کشید - چو خسرو بر سمش قلم در کشید»  
 در اینجا مراد از «دم در کشیدن» به حال خود شاکر نبودن و شکایت کردن است.  
 پس آنکه گفته: فارغ و ساکت ننشیند، بهتر بود که از این معنی خاموش  
 می‌نشست. (رد سروری و شمعی).

**محصول بیت:** اگر بنده‌یی از حال خود راضی و شاکر نشود و شاکی باشد  
 گمان نمی‌کنم که خدا به روزی او قلم در کشد، یعنی روزی او را قطع کند. مراد از  
 «قلم در کشیدن» حکمی را ابطال کردن است. حاصل: به عنوان اینکه تو از تقدیر  
 ازلی شکایت داری و راضی نیستی خدا روزی تو را قطع نمی‌کند.

**جهان آفرینت گشایش دهد که گروی ببندد نشاید گشاد**

**محصول بیت:** خدای جهان آفرین بر تو گشایش بدهد. زیرا اگر او ببندد  
 و ندهد، گشادن امکان ندارد. یعنی باید خدا بدهد در غیر این صورت گشایش  
 ممکن نیست.

### حکایت شتر بیچه<sup>۲</sup>

**شتر بیچه با مادر خویش گفت**  
**بس<sup>۳</sup> از رفتن آخر زمانی بخت**

تشدید «چ» به ضرورت وزن است.

بس: یعنی کافی، آنکه با «ب» عجمی به معنی بعد گرفته، خطا

۱- ف: که داند. ۲- ع، ف، حکایت. ۳- ع، ف، پس.

کرده (رد سروری و شمی) .

**آخر :** ادات تأکید است آنکه گفته : به معنی تعریض و تعجب است نمی دانسته چه می گفته . (رد شمی) .

**محصول بیت :** شتر بچه یی به مادر خودش گفت : رفتن بس است آخر زمانی هم بخواب ، یعنی رفتن کافی است مدتی هم استراحت کن و بخواب .

**بگفت اربدست منستی مهار ندیدی کسم بارکش درقطار**

**محصول بیت :** شتر به بچه اش جواب داده گفت : اگر مهار دردست من بود یعنی اگر اختیارم دردست خودم بود ، کسی مرا درقطار بارکش نمی دید . حاصل : از چراگاه بیرون نمی آمدم .

حضرت شیخ به معرفت شروع کرده می فرماید :

**خدا کشتی آنجا که خواهد برد**

**وگر ناخدا جامه برتن درد**

**محصول بیت :** خدای تعالی کشتی را آنجا که می خواهد می برد ، یعنی به هر جا بخواند می برد ، اگرچه ناخدا جامه را برتن بدرد ، یعنی از اندوه و ناراحتی لباس خود را پاره کند که کشتی به آنجا نرود .

در بعضی نسخ به جای «خدا» ، «قضا» آمده به معنی قضای خدا .

**مکن سعدیا دیده بردست کس**

**که بخشنده پروردگارست و بس**

که ، حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** ای سعدی ! چشم بردست کسی مکن ، یعنی به دست کسی نگاه مکن . حاصل : به کسی نیاز نشان مده . زیرا روزی هر کس را فقط خدا می دهد . حاصل : رزاق مطلق پروردگار است .

## اگر حق پرستی ز درها بست که گروی براندن خواند اگست

جایز است که «پرستی» فعل مضارع مخاطب باشد و «حق» مفعول مقدم آن .  
 بست : با «ب» عربی و «ت» خطاب . یعنی تورا کافی است .  
 که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای سعدی ! اگر حق پرستی ، و به حق پرستش کنی ، یعنی اگر از روی صدق به خدا عبادت کنی ، این دربرای تواز دردیگران کافی است . هر چه باشد مراد را در این در پیدا می کنی . زیرا اگر خدا تورا از درش براند هیچ کس تورا نمی خواند . حاصل : مردود حق و مطرود خلق می شوی .

## گر او تاجدارت<sup>۲</sup> کند سر بر آر

### و گرنه سر نا امیدي بخار

سر بر آر : یعنی سردار و سرافراز باش . حاصل : فخر کن .  
 سر نا امیدي : اضافه لامیه است مجازاً .

محصول بیت : اگر خدای تعالی تورا مقبول دنیا و آخرت بکند ، فخر کن ، سرافراز باش ، یعنی شادمان و خوشحال باش . ولی اگر مقبول خدا نشوی سر نا امیدي بخار ، یعنی از نرسیدن به آرزو ناراحت شده سرت را بخاران . همچنانکه اگر کسی به مقصود خود نرسد از ناراحتی سر خود را می خاراند .

## گفتار در اخلاص و برکت آن و ریا و آفت آن<sup>۲</sup>

### عبادت به اخلاص نیت نکوست

### و گرنه چه آید ز بی مغز پوست

اخلاص نیت : اضافه مصدر به مفعولش است .

محصول بیت : عبادت خدا با خلوص نیت نکوست ، یعنی عبادت خدا باید

۱- متن : نخواهد . ۲- ف : نیکبخت . ۳- ع : در اخلاص و برکت آن و ریا و آفت آن . ف : سه ستاره .

خالص و پاک از دیگر علایق و عوایق باشد تا مقبول شود و گرنه از پوست بی مغز چه حاصل می‌شود؟ یعنی خلوص نیت به منزله مغزطاعت است، اگر طاعت بدون آن باشد نظیر پوست بی مغز است که جز سوختن به چیزی نمی‌ارزد. حاصل: اصل هر عبادت نیت است.

## چه زنار مغ در میانت چه دلخ که در پوشی از بهر پندار خلق

چه: در این قبیل موارد برای تسویه است.

زنار: به ضم «ز» و تشدید «ن» شعاری از شعارهای کافران است.

مغ: به ضم «غ» یعنی کافر.

دلخ: به فتح «د» و سکون «ل» یعنی خرقه فقرا.

که: حرف رابط صفت است.

محصول بیت: چه زنار در کمر تو چه خرقه فقرا که برای پندار نیک خلق بیوشی، یعنی اگر برای حسن ظن مردم خرقه درویشی بیوشی، تا مردم تورا صوفی گمان کنند، این چنین خرقه بازناری که کافر به کمرش می‌بندد فرق ندارد، زیرا ریا هم کفر است.

## مکن گفتمت مردی خویش فاش

### چو مردی نمودی مخنث مباش

مخنث: پسر بدکاره است و نیز پست و ترسو را گویند.

محصول بیت: به طریق خطاب عام می‌فرماید: به تو اندرز دادم و گفتم که مردی خود، یعنی درویشی و صوفی صفتی و زهد و تقوای خود را به مردم نشان مده. حاصل: حال خود را به کسی معلوم مساز. اما وقتی مردی خود را نشان دادی، یعنی حال خود را به مردم معلوم کردی، مخنث مباش، یعنی زهد و تقوایی که انجام می‌دهی

از روی ریا مکن . برای حسن ظن مردم متقی مباش بلکه لوجه الله پرهیزگار باش .

### به اندازه بود باید نمود خجالت نبرد آن که ننمود بود<sup>۱</sup>

بود : اسم است به معنی وجود و هستی .

نمود : لازم و متعدی ، در اینجا به معنی نمودن است زیرا مقارن مضارع است .

محصول بیت : انسان باید به اندازه بود و هستی اش دیده شود و یا مقداری را

که دارد و قادر است به مردم نشان دهد زیرا شرمندگی نبرد آن کس که خودش را نشان نداد ، یعنی زهد و تقوا و ولایت و کرامتی را که دارا بود آشکار نکرد .

### که چون عاریت برکنند<sup>۲</sup> از سرت<sup>۳</sup>

### بماند کهن<sup>۴</sup> جامه ای در برت<sup>۵</sup>

که : حرف تعلیل است .

عاریت : یعنی لباس عاریت .

محصول بیت : زیرا چون جامه عاریت را از سرت برکنند - این سخن را

برای وصفی که دارای آن نبود . می گوید - یعنی وقتی زهد و تقوا اظهار کنی ولی در واقع زاهد و متقی نباشی ، شبیه آن است که لباس فاخر عاریتی بپوشی ، وقتی آن لباس را از تنت در آورند ، در تنت نمی ماند مگر جامه کهنه ات . یعنی در دنیا اگر بازرگ و ریا رفتار کنی ، وقتی در آخرت پرده ریا برکنار شد از پشت آن اعمال ناپسند و زشتت آشکار می شود و در نتیجه شرمسار می گردی .

### اگر کوتاهی پای چوبین میند

### که در چشم طفلان نمایی بلند

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : اگر کوتاه قامت هستی ، برای اینکه در چشم طفلان بلند ندیده

۱- ع : بنمود و بود ، ف : ننموده . ۲- ع : برکشد . ۳- ع ، ف : سرش .

۴- متن : کهن . ۵- ع : فشاند بادام و زر بر سرش ، ف : نماید کهن جامه .

شوی ، پای چوبین مبنند . یعنی اگر واقعاً زهد و تقوا نداری به ریا و زرق و فریب مردم ، خودرا زاهد و پارسا نشان مده . زیرا پایان این ریا شرمندگی است .

### وگر نقره اندوده باشد نحاس

توان خرج کردن بر ناشناس

نحاس : به ضم «ن» یعنی مس .

محصول بیت : واگر مس نقره اندود باشد ، درپیش ناشناس می توان خرج

کرد ، یعنی سکه قلب را می توان به نادان صرف کرد .

منه جان من آب زر برپشیز که صراف دانا نگیرد بچیز

پشیز : به فتح «ب» عجمی یعنی پول خرد .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای جان من ! آب طلا برپول سیاه مده ، یعنی پشیز را مطلا

مکن ، زیرا صراف دانا آنرا به چیزی نمی خرد . یعنی به جای طلا بدرد نمی خورد

بازهم پشیز است . حاصل : عبادت توأم با زرق و ریا انجام مده ، زیرا درپیش خدا

مردود است و از آتش دوزخ نجات نمی دهد ، بلکه دوچندان می کند .

زر اندودگان را با آتش برند پدید آید آنکه که مس یازرند

محصول بیت : چیزهای زر اندود را برای آزمایش به آتش می برند آن گاه

آشکار می شود که مس یازرند ، یعنی ریاکاران را در روز قیامت با آتش امتحان می کنند

آن وقت معلوم می شود که به حضور حق چه ارمغانی آورده اند .

حکایت بابای کوهی و اخلاص او<sup>۱</sup>

ندانی که بابای کوهی چه گفت

بمردی که ناموس را شب نخفت

ندانی : فعل مضارع مفرد مخاطب متضمن استفهام است یعنی آیا نمی دانی ؟

که : حرف بیان است .

**بابای کوهی** : اضافهٔ بیانیه ، یکی از اولیا بود که با وحوش مانوس شده ،

اکثر در کوهها به سر می‌برده است .

که : حرف رابط صفت است .

**ناموس** : یعنی ریا . «را» حرف تخصیص است یعنی برای ریا .

**محصول بیت** : به طریق خطاب عام می‌فرماید : آیا نمی‌دانی که بابای کوهی

به آن مرد ریاکار که شب به خاطر ریا نخوایید ، چه گفت ؟ یعنی برای حفظ ظاهر و

ریا تا بامداد نخوایید و مشغول کارهایی شد ؟

و جایز است که معنی چنین باشد : از گفتهٔ بابا کوهی متأثر شد و از غیرت شب

تا صبح خوابش نبرد . و لکن وجههٔ . مقول قول مضمون دوبیت آینده است :

**برو جان بابا در اخلاص پیچ که نتوانی از خلق بر بست هیچ**

**جان بابا** : اضافهٔ لامیه ، منادا است .

**پیچ** : به کسر «ب» عجمی در لغت یعنی پیچ . اما مراد سعی و کوشش کن .

که : حرف تعلیل است .

**بر بست** : به معنی مصدر است یعنی بستن ، مقصود تحصیل است .

**محصول** : بیت ای جان بابا ! برو در اخلاص پیچ ، یعنی اخلاص را برای

خودت عادت کن . حاصل : بکوش که عبادت و تقوایت خالصاً لوجه الله باشد ، نه برای

مردم . زیرا از مردم هیچ چیز نمی‌توانی بر بندی ، یعنی از آنان چیزی به دست

نمی‌آوری . حاصل : اگر به خاطر مردم ریا و تزویر کنی آخرت تورا ویران می‌کند .

**کسانی که فعلت پسندیده‌اند**

**هنوز از تو نقش برون دیده‌اند**

که : حرف رابط صفت است .



**محصول بیت:** آنانکه عمل وزهد و عبادت و پارسایی تورا پسندیده‌اند ، یعنی تورا به‌عنوان صالح و متقی پذیرفته‌اند ، هنوز از تو نقش ظاهر و بیرون را دیده‌اند. سیرت و اعتقاد تو را ندانسته‌اند . وپی به باطن تو نبرده‌اند . چون باطن را فقط خدا می‌داند ، پس اعتقاد مردم اعتباری ندارد .

### چه قدر آورد بنده حوردیس

**که زیر قبا دارد اندام پیس**

**حوردیس:** ترکیب وصفی یعنی حور صورت و حور مانند .

**که:** حرف رابط صفت است .

**پیس:** به کسر «ب» عجمی یعنی ابرص که در ترکی «الانلی» گویند .

**محصول بیت:** چه قدر و قیمت می‌آورد بنده حور صورت و ملک سیمایی که

در زیر لباس اندام ابرص دارد . یعنی بنده‌یی که صورتش زیبا ولی وجودش ابرص باشد چه ارزش خواهد داشت ، یعنی هیچ ارزش ندارد .

### نشاید بدستان شدن در بهشت

**که بازت رود چادر از روی زشت**

**نشاید:** یعنی ممکن نیست .

**بدستان:** «ب» حرف مصاحبت است یعنی با حيله و نیرنگ .

**که:** حرف تعلیل است .

**بازت:** «باز» ادات تأکید ، «ت» ضمیر خطاب ، یعنی مقید است به «زشت»

در تقدیر : زشت .

**محصول بیت:** با نیرنگ و حيله داخل شدن در بهشت امکان ندارد . حاصل :

با زرق و ریا نمی‌توان به بهشت رفت . زیرا چادر از روی زشت کنار می‌رود ، یعنی اعمالی که با ریا و نیرنگ انجام داده‌ای آشکار می‌شود و سبب رسوایی تو شده مانع دخول به بهشت می‌گردد .

## حکایت طفل روزه دار<sup>۱</sup>

شنیدم که نابالغی روزه داشت

بصد محنت آورد روزی بچاشت

که : حرف بیان است .

روزه : یعنی صوم ، «روز» مطلق روز ، «ه» رسمی مفید تخصیص است همچنانکه هر پنج را «پنج» گویند ، اما «پنجه» تخصیص به پنج انگشت دست دارد .  
فقس ، فاحفظ .

محصول بیت : شنیدم که کودکی نابالغ روزه گرفت ، یعنی درحالی که روزه برایش واجب نبود ، روزه گرفت . باصد محنت روزی را به چاشت آورد ، یعنی تا موقع چاشت روزه گرفت .

بکتابش آن روز سابق<sup>۲</sup> نبود

بزرگ آمدش طاعت از طفل خرد

کتاب : به ضم و تشدید «ك» عربی مکتب و معلم را گویند . هر دو معنی محتمل است . ضمیر راجع به «نابالغ» است .

سابق : کسی را گویند که بچه را به مدرسه می برد .

محصول بیت : آن روز سابق روزه دار نابالغ را به مکتب نبرد ، زیرا اطاعت یعنی روزه طفل خرد بر او بزرگ آمد . حاصل : روزه کودک نابالغ او را به حیرت واداشت پس آن روز به مدرسه اش نبرد تا ناراحت نشود .

پدر دیده بوسید و مادر سرش

فشانند بادام و زر بر سرش

زر : در اینجا یعنی دینار و سکه . باید دانست که از رسوم عجم است که درمحل تنهیت بر سر مهنا سکه و بادام نثار می کنند همچنانکه در روم در عروسی بر سر داماد و

۱- ف : حکایت ، متن : حکایت روزه دار طفل . ۲- معن : سابق .

عروس سکه نثار می‌کنند ، و این نثار از رسوم آنان است برای کسی که از حج و غزا برمی‌گردد نثار می‌کنند . لیکن بنا به بعضی فتواها آن نثار لهو و لعب و حرام است و از جمله رسومشان است که بر روی تابوت مردگان بادام سیاه نثار می‌کنند ، همچنانکه مرازی گفته است ، بیت :

سیه بادام را هر سو می‌فکن در نظر بازی      نکه دارش که روز مرگ بر تابوتم اندازی  
و شهیدی گفته ، بیت :

چو نتوانی که امروز از سیه بادام بنوازی

چه حاصل زان که بعد از مرگ بر تابوتم اندازی

محصول بیت : پدرش چشم طفل را بوسید و مادرش سرش را بوسید و تیمناً و تبرکاً بر سرش زر و بادام افشانند همچنانکه رسم آنان است .

**چو بروی گذر کرد يك نیمه روز**

**فتاد اندرو ز آتش معده سوز**

سوز : در اینجا یعنی گرما و حرارت .

محصول بیت : چون از روزهٔ کودک نیم روز گذشت ، یعنی وقتی تا ظهر روزه گرفت ، از آتش معده در او سوز افتاد ، یعنی گرسنگی سخت بر او تأثیر کرد چنانکه عطش او را آزار داد .

**بدل گفت اگر لقمهٔ چندی خورم**

**چه داند پدر غیب یا مادرم**

لقمهٔ چندی : در تقدیر : لقمهٔ چندی است به ضرورت وزن همزه حذف شده .

محصول بیت : وقتی کودک مذکور از حرارت عطش و تأثیر گرسنگی ناراحت

شد ، در دل گفت : اگر چند لقمه بخورم ، پدر و مادرم غیب را از کجا می‌دانند ، یعنی از کجا می‌دانند که خورده‌ام .

حضرت شیخ به عبرت شروع کرده می‌فرماید :

### چو روی پسر در پدر بود و قوم

### نهان خورد و پیدا بسر برد صوم

محصول بیت : چون روی پسر در پدر و اقوامش بود ، در نهان غذا خورد و آشکارا روزه را به سر برد . یعنی در ظاهر روزه دار شد ولی در نهان غذا خورد .

### که داند چو در بند حق نیستی

### اگر بی وضو در نماز ایستی

که : اسم است به معنی چه کسی ؟

بند حق : اضافه لامیه ، مراد محبت خداست .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : چون تو در بند خدا نیستی یعنی فرمانبردار حق نیستی ، چه کسی می‌داند اگر بی وضو در نماز ایستی ؟ یعنی بدون وضو نماز بگزاری .

### پس این پیر از آن طفل نادان تر است

### که از بهر مردم بطاعت درست

مراد از «پیر» پیر ریاکار است .

که : حرف رابط صفت . و یا حرف تعلیل است .

محصول بیت : پس این پیر که به خاطر مردم در عبادت و طاعت است ، یعنی برای مردم ریا می‌کند ، از آن کودک نادان تر است . زیرا طفل نمی‌داند که کار درست یا نادرست انجام می‌دهد و در حقیقت مکلف به انجام فرایض نیست . اما پیر ریاکار برعکس این است .

### کلید در دوزخست آن نماز که در چشم مردم گزاری در از

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : کلید در دوزخ است یعنی سبب

دخول به جهنم است آن نماز که در چشم مردم دراز بگزاری ، یعنی آهسته آهسته به جای بیابوری تا مردم به تو اعتقاد برسانند و صالح پندارند .

### اگر جز به حق می رود سجاده‌ات

#### در آتش فشانند سجاده‌ات

جاده : در اصل به تشدید «د» است اما به ضرورت وزن تخفیف شده ، همزه ، حرف مجتلبه ، «ت» ضمیر خطاب است .

در : حرف صله .

فشانند : فعل مضارع جمع غایب است مراد می‌اندازند .

محصول بیت : اگر طریق عبادت و طاعت تو به راهی غیر از جاده حق می‌رود ، یعنی اگر عبادت تو توأم با ریا و زرق باشد ، و خالصاً لوجه‌الله نباشد ، سجاده ات را در آتش فشانند ، یعنی تو را با عبادت در دوزخ می‌اندازند .

#### حکایت زاهد مرآئی<sup>۱</sup>

### سیه کاری از نردبانی فتاد

#### شنیدم که هم در نفس<sup>۲</sup> جان بداد

که : حرف بیان است .

هم در نفس : یعنی در حال .

محصول بیت : شنیدم که ریاکاری از نردبانی افتاد و به محض افتادن در حال جان داد ، یعنی مرد .

### پسر چند روزی گریستن گرفت

#### دگر با حریفان نشستن گرفت

پسر : در تقدیر: پسرش . ضمیر به ضرورت وزن ترك شده .

دگر : در مفهوم دوباره است .

اگر «ر» درگستن ، مکسور خوانده شود «ش» نشستن هم مکسور خوانده می‌شود ولی اگر مفتوح خوانده شود این هم مفتوح خوانده می‌شود . فتأمل .  
**محصول بیت :** پسر سیاهکار بعد از فوت پدر چند روز ماتم گرفت و گریه کرد بعد دوباره بایاران و حریفان به نشستن شروع کرد ، یعنی طبق عادت پیشین دو مرتبه به عیش و نوش پرداخت .

**به خواب اندرش دید و پرسید حال  
 که چون رستی از حشر و نشر و سؤال**

که : حرف بیان است .

چون : با «و» اصلی یعنی چگونه ؟

حشر و نشر و سؤال : مراد احوال آخرت است .

**محصول بیت :** پسر بعد از ماتم پدر ، شبی پدر را در خواب دید و حال او را پرسید که از حشر و نشر و سؤال چگونه نجات یافتی ؟ یعنی در آن دنیا حالت چگونه شد ؟

**بگفت ای پسر قصه بر من مخوان**

**بدوزخ در افتادم<sup>۱</sup> از نردبان**

**محصول بیت :** پدرش گفت : ای پسر! بر من قصه مخوان ، یعنی سخن را طول مده کوتاه کن ، از نردبان همان به دوزخ در افتادم . و احوال قیامت را ندیدم . یعنی مرا بدون سؤال و حساب به دوزخ بردند .

حضرت شیخ به مناسبت قصه به حکمت و معرفت شروع کرده می‌فرماید :

**نکو سیرتی بی تکلف برون به از نیکنام<sup>۲</sup> خراب اندرون**

مراد از «بی تکلف» کسی است که ظاهرش به لباس زهد و صلاح مزین نباشد اما باطنش با اخلاق پسنده پیراسته شود .

**محصول بیت :** شخصی که باطناً نیکوسیرت و بیرونش بی تکلف و خراب است بهتر از آن شخص است که نیک نام ولی درونش خراب است . یعنی آنکه ظاهراً صوفی و پرهیزگار نیست ولی باطنش متقی و صوفی است بهتر از آن ریاکار است که نامش نیک ولی درونش خراب است .

**بنزدیک من شبرو راهزن** به از فاسق پارسا پیره‌ن  
**شبرو راهزن :** اضافه بیانیه . هردو ترکیب وصفی است . مراد از «شبرو» دزد و مراد از «راهزن» حرامی است .

**پارسا پیره‌ن :** ترکیب وصفی است یعنی دارای پیره‌ن پارسایی .

**محصول بیت :** حضرت شیخ می فرماید : در نزدیک من دزد راهزن بهتر است از فاسق پارسا لباس ، زیرا سارق و راهزن عاصی است اما کافر نیست ، درحالی که ریاکار کافر است .

## یکی بر در خلق رنج آزمای

**چه مزدش دهد در قیامت خدای**

**رنج آزمای :** ترکیب وصفی است یعنی زحمت کش .

**محصول بیت :** کسی که بر در خلق رنج می کشد ، یعنی خدمت مردم می کند اما به خدا خدمت نمی کند ، خدا در قیامت چه مزدی به او می دهد ؟ یعنی نمی دهد . حاصل : عبادت بی ریا عبادت به حق است پس آنکه به خاطر مردم عبادت می کند از خدا چه توقع دارد ؟

**ز عمرو ای پسر چشم نیکی مدار**

**چو در خانه زید باشی بکار**

**محصول بیت :** به طریق خطاب عام می فرماید : ای پسر ! وقتی در خانه زید مشغول کار باشی از عمرو امید احسان و نیکی مدار . حاصل : به هر کس که خدمت

می‌کنی ، اجرت و پاداش خود را باید از او بخواهی نه از دیگری .  
این بیت به طریق تمثیل است . فتأمل . یعنی بخاطر عبادتی که برای فریب  
دیگران انجام می‌دهی از خدا امید و توقع ثواب و پاداش مدار .

### نگویم تواند رسیدن بدوست

درین ره جز آن کس که رویش بدوست<sup>۱</sup>

درین ره : یعنی در راه خدا .

محصول بیت : نمی‌گویم که می‌تواند به دوست برسد ، یعنی به حق و اصل  
می‌شود جز آن کس که رویش به اوست ، یعنی کسی می‌تواند به خدا برسد که ظاهر  
و باطنش به طرف خداست . حاصل : عبادت و طاعتش خالصاً لوجه‌الله است نه  
به خاطر دیگران .

ره راست رو تا بمنزل رسی تو بر ره نه‌ای زین قبل واپسی

تا : حرف تعلیل است .

قبل : به کسر «ق» و فتح «ب» یعنی جهت و سبب .

واپسی : «وا» ادات تأکید ، «پس» یعنی عقب ، «ی» ضمیر خطاب است یعنی  
خیلی عقب مانده‌ای .

محصول بیت : به راه راست برو ، تا به منزل برسی . تو در راه مستقیم نیستی  
از آن جهت خیلی عقب مانده‌ای ، یعنی چون در طریق حق نیستی بدان جهت  
به منزل نرسیده ، عقب مانده‌ای .

### چو گاوی که عصار چشمش بیست

دوان تا شب<sup>۲</sup> شب همانجا که هست

چو : ادات تشبیه است .

که : حرف رابط صفت است .



**عصار** : به طریق مبالغه اسم فاعل است . از «عصر» به معنی فشردن چیزی ، مثلاً فشردن دانه زیتون .

تا : حرف انتهاست به معنی «الی» .

**محصول بیت** : آن که از روی ریا عبادت می کند ، شبیه گاوی است که عصار چشمش را بسته تا شب دوان است . و شب باز هم آنجاست که روز آنجا بود . زیرا در راه نمی رود تا قطع مسافت کرده به منزل برسد .

### کسی گر بتابد ز محراب روی

#### بکفرش گواهی<sup>۱</sup> دهند اهل کوی

**محصول بیت** : اگر کسی از قبله روی برگرداند ، یعنی در ادای نماز بدون عذر منحرف شود ، اهل محل به کفر او گواهی می دهند . حاصل : به عنوان اینکه از قبله منحرف شده تکفیرش می کنند .  
این به طریق تمثیل است .

### توهم پشت بر قبله ای در نماز گرت با خدا نیست<sup>۲</sup> روی نیاز

روی نیاز : اضافه لامیه است مجازاً .

**محصول بیت** : توهم مانند کسی که در نماز پشت بر قبله می کند ، پشت بر قبله هستی ، اگر روی نیازت با خدا نیست . یعنی اگر برای ریاکاری و به خاطر مردم نماز می گزاری ، مانند کسی هستی که در نماز پشت بر قبله می کند . حاصل : اگر عبادت تو لوجه الله نبوده برای ریای مردم باشد اهل قبله تو را تکفیر می کنند .

### درختی که بیخش بود برقرار

#### پرو رو که روزی دهد میوه بار

که : حرف رابط صفت است .

برقرار : یعنی ثابت .

۳- معن : یست .

۲- ع ، ف ، در .

۱- ع ، گواهی .

که : حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** درختی را که بیخش ثابت است پرورش بده ، که روزی برایت میوه بار دهد . حاصل : عبادتی که از زرق و ربا خالص باشد بدان مشغول باش تا در آخرت ثواب و پاداش بگیری .

**گرت بیخ اخلاص در بوم نیست**

**ازین در کسی چون تو محروم نیست**

**گرت :** «ت» ضمیر خطاب در معنی مقید است به «بوم» در تقدیر : بومت .  
**محصول بیت :** اگر در زمین طاعت و عبادت تو بیخ اخلاص نیست ، یعنی اگر در عملت اخلاص نیست ، ازین در هیچکس مانند تو محروم نیست . زیرا عبادت توأم باریا در درگاه خدا مردود بلکه محض عصیان است .

**هر آن کافکند تخم بر روی سنگ**

**جوی وقت دخلش نیاید بچنگ**

**وقت دخل :** اضافه لامیه است یعنی وقت محصول .  
**محصول بیت :** هر آن کسی که بر روی سنگ تخم افکند ، یعنی تخم بکارد ، به هنگام خرمن و محصول ، جوی حاصل به دستش نمی آید . یعنی عملش بیهوده است همچنانکه طاعت و عبادت ربا کار در پیش خدا لغو و بیهوده است .

**منه آبروی ریا را محل که این آب در زیر دارد و حل**

**آبروی ریا :** اضافه لامیه است مجازاً .

**محل :** در اینجا به معنی قدر و مرتبه است .

که : حرف تعلیل است .

**این آب :** یعنی آب ریا .

**و حل :** به فتح «و» و «ح» حطی یعنی با تلاق و گل .

**محصول بیت :** به آبروی ریا قدر و محلل مگذار ، یعنی عرض و ناموس ریا را بشکن . حاصل : ریا را بکلی ترك كن ، زیرا آبروی ریا در زیر و حل دارد ، چون ریا بی حد و غایت ناپاك و ملوث است یعنی کفر و ضلالت و عصیان است پس به سبب آن در آخرت روسیاهی حاصل می شود . بنابراین به هیچ وجه محلی و اعتباری برای ریا قائل مشو .

### چو در خفیه بد باشم و خاکسار

#### چه سود آب ناموس بر روی کار

خفیه : یعنی نهان .

خاکسار : یعنی ذلیل .

آب ناموس : اضافه لامیه است مجازاً ، یعنی آب عرض .

**محصول بیت :** وقتی در نهان بد و ذلیل باشم ، در ظاهر کار ، خوب بودن عرض و ناموس چه فایده دارد؟ یعنی اگر در تنهایی فاسق باشم ظاهر آدمیان مردم صالح بودن چه سود دارد؟ زیرا خدا به همه کارهایم واقف است پس به ریا مقبول مردم شدن چه فایده می بخشد وقتی انسان مردود خدا باشد .  
در بعضی نسخ به جای «باشم» ، «باشی» واقع شده است .

### بروی و ریا خرقة سهلست دوخت

#### گوش با خدا در توانی فروخت

**روی و ریا :** از قبیل اتباع و مزاجه است . پس آنکه گفته «روی» در فاسی به معنی ریاست ، از خود گفته . (رد شعی) .  
دوخت : به معنی دوختن است .  
فروخت : به معنی فرختن است .

**محصول بیت :** به زرق و ریا مکر ، خرقة دوختن آسان است اگر بتوانی آنرا به خدا بفروشی ، یعنی بالباس ریا فریب دادن مردم آسان است ولی نمی توانی خدا را

فریب بدهی .

## چه دانند مردم که در جامه کیست

### نویسنده داند که در نامه چیست

که : در هر دو مورد حرف بیان است .

**محصول بیت :** مردم چه می دانند که در جامه و خرقه کیست ؟ یعنی صالح است

یا طالح، فقط خدا می داند . فقط نویسنده می داند که در نامه چه هست ؟ یعنی تنها

نویسنده نامه می داند که در نامه چه چیز نوشته شده .

این بیت در گلستان آمده است ، در آنجا هم به طریق تمثیل واقع شده .

## چه وزن آورد جای انبان باد

### که میزان عدلست و دیوان داد

**جای انبان باد :** در تقدیر : انبان جای باد است به ضرورت وزن تقدیم و تأخیر

پیش آمده .

**انبان :** یعنی همیان ، اما در اینجا به معنی گونی است .

که : حرف بیان است .

**محصول بیت :** به طریق تمثیل می فرماید : انبان جای باد ، یعنی انبانی که

پراز باد است چه وزن می آورد ، در آن مقام که میزان عدل و دیوان داد است ؟ یعنی

روز قیامت که میزان عدل و داد گذاشته شود ریاکاری که عمرش را با ریا به سر آورده

چه پاداشی امید می دارد و چه رحمت و عفوئی انتظار خواهد داشت ؟

در نسخه بی «جایی» با «ی» وحدت آمده ، در آن صورت ضروری است که انبان

مضاف باد شود ، و «که» حرف رابط صفت می شود .

**محصول بیت :** انبان باد چه وزنی می آورد در جایی که میزان عدل و دیوان

داد باشد ، یعنی در مقامی که عدالت و داد اجرا شود ، عبادت توأم با زرق و ریا چه ارزش

و قدر می آورد ؟ فتأمل .

## مرایی که چندین ورع مینمود بدیدند و هیچش<sup>۱</sup> در انبان نبود

مرایی : اسم فاعل است از باب «مفاعله» .

که : حرف رابط صفت است .

چندین : کنایه از کثرت است .

ورع : به فتح «و» و «ر» یعنی زهد و تقوا .

می نمود : فعل ماضی حکایت حال و یا فعل ماضی مفرد غایب است یعنی نشان

می داد و یا نشان داد .

محصول بیت : مرد ریاکار که در دنیا اینهمه زهد و تقوا نشان می داد و یا نشان

داد ، روز قیامت به انبان اعمالش نگاه کردند دیدند که خالی است هیچ چیز در داخلش  
وجود نداشت ، یعنی عبادت توأم باریای او از بین رفته ، سیئات برای او مانده است .

در بعضی نسخ این بیتها آمده است :

### اگر هست مرد از هنر بهره ور

#### هنر خود بگوید نه صاحب هنر<sup>۲</sup>

محصول بیت : اگر مردی از هنر بهره مند و دارای معرفت است خود هنر

می گوید و خود را نشان می دهد نه صاحب هنر ، یعنی هنر در هر جا باشد خود را نشان  
می دهد ، نیازی نیست که صاحب هنر ، عرض هنر بکند . مخلصان نیز طاعات و

عبادات خود را به مردم نشان نمی دهند بلکه از ظاهرشان معلوم می گردد .

### اگر مشک خالص نداری مگوی

#### و گر هست خود فاش گردد بوی<sup>۳</sup>

محصول بیت : اگر مشک خالص و بی عیب نداری مگو که مشک دارم ، یعنی

مشک خود را تعریف مکن . و اگر مشک خالص و بی عیب نداری خود به وسیله بویش

۱- متن : بدیدند هیچش . ۲- ع ، ف ، ندارد . ۳- ع ، ف ، ندارد .

فاش می‌گردد نیازی به تعریف تو ندارد. یعنی اگر زهد خالص از ریا نداری خود را عابد و زاهد مشمار، و اگر عابد پاک هستی، لازم نیست که خود را به مردم عابد نشان بدهی، چون مردم خود ماهیت تو را درک می‌کنند بدون آنکه خود را معرفی بکنی.

### بسوگند گفتن که زر مغربست

#### چه حاجت محك خود بگوید که چیست<sup>۱</sup>

که: حرف رابط مقول و قول است.

مغربی: با «ی» نسبت یعنی فرنگی.

بگوید: در اینجا یعنی معلوم می‌سازد.

که: حرف بیان است.

محصول بیت: چه حاجت به سوگند گفتن که این زرمغربی است؟ زیرا محك خود معلوم می‌دارد که چیست؟ یعنی انسان نباید تقوا و زهد خود را به رخ مردم بکشد زیرا مردم خودشان احوال و اطوار هر کس را می‌دانند نیازی به تعریف نیست.

### کنند آبره<sup>۲</sup> پاکیزه تر ز آستر

#### که این<sup>۳</sup> در حجابست و آن<sup>۴</sup> در نظر

آبره: با الف ممدود یعنی رویه لباس، که عرب «ظهاره» گوید به کسر «ظ».

اما در اینجا به ضرورت وزن به قصر خوانده می‌شود.

که: حرف تعلیل است.

این: اسم اشاره است به «آستر» و «آن» به «آبره».

محصول بیت: مردم رویه لباس را پاکیزه‌تر از آستر می‌کنند، زیرا آستر

در حجاب، یعنی پنهان است اما رویه در معرض دید است.

این بیت در بعضی نسخ آمده، مراد تمثیل است: یعنی ریاکاران هر وقت مردم را

۱- ع، ف، ندارد. ۲- ع، ف، آبره. ۳- ع، ف، آن. ۴- ع، ف، این.

می‌بینند طاعات و عبادات را بهتر انجام می‌دهند .

## بزرگان فراغ از نظر داشتند

### از آن پرنیان آستر داشتند

بزرگان : یعنی اولیاء الله .

از آن : ادات تعلیل است .

پرنیان : یعنی دیبای منقش .

**محصول بیت :** بزرگان از نظر والتفات مردم فراغ داشتند ، یعنی از نظر و توجه مردم قطع نظر کرده به احوال آخرت مقید شدند . بدان جهت آستر لباس را پرنیان داشتند نظیر عمر بن عبدالعزیز . حاصل : به ظاهرشان مقید نشده باطن خود را به محبت خدا آراسته و پیراسته می‌کنند .

## گر آوازه خواهی در اقلیم فاش

### برون حله کن گو درون حشوباش

حله : یعنی لباس فاخر .

حشو : آنچه بدان درون چیزی را پر کنند مانند پشم و پنبه در متکا و تشك . در

اینجا مراد لباس پنبه دار است .

**محصول بیت :** اگر می‌خواهی آوازه‌ات در مملکت فاش گردد ، یعنی اگر

می‌خواهی مشهور جهان باشی ، بیرون را حله کن ، و درون را بگو حشوباش ، یعنی ظاهرت را بالباس صالحان زینت ده و باطنت را با عدم اخلاص خراب کن . حاصل : اگر می‌خواهی در جهان مشهور گردی ، ریاکار باش .

آنکه «اقلیم» را به «فاش» مضاف کرده و در معنی گفته : اگر می‌خواهی در سایر

اقلیم شهرت و آوازه یابی ، هم در لفظ وهم در معنی اشتباه کرده است . (ردشمنی) .

## ببازی نگفت این سخن بایزید

که از منکر ایمن ترم کز مرید

که : حرف رابط مقول وقول است .

محصول بیت : حضرت بایزید بسطامی این سخن را از روی بازی و به طریق لطیفه نگفت ، یعنی بیهوده نگفت که از منکر ایمن تراز مرید هستم ، یعنی به همان اندازه که از منکر ایمن هستم از محب و مرید ایمن نیستم . زیرا منکر عیب مرا در روبرو می گوید و از او انکسار نفس حاصل می شود اما مرید عیب مرا نمی بیند و مرا ثنا و مدح می کند در نتیجه نفس مرا گرفتار غرور می کند و سبب هلاکم می گردد پس زیبایی که از محب می آید از منکر نمی آید .

## کسانی که سلطان و شاهنشهند

سراسر گدایان این درگهند

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : کسانی که سلطان و شاهنشاه هستند ، سراسر ، یعنی همگی ، گدایان و نیازمندان این درگاه خدا هستند . حتی حاکمان و پادشاهان محتاج تر از دیگر مردم می باشند .

## طمع در گدا مرد معنی نبست

نشاید گرفتن در افتاده دست

محصول بیت : مرد معنی طمع در گدا نبست ، یعنی از گدا چیزی نمی خواهد ،

زیرا دست در افتاده گرفتن ، یعنی چیزی از افتاده خواستن ، شایسته و پسندیده نیست ، یعنی سلاطین دنیا محتاج درگاه خدا هستند پس در واقع آنان نیز گدا می باشند پس از آنان چیزی خواستن مثل اینست که از گدایان خواسته می شود که آنهم شایسته نیست . بدان جهت اولیاء الله از کسی چیزی نمی خواهند و به کسی عرض حاجت نمی نمایند .



## همان به گر آبتن گوهری که همچون صدف سر بخود دربری

۴۳ : حرف بیان است .

محصول بیت : اگر آبتن گوهر هستی ، یعنی اگر در تو گوهر معرفت وجود دارد ، همان بهتر که همچون صدف سر را به خود ببری ، یعنی سرت را در گریبان خود کشیده خاموش باشی ، و خود را در میان مردم بی نام و نشان سازی .

## چو روی پرستیدن با خداست اگر جبرئیل<sup>۲</sup> نبیند رواست

روی پرستیدن : اضافه لامیه است مجازاً . «ت» ضمیر خطاب .

محصول بیت : وقتی روی پرستیدن و عبادت تو به خداست ، یعنی زرق و ریایی نداری ، هرگاه عبادت تو را جبرئیل نبیند رواست . حاصل : اگر عبادت و طاعت تو خالص از ریا و برای خدا باشد ، نه مردم بلکه ملائکه هم طاعت و عبادت و تقوای تو را نمی بینند و مورد قبول خدا واقع می شود .

## ترا پند سعدی بسست ای پسر اگر گوش داری<sup>۳</sup> چو پند پدر

محصول بیت : به طریق خطاب عام می فرماید : ای پسر ! پند سعدی تو را بس است ، هرگاه مانند پند پدر گوش داری ، یعنی اگر پند سعدی را هم مانند پند پدر حفظ کنی ، اندرز سعدی هم برایت کافی است .

## گر امروز گفتار ما نشنوی مبادا که فردا پشیمان شوی<sup>۴</sup>

محصول بیت : حضرت شیخ از غایب به متکلم التفات کرده می فرماید : هرگاه امروز گفتار ما را نشنوی ، یعنی پند ما را نپذیری ، مبادا که فردا ، یعنی در روز آخرت ، پشیمان گردی ، یعنی اگر پند مرا به کار نبندی ، البته پشیمان می شوی .

۱- متن : بخو . ۲- متن : جرایلت . ۳- ع ، ف : گیری .

۴- ع ، ف : این بیت را اضافه دارد ،

ازین به نصیحتگری بایست ندانم پس از من چه پیش آیدت

## باب ششم

### در قناعت

#### خدا را ندانست و طاعت نکرد

#### که بر بخت و روزی<sup>۱</sup> قناعت نکرد

که : در اصل «آن کس که» است . با حذف و ایصال ، «که» شده به معنی چه کسی؟  
محصول بیت : خدا را ندانست و از او اطاعت نکرد آن کس که بر بخت و  
روزی خدا داده قناعت نکرد و خواستار زیاده شد و از اوضاع خود شکایت نمود .  
حضرت شیخ اندرز می فرماید :

#### قناعت تو انگر کند مرد را خبر ده<sup>۲</sup> حریص جهانگرد را

جهانگرد : ترکیب وصفی است یعنی بی قرار و نا آرام .  
محصول بیت : قناعت مرد را تو انگر می کند ، یعنی هر کس به خدا داده قانع  
باشد غنی می شود و محتاج کسی نمی گردد . پس به حریص جهانگرد و بی قرار برای  
طلب دنیا ، خبر بده که قانع شده ترک حرص کند تا دارای حضور قلب و صفای  
خاطر گردد .

#### سکونی بدست آور ای بی ثبات

#### که بر سنگ گردان نروید نبات

که : حرف تعلیل است .  
محصول بیت : حضرت شیخ به طریق خطاب عام می فرماید : ای حریص  
بی ثبات و بی قرار ! سکونی به دست آور ، یعنی نبات و آرامشی به دست آور ، در گوشه بی  
بنشین . زیرا بر روی سنگ گردان گیاه نمی روید ، یعنی مادام که در گوشه بی نشینی

۱- متن ، بخت روزی . ۲- ع ، ف ، کن .

وقناعت و توکل ننمایی، معرفت خدا در تو حاصل نمی‌شود.

## میپرور تن از مرد رای وهشی که او را چو میپروری میکشی

که: حرف تعلیل است.

محصول بیت: اگر مرد دارای رأی و خرد هستی، تن، یعنی نفست را پرورش مده. زیرا وقتی او را می‌پروری، می‌کشی، زیرا با پروردن سبب هلاک تو می‌گردد. حاصل: بعضی از حیوانات را برای کشتن، پرورش می‌دهند. تو نیز تن خود را پرورش مده تا هلاک نکنی.

## خردمند مردم هنر پرورند که تن پروران از هنر لاغرند

خردمند مردم: در تقدیر: مردم خردمند است به ضرورت وزن مقدم و مؤخر شده.

هنر پرورند: این ترکیب به دو وجه محتمل است یکی «پرورند» فعل: مضارع جمع غایب، «هنر» مفعول مقدم آن. دیگری، «هنر پرور» ترکیب وصفی «ند» ادات جمع باشد. فتأمل.

که: حرف تعلیل است.

لاغر: یعنی ضعیف، کنایه از عدم است.

محصول بیت: خردمندان و دانایان هنر پرورند، یعنی هنر را می‌پرورند، حاصل: هنرمند می‌شوند. زیرا تن پروران عاری از هنرند، یعنی بی‌هنر هستند.

## خور و خواب تنها طریق ددست برین بودن آیین نابخردست

محصول بیت: خوردن و خوابیدن تنها، یعنی بدون عبادت و طاعت، طریق و

عادت حیوانات درنده است ، یعنی به عبادت مشغول نشدن و تنها بد خوردن و خوابیدن پرداختن کار حیوانات است . برای این حال بودن آیین و اسلوب بی خردان است زیرا خردمندان البته غافل از عبادت و خالی از طاعت نمی شوند .

**کسی سیرت آدمی گوش کرد که اول سگ نفس خاموش کرد**  
 که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : کسی سیرت و خلق آدمی گوش کرد که اول سگ نفس را خاموش کرد ، یعنی مادام که سگ نفس زبون و مغلوب نشود انسان به درجه و مرتبه انسانیت واصل نمی شود . حاصل : مادام که آرزوهای نفسانی دفع نشود اخلاق بشری و اطوار ملکوی حاصل نمی شود .

آنکه گفته «گوش کرد» در اینجا یعنی امید کرد ، از خود گفته . (ردشعی) .

**خنک نیک بختی که در گوشه ای**

**به دست آرد از معرفت توشه ای**

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : خنک نیک بختی است که در گوشه ای از معرفت خدا توشه ای به دست آورده ، یعنی معرفت الله حاصل کرده در گوشه ای به طاعت و عبادت مشغول شود .

**بر آنان که شد سر حق آشکار نکردند باطل برو اختیار**

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : بر آنان که سر خدا و معرفت الله آشکار شد ، یعنی آنان که به راز توحید پی بردند ، باطل را ، یعنی محبت ماسوا و لذت دنیا را ، بر محبت او اختیار نکردند . حاصل : به اغیار التفات نمودند .

**ولیکن چو ظلمت نداند ز نور**

**چه دیدار دیوش چه رخسار حور**

دیدار دیو : اضافه لامیه است یعنی روی شیطان .

چه : در این قبیل موارد ، حرف تسویه است .

حور : در اینجا به معنی «حورا» یعنی جمع را در مقام مفرد استعمال می کنند .  
 محصول بیت : چنین هستند آنانکه به سر حق واصل شده اند . اما کسانی که  
 ظلمت را از نور و باطل را از حق تشخیص نمی دهند در نظر آنان روی شیطان و رخسار  
 حور برابر است ، یعنی میان روی زشت شیطان و صورت زیبای حور نمی توانند فرقی  
 قائل شوند .

### تو خود را از آن در چه انداختی

که چه را ز ره بساز نشاختی

از آن : ادات تعلیل است .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می فرماید : تو خود را از آن جهت در  
 چاه ضلالت انداختی ، که چاه ضلالت را از طریق مستقیم نشناختی ، حاصل : خیر  
 را از شر تمیز ندادی ، بدان جهت به گمراهی افتادی و هلاک شدی .

### بر اوج فـاك چون پرد جره باز<sup>۱</sup>

که بر آشه پش بسته ای سنگ آرز<sup>۲</sup>

چون : یعنی چگونه ؟

جره باز : به ضم «ج» ترکیب مزجی است به معنی باز نر ، تشدید «ر»  
 به ضرورت وزن است . در اینجا مراد از جره باز ، قوت روحانی است . فتدبر .

که : حرف تعلیل است .

شهپر : به فتح «ش» و «ب» عجمی و سکون «ه» در لغت پره های اول بال پرندگان  
 است که در هر بال چهار تاست در عربی «قوام» گویند . اما در این قبیل موارد مطلق بال  
 است . «ش» ضمیر راجع به «جره باز» است .

محصول بیت : بر اوج فاك ، یعنی بر عالم علوی ، جره باز روح تو چگونه

۱- متن : جر باز ۲- ع ، ف : در . ۳- ع : شهر شد بسته چنگ .

می‌پرد که بر بال آن سنگ آه و هوس بسته‌ای و گران جانش کرده‌ای؟ یعنی وصول به عالم توحید چگونه برای تو میسر می‌گردد در حالی که با آرایشهای ماسوا سر تا پا آلوده شده‌ای؟

## گرش دامن از چنگ شهوت رها

### کنی رفت تا سدرۃ المنتهی

گرش: ضمیر راجع به «جره باز» و در معنی مقید است به «دامن» در تقدیر: دامنش.

چنگ شهوت: اضافه لامیه است مجازاً.

تا: حرف انتہاست به معنی «الی».

سدرۃ المنتهی: نام درختی است در آسمان هفتم، بعضیها گفته‌اند میوه‌اش پسته است. والعلم عندالله.

محصول بیت: اگر دامن جره باز مذکور را از چنگ شهوت و هوس رها کنی، تا سدرۃ المنتهی می‌رود، حاصل: اگر روح خود را از لذات نفسانی خلاص کنی، تا عرش می‌رود، یعنی به مقام ارواح قدس واصل می‌شوی.

## بکم کردن از عادت خویش خورد

### توان خویشان را ملک خوی کرد

بکم کردن: «ب» حرف سبب است.

خورد: در اینجا اسم است به معنی خوردن. مفعول صریح است آنکه گفته به معنی طعام است، از خود گفته (ردشمنی).

محصول بیت: انسان با کم کردن از عادت خوردن و نوشیدن خود، یعنی با ریاضت و کوشش، می‌تواند خویشان را فرشته خوی بنماید، یعنی به وسیله ترک آرزوی طبع و هوای نفس می‌توان به صفت ملکوتی متصف شد.

در بعضی نسخ «بکم خوردن از عادت خویش خورد» آمده، التزاماً، «خورد»

به معنی طعام است .

در بعضی نسخ این بیت آمده است :

**کجا شیر<sup>۱</sup> وحشی رسد در ملک**

**نشاید پرید از ثری بر فلك**

ثری : با سه نقطه به معنی خاک مرطوب اما در اینجا مراد زمین است .

**محصول بیت :** در این بیت تمثیه است مادام که انسان از صفت حیوانی و درندگی بیرون نیامده ، به صفت بشری واصل نشده ، امکان ندارد که مرتبه<sup>۲</sup> ملکی را به دست آورد . می فرماید : شیر وحشی چه وقت به مرتبه<sup>۲</sup> ملکی واصل می شود ، حاصل : مادام که صفت حیوانی انسان به صفت بشری تبدیل نشود ، نمی تواند به صفت ملکی واصل شود . مصراع دوم در حکم تعلیل واقع شده ، یعنی پریدن از زمین به آسمان ممکن نیست . پس با صفت حیوانی به دست آوردن صفت ملکی همانند پریدن از زمین به آسمان است ، که اینهم محال است . بیت قبلی این معنی را معلوم می دارد .

**نخست آدمی سیرتی پیشه کن**

**پس آنگه ملک خوئی<sup>۲</sup> اندیشه کن**

**آدمی سیرت :** ترکیب وصفی ، «ی» اولی نسبت . دومی ، حرف مصدر است .  
**محصول بیت :** به طریق خطاب عام می فرماید : نخست آدمی سیرتی را پیشه<sup>۳</sup> خودت بکن ، یعنی از خوی حیوانی بدر آئی و با اوصاف انسانی متصف باش ، بعد از آن فرشته خوی شدن را اندیشه کن ، حاصل : مادام که دارای سیرت آدمی نشده ای ، نمی توانی فرشته خوی باشی .

**تو بر کره<sup>۴</sup> تو سنی بر<sup>۳</sup> کمر نگر تا نییچد ز حکم تو سر**

کره : به ضم «ک» عربی یعنی بچه اسب ، تشدید به ضرورت وزن است .

توسن : یعنی سرکش «ت» به فتح و ضم و «س» مفتوح است .

۱- ع ، ف : سیر . ۲- ع : پس آنگه خوی دیگر . ۳- ع ، ف : در .

کمر : در این قبیل موارد یعنی پل .

تا : حرف تحذیر است .

محمصول بیت : توسوار بر کرهٔ توسن ، بر روی پل هستی ، یعنی در محبت دنیا سوار اسب سرکش نفس هستی . دقت کن ، غافل مباش تا از حکم و فرمان توسر نییچد و سرکشی کرده تورا از پشتش به زمین نیندازد . حاصل : مغلوب نفس اماره مباش که هلاک می‌گردد .

که گر پالهنک از کفت<sup>۱</sup> در گسیخت

تن خویشتن گشت<sup>۲</sup> او خون توریخت

که : حرف تعلیل است .

پالهنک و پالاهنگ : یعنی ریسمانی که بر لکام اسب بندند ، کمند ، یوغ .  
محمصول بیت : از توسن غافل مباش ، زیرا اگر پالهنک خود را از کفت در گسیخت ، یعنی اگر نفس اماره بر تو غالب بشود ، تن خود را هلاک می‌کند و خون تورا می‌ریزد . یعنی وقتی نفس اماره بر تو غالب گشت و هر چه خواست انجام داد ، هم تورا به آتش می‌برد و هم خود را .

باید دانست که اگر در عربی و فارسی ادات شرط مقارن فعل ماضی باشد ، معنی آنرا مستقبل می‌کند ، فتأمل .

حضرت شیخ اشاره می‌کند که اینهمه قبایح و طغیان و عصیان نفس اماره از پر خوردن و آشامیدن است ، می‌فرماید :

باندازه خور زاد اگر مردمی<sup>۳</sup> چنین پر شکم آدمی یاخمی

زاد : یعنی آذوقه .

آدمی یاخمی : هر دو «ی» ضمیر خطاب است متضمن استفهام . «یا»

حرف عطف است .

۳- ع : آدمی .

۲- متن : گشت .

۱- ع : کفت .



**محصول بیت :** به طریق خطاب عام می‌فرماید : اگر انسان هستی آذوقه و خوراک را به اندازه بخور ، یعنی همانند حیواناتی که گرسنگی و سیری نمی‌دانند بسیار مغرور ، با این شکمت آیا آدم هستی یا خمی؟ یعنی آیا اینهمه می‌خوری، انسانی از جنس حیوانات؟ یا اینکه خمی از جمادات؟

## درون جای قوتست و ذکر و نفس

**تو پنداری از بهر نمانست و بس**

**محصول بیت :** درون تو جای قوت و ذکر و نفس است . تو گمان می‌کنی که فقط جای خوراک و آذوقه است . یعنی درون برای آن معانی است فقط محل اکل و شرب نیست .

**کجا ذکر گنجد در انبان آز بسختی نفس میکند پا دراز**

انبان آز : اضافه لامیه است مجازاً .

**پا :** در تقدیر: پایش . ضمیر راجع به «انبان» و یا راجع به «نفس» است . نسبت به مصراع اول در حکم تعلیل . و یا نسبت به «انبان» صفت واقع شده است . فتدبر .  
**محصول بیت :** چگونه ذکر خدا در انبان آز می‌گنجد که نفس پای انبان آز را به سختی دراز می‌کند . و یا پای خود را به سختی دراز می‌کند ، یعنی انبان آز چنان پراز طعام است که نفس به راحتی نمی‌تواند پا دراز کند ، و یا انبان پایش را به زور دراز می‌کند .

باید دانست که وقتی انبان را پراز باد می‌کنند نفس به زور پا را دراز می‌کند ، مقصود آنست که آرمند طعام چنان غذا می‌خورد که به زور تنفس می‌کند . همچنانکه می‌گویند آن قدر غذا خورده‌ام که جایی برای نفس نمانده است .

**ندارند تن پروران آگهی که پر معده باشد ز حکمت تهی**

که : حرف بیان است .

**محصول بیت :** تن پروران یعنی پر خوران آگاه نیستند که پر معده ، از

حکمت و معرفت خالی می‌شود، یعنی پر خوری زیان بار است، همچنانکه در عرب مثل است: «البطنۃ تذهب الفطنۃ» یعنی، پر خوری زیرکی را از بین می‌برد. حاصل: انسان را کودن می‌کند.

## دو چشم و شکم پر نگرودد بهیچ

### تهی بهتر این روده پیچ پیچ

پیچ پیچ: تأکید لفظی است یعنی بسیار پیچیده.

محصول بیت: دو چشم و شکم با هیچ چیز پر نمی‌گردد، یعنی سیراب نمی‌شود، این روده پیچ پیچ تهی باشد بهتر است زیرا از پر خوری امتلا حاصل می‌گردد که موجب سنگینی و فساد می‌شود. برعکس کم خوردن و پرهیز باعث سبکی و راحتی است.

## چو دوزخ که سیرش کنند از وقید

### دگر بانگ دارد که هل من مزید

وقید و وقود: چیزهایی که سبب سوزش آتش می‌شود.

که: حرف بیان است.

هل من مزید: مقتبس است از آیه کریمه سوره «ق»<sup>۱</sup>، یعنی آیا بازهم هست؟

محصول بیت: دو چشم و شکم همانند دوزخ است که آنرا از هیـزم سیر

می‌کنند، یعنی پرمی‌کنند بازهم فریاد می‌کند که آیا بازهم هست؟ حاصل: چشم و

شکم نظیر دوزخ است که با هیچ چیز سیر نمی‌گردد.

## همی میردت عیسی از لاغری تو در بند آنی که خر پروری

همی میردت: «همی» ادات استمرار. «ت» ضمیر خطاب، در معنی مقید

است به «عیسی» در تقدیر: عیسیست. در اینجا مراد از «عیسی» روح است.

که: حرف بیان است.

خر: مفعول مقدم «پروری» مراد از «خر» نفس است.

محصول بیت: روح تو از لاغری می‌میرد، یعنی چون به خدا طاعت و عبادت

۱- یوم نقول لجهنم هل امتلات و نقول هل من مزید (قرآن، ق، ۳۰)

نمی‌کند هلاک می‌شود ، ولی تو در آن هوسی که خر پرورش دهی ، یعنی تن خود را  
فربه می‌کنی و نفس را که دشمن توست می‌پروری و در نتیجه خود را هلاک می‌سازی .

### بدین ای فرومایه دنیا مخر جو خر<sup>۱</sup> بانجیل عیسی مخر

محصول بیت : ای فرومایه ! با دین دنیا مخر ، یعنی دین را با دنیا عوض  
مکن . جو خر را با انجیل عیسی مخر ، یعنی دنیا را که چیزی بسیار حقیر است  
آنها با چیز پر قیمتی عوض مکن . حاصل : به خاطر خشنودی نفست ، رضای خدا  
را ترك مکن .

در جمع «عیسی» و «انجیل» صفت مراعات نظیر وجود دارد .

### مگر می‌نبینسی که دد را ودام

#### نینداخت جز حرص خوردن بدام

مگر : در این قبیل موارد به معنی «گویا که» است .

که : حرف بیان است .

دام : یعنی پرنده و مرغ .

محصول بیت : مگر نمی‌بینی که درندگان و پرندگان را به دام نینداخت  
مگر حرص خوردن ، یعنی هر حیوان به سبب طمع و آزرگرفتار دام و تله می‌شود .  
پس باعث گرفتاری طمع خوردن است .

### پلنگی که گردن کشد بر وحوش

#### بدام افتد از بهر خوردن چوموش

که : حرف رابط صفت است .

وحوش : جمع «وحش» حیوانات بیابان را گویند .

محصول بیت : پلنگی که بر وحوش گردن کشد ، یعنی بزرگی نشان بدهد ،  
از بهر خوردن مانند موش به دام می‌افتد ، حاصل : به خاطر حرص بودنش به خوراك،

روزی به دام گرفتار می آید .

### چوموش آنکه نان و پنیرش خوری

#### بدامش در افتی و اتیرش خوری

**محمول بیت :** کسی که نان و پنیرش را بخوری ، مانند موش ، به دامش می افتی و تیرش رامی خوری . حاصل : گرفتار دامش می شوی و تورا به هلاکت می رساند .

#### حکایت

این حکایت اغلب بعد از سه چهار حکایت آمده است .

### شکم صوفیی را زبون کرد و فرج

#### دو دینار برهر دوان کرد خرج

فرج : یعنی آلت .

**محمول بیت :** صوفیی را شکم و فرجش زبون کرد ، یعنی شکمش بسیار گرسنه شد و نفسش سر به طغیان نهاد . پس برای هردو ، دو دینار خرج کرد ، یعنی برای هر یک دیناری خرج نمود . حاصل : با دیناری شکم را سیر کرد و با دیناری آرزوی نفس را بر آورد .

### یکی گفتش از دوستان در نهفت<sup>۲</sup>

#### چه کردی بدان هردو دینار گفت

**محمول بیت :** در نهان یکی از دوستانش به صوفی گفت : با آن دو دینار چه کردی ؟ صوفی نیز در پاسخ گفت . مقول قول بیت آینده است :

### بدیناری از پشت راندم نشاط

#### بدیگر شکم را کشیدم سماط

**سماط :** یعنی سفره . مراد طعام است به طریق ذکر محل اراده حال .  
**محمول بیت :** صوفی گفت : با یک دینار از پشتم نشاط راندم ، یعنی دفع شهوت از پشت نمودم و با دینار دیگر به شکم سماط کشیدم ، یعنی یک دینار هم

۱- متن : بدام افتی و تیر . ۲- متن : صوفی . ۳- متن : دوستان نهفت . ۴- ع ، ف ، بدین

به خوراك دادم وخوردم . حاصل : با یکی خواهش نفس بر آوردم و با دیگری شکم را سیر کردم .

**فرومایگی کردم و ابلهی** که این همچنان پر نشد و آن تهی<sup>۱</sup>

که : حرف تعلیل است .

این : اسم اشاره است به «شکم» .

آن : اسم اشاره است به «پشت» .

**محصول بیت :** فرومایگی و ابلهی کردم که دو دینار را ضایع نمودم ، زیرا این شکم همچنان پر نشد ، یعنی سیر نگشته باز هم اشتها دارد و آن پشت نیز خالی نشد یعنی باز هم آرزوی جماع می کند .

حضرت شیخ به حکمت شروع کرده می فرماید :

**غذا گر لطیفست و گمر سرسری**

**چو دیرت بدست افتد خوش خوری**

سرسری : در اینجا غذای غیر لطیف است .

**محصول بیت :** غذا اگر لطیف است و اگر غیر لطیف ، وقتی دیر به دست تو افتد آنرا خوش می خوری ، یعنی وقتی شکمت بسیار گرسنه باشد جنس طعام هر چه باشد ، همانند شکر لذیذ می خوری . حاصل : غذایی که با اشتها خورده شود هر چه باشد لذیذ می شود .

**سر آنگه ببالین نهد هوشمند**

**که خوابش بقهر آورد در کمند**

که : حرف بیان است .

**محصول بیت :** هوشمند آنگاه سر بر بالین می نهد ، یعنی وقتی به خواب مایل می شود که خواب او را به قهر در کمند آورد ، یعنی آن قدر نمی خوابد که خواب بر او غلبه کند

وبی اختیار سرش را به بالش می‌گذارد. حاصل: قبل از آنکه خوابش بیاید نمی‌خوابد.  
**مجال سخن تا نبینی مگوی<sup>۱</sup> چو میدان نبینی نگاه دار گوی**

مجال سخن: لامیه است مجازاً، یعنی محل سخن.

محصول بیت: مادام که مجال سخن و محل کلام را نبینی مگوی، یعنی سخن را در محالش بگوی. وقتی میدان نبینی گوی را نگاه دار. حاصل: زمان و موقع سخن را رعایت کن.

**مگوی و منه تا توانی قدم از اندازه بیرون و ز اندازه کم**

محصول بیت: مادام که می‌توانی از اندازه بیرون و از اندازه کم مگوی و قدم مگذار، یعنی سخن را از مقتضای حال زیاد و کم مگوی، نه بسیار بگوی و نه کم. در هر کاری که طالبش هستی افراط و تفریط مکن، بلکه در هر وضع بر اعتدال باش، هم در گفتار و هم در کردار.

**ببی رغبتی شهوت انگیختن بر رغبت بود خون خود ریختن**

شهوت: در اینجا به معنی جماع است.

محصول بیت: با بی‌رغبتی شهوت انگیختن، یعنی بدون میل و رغبت تمام، جماع کردن، با رغبت و میل تمام خون خود ریختن است. حاصل: در هلاک خود سعی و کوشش کردن است.

**برو اندرونی بدست آرد پاک**

**شکم پر نخواهد شد الا بخاک<sup>۲</sup>**

اندرون: در اینجا به معنی دل است. «ی» حرف وحدت.

پاک: صفت «اندرون» است.

محصول بیت: به طریق خطاب عام می‌فرماید: برو دلی پاک به دست آورد، یعنی تصفیه باطن بکن. شکم پر نخواهد شد مگر با خاک. حاصل: در تصفیه باطن

سعی کن که آن لازم است در پر کردن شکم کوشش مکن که ضرر محض و زیان فاحش است .

### حکایت

مرا حاجیبی<sup>۱</sup> شانه<sup>۲</sup> عاج داد که رحمت بر اخلاق حجاج باد

عاج : استخوان فیل را گویند .

که : حرف رابط دعاست .

محصول بیت : حضرت شیخ می فرماید : يك نفر حاجی بهمن شانه<sup>۲</sup> عاج داد ،

یعنی ارمغان آورد - دعا می کند که بر اخلاق حاجی ها رحمت باد که به هنگام آمدن دست خالی نمی آیند .

شنیدم که باری سگم خوانده بود

که از من بنوعی دلش مانده بود

که : حرف بیان است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : شنیدم که يك وقت مرا سگ خوانده بود ، یعنی حاجی مذکور

يك بار مرا سگ خوانده بود گویا بنا به علتی از من رنجیده بود و بد آنجهت مرا سگ خوانده بود .

بینداختم شانه کین استخوان

نمی بایدم دیگرم سگ مخوان

محصول بیت : شانه<sup>۲</sup>ی را که داده بود دور انداختم که این استخوان را لازم

ندارم ، دیگر مرا سگ مخوان .

بین «استخوان» و «سگ» صفت مراعات نظیر واقع شده است .

حضرت شیخ به اندرز شروع کرده می فرماید :

## مپندار چون سر که خود خورم

### که جور خداوند حلوا برم

محصول بیت : چون سر که خود را می خورم ، گمان مکن که جور خداوند

حلوا را می برم ، یعنی من که به ادنی غذا و معیشت جزیی قانع و راضی هستم ، گمان مکن که جور و جفای خداوند نعمت و حلوارا می برم .

## قناعت کن ای نفس بر اندکی

### که سلطان و درویش بینی یکی

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای نفس حریص ! به اندک چیز قناعت کن ، تا اینکه سلطان و

درویش را یکی بینی ، یعنی به سبب قانع بودن ، کمتر نیازمند اهل دنیا باش . وقتی به کمتر چیز قانع شدی ، و به احدی نیازمند نگشتی ، گدا و سلطان در نظر تو یکسان می شود .

## چرا پیش خسرو بخواهش روی

### چو یکسو نهادی طمع خسروی

محصول بیت : چرا برای خواهش به پیش پادشاه می روی ، یعنی چرا

به خاطر طلب احسان پیش پادشاه می روی؟ وقتی طمع را کنارگذاری پادشاه هستی ، یعنی اینکه برای احسان و جایزه پیش پادشاه می روی ، البته از طمع است پس وقتی طمع را کنار گذاشتی ، خودت پادشاه می شوی .

## اگر خودپرستی شکم طببله کن

### در خانه این و آن قبله کن<sup>۲</sup>

این و آن : از الفاظ کنایه است .

محصول بیت : اگر خودپرست هستی و اندر ز مردم را درباره قناعت نمی پذیری



شکم را برای پرکردن از این و آن ، طببله کن . درخانه این و آن را قبله کن . یعنی برای گدایی درخانه های مردم را بگرد و چاپلوسی کن . یعنی اگر به خدا داده قانع نیستی ، برو به درمردم و ذلت و خواری را بپذیر ، تا چیزی به تو بدهند همچنانکه حال گدایان چنین است .

### و گر هر دمت نفس گوید بده

#### بخواری بگرداندت<sup>۱</sup> ده بده<sup>۲</sup>

محصول بیت : و اگر نفس هر دم بگوید که بده ، یعنی هر لحظه از تو چیزی بخواهد ، تو را به خواری و ذلت ده بده می گرداند . حاصل : گدایی تو را حقیر و ذلیل می کند ، نظیر دیگر گدایان .

### قناعت سرافرازد ای مرد هوش

#### سر پر طمع بر نیاید ز دوش

محصول بیت : ای مرد هوش ، یعنی ای عاقل ! قناعت سر تو را بلند می کند ، یعنی تو را عالی مقام و عزیز و محترم می نماید . لکن سر پر طمع و یا سرشخص پر طمع از دوش بلند نمی شود یعنی به ناچار به همه تواضع و تملق می کند . و هرگز از ذلت و خواری خلاص نمی شود . حاصل : سر درپیش هر کس فرو می آورد تا چیزی دریافت دارد .

### حکایت

#### یکی با<sup>۳</sup> طمع پیش خوارزمشاه

#### شنیدم که شد بامدادی<sup>۴</sup> پگاه

طمع : در اینجا به معنی امید است .

خو رزم : به ضم روم «خ» با «و» رسمی و فتح «ر» در ترکستان نام شهری بالاتراز سمرقند است . و خوارزمشاه سلطان محمد شاه بزرگ است که حضرت شیخ را

۱- معن : بگرداند . ۲- ع ، ف ، ندارد . ۳- ف ، بر . ۴- ع ، بامداد .

به رسولی پیش پادشاه ختا فرستاده بود .

که : حرف بیان است .

شد : در اینجا یعنی رفت .

پنگاه : بعضی از عجم به فتح «ب» عجمی و بعضی «ب» عربی می خوانند یعنی

صبح زود .

محصل بیت : شنیدم که شخصی صبح زود به امیدی پیش سلطان محمد

خوارزمشاه رفت . حاصل : برای درخواست چیزی صبح زود به خدمت پادشاه رفت .

### چو دیدش بخدمت دو تا گشت و راست

#### دگر روی بر خاک مالید و خاست

دیدش : ضمیر مستتر راجع به «یکی» است و ضمیر بارز راجع به «شاه» .

محصل بیت : چون طمعکار خوارزمشاه را دید در خدمت او ، در مقام سلام ،

دو تا گشت و راست شد ، همچنانکه امروز در روم در جای سلام به وضع رکوع در

می آیند ، او نیز خم شد و راست گشت ، بعد از آن به زمین افتاد و روی بر خاک مالید

و برخاست . حاصل : رکوع و سجود کرد .

باید دانست که در «فتاوی ناطقی» آمده که هر کس به نیت عبادت به کسی سجده

کند ، کافر می شود . اما اگر به قصد تحیت و سلام باشد علما اختلاف کرده اند بعضی کفر

گفته اند . در «فتاوی ظهیریه» آمده که زمین بوسیدن در حضور کسی وضعی قریب

به سجده است و پیشانی بر زمین نهادن قبیحتر است . پس بنا به گفته حضرت شیخ باید

به قصد تحیت و سلام باشد . علی کل حال روایت مذکور خالی از اضطرار نیست . فتأمل .

#### پسر گفتش ای بابک نامجوی یکی مشکلت می پیرسم بگوی

بابک : مضر «باب» است به معنی پدر ، اضافه اش به «نامجوی» بیانیه است .

محصل بیت : پسر طمعکار در آن حال به پدرش گفت ، یعنی وقتی آن وضع

پدرش را دید گفت : ای پدر نامجوی ! مشکلی دارم بگوی ، یعنی از تو سؤال مشکلی

دارم بهمن جواب بده .

**نگفتی که قبله است خاك<sup>۱</sup> حجاز**

**چرا کردی امروز ازین سو نماز**

نگفتی : فعل ماضی منفی متضمن استفهام است .

که : حرف رابط مقول وقول است .

محصول بیت : به طریق استفهام تقریری پسر به پدرش گفت : ای پدر ! آیا

نگفتی که قبله درخاک حجاز است ؟ یعنی درمکه است . پس امروز چرا به این طرف

ادای نماز کردی ؟ یعنی چرا جهت قبله را ترك کردی .

حضرت شیخ به پند و حکمت شروع کرده می فرماید :

**مبهر طاعت نفس شهوت پرست**

**که هر ساعتش قبله<sup>۲</sup> دیگرست<sup>۲</sup>**

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : طاعت نفس شهوت پرست را مبهر ، یعنی از نفسی که مایل لذت

وذوق و حضور است اطاعت مکن و مطیع و منقاد فرمائش مباش . زیرا هر دم و هر ساعت

قبله دیگری دارد و هر لحظه به جانبی دیگر مایل است . بنابراین از نفس حذر کن

تا تورا هلاك نگرداند .

**طمع آبروی توقیر<sup>۳</sup> بریخت<sup>۳</sup> برای جوی<sup>۴</sup> دامنی در بریخت**

توقیر : مصدر از باب «تفعل» به معنی وقار داشتن .

در بعضی نسخ «دوجو» آمده است .

محصول بیت : طمع و حرص آبروی عرض و وقار را بریخت ، یعنی هر کس

۱- ف ، سوی . ۲- ف : اضافه دارد ؛

مبهر ای برادر بفرمائش دست که هر کس که فرمان نبردش پرست

۳- متن : توقیر . ۴- ع ، ف : دوجو .

طمعکار باشد بی‌عزت و بی‌حرمت می‌شود. برای جوی، دامنی در را بریخت، یعنی گوهر عرض و وقار را به خاطر طمع در چیزی اندک ضایع کرد.  
اسناد به «طمع» مجازی است زیرا طامع در حقیقت نفس اماره است.

### چوسیراب<sup>۱</sup> خواهی شدن ز آب جوی

#### چرا ریزی از بهر<sup>۲</sup> برف آبروی

**محصول بیت:** وقتی از آب جوی سیراب خواهی شد، یعنی چون سیراب شدن مسلم است، چرا برای برف، آبروی خود را می‌ریزی؟ یعنی، در صورتی که سیراب شدن از آب جوی ممکن است چرا باید در راه گدایی برف، آبروی خود را در پیش مردم ریخت؟

#### مگر از<sup>۳</sup> تنعم شکبیا شوی و گرنه ضرورت بدرها شوی

**مگر:** ادات تمنی است.

**ضرورت:** یعنی بالضرورة، ناچار.

**محصول بیت:** باشد که از تنعم و تلذذ شکبیا وقانع شوی، یعنی از آرزوهای نفسانی بگذری، و گرنه ناچار به درهای مردم می‌روی، یعنی به مردم عرض حاجت کرده وقار و عرض خود را به باد می‌دهی. حاصل: وقتی از شهوات نفسانی چشم‌پوشی باید خود را به گدایی آماده سازی و نابودی ناموس خود را مسلم بدانی.

#### برو خواجه کوتاه کن دست آزر

#### چه میبایدت ز آستین دراز

**خواجه:** منادا، حرف ندا محذوف است.

**دست آزر:** اضافه لامیه است مجازاً.

**محصول بیت:** ای خواجه! برو دست آزر را کوتاه کن، یعنی حرص و طمع را ترك کن. از آستین دراز تو را چه می‌باید؟ یعنی چه حاصل می‌شود؟ حاصل: دست

۱- متن: سیرآبه. ۲- متن: ریزی بهر. ۳- ع، کز.

طمع را کوتاه کن که فایده در آن است. وگر نه آستین دراز همانند صوفی‌ها، چه فایده دارد؟ زیرا هر ض ووقار را نمی‌افزاید بلکه عرض ووقار را ترك حرص و آز می‌افزاید.

آنکه گفته «آستین دراز» از قبیل ذکر محل و اراده حال است، از خود گفته. (رد شمی).

### کسی را که درج طمع در نوشت

#### نباید<sup>۱</sup> بکس عبد و خادم نوشت<sup>۲</sup>

کسی را: «ی» حرف وحدت. «را» حرف تخصیص است.  
که: حرف بیان است.

درج: به ضم «د» و سکون «ر» یعنی حقه.

در نوشت: «در» حرف تأکید، «نوشت» فعل ماضی مفرد غایب لازم و متعدی است یعنی نوردیده شد و نوردید، در اینجا یعنی بسته شد.

محصول بیت: کسی که درج طمعش بسته شد، یعنی کسی که حرص و طمع را ترك کرد، لازم نیست به کسی عبد و خادم بنویسد، یعنی هر کس طمع را ترك کند، احتیاج ندارد که به ثروتمندان بنویسد چاکر و غلام تو هستم.

#### توقع براند ز هر مجلسست بران از خودش تا نراند کست

توقع: یعنی امید، در اینجا مراد طمع است.  
تا: حرف تعلیل است.

محصول بیت: توقع و طمع تو را از هر مجلس می‌راند، یعنی مادام که طمع داری کسی تو را نمی‌پذیرد. توقع را از خودت بران تا کسی تو را از پیش خود نراند. حاصل: وقتی طمع و توقع نداشته باشی همه کس تو را قبول می‌کند. اما وقتی طمع داری مقبول کسی نمی‌شوی.

## حکایت

### یکی را تب آمد ز صاحب‌دلان

#### کسی گفت شکر بخواه از فلان

فلان : از الفاظ کنایه است در ذوی العقول اگر مذکر باشد ، اما اگر مؤنث باشد «فلانه» گویند . فاحفظ .

محصول بیت : یکی از صاحب‌دلان را تب آمد ، یعنی به‌مرض تب گرفتار شد . کسی به او گفت شکر برای تب مفید است زیرا اسکان حرارت می‌کند پس از فلانی شکر بخواه تا سبب علاج گردد . گویا فلانی هم بخیل و ترش‌رو بوده است .

#### بگفت ای پسر تلخی مردنم به از جور روی ترش بردنم

محصول بیت : صاحب‌دل به آن شخص گفت : ای پسر ! تلخی مردن برای من بهتر از جور روی ترش بردن و منت چنین شخصی را کشیدن است .

### شکر عاقل از دست آن کس نخورد

#### که روی از تکبر برو سرکه کرد

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : عاقل از دست آن کس شکر نخورد که روی از نخوت و تکبر بر او سرکه کرد ، یعنی رو ترش نمود . حاصل : خردمند شکر شخص ترش‌رو و عبوس را نمی‌خورد .

### مرو در پی هرچه دل خواهدت

#### که تمکین تن نور جان گاهدت

دل خواهدت : در تقدیر : دلت خواهد ، به ضرورت وزن ، ضمیر خطاب مؤخر شده .

که : حرف تعلیل است .

تمکین تن : اضافه مصدر به مفعولش است .

کاهدت : ضمیر خطاب مقید است به «نورجان» در تقدیر : نور جانت .

محصول بیت : در پی هر چه دلت بخواهد مرو، و طالب آن مباش . زیرا تمکین

تن از نورجان می کاهد ، یعنی قدرت و قوت تن و جسم به نور جان ضرر دارد . حاصل :

وقتی بدن قوت یابد روح ضعیف می شود و ذوق و صفایش از بین می رود .

### کند مرد را نفس اماره خوار

#### اگر هوشمندی عزیزش مدار

اماره : اسم فاعل است به طریق مبالغه ، یعنی بسیار امرکننده . «نفس اماره»

آنها گویند که آدمی را به طرف زشتیها سوق دهد .

محصول بیت : نفس اماره آدمی را خوار و حقیر می سازد . پس اگر هوشمندی

آنها عزیز مدار بلکه همواره تحقیر و تذلیلش کن تا خودت شرافت یابی .

### اگر هر چه باشد مرادت خوری

#### زدوران بسی نامرادی ببری

محصول بیت : اگر هر چیز را که مرادت باشد بخوری ، یعنی دلت هر چه

خواست بخوری ، از روزگار و دوران نامرادیهای بسیار می ببری . زیرا همیشه خواست

دل فراهم نمی شود .

در بعضی نسخ بجای «خوری» ، «خری» واقع شده .

### تنور شکم دمبدم تافتن مصیبت بود روز نایافتن

تنور : دراصل : به فتح «ت» و تشدید «ن» است به ضرورت وزن مخفف شده .

روز نایافتن : اضافه لامیه ، لازم و متعدی است یعنی روز پیدا نکردن و روز

پیدا نشدن .

محصول بیت : تنور شکم را دمبدم باطعام پر کردن ، در روز نایافتن مصیبت و

درد می‌شود. حاصل: وقتی انسان به پر خوری عادت کند روزی که چیزی نیافت در زحمت و مشقت می‌افتد، همچنانکه همه کس می‌داند.

## بتنگی بریزانند روی رنگ

### چو وقت فراخی کنی معده تنگ

محصول بیت: در تنگی و قحط، یعنی به هنگام پیدا نشدن طعام رنگ روی تو را می‌ریزد، اگر هنگام فراخی معده خود را تنگ و محکم پر کنی. یعنی اگر هر چه پیدا کردی داخل معده کنی، وقتی چیزی پیدا نکردی از گرسنگی رنگ روی تو می‌ریزد.

### کشد مرد پر خواره بار شکم چو چیزی نیابد کشد بار غم

محصول بیت: مرد پر خوار بار شکم را می‌کشد و از سنگینی طعام ناراحت می‌گردد، یعنی شخص پر خور چون به طعام بسیار حریص است بیش از اندازه می‌خورد و تا موقع هضم ناراحت می‌شود، ولی وقتی چیزی برای خوردن نیافت دردمی‌کشد، یعنی وقتی طعام نیابد بار غم می‌کشد و پیریشان حال می‌گردد. پس در خوردن و نوشیدن اعتدال لازم است.

## شکم بنده بسیار بینی خجل

### شکم نزد من تنگ بهتر که دل

شکم بنده: ترکیب وصفی است یعنی بنده شکم.

تنگ: در اینجا به معنی خالی است.

محصول بیت: کسی را که بنده شکم است بسیار خجل می‌بینی، پس در نزد من شکم خالی باشد بهتر از آن است که دل از صفا عاری باشد. حاصل: در مذهب من شکم از خالی بودن ناراحت باشد بهتر است از ناراحتی دل از بی‌صفایی، یعنی طعام را با قناعت خوردن بهتر از اندوه رزق و غم فقر را کشیدن است.



## دریغ آدمی زادهٔ پرمحل<sup>۱</sup> که باشد چوانعام بل هم اضل<sup>۱</sup>

پرمحل: در این قبیل موارد به معنی بسیار، مرهون است به مصراع دوم.

مراد از «پرمحل» بلند قدر و عالی مقدار است.

بل: حرف اضراب است.

هم: ضمیر جمع غایب، راجع به ستمگران خالی از زهد و تقوا و معرفت و

کمال است.

اضل: اسم تفضیل است یعنی گمراهتر.

محصول بیت: دریغ آدمی زادهٔ بلند قدر و عالی مقدار، که مانند چهار پایان

خالی از علم و کمال و معرفت و زهد و تقوا باشد بلکه گمراهتر و پست تر از حیوان باشد.

زیرا هر یک از حیوانات فایده‌ی بی، بلکه فوایدی دارند. اما این قبیل حیوانات

هرگز نفعی ندارند بلکه زیان بار هستند. این آیه کریمه در سوره «اعراف» آمده است.

## مکن رحم بر گاو بسیار خوار<sup>۲</sup>

که بسیار خسبست بسیار خوار<sup>۲</sup>

که: حرف تعلیل است.

بسیار خسب: ترکیب وصفی است یعنی بسیار خوابنده.

محصول بیت: بر گاو بسیار خوار رحم مکن، زیرا بسیار خوار بسیار خوابنده

است. حاصل: خواب درزیادی و کمی مربوط به خوردن و آشامیدن است.

## چو گاو ار<sup>۳</sup> همی بایدت فریبی

چو خر تن بجور کسان در نهی<sup>۴</sup>

محصول بیت: اگر مانند گاو برایت فریبی باید، یعنی اگر مانند گاو فریبی

می‌خواهی، مانند خر تن و وجود خود را به جور کسان می‌دهی. حاصل: باید تحمل

جور و جفای مردم بکنی. زیرا حیوانات را وقتی فریبه باشند به خدمت می‌گیرند. فتن‌بر.

۱- ع، ف، ندارد. ۲- ع، ف، ندارد. ۳- معن، را. ۴- ع، ف، ندارد.

## حکایت

### چه آوردم از بصره دانی عجب

#### حدیثی که شیرین ترست از رطب

دانی: فعل مضارع متضمن استفهام است یعنی آیا می دانی؟

که: حرف رابط صفت است.

محصول بیت: آیا می دانی از بصره چه حدیث عجیبی آوردم؟ یا اینکه،

عجبا! آیا می دانی خبری که از بصره آوردم از خرمای رسیده شیرین تر است؟

حکایت اینست:

#### تنی چند در خرقة راستان گذشتیم بر طرف خرماستان

خرقة راستان: اضافه لامیه است یعنی لباس درویشان.

طرف خرماستان: اضافه لامیه است «ستان» در این قبیل موارد مفید معنی

کثرت و زیادی است نظیر: گلستان و بهارستان.

محصول بیت: چند تن در خرقة راستان، یعنی در لباس درویشان، از کنار

نخلستانی گذشتیم.

باید دانست که صاحب «عجایب بلدان» از باغ و بوستان بصره و نهرها و انواع

میوه ها و کثرت همه چیز و علی الخصوص زیادی آب آنجا چنان توصیف می کند که

عقول از قبول آن قاصر است. حتی دروصف آنجا چنان مبالغه می کند که این آیه

کریمه را می خواند «ظل ممدود و ماء مسکوب و فاکهة کثیرة لامقطوعة و لاممنوعة»<sup>۱</sup>

حاصل: کسانی که بخواهند عجایب بصره را بدانند، به شرح مطرزی بر «مقامات

حریری» نظر کنند یعنی مقامه خمسون را که آخرین مقامه است بخوانند و از احوال

عالم عبرت بردارند.

۱ - وسایة پیوسته و آب روان و میوه فراوان، که نه تمام شود و نه منع گردد. (قرآن،

## یکی در<sup>۱</sup> میان معده انبار بود

### ازین تنگ چشمی شکم خوار بود<sup>۲</sup>

معدۀ انبار : ترکیب وصفی است یعنی شکم گنده .

ازین : اشاره است به «معدۀ انبار» .

محصول بیت : درمیان ما یکی بود معدۀ انبار پرخور ، ازاین جهت تنگ چشم بسیار خوار بود . حاصل : کسی بود که نمی توانست از خوردن خودداری کند .

### میان بست مسکین و شد بردرخت

### وز آنجا بگردن در افتاد سخت

شد : دراینجا یعنی رفت .

محصول بیت : مسکین معدۀ انبارمیان بست ، یعنی دامن به کمر بست و بالای درخت رفت ، و از آنجا سخت به گردن بر روی زمین افتاد و هلاک شد زیرا از درخت خرما بدون وسیله نمی شود بالا رفت هر کس به دیار عرب رفته می داند .

### رئیس ده آمد که این را که کشت

### بگفتم مزن بانگ بر ما درشت

که : حرف بیان است .

که : اسم استفهام است به معنی چه کسی ؟

محصول بیت : رئیس ده یا صاحب نخلستان آمد و از ما پرسید که این را چه چه کسی کشت ؟ گفتم بر ما بانگ درشت مزن . این سخن می رساند که رئیس بر آنان پر خاش کرده که حضرت شیخ جواب داده است .

### شکم دامن اندر کشیدش زشاخ

### بود تنگ دل رودگانی<sup>۳</sup> فراخ

تنگدل : ترکیب وصفی است به معنی ناراحت و مضطرب .

۱- ع، زان ۲۰- ع، ازین تنگ چشم جگر خوار بود، ف : زیر خواری خویش بس خوار بود.  
۳- متن : رودگان

**محصول بیت :** حضرت شیخ - رحمة الله عليه - به رئیس گفت که شکم دامنش را از شاخ کشید ، یعنی به شکم تابع شده از درخت خرما بالا رفت و افتاد ، زیرا صاحب روده فراخ همیشه ناراحت می شود . حاصل : انسان یا حیوان اگر علاقمند و عاشق خوردن باشد به بلا گرفتار آید .

### نه هر بار خرما توان خورد و برد

#### لتنبار<sup>۱</sup> بد عاقبت خورد و مرد<sup>۲</sup>

لتنبار : یعنی پرخور و کاهل .

**محصول بیت :** هر دفعه نمی توان خرما را خورد و برد ، این شخص هم پرخور و اکول بود ، خورد و مرد ، یعنی در نتیجه درد خوردن ، افتاد و مرد . حاصل : خودش خرما خوردن را خواست اما عاقبت خرما او را خورد .

### شکم بند دستت و زنجیر پای

#### شکم بنده نادر پرستد خدای

شکم بنده : ترکیب وصفی است یعنی بنده شکم و پرخور .

**محصول بیت :** شکم بند دست و زنجیر پای است از این جهت بنده شکم خدا را کمتر می پرستد ، حاصل : سنگینی شکم و پر خوردن و آشامیدن مانع عبادت است .

### سراسر شکم شد ملخ لاجرم

#### پایش کشد مور کوچک شکم<sup>۳</sup>

**محصول بیت :** ملخ سراسر شکم شد ، بدان جهت ناچار ، مور کوچک شکم از پایش می کشد . حاصل : شکم گنده برای گاو و گوسفند خوب است نه چیزهای دیگر .

۱- ع ، لتانیا ، ۲- ف ، ندارد .

۳- ع ، ف ، اضافه دارد ؛

شکم پر نخواهد شد الا بخاک برو اندرونی بدست آرد پاک

## حکایت

### یکی نیشکر داشت بر طیفری<sup>۱</sup>

#### چپ و راست گردید<sup>۲</sup> بر مشتری

طیفری: به فتح «ط» و «ف» طبله عطار و میوه فروش است. «ی» حرف وحدت. محصول بیت: شخصی بر طبله‌یی نیشکر داشت، یعنی در طبله‌یی نیشکر گذاشته می‌فروخت. برای پیدا کردن مشتری به چپ و راست می‌گردید همچنانکه در استان‌بول چیزی در طبق نهاده‌کوچه به‌کوچه می‌گردند.

### بصاحب‌دلی گفت در کنج ده

#### که بستان و چون دست یابی بده

که: حرف رابط مقول و قول است. بستان: فعل امر مخاطب است یعنی بگیر. دست: در این قبیل موارد یعنی قدرت و وسعت. محصول بیت: نیشکر فروش در گوشه‌یی از ده به صاحب‌دلی گفت: این نیشکر را بگیر، هر وقت قدرت و وسعت پیدا کردی بهای آنرا می‌پردازی.

### چه گفت آن خردمند زیبا سرشت

#### جوابی که بر دیده باید نوشت<sup>۳</sup>

که: حرف رابط صفت است. محصول بیت: آیا می‌دانی آن خردمند زیبا سرشت به نیشکر فروش چه گفت؟ جوابی به او داد که شایسته است بر چشم نوشته شود. حاصل: جواب بسیار خوبی داد. ترا صبر بر من نباشد مگر و لیکن مرا باشد از نیشکر مگر: در این قبیل موارد به معنی اکثر و اغلب است.

محصول بیت: جواب خردمند اینست که می‌فرماید: احتمال قوی آنست که

۱- ف، طیفری. ۲- ف، گردنده. ۳- ع، ف، بگفت. ۴- ع، ف، نبشت.

تورا بر من صبر نباشد بلکه پس از خوردن نیشکر بلافاصله می آیی و پولش را طلب می کنی، اما من از نیشکر صبر می توانم، زیرا اگر من نیشکر نخورم می توانم صبر کنم، چون نان و گوشت نیست که با نخوردن آن آسیبی به من برسد .

## حلاوت نباشد شکر در نیش

که<sup>۱</sup> باشد تقاضای تلخ از پیش

حلاوت : مصدر است به معنی لذت .

نیش : ضمیر راجع به «شکر» است . در تقدیر: حلاوت نباشد در نیشگرش به ضرورت وزن مرتکب تعقید شده .

که : حرف رابط صفت است .

پی : در اینجا یعنی بعد و پس و جایز است که ادات تعلیل باشد به معنی برای .  
محصول بیت : در آن نیشگر حلاوت و لذت نباشد که در پس آن و یا برای آن تقاضای تلخ باشد . حاصل : آن نیشگر شیرین نخواهد بود که فروشنده اش بیاید و باسخنان تلخ طلبکاری کند .

## حکایت

یکی را ز مردان روشن ضمیر امیر ختن داد طاق<sup>۲</sup> حریر

ختا و ختن : نام شهری است در ترکستان که مردم آنجا سفید چهره و دارای چشم و ابروی سیاه هستند .

طاق : در اینجا یعنی خلعت ، همچنانکه از عبارت تشریف و خرقه مفهوم می شود . اضافه اش به «حریر» بیانیه است . در بعضی نسخ با «ی» وحدت آمده است .

محصول بیت : به یکی از مردان روشن ضمیر، یعنی به یکی از اولیا، امیر ختن خلعت حریری بخشید .

## ز شادی چو گلبرگ خندان شکفت

پوشید و دستش ببوسید و گفت<sup>۱</sup>

محصول بیت : مرد روشن ضمیر از شادی مانند گلبرگ تازه شکفت و صورتش بشاش گشت، خلعت را پوشید و دست امیر را بوسید و گفت :

چه خوبست<sup>۲</sup> تشریف شاه<sup>۳</sup> ختن

وزان<sup>۴</sup> خوبتر خرقة خویشتن

محصول بیت : خردمند گفت : تشریف واحسان شاه ختن چه خوش است !  
اما بهتر از آن خرقة خود انسان است و یا خرقة خودم بهتر از آن است .  
حضرت شیخ به پند و اندرز شروع کرده می فرماید :

گر آزاده‌ای بر زمین خسب و بس

مکن بهر قالی زمین بوس کس

زمین بوس : ترکیب وصفی است به معنی زمین بوسی .

محصول بیت : اگر درویش و آزاده هستی ، فقط روی زمین بخواب و به خاطر به دست آوردن يك قطعه فرش ، تعظیم و زمین بوسی کسی را مکن ، یعنی برای کسب کلیمی منت از کسی قبول مکن . بیت :

تک برده کو کده ذره قدر منت اولماسون

اورتو دوشک نجاتیبه بیر بوریا یتس<sup>۵</sup>

## حکایت

یکی نانخورش جز پیازی نداشت

چو دیگر کسان بر گ و سازی نداشت

نانخورش : آنچه همراه نان خورده شود عرب «دام» گوید به کس همزه .

۱- ع : پوشید و بوسید دست و زمین که بر شاه عالم هزار آفرین

۲- معن : خوش . ۳- ع : میر . ۴- ع : وزو .

۵- در زمین و آسمان يك ذره منت نباشد، لحاف و تشك نجاتی را این حصیر کافی است .

برگ و ساز : به طریق عطف تفسیر یعنی آذوقه و وسایل، «ی» حرف تنکیر .  
 محصول بیت : فقیری برای نانخورش جز پیاز چیزی نداشت ، یعنی جز  
 نان و پیاز هیچ چیز برای خوردن نداشت . مانند دیگران آذوقه و وسائل  
 گوناگون نداشت .

آنکه «ساز و برگ» را به معنی غنا و قدرت گرفته ، ناساز گفته . (ردشعی) .

### یکی گفتش ای سخره روزگار<sup>۱</sup>

برو طبخی از خوان یغما بیار<sup>۲</sup>

سخره : به ضم «س» بیکاری و مسخره را گویند .

طبخ : یعنی پختن اما در اینجا مراد پخته شده و مطبوخ است . «ی» حرف

تنکیر است .

خوان یغما : اضافه لامیه است یعنی طعام یغما که در جشنها و مهمانیهای بزرگ

در ظرف می گذارند برای یغما .

محصول بیت : شخصی به فقیر مذکور گفت : ای سخره و بیکاری روزگار ! برو

از خوان یغما خوراکی بیاور ، تا چنین گرسنگی نبری .

### قبا بست و چابك نوردید دست

قبایش دریدند و دستش شکست

قبا بست : در تقدیر : قبایش را بست ، یعنی لباسش را پوشید .

محصول بیت : وقتی آن شخص چنین گفت : فقیر فوراً لباسش را پوشید دو

دستش را چابك نوردید و به محل غذا رفت . در آنجا لباسش را پاره کردند و دستش

بشکست ، حاصل : بلاها بر سرش آمد .

۱- ع ، ف ، پراکنده ای گفتش ای خاکسار .

۲- ف ، اضافه دارد ،

بخواه و مدار از کس ای خواجه باک که مقطوع روزی بود شرمناک



## شنیدم که میگفت و خون میگریست که مرخویشتن کرده را چاره چیست

خون گریستن : کنایه از کثرت ناراحتی است .

که : حرف رابط مقول و قول است .

محصول بیت : شنیدم که فقیر می گفت و خون می گریست که خویشتن کرده را چاره چیست؟ یعنی سخت ناراحت بود که خودم بلا بر سرم آورده ام نباید از کسی شکایت بکنم .

**بلاجوی باشد گرفتار آز من و خانه من بعد و نان و پیاز**

محصول بیت : گرفتار آز ، یعنی آزمند ، بلاجوی می شود ، یعنی گرفتار بلا و الم می شود پس بعد ازین من و خانه و نان خشک و پیاز خواهد بود . حاصل : بعد از این در خانه می نشینم به نان خشک و پیاز می سازم و به اندک خود قناعت می کنم و از کسی چیزی نمی خواهم .

## جوینی که از سعی بازو خورم

به از میده بر خوان اهل گرم

جوینی : «ی» حرف نسبت . «ن» حرف تأکید . «ی» اخیر حرف وحدت است

یعنی يك نان جوین .

که : حرف رابط صفت است .

سعی بازو : اضافه مصدر به فاعلش است .

میده : به کسر و فتح « م » و سکون « ی » نان آرد سفید است « منده » نیز

گویند با «ن» .

محصول بیت : نان جوینی که از سعی بازو بخورم ، یعنی با کسب بازوی

خودم بخورم ، بهتر است از نان سفید بر سفسره اهل گرم . زیرا نان خودم را بدون تکلف می خورم اما نان اهل گرم تکلف دارد .

## چه دلتنگ خفت آن فرومایه دوش

که بر سفره دیگران داشت گوش

چه : در اینجا ادات مبالغه است .

که : حرف رابط صفت است .

داشت گوش : یعنی منتظر بود .

محصول بیت : آن فرومایه دیشب چقدر دلتنگ خواهید ، که بر سفره دیگران گوش داشت ؟ یعنی امیدوار شد . حاصل : آن فرومایه که دیشب چشم بر سفره دیگران داشت که از فلان جا برای من غذا خواهد آمد ، چقدر دلتنگ و ناراحت خواهید ؟

### حکایت

یکی گربه در خانه زال بود که بر گشته ایام و بد حال بود

خانه زال اضافه لامیه ، در تقدیر : خانه زالی با «ی» وحدت است به ضرورت

وزن «ی» ترك شده است .

زال : در اینجا به معنی پیرزن است که عرب «عجوز» گوید .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : گربه بی در خانه پیرزنی بود که بر گشته ایام و بد حال بود ،

یعنی روزگارش بر گشته و گرفتار شقاوت و بدبختی شده بود . حاصل : از کثرت فقر و

فلاکت بسیار پیشان حال بود .

دوان شد بمهمانسرای امیر غلامان سلطان زدندش بتیر

محصول بیت : گربه مسکین روزی به مهمانسرای پادشاه دوان رفت تا چیزی

به دست آورد و بخورد قضارا غلامان سلطان آن بیچاره را با تیر زدند .

## چکان خوئش از استخوان میدوید

### همی گفت و از هول جان میدوید<sup>۱</sup>

هول جان : اضافه لامیه است یعنی بیم جان .

محصول بیت : درحالی که از استخوان گربه مسکین خون می چکید این طرف

و آن طرف می دوید و از ترس جان ، یعنی از شدت ناراحتی ، درجایی نمی ایستاد و مفهوم بیت آینده را می گفت :

### اگر جستم از دست این تیر زن

### من و موش<sup>۲</sup> ویرانه پیر زن<sup>۳</sup>

جستم : فعل ماضی متکلم وحده ، فعل شرط واقع شده ، یعنی اگر خلاص شوم .

پیر زن : اصل با «ه» رسمی نوشتن و به فتح «ر» خواندن است لیکن برای

رعایت تجنیس خط ، در اینجا جایز است به سکون «ر» خوانده شود .

محصول بیت : گربه می گفت اگر از دست این تیرزن نجات یابم ، بعد از این

من باموشهای ویرانه پیره زن خواهم بود .

حضرت شیخ به حکمت و اندرز شروع کرده می فرماید :

### نیروزد عسل جان من زخم نیش

### قناعت نکوتر بدوشاب خویش

محصول بیت : ای جان من ! عسل به زخم نیش زنبور نمی ارزد ، در این

صورت ، نیکوتر آن است که انسان به دوشاب خویش قناعت کند . حاصل : لذت عسل

به زخم نیش زنبور نمی ارزد .

### خداوند از آن بنده خرسند نیست

### که راضی بقسم خداوند نیست

که : حرف رابط صفت است .

قسم: به فتح «ق» و سکون «س» مصدر است از باب «نصر» به معنی تقسیم. اما «قسم» به کسر «ق» به معنی قسمت و نصیب است اضافه اش به «خداوند» لامیه است. محصول بیت: خداوند تعالی از آن بنده خرسند و خشنود نیست که به بخشش و قسمت خداوند راضی و شاکر نیست مقصود بنده‌ی است که به تقدیر ازلی حق تعالی راضی و خرسند نبوده شاکی باشد.

### حکایت<sup>۱</sup>

یکی طفل دندان بر آورده بود

پدر سر بفکرت فرو برده بود

محصول بیت: طفلی دندان بر آورده بود. پدرش سرش را به فکرت فرو برده بود، یعنی غرق در اندیشه شده بود.

که من نان<sup>۲</sup> و برگ از کجا آرمش

مروت نباشد که بگذارمش

که: حرف تعلیل است.

برگ: به فتح «ب» عربی با «ك» عجمی در این قبیل موارد به معنی آذوقه است. محصول بیت: پدرش در اندیشه بود که من نان و آذوقه این طفل را از کجا بیاورم، یعنی غذای او را از کجا تهیه کنم؟ از طرف دیگر مروت هم نیست که او را ترک کنم، یعنی لوازم زندگی اش را فراهم نمایم.

چو بیچاره گفت این سخن پیش جفت

نگر تازن او را چه مردانه گفت

جفت: به ضم «ج» عربی در اینجا به معنی زوجه است.

تا: حرف تعلیل است.

محصول بیت: وقتی پدر این سخن را در پیش زنش گفت، نگاه کن که زن

۱- ع: حکایت درویش وزن عالی همت. ۲- متن: که نان.

به او چه مردانه گفت؟ حاصل: پاسخ خردمندانه بی داد.

## مخور هول ابلیس تا جان دهد

### هم آنکس که دندان دهد نان دهد

هول ابلیس: اضافه لامیه، یعنی اضافه مصدر به فاعلش است به معنی ترسانیدن

ابلیس. زیرا: «الشيطان يعدكم الفقر»<sup>۱</sup>.

تا: حرف تعلیل است.

که: حرف ربط صفت است.

محصول بیت: هول ابلیس را مخور، یعنی شیطان که تورا از فقر می ترساند

فریب تهدید او را مخور، تا اینکه آن ملعون هلاک شود. زیرا خدایی که دندان داده

نان هم می دهد. یعنی خدایی که آفرید و دندان داد روزی او را نیز می رساند.

### تواناست آخر خداوند روز

### که روزی رساند تو چندین مسوز

که: حرف بیان است.

محصول بیت: خداوند روز و شب تواناست که روزی کودک را برساند، تو این

قدر مسوز و اندیشه مکن. حاصل: خدا روزی رسان است خواه تو باشی و خواه نباشی.

### نگارندهٔ کودک اندر شکم نویسندهٔ عمر و روزیست هم

نگارنده: به کسر «ن» با «ك» عجمی اسم فاعل است از «نگاریدن» به معنی

نقاش. «نگارندهٔ کودک» اضافه اسم فاعل به مفعولش است.

نویسندهٔ عمر: اضافه اسم فاعل به مفعولش است.

محصول بیت: خدای نگارندهٔ شکل کودک در شکم مادر، نویسندهٔ عمر و

روزی هم هست. یعنی آنکه بچه را آفریده به دنیای آورد، روزی اش راهم مقدر کرده

است پس تو اندیشناك مباش.

۱- شیطان به شما وعدهٔ تنگدستی می دهد. (قرآن، البقره، ۲۶۸). ۲- ع: روزی بهم.

## خداوندگاری که عبدی خرید بدارد فکیف آن که عبد آفرید

خداوندگار: یعنی صاحب و مالک . «ی» حرف وحدت است .

که: حرف رابط صفت است .

بدارد: در تقدیر: خوش بدارد .

فکیف: یعنی مخصوصاً .

که: حرف بیان است .

محصول بیت: خواهی بی که بنده بی را خرید، او را خوب نگاه می دارد تا چه رسد به خداوندی که بنده را آفرید؟ حاصل: آقایی که غلامی می خرد تمام وسایل زندگی او را فراهم می کند پس خداوند چگونه بنده بی را که آفریده فراموش می کند؟  
ترا نیست این تکیه بر کردگار

که مملوڪ را بر خداوندگار

ترا نیست: متضمن استفهام است یعنی آیا تو نداری؟

که: حرف رابط صفت است .

محصول بیت: آیا تو این اعتقاد و اعتماد بر کردگار نداری که بنده بر خداوندگار دارد؟ یعنی بنده به نگاهداری خواهش اعتماد می کند و به هیچ چیز مقید نمی گردد، آیا تو چنین اعتمادی بر آفریدگار نداری؟

### حکایت<sup>۱</sup>

شنیدم<sup>۲</sup> که در روزگار قدیم شدی سنگ در دست ابدال سیم

شدی: «ی» حرف حکایت است یعنی می شد .

ابدال: یعنی اولیاء الله.

محصول بیت: شنیدم که در روزگار ان قدیم، یعنی در گذشته، سنگ در دست

ابدال نقره می‌شد. حاصل: به نیروی ولایت هر چه اراده می‌کردند انجام می‌یافت.

### نپنداری این قول معقول نیست

#### چو راضی شدی سیم و سنگت یکیست

محصول بیت: دقت کن! گمان مکن که این سخن معقول نیست، یعنی مگو که این حرف را عقل نمی‌پذیرد، زیرا وقتی به تقدیر ازلی خدا راضی شدی، سنگ و نقره در پیش تو یکی است. حاصل: اگر به داده خدا راضی باشی و آزمند نگردی، زر و خاک در نظرت یکسان می‌شود.

### چو طفل اندرون دارد از حرص پاک

#### چه مشتی زرش پیش همت چه خاک<sup>۱</sup>

اندرون: مراد قلب است.

چه: ادات تسویه است در هر دو مورد.

محصول بیت: چون طفل دل از حرص و آزبک دارد، یعنی چون هنوز طفل است و درونش آلوده طمع نیست قیمت چیزی را نمی‌داند؟ در پیش همت او مشتی زر با مشتی خاک برابر است. ابدال نیز طمع ندارند بدانجهت در نظر آنان خاک و زر برابر است، زیرا مانند طفل به داده خدا قانع هستند.

### خبر ده بدرویش سلطان پرست

#### که سلطان زدرویش مسکین ترست

سلطان پرست: ترکیب وصفی است به معنی ملازم سلاطین.

که: حرف بیان است.

محصول بیت: به طریق خطاب عام می‌فرماید: به درویش ملازم سلطان خبر بده که سلطان از درویش مسکین تر است.

دلیلی بر بیت مذکور آورده می‌فرماید:

۱- ف، قانع. ۲- ع: چه مشتی زرش هست پیش چه خاک.

## گدارا کند يك درم سيم سير

### فریدون بملك عجم نیم سير

محصول بیت: گدارا طعامی به اندازه يك درم سيم سير می‌کند، اما پادشاهی بزرگ همچون فریدون را مملکت عجم نیم سير می‌کند، یعنی فریدون با تمام ملك عجم سير نمی‌شود بلکه به مملکتی دیگر طمع می‌کند. پس مراد از نیم سير بودن کاملاً قانع نشدن است.

### گدایی که بر خاطرش بند نیست

#### به از پادشاهی که خرسند نیست

که: حرف رابط صفت است.

که: حرف رابط صفت است.

خرسند: یعنی راضی وقانع.

محصول بیت: گدایی که بر خاطرش قید و غصه نیست، بهتر از پادشاهی است که به احسان خدا خرسند نیست، بلکه طالب و حریص زیاده است.

### بخسبند خوش روستایی و جفت

#### بدوقی که سلطان در ایوان نخفت

که: حرف رابط صفت است.

محصول بیت: روستایی بازش خوش می‌خواهند با چنان ذوقی که سلطان در سرای و ایوانش نمی‌خواهد. حاصل: آنچنان فارغ البال و آسوده خاطر می‌خواهند که برای پادشاهان امکان ندارد.

### اگر پادشاهست و گرا پینه دوز

#### چو خفتند گردد شب هر دوروز

محصول بیت: اگر پادشاه است و اگر پنبه دوز است وقتی خوابیدند شب



هر دو روز می‌گردد، یعنی در فراغ خاطر و آسوده دل بودن هر دو برابرند زیرا آشوبش خاطر و کدورت طمع در بیداری است.

## نگهبانی ملك و دولت بلاست<sup>۱</sup>

### گدا پادشاهست و نامش گداست

ملك: به ضم «م» یعنی سلطنت.

این بیت سه جمله اسمیه دارد، فتأمل.

محصول بیت: نگهبانی ملك و دولت بلا ورنج است. در حقیقت گدا پادشاه است منتها نامش گداست، یعنی گدایی قانع به احسان خدا و راضی به تقدیر ازلی در واقع پادشاه است گرچه نامش گداست.

### چو سیلاب خواب<sup>۲</sup> آمد و هر دو<sup>۳</sup> برد

### چه در<sup>۴</sup> تخت سلطان چه در<sup>۵</sup> دشت کرد

سیلاب خواب: اضافه لامیه است مجازاً.

در بعضی نسخ به جای «خواب»، «مرگ» آمده است.

چه: حرف تسویه است.

محصول بیت: وقتی سیلاب خواب آمد و هر دو را برد، سلطان بر تخت و کرد در دشت برابرند، یعنی هر دو می‌خوابند. حاصل: در خوابیدن و در مرگ هر دو یکسانند فرقیان فقط در رخت خواب و کفن است. فتدبر.

### چو بینی توانگر سر از کبر مست

### برو شکر یزدان کن ای تنگدست

توانگر سر: در تقدیر «سرتوانگر» است که به ضرورت وزن مقدم و مؤخر شده. یا اینکه به تقدیر «را» می‌تخصیص باشد: «توانگر را سر» و یا به تقدیر يك ضمیر بدل بعض از توانگر «سرش» باشد.

شکر یزدان : اضافه مصدر به مفعولش است .

محصول بیت : وقتی سر توانگر را از کبر و غرور مست بینی ، یعنی چون

ثروتمند را مغرور بینی ، ای فقیر! برو شکر یزدان کن .

بیت آینده سبب شکر را بیان می کند :

**نداری بحمدالله آن دسترس**

**که برخیزد از دستت آزار کس**

دسترس : ترکیب مزجی است به معنی قدرت .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : به طریق خطاب عام حرف رابط را حذف کرده می فرماید :

بحمدالله آن دسترس نداری ، یعنی آن قدرت رانداری که از دستت آزار کسی برخیزد .

حاصل : شکر خدا کن که همانند دیگران به رنجاندن کسی قادر نیستی .

### حکایت

شنیدیم که صاحبدلی<sup>۱</sup> نیک مرد

یکی خانه بر قامت خویش کرد

که : حرف بیان است .

بر : حرف مقدار است به معنی اندازه .

محصول بیت : شنیدیم که صاحبدلی نیک مرد ، یعنی یکی از اولیاء الله ، به اندازه

قامت خویش خانه‌ی ساخت .

یکی گفت میدانمت دسترس

کزین خانه بهتر کنی گفت بس

که : حرف بیان است .

محصول بیت : شخصی به صاحبدل گفت : می دانم که تو قدرت و دسترس داری

که خانه‌یی بهتر از این بسازی ، یعنی می‌دانم که می‌توانی خانه‌یی بهتر از این خانه بنا کنی . چرا خانه‌یی درخور خود نساختی ؟ صاحب‌دل در جوابش گفت : بس است ! یعنی این خانه برای من کافی است . حاصل : نسبت به تنگی قبر، درد دنیا برای دوروزه زندگی این خانه کافی است زیاده از این ، اسراف است .

### چه میخواهم از طارم افراشتن

همینم بس<sup>۱</sup> از بهر بگذاشتن

طارم : به فتح و ضم «ر» خانه‌های نمدی ترکمنان است که در ترکی «درم اوی» گویند گاهی به طریق تشبیه به فلك نیز طارم گویند و چیزهایی را که شکل قبه دارند طارم گویند . اما در این قبیل موارد مراد كوشك و چارداق است .  
بگذاشتن : یعنی ترك کردن .

محصول بیت : از خانه و سرای افراشتن چه می‌خواهم ، یعنی از بلند کردن و بالا بردن آپارتمانها و قصرها چه آرزو دارم ؟ برای بگذاشتن و رفتن این قدر برایم کافی است ، یعنی برای ترك کردن درد دنیا این مقدار بس است بیش از این حسرت و ندامت به بار می‌آورد .

حضرت شیخ به اندرز و معرفت شروع کرده می‌فرماید :

مکن خانه در<sup>۲</sup> راه سیل ای غلام

که کس را نگشت این عمارت تمام

که : حرف تعلیل است .

مراد از «این عمارت» دنیا است .

مراد از «تمام» جاودان است .

محصول بیت : ای غلام ! در راه سیل خانه مساز ، یعنی خانه دنیا برای کسی باقی نمی‌ماند . فانی محض است جای قرار و ثبات نیست زیرا سریع الزوال است .

## نه از معرفت باشد و عقل و رای که در ره کند کاروانی سرای

که : حرف بیان است .

محصول بیت : از معرفت و عقل و رای نیست که کاروانی در راه سرای بسازد ، یعنی دور از عقل و معرفت و تدبیر است که کوچ کنند در مراحل و منازل خانه بنا کند . بنا کردن خانه شایسته مقیم است نه رهگذر که در جایی دائماً اقامت نخواهد کرد پس دور از عقل است که در راه خانه بسازد و بگذارد و برود فقط زحمت و مشقت برای او بماند . این بیت تمثیل است بر احوال مردم دنیا و عاشقان دنیا .

### حکایت

## یکی سلطنت ران صاحب شکوه فرو خواست رفت آفتابش بکوه

سلطنت ران : ترکیب وصفی است یعنی پادشاه .

صاحب شکوه : در اصل با اضافه است به ضرورت وزن قطع اضافه شده .

آفتابش : در تقدیر : آفتاب عمرش .

محصول بیت : آفتاب عمر یک سلطنت ران صاحب شکوه خواست به کوه فنا

وزوال برود ، یعنی نزدیک به مرگ شد .

## بشیخی در آن بقعه کشور گذاشت

## که در خانه<sup>۲</sup> قایم مقامی نداشت

بقعه : در اینجا به معنی زمین است .

گذاشت : یعنی تسلیم کرد .

خانه : به معنی خاندان است یعنی وارثان .

قایم مقام : به قطع اضافه خوانده می شود به ضرورت وزن . «ی» حرف وحدت

و یا ابهام است .

**محصول بیت :** پادشاه مذکور ، در آن زمین کشور و سلطنت به شیخی گذاشت  
یعنی تسلیم کرد . زیرا درخاندان خودش ، قایم مقامی نداشت که در جای او بنشیند و  
پادشاهی بکند .

**چو خلوت نشین کوس دولت شنید**

**دگر ذوق در کنج خلوت ندید**

**کوس دولت :** اضافه لامیه است مجازاً .

**محصول بیت :** وقتی آن خلوت نشین ، یعنی شیخ ، کوس دولت شنید و ذوق  
سلطنت به دماغش رسید ، دیگر در کنج خلوت ، یعنی در گوشه توکل و قناعت و زاویه  
عزت و فراغت ، ذوق و صفا ندید .

**چپ و راست لشکر کشیدن گرفت**

**دل پردلان زو رمیدن گرفت**

**گرفت :** در این قبیل موارد یعنی شروع کرد .

**پردل :** ترکیب وصفی است به معنی دلاور و بهادر ، در تقدیر : مرد پردل .  
**محصول بیت :** پادشاه جدید به چپ و راست ، یعنی به اطراف و اکناف شروع  
کرد به لشکر کشیدن ، یعنی به فتح کشورها پرداخت ، پس دل دلیران و بهادران شروع  
کرد به ترسیدن از او ، یعنی جنگجویی شد که مردان جنگنده از او می ترسیدند .

**چنان سخت بازو شد و تیز چنگ**

**که با جنگجویان طلب کرد جنگ**

**که :** حرف رابط صفت است .

**محصول بیت :** چنان نیرومند و تیز چنگ شد که با جنگجویان چنگ و جدال  
طلب کرد : حاصل : آن قدر قوی گردید که طالب چنگ با پهلوانان و دلاوران شد .

## ز قوم پراکنده خلقی بکشت دگر جمع گشتند و هم‌رای و پشت

دگر : در تقدیر ، قوم دیگر و باقی قوم .

پشت : مراد ظهیر و پشتیبان است .

محصول بیت : از قوم پراکند ، یعنی از قومی که تحت تصرف او نبودند گروهی بکشت ، بقیه و دیگران جمع گشتند و هم‌رای و پشتیبان شدند ، یعنی با همدیگر متفق گردیدند .

## چنان در حصارش کشیدند تنگ که عاجز شد از تیر باران و سنگ

که : حرف بیان است .

تیر باران : ترکیب مزجی است به طریق مبالغه یعنی باران تیر .

محصول بیت : قوم متفق شیخ را چنان تنگ در حصار کشیدند ، یعنی در حصار کشیده زبون و مغلوبش کردند و جایز است که حصار در اینجا مصدر از باب مفاعله باشد به معنی محاصره ، یعنی او را چنان محاصره کردند که از باران تیر و سنگ ناتوان گردید .

## بر نیک محضر<sup>۲</sup> فرستاد کس که صعیم فرومانده فریادرس

نیک محضر : ترکیب وصفی است به معنی نیک خوی . «ی» وحدت مقدر

است . فندبر .

که : حرف تعلیل است .

فریاد : در اینجا به معنی مدد است .

صعیم : «صعب» یعنی مشکل و دشوار . «م» مقید است به «فرومانده» در تقدیر :

فرو مانده ام .

۱- ع : گشتند هم‌رای . ۲- ع ، ف ، نیکمردی .

محصول بیت : پادشاه جدید پیش مردی نیک محضر ، کسی فرستاد که سخت فرومانده‌ام به فریادم برس ، یعنی دعای خیر در حق من بکن . تا بردشمنان ظفریابم .

بهمت مدد کن که شمشیر<sup>۱</sup> و تیر  
نه در هر و غایی بود دستگیر

که : حرف تعلیل است .

وغا : به فتح «و» یعنی جنگ . «ی» حرف وحدت است .

محصول بیت : باهمت و صفای خاطر به من کمک کن ، زیرا شمشیر و تیر در هر جنگی دستگیر و یاور نیست ، یعنی مانند دعایی که از درون دل باشد مؤثر واقع نمی‌شود .

چو بشنید عابد بخندید و گفت

چرا نیم نانی نخورد و نخفت

محصول بیت : وقتی عابد نیک محضر سخن شیخ راشنید خندید و گفت : چرا نیم نانی نخورد و نخفت ؟ یعنی چرا به نیم نانی قانع نشد و در گوشه فراغت نغمود ؟ سلطنت درخور وحد او نبود .

ندانست قارون نعمت پرست که گنج سلامت بکنج اندرست

قارون : در اینجا به طریق استعاره ذکر شده به معنی حریص دنیا .

که : حرف بیان است .

گنج سلامت : اضافه لامیه است مجازاً .

محصول بیت : نعمت پرست حریص دنیا ندانست که گنج سلامت و سعادت در کنج قناعت و فراغت است . حاصل : ذوق و صفا در ترک دنیا است نه در طلب و محبت دنیا . فتأمل .

## حکایت اندر صبر در ناتوانایی بامید بی<sup>۱</sup>

کمالست در نفس مرد سلیم<sup>۲</sup> گرش زر نباشد چه نقصان و بیم

محصول بیت : در نفس مرد سلیم، کمال و هنر سلامت حال و فراغت بال است. در بعضی نسخ به جای «سلیم». «کریم» آمده، ظاهراً این یکی اولی است. یعنی در نفس وذات مرد کریم، کمال و هنر کرم و احسان است. پس اگر بالفعل سیم و زر نداشته باشد، یعنی اگر فقیر باشد، نقصان و بیم نیست؛ زیرا کرم امر ذاتی و افلاس و فقر امر عارضی است که ثابت و دایمی نمی‌شود.

مپندار اگر<sup>۳</sup> سفله قارون شود

که طبع لئیمش دگرگون شود

مپندار : مرهون است به مصراع دوم.

سفله : به ضم و کسر «س» و سکون «ف» یعنی پست.

که : حرف بیان است.

محصول بیت : اگر شخصی پست و دنی در ثروت و مال قارون هم باشد مپندار که

طبع ذلیل و لئیمش دگرگون گردد. حاصل : از ذلت و خساست نجات نمی‌یابد. زیرا ذالت جلی است با متاع دنیا ازین نمی‌رود.

وگر در نیابد کرم پیشه نان

نهادش توانگر بود همچنان

محصول بیت : و اگر فقیر کریم الطبع نان در نیابد، یعنی محتاج یک نان هم

باشد، طبعش همچنان توانگر و غنی است. حاصل : به هنگام ثروتمند بودن هر طور بود در حال فقر نیز به همان حال خواهد بود هرگز ناراحت و مضطرب نمی‌شود یعنی در هر دو حال کریم است.

۱- ع، ف : ندارد. ۲- ع، ف : کریم. ۳- ع، ک : کر.



## مروت<sup>۱</sup> زمینست و سرمایه زرع

### بده کاصل خالی نماند ز فرع

کاصل : «که» حرف تعلیل است . مراد از «اصل» مروت است که در حکم زمین مزرعه است .

فرع : مزروع است که در حکم سرمایه می باشد .

محصول بیت : مروت و سخاوت زمین است و سرمایه و مال زراعت است پس از سرمایه به مستحقش بده که مروت و سخاوت از سرمایه خالی نماند، یعنی خدا به یکی هزار می دهد ، همچنانکه از هر دانه تخم دانه های زیادی حاصل می شود . فتدبر .

### خدایی که از خاک مردم کند

### عجب دارم از مردمی گم کند

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : خدایی که از خاک مردم می آفریند ، عجب دارم اگر مردمی ، یعنی کرم و احسان را گم و ضایع کند . یعنی همان طور که توبه مستحق می دهی خدا هم به تو در عوض مضاعف می دهد .

### بمال<sup>۲</sup> نهادن بلندی مجوی که ناخوش کند آب استاده بوی

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : با مال و نعمت نگاهداشتن و نهادن ، بلندی مجوی ، یعنی با خست ، عزت و شرف امید مدار . زیرا آبی که بسیار دریک جا بماند بوی ناخوش می کند ، یعنی بدبوی می شود .

### ببخشندگی کوش کآب روان

### بسپیش مدد می رسد ز آسمان

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : به بخشندگی و کرم سعی و کوشش کن که به آب روان به وسیلهٔ سیل از آسمان مدد می‌رسد که هرگز قطع نمی‌شود . تو نیز مال را به مستحق ببخش که به امر خدا هرگز قطع نگردد .

### گر از جاه و دولت بیفتد لثیم

دگر باره نادر شود مستقیم

محصول بیت : اگر شخص لثیم از جاه و دولت بیفتد ، یعنی از منصب خود معزول گردد ، دگر باره به ندرت مستقیم می‌شود ، یعنی دیگر به منصب و جاه نمی‌رسد .

### و گر قیمتی گوهری غم مدار

که ضایع نگرداندت روزگار

قیمتی : «ی» حرف نسبت است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : حال لثیم چنین است . اما اگر تو گوهری پر قیمت هستی ، غم مدار و ناراحت مباش . زیرا روزگار تو را ضایع نمی‌گرداند . بلکه به نوعی تو را به دولت می‌رساند . حاصل : اگر در تو هنر و کمالی هست البته روزگار تو را پیش می‌برد و به سعادت می‌رساند .

### کلوخ ارچه افتاده بینی<sup>۱</sup> براه

نبینی که در وی کند کس<sup>۲</sup> نگاه

که : حرف بیان است .

محصول بیت : کلوخ را اگر چه در راه افتاده می‌بینی ، اما نمی‌بینی که کسی در وی نگاه کند و در آن طمع نماید .

### و گر خرده زر زدندان گاز<sup>۳</sup>

بیفتد بشمعش بجویند باز

گاز : یعنی مفاض .

۱- متن، اگر. ۲- ف، باشد. ۳- متن، وی کس کند. ۴- متن، کارز.

**محصول بیت:** حال کلوخ چنان است، ولی اگر خرده زر از دندان مقراض بیفتد، آنرا باشمع باز جویند و رهایش نمی نمایند زیرا مسلم عالم و قبول بنی آدم است .

**بدر میکنند آبگینه ز سنگ**

**کجا ماند آینه در زیر زنگ**

**آبگینه :** به کسر «ك» عجمی یعنی شیشه .

**محصول بیت :** آبگینه را از سنگ استخراج می کنند ، حاصل : ماده اش از سنگ است . اما نه هر سنگ ، بلکه از سنگ مخصوص آن . مقصود آنست که قابلیت شرط است تا آن چیز را در سایه قابلیت مقبول نماید . آینه نیز به علت مقبول بودن هرگز در زیر زنگ نمی ماند . حاصل : هنرمند بیگانه نمی ماند روزی برایش مشتری پیدا می شود .

**بیت آینده مقصود را توضیح می دهد :**

**هنر باید و فضل و دین و کمال<sup>۱</sup>**

**که گاه آید و گاه رود جاه و مال**

**که :** حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** برای مرد هنر و فضل و دین و کمال باید، زیرا جاه و مال گاهی می آید و گاهی می رود ثابت و برقرار نمی ماند .

**حکایت**

**شنیدم ز پیران شیرین سخن**

**که بود اندرین شهر پیری کهن**

**که :** حرف بیان است .

مراد از «اندرین شهر» بعضی ها گفته اند شیراز است و بعضی ها گفته اند دمشق است که کتاب بوستان در آنجا تصنیف یافته . **والعلم عندالله .**

محصول بیت : از پیران شیرین سخن شنیدم که در این شهر پیری کهن بود .

### بسی دیده شاهان و دوران و امر

بسر برده<sup>۱</sup> عمری بتاریخ<sup>۲</sup> عمرو<sup>۳</sup>

امر : در اینجا به معنی حال و حکم است .

بسر برده : در بعضی نسخ «سر آورده» آمده که به همان معنی است .

بتاریخ عمرو : «ب» در این قبیل موارد مفید معنی مقدار است . اضافه لامیه

یعنی به اندازه تاریخ عمرو . مراد از «عمرو» عمرو بن لیث از پادشاهان گذشته و یا عمرو بن امیه است که بیک حضرت حبیب الله (ص) و شخصی معمر بود . والعلم عندالله .

محصول بیت : آن پیر شاهان و دوران و امور و احوال بسیار دیده بود .

به اندازه تاریخ عمرو ، عمری به سر آورده بود ، یعنی بسیار عمر کرده و جهان دیده بود .

در بعضی نسخ «ز تاریخ عمر» واقع شده . برای بیان ابتدای مدت عمر .

### درخت کهن میوه تازه داشت

که شهد از نکویی پر آوازه داشت

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : درخت کهن میوه تازه داشت ، یعنی آن پیر پسر تازه روی و زیبایی

داشت که شهر را از زیبایی خود پر آوازه داشت . حاصل : در زیبایی مشهور بود .

### عجب در<sup>۴</sup> زرخندان آن دلفریب<sup>۵</sup>

که هرگز نبود دست بر سر و سبب

عجب : در تقدیر : عجب دارم .

که : حرف علت است برای تعجب .

محصول بیت : عجب دارم در زرخندان آن دلفریب که شبیه سبب بود ، زیرا

۱- ع ، ف : سر آورده . ۲- ف : ز تاریخ . ۳- ف : عمر . ۴- ع : از .

۵- متن : زرخندان دلفریب .

هرگز بردرخت سرو سیب نبوده است . قامت او را به سرو و زرخندانش را به سیب تشبیه می‌کند و می‌فرماید : تعجب می‌کنم از سیب زرخندان بر قامت سروش ، زیرا هرگز سرو سیب ندارد .

## ز شوخی و مردم ، خراشیدنش

### فرج دید در سر تراشیدنش

شوخی : یعنی مطبوع . «ی» حرف مصدر است .

خراشیدن : یعنی خراشیدن در اینجا مراد آزار دادن ورنجاندن است . ضمیر راجع به «پیر» است .

فرج : با «ج» در اینجا به معنی رهایی از غم است .

محصول بیت : چون پسر بسیار محبوب بود و با استغنا گرفتاران عشق خود را آزار می‌داد پدرش در تراشیدن زلف سر پسر فرج و رهایی دید . چون زلف از وسایل زیبایی است پس پدر خیال کرد که با تراشیدن زلف پسر زیبایی اش از بین می‌رود و از دست عشاق خلاص می‌شود .

## بموسی کهن عمر کوتاه امید

### سرش کرد چون دست موسی سفید<sup>۱</sup>

موسی : در عربی استره را گویند . عجم «موسی» با «ی» استعمال می‌کند عرب «موس» .

کهن عمر : ترکیب وصفی است یعنی بسیار عمر کرده .

کوتاه امید : ترکیب وصفی است زیرا امیدش بر آن بود که با تراش سر نقصان و زوال بر زیباییش برسد .

محصول بیت : با استره پیر سالخورده کوتاه امید ، سر پسرش را مانند دست حضرت موسی سفید کرد ، یعنی موی سیاهش را تراشیده سرش را سفید نمود .

یکی از معجزات حضرت موسی آن بود که دستش مانند خورشید می درخشید .

**ز سر تیزی آن آهنین دل که بود**

**بعیب پری رخ زبان برگشود**

آن : اسم اشاره است به «آهنین دل» که ترکیب وصفی است در تقدیر: موسای آهنین دل .

که : حرف رابط صفت است .

زبان برگشود : یعنی زبان طعن برگشود .

محصول بیت : از کثرت تیزی آن استرء آهنین دل که چنان تیزی داشت

به عیب و طعن پسر پری رخ زبان برگشود ، یعنی عیوبش را آشکار کرد . سر تیز بودن و آهنین دل بودن تیغ واضح است . زبان به عیبش گشودن عبارت از نقصان وارد کردن بر زیبایی است . و جایز است که گفته شود : زبان گشودن به معنی از دسته اش باز شدن و موی تراشیدن است .

**بمویی که کرد از نکو پیش کم نهادند حالی سرش در شکم**

حالی : یعنی در حال .

در شکم : «در» حرف صلّه . مراد از «شکم» شکاف دسته تیغ است که تیغ بعد از بسته شدن در لای آن قرار می گیرد .

محصول بیت : به سبب مویی که تیغ از نکویی پسر کم کرد ، در حال سرش را

در شکمش نهادند گویا با این رفتارش مستحق تنبیه شد ، که برای تنبیه سرش را در شکمش گذاشتند . حاصل : رسم بر این است که پس از اتمام تراشیدن تیغ را می بندند و همان طور سرش را باز نمی گذارند .

**چو چنگ از خجالت سر خو بروی**

**نگونسار و در<sup>۱</sup> پیشش افتاده موی**

نگونسار : یعنی سرنگون .

محصول بیت : سر خوب روی به علت قطع زلفش از خجالت مانند چنگ  
نگونسار بود و موهای بریده شده درپیشش افتاده بود . یعنی چون زیبایی اش ناقص  
شده بود از شرمندگی سرش را پایین انداخته با حسرت و ندامت به موهای بریده  
نگاه می کرد .

در ذکر «چنگ» دو وجه هست ، یکی در پایین انداختن سر ، دیگری آنست  
که تارهای چنگ اغلب از ابریشم است .

یکی را که خاطر درو رفته بود

چو چشمان دلبندهش آشفته بود

که : حرف رابط صفت است .

رفته بود : یعنی علاقمند شده بود .

محصول بیت : به یکی که دلش دراو رفته بود، یعنی علاقمند آن پسر شده بود  
همانند چشمان دلبنده او، آشفته و حیران عشق و محبت او شده بود ؛

کسی گفت جور آزمودی و درد

دگر گرد سودای باطل مگرد

محصول بیت : شخصی به عاشق مذکور گفت که در عشق جوان بسیار جور و  
درد کشیدی ، دیگر به گرد سودای باطل مگرد . یعنی بعد از این محبت او را ترك كن  
و راحت باش ، تاکی جفا و درد عشق او را خواهی کشید ؟

ز مهرش بگردان چوپروانه پشت

چو 'مقراض شمع جمالش بکشت

بکشت : در اینجا یعنی خاموش کرد .

شمع جمال : اضافه لامیه است مجازاً .

در بعضی نسخ به جای «چو» ، «که» آمده است .

محصول بیت : به عاشق گفت : مانند پروانه از مهر جوان پشت بگردان ،  
زیرا مقراض شمع جمالش را خاموش کرد . حاصل : مثل سابق لطافتش نمانده است .

### برآمد خروش از هوادار چست

که تر دامنان را بود عهد سست

که : حرف رابط مقول وقول مقدر است .

تر دامن : اکثر در معنی شهوت پرست و ناپاک استعمال می شود .

عهد : در این قبیل موارد به معنی پیمان است .

محصول بیت : وقتی طعن آن مرد را شنید از عاشق صادق خروش برآمد و

گفت : عهد تر دامنان و ناپاکان سست و ناپایدار می شود . حاصل : بر عهد آنان  
اعتماد نشاید .

### پسر خوش منش باید و خوب روی

پدر گو بجهالش بینداز موی

خوش منش : ترکیب وصفی است به معنی خوش طبع .

محصول بیت : عاشق صادق به آن شخص گفت : پسر باید خوش منش و خوب روی

و ملایم و لطیف طبع باشد . به پدرش بگو از جهالت موی سرش را بتراش ، که از آن  
ضرری به عاشق نمی رسد .

### مرا جان بمهرش در آمیختست

نه خاطر بمویی در آویختست

محصول بیت : عاشق گفت : جان و دل من با مهر او آمیخته است خاطر من

به موی و زلف او نیاویخته است یعنی مهر و محبت من به خود اوست نه به زلف و کاکل  
او . زیرا اگر موی برود باز می روید پس مراد ذات شریف خود اوست نه موی سرش .

### چو روی نکو داری انده مخور

که موی از<sup>۲</sup> بیفتد بروید دگر

که : حرف تعلیل است .



**محصول بیت :** به طریق خطاب عام می فرماید : وقتی روی نیکو داری، غم مخور ، زیرا موی اگر بیفتد دومرتبه می روید ، یعنی به وسیله تراشیدن زلف نقصانی بر زیبایی وارد نمی شود ، زیرا «العارض کالمعدوم» .

حضرت شیخ به حکمت و معرفت شروع کرده می فرماید :

**نه پیوسته رز خوشه تر دهد**

**گهی برگ ریزد گهی بر دهد**

نه : حرف نفی در معنی متعلق است به «دهد» در تقدیر : ندهد .

**محصول بیت :** رز پیوسته خوشه تر نمی دهد ، بلکه گاهی برگ می ریزد و گاهی میوه می دهد . اگر زلف پسر نیز تراشیده باشد باز می روید ، همیشه به همان صورت نمی ماند .

**بزرگان چو خور در حجاب او فتند**

**حسودان چو اخگر در آب او فتند**

**خور :** به ضم «خ» با «و» رسمی یعنی خورشید .

مراد از «حجاب» در اینجا ابر است .

**محصول بیت :** بزرگان هر گاه به بلا و بدبختی بیفتند مانند در حجاب افتادن خورشید زود بیرون می آیند . حسودان نیز گرفتار مشقت و بلا می شوند اما همانند افتادن اخگر در آب ، همان ساعت زغال سیاه می شوند و ازین می روند .

بیت آینده مراد را بیان می کند :

**برون آید از زیر ابر آفتاب**

**بتدریج و اخگر بمیرد در آب**

**محصول بیت :** آفتاب به تدریج ، یعنی کم کم ، از زیر ابر بیرون می آید و منجلی می گردد اما اخگر در توی آب خاموش می شود ، یعنی در حالی که مانند یاقوت سرخ است زغال سیاه می شود .

## زظلمت مترس ای پسندیده دوست که ممکن بود کآب حیوان دروست

که : حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** ای دوست پسندیده ! ازظلمت مترس . زیرا ممکن است که آب حیوان در آن باشد . یعنی آب حیوان با آنهمه دلپذیری جایش در تاریکی است . پس از تاریکی فرار مکن شاید آب حیوان در آن است . حاصل : از آلام و شداید روزگار ناراحت مباش ، چه بسا سبب وصول به مقصود گردد . زیرا با هر دشواری آسانی هست .

## نه گیتی پس از جنبش آرام یافت نه سعدی سفر کرد تا کام یافت

نه : حرف نفی متضمن استفهام تقریری است .

تا : حرف تعلیل است به معنی «حتی» . و یا حرف انتهاست به معنی «الی» .

کام : در اینجا به معنی مراد است .

**محصول بیت :** آیا جهان پس از جنبش و حرکت آرام نیافت ؟ یعنی یافت . مراد آنست که خدا جهان را نخست بر روی آب بدون کوه آفرید پس به جنبش و حرکت آمد . برای راحتی بنی آدم کوهها را بر آن مانند میخها قرار داد . آیا سعدی سفر نکرد تا کام یافت ؟ یعنی سفر کرد و کام یافت . یا اینکه آیا سعدی تا یافتن و به دست آوردن مرادش مسافرت نکرد ؟ یعنی کرد .

## دل از بی‌مرادی بفکرت مسوز شب آبتنست ای برادر بروز

**بفکرت :** «ب» حرف مصاحبت . «فکرت» به کسر «ف» و یا «ت» اسم است به معنی تأمل . مصدرش «فکر» است به فتح «ف» .

**محصول بیت :** دل را از بی‌مرادی با اندیشه مسوز ، یعنی به سبب اینکه بالفعل مراد حاصل نشده رنجیده و ناراحت مباش . زیرا ای برادر شب با روز آبتن

است ، یعنی درحالی که شب سیاه محض است در آن روز روشن وجود دارد که زود  
می زاید . شاعر می گوید ، بیت :

دنیا که حادثاتله هر گیجه یو کلی در

گون طوغمه دن نلردوغه کیم بیله ناگهان<sup>۱</sup>

عجیبی طوغسه زلفکدن فتنه لـر

مثلدر بودینسور الیل جیلی<sup>۲</sup>

---

۱- دنیا هر شب آ بستن حوادث است که می داند که پوش از طلوع آفتاب چه خواهد زاد ؟  
۲- اگر از زلف تو فتنه ها زاید عجیب نیست زیرا مثل است که می گویند شب آ بستن است.

# باب هفتم

## در تأثیر تربیت<sup>۱</sup>

### سخن در صلاحست و تدبیر و خوی

#### نه در اسب و میدان و چوگان<sup>۲</sup> و گوی

محصول بیت : در این باب ، سخن در تعلیم صلاح حال و اصلاح نفس و تدبیر آخرت و تحصیل خوی نیک است . نه درباره اسب تاختن در میدان و بازی چوگان و گوی است . حاصل : ارکان و اداتی را که برای انسان لازم است بیان می کند و تدبیر و تصرف و امور آخرت را شرح می دهد . شجاعت و پهلوانی و سوارکاری و گوی و چوگان را شرح نمی دهد . زیرا مهم و ضروری زهد و تقوا و ریاضت نفس است بقیه کارها مستحبات است نه واجبات .

#### تو با دشمن نفس<sup>۳</sup> همخانه ای چه در بند پیکار بیگانه ای

دشمن نفس : اضافه لامیه است مجازاً .

همخانه : «هم» ادات جمعیت است نظیر : همسفر ، یعنی سفر تاش . «ی» ضمیر خطاب است .

چه : در اینجا متضمن معنی استفهام است یعنی چرا ؟

محصول بیت : به طریق خطاب عام می فرماید : تو با دشمن نفس همخانه هستی یعنی شب و روز چنین هستی ، چرا در بند پیکار و جنگ بیگانه هستی ؟ حاصل : اول این دشمن را از بین بردار ، آنگاه با بیگانه جنگ کن . زیرا حضرت حبیب الله جنگ با نفس را جهاد اکبر و جنگ با کافر را جهاد اصغر نامیده است یعنی جنگ نفس را مقدم داشته است .

۱-ع: در تربیت، ف: در عالم تربیت . ۲-ع: نه در اسب و چوگان و میدان . ۳-ع: نغز .

## عنان باز پیچان نفس از حرام

### بمردی زرستم گذشتند و سام

باز پیچان نفس : اضافه لامیه است در تقدیر: عنان نفس باز پیچان، به ضرورت وزن مقدم ومؤخر شده .

سام: نریمان نام پهلوان مشهور پادشاهی است .

محصول بیت : عنان نفس را از حرام باز پیچانندگان و ازکارهای نامشروع اجتناب کنندگان ، درمردی از رستم و سام نریمان گذشتند ، یعنی درمردی بالاتر از آنان شدند زیرا جنک بانفس دشوارتر از جنک بادشمنان است .

## تو خود را چو کودک ادب کن بچوب

### بگزرز گران مغز دشمن مکوب

محصول بیت : باز به طریق خطاب عام می فرماید : تو خود را مانند کودک با چوب ادب کن ، حاصل : ادب تحصیل کن . به جنک رفته مغز دشمن را با گرزگران مکوب ، یعنی محاربه بادشمن نفس مقدم بر جنک کفار است زیرا انسان بزرگتر از آن دشمنی ندارد .

## کس از چون تو دشمن ندارد غمی

### که با خویشان بر نیایی همی

که : حرف تعلیل است .

نیایی همی : در تقدیر: همی نیایی است به ضرورت وزن «همی» مؤخر آمده .  
محصول بیت : باز هم به طریق خطاب عام می فرماید : کسی از دشمنی مانند تو غمی ندارد و اهمیت نمی دهد . زیرا تو با خویشان بر نمی آیی ، یعنی تو که نمی توانی نفس خود را مغلوب و مقهور سازی ، بنابراین کسی از تو نمی ترسد . حاصل : وقتی اسیر دشمن نفس هستی ، هیچ دشمنی از تو باک نخواهد داشت .

## وجود تو شهریست پر نیک و بد

### تو سلطان و دستور دانا خرد

دستور: بهضم «د» و «ت»، و سکون «س» در اینجا وزیر است.

محصول بیت: به طریق خطاب عام می‌فرماید: وجود تو شهریست پراز خوبیهای نیک و بد، یعنی خصلتهای زیادی در وجود تو هست. تو سلطان شهر وجود و خرد وزیر داناى توست.

### همانا<sup>۱</sup> که دونان گردن فراز

### درین شهر کبرست و سودا و آرز

که: حرف بیان است.

گردن فراز: ترکیب وصفی است به معنی سرکش و ستیزه‌گر.

محصول بیت: همانا که دونان گردن فراز در این شهر وجود، کبر و سودا و آرز است، یعنی بدان و حرامزاده‌های شهر وجود اینها هستند. حاصل: همچنانکه در شهر ظاهر بدبختان و بدکرداران هستند، در شهر وجود تونیز وجود دارند.

### رضا و ورع نیکنامان حر هواوهوس رهزن و کیسه‌بر

حر: بهضم «ح» و تشدید «ر» در این قبیل موارد یعنی مؤمن و متدین، «ر» به ضرورت وزن به تخفیف خوانده می‌شود.

محصول بیت: رضا و ورع و زهد و تقوا در شهر وجود نیکنامان مؤمن و موحد و آزاده هستند، یعنی صالحان شهر وجودند. اما هواوهوس راهزنان و جیب‌بران شهر وجودند. صالح، آنان و طالع اینان هستند. از آنان خیر و سعادت و از اینان شر و شقاوت می‌آید.

### چو سلطان عنایت کند بابدان کجا ماند آسایش بخردان

بخرد: به کسر «ب» یعنی عاقل.

**محصول بیت :** وقتی پادشاه بابدان عنایت کند ، برای خردمندان و صالحان چه وقت آسایش و حضور می ماند؟ یعنی هر کس کبر و غرور و هوا و هوس و حرص و طمع را رعایت کند ، برای عبادت و اطاعت کی در او قراری می ماند؟ یعنی این دو حال مانع الجمع است وقتی یکی باشد دیگری نخواهد بود .

### ترا شهوت و کبر و حرص<sup>۱</sup> و حسد

#### چو خون در رگند و چو<sup>۲</sup> جان در جسد

**محصول بیت :** شهوت و کبر و حرص و حسد تو مانند خون در رگها جاری اند و مانند جان در جسد و تمام اعضا هستند . حاصل : اینان ستمگران و حرامزادگان پنهان وجود تو هستند که برای طغیان منتظر کوچکترین بهانه می باشند .

### گر این دشمنان تقویت<sup>۳</sup> یافتند

#### سر از حکم و رای تو<sup>۴</sup> بر تافتند<sup>۵</sup>

**محصول بیت :** اگر دشمنان مذکور قدرت یافتند ، سر از حکم و رای تو بر می تابند ، یعنی مطیع و منقاد تو نمی شوند بلکه بر تو غالب شده نافرمانی می نمایند .  
**هوا و هوس را نمائد ستیز** چو بینند سر پنجه<sup>۶</sup> عقل تیز  
ستیز : اسم است به معنی عناد .

تیز : در اینجا به معنی قوی و محکم است .

**محصول بیت :** برای هوا و هوس عناد و ستیز نمی ماند ، یعنی سرکشی نمی کنند بلکه مطیع و منقاد می شوند ، وقتی سر پنجه<sup>۶</sup> عقل را غالب و قوی بینند . حاصل : انسان اگر عقل داشته باشد اینها مغلوب و مقهور می شوند چنانکه آثارشان نمی ماند . اما اگر اینها را به حال خود رها کنی بر تو غالب می شوند و تو را از خدا دور می کنند .

### رئبسی که دشمن سیاست نکرد هم از دست دشمن ریاست نکرد

که : حرف رابط صفت است .

۱- ع ، ف ، ترا شهوت و حرص و کین . ۲- ع ، چو یا در کابست و ف ، چو خون در رگها کند .

۳- ع ، ف ، تربیت . ۴- ع ، سر رسم بد رای . ۵- معن : سر تافتند .

**محصول بیت :** حاکمی که دشمن را سیاست نکرد ، یعنی داد دشمن نداد ، از دست دشمن حکومت و ریاست نکرد زیرا مغلوب دشمن می شود پس نمی تواند حکومت بکند .

**چه حاجت درین باب<sup>۱</sup> گفتن بسی**  
**که حرفی بس از کار بندد کسی**

که : حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** درباب نصیحت و پند بسیار گفتن چه حاجت ؟ یعنی دراین خصوص اطالۀ کلام لازم نیست ، زیرا يك حرف بس است اگر کسی آنرا به کار بندد و عمل کند .

**گفتار در فضیلت خاموشی<sup>۲</sup>**

**اگر پای در دامن آری چو کوه**

**سرت<sup>۳</sup> ز آسمان بگذرد از شکوه**

**محصول بیت :** اگر پاید را مانند کوه در دامن آوری ، حاصل : اگر گوشۀ عزلت و فراغت انتخاب کرده به کسی عرض نیاز نکنی ، سرت در هیبت و شکوه از آسمان می گذرد ، یعنی بلند مقام می شوی . مراد ترغیب است به قطع کردن از مردم و اختیار گوشۀ توکل و فناءت .

**زبان درکش ای مرد بسیار دان**

**که فردا قلم نیست بر بی زبان**

**محصول بیت :** ای مرد بسیار دان ! زبان از ناسزا گفتن درکش ، یعنی مادام که ضرورت نباشد سخن مگوی . زیرا فردا در قیامت بر بی زبانان قلم نیست ، یعنی از جهت گفتار حساب ندارند ولی از جهت کردار حساب دارند .

۱- ف : نخواهم درین نوع . ۲- ع : گفتار اندر فضیلت خاموشی ، ف : سه ستاره .

۳- متن : سرش . ۴- ع ، ف : در .



## صدق وار گوهر فشانان<sup>۱</sup> راز

دهن جز بلؤلؤ نکردند باز

وار: ادات تشبیه است.

محصول بیت: گوهر فشانان راز و آگاهان از اسرار خدا، یعنی اولیاء، صدق وار جز به لؤلؤ دهن باز نکردند. حاصل: مادام که کلام عین صواب نباشد به سخن در نمی آیند و گفتار خطا بیان نمی کنند.

فراوان سخن باشد آکنده گوش<sup>۲</sup>

نصیحت نگیرد مگر در خموش

محصول بیت: فراوان سخن آکنده گوش می باشد، یعنی شخص بسیارگوی سخن شنو نمی شود. نصیحت تأثیر نمی کند مگر در شخص خاموش.

چو خواهی که گویی نفس بر نفس

حلاوت نیابی ز گفتار کس

محصول بیت: وقتی می خواهی که پی در پی بگویی، یعنی می خواهی همواره بدون قطع ووقفه سخن بگویی، از گفتار کسی حلاوت نمی یابی، یعنی نمی توانی پسند کسی را بپذیری و نفس خود را اصلاح نمایی.

نباید سخن گفت ناساخته شاید بریدن نینداخته

گفت: به معنی گفتن است.

ناساخته: یعنی بدون فکر و بی تأمل.

نینداخته: اسم مفعول منفی است، یعنی اندازه گرفته نشده.

محصول بیت: ناساخته و تنظیم نکرده نباید سخن گفت، یعنی بدون اندیشه سخن گفتن پسندیده نمی باشد. بدون اندازه گرفتن بریدن پارچه و غیره شایسته نیست. حاصل: بدون فکر و بی ملاحظه سخن گفتن نظیر بریدن پارچه بدون اندازه

گرفتن است .

## تأمل کنان در خطا و صواب

به از ژاژخایان<sup>۱</sup> حاضر جواب

ژاژخای : ترکیب وصفی است به معنی هرزه گوی و غیبت کننده .

محصول بیت : کسانی که در خطا و صواب تأمل و اندیشه می کنند بهتر از حاضر

جوابان هرزه درای و بیهوده گوی هستند .

## کمالست در نفس انسان سخن

تو خود را بگفتار ناقص مکن

محصول بیت : سخن در نفس و ذات انسان کمال است ، یعنی ارزش هر کس از

گفتار او معلوم می شود . پس تو خود را به سبب گفتار پست ناقص مکن . حاصل :

اندیشیده سخن گوی تا بهتر شوی .

## کم آواز هرگز نبینی<sup>۲</sup> خجل

جوی مشک بهتر که يك توده گل

کم آواز : ترکیب وصفی ، در این قبیل موارد به معنی خاموش است .

که : حرف به معنی «من» تفضیلیه است .

توده : بهضم «ت» یعنی جمع شده و تپه .

محصول بیت : شخص کم آواز و خاموش را هرگز شرمنده نمی بینی . يك جو

مشک بهتر از يك توده گل است . یعنی کم پسندیده بهتر از زیاد ناپسندیده است .

حاصل : يك سخن خوب و اندیشیده بهتر از هزار سخن ناموزون و نامعقول است .

## حذر کن زنadan ده مرده گوی

چو دانایکی گوی و پرورده گوی

ده مرده گوی : ترکیب وصفی است یعنی به اندازه ده نفر گوینده ،

۱- متن : ژاژخای . ۲- ع ، که افکنده بینی خموش و .

یعنی بسیارگوی . «ه» رسمی «دهمردم» مفید معنی مقدار است .  
 پرورده : در اینجا به معنی اندیشیده و با ملاحظه است .

محصول بیت : از نادان ده مرده گوی حذرکن ، یعنی از نادان پرگوی احتراز  
 کن . مانند دانا یکی گوی اما پرورده گوی . حاصل : کم بگوی اما خوب بگوی .

### صد انداختی تیر و هر صد خطاست

اگر هوشمندی يك انداز و راست

محصول بیت : صد تیر انداختی و هر صدش خطاست . زیرا هیچ يك به نشانه  
 نرسیده ، یعنی صد سخن گفتی اما همه اش نامقبول و نامعقول است . اگر عاقل و دانا  
 هستی ، يك تیر بینداز ، یعنی يك حرف بگو ، اما سخن راست و حق بگوی .

### چرا گوید آن چیز در خفیه مرد

که گر فاش گردد شود روی زرد

خفیه : یعنی نهان .

که : حرف رابط صفت است .

روی زرد : ترکیب وصفی ، عبارت از شرمندگی است .

محصول بیت : خردمند چرا آن چیز را در نهان بگوید که اگر سخنش فاش  
 گردد زرد روی شود ، یعنی شرمنده گردد . حاصل : خردمند سخن شرم آور نمی گوید  
 خواه در نهان و خواه در آشکار .

### مکن پیش دیوار غیبت بسی

بود کز پیش گوش دارد کسی

محصول بیت : در پیش دیوار بسیار غیبت کسی را مکن . زیرا امکان دارد که  
 کسی از پس دیوار گوش بدهد و به همه فاش کند و در نتیجه زیان بینی .

## درون دلت شهر بندست و راز نگر تا نبیند در شهر باز

شهر بند: یعنی حصار و باروی شهر و زندانی، قیاس آنست که به «راز» اضافه کرده «شهر بند راز» گویند ولی در نسخ موجود در نزد ما «راز» با «و» استدراک است که به مصراع دوم مرهون است.

تا: حرف تعلیل و یا حرف تحذیر است.

محصول بیت: به طریق خطاب عام می فرماید: درون دل تو شهر محصوری است. دقت کن که راز موجود در آن، در شهر بند را باز نبیند و گرنه مانند فرار مرغ از قفس فرار می کند، و دوباره داخل شهر بند نمی شود. مراد آنست که دل زندان راز است باید در آن محبوس شود و گرنه فرار می کند و بعد از آن گرفتن و حبس کردن آن امکان ندارد. مراد آنست که افشای راز ممکن.

اگر «و» نباشد معنی چنین می شود: دل تو حصار و زندان راز است، حذر کن که در حصار و زندان را باز نبیند و گرنه فرار می کند و دوباره داخل زندان نمی شود.

## از آن مرد دانا دهن دوختست

که ببیند که شمع از زبان سوختست

از آن: ادات تعلیل است یعنی از آن جهت.

که: حرف تعلیل است.

که: حرف بیان است.

محصول بیت: مرد دانا از آن جهت دهان خود را دوخته، حاصل: ترك سخن کرده است که می بیند که شمع از زبان سوخته است، یعنی زبانش سبب فنای آن می گردد. بر سر انسان نیز اکثراً بلاها از گفتارش می آید.

باید دانست که زبان شمع همان نوك فتيله اش است که می سوزد به طریق تشبیه

## حکایت<sup>۱</sup>

### تکش باغلامان یکی راز گفت

که این را نباید بکس باز گفت

تکش : به کسر «ت» و «ک» عربی نام یکی از پادشاهان ترک است .

که : حرف تنبیه است .

محصول بیت : تکش رازی به غلامان خود گفت و تأکید کرد که این راز را

نباید به کسی بگوید و فاش سازید .

### بیک سالش آمد ز دل بر دهان

بیک روز<sup>۲</sup> شد منتشر در جهان

محصول بیت : آن راز در یکسال از دل بردهان تکش آمد یعنی یک سال آن

راز را در درونش حفظ کرد و به کسی نگفت اما پس از آنکه به غلامان و اطرافیان خود

گفت ، در یک روز فاش و منتشر گردید .

بفرمود جلاد را بی دریغ که بردار<sup>۳</sup> سرهای اینان بتیغ

بی دریغ : یعنی بدون رحم و امان .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : غلامان که آن راز را فاش کردند تکش خشم گرفت ، بی دریغ

به جلاد گفت که سرهای اینان را با تیغ بردار ، یعنی سرهایشان را با شمشیر بزن .

### یکی زان میان گفت و زنهار خواست

مکش بندگان کین گنه<sup>۴</sup> از تو خواست

زنهار : یعنی امان .

محصول بیت : یکی از آنان زنهار خواست و گفت : بندگان را مکش ، زیرا

۱- ع ، حکایت سلطان تکش باغلامان .

۲- ع : لحظه .

۳- ع ، برادر .

۴- ع ، ف : گناه .

این گناه از تو خاست که افشای راز کردی، اگر می‌خواستی رازت مخفی بماند نمی‌بایستی به ما بگویی.

**تو اول نبستی که سرچشمه بود**

**چو سیلاب شد پیش بستن چه سود**

سرچشمه: دراصل با اضافه است به ضرورت وزن قطع اضافه شده.

محصول بیت: وقتی که سرچشمه بود تو آنرا نبستی، یعنی وقتی مالک رازت

بودی پنهان نکردی، موقعی که سیلاب شد دیگر پیش بستن چه فایده دارد؟ یعنی

اینان را هلاک مکن تو خودت راز را افشا کردی. بعد از این راز خود را به کسی

مگو تا پشیمان نشوی.

**تو پیدا مکن راز دل با کسی**

**که او خود بگوید<sup>۲</sup> بر هر کسی**

که: حرف تعلیل است.

محصول بیت: تو رازت را پیش کسی آشکار مکن، یعنی راز دل را به کسی

مگو. زیرا او خود در پیش هر کسی می‌گوید. یعنی راز تو را به همه فاش می‌کند.

پس همانند دشمن از دوست نیز پنهان دار.

**جواهر بگنجینه داران سپار ولی راز با<sup>۳</sup> خویشان پاس دار**

محصول بیت: جواهر را به خزینه داران بسپار. ولی رازت را با خویشان

حفظ کن. یعنی گنجینه دار رازت خودت باش، به کسی اعتماد مکن.

**سخن تا نگویی برودست هست<sup>۴</sup>**

**چو گفته شود یابد او بر تو دست**

تا: حرف توقیت است.

محصول بیت: سخن را مادام که نگویی برودست هست، یعنی بر او قادری.

۱- ع، ف، بر. ۲- ع، نکوید. ۳- ع، ف، را. ۴- متن: بست.

هر وقت خواستی می‌گویی، اما چون گفته شود او بر تو دست می‌یابد، یعنی بر تو غالب می‌شود و دوبرتبه به دام داخل نمی‌شود.

### سخن دیو بندیست<sup>۱</sup> در چاه دل

#### ببالای کام و دهانش<sup>۲</sup> مهل

مهل: یعنی ترك مكن ورها مكن از «هلیدن».

محصول بیت: سخن در چاه دل شیطانی در داخل بنداست. پس آنرا به بالای

کام و دهان رها مکن. حاصل: شایسته نیست که سخن بیرون آید، مگر آنکه ضروری باشد.

### تودانی که چون دیورفت از قفس

#### نیاید بالاحول کس باز پس

محصول بیت: تومی دانی که چون دیو از قفس رفت، یعنی فرار کرد، دیگر

با «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم» گفتن کسی باز پس نمی‌آید. سخن نیز دیوی است همان که از اختیار تورفت تو امید خیر از آن مدار.

### توان<sup>۳</sup> باز دادن ره نره دیو

#### ولی باز<sup>۴</sup> نتوان گرفتن بریو

ریو: یعنی حيله.

محصول بیت: به نره دیو، یعنی به دیو نر، می‌توان راه داد، یعنی خلاص

کردن آن از حبس ممکن است اما او را دوبرتبه با حيله گرفتن و به دست آوردن امکان ندارد، یعنی هر قدر نیرنگ کنی، دیگر به اختیار مجبوس نمی‌شود.

### یکی طفل بردارد از رخس بند

#### نیاید بصد رستم اندر کمند

رخس: نام هر اسب است، اسب رستم زال را نیز «رخس» گویند.

۱- ع.ف: دیو بندست. ۲- ع.ف: زبانش. ۳- معن: تو آن. ۴- معن: بار.

محصول بیت : طفلی بند از رخس برمی دارد ، اما آن رخس با صد دلایر همانند رستم در کمند نمی آید . سخن نیز بر این شبیه است به محض اینکه از دهان بیرون رفت دومرتبه داخل دهان نمی شود .

مگو آن که گر برملا<sup>۱</sup> اوفتد

وجودی ازو<sup>۲</sup> در بلا اوفتد

ملا : یعنی فاش .

محصول بیت : آن سخن را مگو که اگر آشکار شود ، یعنی در میان مردم فاش گردد وجودی از آن در بلا افتد . حاصل : سخنی مگو که از آن به کسی آسینی برسد .

بدهقان نادان چه خوش گفت زن

بدانش سخن گوی یا دم مزن

محصول بیت : به دهقان نادان زنش چه خوش گفت : از روی دانش سخن

بگوی ، و یا اینکه دم مزن وساکت باش .

مگوی آنچه طاقت نداری شنود

که جو کشته گندم نخواهد<sup>۳</sup> درود

محصول بیت : مگوی آنچه را که طاقت نداری بشنوی ، یعنی آنچه را که

اگر به خود تو بگویند ناراحت می شوی با کسی مگو . زیرا کسی که جو کشته ، گندم نخواهد درود . یعنی بدگوی ، بد می شنود . حاصل : هر چه بکنی نتیجه اش عاید خودت می شود .

چه نیکو زده است این مثل برهمن

بود حرمت هر کس از خویشتن

برهمن : حکیم و کشیش هند را گویند .

محصول بیت : این مثل را برهمن چه نیکو زده است : حرمت هر کسی از

۱- متن ، گرملا . ۲- ع ، ف ، از آن . ۳- ف ، نخواهی .



خویشتن است ، یعنی اگر توبه دیگری حرمت بکنی در واقع به خودت حرمت می کنی.

**نباید که بسیار بازی کنی که مر قیمت خویشتن بشکنی<sup>۱</sup>**

که : حرف بیان است .

بسیار : یعنی زیاد اما در اینجا مراد عدم صرف است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : نباید که مشغول بازی شوی برای اینکه قیمت خود را می شکنی . حاصل : بهتر آنست که دست از بازی برداری و همچون بچه ها مشغول لهو و لعب نگردی .

### حکایت

**یکی خوب خلق<sup>۲</sup> و خلق پوش بود**

**که در مصر يك چند خاموش بود**

خلق پوش : ترکیب وصفی است به معنی کهنه پوش .

خلق : به فتح «خ» و «ل» لباس کهنه را گویند .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : شخصی نيك خوی و کهنه پوش بود که در مصر زمانی خاموش

بود ، یعنی با کسی صحبت نمی کرد و به حال خود مشغول می شد . به سبب خاموشی مردم

بر او بسیار معتقد بودند .

۱- متن : قیمتى . ۲- ع (در حاشیه) ، ف : اضافه دارد .

چودشنام گوئی دعا نشنوی	بجز کشته خویشتن ندروی
مکوی و منه تا توانی قدم	از اندازه بیرون وز اندازه کم
اگر تند باشی بی کباروتیز	جهان از تو گیرند راه گریز
نه کوتاه دستی و بیچارگی	نه زجر و تطاول بیچارگی

۳- متن : خلقى .

## خردمند مردم ز نزدیک و دور

### بگردش چو پروانه جویان نور

محصول بیت : مردم خردمند از دور و نزدیک ، در اطراف او پروانه وار جویای نور بودند. یعنی او را ولی می دانستند و طالب فیض بودند . همچنانکه همه از او لیا چیزی امیدوارند .

### تفکر شبی با دل خویش کرد

#### که پوشیده زیر زبانت مرد<sup>۱</sup>

که : حرف بیان است .

مصراع دوم ، مصراع اول را بیان می کند .

محصول بیت : شبی بادل خویش اندیشید که تاکی چنین خاموش بنشینم و با کسی سخن نکویم و حرفی نزنم ؟ زیرا مرد در زیر زبان پوشیده است مادام که سخن نکوید ارزش و قدرش معلوم نمی شود .

### سخن گفت و دشمن بدانست و دوست

#### که در مصر نادان تر از وی هم اوست

محصول بیت : سخن گفت و دوست و دشمن دانستند که در مصر نادان تر از وی هم خود اوست ، یعنی همه دانستند که نادانتر از او کسی نیست .

### حضورش پریشان شد و کار زشت

#### سفر کرد و بر طاق مسجد نوشت<sup>۲</sup>

محصول بیت : حضورش پریشان شد و کارش زشت شد . دانستند که هیچ چیز ندارد . دیگر کسی پیش او نیامد . او نیز سفر کرد و بر طاق مسجد نوشت ، در تقدیر : بر طاق مسجد نوشت و سفر کرد . به ضرورت وزن مقدم مؤخر شده است . این را به طاق مسجد نوشت :

۱- ع، ف، ا، اضافه دارد .

اگر همچنین سر بخود در بر م چه دانه مردم که دانشورم

۲- ف ، نبت .

## در آینه گر خویشان دیدمی

### بسی دانشی پرده ندریدمی

دیدمی : «ی» حرف حکایت است یعنی می دیدم .

ندریدمی : «ی» حرف حکایت است یعنی نمی دریدم .

محصول بیت : نوشته بود که اگر در آینه خودم را می دیدم ، یعنی قدر خود را می دانستم ، با بی دانشی پرده ام را نمی دریدم . حاصل : اگر قدر و اندازه خود را می دانستم پرده ناموس خود را نمی دریدم و رسوای عالم نمی شدم .

### چنین زشت از آن پرده برداشتم

### که خود را نکو روی پنداشتم

زشت : کار خودش است ، صفت «پرده» نیست .

از آن : ادات تعلیل است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : از آن جهت پرده را چنین زشت برداشتم که خود را نیکو روی پنداشتم . حاصل : به اعتماد خود سخن گفتم و گرنه کسی به زور مرا وادار به سخن نمی کرد .

### کم آواز را باشد آوازه تیز

### چو گفتمی و رونق نماندت گریز

تیز : یعنی برنده ، مراد شهرت است .

محصول بیت : آوازه شخص ساکت تیز می شود ، یعنی کسی که در یک جا ساکت مانده در دنیا مشهور می شود ولی وقتی سخن گفتمی و رونقت نماند از آن بگریز یعنی در آنجا نمان زیرا دیگر رونق نمی یابی .

## تراخامشی ای خداوند هوش

### وقارست و نااهل را پرده پوش

مصراع دوم مقید است به مصراع اول .

محصول بیت : ای صاحب هوش ! برای تو خاموشی وقار است . اما برای نادان پرده پوش است . زیرا حال جاهل باسکوت معلوم نمی شود ، حاصل : علم و جهلش باسکوت معلوم نمی شود بلکه به محض صحبت آشکار می گردد .

### اگر عالمی هیبت خود مبر اگر جاهلی پرده خود مدر

محصول بیت : اگر دانشمندی ، هیبت خود را با گفتن ضایع مکن ، یعنی سخن را در محلتش بگو تا ضایع نشود . اگر نادان هستی ، پرده خود را با گفتن پاره مکن ، یعنی با گفتار خود را رسوا مکن . زیرا هر بلا بر سر آدمی از زبانش می آید .

### ضمیر دل خویش منمای زود

#### که هر گاه که خواهی توانی نمود

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ضمیر و فکر دل خود را زود نشان مده ، یعنی مردم نباید ضمیر دل تو را بدانند . زیرا هر وقت بخواهی می توانی نشان بدهی . حاصل : هر وقت بخواهی می توانی راز دل خود را فاش سازی .

### ولیکن چو پیدا شود راز مرد

#### بکوشش نشاید نهران باز کرد

محصول بیت : اما وقتی راز مرد آشکار شود آنرا با سعی و کوشش نمی توان باز نهران کرد . حاصل : راز آشکار شده را کسی نمی تواند دو مرتبه پنهان بکند .

### قلم سر سلطان چه نیکو نهفت

#### که تا کارد بر سر نبودش نگفت

که : حرف تعلیل است .

تا : حرف توقيت است .

محصول بیت : قلم رازسلطان را چه نیکو پنهان کرد . مادام که کارد بر سرش نبود ، راز مربوط به شاه را نکفت ، یعنی مادام که تراشیده نشد ننوشت .

**بهایم خموشند و گویا بشر پراکنده گوی از بهایم بشر<sup>۱</sup>**  
بهایم : جمع «بهمه» است یعنی چهارپا .

بشر : اولی بنی آدم ، دومی مرکب از «ب ، شر» است .

محصول بیت : چهارپایان خاموش هستند و بشر گویاست ، اما انسان پراکنده گوی از حیوانات به شر است ، یعنی بدتر است . زیرا هر حیوانی البته به کاری می آید .

**چو مردم سخن گفت باید بهوش**  
**و گرنه شدن چون بهایم خموش**  
گفت : در اینجا به معنی گفتن است .

محصول بیت : مانند مردم سخن را باید از روی هوش و خردگفت . و گرنه مانند چهارپایان باید خاموش شد . یعنی یا باید سخن را خوب گفت و یا مثل چهارپایان ساکت ماند .

**بنطقست و عقل آدمی زاده فاش**  
**چو طوطی سخنگو و نادان<sup>۲</sup> مباح<sup>۳</sup>**

محصول بیت : آدمی زاده با نطق و عقل مشهور است . مانند طوطی سخن گوی نادان مباح . حاصل : فرق حیوانات با انسان در نطق است اگر خوب گویی در زمره انسان داخل می شوی . اما اگر بدگفتی از بسیاری حیوانات بدتری زیرا طوطی نیز حیوان است .

۱- ف : خموشند گویا . ۲- ع : بتر ، ف : زبان بسته بهتر که گویا بشر .

۳- ع ، ف : سخنگوی نادان . ۴- ف : اضافه دارد ؛

بنطق آدمی بهترست از دواب دواب از توبه گرنکوئی صواب

## حکایت<sup>۱</sup>

یکی ناسزا گفت در وقت جنگ

گریبان دریدند وی را بچنگ

چنگ : در اینجا به معنی دست است .

محصول بیت : يك نفر در وقت جنگ به کسی ناسزا گفت . بدانجهت گریبانش

را با چنگ و دست دریدند .

قفا خورد و آعریان و گریان نشست

جهان دیده ای گفتش ای خودپرست

قفا : سیلی پس گردن را گویند .

محصول بیت : آن شخص قفا خورد و عریان و گریان در گوشه بی نشست .

جهان دیده بی به او گفت : ای خودپرست حرف نشنو !

چو غنچه گرت بسته بودی دهن

دریده نبودی<sup>۲</sup> چو گل پیرهن

محصول بیت : اگر مانند غنچه دهانت بسته بود ، یعنی اگر خاموش بودی

و سنگین می نشستی ؛ مانند گل پیراهنت دریده نمی شد . و این قدر کتک نمی خوردی .

حاصل : حالت چنین نمی شد .

حضرت شیخ به پند و اندرز شروع کرده می فرماید :

سراسیمه گوید سخن برگزاف

چو طنبور بی مغز بسیار لاف

سراسیمه : یعنی بی عقل .

گزاف : یعنی مفت گفتن ، در اینجا به معنی بیهوده است .

محصول بیت : شخص بی خرد مانند طنبور بی مغز بسیار لاف ، سخن برگزاف

۱- ع ، ندارد . ۲- ف ، خورده . ۳- ع ، ف ، ندیدی .

و بیپوده می‌گوید .

**نبینی که آتش زبانت و بس**

**بآبی توان کشتنش در نفس<sup>۱</sup>**

شعله آتش را «زبان» و «زبان» گویند .

در نفس : یعنی در حال .

محصول بیت : آیا نمی‌بینی آتش سرتاسر زبانه است و بس ، یعنی آتش همه‌اش زبانه و شعله است چیز دیگری نیست . اما با اندکی آب در حال می‌توان آنرا کشت ، یعنی خاموش کرد . پس معلوم می‌شود که انسان بلایی را که از زبانش می‌کشد از چیزهای دیگر نمی‌کشد .

**بگویند ازین حرف گیران هزار**

**که سعدی نه اهلست و آمیزگار**

که : حرف رابط مقول و قول است .

آمیزگار : یعنی آمیزنده .

محصول بیت : حرف گیران و عیب گیران هزار بار از این سبب ، یعنی به سبب آمیزش نکردن با مردم ، بگویند که سعدی قابل و اهل معاشرت نیست ، با کسی معاشرت و نشست و برخاست نمی‌کند .

**روا باشد از پوستینم درند**

**که طاقت ندارم که مغزم<sup>۲</sup> برند**

پوستین دریدن : در اینجا یعنی غیبت کردن .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : روا باشد که اگر غیبتم را بکنند ، یعنی در پشتم حرفها بگویند زیرا طاقت و قدوت ندارم که با اختلاط مغزم را ببرند . حاصل : به غیبت کردنشان

۱- نع ، ف ، اضافه دارد ،

هنر خود بگوید نه صاحب هنر  
ورت هست خود فاش گردد بیوی  
چه حاجت ، حك خود بگوید که چیست

اگر هست مرد از هنر بهره ور  
اگر مشک خالص نداری مکوی  
بسوگندگفتی که زر مغز بیست

۲- معن : مغزی .

راضی هستم فقط به نزدن نیابند و معاشرت نکنند .

### حکایت عضدالدوله<sup>۱</sup>

عضد را پسر سخت رنجور بود

شکیب از نهاد<sup>۲</sup> پدر دور بود

عضدالدوله : پادشاهی بزرگ بود که در شیراز مدفون است .

شکیب : یعنی صبر .

محصول بیت : پسر عضدالدوله سخت رنجور بود ، در نتیجه شکیبایی از نهاد

پدر دور بود یعنی بیماری پسر پدرش را بی قرار کرده بود .

یکی پارسا گفتش از روی پند

که بگذار مرغان وحشی زبند

که : حرف رابط مقول قول است .

بگذار : یعنی رهاکن .

محصول بیت : پارسایی به عضدالدوله یا پسرش از روی پند گفت : مرغان

وحشی را از قفس آزادکن تا شفا میسر گردد .

قفسهای مرغان خوشخوان آشکست

که در بند ماند چو زندان شکست

که : اسم است به معنی چه کسی ؟

محصول بیت : قفسهای مرغان خوشخوان را بشکست . وقتی زندان شکست

چه کسی در زندان می ماند ؟

نگه داشت بر طاق بستان سرای

یکی نامور بلبل<sup>۴</sup> خوش سرای

بستان سرای : ترکیب مزجی است سرایی را گویند که در بوستان است .

۱- ع ، حکایت عضد بامرغان خوش آواز . ف ، حکایت . ۲- معن ، نهادی .

۳- ع ، ف ، مرغ سحرخوان . ۴- متن ، بلبلی .



محصول بیت : برطاق سرای بوستان بلبللی خوش آواز مشهوری نگاه داشت.  
یعنی بلبللی را به جهت خوش آوازی رها نکرد و نگاه داشت .

پسر صبح‌لدم سوی بوستان شتافت  
جز آن مرغ برطاق بوستان نیافت

پسر عصد به سبب آزاد کردن مرغان بریای خواست .  
محصول بیت : پسر عصدالدوله بامدادان به سوی بوستان رفت، و جز آن مرغ  
خوشخوان برطاق بوستان نیافت ، یعنی همه را آزاد کرده فقط آنرا نگاه داشته بود .

بخندید کای بلبل خوش نفس  
تو از گفت خود مانده‌ای در قفس

که : حرف رابط مقول و قول است .  
محصول بیت : پسر خندید و گفت : ای بلبل خوش نفس ! تو از قول خودت  
در قفس مانده‌ای ، یعنی آواز خوش تو را در قفس نگاه داشته است .  
حضرت شیخ به‌پند و اندرز شروع کرده می‌فرماید :

ندارد کسی باتو ناگفته کار  
ولیکن چو گفتم دلیلش بیار

محصول بیت : مادام که نگفته‌ای ، کسی باتو کاری ندارد و باتو چون و چرا  
نمی‌کند ولی وقتی گفتم دلیلش را بیاور . وگرنه از چون و چرا نجات نمی‌یابی .

چو سعدی که چندین<sup>۲</sup> زبان بسته بود  
ز طعن زبان آوران رسته بود

که : حرف رابط صفت است .  
زبان آوران : ترکیب وصفی است در اینجا یعنی طعن‌گوینده .  
محصول بیت : مانند سعدی که چندین مدت زبان بسته بود ، یعنی از طعن

بدگویان نجات یافته بود، یعنی از اختلاط مردم فارغ بود و در نتیجه از طعن و دخل بدگویان راحت بود.

## کسی گیرد آرام دل در کنار

که از صحبت خلق گیرد کنار

کنار: اولی به معنی نزد و دومی به معنی جانب و کنار است.

محصول بیت: آن کس آرام دل و حضور قلب حاصل می کند، یعنی به دست می آورد که از صحبت و معاشرت مردم کناره گیری کند یعنی از مردم دور شده گوشه نشینی اختیار نماید.

## مکن عیب خلق ای خردمند فاش

بعیب خود از خلق مشغول باش

محصول بیت: ای خردمند! عیب مردم را فاش مکن، یعنی عیب کسی را به مردم معلوم مدار، از مردم به عیب خودت مشغول باش، تا حضور و صفایابی حاصل: نفس خود را اصلاح کن، در افشای عیب دیگران کوشش مکن.

## چو باطل سرایند<sup>۱</sup> مگمار گوش

چو بی ستر بینی بصیرت<sup>۲</sup> بپوش

بی ستر: به کسر «س» یعنی عریان.

محصول بیت: وقتی سخن باطل سرایند، گوش مدار. وقتی عریان بینی، بصیرت و چشمت را بپوش و بر آن نگاه مکن. حاصل: اگر کسی را عریان دیدی چشم خود را ببند و بر او نگاه مکن.

## حکایت<sup>۳</sup>

شنیدم که در بزم ترکان مست

مریدی دق و چنگ مطرب شکست

محصول بیت: شنیدم که در مجلس سیاهیان مست، مریدی به طریق نهبی منکر

۱- ع: باطل سراینده. ۲- ع: بصر را. ۳- ع: ندارد.

دف و چنگ مطرب را بشکست .

## چو چنگش کشیدند حالی بموی

غلامان و چون دف زدندندش بروی

چنگش : ضمیر راجع به «مرید»، در معنی مفید است به «موی» در

تقدیر : بمویش .

محصول بیت : مانند چنگ غلامان در حال از مویش کشیدند و مانند دف

به رویش طپانچه زدند، حاصل : کتکش زدند .

## شب از درد چو گان وسیلی نخفت

دگر روز پیرش بتعلیم گفت

چو گان : با «ج» و «ک»، عجمی است تعریب کرده «صولجان» گویند . چوماقی

را گویند که سرش خمیده است و سپاهیان برمی دارند .

محصول بیت : مرید شب از درد چو گان وسیلی نخواهد . روز دیگر پیرش

به طریق تعلیم به او گفت :

## نخواهی که باشی چو دف روی ریش

چو چنگ ای برادر سر انداز پیش

محصول بیت : اگر نمی خواهی مانند دف رویت مجروح شود، ای برادر

مانند چنگ سرت را در پیش انداز و با کسی چنگ و جدال مکن .

## حکایت<sup>۱</sup>

### دو کس گرد دیدند و آشوب و چنگ<sup>۲</sup>

پراکنده<sup>۳</sup> نعلین و پرنده سنگ

محصول بیت : دو نفر گرد و آشوب و چنگ دیدند ، پراکنده نعلین و پرنده

سنگ دیدند . یعنی دو نفر به غوغایی تصادف کردند .

۱- ع : ندارد ، ف : سه ستاره . ۲- ف ، آشوب چنگ . ۳- ع : پراکنده .

## یکی فتنه دید از طرف بر شکست

### یکی در میان آمد و سرشکست

محصول بیت : یکی از آن دو نفر فتنه و غوغا دیده به کناری فرار کرد، دیگری در میان داخل شد و سرش بشکست . مراد آنست که یکی هوشیار بود از آنجا به کناری رفت و سلامت یافت . ولی دیگری برای آشتی به میان آمد و کتک خورد .

### کسی خوشتر از خویشان دار نیست

### که با خوب و زشت کسش کار نیست

خویشان دار : یعنی پرهیزگار، کسی را گویند که به کار کسی علاقمند نیست .  
که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : کسی خوشتر از خویشان دار و پرهیزگار نیست که با خوب و زشت کسی کار ندارد . یعنی به خوب و بد کسی علاقمند نمی باشد به حال خودش مشغول است و صفا تنها در این است .

## ترا دیده در سر نهادند و گوش

### دهن جای گفتار و دل جای هوش

محصول بیت : در سر تو دیده و گوش نهادند . دهان را جای گفتار و دل را جای هوش و ادراک قرار دادند . حاصل : از طرف حق هر چه لازم بود عطا کردند و به چیزی نیازمندت ننمودند .

## مگر باز دانی نشیب از فراز

### نگویی که این کوتهست آن دراز

مگر : حرف تمنی است یعنی باشد که .

بازدانی : یعنی تشخیص و تمیز دهی .

محصول بیت : اینها را بدانجهت به تو دادند که خیر و شر و نفع و ضرر

و پسندیده و ناپسندیده را از هم تمیز و تشخیص دهی . نگویی که این کوتاه و آن دراز است . حاصل : هر چیز را در جای خود حق بدانی و به چیزی اعتراض نکنی .

### حکایت<sup>۱</sup>

چنین گفت پیری پسندیده هوش<sup>۲</sup>

سخنهای پیران خوش آید<sup>۳</sup> بگوش<sup>۴</sup>

محصول بیت : پیری پسندیده هوش چنین گفت - سخنهای پیران به گوش خوش می آید ، یعنی سخنان پیر خردمند خوش آیند می شود .

که در هند رفتم<sup>۵</sup> بکنجی فراز

بدیدم چو یلدا<sup>۶</sup> سیاهی دراز

که : حرف بیان است .

یلدا : درازترین شب زمستان است در تقدیر : شب یلدا .

محصول بیت : پیر گفت که در هند به کنجی رفتم و در آنجا سیاهی دیدم مانند شب یلدا دراز بود .

تو گفستی که عفریت بلقیس بود

بزشتی نمودار ابلیس بود

تو گفستی : یعنی اگر می دیدی می گفستی .

که : حرف بیان ابلیس است .

عفریت بلقیس : اضافه لامیه ، عفریتی است که تخت بلقیس را خواست بردارد در تفسیرها مفصل بیان شده است .

نمودار : یعنی نمونه .

۱- ع ، در منفعت خاموشی و مضرت بسیار گوئی . ۲- ع ، اگر گوش دارد خداوند هوش .

۳- ع ، خوش آیدش گفتار پیران . ف ، خوش آید سخنهای پیران . ۴- ع ، اضافه دارد :

سفر کرده بودم ز بیت الحرام در ایام ناصر بن دار السلام

۵- ع ، شبی رفته بودم . ۶- ع ، بچشم درآمد ، ف ، چه دیدم چو یلدا .

**محصول بیت :** اگر تو اورا می دیدی ، می گفتی که عفریت بلیس بود . در زشتی نمونه ابلیس بود ، یعنی درست شبیه شیطان بود .

### در آغوش او<sup>۱</sup> دختری چون قمر

#### فرو برده دندان بلههش در

**محصول بیت :** در آغوش آن زنگی دختری مانند ماه بود . که دندانهایش را به لبهایش فرو برده بود ، یعنی لبهایش را سخت می مکید .

### چنان تنگش آورده اندر کنار

#### که پنداری الیل یغشی النهار

**تنگ :** در اینجا به معنی محکم است .

**کنار :** مراد نزد و پهلو است .

**محصول بیت :** زنگی دختر را چنان در کنارش محکم آورده بود که خیال می کردی شب روز را می پوشاند . حاصل : دختر را محکم در آغوش گرفته بود .

### مرا امر معروف دامن گرفت

#### فضول آتشی گشت و درمن گرفت

**گرفت :** در اینجا یعنی تأثیر کرد .

**محصول بیت :** امر معروف دامن مرا گرفت ، یعنی امر معروف اقتضا کرد که این منکر را نهی کنم . فضول آتشی گشت و به من تأثیر نمود .

### طلب کردم از پیش و پس چوب و سنگ

#### که ای ناخدا ترس بی نام و ننگ

**محصول بیت :** از پیش و پس چوب و سنگ طلب کردم تا اورا بزخم . به سیاه

حمله کردم و گفتم که ای ناخدا ترس بی نام و ننگ ! چرا این کار را می کنی ؟

## به تشنیع و دشنام و آشوب و زجر

سپید از سیه<sup>۱</sup> فرق کردم چو فجر

محصول بیت : باطن و دشنام و آشوب و زجر ، سپید را مانند صبح از سیه

فرق کردم ، یعنی سیه را از دختر جدا نمودم .

شد آن ابر ناخوش ز بالای باغ

پدید آمد آن بیضه از زیر زاغ

شد : یعنی رفت .

محصول بیت : آن ابر ناخوش از بالای باغ رفت ، یعنی زنگی دختر را رها

کرد و فرار نمود و آن بیضه از زیر زاغ پدید آمد ، یعنی دختر از زیر زنگی بیرون آمد .

ز لاحولم آن دیو پیکر<sup>۲</sup> بجست

پری پیکر اندر من آویخت دست

محصول بیت : از «لاحول و لاقوة» گفتن من آن زنگی دیو پیکر بجست ، یعنی

فرار کرد . پری پیکر سخت از من گرفت یعنی دامن مرا گرفت و گفت :

که ای زرق سجاده<sup>۳</sup> زرق پوش<sup>۴</sup>

سیه کار دنیا خردین فروش

زرق سجاده : ترکیب وصفی است یعنی دارنده سجاده ربا .

زرق پوش : «زرق» جمع «ازرق» است به معنی کبود و آبی ، یعنی لباس

کبود پوش .

محصول بیت : دختر از من گرفت که ای دارنده سجاده ربا و ازرق پوش

بدکار خردار دنیا و فروشنده دین . حاصل : سخت به من تائید و دشنام داد .

مرا عمرها<sup>۵</sup> دل ز کف رفته بود

برین شخص و جان<sup>۶</sup> دروی<sup>۷</sup> آشفته بود

محصول بیت : عمرها دل از کف من بر این شخص رفته بود . و جانم بر او عاشق

۱- ع : سیه . ۲- ف : دیو هیکل . ۳- ع ، ف : دلق پوش .

۴- ع ، ف : روزها . ۵- ع : دل . ۶- متن : من .

شده بود . حاصل : مدت مدیدی گرفتار عشق و سودای او بودم .

کنون پخته شد لقمهٔ خام من  
تو اگر مش بدر کردی از کام من

گرم : در اینجا یعنی فوری .

محصول بیت : لقمهٔ خام من اکنون پخته شد ، یعنی مرادم حاصل گشت . اما تو آن لقمه را فوراً از دهانم بیرون کرده ساعتی درنگ نکردی و مانع آرزوی من شدی .

تظلم بر آورد و فریاد خواند  
که شفقت بر افتاد و رحمت نماند

تظلم : یعنی شکایت کردن از ظلم .

محصول بیت : دختر تظلم بر آورد و فریاد خواند که آیا از دنیا شفقت بر افتاد و مرحمت نماند ؟ یعنی فریاد بر آورد و یاری خواست که این شخص بر من ستم کرده .

نماند از جوانان کسی دستگیر  
که بستاندم داد ازین مرد پیر

محصول بیت : از جوانان کسی دستگیر نماند ؟ یعنی برای رضای خدا کسی

نماند که از این مرد پیر داد من ستم دیده را بستاند ؟

که شرمش نیاید ز پیری همی  
که زدن دست در ستر نامحرمی

که : حرف تعلیل است .

ستر : به فتح «س» یعنی جای ادب ، اضافه اش لامیه است .

محصول بیت : که از پیری اش شرمش نیامد که دست در ستر نامحرمی زد ، یعنی

در این سن و سال می خواهد با من زنا کند .



## همی کرد فریاد و دامن بچنگ

### مرا مانده سر در گریبان ز ننگ

و : حرف حال است .

محصول بیت : دختر فریاد و فغان می کرد در حالی که دامن دردست داشت ،

سرمن هم از ننگ در گریبان مانده بود . حاصل : دردست او حیران مانده بودم که

چگونه نجات یابم ؟

### فرو گفت عqlم بگوش ضمیر

### که از جامه بیرون روم همچو سیر

که : حرف بیان است .

محصول بیت : عqlم به گوش ضمیرم گفت ، یعنی به خاطرم خطور کرد که

مانند سیر از جامه بیرون روم . یعنی لباس را دردست او بگذارم و بروم . حاصل :

چاره را در آن دیدم که لباس را از تن درآورم و فرار کنم .

### برون رفتم از جامه دردم چوسیر

### که ترسیدم از زجر برنا و پیر

که : حرف تعلیل است .

زجر : در اینجا مراد جفاست .

برنا : به فتح و ضم «ب» یعنی جوان .

محصول بیت : همین که به خاطرم خطور کرد فوراً مانند سیر از جامه بیرون

رفتم . زیرا از جفای پیر و جوان ترسیدم .

### برهنه دوان رفتم از پیش زن

### که در دست او جامه بهتر که من

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : از پیش زن برهنه فرارکنان رفتم ، که جامه ام دردست او باشد

بهر از خودم است .

**نه خصمی که با او نیایی بد او**

**بگرداندت گرد گیتی بگاو'**

بیت متضمن استفهام انکاری است .

که : حرف رابط صفت است .

«داو» خصومت و دعواست .

باید دانست که در مصر و عجم اگر بخواهند کسی را رسوا کنند به گاو می‌بندند

و می‌گردانند .

محصول بیت : آیا چنین نیست که خصمی که با او نمی‌توانی به داو بر آیی ،

یعنی دشمنی که در جنگ نمی‌توانی با او روبرو شوی ، تو را به گاو بسته در اطراف جهان

می‌گرداند ، یعنی رسوایت می‌کند ؟

**پس از مدتی کرد بر من گزار**      **که میدانیم گفتمش زینهار**

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : مدتی پس از این قصه ، بر من گذر کرد که آیا مرا می‌شناسی؟

گفتم : زینهار ! یعنی خدا مرا از شر تو نگاه دارد . تو را خوب می‌شناسم .

**که من توبه کردم بدست تو بر**

**که گرد فضولی نگردم دگر**

بدست تو بر : در تقدیر : بردست توست . «ب» حرف استعلا ، «بر» آنرا

تأکید می‌کند .

محصول بیت : به دختر گفتم زینهار ! که من بردست تو توبه کردم که دیگر

گرد فضولی نگردم ، یعنی توبه کردم که بعد از این دور این قبیل کارها نگردم و در کار

دیگران دخالت نکنم . و هرگز مانع ذوق احدی نباشم .

## کسی را نیاید چنین کار پیش که عاقل نشیند پس کار خویش

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : چنین کاری پیش کسی نمی آید که در پس کار خویش عاقلانه  
بنشیند ، یعنی در حال خود دقیق باشد . حاصل : عاقل آنچه را که برایش مهم است  
انجام می دهد و از این قبیل کارها احتراز می کند .

## از آن شنعت این پند برداشتم دگر دیده نادیده انگاشتم

محصول بیت : از آن شنعت این پند را برداشتم ، یعنی برای من این اندرز  
شده که دیگر دیده را نادیده انگاشتم ، یعنی یاد گرفتم که این قبیل کارها را نبینم و کارهای  
نامشروع دیگران را تا حدود امکان نادیده انگارم .  
حضرت شیخ در اینجا بعنوان اینکه حکایت پیر را گفته به اندرز شروع  
کرده می فرماید :

## زبان درکش از عقل داری وهوش چو سعدی سخن گوی ور نه خاموش

محصول بیت : اگر عقل و ادراک داری زبان درکش ، یعنی خاموش باش . اگر  
می توانی مانند سعدی سخن بگویی و گرنه خاموش باش ، یعنی اگر می توانی خوب  
بگویی بگو و گرنه مگویی .

حکایت خاصیت پرده پوشی و ملامت خاموشی<sup>۱</sup>

## یکی پیش داود طایی نشست که دیدم فلان صوفی افتاده امست

داود طایی : یکی از مشایخ کرام است .

۱- ع ، حکایت در پرده پوشی و خاصیت آن ، ف ، حکایت . ۲- متن ، افتاد .

کہ : حرف تعلیل است .

محصول بیت : يك صوفی درپیش داود طایبی نشست کہ فلان صوفی را دیدم کہ مست افتادہ . حاصل : يك صوفی از صوفی دیگرى بدگفت .

### قى آلوده<sup>۱</sup> دستار و پیراهنش

#### گروہی سگان حلقہ پیرامنش

محصول بیت : دستار و پیراهن صوفی قی آلودہ بود ، گروہی سگ دراطراف او حلقہ زدہ بودند تا استفراغ او را بخورند .

### چو فرخندہ خو<sup>۲</sup> این حکایت شنید

#### ز گویندہ ابرو بہم درکشید

محصول بیت : وقتی فرخندہ خوی از شیخ غماز یعنی از سخن چین ، این حکایت را شنید ، ابرو درہم کشید . حاصل : ناراحت شد زیرا زشت شمرد کہ خود او صوفی بود و درعین حال از دوستش غمازی می کرد .

### زمانی بر آشفست و گفت ای رفیق

#### بکار آید امروز یار شفیق

محصول بیت : زمانی شیخ عصبانی و پریشان شد و بعد بہ غماز گفت ای رفیق : یار شفیق امروز بہ کار می آید ، یعنی یار صادق و دوست موافق درچنین روزی بہ کار می آید او را نباید در آن حال تنها گذاشت .

### برو زان مقام شنیعش بیار

#### کہ در شرع نہیست و در خر قہ عار

محصول بیت : برو او را از آن مقام شنیع ، یعنی از آن مقام تنگ آمیز بیاور . زیرا در شریعت منہی و در طریق مشایخ تنگ است .

## پشتش در آور<sup>۱</sup> چو مردان که<sup>۲</sup> مست

عنان سلامت<sup>۳</sup> ندارد بدست

محصول بیت : مانند مردان او را در پشت بیاور . زیرا شخص مست ، عنان سلامت و اختیار در دست خود ندارد و نمی تواند خود را اداره نماید .

## نیوشنده شد زین سخن تنگدل

بفکرت فرو رفت چون خر بگل

نیوشنده : اسم فاعل است از «نیوشیدن» به معنی شنونده .

محصول بیت : غماز مستمع از این سخن شیخ تنگدل شد ، یعنی شیخ که گفت برو بیاور ، ناراحت شد ، در فکر فرو رفت مانند فرو رفتن خر در گل . حاصل : چون مخالفت امر شیخ ممکن نبود ، آوردن او هم دشوار بود ، پس غماز همانند خر فرو رفته در گل ناراحت شد .

## نه زهره که فرمان نگیرد بگوش

نه یارا که مست اندر آرد بدوش

زهره : یعنی کیسه زرداب ، مراد قدرت است .

که : حرف بیان است .

یارا : یعنی قدرت .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : نه جرأت داشت که فرمان شیخ را در گوش نگیرد ، نه آن قدرت را داشت که مست را در دوش آورد . حاصل : در بین این دو معنی ناراحت بود .

## زمانی بپیچید و درمان ندید

ره سر کشیدن ز فرمان ندید

محصول بیت : زمانی ناراحت شد و چاره ندید و راه سر کشی از فرمان شیخ را

ندید . حاصل : چاره‌ی برای مخالفت پیدا نکرد .

## میان بست و بی اختیارش بدوش

### درآورد و شهری برو عام جوش<sup>۲</sup>

شهری : «بی» حرف نسبت است .

عام جوش : ترکیب مزجی است به معنی ازوحام .

محصول بیت : غماز کمر بست وبدون اختیار او را به دوش درآورد . یعنی به پشت گرفته آورد ومردم شهربروازدحام کردند.

### یکی طعنه میزد که درویش بین

### زهی پارسایان پاکیزه دین

زهی : دراین موارد افاده استهزا می کند .

محصول بیت : یکی از مردم طعنه می زد که درویش را بین . آفرین بر پارسایان پاکیزه دین ! به همدیگر اشاره می کردند که آیا درویش چنین می شده ؟

### تو این صوفیان بین که می خورده اند

### مرقع بسیکی گرو کرده اند

مرقع : اسم مفعول است از باب «تفعیل» خرقه‌ی است که از وصله ها دوخته شده همچنانکه در اینجا فقرای هند می پوشند .

سیکی : دراصل «سه یك» را گویند اما مطلق در معنی خمر استعمال می کنند مرکب است از سه یك ، قیاس «ك» عربی است اما با «ك» عجمی استعمال می کنند .  
محصول بیت : مردم به یکدیگر می گفتند : تو این صوفیان را بین که می خورده اند . مرقع خودشان را به شراب گرو کرده اند . حاصل : هر کس آنان را می دید دهان به طعن واستهزا می گشود .

اشارات کنان این و آنرا به مست

که این سرگرانست و آن نیم مست

محصول بیت : مردم به این دو صوفی با دست اشاره می‌کردند که این

سرگرانست ، یعنی مست است و آن آورنده نیم مست است ، یعنی مست تمام نیست .

حضرت شیخ دربیت زیر معرفت می‌فرمایند :

به گردن بر از جور دشمن حسام

به از شنعت شهر و جوش عوام<sup>۲</sup>

حسام : یعنی شمشیربرنده .

محصول بیت : درگردن مرد از جور دشمن شمشیر برنده باشد ، بهتر از

شنعت شهر و جوش و ازدحام است .

بلا خورد و روزی بمحنت گذاشت

بناکام بردش بجایی که داشت

بناکام : یعنی ناچار .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : بلاها کشید و آن روز را بامحنت و مشقت به سرآورد . ناچار

اورا به جایی که داشت برد . حاصل : به جای خودش رسانید .

شب از فکرت و شرمساری نخفت

بخندید طایی دگر روز و گفت

محصول بیت : شب صوفی غماز از شرمساری و فکر نخواید . روز دیگر

طایی به روی غماز خندید و گفت . آنچه گفته دربیت بعدی است :

مریز آب روی برادر بکوی

که دهرت نریزد بشهر آب روی

محصول بیت : آبروی برادرت را درکوی مریز که روزگار آبروی تو را در

شهر نریزد، یعنی تو عیب کسی را فاش مکن و ناموسش را لکه دار مکن تا روزگار هم عرض و ناموس تو را لکه دار نکند، زیرا «کما تدین تدان».

### گفتار در معنی زبان کشیدن از غیبت<sup>۱</sup>

بد اندر حق مردم نیک و بد مگو<sup>۲</sup> ای جوانمرد صاحب خرد

محصول بیت: در حق مردم نیک و بد، ای جوانمرد صاحب خرد! بد مگوی یعنی درباره هیچکس بد مگو، هر کس و هر طور باشد.

که بدمرد را خصم خود میکنی

و گر نیک مرد دست بد میکنی

که: حرف تعلیل است.

محصول بیت: زیرا کسی که غیبتش را می کنی، اگر واقعاً بدست او را دشمن خود می کنی، و اگر مرد نیک و خردمندی است با غیبت کردت درباره او بد می کنی. یعنی درباره یک انسان خوب غیبت می کنی که کاری بد است. پس غیبت هیچکس را مکن.

ترا هر که گوید فلان کس بد است

چنین<sup>۳</sup> دان که در پوستین خود دست

محصول بیت: هر کس به تو بگوید که فلان کس بدست، یعنی هر کس در حق دیگری پیش تو غیبت کند، تو یقین بدان که غیبت کننده غیبت خودش را می گوید زیرا در واقع غیبت شده برادر غیبت کننده است پس در معنی گوشت مرده برادرش را می خورد.

که فعل فلان را بیاید بیان

وزین فعل بد می بگردد<sup>۴</sup> عیان

که: حرف تعلیل است.

۱- ع، گفتار از در غیبت مردم، ف، ندارد، متن، عیب. ۲- ع، ف، مگوی.

۳- ع، ف، چنان. ۴- ف، می بر آید.



می بگرده : یعنی می گردد و می شود .

**محصول بیت :** کسی که غیبت دیگری را می کند درحقیقت غیبت خود را می کند زیرا بدی فلانی را دانستن محتاج بیان است به حرف دشمنی او بد نمی شود . اما کار بد از غیبت کننده آشکار می شود که غیبت در ذات خود کار زشتی است پس مرتکب آن البته بد و ناپسندیده است . حاصل : فعل غیبت شده محتاج بیان است ، لازم نیست با گفتن کسی بد شود اما این یکی به سبب غیبت ، مذموم و بد است زیرا در تمام ادیان غیبت حرام است .

### بد گفتن خلق چون دم زدی

**اگر راست گویی سخن هم بدی**

**محصول بیت :** به بد گفتن مردم وقتی دم زدی ، یعنی چون بد مردم را گفتی اگر راست گویی توهم بد هستی . یعنی اگر در سخفت راست هستی ، توهم بدی . زیرا بد مردم را گفتی . حاصل : کسی نیک است که در حق احدی بد نکوید .

### حکایت<sup>۱</sup>

**زبان کرد شخصی به غیبت دراز**

**بدو گفت داننده ای سرفراز**

**محصول بیت :** شخصی زبان به غیبت دراز کرد ، یعنی شروع کرد به غیبت کسی . داننده ای سرفراز به او گفت :

**که یاد کسان پیش من بد مکن**

**مرا بدگمان در حق خود مکن**

یاد کسان : اضافه مصدر به مفعولش است .

**محصول بیت :** مرد دانا به غیبت کننده گفت که در پیش من کسان را به بدی یاد مکن . مرا در حق خودت بدگمان مکن . زیرا وقتی تو در حق دیگران بد

می‌گویی، من در حق تو بدگمان می‌شوم.

**گرفتم ز تمکین او کم نبود نخواهد بجاه تو اندر فزود**

محصول بیت: فرض کردم که به سبب ذم تو ارزش و مرتبه و مقام او کم شد. لیکن آنچه از مقام و منزلت او کم شد به جاه و جلال تو نخواهد افزود. پس غیبت کسی را مکن که گناه بزرگی است.

### حکایت<sup>۱</sup>

**کسی گفت و پنداشتم طبیعتست**

**که دزدی بسامان تر از غیبتست**

طبیعت: یعنی لطیفه.

سامان: در لغت یعنی انتظام، اما در این قبیل موارد به معنی اولی و بهتر است.

محصول بیت: در پیش من کسی گفت - و من خیال کردم لطیفه است - که دزدی

بتر از غیبت است.

**بدو گفتم ای یار آشفته هوش**

**شگفت آمد این داستانم<sup>۲</sup> بگوش**

محصول بیت: به گوینده گفتم: ای دوست آشفته هوش و پریشان عقل! این

داستان به گوشم شگفت آمد.

**بناراستی در چه بینی بهی**

**که بر<sup>۳</sup> غیبتش مرتبت<sup>۴</sup> مینهی**

بناراستی: «ب» حرف ظرف. «ی» حرف مصدر است.

محصول بیت: در ناراستی چه نیکی می‌بینی که بر غیبت آنرا مرتبت می‌نهی

یعنی دزدی و حرام‌گیری چه مزیتی بر غیبت دارد که آنرا ترجیح می‌دهی؟

۱- ف: ندارد. ۲- متن: داستانم. ۳- ف: در. ۴- معن: مرتب.

## بلی 'گفت دزدان تهور کنند

### ببازوی مردی شکم پرکنند

**تهور** : مصدر است از باب «فعل» بی پروا به کاری اقدام کردن .  
**محصول بیت** : وقتی من از آن شخص پرسیدم ، گفت : آری دزدان دلاوری و  
 تهور می کنند . به بازوی مردی مال به دست می آورند و شکم خود را پر می کنند .

## نه غیبت کن آن ناسزاوار مرد

### که دیوان سیه کرد و چیزی نخورد

معنی بیت متضمن استفهام انکاری است .  
**محصول بیت** : آیا چنین نیست که غیبت کن ، آن مرد ناسزاوار که دیوان عملش را  
 سیاه کرد و هیچ چیز نخورد ؟ حاصل کلام : هر دو گناه می کنند ، اما در دزدی تحصیل  
 سیم و زرست ، اما غیبت جز گناه خالص چیزی نمی آورد .

## حکایت

### مرا در نظامیه ادرار بود

#### شب و روز تلقین و تکرار بود

**نظامیه** : مدرسه‌یی بود در کرخ بغداد ، که نظام الملك وزیر بنا کرده بود .  
 گویند در دنیا پیش از آن مدرسه‌یی بنا نشده است ، اما امروز خراب شده فقط  
 دیوارهایش مانده . «کرخ» محلی است در کنار بغداد ، که مقبره معروف کرخی و جنید  
 بغدادی و سری سقطی و منصور و بسیار اولیای دیگر در آنجا است .

**ادرار** : مصدر از باب «افعال» در اینجا به معنی وظیفه و مقرری است .

**محصول بیت** : من در نظامیه مقرری داشتم - حضرت شیخ در آنجا تحصیل کرده -

شب و روز مطالعه و مباحثه داشتم ، یعنی عاشق دانش بودم .

مر استاد را گفتم ای پر خرد

فلان یار بر من حسد میبرد

محصول بیت : روزی به استاد گفتم که ای پر خرد ! فلان دوست بر من

حسد می برد .

چو من داد معنی دهم در حدیث

بر آید بهم اندرون خبیث

محصول بیت : وقتی من در حدیث، یعنی در درس، داد معنی می دهم و در سم را خوب

تقریر می کنم ، از حسد اندرون خبیث به هم بر می آید و بسیار ناراحت می شود .

شنید این سخن پیشوای ادب

بتندی بر آشت و گفت ای عجب

محصول بیت : پیشوای ادب این سخن را از من شنید ، به تندی بر آشت و

به من گفت : ای عجب ! یعنی این وضع را از تو عجیب دیدم .

حسودی پسندت نیاید ز دوست

که معلوم کردت که غیبت نکوست

که : اسم است به معنی چه کسی ؟

محصول بیت : استاد گفت : از حسودی دوست پسندت نمی آید ، چه کسی

معلومات کرد که غیبت کار خوبی است که غیبت دوستت را می کنی ؟

گراو راه دوزخ گرفت از خسی

ازین راه دیگر تو در وی رسی

محصول بیت : اگر او از خبائت و پستی راه دوزخ در پیش گرفت ، تو نیز

از این راه دیگر به او می رسی . یعنی او از حسد به دوزخ می رود ، تو نیز به خاطر

غیبت می روی . پس از این نظر با او برابری .

## حکایت

### کسی گفت حجاج خونخواره ایست

دلش همچو سنگ سیه پاره ایست

محصول بیت : کسی گفت که حجاج خونخواری است . دلش مانند پاره سنگ سیاه است . یعنی ستمگری بی رحم است .

نترسد همی ز آه و فریاد<sup>۱</sup> خلق

خدایا تو بستان ازو داد خلق

محصول بیت : از آه و فریاد خلق نمی ترسد ، یعنی به هیچ کس ترحم نمی کند و از خدا نمی ترسد . خدایا تو داد خلق را از او بستان .

جهان دیده ای<sup>۲</sup> پیر دیرینه زاد

جوانرا یکی پند پیرانه داد

پیر دیرینه زاد : اضافه بیانیه است یعنی پیر سالخورده و عمر گذرانیده .  
محصول بیت : پیری جهان دیده سالخورده ، در آنجا حاضر بود ، به جوان نفرین کننده یک پند پیرانه داد :

کز و داد مظلوم مسکین او

بخوانند و از<sup>۳</sup> دیگران کین او

کز و : «که» حرف بیان . ضمیر راجع به «حجاج» است .  
محصول بیت : پیر گفت : از حجاج داد مظلوم و مسکین را می خواهند و دیگران هم کین او را ، یعنی از او در آخرت مظالم ستمش را یک یک می خواهند و از کسی هم که به او کین و عداوت کند ، حق او را می خواهند . حاصل : هم به او عذاب می کنند و هم به خاطر او به دیگران .

۱- متن : خونخوره . ۲- متن : آه فریاد . ۳- متن : جهان دیده .

۴- ع : بخوانند وز ، متن : بخواندی از .

## تو دست از وی و روزگارش بدار

که خود زیر دستش کند روزگار

محصول بیت : تو دست از روزگار واحوال او ، یعنی از ستمهایی که کرده است بدار ، یعنی علاقمند به نفرین او مباش . زیرا خود روزگار او را زیر دست می کند یعنی مغلوب و مقهور می کند ، همچنانکه دیگر ستمگران را کرده است .

نه بیداد ازو بهره مند آیدم<sup>۱</sup>

نه نیز از تو غیبت پسند آیدم<sup>۲</sup>

محصول بیت : نه از بیداد او و ظلم او به دیگران برای من بهره می آید ، یعنی ظلم او برایم مسلم نیست . نه از غیبت تو پسندم می آید . یعنی هر دو برایم ناپسند و مذموم است .

## بدوزخ برد مدبری را گناه

که پیمانانه پر کرد و دیوان سیاه

که : حرف رابط صفت است .

مراد از «پیمانانه» پیمانانه عمر است .

مراد از «دیوان» دیوان عمل است .

محصول بیت : گناه مدبری را به دوزخ می برد که پیمانانه عمرش را پر کرده یعنی عمرش را به آخر رسانده و دیوان عملش را سیاه نموده ، یعنی بدبختی که عمرش را با گناه و ستم سر آورده آن گناه او را به دوزخ می برد .

دگر کس بغیبت پیش میدود

مبادا که تنها بددوزخ رود

محصول بیت : آن بدبخت را گناه به دوزخ می برد کسی دیگر هم با غیبت از پی او می دود ، مبادا که تنها به دوزخ برود ، یعنی آن دیگری هم به سبب غیبت

از عقب او به دوزخ می‌رود که مدبر به دوزخ تنها نرود.

### حکایت

شنیدم که از<sup>۱</sup> پارسایان یکی بطیبت بخندید با کودکی<sup>۲</sup>

محصول بیت : شنیدم که یکی از پارسایان ، به کودکی نگاه کرد و به لطیفه

خندید . حاصل : با کودکی به طریق شوخی مصاحبت نمود .

دگر پارسایان خلوت نشین بعیبش<sup>۳</sup> افتادند در پوستین

محصول بیت : دیگر پارسایان خلوت نشین ، با عیب گرفتن به آن صوفی در

غیبت افتادند . گویا پسر صاحب جمال بوده ، به عنوان اینکه آن صوفی براو میل

دارد ، صوفیان دیگر متهمش کردند .

### با آخر نماند این حکایت نهفت

بصاحب نظر باز گفتند و گفت

محصول بیت : در آخر این حکایت صوفیان پنهان نماند ، بلکه به صاحب نظر

آشکار کردند ، یعنی به شیخشان جریان را بازگفتند . او هم به صوفیان گفت :

مدر پرده بر یار شوریده حال

نه طیبیت حرامست و غیبت حلال

محصول بیت : پرده ناموس یار شوریده حال را پاره مکن . زیرا چنین نیست

که لطیفه حرام باشد ، غیبت حلال . بلکه قضیه عکس این است .

### حکایت

بطفلی درم رغبت روزه خواست

ندانستمی چپ کدامست و راست

بطفلی درم : درم ، معنی «ب» را تأکید می‌کند . تقدیرش : در طفلی ام .

محصول بیت : در طفولیت ، یعنی در موقعی که بچه بودم ، نیت روزه کردم .

اما آن قدر کوچک بودم که نمی دانستم چه کدام است و راست کدام است .

## یکی عابد از پارسایان کوی

### همی شستن آموختم دست و روی

محصول بیت : عابدی از پارسان محله ، شستن دست و روی را بهمن آموخت

یعنی وضو گرفتن را بهمن یاد داد .

## که بسم الله اول بسنت بگوی

### دوم نیت آور سیوم کف بشوی

که : حرف بیان است .

محصول بیت : گفت که سنت اول بسم الله گفتن ، دوم نیت است که در شافعی

فرض است . سومی شستن دست است .

## پس آنکه دهن شوی و بینی سه بار

### مناخر بانگشت کوچک بخار<sup>۱</sup>

محصول بیت : پس از آن سه بار دهن و بینی را بشوی و با انگشت کوچک

سوراخهای بینی را بخار .

## بسبابه دندان پیشین بمال که در روز نهیست بعد از زوال<sup>۲</sup>

که : حرف تعلیل است .

نهیست : در تقدیر : مسواک نهی است .

محصول بیت : با انگشت سبابه دندانهای پیشین را بمال . زیرا در مذهب

شافعی بعد از زوال مسواک منهی است . حضرت شیخ شافعی مذهب است پس انگشت

بدل مسواک می شود .

## وزان پس سه مشت آب بر روی زن

### ز رستنگه موی سر تا ذقن

تا : حرف انتهاست .



محصول بیت : و بعد از آن سه مشت آب بر روی بز ، یعنی سه بار رویت را بشوی ؛ از رستنگاه موی سر تا دقن . حاصل : يك حد همان است که گفت وحد دیگر از گوش تا گوش است . قنامل .

### دگر دستها تا بمرفق بشوی

ز تسبیح و ذکر آنچه دانی بگوی

تا : حرف اتمهاست .

مرفق : یعنی آرنج .

محصول بیت : بعد از آن دستها را تا آرنج بشوی و از تسبیح و ذکر هر چه می دانی بگوی . یعنی از دعاها هر چه می دانی بگوی .

### دگر مسح سر بعد از آن غسل پای

همینست و ختمش بنام خدای

محصول بیت : بعد مسح سر است . بعد از آن شستن هر دو پای . وضو چنین است و ختمش به نام خدای و یا به حق خدای .

کس از من نداند درین شیوه به

نبینی که فرتوت شد پیرده

محصول بیت : عابدی که به من وضو تعلیم می داد گفت : در این شیوه آب دست کسی از من بهتر نمی داند . آیا نمی بینی که پیرده فرتوت شده ؟ یعنی چنان پیر شده که چیزی در خاطرش نمی ماند .

شنید این سخن ده خدای قدیم

بشورید و گفت ای خبیث رجیم

محصول بیت : ده خدای قدیم این سخن را شنید ، بشورید ، یعنی غضبناک شد ، و عابد را شتم کرده گفت ای خبیث بی رحم ! یعنی ای لعین مردود .

## نه مسواك در روزه گفتي خطاست

### بنی آدم مرده خوردن رواست

محصول بیت : آیا نکفتی که مسواك در روزه خطاست؟ آیا خوردن گوشت بنی آدم مرده رواست؟ چون عابدگفت در این خصوص کسی بهتر از من نمی‌داند پس جمیع سلف را سلب کرده و آنان را انکار نمود علی‌الخصوص دهخدا را انکار کرد پس با این ترتیب غیبت کرد و در واقع گوشت مرده را خورد .

### دهن گو ز ناگفتنیها نخست

#### بشوی آنکه از خوردنیها بشت

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : بگودهان را اول از ناگفتنیها بشوی، آن‌کس که دهان را از خوردنیها بشت . یعنی شستن دهان از ناگفتنیها مهمتر از شستن دهان از خوردنیهاست .

### کسی را که نام آمد اندر میان

#### بنیکوترین نام و نعتش بخوان

محصول بیت : کسی را که نامش در میان آمد و از اوصافش سخن گفته شد . او را با نیکوترین نام و وصف یادکن . حاصل : هر کسی را که ذکری از او در میان آمد حتماً به بهترین وصف مدح و بیان کن .

### چو همواره گویی که مردم خرنند

#### مبّر ظن که نامت چو مردم برنند

محصول بیت : وقتی همیشه می‌گویی که مردم خرنند ، یعنی مردم را به بدی یاد می‌کنی ، گمان مکن که نامت را مانند مردم ببرند ، یعنی به تو احترام بگذارند و بگویند شخص خوب است؟ حاصل : اگر تو دیگران را به بدی یاد کنی دیگران هم از تو به بدی یاد می‌کنند .

## چنان گوی سیرت بکوی اندرم

که گفتن<sup>۱</sup> توانی بروی اندرم

محصول بیت: درکوی، پشت سرمن سیرت مرا چنان بکوی که بتوانی آن سخن را به رویم هم بگویی. حاصل: پشت سرم چنان مرا یادکن که در رویم هم بتوانی همانرا بگویی.

## و گر شرمت از دیده ناظرمت

نه ای بی بصر غیب دان حاضرست

محصول بیت: واگر از چشم ناظر شرم داری، آنچه را که در حضورش نمی توانی بگویی در پشتش گفتی، ای بی بصر! آیا خدای غیب دان حاضر نیست؟ آیا از او شرم نداری؟

## نیاید همی شرمت از خویشتن

کز و فارغ و شرم داری زمن

محصول بیت: آیا از خودت شرمت نمی آید که از او فارغ هستی و از من شرم داری؟

## حکایت

طریقت شناسان ثابت قدم بخلوت نشستند چندی بهم

محصول بیت: طریقت شناسان ثابت قدم، یعنی چند نفر از سالکان کامل طریقت شناس، در خلوت با هم نشستند.

## یکی زان میان غیبت آغاز کرد

در ذکر بیچاره ای باز کرد

محصول بیت: یکی از آن میان به غیبت کردن شروع کرد. در ذکر بیچاره ای را باز کرد و به نام او پرداخت.

## یکی گفت ای یار شوریده رنگ

### تو هرگز غزا کرده‌ای در فرنگ

محصول بیت : یکی از مردان به او گفت : ای یار دیوانه شکل ! آیا هرگز در فرنگ جنگ کرده‌ای ؟ یعنی با کافران جنگیده‌ای ؟

## بگفت از پس چار دیوار خویش

### همه عمر نهاده‌ام پای پیش

محصول بیت : غیبت‌کننده به پرسنده گفت : در تمام عمر پای از چهار دیوار خانه خودم بیرون نهاده‌ام .

مراد از 'پای از چهار دیوار بیرون نهادن'، از خانه بیرون رفتن است .

## چنین گفت درویش صادق نفس

### ندیدم چنین بخت برگشته کس

محصول بیت : وقتی سائل از غیبت‌کننده آن جواب را شنید ، درویش صادق به او چنین گفت : هرگز شخصی چنین بدبخت ندیدم که تو هستی .

## که کافر ز پیکارش ایمن نشست

### مسلمان ز جور زبانش نرست

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : چنین بدبختی ندیدم که کافر از جنگ او ایمن نشست ولی مسلمان از جور زبانش خلاص نشد، یعنی کافر از دست او نجات یافت ، ولی مسلمان از از زخم زبانش نجات نیافت .

## حکایت<sup>۱</sup>

## چه خوش<sup>۲</sup> گفت دیوانه مرغزی

### حدیثی کزو لب بدنندان گزی

مرغز : جایی است در سرحد ترکستان .

حدیث : در اینجا یعنی سخن .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : يك ديوانه مرغزی چه خوش حدیثی گفت ، که اگر بشنوی از حیرت لب به دندان می گزی ، یعنی سخن بسیار خوبی گفت :

من از نام مردم بزشتی برم

نگویم بجز غیبت مادرم

محصول بیت : سخن دیوانه این بود که اگر من نام مردم را با کوچکترین زشتی ببرم ، یعنی اگر از مردم بد بگویم ، حاصل اگر غیبت مردم جایز باشد ، جز غیبت مادرم نمی گویم ، یعنی غیبت خود را به او تخصیص می دهم .

که دانند پروردگان خرد

که طاعت همان به که مادر برد

که : حرف تعلیل است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : عبدالله بن مبارک گفته که اگر مجبور می شدم غیبت مردم را بکنم غیبت پدر و مادرم را می کردم ، زیرا به غیبت شده البته ثواب داده می شود پس بهتر است ثواب به پدر و مادرم داده شود . دیوانه گفت : اگر قرار بود نم و غیبت مردم را بکنم غیبت پدر و مادرم را می کردم زیرا پروردگان خرد می دانند که طاعت و ثواب را همان بهتر است که مادر ببرد . حاصل : چون طاعت و ثواب غیبت کننده را به غیبت شده می دهند پس بهتر است که غیبت مادرم را بکنم تا ثواب و طاعت مرا او ببرد ، نه دیگری .

رفیقی که غایب شد ای نیکنام

دو چیز است از او بر رفیقان حرام

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : ای نیکنام! دوستی که غایب شد، دو چیز از او بر رفیقان حرام است، یعنی دو چیز بعد از او پسندیده نیست.

**یکی آنکه مالش بباطل خورند**

**دوم آنکه نامش بزشتی بپرند**

محصول بیت : یکی آنست که مال او را به باطل بخورند، دوم آنست که نام او را به زشتی ببرند. حاصل: باید مالش را به باطل نخورند و نامش را به زشتی ببرند.

**هر آن کو برد نام مردم بعبار**

**تو شکر خود از وی توقع مدار**

عبار: در اینجا به معنی عیب است. اضافه ها لامیه است.

توقع: مصدر است از باب «تفعل» به معنی امید.

محصول بیت: هر آن کس که نام مردم را باغبیت و فنک ببرد، تو شکر خود را از وی امید مدار. حاصل: آنکه دیگری را به بدی یاد می کند حتماً تو را نیز به بدی یاد خواهد کرد.

**کسی پیش من در جهان عاقلست**

**که مشغول خود و ز جهان غافلست**

محصول بیت: در نظر من آن کس در جهان عاقل است که به خودش مشغول و از جهان غافل است. حاصل: در جهان کسی خردمند است که به خود و به احوالش سرگرم است به دیگران نمی پردازد و به هیچ چیز آلوده نیست.

**گفتار اندر کسانی که غیبت ایشان روا باشد**

**سه کس را شنیدم که غیبت رواست**

**وزین در گذشتی چهارم خطاست**

محصول بیت: شنیدم که غیبت سه کس رواست، از این سه در گذشتی،

چهارمی خطاست ، یعنی غیر از این سه فقر غیبت کسی جایز نیست .

**یکی پادشاه ملامت پسند کزو بردل خلق بینی گزند**

محصول بیت : یکی پادشاه ملامت پسند است ، یعنی پادشاه لایق ملامت

است که از او بردل مردم گزند بینی ، یعنی ستمگر باشد و مردم از او آزار بینند .

**حلالست ازو نقل کردن خبر**

**مگر خلق باشند ازو بر حذر**

محصول بیت : از چنان پادشاهی خبر نقل کردن حلال است . شاید خلق از

او بر حذر باشند ، یعنی غیبت او جایز است تا بلکه مردم از شر او در امان باشند .

**دوم پرده بر بی حیایی متن<sup>۱</sup>**

**که خود می درد پرده خویشتن<sup>۲</sup>**

متن : فعل نهی مفرد مخاطب از « تنیدن » در اصل تنیدن کرم ابریشم را گویند

اما در این قبیل موارد مراد ستر و پوشاندن است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : دومین کس که غیبتش جایز است بی حیاست که بر او پرده میپوشان

غیبتش جایز است زیرا خود او با آشکار کردن فسقش پرده اش را می درد و آب رو

به زمین می ریزد ، پس غیبت او جایز است .

**ز حوضش مدار ای برادر نگاه**

**که او می در افتد بگردن بچاه**

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای برادر ! از حوض افتادن چنین فاسق را نگاه مدار ، یعنی

حفظ مکن ، زیرا او به گردن خود در چاه درمی افتد . حاصل : به سبب آشکار کردن

فسقش به ضلالت می افتد . پس غیبت او جایز است ، تا مردم از اغوای او احتراز نکنند .

## سیوم کژ ترازوی<sup>۱</sup> ناراست گوی<sup>۲</sup>

### ز فعل بدش هرچه دانی بگوی

کژ ترازو : یعنی کسی که ترازویش کج است .  
 محصول بیت : سوم کسی است که کج ترازو و ناراست گوی است . از کار بد  
 چنین شخصی هرچه می دانی بگوی ، یعنی غیبتش حلال است بی پروا بگوی .

### حکایت

#### شنیدم که دزدی درآمد ز دشت

### بدروازۀ سیستان برگذشت

سیستان : نام شهری مشهور است که رستم زال منسوب بدانجاست . همچنانکه  
 فردوسی در شاهنامه گفته ، بیت :

منش کرده ام رستم دامستان که رستم یلی بود در سیستان

دروازه : دراصل در شهر را گویند ، اما در اینجا مراد چهارسوست .

محصول بیت : شنیدم که دزدی از دشت درآمد به چهارسوق سیستان برگذشت

یعنی خواست چیزی بخرد .

### بدزدید بقال<sup>۲</sup> ازو نیم دانگ

### بر آورد دزد سیه کار بانگ

بقال : «ی» وحدت به ضرورت وزن حذف شده .

مراد از «نیم دانگ» چیز اندک است .

محصول بیت : از آن دزد بقالی نیم دانگ دزدید ، یعنی چیز کمی دزدید

در این حال دزد سیه کار بانگ بر آورد که :

### خدایا تو شبرو باآتش مسوز

که ره میزند سیستانی بروز

مراد از «شبرو» دزد است . زیرا «شبرو» ترکیب وصفی است به معنی شب رونده .

۱- متن : کژ ترازو . ۲- ع ، ف ، ناراست خوی . ۳- متن : بقالی .



که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : خدایا تو دزد را در آتش مسوزان ، زیرا سیستانیان در روز راهزنی می‌کنند یعنی آنان بیشتر ازمن مستحق دوزخند .

چه نیکو<sup>۱</sup> زد این رمز مردی<sup>۲</sup> دلیر

ز خود و ز خفتان بگشتیم<sup>۳</sup> سیر

مردی : «ی» حرف وحدت . در بعضی نسخ با اضافه واقع شده .

خود : بهضم «خ» یعنی کلاhexود، در عربی با «د» معجمه است اما عجم با مهمله استعمال می‌کنند .

خفتان : یعنی جبه و نوعی لباس جنگی .

محصول بیت : چه خوب گفت این رمز را مردی دلیر ، یعنی خوب مثل زد، از کلاhexود و از خفتان و جوشن سیر شدیم . حاصل : از آلات جنگ و کارزار خسته شدیم . زیرا هر مخنث پهلوان شد و کلاhexود و خفتان پوشید . این مثل است مناسب هر مقام ، یعنی غیر شاعر ، شاعر شد و غیر صوفی خود را صوفی قلمداد کرد و غیر کاتب خود را کاتب نمود .

حکایت نگوهش فمازی و صفت فمازان<sup>۴</sup>

کسی گفت با صوفیی در صفا

ندانی فلانت<sup>۵</sup> چه گفت از قفا

صفا : در اینجا ایهام دارد جایز است که مراد صفایی باشد که صوفیها دارند و جایز است که مراد صفای مکه باشد .

محصول بیت : شخصی به یک صوفی در صفا گفت ، آیا نمی‌دانی که فلان کس در پشت سر تو چه گفت ؟ حاصل : غیبت تو را کرد .

۱- معن: نیکوی . ۲- ف (حاشیه) : مرد . ۳- ف (حاشیه) : نگشتیم .

۴- گفتار اندر نگوهش فمازی و خدمت آن ، ف ، حکایت . ۵- متن: ندانی که فلان .

## بگفتا خموش ای برادر بخت

ندانسته بهتر که دشمن چه گفت

محصول بیت : صوفی گفت: ای مرد، خاموش باش و بخواب! یعنی کلاغاساکت باش، گفته دشمن را نقل مکن، زیرا ندانستن بهتر است که دشمن چه گفت.  
حضرت شیخ به معرفت شروع کرده می فرماید :

کسانی که پیغام دشمن برند

زدشمن همانا که دشمن ترند

که : حرف بیان است .

محصول بیت : کسانی که پیغام دشمن را می برند، یعنی می گویند که دشمن در حق تو چنین گفت، البته که از دشمن، دشمن ترند .

کسی قول دشمن نیارد بدوست

مگر آنکه در دشمنی یار اوست

محصول بیت : کسی گفته دشمن را به دوست نمی آورد مگر اینکه در دشمنی یار دشمن است .

نیارست دشمن جفا گفتیم

چنان کز شنیدن بلرزد تنم

نیارست : یعنی توانست .

محصول بیت : دشمن نتوانست به من جفا بگوید ، چنان که از شنیدن آن تنم بلرزد ، یعنی دشمن نتوانست حرفی بزند که من ناراحت گردم .

تو دشمن تری کآوری بر زبان

که دشمن چنین گفت اندر نهان

که : حرف بیان است .

**محصول بیت :** تو از آن دشمن ، دشمن تری که بر زبان می آوری که دشمن در نهان ، پشت سرت چنین گفت . حاصل : من چیزی از دشمن نشنیدم از تو شنیدم ، پس مثل اینکه تو گفته ای نه دشمن .

### سخن چین کند تازه جنگ قدیم

#### بخشم آورد نیک مرد سلیم

**محصول بیت :** سخن چین جنگ قدیم و کهنه را تازه می کند ، نیک مرد سلیم را به خشم می آورد ، یعنی بوسیله سخن چینی به خشم می آورد .

### از آن همنشین تا توانی گریز

#### که هر فتنه خفته را گفت خیز

که : حرف رابط صفت است .

**محصول بیت :** تاهمی توانی از آن همنشین بگریز که به فتنه خفته گفت برخیز ، یعنی باعث فتنه شد .

### سیه چال و مرد اندرو بسته پای

#### به از فتنه از جای بردن بجای

سیه چال : با «ج» عجمی زندان و نوعی تله است .

**محصول بیت :** سیه چال باشد و انسان در آن پای بسته باشد ، بهتر است از فتنه بردن از جایی به جایی ، یعنی در جایی زندانی شدن و ماندن بهتر است از جایی به جایی فتنه و فساد بردن . حاصل : در میان انسانها فتنه برانگیختن بدتر از حبوس شدن و در جایی ماندن است .

### میان دو تن جنگ چون آتش

#### سخن چین بدبخت هیزم کشست

**محصول بیت :** در میان دو تن جنگ مانند آتش است . سخن چین بدبخت

هیزم کش است زیرا باعث فتنه و عداوت آنان است .

### حکایت<sup>۱</sup>

#### فریدون وزیری پسندیده داشت

که روشن دل و دوربین دیده داشت

محصول بیت : فریدون پادشاه بزرگ ، وزیری پسندیده داشت که دلی روشن و چشمی دوربین داشت . حاصل : هم دانا و هم بینا بود .

رضای حق اول نگه داشتی دگر پاس فرمان شه داشتی

پاس : یعنی حفظ .

محصول بیت : وزیر اول رضای خدارا نگاه می داشت پس از آن فرمان شاه

را حفظ می کرد .

حضرت شیخ به معرفت شروع کرده می فرماید :

نهد عامل سفله بر خلق رنج

که تدبیر ملکست و توفیر گنج

که : حرف تعلیل است .

توفیر : مصدر از باب «تفعیل» یعنی زیاد کردن .

محصول بیت : عامل پست بر خلق رنج می نهد ، یعنی بر مردم تحمیل ظلم

می کند که تدبیر ملک و مایه از دیاد گنج است یعنی به عنوان اینکه تدبیر سلطنت و

مایه افزونی خزینه است بدعتها بر مردم تحمیل می کند .

#### اگر جانب حق نداری نگاه

گزندت رساند هم از پادشاه

محصول بیت : اگر جانب خدارا نگاه نداری ، خدا هم از پادشاه خودت به تو

گزند می رساند ، همچنانکه در گلستان آمده .

## یکی رفت<sup>۱</sup> پیش ملک بامداد

### که هر روزت<sup>۲</sup> آسایش و کام باد

محصول بیت : شخصی برای سخن چینی از وزیر ، بامداد پیش پادشاه رفت و دعا کرده گفت هر روز آسایش و کامت باد ، یعنی خدا در جهان هر روز تورا آسوده و کامروا دارد ، پس از این دعا شروع کرد به سخن چینی از وزیر :

### غرض مشنو از من نصیحت پذیر

### ترا در نهان دشمنست این وزیر

محصول بیت : از من غرض مشنو ، نصیحت پذیر . این وزیر در نهان دشمن توست اگر چه در ظاهر اظهار دوستی می کند . بعد شروع کرد به بیان اینکه چگونه در باطن دشمنی می کند :

### کس از خاص لشکر نماندست و عام

### که سیم و زر از وی ندارند و ام<sup>۳</sup>

محصول بیت : کسی از خاص و عام لشکر نمانده است که از او سیم و زر و ام ندارد . حاصل : همه لشکر را مقروض کرده است .

### بشرطی که چون شاه گردن فراز

### بمیرد دهند آن زر و سیم باز

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : به شرطی و ام می دهد که وقتی شاه گردن فراز بمیرد ، آن زر و سیم را به او پس بدهند ، یعنی پس دادن و ام را به مرگ شاه حواله می کند .

### نخواهد ترا زنده آن<sup>۴</sup> خود پرست

### مبادا که تقدش نیاید بدست

محصول بیت : ای پادشاه ! آن خود پرست تورا زنده نمی خواهد . مبادا که

۱- متن ، رفته . ۲- متن ، که روزت . ۳- متن : کر .

۴- ع . ف ؛ ندارد بوام ۵- ف ؛ زنده این ، متن ؛ زنده .

نقدش به دست نیاید. پادشاه وقتی از آن سخن چین این حرف را شنید؛

## یکی سوی دستور دولت پناه

بچشم سیاست نگه کرد شاه

دستور دولت پناه: اضافه لامیه است مجازاً.

محصول بیت: پادشاه به جانب وزیر دولت پناه، با چشم سیاست يك نگاه

کرد و چنین گفت:

که در صورت دوستان<sup>۱</sup> پیش من

بخاطر چرایی بداندیش من

که: حرف رابط مقول و قول است.

محصول بیت: که در پیش من در صورت دوستان هستی، یعنی ظاهراً دوست

من هستی، در خاطر چرا بداندیش و دشمن من هستی، یعنی چرا ظاهر و باطنت یکی

نیست و با من منافق وار رفتار می کنی؟ و حال آنکه در سایه من به این اقبال و دولت

رسیده ای. و وزیر چون این سخنان را از پادشاه شنید؛

زمین پیش تختش بیوسید و گفت

چو پرسیدی اکنون شاید<sup>۲</sup> نهفت

محصول بیت: پیش تخت پادشاه زمین را بوسید و گفت، چون پرسیدی

اکنون نهفتن شایسته نیست. پس نیت مرا بدان.

چنین خواهی نامور پادشاه

که باشد چو من عالمت<sup>۳</sup> نیکخواه

محصول بیت: ای پادشاه نامور! چنین آرزو می کنم که همه عالم مانند من

نیکخواه تو باشد. حاصل: آرزو می کنم که جمیع عالم مانند من طول عمر تورا بخواهند.

۱- ع: دوستی. ۲- ع: نشاید چو پرسیدی اکنون.

۳- ع، ف: که باشند خلقت همه.

## چو مرگت بود وعدهٔ سیم من

### بقا بیش خواهندت از بیم من

محصول بیت : چون مرگ تو وعدهٔ سیم وزر من باشد ، از ترس من بقایت را بیشتر می‌خواهند ، یعنی برای اینکه طلب خود را نخواهم ، ازدیاد عمر تورا آرزو می‌کنند .

## نخواهی که مردم بصدق و نیاز

### سرت سبز خواهند و عمرت دراز

محصول بیت : آیا نمی‌خواهی که مردم باصدق و نیاز سرت را تازه و عمرت را دراز بنخواهند؟ یعنی نمی‌خواهی مردم دربارهٔ تو دعای خیر کنند؟

## غنیمت شمارند مردان دعا

### که جوشن شود پیش تیر قضا<sup>۱</sup>

محصول بیت : مردان دعا را غنیمت می‌شمارند ، زیرا درپیش تیر قضا جوشن می‌شود . حاصل : دعا سپر تیر بلاست .

## پسندید ازو شهریار آنچه گفت

### گل رویش از تازگی<sup>۲</sup> بر شکفت<sup>۳</sup>

محصول بیت : شهریار گفتهٔ او را پسندید ، گل رویش از تازگی و نازکی بر شکفت یعنی از این تدبیر وزیر حظ کرد چنانکه روی گلش طراوت و تازگی پیدا کرد .

## ز قدر و مکانی که دستور داشت

### مکانش بیفزود و قدرش فراشت<sup>۴</sup>

محصول بیت : وزیر قدر و مرتبه‌یی که داشت بر مکانش بیفزود و قدرش را بلند کرد . حاصل : گرامی‌ترش داشت . حضرت شیخ به معرفت شروع کرده می‌فرماید :

۱- ع : بزرگان چه گفتند خدما صفا ، ف : که جوشن بود پیش تیر بلا .

۲- متن : نازکی . ۳- ع : بر شکفت . ۴- ف : اضافه دارد :

بداندیش را زجر و تادیب کرد پشیمانی از گفتهٔ خویش خورد

ندیدم ز غماز سرگشته‌تر      نگون طالع و بخت برگشته‌تر  
 محصول بیت : دردنیا از غماز سرگشته‌تر ، نگون طالع و بخت برگشته‌تر  
 کسی ندیدم .

زنادانی و تیره رایبی که اوست

خلاف افکند در میان دودوست

محصول بیت : از نادانی و تیره رایبی که اوست ، در میان دودوست خلاف  
 می‌افکند ، یعنی از پستی ، دودوست را دشمن هم می‌کند .

کنند این و آن خوش دگر باره دل

وی اندر میان کور بخت و خجل

محصول بیت : این و آن یعنی ، دودوست بار دیگر دل خوش می‌کنند ، اما  
 او در میان بدبخت و شرمسار می‌گردد و از شرمندگی برای غمز خود پشیمان می‌شود .  
 میان دو کس آتش افروختن

نه عقلست و خود در میان سوختن

محصول بیت : میان دو کس آتش فتنه افروختن ، در میان نشان ایجاد عداوت  
 کردن ، و خود در میان سوختن دور از عقل است ، یعنی در آتش پشیمانی سوختن از  
 عقل نیست . یا اینکه خود را در آتش پشیمانی سوزاندن از عقل نیست .

چو سعدی کسی ذوق خلوت چشید

که از هر دو<sup>۲</sup> عالم زبان درکشید

محصول بیت : مانند سعدی کسی ذوق خلوت و عزلت را چشید که از هر دو  
 عالم زبان درکشید ، یعنی خاموش شد و با کسی معاشرت نمود و تنهایی اختیار کرد .

بگوی آنچه دانی سخن سودمند

و گر هیچ کس را نیاید پسند

محصول بیت : آنچه را که می‌دانی سخن سودمند است بگوی ، یعنی تو



سخن مفید را بگو ، هر چند کسی خوش نیاید .

**که فردا پشیمان بر آرد خروش**

**که آوخ چرا حق نکردم بگوش**

آوخ : ادات تغابن است یعنی واہ ، اکثر در مقام پشیمانی استعمال می شود .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : اگر هیچکس هم قبول نکند ، تو سخن سودمند را بگویی

زیرا قبول نکننده فردا در قیامت پشیمان شده خروش بر می آورد که واہ! چرا سخن

حق را نشنیدم ؟ یعنی پشیمان می شود که چرا سخن ناصحان را نشنیدم .

**گفتار در حق زنان و خوی نیک و بد ایشان<sup>۱</sup>**

**زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشا**

ده ، از آخر «پادشاه» به ضرورت قافیه حذف شده است .

محصول بیت : زن خوب فرمانبر و مطیع شوهر و پارسا ، مرد درویش را

پادشاه می کند ، یعنی شوهرش هر قدر هم فقیر باشد باز هم غنی است و راحتی

شاهانه دارد .

**برو پنج نوبت بز ن بر درت**

**که<sup>۲</sup> یار موافق بود در برت**

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می فرماید : برو پنج نوبت بر درت بز ن ،

یعنی پادشاهی کن . در درپادشاهان پنج نوبت زده می شود . پس تونیز پادشاهی

کن زیرا یار موافق در آغوشت یا در نزدت می باشد ، یعنی به داشتن عیال موافق شکر

کن و سپاسگزار باش .

۱- ع : گفتار اندر صلاح و فساد زنان ، ف : سه ستاره . ۲- ع ، ف ، چو .

## همه روز اگر غم خوری غم مدار

### چو شب غمگسارت بود در کنار

محصول بیت: تمام روز را اگر از فقر و غیره، غم بخوری غم مدار، وقتی

شب درکنارت غمگسار هست، یعنی اگر زن موافق حال داشته باشی غم مدار.

### کرا خانه آباد و همخوابه دوست

### خدا را برحمت نظر سوی اوست

کرا: «که» اسم است به معنی کسی را که. «را» حرف تخصیص است.

محصول بیت: هر کس که خانه اش با خورد و خوراک و دیگر نعمتها آباد و

زنش دوست است، نظر رحمت خدا به سوی اوست، یعنی خدا نظر احسان بر او دارد.

### چو مستور باشد زن خو بروی

### بدیدار او در بهشتت شوی

مستور: یعنی پاک دامن، در فارسی تذکیر و تأنیث معتبر نیست.

محصول بیت: وقتی زن خو بروی مستور و پاک دامن باشد، به دیدار او

شوهرش در بهشت است، یعنی در این دنیا در حضور و راحت است بنابراین در بهشت

می باشد.

### کسی بر گرفت از جهان کام دل

### که یکدل بود باوی آرام دل

محصول بیت: کسی از جهان کام دل بر گرفت، یعنی به دست آورد که زنش با

وی یکدل است و یک جهت. حاصل: زنش صادق و درستکار است.

### اگر پارسا باشد و خوش سخن

### نگه در نکویی و زشتی مکن

محصول بیت: اگر زنت پارسا و خوش سخن باشد، در نیکویی و زشتی او نگاه

مکن، بپذیر. زیرا ارزش به سیرت است نه صورت.

## زن خوش منش دلستانتر<sup>۱</sup> که خوب که آمیزگاری پوشد عیوب

منش : یعنی طبع .

که : به معنی «من» تفضیلیه است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : زن خوش منش ولطیف طبع دلستان تر است از خوب روی بدخوی . زیرا آمیزگاری وملایمت عیوب را می پوشاند وبیشتر دل را می ستاند .

### ببرد از پریچهره زشت خوی

## زن دیوسیمای خوش طبع گوی

محصول بیت : زن دیوسیمای خوش طبع از زن پریچهره زشت خوی، گوی

سبقت ببرد، یعنی زن بدشکل خوب سیرت پسندیده تر است از پریچهره بدخوی .

### چو حلوا خورد سر که ازدست شوی

## نه حلوا خورد سر که اندوده روی

چو : ادات تشبیه است .

سر که اندوده : ترکیب وصفی است یعنی ترش روی .

محصول بیت : زن خوش خوی ازدست شوهر سر که را مانند حلوا می خورد .

اما زن ترش روی ازدست شوهر حلوا را از بدخویی باصفا نمی خورد .

## دلارام باشد زن نیکخواه ولیک از زن بد خدایا پناه

محصول بیت : زن نیکخواه شوهر ، دلارام می باشد . اما از زن بد ، خدایا

پناه بر تو !

### چو طوطی کلاغش بود هممنفس

## غنیمت شمارد خلاص از قفس

محصول بیت : وقتی هممنفس ومصاحب طوطی کلاغ باشد ، خلاص از قفس را

غنیمت می‌شمارد ، یعنی هرگز نمی‌خواهد با او در قفس بماند و شکر بخورد .  
حضرت شیخ به‌پند و اندرز شروع کرده می‌فرماید :

**سر اندر جهان نه باوارگی و گرنه بنه دل<sup>۱</sup> بیچارگی**

**محصول بیت :** از درد زن بدخوی سر در جهان بگذار و آوارگی اختیار کن .  
و گرنه دل را به بیچارگی بگذار ، وزحمت و مشقت اختیار کن .

**تهی پای رفتن به از کفش تنگ**

**بلای سفر به که در خانه جنگ**

**محصول بیت :** پابرهنه رفتن بهتر از کفش تنگ است یعنی از پوشیدن کفش تنگ بهتر است . بلا و مشقت سفر بهتر از جنگ در خانه است . یعنی سفر پر زحمت و مشقت از جنگ و خصومت زن بدخوی بهتر است هر چند «السفر قطعة من السفر<sup>۲</sup>» .

**بزنندان قاضی گرفتار به که در خانه دیدن برابر و<sup>۳</sup> گره**

**محصول بیت :** در زندان قاضی گرفتار شدن بهتر از دیدن روی ترش زن بدخوی در خانه است .  
است یعنی زندانی شدن بهتر از دیدن روی ترش زن بدخوی در خانه است .

**سفر عید باشد بر آن کدخدای**

**که بانوی زشتش بود در سرای**

**کدخدای :** مرد بزرگ را گویند .

**که :** حرف رابط صفت است .

**محصول بیت :** سفر بر آن کدخدای عید است که در خانه بانوی زشت و بدخویی داشته باشد .

**در خرومی بر سرایی ببند**

**که بانگ زن ازوی بر آید بلند**

**در خرومی :** اضافه لامیه است مجازاً .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : درشادمانی برسرایی بیند که از آنجا بانگ زن بلند شود . حاصل :  
ازهرخانه‌یی که فریاد زن بلند گردد درخیر را برروی آن خانه بیند ، که از آنجا  
خیر نیاید .

### چو زن راه بازار گیرد بزَن

وگر نه تو درخانه بنشین چوزن

محصول بیت : وقتی زن راه بازار درپیش گیرد بزَن ، یعنی مگذار خودش  
را به نامحرم نشان بدهد ، درغیر اینصورت تو درخانه مانند زن بنشین تا او هرجا  
می‌خواهد برود .

### اگر زن ندارد سوی مرد گوش

سراویل کحلش<sup>۱</sup> در مرد پوش

سراویل : یعنی شلوار .

کحلش : «ی» حرف نسبت ، یعنی سرمه‌یی ، ضمیر راجع به زن است .  
محصول بیت : اگر زن به جانب مرد گوش ندارد ، یعنی به حرف شوهرش گوش  
نکند شلوار سرمه‌یی اش را به مرد بیوشان تا زنی کند زیرا درحالی که مرد بودتوانست  
زنش را اداره کند .

علت اینکه «سراویل کحلی» گفته‌آنت که زنان عجم شلوار به رنگ سرمه‌یی  
می‌پوشند .

### زنی را که جهلست و ناراستی

بلا بر سر خود نه زن خواستی

محصول بیت : زنی که جهل و ناراستی ، یعنی خیانت دارد ، زن نخواسته‌ای  
بلکه بلاست که بر سر خودت خواسته‌ای . زیرا چنین زنی مایه عذاب روح آدمی است .

## چو در کیله جو امانت شکست<sup>۱</sup>

ز<sup>۲</sup> انبار گندم فرو شوی دست

کیله : پیمانه‌بی که بدان غله و آرد و چیزهای دیگر پیمایند.

محصول بیت : وقتی زن در کیله جو امانت را شکست ، یعنی در چیز کمی

خیانت ورزید ، از انبار گندم دست فرو شوی ، زیرا وقتی در اندک چیز خیانت می‌کند

پس در چیز بسیار حتماً خیانت خواهد کرد .

## بر آن بنده حق نیکوی<sup>۳</sup> خواستست

که با او دل و دست زن راستست

محصول بیت : خدا بر آن بنده نیکویی خواسته است یعنی بدبختش نکرده

است که دل و دست زنش با او راست است یعنی زن به مال و اسباب او خیانت نکند و

با شوهرش بر صداقت باشد و از نامحرم پرهیز نماید .

## چو در روی بیگانه خندید زن

دگر مرد گو لاف مردی مزین

محصول بیت : وقتی زن در روی بیگانه خندید ، یعنی از نامحرم احتراز

نمود ، دیگر به شوهرش بگو لاف مردی مزین . زیرا توانستی زنت را اداره کنی .

## ز بیگانگان چشم زن کور باد

چو بیرون شد از خانه در گور باد

محصول بیت : از بیگانگان چشم زن کور باد ، یعنی هرگز روی نامحرم

نبیند . اما وقتی بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رفت در گور باد ، یعنی سلامت

به خانه باز نکرده و روی شوهرش را نبیند .

## زن شوخ چون دست در قلیه کرد

برو گو بنه پنجه بر روی مرد

شوخی : در اینجا یعنی گستاخ و بی ادب .

قلیه : در اینجا یعنی راست سنکش را نیز گویند. دست قلیه دار را بروی شوهر کشیدن، یعنی روی شوهر را سیاه کردن.

محصول بیت : زن بی حیا وقتی دستش را در حنا و قلیه کرد یعنی صورتش را آراست و به نامحرمان نشان داد، به آن زن بگو پنجه بروی شوهر بزنی، یعنی روی شوهر را سیاه کن. زیرا شوهری که از زنت مواظبت نکرد، روسیاهی برایش مسلم است. پس به دست زنت روسیاه گردد.

### چوبینی که زن پای بر جای نیست

#### ثبات از خردمندی و رای نیست

محصول بیت : وقتی بینی که زن پای بر جای نیست همواره گردش می کند در يك جا نمی نشیند، از خردمندی و تدبیر ثبات ندارد بلکه میلش پیوسته در معاشرت با نامحرمان است؛

### گریز از کفش در دهان نهنگ

#### که مردن به از زندگانی بنگ

که : حرف تعلیل است.

محصول بیت : از دست چنین زنی به دهان نهنگ فرار کن تا تو را هلاک کند زیرا مردن بهتر است از زندگی توأم با ننگ و بی غیرتی که از این راه هر روز هزار مرتبه انسان هلاک می شود.

### پوشانش از مرد بیگانه روی

#### و گرنشود چه زن آنکه چه شوی

محصول بیت : از مرد بیگانه روی زن را بیوشان تارویش را نشان ندهد. و اگر گوش نداد آنکه چه زن، چه شوهر؟ یعنی در صورتی که زن را کنترل نکنی. آن وقت بین تو و زن چه فرقی هست؟

## زن خوب خوش طبع بختست و یار<sup>۱</sup>

### رها کن زن زشت<sup>۲</sup> ناسازگار

**بختست و یار** : یعنی اقبال و یار است . در بعضی نسخ «کنجست و بار» آمده ، از نظر خوب و خوش طبع بودن ، کنج است اما چون طالبش زیاد است و حفظ وصیانتش لازم است در حکم بار است زیرا همه کس به خاطر او دشمن توست . فتدبر .

**محصول بیت** : زن زیبای خوش طبع اقبال و یار مرد است . زن زشت ناسازگار را ترك كن . حاصل : زن زیبارا حفظ کن و گرامی دار اما زن زشت را رها کن . به صورتش نگاه مکن که عذاب روح و سوهان عمر است .

### حکایت<sup>۳</sup>

### چه نغز آمد این يك سخن از آن دو تن

### که سرگشته بودند از دست زن

**محصول بیت** : چقدر زیبا آمد این سخن از آن دو کس که از دست زنشان سرگشته بودند .

### یکی گفت کس را زن بد مباد

### دگر گفت زن در جهان خود مباد

**محصول بیت** : یکی گفت : کسی زن بد نداشته باشد ! یعنی هیچکس گرفتار زن بد نباشد ! دیگری گفت : اصلاً زن خود در جهان مباد ! یعنی ای کاش جنس زن از روی زمین محو شود !

### زن نوکن ای دوست هر نو بهار

### که تقویم پارین<sup>۵</sup> نیاید بکار

**زن نوکن** : «زن کردن» و «زن کنیدن» به معنی ازدواج است چنین استعمال

۱- ع ، کنجست و یار ، ف ، رنجست و بار . ۲- متن : رها کن زشت .

۳- ع ، ف ، ندارد . ۴- متن : این سخن . ۵- ع ، ف ، پاری .



می‌کنند چنانکه در گلستان آمده . مصراع : «مردیت بیازمای و آنکه زن کن» .  
که : حرف تعلیل است .

تقویم : مصدر است از باب «تفعیل» یعنی درست کردن، اما در اینجا مراد از «تقویم» گاهنامه است که در روم روزنامه گویند .

پارین : «پار» یعنی سال گذشته . «ی» حرف نسبت . «ن» حرف تأکید است .  
بدون «ن» پاری نیز گویند ، جزا اینجا در هر جا استعمالش جایز است . فاحفظ .  
محصول بیت : ای دوست ! در هر نوبهار ازدواج تازه ، یعنی زن تازه بگیر .  
زیرا تقویم کهنه سال پیش به کار نمی‌آید . حاصل : به درد نمی‌خورد بلکه تقویم تازه لازم است ، زن نیز باید هر سال تازه باشد تا انسان حظ بیشتری بکند .

### زنان شوخ و فرمانده و سرکشند

ولیکن شنیدم که در بر خوشند

شوخ : در اینجا یعنی خون گرم و مطبوع .

محصول بیت : زنان شوخ و فرمانده و سرکش هستند که به شوهر امر می‌کنند  
و مغرورند ، اما شنیدم که در آغوش لطیف و خوش هستند .

### کسی را که بینی گرفتار زن

مکن سعدیا طعنه بر وی مزن

محصول بیت : کسی را که گرفتار زنش بینی ، ای سعدی ! بر او طعنه مزن ،  
و اعتراض مکن .

### توهم جور بینی و بارش کشی

اگر يك سحر در کنارش کشی

محصول بیت : توهم جورش را می‌بینی و بارش را می‌کشی ، یعنی تمام بلاهایش  
را می‌پذیری . اگر يك سحر ، یعنی يك شب ، زنت را در کنار بکشی .

## حکایت

جوانی ز ناسازگاری جفت بر پیر مردی بنا لید و گفت

محصول بیت : جوانی از ناسازگاری زنش در پیش پیر مردی شکایت کرد

و گفت :

گران باری از دست این خصم چیر  
چنان میبوم کاسیا<sup>۱</sup> سنگ زیر

چیر : یعنی غالب و قوی .

که : حرف بیان است .

آسیا سنگ : ترکیب مزجی است یعنی سنگ آسیاب . «آسیا» و «آسیاب»

هر دو هست .

محصول بیت : از دست این دشمن ، یعنی زن غالب و قوی ، گران باری چنان

می برم که سنگ زیر آسیا می کشد ، یعنی مانند سنگ زیرین آسیا بسیار سنگینی

تحمل می کنم ، مراد آنست که بسیار مشقت می برم از دست این زن .

بسختی بنه گفتش ای خواجه دل

کس<sup>۲</sup> از صبر کردن نگرده خجل

محصول بیت : پیر به جوان گفت : ای خواجه ! دل به سختی و شدت بنه ،

یعنی به جفا و جورش راضی باش ، هر بلایی از او برسد به جان بپذیر . زیرا کسی

از صبر کردن خجل نمی گردد . و هر چیز به صبر حاصل می شود .

بش<sup>۳</sup> سنگ بالایی ای خانه سوز

چرا سنگ زیرین نباشی بروز

خانه سوز : ترکیب وصفی ، یعنی خانه سوزنده نظیر خانه خراب ، مراد

نحسین است نه نفرین .

محصول بیت : ای خانه خراب ! شب هنگام سنگ بالا هستی، یعنی شب به رویش رفته ذوق و صفا می کنی ، چرا در روز سنگ زیرین نمی شوی ؟ کار به نوبت است . شب تو بالا هستی ، روز او .

### چو از گلبنی دیده باشی خوشی

روا<sup>۲</sup> باشد از جور<sup>۳</sup> خارش کشی

گلبن : یعنی درخت گل ، سرو بن ، یعنی درخت سرو ، از کثرت و زیادی کنایه است .

محصول بیت : وقتی از گلبنی خوشی و راحت دیده باشی ، و از گلش چیده باشی ، اگر جور خارش را بکشی ، روا باشد .

### درختی که پیوسته بارش خوری

تحمل کن آنگه که خارش خوری

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : درختی که پیوسته بارش را می خوری و بهره مند می شوی ، آنگاه که خارش را بخوری ، تحمل کن ، زیرا عسل بی بلا نمی شود .

### گفتار اندر پرورش فرزندان<sup>۴</sup>

پسر چون ز ده بر گذشته سنین

ز نامحرمان<sup>۵</sup> گو فراتر نشین

سنین : جمع «سنه» است یعنی سالها .

فراتر : «فرا» در اینجا یعنی دور . «تر» ادات تفضیلی است .

محصول بیت : پسر وقتی سنش از ده گذشت ، بگو از نامحرمان دورتر بنشین

یعنی از نامحرمان دورتر دار هر جا باشد .

۱- متن : آن . ۲- متن : دوا . ۳- ع : از جور ، ف : اربار .

۴- ع : گفتار در تربیت فرزندان ، ف : سه ستاره . ۵- متن : ز نامحرم آن .

## بر پنبه آتش نشاید فروخت

که تا چشم بر هم زنی خانه سوخت

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : در نزد پنبه آتش افروختن شایسته نیست . زیرا تا چشم بر هم زنی آتش خانه را می سوزاند . و یا خانه می سوزد . در این قبیل موارد ماضی به معنی مضارع می آید .

## چو خواهی که نامت بماند بجای

پسر را خردمندی آموز و رای<sup>۱</sup>

محصول بیت : اگر می خواهی که نامت در جای بماند ، یعنی بعد از مرگت اگر می خواهی در خاطرها بمانی ، به پسر ادب و خردمندی یاد بده ، یعنی علم و معرفت و تدبیر و رای بیاموز .

## چو فرهنگ و<sup>۲</sup> رایش نباشد بسی

بمیری و از<sup>۳</sup> تو نماند کسی

فرهنگ : به معنی ادب و هنر استعمال می شود .

محصول بیت : چون پسرت با ادب و تدبیر و با فرهنگ نباشد ، تو می میری و بعد از تو کسی نمی ماند ، تا نام تو را زنده نگاه دارد .

## بسا روزگار که سختی<sup>۴</sup> برد

پسر چون پدر نازکش پرورد

روزگار : الف حرف مبالغه است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : چه بسیار روزگار ، پسر سختی و شدت می برد ، وقتی پدرش او را نازک بپرورد و در هر موقع خاطرش را گرامی دارد .

۱- متن : آموز رای . ۲- ع ، اگر عقل و ، متن : چو فرهنگ . ۳- ع ، وز . ۴- متن : بسختی .

## خردمند و پرهیزگارش ' بر آر گرش دوست داری بنازش مدار

بر آر: یعنی حاصل کن.

**محصول بیت:** پسرت را خردمند و پرهیزگار تربیت کن، یعنی با دانش و معرفت بزرگ کن. اگر او را دوست می‌داری با ناز و نعمت پرورش مده. زیرا برایش زیان دارد بعد از تو بسیار ناراحت می‌شود.

## بخردی درش زجر و تعلیم کن بنیك و بدش وعده و بیم کن

زجر: در اینجا یعنی تنبیه.

مصراع دوم متضمن لف و نشر است.

**محصول بیت:** به پسرت در زمان کودکی تنبیه و ادب و علم و معرفت بیاموز، یعنی هنر و آداب یاد بده. چنان وعده‌اش ده که ای پسر! اگر دانش و معرفت یادگیری برایت فلان پاداش می‌گیرم و اگر در تحصیل فضل و هنر نکوشی و عمر در هوا و هوس صرف کنی سخت توبیخ و تنبیه می‌کنم.

## نوآموز را ذکر و تحسین وزه ز توبیخ و تهدید استاد به

زه، زهی: دو کلمه تحسین است.

**محصول بیت:** برای نوآموز، آفرین و تحسین و زنده بادو این قبیل تشویقها بهتر از توبیخ و تهدید استاد است. زیرا مبتدی با کوچکترین چیز منفعل می‌شود، پس باید حال او را مراعات کرد تا پیشرفت کند.

## بیاموز پرورده را دست رنج و گردست داری چوقارون بگنج

**دست رنج:** ترکیب مزجی است، یعنی حاصل دست، اما در اینجا مراد

صنعت است .

**محصول بیت :** به پسر و پرورده های صنعت و هنری بیاموز، هر چند به گنج قارون هم دست داشته باشی باز هم اعتماد مکن زیرا مال همیشه در معرض زوال است.

**چه دانی که گردیدن روزگار**

**بغربت بگرداندش در دیار**

**محصول بیت :** چه می دانی که تغییر و تبدل و گردش روزگار او را در غربت خانه به خانه بگرداند و مال و ملک و قدرت موجود در دستش نماند و نیازمند باشد .

**مکن تکیه بر دستگاهی که هست**

**که باشد که نعمت نماند بدست**

**دستگاه :** یعنی قدرت و امکان .

**محصول بیت :** بر دستگاه و قدرتی که بالفعل هست تکیه مکن ، زیرا اتفاق می افتد که نعمت در دست نمی ماند و می رود ، همچنانکه معلوم است .

**چو بر پیشه ای باشدش دسترس**

**کجا دست حاجت برد پیش کس**

**محصول بیت :** وقتی بر پیشه بی دسترسی داشته باشد ، یعنی صنعتی و کاری بداند چه وقت دست حاجت پیش کسی می برد ؟ یعنی محتاج گدایی نمی شود .

**پایان رسد کیسه سیم و زر**

**نگردد تهی کیسه پیشه ور**

**محصول بیت :** کیسه سیم و زر به پایان می رسد ، یعنی تمام می شود ، اما کیسه پیشه ور تهی نمی گردد زیرا کار می کند ، پرمی کند .

**هر آن طفل کو جور آموزگار**

**نبیند جفا بیند از روزگار**

**محصول بیت :** هر آن طفل که جور آموزگار و استادش را نبیند ، البته از

روزگار جفا می‌بیند .

### پسر را نکودار و راحت رسان

که چشمش نماند بدست کسان

محصول بیت : پسر را نیکو بدار و بر او راحت برسان تا چشمش در دست

کسان دیگر نباشد ، یعنی محتاج نشود و چشم به دست دیگران ندوزد .

هر آنکس که فرزند را غم نخورد<sup>۱</sup>

دگر کس غمش خورد و بدنام کرد

محصول بیت : هر آن کس که غم فرزندش را نخورد و مواظبش نشد ، کسی

دیگر غم او را خورد و بدنامش کرد ، نظیر زمان ما .

نگه دار از آموزگار<sup>۲</sup> بدش

که بدبخت و بی‌ره کند چون خودش

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : فرزندت را از آموزگار بدحفظ‌کن ، یعنی اهل هوس و ملحد

را بر او آموزگار مکن . زیرا استاد بد پسر را مانند خودش بدبخت و بدکار می‌کند .

حاصل : او را هم مانند خودش گمراه می‌کند دیگر قابل اصلاح نمی‌شود .

ندانی که سعدی مراد از چه یافت

نه ها مون نوشت و نه دریا شکافت

نوشت : در اینجا یعنی طی کرد .

شکافت : یعنی شنا کرد .

محصول بیت : آیا نمی‌دانی که سعدی از چه مراد یافت در حالی که نه بیابان

طی کرد و نه دریا شکافت ؟ یعنی نه در بیابان سفر کرد و نه در دریا شنا نمود .

## بخردی بخورد از بزرگان قفا

### خدا دادش اندر بزرگی صفا

قفا : دراستعمال عجم سیلی پس گردنی است اما در اینجا مطلق سیلی است .  
 محصول بیت : سعدی در کودکی از بزرگان سیلی خورد ، یعنی تربیت یافت ،  
 پس خدا در بزرگی به او صفا داد .

### هر آنکس که گردن بفرمان نهد

### بسی بر نیاید که فرمان دهد

محصول بیت : هر آن کس که به فرمان بزرگان و خردمندان گردن نهد و اطاعت  
 کند ، زمان دوری نمی گذرد که به دیگران فرمان می دهد .

### شبی دعوتی بود در کوی من

### ز هر جنس مردم درو انجمن<sup>۱</sup>

مراد از «دعوت» مهمانی است.

محصول بیت : حضرت شیخ می فرماید : در ایام جوانی شبی در کوی من مهمانی  
 بود ، از هر جنس مردم در آنجا جمع شده بودند . حاصل : جشن عمومی بود .

### چو آواز مطرب بر آمد از کوی

### بگردون شد از عاشقان های وهوی

محصول بیت : چون آواز مطرب از کوی بلند شد ، یعنی ساز و ترانه و ترنم  
 آغاز شد ، صدای های وهوی از عاشقان به فلک رفت. این حالت کنایه از بسیاری ذوق  
 و شوق است .

### پری پیکری<sup>۲</sup> بود محبوب من

### بدو گفتم ای لعبت خوب من

لعبت : یعنی عروسک .

۱- ف : پیش از این بیت عنوان «حکایت» دارد . ۲- ف : درآمد . ۳- ف : پرچهره .



محصول بیت : پری پیکری محبوب من بود. به او گفتم: ای لعبت خوب من.

یعنی ای دلبر نازنین من!

چرا با رفیقان نیایی به جمع

که روشن کنی مجلس ما چو شمع

محصول بیت : چرا با رفیقان به مجلس نمی آیی تا مجلس و جمع ما را مانند

شمع روشن کنی؟

شنیدم که می رفت و با خویشان

همی گفت با من که ای یار من<sup>۲</sup>

محصول بیت : شنیدم که می رفت و به طریق خطاب به من، با خود می گفت ،

یعنی ظاهراً مرا مخاطب قرار داده با خودش می گفت که ای یار من!

محاسن چو مردان نداری بدست

نه مردی بود پیش مردان نشست

مراد از «محاسن» در اینجا ریش است .

بدست : دوجه دارد : یکی توانایی ، یعنی دارا بودن . دیگری ، با دست

گرفتن . یعنی چونکه ریشات را نمی توانی به دست بگیری .

محصول بیت : وقتی مانند مردان ریش نداری ، در پیش مردان نشستن ، یعنی

داخل در جمع آنان شدن ، مردی نیست .

سیه نامه تر زان مخنت خواه

که پیش از خطش روی گردد سیاه

سیه نامه : یعنی گناهکار و رسوا .

مخنت : یعنی پسر بدکاره .

۱- ف ، کنی بزم ما را .

که میرفت و میگفت با خویشان

۲- ف ، شنیدم سهی قامت سیمتن

محصول بیت : گناهکارتر و رسواتر از آن منخنث مغواه و مگو که درجهان بدبخت تر و نکونسارتر از او هست که پیش از ریش در آوردن ریش سیاه شود و در رسوایی داستان عالم باشد .

از آن بی حمیت ببايد گريخت  
که نامرديش آب مردان بريخت

بی حمیت : یعنی بی غیرت .

که : حرف رابط صفت است .

آب ، در اینجا یعنی آب روی و عرض .

محصول بیت : از آن بی غیرت باید گریخت و دور شد که نامردی و دنائت او آبروی مردان را بریخت و ناموسشان را به باد داد .

پسر کو میان قلندر نشست

پدر گوز خیرش فروشوی دست

محصول بیت : پسری که در میان قلندر بنشست و با آنان مخلوط شد ، به پدرش بگو که از خیر آن پسر دست فرو شوید . و از اصلاحش قطع امید کنید .

دریغش مخور بر هلاك و تلف

که پیش از پدر مرده<sup>۱</sup> به ناخلف

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : بر هلاك و تلف شدن چنین پسری دریغ مخور ، زیرا پسر ناخلف

پیش از پدر مردنش بهتر است .

گفتار اندر پرهیز کردن از خوب رویان<sup>۲</sup>

خرابت کند شاهد خانه کن

برو خانه آباد گردان بز

خانه کن : ترکیب وصفی است یعنی خانه ویران کننده .

محصول بیت : محبوب خانه بر انداز خانهات را ویران می کند . بروخانهات را بازی آبادگردان ، یعنی ازدواج بکن تا خانهات آباد گردد .

**نشاید هوس باختن با گلی**  
**که هر بامدادش بود بلبلی**

هوس باختن : یعنی دوست داشتن و عشق بازی .  
 محصول بیت : شایسته نیست عشق بازی با گلی که هر بامداد بلبلی دارد .  
 حاصل : به محبوب هزار دوست دل دادن و عشق ورزیدن عاقلانه نیست .

**چو خود را بهر مجلسی شمع کرد**  
**تو دیگر چو پروانه گردش مگرد**

محصول بیت : وقتی محبوبی خود را در هر مجلسی شمع کرد ، یعنی در هر مجلس حاضر شد ، تو دیگر مانند پروانه در اطرافش مگرد . حاصل : دور او را خط بکش .

**زن خوب خوشخوی آراسته**  
**چه ماند بنادان نوخاسته**

ماند : فعل مضارع از «مانیدن» یعنی شبیه بودن .  
 محصول بیت : زن زیبا که با خوی خوش و انواع حسنها آراسته و پیراسته باشد ، چه شباهت دارد به پسر نادان . حاصل : زنی که زیبا باشد و خوش اخلاق و با انواع زینتها آرایش یابد ، در نظر اکثر مردم بهتر از پسر زیباست اما من می گویم محبوبی که متصف به صفات فوق باشد اگر بهتر از پسر هم نباشد با او برابراست .  
 فتنه بر فانه محل بحث .

**درو دم چو غنچه دمی از وفا**  
**که از خنده افتد چو گل در قفا**

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : به زن مذکور مثل غنچه سخنی از وفا بگو ، یعنی وفاداری بکن و یا به او وفاداری اثبات کن ، یعنی بگو که به او وفادار هستی ، تا از خنده مانند گل در قفا افتد . حاصل : به زن وفا و محبت نشان بده تا از حظ آن خنده کمان در پشت افتد و از هر نظر مطیع و منقاد تو گردد .

اثبات «وفا» به «غنچه» بدانجهت است که عمرش از گل زیادتر است زیرا پس از آنکه گل شد مثل آنست که خندان شده است .

**نه چون كودك پيچ بر پيچ شنگ**  
**که چون مقل نتوان شکستن بسنگ**

پیچ بر پیچ : یعنی بسیار سخت و سرکش .

شنگ : در اینجا یعنی بدخو ، نام يك حرامی است بدانجهت محبوب را «شنگ» گویند .

مقل : به ضم «م» هندوانه ابو جهل است که بسیار سخت می شود و اکثر به علت سخت بودن به سر متقب ها فرو می کنند ، همچنانکه به اهلش معلوم است .

محصول بیت : زن مانند پسر سخت و سرکش و بدخو نیست ، که مانند مقل نمی توان با سنگ شکست ، یعنی از مصاحبت متأثر و از لطیفه منفعل نمی شود پسر همواره بدخو و روتروش است ، هر قدر نیکی کنی نمی داند و هر قدر نجابت به خرج دهی نمی فهمد . حاصل : از این نظر ، زن بر پسر رجحان دارد .

آنکه «مقل» را به معنی کلید دانسته ، مانند مقل بوده . (رد شعی و سروری)

**مبین دلفریبش چو حور بهشت**

**کز آن روی دیگر چو دیوست زشت**

محصول بیت : محبوب را مانند حور بهشت دلفریب و دلارام مبین ، زیرا او از نظر دیگر ، یعنی از جهت پر جفا و بی وفا بودن ، همانند دیو زشت است . زیرا عاشق را با جفا و استغنا هلاک می کند . حاصل : بعلت بی رحم بودن و هزار دوست گرفتن

ستمگر و بی‌دین است .

آنکه در معنی بیت گفته : وقتی از او وصلت می‌خواهی به آسانی حاصل نمی‌شود ، خیلی نفسانی بوده . (ردشعی)

**اگر پای بوسی ندارد سپاس<sup>۱</sup>**

**وگر خاک باشی ندارد هراس**

محصول بیت : اگر تنزل کرده باشی را بوسی ، سپاس ندارد و از تو تشکر نمی‌کند . و اگر در زیر پایش خاک باشی از پایمال کردنش هراس ندارد ، یعنی از خدا نمی‌ترسد و عزت و حرمت تو را نگاه نمی‌دارد .

**سرازمغز و دست از درم کن تهی**

**چو خاطر بفرزند مردم نهی**

مغز : در اینجا ، مجازاً به معنی عقل است .

محصول بیت : سرت را از مغز و دستت را از درم تهی کن ، وقتی خاطرت را به فرزند مردم نهی ، یعنی وقتی دل به پسر مردم دادی ، از عقل و پول بگذر .

**مکن بد بفرزند مردم نگاه**

**که فرزند خویشت بر آید تباه**

محصول بیت : به فرزند مردم بد نگاه مکن ، یعنی به چشم بد نگاه مکن که فرزند تو نیز تباه می‌شود ، یعنی اگر تو به فرزند دیگران با دیده خیانت بنگری ، دیگران نیز در حق فرزند تو چنان کنند .

**حکایت در پرورش بندگان<sup>۲</sup>**

**درین شهر باری بسمع رسید**

**که بازارگانی غلامی خرید**

چون کتاب در شام تصنیف شده جایز است که مراد از «شهر» شام باشد و جایز است

۱- ف : کرش . ۲- ف : نداردت پاس . ۳- ف : نداند .

۴- ع : حکایت بازارگان و غلام صاحب حسن ، ف : حکایت .

که شهر خودش باشد .

که : حرف بیان است .

محصول بیت: يك بار در این شهر به گوشم رسید که بازرگانی غلامی خرید.

شبانگه مگر دست بردش بسیب

که سیمین زنج بود و خاطر فریب<sup>۱</sup>

بسیب: «ب» حرف صله، به طریق تشبیه مراد زنج است . در بعضی نسخ تصحیف

کرده «شیب» گفته اند ، یعنی به پایینش و سرینش .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : شبانگه گویا خواجه دست بر زنج او برد تا او را در آغوش

بگیرد و با دست به سرینش زد . زیرا غلام سیمین زنج و خاطر فریب بود ، یعنی

پسری زیبا بود .

پریچهره هرچه او فتادش<sup>۲</sup> بدست

بکین<sup>۳</sup> درس و مغز خواجه<sup>۴</sup> شکست

محصول بیت : هرچه به دست پریچهره افتاد با کین و غضب درس و مغز

خواجه شکست ، یعنی خواجه را سخت کتک زد . حضرت شیخ به معرفت شروع

کرده می فرماید :

نه هر جا که بینی خط دلفریب

توانی طمع کردنش در کتیب

کتیب : به ضرورت قافیه اماله «کتاب» است .

محصول بیت : چنان نیست که در هر جا که خط دلفریب بینی ، بتوانی در

کتابش طمع کنی ، حاصل : به کتاب حسن هر محبوب نمی توان طمع کرد . زیرا هر زیبا

رام تو نمی شود .

۱- متن: بود خاطر فریب. ۲- متن: پری چهره افتادش. ۳- ف: یکی. ۴- ع: مردک.

## گوا کرد بر خود خدا<sup>۱</sup> و رسول

### که دیگر نگردم<sup>۲</sup> بگرد فضول

محصول بیت : خواجه پس از کتک خوردن خدا و رسول را گواه کرد ، یعنی توبه کرد که دیگر به دور کار فضول نمی گردم ، یعنی به کار زشت هوس نمی کنم . باید دانست که در این زبان اگر آخر کلمه «ه» اصلی باشد هر گاه بعد از الف بیاید اثبات و اسقاط آن «ه» جایز است مانند : شاه و شا . گیاه و کیا . گواه و گوا . قفس .

### رحیل آمدش هم در آن هفته پیش

### دل افکار و سر بسته و روی ریش<sup>۳</sup>

رحیل : اسم است به معنی کوچیدن .

محصول بیت : در آن هفته به پیش خواجه مسافرت آمد ، یعنی قصد مسافرت کرد در حالتی که دلش از کتک کاری و اهانت و حقارت ناراحت و سرش از زخم بسته و رویش مجروح بود . حاصل : با ظاهر و باطنی مجروح و پریشان قصد سفر نمود .

### چو بیرون شد از کاروان<sup>۴</sup> یک دو میل

### به پیش آمدش سنگلاخی<sup>۵</sup> مهیل

مهیل : یعنی مخوف و ترسناک .

محصول بیت : وقتی یکی دو میل از کاروان بیرون شد ، به پیشش سنگلاخ ترسناکی آمد ، گویا یک دو میل جلوتر از کاروان افتاده بوده .

### بپرسید کین قله<sup>۶</sup> را نام چیست

### که بسیار بیند عجب هر که زیست

قله : در اینجا به معنی حصار است .

محصول بیت : خواجه از یکی از کاروانیان پرسید که نام این قله چیست ؟

که هر کس بسیار زیست عجایب بسیار می بیند .

۱- متن : بر خدا . ۲- ع ، نکرده . ۳- متن : روی و ریش .

۴- ع ، ف ، کاروان . ۵- متن : سنگلاخ . ۶- ع ، بقعه .

## چنین گفتش از کاروان همدمی

### مگر تنگ ترکان ندانی همی

تنگ ترکان : به طریق ایهام واقع شده ، اولاً نام آن محل «تنگ ترکان» است .  
ثانیاً «ترکان» جمع «ترك» است یعنی محبوبان . فتأمل فانه دقیق .

محصول بیت : از کاروان دوستی به او چنین گفت : مگر تنگ ترکان را  
نمی دانی ؟ یعنی این محل را تنگ ترکان می نامند ، آیا نمی دانی ؟

### برنجید چون تنگ ترکان شنید

### تو گفستی که دیدار دشمن بدید

محصول بیت : خواهی به محض اینکه تنگ ترکان را شنید برنجید و ناراحت  
شد . گویی که مردی از دشمن را دید . حاصل : از شنیدن این کلمه بسیار ناراحت شد .

### سیه را یکی بانگ برداشت سخت

### که دیگر مران خر<sup>۱</sup> بینداز رخت

مراد از «سیه» غلام است چون اکثر غلامان آنجا هندی است .  
محصول بیت : به غلام سیاه بانگ زد ، یعنی بر او نعره زد که دیگر خر را  
مران ، یعنی دیگر پیش مرو ، رخت بینداز ، یعنی دیگر مرو ! اسباب را فرود آور .

### نه عقلست و نه معرفت يك جوم

### اگر من دگر تنگ ترکان روم

محصول بیت : نه به اندازه يك جو عقل دارم و نه معرفت دارم اگر من دیگر  
به تنگ ترکان بروم . زیرا توبه کرده بود که دیگر به تنگ ترکان نرود . و چون دید  
نام این محل تنگ ترکان است ، از آنجا برگشت ، زیرا تنگ ترکان در خاطرش بود و آن  
کتک کاری به یادش آمد .

حضرت شیخ به مناسب حکایت به معرفت و حکمت شروع کرده می فرماید :



## در شهوت نفس کافر ببند

### وگر عاشقی لت خور و سر ببند

محصول بیت : در شهوت نفس کافر را ببند ، یعنی شهوت پرست مباش . واگر عاشق شهوت پرست هستی ، کتک بخور و سرت را مثل خواجه ببند .

## چو مربندهای را همی پروری

### بهیبت بر آرش گز و بر خوری

مر : حرف تأکید است .

محصول بیت : وقتی بنده‌یی را پرورش می‌دهی ، با هیبت و حشمت تربیتش کن تا از او بهره‌مند شوی . یعنی بوس و کنار مکن تا رویش باز نشود ، زیرا در آن صورت گستاخ می‌شود .

## وگر سیدش لب بدنندان گزد

### دماغ خداوند گاری پزد

محصول بیت : اما اگر خواجه لبش را با دندانش بگزد ، یعنی اگر او را بیوسد و در آغوش بگیرد ، دماغ خداوندگاری را می‌پزد ، یعنی به عنوان اینکه من معشوق شده‌ام دیگر مطیع خواجه‌اش نمی‌شود .

## غلام آبکش باید و خشت زن

### بود بنده نازنین مشت زن

محصول بیت : غلام باید آبکش و خشت زن باشد ، یعنی باید خدمت بکند زیرا بنده نازنین مشت زن می‌شود و خواجه‌اش را می‌زند . حاصل : غلام باید خدمتکار باشد نه ناز پرورده .

## گفتار اندر نظر بازان کذاب<sup>۱</sup>

### گروهی نشینند باخوش<sup>۲</sup> پسر که ما پاکبازیم و صاحب نظر

که : حرف رابط مقول و قول مقدر است .

پاکباز: ترکیب وصفی است یعنی صاحب عشق پاک .

محصول بیت: گروهی حرامزاده با زیبا پسری می نشینند و می گویند که ما پاکباز و صاحب نظر و پاکدامنیم مانند دیگران شهوت پرست نفسانی نیستیم . حضرت شیخ می فرماید :

### زمن پیرس فرسوده روزگار

که بر سفره حسرت خورد روزه دار

فرسوده روزگار: یعنی زبون و مغلوب روزگار .

محصول بیت: ازمن پیرس فرسوده روزگار و راز دلش را، و یا اینکه نیت و مراد آنان را ازمن فرسوده روزگار پیرس . زیرا روزه دار حسرت سفره می خورد، یعنی به پاکباز گفتن اینان اعتماد مکن البته در دلشان نسبت به تو میل و هوس هست، همچنانکه روزه دار البته به سفره میل دارد .

### از آن تخم خرما خورد گوسفند

که قفلست بر تنگ خرما و بند

که: حرف تعلیل است .

تنگ: در اینجا به معنی جوال خرماست .

محصول بیت: از آن جهت گوسفند تخم خرما می خورد، که بر جوال خرما قفل و بند است، پس به ناچار به هسته خرما قناعت می کند .

### سرگاو عصار از آن در کهست

که از کنجدش ریسمان کو تهست

عصار: بر وزن «نصار» فشارنده چیزی را گویند . اما در اینجا مراد روغن گیرنده است به قرینه کنجد زیرا «کنجد» به ضم «ك» عربی و کسر «ج» کنجد و سمس را گویند .

محصول بیت: سرگاو عصار، از آن جهت درگاه است، یعنی بدان جهت گاه

می‌خورد که ریسمانش از کنجد کوتاه است، یعنی چون نمی‌تواند به‌کنجد برسد  
بدانجهت گاه می‌خورد. اینان هم چون به‌وصل پسر نمی‌رسند پاکباز و پاکدامن می‌مانند.

### حکایت درویش صاحب نظر و بقراط حکیم<sup>۱</sup>

#### یکی صورتی دید صاحب جمال

#### بگردیدش از شورش عشق حال

شورش: اسم مصدر است به‌معنی غلبهٔ عشق و جنون.

محصول بیت: شخصی صورتی صاحب جمال دید، پس از شورش عشق او حالش

بگردید، یعنی از شراب عشق مست و آشفته شد.

#### بر انداخت بیچاره چندان عرق

#### که شبنم بر آرد بهشتی<sup>۲</sup> ورق

محصول بیت: بیچاره از حیاء اضطراب چندان عرق ریخت، یعنی آن قدر

شرمزده شد که ورق بهشتی شبنم بر آورد، یعنی همچنانکه ورقهای بهشتی شبنم می‌آورد،  
او هم از شرم عرق ریخت. او را ق بهشتی از کثرت لطافت هرگز خالی از شبنم نمی‌شود.

#### گذر کرد بقراط بروی سوار

#### پرسید کین را چه افتاد کار

بقراط: نام حکیمی است.

محصول بیت: بقراط حکیم سواره بروی‌گذر کرد، پرسید که این را چه

کار افتاده؟

#### کسی گفت<sup>۳</sup> این عابدی<sup>۴</sup> پارساست

#### که هرگز خطایی ز دستش نخاست

محصول بیت: کسی به بقراط جواب داد که این عابد پارسایی است که هرگز

از دستش خطایی نخاسته و معصیتی از او سر نزده است.

۱- ف، حکایت. ۲- ف، برارد بهشتی. ۳- ع، ف، گفتش. ۴- معن، عابد.

## رود روز و شب در بیابان و کوه

### ز صحبت گریزان ز مردم ستوه

محصول بیت: روز و شب در بیان و کوه می‌رود، زیرا از صحبت خلق متنفر  
واز اختلاط و معاشرت مردم گریزان است.

### ر بودست خاطر فریبی دلش فرو رفته<sup>۱</sup> پای نظر در گمش

پای نظر: اضافه لامیه است مجازاً.

گمش: «ش» ضمیر در معنی مقید است به «پای نظر» در تقدیر: پای نظرش.  
محصول بیت: زیبا رویی خاطر فریب، دلش را ربوده، در نتیجه پای نظرش در  
گل عشق فرو رفته است، یعنی گرفتار عشق محبوبی شده.

### چو آید<sup>۲</sup> ز خلقتش ملامت بگوش

### بگرید<sup>۳</sup> که چند از ملامت خموش

محصول بیت: وقتی از مردم به گوشش ملامت می‌آید، یعنی سرزنش می‌کنند  
که با اینهمه زهد و تقوا آیا برایت عشق بازی شایسته است؟ جواب می‌گوید که چقدر  
مرا ملامت خواهید کرد، خاموش باشید!

### مگوی ار بنالم که معذور نیست

### که فریادم از علتی دور نیست

به طریق خطاب عام می‌گوید: مگوی!

که: حرف بیان است.

که: حرف تعلیل است.

محصول بیت: ای سرزنشگر، اگر بنالم، مگوی که معذور نیست، زیرا

فریاد و فغان من از علتی دور نیست، یعنی نالیدن من خالی از علت نیست.

## نه این نقش دل میرباید زدست

### دل آن میرباید که این نقش بست

محصول بیت : این نقش که تومی بینی، دل از دستم نمی رباید بلکه آن می رباید که این نقش را بسته یعنی آفریده . حاصل : این نقش مرا به این حالت گرفتار نکرده بلکه خدا کرده که این نقش را آفریده است .

تا اینجا سخن کسی است که حال عاشق را به بقراط بیان می کند .

## شنید این سخن مرد کار آزمای

### کهن سال پرورده پخته رای

محصول بیت : این سخن را مرد کار آزمای شنید، یعنی بقراط کار آزمای کهن سال تربیت یافته پخته رای، این بیان را شنید .

## بگفت از چه صیت نکویی رود

### نه با هر کسی آنچه گویی رود

صیت : یعنی آوازه .

محصول بیت : بقراط گفت : اگر چه عابد در آوازه نکویی می رود و پسندیده می گوید اما سخنی که در حق این مردمی گویی درباره هر کس واقع نمی شود، یعنی این سبب که می گویند سخنی نیست که درباره همه پذیرفته شود .

## نگارنده را خود همین نقش بود

### که شوریده را دل بیغما ربود

نگارنده : اسم فاعل است به معنی نقاش .

بیت متضمن استفهام است .

محصول بیت : آیا نقش نگارنده ازلی خود همین محبوب بود، که دل این

شوریده را به بیغما ربود ؟

## چرا طفل يك روزه هوشش نبرد

که در صنع دیدن چه بالغ چه خرد

يك روزه : ده، رسمی افادهٔ معنی مقدار کند .

محصول بیت : چرا طفل يك روزه ، یعنی پسریجهٔ يك روزه هوش او را نبرد؟  
یعنی عاشق خودش نکرد؟ در دیدن صنع خدا طفل و بالغ و خوب و زشت که برابرند .

## محقق همان بیند اندر ابل

که در ماهر ویان<sup>۱</sup> چین و چگل

ابل : به کسر همزه و «ب» از لفظ خود واحد ندارد بلکه واحدش «جمل» است  
مؤنث معنوی است . بدانجهت مصغرش « ایله » می آید اما در اینجا مطلق شتر است .  
که : حرف بیان است .

چین و چگل : نام دو شهر است در سرحد ترکستان .

محصول بیت : انسان محقق در شتر همان حال و صنع را می بیند که در ماهر ویان  
چین و چگل می بیند یعنی شخص حقیقت بین در تمام چیزها صنع یزدان را مشاهده  
می کند و همه چیز از نظرش یکسان است . فتدبر .

## نقابیست هر سطر من زین کتیب<sup>۲</sup>

فرو هشته بر عارض دلفریب

نقاب : در فارسی روپوش را گویند . «ی» حرف وحدت است .

فرو هشته : مشترك است بین لازم و متعدی یعنی رها شده و انداخته شده .

محصول بیت : در این کتاب بوستان هر سطر من نقابی است انداخته شده بر  
صورتی محبوب دلفریب ، یعنی در این کتاب ، هر سطر نقابی است بر محبوب معنی ،  
یعنی هر سطر پرده‌یی است بر محبوب معنی که آنرا محقق در می یابد .

## معانیست در زیر حرف سیاه

## چو در پرده معشوق و در میخ ماه

مراد از «حرف» لفظ است .

محصول بیت : در زیر هر حرف سیاه این کتاب چند معنی هست ، مانند

معشوق در پشت پرده و ماه پنهان شده در پس ابر .

## در اوقات سعدی نگنجد ملال

## که دارد پس پرده چندین جمال

محصول بیت : در اوقات سعدی ملال نمی گنجد یعنی سعدی هرگز ملول

نمی شود ، زیرا در پس پرده الفاظ و ابیات اینهمه محبوب صاحب جمال دارد . یعنی هر

بیتش متضمن معنی زیبایی است .

## مرا کین سخنهاست مجلس فروز

## چو آتش درو روشنایی و سوز

محصول بیت : من که این سخنهاست مجلس افروز را دارم که مانند آتش در آن

هم روشنایی هست و هم سوز ، یعنی سخنان من دارای هر دو این خاصیتهاست ؛

نر نجم<sup>۲</sup> ز خصمان اگر بر طپند<sup>۳</sup>

## گزین آتش پارسی در تبند

بر طپند : «ب» حرف تأکید . «طپند» فعل مضارع مفرد غایب از «طپیدن»

یعنی طپیدن ، در اینجا مراد اضطراب و ناراحتی است .

آتش پارسی : در اینجا به طریق ایهام ذکر شده ، یکی شعر سعدی که به زبان

فارسی است ، دیگری مرضی که اطبا به آن «تب پارسی» گویند .

محصول بیت : از دشمنان نمی رنجم اگر بر طپند و مضطرب و ناآرام و ناراحت

شوند ، یعنی اگر از حسد سخن مرا نپذیرفته تعرض می کنند ، نمی رنجم . زیرا آنان

از آتش تب پارسی در تب و تاب هستند .

۳- معن ، بر طپند .

۱- ف : در اوراق . ۲- ف ، بر نجم .

باید دانست که این حکایت در اصل مناسب باب عشق است اینجا مناسبست چندانی ندارد . فتأمل .

گفتار اندر ملامت گوشه نشینی و صبر در آذای خلق در همه حال<sup>۱</sup>

اگر در جهان از جهان رسته ایست

در از خلق بر خویشتن بسته ایست

محصول بیت : اگر در جهان از جهان و اهل جهان رسته و خلاص شده بی هست ، کسی است که عزلت و خلوت اختیار کرده ، در را از مردم جهان به روی خود بسته ، یعنی از همه عالم فارغ شده و دست کشیده است .

مصراع اول شرط و مصراع دوم جواب شرط است . حاصل : اگر در جهان ، از غوغای جهان نجات یافته بی باشد کسی است که خلوت و گوشه نشینی اختیار کرده است . مراد حضرت شیخ تشویق برگوشه نشینی و تحریک بر قناعت و توکل است .

کس از دست جور زبانها نرست

اگر خود نمایست اگر حق پرست<sup>۲</sup>

محصول بیت : کسی از دست جور زبانها نجات نیافت ، اگر ریاکل خودنمای است و اگر صالح حق پرست است . حاصل : طالح و صالح از غیبت مردم آسوده نشد .

اگر بر پری چون ملک ز آسمان

بدامن در آویزدت بدگمان

بدگمان : در اینجا یعنی دشمن .

محصول بیت : اگر برای نجات از دست مردم ، مانند فرشته از آسمان پیری ، دشمن به دامنت درمی آویزد ، حاصل : اگر نبی باشی و اگر ولی ، از جور زبان مردم نجات نمی یابی . چاره فقط معاشرت نکردن است .

۱- ع : گفتار در مصابرت بر آیدای خلق ، ف : سه ستاره .

۲- ع : و گرز بردست ، ف : و گرز حق پرست .



## بکوشش توان دجله را پیش بست

### نشاید زبان بداندیش بست

محصول بیت : با سعی و کوشش می توان جلوی دجله را گرفت . اما بستن زبان دشمن ممکن نیست . حاصل : پیش دجله را با تمام دشواری می توان سد کرد اما زبان بدگوی را به هیچ وجه نمی توان بست .

### فراهم نشینند تر دامنان

### که این زهد خشکست و آن دامنان

تردامن : ترکیب وصفی است یعنی یلید و ناپاک .

که : حرف بیان است .

زهد خشک : اضافهٔ بیانیه است یعنی زاهد خشک ، به طریق مبالغه نظیر

«رجل عدل» .

دام نان : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : دونان و تردامنان دورهم جمع می شوند و به مذمت و غیبت مردم می پردازند که فلانی زاهد خشک ریاکار است و فلان دیگر اهل طمع است هر جا ممکن شد سرسفره و طعام مردم حاضر می شود ، بی غیرت و بی آبرو است .

### توروی از پرستیدن حق مپیچ

### بهل تا نگیرند<sup>۲</sup> خلقت بهیچ

محصول بیت : توروی از پرستیدن و اطاعت خدا مپیچ . بگذار تا مردم تورا

به هیچ نگیرند ، یعنی برای تو هیچ ارزش قایل نشوند .

### چو راضی شد از بنده یزدان پاک

### گر اینها<sup>۳</sup> نگردند راضی چه باک

محصول بیت : وقتی یزدان پاک از بنده بی راضی و خشنود باشد ، اگر این

دشمنان و حسودان راضی نشده ناراحت شوند چه بآه است ؟

### بداندیش خلق از حق آگاه نیست

#### ز غوغای خلقش بحق راه نیست

محصول بیت : دشمن خلق از خدا آگاه نیست ، زیرا از غوغای مردم به خدا راه ندارد ، در پیش او مانع بزرگی وجود دارد . حاصل : چون به احوال مردم می پردازد از خدمت حق باز می ماند .

### ازین ره بجایی نیاورده اند

#### که اول قدم ره غلط کرده اند

ازین : ادات تعلیل است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : این حسودان بدین جهت به مرتبه بی راه نیاورده اند و چیزی حاصل نکرده اند ، که در قدم اول راه را غلط پیموده اند ، حق را رها کرده به عیوب مردم پرداخته اند .

### دوکس بر حدیثی گمارند گوش

#### ازین تا بدان زاهرمن تا سروش

اهرمن : یعنی دیو .

سروش : یعنی فرشته .

محصول بیت : دوکس بر حدیثی گوش می گمارند ، یعنی گوش می دهند ، از این تابدان ، فاصله از اهریمن تا فرشته است ، یعنی فرق این دو به اندازه فاصله آسمان و زمین است .

### یکی پند گیرد یکی ناپسند

#### نپردازد از حرفگیری پند<sup>۲</sup>

حرفگیری : ترکیب وصفی ، یعنی عیب گیرنده . «ی» حرف مصدر است .

۱- ع ، ف ، از آن . ۲- ع ، ف ، پی . ۳- ع : اضافه دارد ، یکی تا کند تشنه را تازه خلق ، یکی تا بگردن درافتند خلق

محصول بیت : یکی از آن دو که فرشته خوست پند می‌گیرد ، دیگری که شیطان صفت است ناپسند و نامعقول می‌شود از عیب‌گیری مردم فارغ نمی‌شود تا به پندگیری پردازد .

## فرمانده در کنج تاریک جای

### چه دریابد از جام گیتی نمای

یافتن و یابیدن : اگر با «در» استعمال شود به معنی فهمیدن است .

جام گیتی نمای : ترکیب وصفی ، در اینجا مراد آفتاب است .

محصول بیت : فرمانده در کنج جای تاریک ، از پرتو آفتاب چه در می‌یابد و چه روشنایی کسب می‌کند ؟ همچنین آنکه سرگرم عیوب و نقصان مردم است از فیض حق و نور خدا چگونه مستفیض و مستنیر می‌شود ؟

## مپندار اگر شیر و گرا<sup>۱</sup> رویی

### کز<sup>۲</sup> اینان بمردی و حیلت رهی

محصول بیت : اگر شیر هستی و اگر روباه هستی ، خیال مکن که از دست اینان به مردی و حیله نجات یابی .

## اگر کنج خلوت گزیند کسی

### که پروای صحبت ندارد بسی

در این بیت صنعت «لف و نشر مرتب» رعایت شده است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : اگر کسی ، که پروای صحبت مردم را زیاد ندارد ، یعنی از معاشرت با مردم خوشش نمی‌آید ، کنج خلوت گزیند ؛

## مذمت کنندش که زرقست و ریو

### ز مردم چنان میگریزد که دیو

زرق : یعنی ریا .

ریو: یعنی نیرنگ .

محصول بیت: چنین کس را مذمت می کنند که این کارش ربا و نیرنگ است .  
از مردم چنان می گریزد که شیطان از انسان می گریزد .

و گر ' خنده رویست و آمیز گلر

عقیفش ندانند و پرهیزگار

آمیزگار: یعنی معاشر و مختلط .

عقیف: یعنی پاکدامن و زاهد .

محصول بیت: و اگر کسی خنده روی و معاشر و خوش مشرب است ، او را  
عقیف و پرهیزگار نمی دانند سرزنش می کنند که سبک است .

غنی را بغیبت بسکاوند پوست

که فرعون اگر هست درعالم اوست

کاوند: با «ك» عربی وفتح «و» فعل مضارع جمع غایب از «کاویدن» یعنی  
پاره می کنند .

که: حرف بیان است .

محصول بیت: با غیبت پوست غنی را پاره می کنند که اگر در دنیا فرعون و  
نمرود هست، اوست ، یعنی شخصی متکبر و مغرور است ، به کسی توجه نمی کند .

و گر بی نوایی بگریسد<sup>۲</sup> بسوز

نگون بخت خوانندش و تیره روز

محصول بیت: اگر فقیری از احوالش با سوز و گداز گریه کند و شکایت نماید،  
او را نگون بخت و تیره روز می خوانند .

اگر مرد درویش در سختیست

بگویند<sup>۳</sup> از ادبار و بدبختیست<sup>۴</sup>

ادبار: یعنی بدبختی و بی دولتی .

محصول بیت: اگر مرد درویش از فقر و فاقه درسختی و مشقت است گویند که این حالش از بدبختی و بی‌دولتی است.

**وگر کامرانی در آید ز پای غنیمت شمارند و فضل خدای**

محصول بیت: و اگر شخص کامرانی از پای در آید، یعنی صاحب دولتی از دولت و عزت بیفتد، این حادثه را غنیمت و فضل خدای می‌شمارند؛

**که تا چند ازین جاه و گردنکشی  
خوشی را بود در قفا ناخوشی**

که: حرف بیان است.

تا: حرف اتهام است.

محصول بیت: گویند که تا چند از این جاه و عظمت و گردنکشی؟ البته خوشی در عقب ناخوشی دارد، یعنی وقتی سعادت‌مندی از سعادت بیفتد اینان لذت می‌برند.

**وگر تنگدستی تنگ مایه‌ای سعادت بلندش کند پایه‌ای**

تنگ مایه: بهضم «ت» و «ن» ترکیب وصفی است یعنی دارنده سرمایه کم،

یعنی بی‌چیز.

بلندش: ضمیر در معنی مقید است به «پای» در تقدیر: پایش.

محصول بیت: و اگر فقیر تنگدست کم مایه‌یی، سعادت پایه‌اش را بلند کند؛

**بخایندش از کینه دندان بزهر**

**که دون پرورست این فر و مایه دهر**

که: حرف بیان است.

محصول بیت: بر آن کس، از کینه دندان به زهر می‌خایند، یعنی بسیار ناراحت

و آزرده می‌شوند که این دهر فر و مایه دون پرور است هر کجا شخص فر و مایه‌یی وجود

دارد او را گرامی می‌دارد.

## چو بینند کاری بدستت درست

### حریصت شمارند و دنیا پرست

محصول بیت: وقتی در دست تو کاری بینند، تو را حریص و دنیا پرست می‌شمارند.

### و گر دست همت بداری ز کار<sup>۱</sup>

### گدا پیشه خواندت و پخته‌خوار

محصول بیت: و اگر دست همت خود را از کار بداری، یعنی از منصب و امور دنیوی دست برداری، و به هیچ وجه علاقمند امور دنیوی نباشی، تو را گدا پیشه و پخته‌خوار می‌خوانند، یعنی می‌گویند کسی است که مشغول کسب و کار نمی‌شود و چشم در دست دیگری دوخته است.

### اگر ناطقی طبل پریاوه‌ای<sup>۲</sup> و گر خامشی نقش گرماوه‌ای

گرماوه: با «و» و با «ب» یعنی حمام. در عربی و فارسی بین «و» و «ب» تبادل هست. فاحفظ.

محصول بیت: اگر ناطق هستی، یعنی سخنوری، طبل پریاوه هستی، و اگر خاموش هستی، نقش گرمابه هستی، یعنی صورت دیوار هستی.

### تحمل کنان را نخوانند مرد که بیچاره از بیم سر بر نکرد

تحمل کن: ترکیب وصفی است یعنی صابر.

که: حرف تعلیل است.

محصول بیت: کسانی را که در مقابل مصیبت‌ها شکمیا هستند، مرد نمی‌خوانند که بیچاره از ترس سر بلند نکرد. و جایز است که در اینجا «تحمل کنان» مفرد و صفت مشبیه باشد به معنی شخص تحمل کننده. این وجه از وجه اول بهتر است زیرا «مرد» و «سر بر نکرد» هر دو مفرد است. فتأمل.

## وگر در سرش هول و مردانگی است

### گریزند از و کین چه دیوانگی است

محصول بیت: و اگر در سرش هیبت و مردانگی هست، یعنی اگر مرد خشمکین و با هیبتی است از او می گریزند، که این چه وحدت و دیوانگی است.

## تعنت کنندش گر اندک خورست<sup>۱</sup>

### که مالش مگر روزی<sup>۲</sup> دیگرست<sup>۳</sup>

تعنت: مصدر از باب «تفعل» یعنی خواری کسی را خواستن، خرده گیری.  
روزی: در اینجا یعنی نصیب.

محصول بیت: اگر اندک خور باشد تحقیر می کنند که مالش گویا قسمت دیگری است که خودش نمی خورد و نگاه می دارد.

## وگر نغز و پاکیزه<sup>۴</sup> باشد<sup>۵</sup> خورش

### شکم بنده خوانند و تن پرورش

محصول بیت: و اگر طعام و شرابش خوب و پاکیزه باشد، یعنی غذاهای خوب بخورد، گویند، شکم پرست و تن پرور است، همه اش خدمت گلو می کند از دستش کاری نمی آید.

## وگر بی تکلف زید مالدار<sup>۶</sup> که زینت بر اهل تمیزست عار<sup>۷</sup>

بی تکلف: در اینجا به معنی ساده و بی آرایش است.

که: حرف تعلیل است.

محصول بیت: و اگر شخص ثروتمند بی تکلف و ساده زندگی کند - که زینت بر

اهل ادراک و تمیز عار و عیب است؛

۱- ع، ف: اندک خورست. ۲- متن، روزه. ۳- ع، ف: دیگریست.

۴- متن: نغز پاکیزه. ۵- ع: دارد. ۶- ع: خوار.

## زبان در نهندش بایذا چو تیغ

که بدبخت زردارد از خود دریغ

محصول بیت : برای آزار و جفای او زبان مانند شمشیر می نهند که بدبخت

ثروت خود را از خودش مضایقه می کند .

## وگر کاخ و ایوان منقش کند

تن خویش را کسوت خوش کند

محصول بیت : واگر ثروت مند کاخ و ایوانش را منقش و مزین کند و برای

وجودش لباسهای خوب و زیبا تهیه کند و بپوشد ؛

## بجان آید از دست طعنه زنان

که خود را بیاراست همچون زنان

محصول بیت : از دست طعنه زنان به جان می آید یعنی درمانده می شود که

خود را مانند زنان آراسته است .

اگر پارسایی سیاحت نکرد سفر کرد گانش نخوانند مرد

محصول بیت : واگر پارسایی سیر و سیاحت نکند ، یعنی در جهان گردش ننماید ،

سفر کردگان او را مرد نمی خوانند ؛

## که نرفته بیرون ز آغوش زن

کدامش هنر باشد و رای و فن

که : حرف بیان است .

محصول بیت : درباره کسی که سیاحت نکرده گویند که از آغوش زنش بیرون

نرفته ، کدام هنر و رای و فن خواهد داشت ؟ یعنی چنین کسی شعور و فهم و فراست

نخواهد داشت .



## جهان‌دیده را هم بدرند پوست

که سرگشته و<sup>۱</sup> بخت‌برگشته اوست

محصول بیت: پوست جهان‌دیده را هم می‌درند، یعنی او را نیز مورد سرزنش و طعن قرار می‌دهند که سرگشته و بدبخت است.

## گوش حظ از اقبال بودی و بهر

زمانه نراندی ز شهرش بشهر

حظ: یعنی نصیب. «بهر» عطف تفسیر است برای «حظ».

محصول بیت: گویند اگر از اقبال و دولت حظ و نصیبی داشت زمانه او را از شهری به شهری نمی‌راند، در جایی قرار می‌گرفت.

## عزب را نکوهش کند خرده‌بین

که میرنجد<sup>۲</sup> از خفت و خیزش زمین<sup>۳</sup>

عزب: به فتح «ع» و «ز» یعنی مجرد.

که: حرف بیان است.

محصول بیت: سرزنشگر، شخص مجرد را نکوهش می‌کند که زمین از خفت و خیزش می‌رنجد.

## و گر زن کند گوید از دست دل

بگردن در افتاد چون خر بگل

محصول بیت: و اگر شخصی زن بگیرد، کوتاه بین می‌گوید که از دست دل مانند خر تا گردن در گل افتاد، زیرا نمی‌تواند زنش را گذاشته به جایی برود، پس بعد از این در خانه باید بماند.

## و گر بر کند خشم روزی<sup>۴</sup> از جای

سراسیمه خوانندش<sup>۵</sup> و تیره‌رای

سراسیمه: یعنی سرسرم و دیوانه.

۱- سرگشته. ۲- ف: می‌لرزد. ۳- متن: زچین. ۴- ع: زودت. ع، ف: خوانندت.

محصول بیت : واگر کسی را روزی خشم از جای بر کند ، یعنی خشمناک شده با کسی دعوا و خصومت نماید او را دیوانه و تیره رأی می خوانند .

**وگر بردباری کند<sup>۱</sup> با کسی بگویند غیرت ندارد بسی**

محصول بیت : واگر از کسی جفا بیند و بردباری کند ، یعنی بر جفای طرف صبر نماید ، گویند که هیچ غیرت ندارد .

**سخی را<sup>۲</sup> باندرز گویند<sup>۳</sup> بس**

**که فردا دودستت بود پیش و پس**

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : به شخص سخی اندرز گویند بس است این مالی که تلف کردی ، زیرا فردا دودستت در پیش و پس خواهد بود ، یعنی از فقر برای پوشانیدن عورت قادر نمی شوی در نتیجه دودستت را به پیش و پس خود می گذاری .

**وگر قانع و خویشتن دار گشت**

**بتشبیح خلقی گرفتار گشت**

محصول بیت : واگر کسی قانع شد و خویشتن دار گشت و در خرج اسراف ننمود ، گرفتار تشبیح و طعن مردم گشت که :

**که همچون پدر خواهد این سفله مرد**

**که دنیا<sup>۴</sup> رها کرد و حسرت ببرد**

که : حرف رابط مقول و قول است .

محصول بیت : گویند که این سفله مانند پدرش خواهد مرد ، که دنیا را رها کرد و حسرت و ندامت برد ، یعنی پدرش ثروت بیکران جمع نمود اما نخورد و گذاشت و رفت ، این نیز مثل پدر خواهد بود .

۱- ع ، ف : بکنی . ۲- متن : ار . ۳- متن : کویندش .

۴- ع ، ف : نعمت .

## نه از جور<sup>۱</sup> مردم رهد زشت روی

### نه شاهد ز نامردم زشت گوی

محصول بیت : نه زشت روی از جور زبان مردم رها می شود ، نه زیبا روی از دست نامردم زشت گوی نجات می یابد ، یعنی البته در پشت سرش حرفها می گویند .

### که یارد بکنج سلامت نشست

### که پیغمبر از خبث مردم<sup>۲</sup> نرست

محصول بیت : چه کسی می تواند در کنج سلامت بنشیند ، یعنی از زبان مردم نجات یابد ؟ زیرا حضرت پیغمبر نیز از خبثات مردم نجات نیافت و در امان نماند .

### خدا را که مانند و انباز و جفت

### ندارد شنیدی که ترسا چه گفت

که : حرف رابط صفت است .

انباز : یعنی شریک .

ترسا : یعنی بت پرست .

محصول بیت : درباره خدا که مانند و شریک و جفت ندارد ، و منزله از اینهاست ،

آیا شنیدی که بت پرست در حق او چه گفت ؟ یعنی براو شریک و شبیه و زوجه قایل شد ، در حالی که منزله از همه اینهاست . پس مانیز که مخلوقی ضعیف هستیم قطعاً از جور زبان مردم راحت نمی مانیم .

### رهایی نیابد کس از<sup>۳</sup> دست کس

### گرفتار را چاره صبرست و بس

محصول بیت : کسی از دست کسی رهایی نمی یابد ، یعنی کسی از حرف مردم

نجات نمی یابد ، پس چاره گرفتار صبر است و بس .

در بعضی نسخ این حکایت آمده است :

### حکایت<sup>۱</sup>

غلامی بمصر اندرم بنده بود<sup>۲</sup>

که چشم از حیادر بر افکنده بود

محصول بیت : حضرت شیخ می فرماید : در مصر بنده‌یی داشتم که از حیا چشمش را در سینه‌اش می افکند ، یعنی محبوبی با حیا بود ، از کثرت حیا هرگز سرش را بلند نمی کرد .

کسی گفت هیچ این پسر عقل وهوش

ندارد بمالش بتأدیبا<sup>۳</sup> گوش

بمالش : فعل امر مفرد مخاطب ، ضمیر راجع به «پسر» است یعنی او را گوشمالی بده .

محصول بیت : شخصی گفت که این پسر هیچ عقل و ادراک ندارد ، برای تأدیب

گوشمالیش بده ، تا به عقل آید و دیگر کار خطا نکند .

شبی بر زدم بانگ بر وی درشت

هم او گفت مسکین بجورش بکشت

محصول بیت : شبی بر آن غلام بانگ درشتی زدم ، آن شخص شنید و گفت که

غلام بیچاره را با جور هلاک کرد . یعنی با وجود اینکه گفته بود ادبش کن تا بانگ مرا شنید اعتراض کرد . غرض آنکه نجات از حرف مردم هرگز امکان ندارد .

### حکایت<sup>۴</sup>

جوانی هنرمند و فرزانه<sup>۵</sup> بود

که در وعظ چالاک و مردانه بود

محصول بیت : جوانی هنرمند و عاقل بود . در وعظ و اندرز چابک و چالاک و

مردانه بود ، یعنی واعظ خوبی بود .

۱- ع ، ف ، ندارد . ۲- متن : بمصر اندرم بنده بود . ۳- ع (حاشیه) ، ف : بتعلیم .

۴- ع : حکایت واعظ و نظر صاحب کمال . ۵- ع ، ف : هنرمند فرزانه .

## نکونام و صاحب‌دل و حق‌پرست

### خط عارضش خوشتر از خط دست

محصول بیت : نکونام و صاحب‌دل و حق‌پرست بود. خط عارضش خوشتر از خط دستش بود، یعنی هم صورتش بسیار زیبا بود و هم دارای حسن خط بود.

### قوی در بلاغات و در نحو چیست<sup>۱</sup>

#### ولی حرف ابجد نگفتی درست

محصول بیت : آن واعظ در علوم فصاحت و بلاغت چیست و در علم نحو قوی بود، یعنی به علوم عربیت احاطه تمام داشت اما حرف ابجد را نمی‌توانست درست بگوید، یعنی زبانش لکنت داشت.

### مگر لکنتی بودش اندر زبان

#### که تحقیق معجم نکردی بیان

لکنت : مصدر است به معنی گرفتگی زبان، صفت مشبه‌اش «الکن» می‌آید. محصول بیت : گویا در زبانش لکنت بود، که حرف معجم را نمی‌توانست با مخرج درست بیان کند.

### یکی را بگفتم ز صاحب‌دلان که دندان پیشین ندارد فلان

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید : به یکی از صاحب‌دلان گفتم که فلان واعظ دندان پیشین ندارد، یعنی به دشواری صحبت می‌کند و نمی‌تواند حروف معجم را درست ادا کند.

### بر آمد ز سودای من سرخ روی

#### کزین نوع آبیهوده دیگر مگوی

محصول بیت : وقتی من چنین گفتم، صاحب‌دل سرخ روی بر آمد، یعنی از من رنجید، صورتش سرخ شد و به من گفت که دیگر از این نوع یاوه‌ها مگوی.

## تو در وی همان عیب دیدی که هست

### ز چندان هنر چشم عقلت بیست

**بیست** : در اینجا ماضی مجهول است ، یعنی بسته شد ، آیا بسته شد ؟  
**محصول بیت** : تو در او همان عیب را دیدی که وجود دارد ، از اینهمه هنر چشم عقلت بسته شد ، و آیا چشمت بسته شد ؟ که اینهمه هنر را نمی بینی ، فقط آن عیب را می بینی ؟

حضرت شیخ به پند و معرفت شروع کرده می فرماید :

### یقین بشنو از من که روزاً یقین

### نبینند بد مردم نیک بین

**یقین** : (اولی) یعنی دقیق و مسلم ، (دومی) به معنی قیامت است .  
**محصول بیت** : از من بشنو که مسلماً روز قیامت ، مردم نیک بین بد نمی بینند یعنی هر کس صفات نیک مردم را ببیند و به بد مردم التفات نکند در روز قیامت بد نمی بیند .

### یکی را که فضل است و فرهنگ و رای

### گوش پای عصمت بلغزد<sup>۲</sup> ز جای

**فرهنگ** : یعنی عقل و ادب .

**عصمت** : یعنی صلاح و پاکدامنی .

**محصول بیت** : کسی که فضل و فرهنگ و تدبیر دارد ، اگر پای عصمت و صلاحش از جای بلغزد ، یعنی از او خطایی سر بزند ؛

### بیک خرده میسند بروی جفا بزرگان چه گفتند خذ ماصفا

**خذ** : فعل امر مفرد مخاطب ، از «اخذ - یاخذ» یعنی بگیر .

**صفا** : فعل ماضی مفرد غایب از «صفا - یصفو» ناقص واوی ، یعنی صاف شد .

۱- متن : من روز . ۲- ع ، عصمت بلرزد ، معن : عزت بلغزد .

**خذ ما صفا :** مثل سایر است در پیش بزرگان که گویند «خذما صفا دع ما کدر». «دع» فعل امر مفرد مخاطب یعنی ترک کن. «ما» اسم موصول است به معنی «الذی». «کدر» فعل ماضی مفرد غایب از باب «علم» یعنی کدر شد.

**محصول بیت :** به خاطر يك عیب و به سبب يك خطاب راو جفا میسند ، یعنی جفا کرده خطایش را به رویش مزن . و بر او اعتماد کن . آیا می دانسی بزرگان چه گفته اند ؟ «خذما صفا دع ما کدر» یعنی نیک را بگیر و بد را رها کن . مراد آنست که در عیب کسی نظر مکن .

### بود خار و گل با هم ای هوشمند

**چه در بند خاری تو گل دسته بند**

**محصول بیت :** ای هوشمند ! گل و خار با هم می شوند . زیرا گفته اند که هر جا خارست گل است . تو چرا در بند خار هستی ؟ دسته گل بیند، یعنی گل بچین و دسته کن .

### کرا زشت خوئی بود در سرشت

**نبیند ز طاوس جز پای زشت**

**محصول بیت :** هر کس که در سرشت و طبیعتش زشت خوئی باشد ، یعنی هر کس ذاتاً عیب بین است از طاوس جز پای زشت نمی بیند، یعنی طاوس که همه جایش زیبا و قشنگ است، تنها پاهای زشتش را می بیند .

### صفایی بدست آور ای خیره روی

**که ننماید آینه تیره روی**

**محصول بیت :** ای خیره روی ! صفای خاطری به دست آور ، زیرا آینه تیره روی چیزی را نشان نمی دهد ، تو نیز آینه دل را با محبت خدا صاف کن تا قابل فیض شده سبب آشنایی گردد .

### طریقی طلب کز عقوبت رهی

**نه حرفی که انگشت بروی نهی**

**که :** حرف رابط صفت است .

**محصول بیت :** طریق و سببی طلب کن که بوسیله آن از عقوبت آخرت نجات یابی . عیب و نقصی طلب مکن که انگشت بروی نهی ، یعنی به گرفتن عیب کسی راغب مشو .

**منه عیب خلق ای خردمند<sup>۱</sup> پیش**

**که چشمت فرود دوزد از عیب خویش**

که : حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** ای خردمند ! عیب کسی را درپیشش منه ، یعنی عیبش را به رویش مزن . یا اینکه عیب کسی را پیش نیاور و مگو ، یعنی غیبت کسی را مکن . زیرا چشمت را از دیدن عیب خودت می دوزد . حاصل : به دیدن عیب مردم علاقمند مباش ، درحالی که مهم آنست که عیب خود را بینی و در اصلاح آن بکوشی .

**چرا دامن آلوده را حد زنم**

**چو در خود شناسم که تردامنم**

دامن آلوده : ترکیب وصفی است یعنی بدکار و بدنام .

حد : حد شرعی چهل یا هشتاد تازیانه است نسبت به جرم .

تردامن : یعنی ناپاک .

**محصول بیت :** چرا به دامن آلوده ، یعنی به مرتکب کار نامشروع حد بزنی ؟ وقتی که در خود می شناسم که تردامنم ، یعنی خودم کارهای نامشروع انجام می دهم و مستوجب حد شرعی هستم .

**نشاید که با<sup>۲</sup> کسی درشتی کنی**

**که خود را بتأویل پشستی کنی**

که : حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** شایسته نیست با کسی درشتی کنی ، که با تأویل و توجه به خودت



معاونت و مظاهر تکی و خود را زاهد و پارسا نشان بدهی ، یعنی به خاطر اینکه خود را زاهد نشان بدهی ، شایسته نیست که در حق کسی خشونت و درشتی بنمایی .

### چو بد ناپسند آیدت<sup>۱</sup> خود مکن

پس آنگه بهمسایه گو بد مکن

محصول بیت : وقتی بد بر تو ناپسندمی آید خودت مکن ، یعنی خودت مرتکب عمل نامشروع مباش ، بعد از آن به همسایه بگو که کار بد مکن . حاصل : خودت باید عمل کنی تا سختی به دیگری تأثیر کند .

### من از حق پرستم<sup>۲</sup> و گر<sup>۳</sup> خود نمای

برون با تو دارم درون با خدای

محصول بیت : من اگر حق پرست و عابدم و اگر خود نمای و ریاکارم ، بیرون با تو دارم و درونم با خداست ، یعنی توفیق به ظاهر من می نگری ، اما خدا از باطن و ظاهر من آگاه است .

چو ظاهر بعفت بیاراستم<sup>۴</sup> تصرف مکن در کج<sup>۵</sup> و راستم

محصول بیت : وقتی ظاهر من را باعفت و صلاح بیاراستم ، تو در کج و راست من تصرف مکن ، یعنی در فسق و صلاح من دخل و تعرض مکن .

### اگر سیرتم خوب و گر منکرست

خدایم بسر<sup>۵</sup> از تو داناترست

محصول بیت : اگر سیرتم خوب است و اگر زشت است ، خدا به سرم از تو داناترست .

### کسی را بگردار بد کن عذاب

که چشم از تو دارد بنیکی ثواب

چشم : در اینجا به معنی امید است .

۱- ع : آمدت . ۲- ع ، ف : حق شناسم . ۳- متن : اگر .  
۴- ف : کز . ۵- ع ، متن : بستر .

**محصول بیت :** کسی را به سبب کردار بد عذاب و عقاب کن که از تو به سبب نیکی امید ثواب دارد ، یعنی کسی را که به خاطر نیکی از تو توقع پاداش دارد ، به سبب عمل بدش عذاب و تنبیه کن .

**تو خاموش اگر من بهم یا بدم  
که حمال سود و زیان خودم**

**محصول بیت :** اگر من خوب هستم یا بد هستم تو خاموش باش و دخالت مکن ، یعنی اگر صالح و اگر فاسق هستم به تو مربوط نیست ، زیرا هر چه باشم حمال سود و زیان خودم هستم ، یعنی حمال عمل نیک و عمل بد خودم می باشم .

**نکو کاری از مردم نیک رای یکی را بده مینویسد خدای**

**محصول بیت :** از مردم نیک رای ، یک کار نیک را ، یا در مقابل یک کار نیک ، خداوند ده می نویسد ، یعنی اگر نیک رایی یک کار نیک انجام بدهد حق تعالی ده پاداش می دهد . همچنانکه در کلام شریف فرموده است .

**تونیز ای پسر هر کرا یک هنر<sup>۱</sup>**

**ببینی ز ده عیبش اندر گذر**

**محصول بیت :** ای پسر ! تونیز از هر کس یک هنر و یک معرفت ببینی ، چون به پاداش و ثواب دادن قادر نیستی بنابراین از ده عیب او چشم پیوش .

**نه یک عیب او را بانگشت<sup>۲</sup> پیچ<sup>۳</sup> جهانی فضیلت بر آور<sup>۴</sup> بهیچ**

**بر آورد بهیچ :** یعنی ضایع و نابود کن .

**محصول بیت :** تونیز از ده عیب او بگذر . نه اینکه یک عیب او را به انگشت پیچ ، یعنی یک خطای او را عنوان کرده یک دنیا فضیلت او را ضایع و نابود مکن . مقصود آنست که هر کس فضیلت و هنر داشته باشد در عیبش نظر مکن ، یعنی به کمالش نگاه کن نه نقصانش .

۱- متن، یک عمل هنر. ۲- ف : بر انگشت . ۳- متن ، هیچ . ۴- متن : بر آور .

## چو دشمن که در شعر سعدی نگاه

### بنفرت کند و اندرون سیاه<sup>۱</sup>

محصول بیت: آن عیب بین در ندیدن چندین هنر و دیدن يك عیب، مانند دشمن است که در شعر سعدی به نفرت و قلب سیاه نظر می کند .

### ندارد بصد نکته نغز گوش چو زحفی ببیند بر آرد خروش

زحف: در اینجا سکنه شعر و مراد نقصان است .

محصول بیت: دشمن در شعر سعدی به صد نکته نغز گوش ندارد اما چون در جایی نقصانی ببیند خروش بر می آورد، یعنی به مردم افشا می کند. حاصل: يك عیب جزئی را نقصان کلی می نماید.

### جز این علتش نیست کان بد پسند

### حسد دیده نیک بینش بکند

بد پسند: ترکیب وصفی است یعنی کسی که بد را می پسندد، عیب بین .  
محصول بیت: آن دشمن در دخل و ایرادش به شعر سعدی، علتی جز این ندارد که حسد چشم نیک بین او را کننده است یعنی ناینایش کرده .

### خداوند عالم که آدم<sup>۲</sup> سرشت

### سیاه و سپید آمد و خوب و زشت

محصول بیت: خداوند عالم که آدمی را بیافرید، بعضی سیاه و بعضی سپید، بعضی خوب و بعضی زشت آمد.

### نه هر چشم و ابرو که بینی نکوست

### بخور پسته مغز و بیند از پوست

در بعضی نسخ « مغز پسته » واقع شده، سروری هم این نسخه را اختیار کرده،

قیاس هم همین را اقتضا می‌کند، اما آن نسخه «را» ی مقدر می‌خواهد، یعنی پسته را مغز.

**محصل بیت:** هر چشم و ابرو که بینی، نیکو نیست. مغز پسته را بخور و پوست را بینداز، یعنی در هر کس به هنرش نظر کن، به عیبش نگاه مکن، که در دنیا و آخرت برایت خوب است.

و جایز است که در اینجا «مغز» بدل از «پسته» باشد به طریق بدل اشتمال، فتدبر.

## باب هشتم

در شکر<sup>۱</sup>

نفس می نیارم زد از شکر دوست  
که شکری ندانم که در خورد اوست

مراد از «نفس زدن» تکلم و حرف زدن است .

شکر دوست : اضافه مصدر به مفعولش است .

که : حرف تعلیل است .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : از شکر نعمتهایی که خدا عطا کرده ، به سخن گفتن و حمد

لایق او قادر نیستم ، زیرا شکری شایسته او نمی دانم .

عطایبست هر موی ازو بر تنم

چگونه بهر موی شکری کنم

محصول بیت : هر موی بر تنم عطا و احسانی از اوست ، پس برای هر مویی

شکری چگونه کنم ؟ هرگز مقدور نیست .

ستایش خداوند بخشنده را که موجود کرد از عدم بنده را

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : ستایش خداوند بخشنده راست که مخلوق را از عدم موجود کرد .

کرا قوت وصف احسان اوست

که اوصاف مستغرق شان اوست

کرا : «که» اسم است به معنی چه کسی ، «را» حرف تخصیص . اضافه ها ، اضافه

مصدر به فاعلش است .

که : حرف تعلیل است .

مستغرق : اسم مفعول است از باب «استفعال» .

شان : یعنی حال

محصول بیت : چه کسی قدرت وصف احسان و لطف او را دارد؟ زیرا خود اوصاف حمیده و اطوار پسندیده مستغرق شأن اوست ، یعنی خدا جمیع اوصاف را احاطه کرده وصفی نمانده که لایق موصوفی با آن باشد .

بدیعی که شخص آفریند ز گل

روان و خرد بخشد و هوش و دل

بدیع : «فعلیل» است به معنی «فاعل» یعنی مبدع و خالق . «ی» حرف وحدت .

که : حرف رابط صفت است .

مراد از «گل» خاک است .

محصول بیت : مبدعی است که تن را از خاک می آفریند؛ به نوع انسان روان

و خرد و هوش و دل می بخشد .

ز پشت پدر تا پایان شیب

نگر<sup>۱</sup> تا چه تشریف دادت ز غیب

تا : برای انتهای غایت است .

شیب : به فتح «ش» یعنی پیری .

تشریف : یعنی احسان .

محصول بیت : از پشت پدر تا پایان پیری ، بنگر که به تو از غیب چه احسان و

عطا کرده است ؟

چو پاک آفریدت بهش باش و پاک<sup>۲</sup>

که ننگست ناپاک رفتن بخاک

بهش : «ب» حرف مصاحبت ، «هش» مخفف هوش است .

که : حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** چون خداوند تورا پاک آفرید پس هوشیاروپاک باش و یا اینکه بترس و بی باک مباش، زیرا ناپاک به خاک رفتن ننگ و عیب است ، یعنی باگناه و عصیان به قبر رفتن زشت و ناپسندیده و ننگ است.

**پیایی بيفشان از آينه گرد**

**که صیقل نگيرد چو زنگار<sup>۱</sup> خورد**

پیایی : یعنی پیوسته و همیشه .

که : حرف تعلیل است .

**نگيرد :** فعل مضارع منفی مفرد غایب است یعنی تأثیر نمی کند .

**زنگار :** در لغت با «ز» عربی و عجمی است اما اصح و افصح عربی و بادك، عجمی است یعنی زنگ .

**محصول بیت :** از آینه دلت غبار غفلت را پیایی با صیقل عبادت و طاعت بيفشان و پاک و مجلايش کن ، زیرا وقتی زنگار هوا و هوس آنرا خورد دیگر صیقل در آن تأثیر نمی کند ، یعنی پیش از آنکه دلت زنگ هوا بزند با صیقل عبادت و طاعت پاکش کن و گرنه پاک کردنش دشوار می گردد .

**نه<sup>۲</sup> در ابتدا بودی آب منی اگر مردی از سر بدر کن منی**

بیت متضمن معنی استفهام است .

**آب منی :** آبی است که از پشت پدر می آید .

**مردی :** «ی» ضمیر خطاب است .

**منی :** مرکب است از «من» و «ی» مصدری .

**محصول بیت :** آیا در ابتدای حال آب منی نبودی و از آن به وجود نیامدی؟

پس اگر مرد هستی ، منی و غرور و عجب را از سرت بدر کن .

## چوروزی بسعی آوری سوی خویش مکن تکیه بر زور بازوی خویش

روزی: یعنی رزق.

محصول بیت: وقتی روزی را با سعی و کسب و کار به سوی خویش می آوری و تحصیل مال و ثروت می کنی، پس بر زور بازو و قوت عملت اعتماد و تکیه مکن و کسب را از زورخودت مدان.

## چرا حق نمی بینی ای خودپرست که بازو بگردش در آورد و دست

که: حرف رابط صفت است.

محصول بیت: ای خودپرست مغرور! چرا حق را، یعنی خدا را، در میان نمی بینی، که اینهمه نعمت به تو عطا کرده، آنرا برخودت اسناد می دهی و از خدا نمی دانی که بازو و دست را به گردش در آورد و برای به کار بردن اینها به تو نیرو داد.

## چو آید بکوشیدنت خیر پیش زتوفیق<sup>۱</sup> حق دان نه از سعی خویش

محصول بیت: وقتی با کوشیدنت خیری پیشت آید، یعنی اسباب و اموال کسب و تحصیل کنی، آنرا از لطف و احسان خدا بدان، نه از سعی و کوشش خودت.

## بسرپنجگی<sup>۲</sup> کس نبرد دست گوی سپاس خداوند توفیق گوی

گوی: (اولی) یعنی توپ، (دومی) فعل امر مفرد مخاطب است یعنی بگوی. محصول بیت: با سرپنجگی و زور بازو در دنیا کسی گوی دولت و سعادت را نبرده است، یعنی هیچکس به زور به دولت نرسیده است. بلکه همه اش عطای خداست. پس به خداوند صاحب توفیق و احسان سپاس گوی که تورا به خیر موفق و



ومظفرگردانیده است .

تو قائم بخود نیستی يك قدم ز غیبت مدد میرسد دمبدم

محصول بیت : تو يك قدم و يك نفس قائم به خود نیستی ، بلکه پیوسته از غیب و جانب حق بر تو قوت و مدد می رسد . پس قائم به حق هستی نه قائم به خود .

نه طفل زبان بسته بودی ز لاف

همی روزی آمد بجوفت<sup>۲</sup> ز ناف<sup>۳</sup>

بیت متضمن استفهام انکاری است .

جوف : توی هر چیز ، در اینجا مراد شکم است .

محصول بیت : از لاف ، یعنی از تکلم طفل زبان بسته نبودی ؟ آیا روزیت

یعنی خون از ناف به شکمت نمی آمد؟ چون بچه هنگامی که در شکم مادر است روزیش خون است که از ناف به شکمش می رسد .

چو نافش بریدند و روزی گسست

پستان مادر در آویخت<sup>۴</sup> دست

محصول بیت : از خطاب به غیب التفات کرده می گوید : چون بچه به دنیا

آمد و نافش را بریدند و روزیش از شکم مادر قطع شد ، دست در پستان مادر آویخت و محکم گرفت .

غریبی که دهر آورد رنج<sup>۵</sup> پیش

بدار و دهند آتش از شهر خویش

که : حرف رابط صفت است .

بدارو : «ب» حرف تعلیل است .

محصول بیت : غریبی که روزگار به پیشش رنج و درد آورد ، یعنی مریض شود ،

برای دارو و علاج از شهر خویش به او آب می دهند و یا خاک محل خودش را در آب

۱- ف ، دهان بسته ۲- ع ، ف ، بج-وفتی . ۳- ع ، بناف . ۴- ع ، برآورد .

۵- ع ، ف ، غریبی که رنج آردش دهر .

می‌ریزند به‌اذن خدا شفا می‌یابد.

## پس او<sup>۱</sup> در شکم پرورش یافتست

### ز انبان<sup>۲</sup> معده خورش<sup>۳</sup> یافتست

در بعضی نسخ به‌جای «انبان»، «انبار» آمده، در بعضی «انبوب» آمده.

انبان معده: اضافه لامیه است مجازاً.

محصول بیت: پس با این تقدیر، آن طفل در شکم مادرش پرورش یافته؛ از

انبان معده خوردنی یافته است.

## دو پستان که امر وز دلخواه اوست

### دو چشمه هم از پرورشگاه اوست

محصول بیت: دو پستان که امر وز دلخواه و مطلوب آن طفل است، دو چشمه

از پرورشگاه خود اوست که از آن رفع گرسنگی می‌کند.

## کنار و بر مادر دلپذیر بهشتت و پستان در جوی شیر

کنار: در اینجا یعنی آغوش.

بر: یعنی سینه.

محصول بیت: آغوش و سینه مادر دلپذیر، بهشت است و پستان در او جوی

شیر است. حاصل: برای بچه آغوش مادر جنت است و پستانش جوی شیر است.

## درختیست بالای جان پرورش

### ولد میوه نازنین در برش

بالا: در اینجا یعنی قامت.

بر: در اینجا به معنی استعمال است.

محصول بیت: قامت جان پرور مادر درختی است، فرزندش نیز میوه

نازنین اوست.

## نه رگهای پستان درون دلست

### پس از بنگری شیر خون دلست

معنی بیت متضمن استفهام است .

محصول بیت : آیا رگهای پستان درون دل نیست ؟ یعنی داخل دل است ، پس اگر

دقت کنی ، درحقیقت شیر خون دل است .

### بخونش فرو برده دندان چو نیش

### سرشته درو مهر خونخوار خویش<sup>۱</sup>

بخونش : ضمیر در معنی راجع به «مادر» است .

نیش : لفظ مشترك است بین نیشتر و نیش زنبور عسل .

محصول بیت : فرزند دندان همچون نیشش را به خون مادر فرو برده ، حاصل :

خون مادرش را مکیده است . پس مهر و محبت خونخوار خویش یعنی فرزند در مادر

سرشته شده ، یا خدا آفریده است . حاصل : درحالی که طفل خون مادرش را می نوشد

محبتش چنان در مادر سرشته شده که مادر بچه را بیشتر از جانش دوست می دارد .

### چو بازوقوی کرد و دندان سطر

### بر اندایش دایه پستان بصبر

کرد : اگر با «ك» عربی باشد فاعلش «طفل» است . اگر با «ك» عجمی باشد

به معنی «گردید» و «شد» است در نظر بعضیها .

انداید : فعل مضارع مفرد از «انداییدن» یعنی فرو بردن ، اندودن .

صبر : به فتح «ص» و کسر «ب» در اصل گیاهی تلخ است اما در این قبیل موارد

«ب» ساکن خوانده می شود به ضرورت وزن .

محصول بیت : وقتی بازوی بچه قوی و محکم شد و دندانش بزرگ و درشت

گردید ، دایه پستانش را به صبر آلوده می کند تا بچه شیر نمکد .

## چنان صبرش از شیر خاهش کند

که پستان و شیرش<sup>۱</sup> فراموش<sup>۲</sup> کند

محصول بیت : صبر چنان بچه را از شیر خاموش و ساکت می کند که پستان و شیر را فراموش می کند .

تو نیز ای که در توبه ای<sup>۳</sup> طفل راه

بصبرت فراموش گردد گناه

محصول بیت : تو نیز ای آن که در توبه طفل راه هستی ! یعنی در طریق حق کوچک و مبتدی هستی ، با صبر گناهت فراموش می گردد . حاصل : باشکوبایی به مشقت و رحمت طریق حق ، گناهت مورد عفو قرار می گیرد زیرا «الصبر مفتاح الفرج»<sup>۴</sup> .

### حکایت<sup>۵</sup>

جوانی سر از رای مادر بتافت دل دردمندش با آذر<sup>۶</sup> بتافت

بتافت : فعل ماضی مفرد غایب یعنی برگردانید و اعراض کرد .  
آذر : یعنی آتش .

بتافت : فعل ماضی مفرد غایب ، در اینجا بین لازم و متعدی مشترک است ، یعنی گرم شد و گرم کرد .

محصول بیت : جوانی از فرمان مادر سر بتافت ، یعنی اطاعت نکرد ، دل دردمندش را با آتش نافرمانی بسوزاند و یا دل دردمندش با آتش ناراحتی سوخت . حاصل : مادر بسیار ناراحت شد .

چو بیچاره شد پیشش آورد مهد

که ای سست مهر<sup>۷</sup> فراموش عهد

که : حرف رابط مقول و قول مقدر است .

۱- ف، پستان شهرین ۲- معن ، فراموش ۳- ع ، پویه ، معن ، توبه و . ۴- شکوبایی کلهد گشایش است . ۵- ع ، حکایت جوان و مادر پیر . ۶- ع ، بر آذر . ۷- ع ، مهر و .

محصول بیت : وقتی مادرش از مخالفت او آزرده شد گاهواره‌اش را پیشش آورد  
و گفت که ای بی‌انصاف کم محبت و فراموش‌کننده دوران کودکی !

نه گریان و درمانده بودی و خرد

که شبها ز دست تو خوابم نبرد

که : حرف بیان است .

محصول بیت : آیا گریان و درمانده و کوچک نبودی که شبها از دست تو خوابم  
نمی‌برد ؟ یعنی چون به تو مشغول می‌شدم نمی‌خوابیدم .

نه در مهد نیروی حالت نبود

مگس راندن از خود مجالت نبود

نه : حرف نفی متضمن معنی استفهام است .

محصول بیت : آیا چنین نبود که درگاهواره ، نیروی حالت نبود ، یعنی در آن  
حال به هیچ کاری توانا نبودی ؟ مجال مگس راندن از خودت نبود ، یعنی نمی‌توانستی  
مگس را از خودت برانی ؟

تو آنی که از <sup>۱</sup> يك مگس <sup>۲</sup> رنجه‌ای

که امروز سالار و سرپنجه‌ای <sup>۳</sup>

که : حرف رابط صفت است .

رنجه : اسم است به معنی رنجور .

که : حرف بیان است .

سالار : بزرگ هر طایفه را گویند .

سرپنجه : در اینجا به معنی نیرومند است .

محصول بیت : تو همانی که از يك مگس ناراحت بودی ، امروز سالار و

قوی هستی ، یعنی بسیار نیرومند هستی .

## بحالی شوی باز در قعر گور

که نتوانی از خویشتن دفع مور

محصول بیت : بازهم به حالی در قعر گور می شوی یا خواهی شد که به دفع مور از خودت قادر نمی شوی .

## دگر دیده چون بر فرزند چراغ

چو کرم لحد خورد پیه دماغ

لحد : یعنی قبر .

پیه دماغ : اضافه لامیه است .

محصول بیت : دیگر دیده چگونه چراغ بر می افزود ، یعنی چگونه باز می شود و روشن می گردد؟ وقتی کرم قبر پیه دماغ را خورد ، یعنی وقتی کرم قبر پیه دماغ را خورد و از بین برد دیگر چشم چگونه می بیند ؟

## چو پوشیده چشمی ببینی که راه

نداند همی وقت رفتن ز چاه<sup>۲</sup>

که : حرف بیان است .

محصول بیت : وقتی ناینایی را ببینی که در موقع رفتن راه را از چاه تشخیص نمی دهد ؛

این بیت مرهون است به بیت بعدی .

## تو گر شکر کردی که با دیده ای

و گر نه تو هم چشم پوشیده ای

مصراع اول محتاج يك مقدر است .

محصول بیت : اگر توبه خاطر نعمتهای گوناگونی که خدا داده شکر کردی ، دارای چشم بینا هستی ، ولی اگر خدا را شاکر و سپاسگزار نباشی تو نیز در معنی ناینایی ،

یعنی همچنانکه او در ظاهر نایبناست توهم در باطن کوری که اینهمه نعمت را ندیده شکرش را به جای نمی آوری .

### معلم نیاموختت علم<sup>۱</sup> و رای

سرشت این صفت در وجودت<sup>۲</sup> خدای

محصول بیت : معلم به تو علم و رای و تدبیر نیاموخت ، بلکه این صفات را خداوند از لطف و کرمش در وجودت نهاده است .

### گرت منع کردی دل حق نیوش

حقت عین باطل نمودی<sup>۳</sup> بگوش

فاعل «منع کردی» خدا و مفعولش «حق نیوش» است .

محصول بیت : اگر خدای تعالی دل حق پذیرت را از شنیدن حق و پذیرفتن حقیقت بازمی داشت و دل فهامی به تو نمی بخشید ، حقیقت در گوش تو عین باطل می نمود ، یعنی سخن حق را عین باطل می شنیدی . پس شکر کن که حق تعالی گوش حق شنو و دل حقیقت پذیر به تو داده است .

### گفتار اندر صنع باری در ترکیب خلقت انسان<sup>۴</sup>

ببین تا يك انگشت از چند بند بصنع الهی بهم در فکند

محصول بیت : نظر کن ببین که يك انگشت به قدرت الهی از چند بند یعنی مفصل به هم در افکنده ، یعنی یکجا جمع شده است .

پس آشفتهگی باشد و ابلهی که انگشت بر حرف صنعش نهی

محصول بیت : پس آشفتهگی و ابلهی است که انگشت بر حرف صنع او بگذاری ، یعنی در مصنوع خدا طعن کنی و نپسندی .

۱- ف ، فهم . ۲- ع ، ف ، نهادت . ۳- ع ، ف ، نبود .

۴- ع ، گفتار در صنع باری عزاسمه . ف ، سه ستاره .

تأمل کن از بهر رفتار مرد  
که چند استخوان پی زد و وصل کرد

پی : در اینجا یعنی عصب .

محصول بیت : ملاحظه کن که برای رفتار انسان ، یعنی برای رفتن آدمی ، چند استخوان را پی زد و وصل نمود؟ یعنی به هم پیوند داد .

که بی گردش کعب و زانو و پای  
نشاید قدم بر گرفتن ز جای

که : حرف تعلیل است .

کعب : یعنی پاشنه .

محصول بیت : بدانجهت چند استخوان را به هم متصل کرد که بدون گردش پاشنه و زانو و پای ، قدم بر گرفتن از جای ممکن نیست . حاصل : بدون گردش اینها رفتن محال است .

از آن سجده بر آدمی سخت نیست  
که در صلب او مهره يك لخت نیست

از آن : ادات تعلیل است .

که : حرف تعلیل است .

صلب : در اینجا یعنی پشت .

لخت : به فتح «ل» یعنی پاره ، «يك لخت» یعنی يك پارچه .

محصول بیت : از آن جهت سجده بر انسان دشوار نیست که در پشت او مهره يك پارچه نیست ، یعنی بندبند است .

دو صد مهره در یکدگر ساختست  
که گل مهره ای چون تو پرداختست

دو صد مهره : اشاره است به دویست پارچه استخوان که وجود آدمی را



تشکیل می‌دهند.

که: حرف فعلیل است.

محصول بیت: خدای تعالی در یست استخوان را بایک دیگر ترکیب و تریب داده تا اینکه مانند تو گل مهره بی ساخته است یعنی آدمی را از گل آفریده است.

### رگان در تنست<sup>۱</sup> ای پسندیده خوی

#### زمینی درو سیصد و شصت جوی

در این بیت اشاره است بر اینکه ۳۶۰ رگ در وجود انسان هست.

محصول بیت: ای پسندیده خوی! رگها در وجود تو، زمینی است که در آن سیصد و شصت جوی وجود دارد.

«بدن» را به «زمین» و «رگها» را به «جویها» تشبیه کرده است.

### بصر در سر و فکر و رای<sup>۲</sup> و تمیز

#### جوارح بدل دل بدانش<sup>۳</sup> عزیز

محصول بیت: خداوند در سر چشم و فکر و رای و تمیز نهاد، یعنی عقل را در سر قرارداد که اینها زائیده عقل است. به فرمان خدا اعضا با دل و دل با دانش عزیز است یعنی عزت و شرف اعضای ظاهر با دل و عزت دل با علم و معرفت است.

### بهایم بروی<sup>۴</sup> اندر افتاده خوار

#### تو همچون الف بر قدمها سوار

محصول بیت: چهار پایان در جمیع حال خوار و حقیر به روی افتاده. اما تو همه وقت مانند الف راست بر قدمهایت سواری.

### نگون کرده ایشان سر از بهر خور<sup>۵</sup>

#### تو آری<sup>۶</sup> بعزت خورش پیش سر<sup>۷</sup>

خورش: یعنی طعام.

۱- ع: رکت در، ف: رکت بر. ۲- متن: تنست. ۳- ع، ف: رای و فکر.

۴- متن: بر آتش. ۵- ف: برو. ۶- ع: جو. ۷- ع: باری. ۸- ع: رو.

محصول بیت : چهارپایان برای خوردن سر را پایین می‌کنند اما تو با عزت  
طعام را به پیش سر می‌آوری .

**نزیب‌تر ابا<sup>۱</sup> چنین سروری که سر جز بطاعت فرود آوری**

محصول بیت : زبیده<sup>۲</sup> تو نیست که با چنین سروری و عزت ، سرت را جز  
به طاعت فرود آوری ، یعنی شایسته نیست که جز به طاعت خدا در برابر دیگری سر را  
پایین آوری .

**بانعام خود دانه دادت نه گاه نکردت چوانعام سر در گیاه**

انعام: جمع « نعام » است یعنی چهارپایان .

محصول بیت : خدا به انعام و احسان خود به تو دانه داده است نه گاه . تو را  
مانند چهارپایان سر در گیاه نکرد ، یعنی تو را مانند چهارپایان نیازمند علف‌خواری  
نکرد .

**ولیکن بدین صورت دلپذیر فرفته<sup>۲</sup> مشو سیرت خوب بگیر**

محصول بیت : ولی بدین صورت دلپذیر فریفته مشو و مغرور مباش ! سیرت  
خوب بگیر و اخلاق پسندیده به دست آور .

**ره راست باید نه بالای راست**

**که کافر هم از روی صورت چوماست**

بالا : یعنی قامت .

محصول بیت : برای انسان راه راست لازم است نه قامت راست ، یعنی طریق  
مستقیم و عبادت لازم است نه قامت موزون ، زیرا کافر نیز از روی صورت نظیر ماست  
یعنی در ظاهر او نیز مانند ماست .

**تر آنکه چشم و دهان داد و گوش**

**اگر عاقلی در خلافتش مکوش**

محصول بیت : خدایی که به تو چشم و دهان و گوش داد ، اگر عاقلی در خلافت

او مکوش ، مطیع فرمان و حکم او باش .

**گرفتم که دشمن بکویی بسنگ**

**مکن باری از جهل<sup>۱</sup> بادوست جنگ**

محصول بیت : گیرم که دشمن را با سنگ بکویی ، یعنی می توانی از عهده دشمن بر آیی ، باری از روی جهل با دوستت جنگ مکن ، یعنی به خدا نافرمانی مکن .

**خردمند طبعان منت شناس بدوزند نعمت بمیخ سپاس**

محصول بیت : خردمند طبعان منت شناس که انعام و احسان خدا را می شناسند ، نعمت خدا را با میخ سپاس می دوزند ، یعنی خانه نعمت و احسان را با میخ شکر و سپاس منجم و آباد می کنند .

**حکایت در شکر منعم<sup>۲</sup>**

**ملك زاده ای<sup>۳</sup> زاسب ادهم فتاد**

**بگردن درش<sup>۴</sup> مهره برهم فتاد**

در بعضی نسخ « نبرد آزمایی زادهم » آمده است .  
محصول بیت : ملك زاده ایی از اسب ادهم افتاد . چنان افتاد که مهره های گردنش برهم افتادند . حاصل : گردنش شکست .

**چو فیلهش فرورفت گردن بتن**

**نگشتی سرش تا نگشتی بدن**

نگشتی : « ی » ها حرف حکایت است .  
محصول بیت : مانند فیل گردنش به تنش فرورفت . مادام که بدنش نمی گشت سرش نمی گشت .

۱- ع : مکن ای جفا پیشه . ۲- ع ، گفتار دروجوب شکر مرحمت ، ف : حکایت .

۳- متن : ملك زاده ای را . ۴- ع ، برش .

پزشکان بماندند حیران درین مگر فیلسوفی ز یونان زمین

درین : یعنی در حال ملک زاده .

فیلسوف : سابقاً اصلش بیان شد اما در اینجا « فیلسوف » به معنی طبیب حاذق

است . « ی » حرف وحدت است .

محصول بیت : همه پزشکان در حال ملک زاده حیران ماندند الا فیلسوفی

ازیونان زمین .

سرش باز پیچید و رگ راست شد<sup>۱</sup>

و گروی<sup>۲</sup> نبودی زمن خواست شد<sup>۳</sup>

زمن : به فتح « ز » و کسر « م » صفت مشبیه است یعنی بر جای مانده ، زمین گیر .

محصول بیت : طبیب یونانی سرش را باز پیچید و رگش درست شد . اگر او

نبود بی تردید ملک زاده زمین گیر می شد .

دگر نوبت آمد بنزدیک شاه نکرد آن فرومایه دروی نگاه

محصول بیت : فیلسوف مذکور یک نوبت دیگر به نزدیک پادشاه آمد . اما

آن فرومایه در او نگاه و التفات نکرد .

خردمند را سرفروشد ز شرم<sup>۴</sup>

شنیدم که میرفت و میگفت نرم

نرم : در اینجا یعنی یواش .

محصول بیت : از این رفتار شاه نادان ، خردمند از شرم سرافکنده شد . شنیدم

که می رفت و یواش می گفت ، یعنی با خود می گفت :

اگر دی نیپچیدمی گردنش نیپچیدی امر و زروی ازمنش

محصول بیت : اگر دیروز گردنش را نمی پیچیدم ، امروز روی از من نمی پیچید

یعنی از من اعراض نمی کرد .

۱- ع : کرد . ۲- ع : خود . ۳- ع : کرد . ۴- ف : فروشد بشرم ، متن ، فروماند از شرم .

**فرستاد تخمی بدست رهی که باید که بر عود سوزش نهی**

محصول بیت : وقتی شاه چنین رفتار کرد ، طیب برای انتقام تخمی به دست

خدمتکار فرستاد که باید این تخم را بر عود سوز بگذاری به خودت بخور دهی .

**ملك را یکی عطسه آمد ز دود**

**سر و گردنش همچنان شد که بود**

محصول بیت : از دود آن تخم به ملك زاده عطسه‌یی آمد ، سر و گردنش همان

طور شد که بود ، یعنی دوباره مریض شد .

**بعذر از پی مرد بشتافتند بجستند بسیار و کم<sup>۱</sup> یافتند**

پی : در اینجا یعنی عقب . و جایز است که ادات تعلیل باشد .

کم : در این قبیل موارد به معنی عدم صرف است .

محصول بیت : با عذر خواهی از عقب طیب رفتند یعنی به عنوان اینکه

احترامی براو نشده با اعتذار با شتاب از عقب او رفتند و بسیار جستجویش کردند اما او را نیافتند .

**مکن گردن از شکر منعم<sup>۲</sup> مپیچ**

**که روز پسین سر بر آری بهیچ**

محصول بیت : از شکر خدای منعم گردن مپیچ ، یعنی از شکر خدا

فرار مکن . زیرا فردا در قیامت سرت را باهیچ برمی آوری ، یعنی بی حاصل و بی نتیجه از قبر بلند می شوی .

**حکایت<sup>۳</sup>**

**یکی گوش کودک بمالید، سخت**

**که ای بوالعجب رای بر گشته بخت<sup>۴</sup>**

محصول بیت : کسی گوش کودک را سخت بمالید ، یعنی محکم کشید و گفت :

۱- متن ، بسیار کم . ۲- متن : داور .

۳- ع ، حکایت کودک خرد و پدر ، ف ، سه ستاره . ۴- متن : بوالعجب رای و .

ای کودک عجیب اندیشه بدبخت !

باید دانست که اگر « اب » و « اخ » با لفظی ترکیب یابد مفید معنی مبالغه می شود پس در اینجا یعنی ای کودک بدبخت دارای فکر بسیار عجیب !

**ترا تیشه دادم که هیزم شکن  
نگفتم که دیوار مسجد بکن**

که : حرف تعلیل است .

که : حرف رابط مقول و قول است .

محصول بیت : به کودک خطاب کرده گفت : به توتیشه دادم که هیزم بشکن ،

نگفتم که دیوار مسجد را خراب کن !

حضرت شیخ به پند و معرفت شروع کرده می فرماید :

**زبان آمد از بهر شکر و سپاس**

**بغیبت نگرداندش حق شناس**

نگرداندش : « ان » ادات تعدیه . ضمیر راجع به « زبان » است .

محصول بیت : زبان برای شکر و سپاس خداست . پس عارف خداشناس و

صاحب دل زبان را به غیبت و یا با غیبت نمی گرداند . حاصل . غیبت کسی را نمی کند .

**گذرگاه قرآن و پندست گوش**

**بهبتان و باطل شنیدن مکوش**

محصول بیت : گوش ، گذرگاه قرآن و پنداست ، یعنی برای شنیدن اینهاست

به شنیدن بهتان و باطل مکوش . حاصل : گوش را خدا برای شنیدن اینها عطا کرده

بنا بر این در شنیدن نامشروع به کارش مینداز .

**دو چشم از پی صنع باری نکوست**

**ز عیب برادر فروگیر و دوست**

پی : در اینجا برای تعلیل است .

باری: یعنی خالق .

فروگیر: یعنی بیند .

محصول بیت: دو چشم برای دیدن آفریده های خداست ، یعنی برای آن آفریده شده . پس آنها را از عیب برادر و دوست بیند . حاصل: عیب بین مباش و در عیب کسی نگاه مکن .

### گفتار اندر صانع باری و شکر گزاری<sup>۱</sup>

شب از بهر آسایش تست و روز

مه روشن و مهر گیتی فروز

محصول بیت: شب و روز برای آسایش و راحتی تست . ماه روشن برای روشن کردن شب و خورشید گیتی افروز برای روشن کردن روز است . حاصل: اگر بدانی همه خدمتکار تو هستند .

در این بیت «لف و نشر مرتب» ملحوظ است .

صبا<sup>۲</sup> از برای<sup>۳</sup> تو فراش وار همی گستراند بساط بهار

وار: ادات تشبیه است .

بساط بهار: اضافه لامیه است مجازاً .

محصول بیت: صبا از برای تو فراش وار بساط بهار می گستراند .

اگر باد و برفست و باران و میغ

و اگر رعد چو گان زند برق تیغ

میغ: یعنی ابر .

محصول بیت: اگر باد و برف و باران و ابر است، و اگر رعد برای راندن

ابرها چو گان بزند، برق شمشیر .

۱- ع: موجب شکر باری و آثار قدرت او، ف: سه ستاره .

۲- ف: سپهر، معنی: ضیا . ۳- ع: هم زبهر .

همه کارداران و فرمانبرند که تخم تو در خاک می پرورند

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : همه اینها کارداران و فرمانبرند که تخمی را که تو در خاک افشاندی پرورند ، و یا اینکه تخم را برای تو در خاک پرورش بدهند .

و گر<sup>۲</sup> تشنه مانی ز سختی مجوش

که سقای ابر آبت آرد بدوش

مجوش : فعل نهی مفرد مخاطب، در لغت یعنی مجوش، اما در اینجا یعنی ناراحت

مباش .

که : حرف تعلیل است .

سقای ابر : اضافه لامیه است مجازاً .

محصول بیت : و اگر تشنه بمانی ، از شدت تشنگی ناراحت مباش ، زیرا سقای ابر برایت دردوش و یا دوشش آب می آورد . حاصل : تورا بدون آب نمی گذارد .

ز خاک آورد رنگ و بوی و طعام

تماشاگاه دیده و مغز و کام

بیت : متضمن «لف و نشر» است . یعنی «رنگ» نسبت به «دیده» و «بوی»

نسبت به «مغز» و «طعام» نسبت به «کام» است .

محصول بیت : خدای تعالی به قدرت خود از خاک رنگ و بوی و طعام می آورد،

که برای دیده و مغز و کام تماشاگاه باشد . حاصل : نعمتهای بیکران گوناگون می آفریند .

عسل دادت از نخل و من از هوا<sup>۳</sup>

رطب دادت از نخل و نخل<sup>۴</sup> از هوا

نخل : با «ح» حطی به عربی یعنی زنبور عسل .



من : به فتح «م» و تشدید «ن» حلوایی است که «ترنگبین» می نامند، در اطراف موصل از هوا می بارد. روی برگ بعضی از درختان می ریزد می جوشانند سخت به قوام می آید در آنجا آنرا « کرپی حلواسی » گویند . در قرآن شریف فرموده است «واتزلنا علیکم المن» .

رطب : یعنی خرما ی رسیده .

نخل : به معنی درخت خرماست.

نوا : یعنی هسته .

محصول بیت : خداوند به قدرت خود از زنبور به تو عسل داد و از هوا حلوای قدرت فرستاد . از درخت خرما خرما ی رسیده داد و از هسته خرما درخت خرما رویانید . حاصل : احسان و عطای خدا حد و حصری ندارد .

### همه نخل بندگان بخایند دست

ز حیرت که نخلی چنین کس نبست

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : همه نخل بندگان از حیرت دستها را می خایند که چنین نخلی کسی نبست ، یعنی هیچکس نمی تواند چنین نخلی ببندد .

### خور و ماه و پروین برای تواند

قنادیل سقف سرای تواند

خور : یعنی آفتاب .

پروین : یعنی خوشه پروین .

محصول بیت : خورشید و ماه و پروین برای تو آفریده شده اند. اینها قنادیلهای سقف خانه تو هستند . حاصل : همه خدمتکار تواند .

### زخارت گل آورد و از نافه مشک

زرازان و برگ تر از چوب خشک

محصول بیت : از خار برایت گل آورد و از نافه آهو مشک آورد . از معدن

زر و از چوب خشک برگ برآورد .

### بدست خودت چشم و ابرو نگاشت

که محرم باغیاری نتوان گذاشت

نگاشت : فعل ماضی مفرد غایب ، یعنی نقش کرد .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : با دست قدرت خود، چشم و ابرویت را نگاشت ، که محرم

را نمی‌توان به‌اغیار گذاشت ؛ بدانجهت خودش آفرید .

توانا که او نازنین پرورد بالوان نعمت چنین پرورد

توانا : یعنی با قدرت ، «ی» وحدت مقدر است .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : توانایی که بندگانش را نازنین می‌پرورد ، یعنی خوب‌پرورش

می‌دهد ، با نعمتهای گوناگون چنین لطیف می‌پرورد .

### بجان گفت باید نفس بر نفس

که شکرش نه کار زبانست و بس

گفت : در اینجا به‌معنی گفتن است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : شکر خدا را نفس بر نفس به‌جان باید گفت ، یعنی همیشه

تازه به‌تازه باید شکر گفت ، زیرا شکر او فقط کار زبان نیست بلکه برای تعمیم

شکرش با تمام اعضا بلکه با هر مویی باید شکر گفت .

### خدا یا دلم خون شد و دیده ریش

که می‌بینم انعامت از گفت بیش

که : حرف تعلیل است .

گفت : در اینجا اسم است به‌معنی سخن .

محصول بیت : خدایا دلم خون شد و دیده‌ام مجروح گردید ، زیرا انعام و احسان تو را زیاده از قول می‌بینم ، یعنی از کثرت نمی‌توان با گفتار بیان کرد .

نگویم دد و دام و مور و سمک  
که فوج ملایک بر اوج فلک

دد : یعنی درنده در روی زمین .

دام : یعنی پرنده در هوا .

سمک : یعنی ماهی .

که : حرف اضراب است .

محصول بیت : نمی‌گوییم که فقط درنده و پرنده و مور و ماهی، بلکه فوج ملایک بر اوج فلک ؛

هنوزت سپاس اندکی گفته‌اند

ز چندین هزاران یکی گفته‌اند

محصول بیت : اینها که شب و روز شاکر تو هستند هنوز اندکی سپاس گفته‌اند یعنی خیلی کم سپاس شایسته تو گفته‌اند . از چندین هزار یکی گفته‌اند . حاصل : نعمتهای تو حد و پایانی ندارد تا شکر و سپاس آنها حد و پایانی داشته باشد .

برو سعديا<sup>۱</sup> دست و دفتر<sup>۲</sup> بشوی

براهی که پایان ندارد مپوی

که : حرف رابط صفت است .

مپوی : فعل نهی مفرد مخاطب است یعنی ندو و مرو .

محصول بیت : چون نعمت خدا پایان ندارد و شکر آن ممکن نیست پس ای سعدي! برو دست قدرت و دفتر حکمت را از میان آن بشوی ، یعنی چون نعمتهایش بی‌پایان است پس فقط همیشه سپاسگزار باش و از بیانش دست بردار . به‌راهی که

حد و پایانی ندارد این قدر دوان مسرو و به خاطر اینکه به آخرش می‌رسد، اینهمه سعی بیهوده مکن.

### گفتار اندر شناختن نعمتهای رب العالمین<sup>۱</sup>

**نداند کسی قدر روز خوشی مگر روزی افتد بسختی کشی**

محصول بیت: هیچ کس قدر روز خوشی را نمی‌داند مگر اینکه روزی به سختی کشی و رنج افتد، یعنی گرفتار درد و محنت باشد.

**زمستان درویش در تنگسال چه سهلست پیش خداوند مال**

چه: در اینجا مفید معنی مبالغه است.

خداوند: در اینجا یعنی صاحب.

محصول بیت: زمستان درویش در قحط سالی، پیش خداوند مال خیلی

آسان است. حاصل: احوال فقرا در پیش ثروتمندان خیلی آسان است.

**سلیمی که يك چند نالان نخفت**

**خداوند را شکر نعمت<sup>۲</sup> نگفت**

سلیم: در اینجا یعنی کسی که سالم از مرض است. «ی» حرف وحدت.

که: حرف رابط صفت است.

يك چند: در تقدیر: يك چند زمان.

محصول بیت: شخص سالمی که مدتی نالان نخفت، یعنی از مرض ناراحت

نشد و بیدار نماند، شکر نعمت خداوند را نگفت، یعنی ندانست که چه نعمت بزرگی

نصیبش شده و برای آن شاکر نشد.

**چو مردانه رو باشی و تیز پای**

**بشکرانه باکند پایان پپای**

مردانه رو: ترکیب وصفی است یعنی دارنده روش مردانه.

۱- ع: در بخشایش اقران و شکر نعمت باری، ف: سه ستاره.

۲- متن: پیشش. ۳- ع، ف: صحت.

بپای : فعل امر مفرد مخاطب از «پاییدن» یعنی مواظبت بودن، متوجه بودن .  
 محصول بیت : وقتی مردان در و تیزپای باشی، به شکرانه کند پایان و آنان  
 را که نمی‌توانند راه بروند بپای .

پیر کهن بر ببخشد جوان توانا کند رحم بر ناتوان  
 محصول بیت : جوان به پیر کهن می‌بخشد و یا ببخشد . توانا بر ناتوان رحم  
 می‌کند و یا رحم بکند . حاصل . شخص قوی به ضعیف باید ترحم بکند .

چه دانند جیحونیان قدر آب زوامانندگان پرس بر آفتاب  
 جیحون : نام رودخانه بزرگی است بین خراسان و سمرقند . «ی» حرف  
 نسبت، «ان» ادات جمع است .

محصول بیت : جیحونیان ، یعنی کسانی که در اطراف رود جیحون ساکنند  
 قدر آب را چه می‌دانند ، از وامانندگان بر آفتاب ارزش آب را بیس .  
 عرب را که بر آدجله باشد قعود

چه غم دارد از تشنگان زرود  
 زرود : بروزن «فعل» نام بیابانی است .

محصول بیت : عرب که قعودش بر دجله است یعنی در اطراف رود دجله  
 سکونت دارد چه غم دارد از تشنگان صحرای زرود ؟

کسی قیمت تندرستی شناخت  
 که يك چند بیچاره در تب گداخت  
 محصول بیت : ارزش تندرستی را کسی شناخت که مدتی بیچاره در تب  
 گداخت ، یعنی تب‌دار شد .

ترا تیره شب کی نماید دراز که غلطی ز پهلوی پهلوی ناز  
 که : حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** شب تیره کی بر تو درازمی نماید برای اینکه راحت به ناز از پهلویی به پهلویی می غلطی ، یعنی در رختخواب نرم غلط می زنی .

### براندیش از افتان و خیزان تب

**که رنجور داند درازی شب**

**افتان و خیزان :** صفت مشبهه ، نسبت به «تب» اضافه لامیه است مجازاً .  
**که :** حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** از افتان و خیزان تب براندیش و شکرکن ، که از ناراحتی تب گاهی می افتد و گاهی برمی خیزد . زیرا رنجور درازی شب را می داند .

### بیانگ دهل خواجه بیدار گشت

**چه داند شب پاسبان چون گذشت**

**شب پاسبان :** اضافه لامیه است مجازاً .  
**محصول بیت :** خواجه صاحب دولت که به بیانگ دهل بیدار گشت ، چه می داند که شب پاسبان چگونه گذشته و چه زحمتی کشیده است ؟

### حکایت طغرل و هندوی پاسبان<sup>۱</sup>

**شنیدیم که طغرل شبی در خزان**

**گذر کرد بر هندوی پاسبان**

**طغرل :** طغرل شاه پسر طغان شاه است که از آل سلجوق هستند . انوری در کلیاتش سلطنت و عدالت ایشان را بیان کرده است . در اینجا مراد از « پاسبان » پاسبان سرای است نه پاسبان شهر . زیرا اسلاطین پیشین درسرای خود پاسبان داشتند . همچنانکه فاریابی گفته ، بیت :

بعد از هزار سال پیام زحل رسد      گر پاسبان قصر توسنگی کند رها

**محصول بیت :** شنیدیم که طغرل شاه شبی در فصل خزان از کنار هندوی پاسبان گذشت

آنکه گفته : « ی » دوم « هندو » برای وحدت است غلط گفته ، زیرا « ی »

۱- ع : درازای . ۲- ع : حکایت شاه طغرل و هندوی پاسبان ، ف : حکایت .

«هندو» یکی اصلی است ، همچنانکه سابقاً بیان کردیم بعد از «ا ، و» «دی» مقدر است اما در اضافه ثابت می شود . در اینجا خود «هندو» مضاف است، فتأمل.

## ز باریدن برف و باران و سیل

### بلرزش در افتاده' همچون سهیل

باریدن برف : اضافه مصدر به فاعلش است .

سهیل : ستاره بی کوچک است که به چشم لرزان می آید . خاصیتش رنگ دادن به چیزهاست مثلاً گویند رنگ میوه ونی وچرم از آن است .

محصول بیت : از باریدن برف و باران و جریان سیل و سرما مانند ستاره سهیل به لرزش در افتاده ، یعنی می لرزید .

## دلش بروی از رحمت آورد جوش

### که اینک قبا پوستینم پیوش

جوش : اسم است در اینجا مراد حرارت است .

که : حرف رابط مقول و قول مقدر است .

محصول بیت : دل طغرل از رحمت بر او جوش آورد ، یعنی از ترحم ناراحت شد وگفت اینک بکیر قبا ی پوستینم را پیوش تا از سرما نجات یابی .

### دهمی منتظر باش بر طرف بام که بیرون فرستم بدست غلام

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : طغرل به هندو گفت : ساعتی در کنار بام منتظر باش تا به دست غلام بیرون بفرستم ، یعنی پوستین را به غلام بدهم تا به تو برساند.

### درین بود و باد صبادرو زید<sup>۱</sup> شهنشاه در ایوان شاهی خزید

محصول بیت : پادشاه در این بود ، یعنی در این سخن بود که باد صبا وزید .

پادشاه به ایوان شاهی داخل شد .

## وشاقی پریچهره در خیل داشت

که طبعش بدو اندکی میل داشت

وشاق: به فتح «و» همان است که تحریف کرده «اشاق» گفته‌اند، مراد

غلام است.

مراد از «خیل» طایفه است.

که: حرف رابط صفت است.

محصول بیت: پادشاه در میان طایفه‌اش غلامی پریچهره داشت یعنی غلام

زیبایی داشت که طبع پادشاه اندکی به او مایل بود، یعنی او را دوست می‌داشت.

## تماشای ترکش چنان خوش فتاد

که هندوی مسکین برفتش زیاد

تماشای ترک: اضافه مصدر به مفعولش است. «ترک» در اینجا به معنی

محبوب است.

که: حرف بیان است.

محصول بیت: تماشای ترک چنان بر پادشاه خوش افتاد که هندوی مسکین،

از یادش برفت، یعنی چنان به آن محبوب مشغول گردید که هندوی بیچاره را

فراموش کرد.

قبا پوستینی گذشتش بگوش ز بدبختیش در نیامد بدوش

محصول بیت: قبا پوستینی از گوش هندو بگذشت یعنی نامش را شنید، اما

از بدبختیش به دستش نیامد، یعنی قسمتش نشد.

مگر رنج سرما برو بس نبود که دور اسپهر انتظارش فرود

مگر: یعنی گویا که.

محصول بیت: گویا رنج سرما بر هندو کفایت نمی‌کرد، که دور سپهر



انتظارش را هم بر آن رنج افزود.

### نگه کن چو سلطان به غفلت بخت

که چو بگز نش<sup>۱</sup> بامدادان چه گفت

چو بگز ن: ترکیب وصفی است یعنی پاسبان. ضمیر راجع به «سلطان»

است.

محصول بیت: چون طغرل به غفلت بخت، نگاه کن که بامدادان آن

پاسبان به او چه گفت:

مگر نیکبخت<sup>۲</sup> فراموش شد

چو دستت در آغوش آغوش شد

مگر: یعنی مثل اینکه.

اسناد «فراموش شد» به «بخت» مجازی است یعنی تو فراموش کردی.

شد: در اینجا یعنی کرد.

مراد از «دست» وجودش می باشد به طریق مجاز مرسل، یعنی ذکر جزء و

اراده کل.

محصول بیت: مثل اینکه نیک بخت فراموش شد وقتی دستت در آغوش

آغوش شد، یعنی وقتی با آغوش هم آغوش شدی و خوابیدی، مرا فراموش کردی.

بعضیها گفته اند که «نیکبخت» نام هندوی مذکور است واقعاً خالی از وجه

نیست.

ترا شب بعیش و طرب میرود چه دانی که بر ما چه شب میرود

محصول بیت: شب تو به عیش و طرب می رود، یعنی با ذوق و صفا می گذرد،

چه می دانی که شب بر ما چگونه می رود؟ یعنی البته نمی دانی که شب ما با چه مشقت

و رنج می گذرد.

حضرت شیخ به معرفت شروع کرده می فرماید :

**فروبرده سر کاروانی بدیگ چه از پا فرورفتگانش بریگ**

محصول بیت : کاروانی سرش را به دیگ فروبرده تا اینکه طعام بیرون آورد و بخورد ، چه غم دارد از پا فرورفتگان به ریگ ؛ یعنی آنان که به منزل رسیده طعام حاضر کرده مشغول خوردن و استراحت هستند چه خبردارند از کسانی که هر دو پایشان در ریگ فرورفته و در راه مانده اند ؟

**بدارای خداوند زورق بر آب**

**که بیچارگان را گذشت از سر آب<sup>۱</sup>**

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای خداوند ، زورق را بر روی آب بدار ، یعنی کمک کن و درمان درد را بکن که بیچارگان را آب از سر گذشت ، یعنی محنت و درد از حد گذشت .

**توقف کنید ای جوانان چست**

**که در کاروانند پیران سست<sup>۲</sup>**

چست : یعنی چابک .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای جوانان چست ! توقف کنید که در کاروان پیران سست و ضعیف هستند ، همراهی با آنان لازم است .

**تو خوش خفته در هودج کاروان**

**مهار شتر در کف ساربان**

هودج : به فتح «ه» و «د» کجاوه‌یی است که بر پشت شتر گذارند در داخلش خانوهای عرب می نشینند .

ساربان و ساروان : یعنی شتربان .

محصول بیت : تو در هودج کاروان خوش و راحت خوابیده‌ای ، حال ساربانان را که مهارشتر در دست دارد چه می‌دانی ؟

### چه هامون و کوه و چه سنگ و رمال

ز ره باز پس ماندگان پرس حال

رمال : جمع « رمل » یعنی ریگ .

باز پس : از قبیل تأکید است .

محصول بیت : تو که در داخل کجاوه راحت نشسته‌ای چه می‌دانی که هامون و کوه و سنگ و ریگ‌ها چیست؟ پس چگونگی حال را از راه بازماندگان پرس ، یعنی محنت و ناراحتی راه را از آنان سؤال کن .

### ترا کوه پیکر هیون میبرد

پیاده چه دانی که خون میخورد

هیون : یعنی شتر جمازه .

محصول بیت : تو را شتر کوه پیکر می‌برد ، یعنی تو سوار بر شتر جمازه هستی ، چه می‌دانی که پیاده خون می‌خورد؟ یعنی ناراحتی و درد پیاده را چگونه درک می‌کنی ، تو که در کمال راحتی و صفا سوار بر شتر کوه پیکر می‌روی ؟

بآرام دل خفتگان در بنه چه دانند حال شکم<sup>۲</sup> گرسنه

بنه : یعنی چادر و بار .

محصول بیت : آنانکه با آرامش خاطر در چادر خوابیده‌اند چه می‌دانند حال شکم گرسنه را ؟ یعنی حال فقرا را چه می‌دانند ؟

### حکایت

یکی را عسس دست بر بسته بود

همه شب پریشان و دل خسته بود

محصول بیت : دزدی که عسس دستش را بسته بود ، همه شب پریشان و

خسته دل بود . حاصل : ناراحت و مضطرب بود .

**بگوش آمدش در شب تیره رنگ**

**که شخصی همی نالد از دست تنگ**

محصول بیت : به گوش دزد بیچاره در شب تاریک آمد ، یعنی در تاریکی شب شنید که شخصی از تنگدستی می نالد .

**شنید این سخن دزد مسکین<sup>۱</sup> و گفت**

**ز بیچارگی چند<sup>۲</sup> نالی بخت**

بخت : فعل امر مفرد مخاطب است یعنی بخواب .  
محصول بیت : دزد مسکین شکایت آن فقیر را شنید و گفت از بیچارگی و فقر چقدر ناله می کنی ؟ بخواب ، یعنی خاموش باش !

**بر و شکر یزدان کن ای تنگدست**

**که دستت عسس تنگ برهم<sup>۳</sup> نبست**

که : حرف تعلیل است .  
تنگ : در اینجا به معنی محکم است .  
محصول بیت : دزد به فقیر گفت : ای فقیر ! برو شکر یزدان کن که عسس دستت را محکم برهم نبست ، به کسب و کار قادری ، مانند من اسیر نیستی .

**مکن ناله از بی نوایی بسی چو بینی ز خود بی نواتر کسی**

محصول بیت : از این نوایی بسیار ناله مکن ، یعنی از فقر خیلی شکایت مکن ، وقتی بی نواتر از خود کسی را می بینی ، یعنی چون فقیر تر از خود دیدی خدا را شکر کن که حال من بهتر از اوست .

### حکایت

**برهنه تنی يك درم وام کرد تن خویش را کسوتی خام کرد**

کسوتی : «ی» حرف وحدت و یا حرف تنکیر است .

۱- ع : بخندید دزد تبه را ی . ۲- ع : توباری ز دوران جه . ۳- ع : بریس .

محصول بیت : شخصی برهنه يك درم وام گرفت ، از آن برای تن خود از پوستی خام لباس کرد، یعنی پوستی خرید و خود را پوشانید .

**بنالید کای طالع بدنگام بگرما پيختم<sup>۱</sup> درین زیر خام**

کای : دراصل «که ، ای» است «که» حرف رابط مقول وقول مقدر است .

بدنگام : ترکیب وصفی است یعنی نامبارك .

درین زیر خام : در تقدیر: در زیر این خام است به ضرورت وزن مقدم ومؤخر

شده است .

محصول بیت : وقتی بیچاره آن خام را پوشید از ناراحتی نالید و گفت :

ای طالع نامبارك ! درگرما در زیر این خام پيختم و ناراحت شدم .

**چو ناپخته آمد ز سختی بجوش**

**یکی گفتش از چاه زندان خموش**

محصول بیت : وقتی آن ناپخته از حرارت و گرمای پوست بجوش واضطراب

آمد ، يك نفر از چاه زندان به او گفت : خاموش ! چقدر شکایت خواهی کرد ؟ بعد

به طریق اندرز گفت :

**بجای آور ای خام شکر خدای**

**که چون ما نه ای<sup>۲</sup> خام بردست و پای**

خام: در مصراع دوم به معنی قید و بند است .

محصول بیت : ای خام ! شکر خدا را به جای آور ، که مانند ما بردست و

پایت بند و زنجیر نیست ، یعنی در زندان محبوس و بسته زنجیر نیستی بلکه آزادی

به هر جا می خواهی می روی .

**حکایت**

**یکی کرد بر پارسایی گذر بصورت جهود آمدش در نظر**

محصول بیت : شخصی بر پارسایی گذر کرد ، آن پارسا صورتاً به نظر او جهود

آمد ، یعنی پارسا را جهود دانست ، بدان سبب :

**قفایی فرو کوفت برگردنش ببخشید درویش پیراهنش**  
 محصول بیت : قفایی به گردن عابد فرو کوفت ، درویش ، یعنی عابد هم پیراهنش را  
 در آورد و به او بخشید.

**خجل گفت 'کآنچه' از من آمد خطاست**

**ببخشای بر من چه جای عطاست**

محصول بیت : آن شخص چون این حال درویش را دید ، خجل شده گفت  
 که آنچه از من صادر شد خطای محض است چه جای عطاست ؟ از گناهم درگذر ،  
 توبه کردم .

**بشکرانه گفتا بسر بیستم که اینم<sup>۳</sup> که پنداشتی نیستم<sup>۴</sup>**  
**بشکرانه :** «ب» حرف تعلیل . «شکرانه» جزایی را گویند که برای يك خطا  
 یا گناه داده می شود .

**بیستم :** در اصل «به ایستم» . «ب» حرف استعلا . «ایستم» از «ایستیدن» به معنی  
 ایستادن . در بعضی نسخ «ایستم» آمده ، مناسب نیز همین است .  
 که : حرف تعلیل است .  
 که : حرف بیان است .

محصول بیت : درویش گفت : برای سپاس سربه بالامی ایستم ، یعنی اینکه سر را  
 بالا نگاه می دارم به شکرانه آنست که آنچه تو پنداشته ای نیستم .

**حکایات**

**زره باز پس مانده ای میگریست**

**که مسکین تر از من درین دشت کیست**

که : حرف رابط مقول و قول است .

۱- ع ، گشت . ۲- ع ، ف ، کانچ . ۳- ع ، ف ، آنم . ۴- ف ، اضافه دارد ،

نکو سهرت بی تکلف برون      به از نیکنام خراب اندرون  
 بنزدیک من شبرو راهزن      به از فاسق پارسا پو-رهن

محصول بیت : شخصی از راه بازمانده می‌گریست ، یعنی شخص پیاده‌بی که از رفتن بازمانده بود می‌گریست و می‌گفت که در این بیابان مسکین‌تر از من کیست ؟ یعنی مسکین‌تر و زبون‌تر از من کسی نیست .

خر<sup>۱</sup> بارکش گفته‌ش ای بی‌تمیز

ز جور فلک چند نالی تو نیز<sup>۲</sup>

محصول بیت : وقتی پیاده چنین شکایت کرد ، خر بارکش به او گفت : ای بی‌تمیز ، یعنی ای بی‌ادراک ! از جور فلک تو نیز چقدر می‌نالی؟ یعنی اگر من باینهمه بار ناله‌کنم عجیب نیست ، تو را چه شده که ناله می‌کنی ؟

برو شکر کن گر<sup>۳</sup> به خر بر نه‌ای

که آخر بنی آدمی<sup>۴</sup> خر نه‌ای<sup>۵</sup>

بخر بر : «ب» حرف استعلا . «بر» آنرا تأکید می‌کند .  
که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : خر به پیاده گفت که اگر چه سوار بر خر نیستی ، پیاده هستی ، باز هم برو شکر کن که بنی آدم هستی ، بارکش نیستی ، زیرا هر جا بخواهی می‌روی و هر جا دلت خواست می‌خواهی ، اختیارت در دست خودت می‌باشد .

### حکایت

فقیهی بر افتاده مستی گذشت

بمستوری<sup>۶</sup> خویش مغرور گشت

محصول بیت : فقیهی از کنار مستی افتاده گذشت ، به مستور و زاهد بودن خودش مغرور گشت .

۱- ع ، خری . ۲- ف ،

جها زبیده‌ای گفته‌ش ای هوشیار اگر مردی این يك سخن گوش دار

۳- ع ، ف ، چون . ۴- متن : بنی آدم . ۵- ع ، بزیر چنین بار آخر نه‌ای .

۶- متن : بمستوره .

## ز نخوت برو التفاتی نکرد

جوان سر بر آورد کای نیک مرد<sup>۱</sup>

نخوت : به فتح «ن» و «و» یعنی تکبر .

محصول بیت : فقیر از تکبر بر آن مست التفاتی نکرد. جوان وقتی کبر و

غرور فقیه را دید، سر بر آورد و گفت ای نیک مرد!

برو شکر کن چون<sup>۲</sup> بنعمت دری

که محرومی آید ز مستکبری

بنعمت دری: «ب» حرف ظرف . «در» آنرا تأکید می کند . «ی» ضمیر

خطاب است .

که : حرف تعلیل است .

مستکبر: اسم فاعل است از باب «استفعال» به معنی مغرور و متکبر .

«ی» حرف مصدر است .

محصول بیت : جوان به فقیه گفت : برو شکر خدا کن که در نعمت هستی ،

یعنی زاهد و صالح هستی، زیرا از استکبار و غرور محرومی حاصل می شود . یعنی

مستکبر و مغرور مباش که پایان کبر، حرمان است .

یکی را که در بند بینی مخند مبادا که ناگاه درافتی ببند

محصول بیت : کسی را که در یکی از قیدها و بندهای دنیا بینی ، یعنی در فسق

و عصیان بینی ، براو مخند و تمسخر مکن . مبادا که ناگاه ببند او درافتی . یعنی تو هم

به فسق و عصیان او گرفتار آیی .

نه آخر در امکان تقدیر هست

که فردا چو من باشی افتاده مست

آخر: ادات تأکید است .



که : حرف بیان است .

محصول بیت : آیا در امکان تقدیر خدا نیست که فردا مانند من مست افتاده باشی؟ یعنی امکان دارد که تو هم فاسق و عاصی باشی ، پسر ، به حال کسی تمسخر مکن و میخند .

### ترا آسمان خط بمسجد نوشت<sup>۱</sup>

مزن طعنه بر دیگران<sup>۲</sup> در کنشت

مراد از «خط» امر و حکم است .

کنشت : به فتح «ك» عربی و کسر «ن» یعنی کلیسا .

محصول بیت : فرمان آسمان تورا به مسجد نوشت ، یعنی خدا تورا مؤمن آفرید . پس بر دیگران به خاطر در کلیسا بودن طعنه مزن ، یعنی به عنوان اینکه دیگران کافر هستند بر آنان طعنه مزن .

ببند ای مسلمان بشکرانه دست که ز نار مغ بر میانت نبست

محصول بیت : ای مسلمان ! به شکرانه دست ببند، یعنی نمازبگزار و عبادت کن که خدا بر میان تو ز نار کافررا نبست ، یعنی تورا کافر نیافرید .

نه خود میرود هر که جویای<sup>۳</sup> اوست

بعنفش کشان میبرد لطف دوست

عنف: به ضم «ع» یعنی جبر و زور .

محصول بیت : هر کس که جویا و طالب خداست به اختیار و اراده خودش نمی رود، یعنی عبادت و اطاعت نمی کند، بلکه لطف خدا به زور او را می برد و به اطاعت وادارمی کند . حاصل: هیچ کار نیک در اختیار خود انسان نیست بلکه اختیار در دست خداست .

### گفتار اندر نظر اهل دل در رب الارباب نه در اسباب<sup>۱</sup>

نگر تا قضا از<sup>۲</sup> کجا سیر کرد که کوری<sup>۳</sup> بود تکیه بر غیر کرد

محصول بیت : نظر کن بین که قضای خدا از کجا و به چه طریق آمد ، که تکیه و اعتماد بر غیر کردن کوری است ، یعنی نظر در مسبب الاسباب کن ، نه در اسباب . حاصل : حکم و تقدیر از آن خداست . در دست آدمی چیزی نیست .

سر شتست باری شفا در عسل نه چندان که زور آورد با اجل<sup>۴</sup>

محصول بیت : خدای تعالی در عسل شفا سرشته است ، یعنی در عسل دواى چند درد را نهاده ، اما آن قدر نیست که با اجل زور آورد ، یعنی اجل را دفع کند .

عسل خوش کند زندگان را<sup>۵</sup> مزاج

ولی درد مردن ندارد علاج

محصول بیت : عسل مزاج زندگان را خوش می کند ، ولی درد مردن علاج ندارد ، یعنی دواىی برای نجات از مرگ وجود ندارد .

همیدان<sup>۶</sup> بسی منفعت در نبات

اگر خواجه را مانده باشد حیات

محصول بیت : بدان که در نبات ، یعنی در شکر منفعت و فایده بسیار هست ؛ اما اگر برای انسان حیات مانده باشد . یعنی برای کسی که زنده است فایده و منفعت خواهد داشت .

رمق مانده ای را که<sup>۷</sup> جان از بدن

بر آمد چه سود انگبین در دهن

رمق : به فتح «ر» و «م» آخر جان ، یعنی آخرین نفس .

که : حرف رابط صفت است .

۱- ع ، نظر در اسباب موجودات عالم ، ف ، ندارد . ۲- متن : را . ۳- ع ، سستی .

۴- ف ، پیش از این بیت سه ستاره دارد . ۵- متن : زندگانی را .

۶- ع ، ف ، (حاشیه) ، همیدون . ۷- متن : رmq مانده را .

محصول بیت: آنکه يك رمقش مانده، وقتی جانش از بدن بیرون می آید غسل دردهانش چه سود دارد؟ حاصل: فایده ندارد. و اگر غسل فایده دارد برای کسی نیست که جان می دهد، یعنی هرگز مانع اجل و دفع مرگ نیست.

### حکایت<sup>۱</sup>

#### یکی گرز پولاد بر مغز خورد

#### کسی گفت صندل بمالش بدرد

مراد از «مغز» سراسر است به طریق ذکر حال و اراده محل، یعنی مجاز مرسل است.

صندل: درخت معروفی است که آنرا آورد کرده به محل درد می مالند.

محصول بیت: شخصی گرز پولاد بر سرش خورد، یعنی گرز پولاد بر سرش

زدند، کسی به او گفت: به محل درد صندل بمال.

حضرت شیخ بهیند و معرفت شروع کرده می فرماید:

#### ز پیش خطر تا توانی<sup>۲</sup> گریز

#### و لیکن مکن با قضا پنجه تیز

محصول بیت: تا می توانی از پیش خطر و مهلکه بگریز. ولیکن با قضا

پنجه تیز مکن، یعنی با قضا پنجه درمی فکن، زیرا مقدر البته می آید و تورا درمی یابد،

کوشش تو آنرا دفع نمی کند.

#### درون تابود قابل شرب و اکل

#### بدن تازه رو بست و پاکیزه شکل

محصول بیت: مادام که درون آدمی نوشیدنی و خوردنی می پذیرد، بدن

تازه رو بست، یعنی سالم و لطیف و پاکیزه شکل است و پزمرده نیست.

#### خراب آنکه این خانه گردد تمام

#### که باهم نسازند طبع و طعام

محصول بیت: این خانه تن آنکه بکلی خراب می شود، که طبع و طعام

باهم نسازند و امتزاج و اتفاق نکنند، یعنی امراض خللی بر طبع وارد کند.

### مزاجت تر و خشك و گرمست و سرد

#### مرکب ازین چار طبیعت مرد<sup>۱</sup>

مراد از « چهار طبع » عناصر اربعه است که آب و خاک و هوا و آتش است. آب:

بارد رطب، خاک: بارد یابس، هوا: حار رطب، آتش: حار یابس است.

محصول بیت: مزاج تو از این چهار عنصر ترکیب یافته. حاصل: اعتدال

طبع با امتزاج و استقامت این چهار ضد است. مصراع دوم متضمن این معنی است:

#### یکی زین چو بر دیگری یافت دست

#### ترازوی عدل طبیعت شکست

محصول بیت: وقتی یکی از این چهار عنصر بر دیگران غالب شد و دست یافت،

ترازوی عدل طبیعت می شکند و یا بهسبب غلبه آن می شکند، یعنی اعتدال و صحتش

از میان می رود.

#### اگر باد سرد نفس نکذرد تف معده جان در خروش آورد

تف: در اینجا یعنی حرارت.

محصول بیت: اگر باد سرد نفس نکذرد، یعنی از بیرون داخل بدن نشود

و از داخل بدن بیرون نشود، حرارت معده جان را در خروش می آورد و ناراحت

می کند. حاصل: باعث تلف شدن جان می شود همچنانکه در گلستان فرموده است.

#### وگر دیگ معده نجوشد طعام

#### تن نازنین را شود کار خام

دیگ معده: اضافه لامیه است مجازاً.

نجوشد: فعل مضارع منفی مفرد غایب، در اینجا متعدی است یعنی نجوشاند.

محصول بیت: و اگر دیگ معده طعام خورده شده را نجوشاند، یعنی هضم

نکند ، کار تن نازنین خام می‌شود .

## در اینان<sup>۱</sup> نبندد دل اهل شناخت

که پیوسته باهم نخواهند ساخت

محصول بیت : چون حال اینها بدین ترتیب است ، اهل عقل و ادراک دل در اینان نمی‌بندد . زیرا اینها پیوسته باهم سازش و اتفاق و امتزاج نخواهند داشت .

## توانایی تن مدان از خورش

که لطف حقش<sup>۲</sup> میدهد پرورش

که : حرف اضراب است .

محصول بیت : توانایی و لطافت و قدرت تن را از طعام و خوردن و آشامیدن مدان . بلکه لطف خدا پرورشش می‌دهد و نیرومندش می‌کند .

## بحقش که گر دیده<sup>۳</sup> بر تیغ و کارد

نهی حق شکرش نخواهی گزارد<sup>۴</sup>

محصول بیت : به حق خدا اگر در عبادت و طاعت او چشمت را بر شمشیر و کارد بگذاری ، یعنی در راه عبادت و طاعت او زحمت و مشقت بسیار بکشی ، نمی‌توانی حق شکر او را به جای آوری .

## چو رویی بخدمت نهی بر زمین

خدا را ثناگوی و خود را مبین

محصول بیت : چون برای خدمت روی بر زمین نهی ، یعنی برای عبادت خدا سجده کنی ، خدا را بین و به او ثناگوی ، خود را در میان مبین ، زیرا قدرت طاعت و عبادت را خدا به تو داده است ، پس قادر بر کمال اوست .

## گدایبست<sup>۵</sup> تسبیح و ذکر و حضور

گدا را نباید که باشد غرور

محصول بیت : مشغول شدن به تسبیح و مقید شدن به ذکر و عبادت و حاضر شدن

۱- ع : در ایشان . ۲- ع ، ف ، حقت . ۳- معن : دیده گردیده .

۴- متن : گذارد . ۵- ع : کرانست .

در جماعت، گسداپی است، یعنی از نیازت به خداست. پس شایسته نیست که گدا مغرور باشد، یعنی به عبادت خود مغرور شده خود را معبد بداند. بلکه باید دانست که قدرت عبادت را هم خداداده. پس خویشتن را باید به منزله نیست گذاشت.

### گرفتم که خود خدمتی کرده‌ای

#### نه پیوسته اقطاع او خورده‌ای

اقطاع: به فتح همزه یعنی رزق.

محصول بیت: گرفتم که خودت خدمتی به خدا کرده‌ای، یعنی عبادت و طاعت به جای آورده‌ای. آیا تو پیوسته روزی او را نخورده‌ای؛ یعنی آیا تو را خدا پرورش نداده است؟

#### سخن در سابقه ازل و توفیق یافتن در مهمل<sup>۱</sup>

### نخست او ارادت بدل در نهاد

#### پس این بنده بر آستان سر نهاد

محصول بیت: نخست خدا در دل ارادت و محبت قرار داد، یعنی رغبت طاعت داد. بعد از آن، این بنده بر آستان خدا سر نهاده به عبادت و اطاعت پرداخت.

### گرا از<sup>۲</sup> حق نه توفیق<sup>۳</sup> خیری رسد

#### کی از بنده خیری<sup>۴</sup> بگیری رسد

محصول بیت: اگر از خدا به بنده توفیق خیری نمی‌رسید، یعنی خدا قدرت و قوت برای خیر نمی‌داد، چه وقت از بنده خیری به غیر می‌رسید؟ پس در حقیقت خیری که از غیر می‌آید مربوط به خداست، از غیر نیست.

### زبان را چه بینی که اقرار داد

#### زبان را ببین تا که<sup>۵</sup> گفتار داد

محصول بیت: زبان را ببین که به وحدانیت خدا اقرار و اعتراف کرد و بر

۱- ع، ندارد، ف: سه ستاره. ۲- متن، ارز. ۳- ع، بتوفیق.

۴- ع، ف، چیزی. ۵- ع، ف، بین تازبانرا.

هر چیزی به تکلم آمد . بلکه بر آن نظر کن که در حقیقت به زبان گفتار داد و برای تکلم و گفتار به زبان قوت و قدرت بخشید .

**در معرفت دیده آدمیست که بگشوده بر آسمان وزمیست**

«ن» تاکید از آخر «زمین» حذف شده به ضرورت وزن و قافیه .

محصول بیت : در معرفت ، چشم انسان است که بر آسمان و زمین گشوده شده ، یعنی عجایب مخلوقاتی را که در آسمان و زمین است می بیند .

**کیت فهم کردی بشیب از<sup>۱</sup> فراز**

**گر این در نکردی بروی تو باز**

محصول بیت : چه وقت و چگونه شیب را از فراز تشخیص می دادی ، اگر این در ، یعنی چشمها را ، خدا بر روی تو باز نمی کرد و نمی آفرید ؟

**سر آورد و دست از عدم در وجود**

**درین جود بنهاد<sup>۲</sup> و در وی سجود**

محصول بیت : خداوند به صنع خود سر و دست را از عدم در وجود آورد ، یعنی اینها را آفرید . در دست جود و سخا بنهاد زیرا این معنی مخصوص دست است ، و در سر سجده نهاد ، یعنی سر را هم مخصوص سجده کرد .

**و گرنه کی از دست<sup>۳</sup> جود آمدی**

**محالست گز سر سجود آمدی**

محصول بیت : و اگر خدا این خاصیتها را در اینها نمی آفرید ، کی از دست جود و سخا می آمد ؟ و محال بود که از سر سجود بیاید .

**بحکمت زبان داد و گوش آفرید**

**که باشند صندوق دل را کلید**

محصول بیت : از روی حکمت به انسان زبان داد و گوش آفرید که کلید صندوق

دل باشند .

**اگر نه زبان قصه برداشتی کس از سر دل کی خبر داشتی**

محصول بیت : اگر زبان قصه بر نمی داشت ، یعنی به گفتار نمی آمد و تکلم نمی کرد ، کسی از سر دل کی خبر می داشت ؛ و چگونه رازش را درك می کرد ؟

**و گر نیستی سعی جاسوس گوش**

**خبر کی رسیدی بسططان هوش**

محصول بیت : و اگر جاسوس گوش سعی و کوشش نمی کرد ، کی به سلطان هوش خبر می رسید ؟

**مرا لفظ شیرین خواننده داد ترا سمع و ادراك داننده داد**

محصول بیت : خداوند به من لفظ شیرین و زبان خواننده داد و به تو سمع و ادراك داننده داد . پس لایق من پند و نصیحت است و شایسته توشنیدن سخن خوب و عمل کردن به آن است .

**مدام این دو چون حاجبان بردرند**

**ز سلطان بسططان خبر میبرند**

محصول بیت : دائماً زبان و گوش مانند دربانان در پادشاه هستند از سلطان به سلطان خبر می برند ، مراد عقل و دل است .

**چه اندیشی از خود که فعلم نکوست**

**از آن در نگه کن که توفیق اوست**

محصول بیت : چه می اندیشی از خودت که فعلم نیکوست ، یعنی می گویی من صاحب عمل صالح هستم . از آن در نگاه کن و ببین که توفیق اوست ، یعنی عمل صالح را از خدا بدان ، زیرا عمل خوب با توفیق خداست نه قدرت تو .

جایز است که « در » در اینجا ادات تأکید باشد ، قنبر .



برد بوستانبان بایوان شاه      بتحفه ثمر<sup>۱</sup> هم ز بوستان شاه

محصول بیت : بوستانبان بهایوان و دربار شاه بهعنوان تحفه میوه ، بازهم از بوستان و باغ پادشاه می برد . پس عبادت تونیز مانندآن بهتوفیق خداست .

حکایت سفر هندوستان و ضلالت بت پرستان<sup>۲</sup>

بتی دیدم ازعاج درسومنات      مرصع چو در جاهلیت منات

عاج : یعنی استخوان فیل .

سومنات : نام کلیسای مشهوری است درجانب چین . به آن شهر نیز که بت در آن است سومنات گویند .

مرصع : اسم مفعول است ازباب «تفعیل» چیزی که در آن جواهر بنشانند .  
منات : یکی ازبتهای مکه بود که بسیار مرصع بود .  
محصول بیت : در کلیسای سومنات بتی دیدم که ازعاج ساخته شده بود . مرصع بود همچنانکه منات در جاهلیت مرصع بود .

چنان صورتش بسته تمثالگر

که صورت نبندد از آن خوبتر

تمثال : صورتی است که در آن جسامت باشد . اما «صورت» عام است به هر شکل «صورت» می گویند .

که : حرف رابط صفت است .

نبندد : فعل مضارع مفرد غایب به معنی لازم است یعنی بسته نمی شود .  
«صورت نبندد» محتمل دومعنی است : صورت نمی بندد و متصور نمی شود .

محصول بیت : تمثالگر صورت آن بت را چنان زیبا بسته بود که از آن خوبتر صورت نبندد و یا خوبتر آن متصور نمی شود .

زهر ناحیت کاروانها روان      بدیدار آن صورت بی روان

روان : (اولی) یعنی رونده ، (دومی) یعنی روح انسانی .

محصول بیت : از هر ناحیه و از هر طرف کاروانها به دیدار و زیارت آن صورت  
بی جان روان بودند .

**طمع کرده رایان چین و چگل**  
**چو سعدی وفا زان بت سنگدل**

رای : به پادشاه هند اطلاق می کنند . «ان» ادات جمع است .

چین و چگل : هر کدام نام شهری است .

محصول بیت : پادشاهان چین و چگل از آن بت وفا طمع کرده بودند، یعنی  
حصول مرادشان را می خواستند همچنانکه سعدی از محبوب سنگدلش وفا طمع  
کرده . حاصل : هر کس از آن بت چیزی می خواست .

**زبان آوران رفته از هر مکان**

**تضرع کنان پیش آن بی زبان**

محصول بیت : از هر مکان زبان آوران و فصحا و بلغا تضرع کنان پیش آن  
بت بی زبان می رفتند . حاصل : باسوز و گداز به زیارت آن می رفتند .

**فروماندم از کشف این ماجرا که حیی جمادی پرستد چرا**

محصول بیت : حضرت شیخ می فرماید : از کشف این ماجرا فرو ماندم که

چرا زنده بی به مرده و جمادی پرستش می کند ؟

**مغی را که با من سرو کار بود**

**نکو گوی و هم حجره و یار بود**

مغ : یعنی کشیش . «ی» حرف وحدت . «را» ادات مفعول است .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : کشیشی که با من سروکار داشت ، یعنی مصاحب من بود، نیکو

گفتار و هم حجره و یار من بود . حاصل : انیسم بود ؛

بهرمی بگفتم که<sup>۱</sup> ای برهمن عجب دارم از کار این بقعه من

محصول بیت : یواشکی به او گفتم که ای برهمن ! از کار این بقعه در شکفتم.

یعنی از التفات و توجه این مردم برای این بت در شکفتم .

که مدهوش این ناتوان پیکرند

مقید بچاه ضلالت درند

که : حرف بیان است .

مدهوش : یعنی متحیر .

محصول بیت : در شکفتم که مردم مدهوش و متحیر این پیکر ناتوان هستند .

در چاه کفر و ضلالت اسیر و مقیدند .

نه نیروی دستش نه رفتار پای ورش بفکنی بر نخیزد ز جای

محصول بیت : نه در دستش قدرت هست و نه در پایش رفتار هست . و اگر

آنها بیفکنی نمی تواند از جایش برخیزد . حاصل : جماد است چه خیری از آن می آید؟

نبینی که چشمانش از کهرباست

و فاجستن از سنگ چشمان خطاست

کهربا : ترکیب وصفی از « کاه ، ربا » است « ربا » به فتح و ضم « ر » مخفف

« رباینده » اسم فاعل است از « رباییدن » .

محصول بیت : آیا نمی بینی که چشمانش از کهرباست که کهربا خودش

سنگ است؟ پس وفا جستن و نیکی امید داشتن از سنگ چشمان خطاست . حاصل : از

چیزی سنگ چشم امید خیر داشتن خطاست .

بدین گفتن<sup>۲</sup> آن دوست دشمن گرفت

چو آتش شد از خشم درمن گرفت

محصول بیت : با گفتن این سخن ، آن دوست مرا دشمن گرفت ، یعنی

۱- ع ، ف : بهر می به رسیدم . ۲- ع : برین گفتن ، ف : برین گفتم .

به خاطر این گفته بامن دشمن شد ، ازخشم مانند آتش شد ودرمن گرفت . حاصل :  
خیلی ازمن رنجیده خاطر شد .

**مغانرا خبر کرد و پیران دیر ندیدم در آن انجمن روی خیر**

محصول بیت : فوراً رفت مغان و پیران ، یعنی بزرگان دیر را خبر کرد ، در آن  
جمع روی خیر ندیدم . زیرا خیلی ازمن بدگفته بود .

**فتادند گبران پازند خوان**

**چوسگ درمن از بهر آن استخوان<sup>۱</sup>**

پازند : به حضرت ابراهیم پیغمبر ده صحف نازل شده است که نام دهمین  
صحف «پازند» است ، متضمن نصایح و اندرزهاست .

گبران : جمع «گبر» است به معنی آتش پرست .

محصول بیت : گبران پازند خوان ، مانند سگان از برای آن استخوان درمن  
افتادند ، یعنی به خاطر بتی که از استخوان ساخته شده بود به من حمله کردند .

**چو آن<sup>۲</sup> راه کج<sup>۳</sup> پیششان راست بود**

**ره راست در پیششان کج<sup>۴</sup> نمود**

محصول بیت : چون آن راه کج ، یعنی راه کفر و ضلالت ، در پیش آنان راست  
و مستقیم بود ؛ راه راست ، یعنی دین اسلام ، در پیششان کج دیده شد .

**که مردار چه دانا و صاحب دلتست بنزدیک بی دانشان جاهلست**

محصول بیت : که مرد اگر چه دانا و صاحب دل است ، اما در نظر بی دانشان  
جاهل و نادان است .

**فر وماندم از چاره همچون غریق**

**برون از مدارا ندیدم طریق**

محصول بیت : مانند غریق از چاره فر وماندم . برای رهایی از عذاب و خطر

۱- متن : بهر استخوان . ۲- متن : جوان . ۳- ۴ و ۳- ع (حاشیه) ، ف ، کز .

طریقی بیرون از مدارا نیافتم .

## چو بینی که جاهل بکین اندرست

سلامت بتسلیم و لین اندرست

محصول بیت : وقتی می بینی که جاهل قصد کین و انتقام و هلاک کرده ، سلامت و نجات در تسلیم و نرمش و رفق است . حاصل : جز مدارا چاره بی نیست .

مهین برهمن را<sup>۱</sup> ستودم بلند

که ای پیر تفسیر و استاد<sup>۲</sup> زند

برهمن : به فتح « ب » و « ر » و سکون « ر » و فتح « ه » حکیم هندی از طایفه آتش پرستان .

زند : نام مجموع ده صحف حضرت ابراهیم است .

محصول بیت : مهین برهمن را که در آنجا بود بسیار ستودم که ای پیر تفسیر

و استاد زند !

## مرا نیز با نقش این بت خوشست

که شکل<sup>۳</sup> خوش و قامت<sup>۴</sup> دلکشست

که : حرف تعلیل است .

در بعضی نسخ «شکلی» و «قامتی» با «ی» آمده است .

محصول بیت : من نیز با نقش این بت خوشم ، زیرا شکل خوش و قامت

دلکش دارد .

بدیع آمدم<sup>۵</sup> صورتش در نظر ولیکن زمعنی ندارم خبر

محصول بیت : صورتش در نظرم بدیع آمد ، یعنی شکلش خیلی زیباست

ولیکن از معنی خبر ندارم که این بت چه خاصیتی دارد .

۱- متن : برهمن . ۲- ع ، و استاد تفسیر ، ف ، تفسیر استوار ، متن : تفسیر استاد .

۳- ع ، ف ، شکلی . ۴- ع ، ف ، قامتی . ۵- ع ، ف ، آینم .

## که سالوك اين منزلم عن قريب

بد از نيك نادر<sup>۱</sup> شناسد غريب

که : حرف تعلیل است .

سالوك : یعنی گدا ، در اینجا به معنی مهمان است .

محصول بیت : که مهمان این منزل هستم ، احوال را نمی دانم ؛ غریب هستم .

غریب بد از نيك را نادر می شناسد ، یعنی اوضاع دیار را کم می داند .

## تو دانی که فرزین این رقعہ ای

نصیحتگر شاه این بقعه ای

شاه این بقعه : اضافه لامیه است .

محصول بیت : وضع اینجا را تو نيك می دانی که خردمند ودانای این رقعہ

یعنی این دیس هستی ، نصیحتگر شاه این بقعه هستی ، یعنی اندرزگوی شاه این محل

هستی . حاصل : یکی از دانایان بزرگ هستی .

## چه معنیست در صورت این صنم

که اول پرستندگانش منم

محصول بیت : در صورت این بت چه معنی هست ؟ که اول پرستنده اش

من هستم .

عبادت بتقلید گمراهیست<sup>۲</sup> خنك رهروی را که آگاهيست<sup>۳</sup>

محصول بیت : عبادت بتقلید گمراهی و طغیان است ، دولت و سعادت رهروی

راست است که آگاه است . یعنی خوشبخت سالکی است که عبادتش از روی تحقیق

است نه تقلید .

## برهمن ز شادی برافروخت روی

پسندید و گفت ای پسندیده گوی

محصول بیت : برهمن از شادی روی برافروخت ، یعنی رویش از شادی سرخ

۱- ع، ف، کمتر . ۲- متن ، گمراهست . ۳- متن ، آگاهست .

شد، این حرف را پسندید و گفت ای پسندیده گوی!

## سؤالت صوابست و فعلت جمیل

### بمنزل رسد هر که جوید دلیل

محصول بیت: برهن گفت: سؤال تو درست و عمل تو خوب است. هر کس دلیل و راهنما جوید قطعاً به منزل می رسد. حاصل: هر کس راهنما دارد گمراه نمی شود.

برهن برای فریب حضرت شیخ فضیلت آن بت را بر سایرین بیان می کند:

### بسی چون تو گردیدم اندر سفر

### بتان دیدم از خویشتن بی خبر

محصول بیت: من هم مانند تو در سیر و سفر بسیار گردیدم و سیاحت کردم. بتان بی خبر از خویشتن، خیلی دیدم.

### جز این بت که هر صبح از اینجا که هست

### بر آرد بیزدان دادار دست

محصول بیت: جز این بت، که هر صبح از اینجا که قرار گرفته، دست برمی آورد و به بیزدان عادل دعا و ثنا می کند. حاصل: بازبان حال به خدایان می کند.

### و گر خواهی امشب همینجا باش

### که فردا شود سر این بر تو<sup>۲</sup> فاش

محصول بیت: برهن گفت: و اگر خواهی امشب همینجا باش که فردا این راز بر تو فاش گردد. یعنی از حقیقت حال خبردار شوی تا در دلت تردیدی نماند.

### شب آنجا<sup>۴</sup> بودم بفرمان پیر

### چو بیژن بچاه بلا در<sup>۵</sup> اسیر

بیژن: خواهرزاده رستم زال است. دختر افراسیاب را دوست داشت، در نزد

۱- ع، آنجا. ۲- ع، همانجا. ۳- متن: این تو.

۴- ع، هم آنجا متن، شب اینجا. ۵- ع، بچاه ضلالت.

او گرفتار آمد و در چاهی زندانی شد ، سنگ بزرگی در سر چاه گذاشتند . رستم وقتی این داستان را شنید رفت سنگ را برداشت کمندش را انداخت ، بیژن دانست که کمند رستم است کمند را محکم به کمر بست و رستم بیرونش کشید . خاقانی در قصیده شینیه اش گوید :

چو بیژن داری اندر چه مخسب<sup>۱</sup> افراسیاب آسا

که رستم در کمینست و نهنگی زیر خفتانش

بچاه بلا در: «ب» حرف ظرف . «در» آنرا تأکید می کند .

محصول بیت : حضرت شیخ می گوید: به فرمان پیر- همچنانکه بیژن گرفتار

چاه بلا بود- من هم شب تاصبح، در آنجا اسیر چاه بلا بودم .

شبی همچو روز قیامت دراز      مغان گرد من بی وضو در نماز

محصول بیت : آن شب بر من همچون روز قیامت دراز بود . مغان هم در

اطراف من بی وضو نماز می گزاردند .

کشیشان هرگز نیاز زده آب      بغلها چو مردار در آفتاب

اضافه مصراع اول بیانیه است .

بغلها: در تقدیر : بغلهای ایشان است .

محصول بیت : کشیشان - یعنی مغان - که هرگز آب را نیاز زده بودند، یعنی

هرگز غسل و وضو نکرده بودند . بغلها ایشان مانند مردار در زیر آفتاب ، گندیده بود .

آن چنانچه انسان نمی توانست در نزدیک آنان بایستد .

مگر کرده بودم گناه<sup>۲</sup> عظیم      که بردم در آن شب عذاب<sup>۳</sup> الیم

محصول بیت : گویا مرتکب گناه بزرگ شده بودم که آن شب عذاب الیم

بردم ، یعنی تاصبح عذاب ورنج بسیار کشیدم .

۱- متن : مجلس . ۲- ع ، بر . ۳- ع ، ف : گناهی . ۴- ع ، ف : عذابی .



همه شب درین قید غم مبتلا یکم دست بر دل یکی بردعا

قید غم : اضافه لامیه است مجازاً .

یکم : ضمیر در معنی مقید است به «است» در تقدیر : یک دستم .

محصول بیت : همه شب مبتلا و گرفتار این قید غم بودم . یک دستم از ناراحتی

بر دل بود و یک دستم بردعا بود که یارب مرا از این بلا رها کن .

که ناگه دهل زن فرو کوفت کوس

بخواند از قضا برهمن چون خروس

که : حرف بیان است .

از قضا : در اینجا یعنی ناگهان .

محصول بیت : که ناگاه دهل زن کوس فرو کوفت ، یعنی نوبت صبح را زد ،

در این موقع ناگهان برهمن مانند خروس بخواند یعنی مطابق آیین باطل و اسلوب

فاسد خودشان اذان گفت :

در بعضی نسخ مصراع دوم چنین آمده «بخواند از فضای برهمن خروس» یعنی

در صحرای برهمن خروس خواند ، یعنی اذان گفت .

خطیب سیه پوش شب بی خلاف

بر آورد شمشیر روز از غلاف

اضافه های مصراع اول : بیانیه و لامیه است .

«شب» را به «خطیب سیه پوش» تشبیه کرده است .

شمشیر روز : اضافه لامیه است مجازاً .

محصول بیت : خطیب سیه پوش شب بدون خلاف شمشیر روز را از غلاف

بیرون آورد ، یعنی صبح شد .

فتاد آتش صبح در سوخته بیکدم جهانی شد افروخته

آتش صبح : اضافه لامیه است مجازاً .

سوخته : یعنی سوخته چخماقی .

«شب» را به «سوخته» و «صبح» را به «آتش» تشبیه کرده است .

محصول بیت : آتش صبح در سوخته افتاد ، در يك دم جهان افروخته شد ،  
یعنی روشن گردید .

تو گفתי که در خطه<sup>۱</sup> زنگبار

ز يك گوشه ناگه درآمد تبار

زنگبار : مملکت سیاهان است .

محصول بیت : تو گفתי که در سرحد زنگبار ناگاه از گوشه بی تانار آمد ، یعنی  
روز شد و ظلمت شب تاراج گردید .

مغان تبه کار<sup>۲</sup> ناشسته روی

پدید آمدند از در و دشت و کوی

در : یعنی دره .

محصول بیت : مغان تبه کار ناشسته روی ، ناگاه از دره و دشت و کوی پدید  
آمدند . حاصل : از هر طرف آمدند .

کس از مرد در شهر و از زن نماند

در آن بتکده جای سوزن<sup>۳</sup> نماند

محصول بیت : در آن شهر از مرد وزن کسی نماند، همه حاضر شدند . در آن  
بتکده و کلیسا از کثرت جماعت جای سوزن نماند .

در بعضی نسخ به جای «سوزن» ، «ارزن» آمده به معنی ارزن .

من از غصه رنجور و از خواب مست

که ناگاه تمثال برداشت دست

محصول بیت : من از غصه رنجور و از بی خوابی مست بودم ، یعنی در این حال

۱- معن ، که خطه . ۲- تبه کار ، ف ، تبه رای . ۳- ف ، بدیر . ۴- ع ، وز .

۵- ع ، ف ، درزن . ۶- معن ، آن ، ع ، وز .

بودم که ناگهان تمثال دست به دعا برداشت .

### بیکبار از آنها برآمد خروش

تو گفתי که دریا در آمد بهجوش

محصول بیت : بیکبار از حاضران خروش برآمد ، یعنی فریاد کشیدند ، همچنانکه در مقام تعجب عادت مردم بر این است ، تو گفתי که دریا بهجوش در آمد ، یعنی غریو بلندی برخاست .

### چو بتخانه خالی شد از انجمن

برهمن نگه کرد خندان بمن

محصول بیت : وقتی بتخانه از کثرت جماعت خالی شد ، یعنی کسی در آنجا نماند ، برهمن از شادی خندان بهمن نگاه کرد و گفت :

که دانم ترا بیش مشکل نماند

حقیقت عیان گشت و باطل نماند

که : حرف رابط مقول وقول مقدر است .

محصول بیت : برهمن خندید و بهمن گفت : می دانم که دیگر برایت مشکل نماند ، حقیقت آشکار گشت و باطل نماند ، یعنی تو دیگر درباره این بت تردید نداری .

چو دیدم که جهل اندرو محکمست

خیال محال اندرو مدغمست

محصول بیت : چون دیدم که جهل در برهمن محکم است ، خیال محال در او مضاعف و مدغم است یعنی خیلی زیاد است ؛

نیارستم از حق دگر هیچ گفت

که حق ز اهل باطل نباید نهفت

محصول بیت : وقتی برهمن را تا این اندازه جاهل و نادان دیدم ، دیگر هیچ

توانستم از حق بگویم ، زیرا حق را از اهل باطل باید نهفت .

### چو بینی زبردست را زوردست

نه مردی بود پنجه خود شکست

زوردست : بااضافه وبدون اضافه جایز است .

محصول بیت : وقتی زبردست را زوردست بینی ، پنجه خود را شکستن مردی

نیست . حاصل : مقابله بازوردست معقول نیست .

حضرت شیخ می فرماید دیدم که چاره بی جز مدارا نیست .

زمانی بسالوس گریان شدم که من ز آنچه گفتم پشیمان شدم

سالوس : یعنی ربا .

محصول بیت : زمانی با نیرنک و حيله گریان شدم و گفتم که من از آنچه

در حق این بت گفتم پشیمان شدم .

### بگریه دل کافران کرد میل

عجب نیست سنگ از بگردد بسبیل

محصول بیت : به گریه من دل کافران میل کرد ، عجب نیست اگر سنگ باسبیل

بگردد . حاصل : مرا حقیقتاً گریان دانستند و گمان کردند که بر آنان معتقد شده ام

پس در حالی که سنگ دل بودند از ایمان من نسبت به آنان خوشحال شدند .

### دویدند خدمت کنان سوی من

بعزت گرفتند بازوی من

محصول بیت : خدمت کنان سوی من دویدند ، با حرمت و عزت بازوی مرا

گرفتند ، همچنانکه رسم است از بازوی بزرگان می گیرند و تعظیم می کنند .

### شدم عذر گویان بر شخص عاج

بکرسی زر کوفت بر تخت ساج

شدم : در اینجا یعنی رفتم .

شخص : یعنی بت که از عاج ساخته شده بود .

کرسی زرکوفت : اضافهٔ بیانیه . «زرکوفت» ترکیب وصفی است یعنی زرنشان .  
ساج : یعنی آبنوس .

محصول بیت : عذر گویان به نژد شخص عاج رفتم ، یعنی به طریق اعتذار از آنچه گفته بودم نزدیک رفتم . شخص عاج در کرسی زرنشان بر تخت ساج بود ، یعنی بت بر کرسی و کرسی بر روی تخت بود .

**بتك را یکی بوسه دادم بدست**

**که لعنت بر او باد و بر بت پرست**

بتك : «ك» تصغیر در اینجا برای تحقیر است .

محصول بیت : به دست بتك يك بوسه دادم ، یعنی دستش را بوسیدم ، که لعنت بر او باد و بر بت پرست باد !

**بتقلید کافر شدم روز چند برهمن شدم در مقالات زند**

محصول بیت : با تقلید و نیرنگ چند روز کافر شدم ، در مقالات زند برهمن شدم . حاصل : چند روز دین خود را پنهان کردم ، به آیین باطل آنان ، در مقالات صحف ابراهیم و تحصیل و تکمیل آن برهمن شدم ؛ تا اینکه بهمن اعتقاد کردند .

**چو دیدم که در دیو گشتم امین نگنجیدم از خر می در زمین**

محصول بیت : وقتی دیدم که در کلیسا امین گشتم ، از شادی در زمین نگنجیدم . حاصل : بسیار خوشحال شدم ، زیرا مرادم رسیدن به اصل و حقیقت آن بت بود .

**در دیو محکم بستم شبی دویدم چپ و راست چون عقربی**

محصول بیت : يك شب در کلیسا را محکم بستم . بعد مانند عقرب به چپ و راست دویدم ، یعنی راه پی بردن به راز بت را جستم .

**نگه کردم از زیر تخت وزبر یکی پرده دیدم مکلل بز**

مکلل بز : یعنی از رشته های طلا بافته شده ، زیور داده شده باطلا .

محصول بیت: در زیر و زبر تخت نگاه کردم، يك پرده دیدم از رشته‌های طلا بافته شده است.

پس پرده مطرانی<sup>۱</sup> آذرپرست مجاور سر ریسمانی<sup>۲</sup> بدست  
مطران: به کسر «م» یعنی برهمن.

محصول بیت: در پس پرده برهمنی آذرپرست مجاور دیدم سر ریسمانی در دستش،  
یعنی سر ریسمانی را در دست گرفته آنجا نشسته بود.

بنفورم در آن حال معلوم شد چوداود کآهن بر وموم شد  
محصول بیت: فوراً بر من معلوم شد، مانند حضرت داود پیغمبر که آهن  
در دستش موم شد؛

که ناچار چون در کشد<sup>۳</sup> ریسمان  
بر آرد صنم دست فریاد خوان  
محصول بیت: به من معلوم شد که ناچار چون مطران ریسمان را می کشد،  
بت دست فریاد خوان بر می آورد، یعنی مانند ثناخوانان دست نیاز بلند می کند.

برهمن شد از روی من شرمسار  
که شنعت بود بخیه بر روی<sup>۴</sup> کار  
بخیه: یعنی كوك.

محصول بیت: وقتی قضیه چنین شد، برهمن از روی من شرمسار شد. یعنی  
از این آگاهی من شرمنده گشت. زیرا بخیه بر روی کار عیب است. مراد آنست که عیب  
مطران ظاهر و هویدا گردید.

بتازید و من در پیش تاختم نگوئش بچاهی در انداختم  
محصول بیت: او تا زید و من در عقب او تاختم، او را سرنگون در چاهی انداختم.  
یعنی رسیدم و او را در چاهی انداختم.

## که دانستم از زنده آن برهمن بماند کند سعی در فوت<sup>۱</sup> من

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : او را در چاه انداختم چون دانستم که اگر آن برهمن زنده بماند درهلاک من سعی می کند ، یعنی می گوید کشیشان مرا می کشند .

پسندد که از من در آرد<sup>۲</sup> دمار<sup>۱</sup>

مبادا که سرش<sup>۲</sup> کنم آشکار

دمار : یعنی انتقام .

محصول بیت : در این صورت می پسندد که از من انتقام بگیرد ، مبادا که رازش را آشکار کنم . حاصل : برای پنهان کردن رازش به هر کاری دست می زند .

چو از کار مفسد خبر یافتی زدستش بر آور چو دریافتی

محصول بیت : وقتی از کار مفسد و از نیتش درباره خودت خبر یافتی . چون بر او ظفر یافتی از دستش بر آور ، یعنی به محض اینکه فرصت پیدا کردی هلاکش کن .

که گر زنده اش مانی آن بی هنر نخواهد ترا زندگانی دگر

مانی : فعل مضارع مفرد مخاطب از «مانیدن» مشترك است بین لازم و متعدی ، در اینجا متعدی است ، یعنی بگذاری .

محصول بیت : زیرا اگر آن بی هنر را زنده بگذاری ، دیگر زندگانی تو را

نمی خواهد ، اگر فرصت یافت هلاکت می کند .

و گر سر بخدمت نهاد بر درت اگر<sup>۴</sup> دست یابد ببرد سرت

محصول بیت : و اگر آن مفسد برای خدمت سرش را بر درت بگذارد ،

یعنی مطیع تو گردد ، اگر قدرت و فرصت یابد ترحم نمی کند ، سرت را می برد .

۱- ع ، ف ، خون . ۲- ع ، بر آرد . ف : بر آید .

۳- ف ، رازش . ۴- ع ، و گر .

## فریبنده را پای در پی منه<sup>۱</sup> چورفتی و دیدی امانش مده

محصول بیت: در پی و اثر فریبنده حیلہ باز پای منه، یعنی براو تابع مباش و فریبش را مخور. وقتی از پی اورفتی و دیدی که صداقت ندارد امانش مده، هلاکش کن. زیرا اگر فرصت پیدا کرد بر تو امان نمی دهد.

## تماش بکشم بسنگ آن خبیث

که از مرده دیگر نباید حدیث

که: حرف تعلیل است.

محصول بیت: در داخل چاه آن خبیث را با سنگ کاملاً کشتم، که از مرده دیگر سخن نمی آید، یعنی از مرده حرفی بیرون نمی آید.

## چو دیدم که غوغایی<sup>۲</sup> انگیختم

رها کردم آن بوم و بگریختم

محصول بیت: چون دیدم که غوغایی برانگیختم، یعنی فتنه برپا کردم. آن سرزمین را رها کردم و بگریختم.

## چو اندر نیستانی آتش زدی ز شیران پرهیز اگر بخردی

محصول بیت: وقتی در نیستانی آتش زدی، یعنی قصد سوزاندن نیستانی را کردی، اگر خردمند هستی از شیران پرهیز.

باید دانست که شیر از ترس مور اکثر در نیستان می خوابد، زیرا مور در گوش بچه اش داخل می شود و هلاک می کند.

## مکش بچه مار مردم گزای چو کشتی در آن خانه دیگر مپای

مپای: فعل نهی مفرد مخاطب است یعنی مایست.

محصول بیت: بچه مار مردم گزای را مکش، اما وقتی کشتی، دیگر در آن خانه توقف مکن. چون اگر مادرش فرصت یافت البته تورا می زند.



**چو زنبور خانه بیاشوفتی گریز از محلت که گرم اوفتی**  
 زنبور خانه : ترکیب مزجی است .

محصول بیت : وقتی خانه زنبور را بیاشفتی و خراب کردی ، از محل فرار کن که از نیش زنبور گرم می افتی ، یعنی از نیش زنبور رنجور می شوی و می سوزی .

**بچابکتر از خود مینداز تیر چو افتاد دامن بدندان بگیر**  
 محصول بیت : به چابکتر و شجاعتر از خودت تیر مینداز ، اما چون واقع شد ، دامن به دندان بگیر و بگیریز . حاصل : به قویتر از خودت تیر مینداز ، اما وقتی انداختی و طرف شدی ، دامن را با دندان گرفته فرار کن ، وگرنه تورا می کشد .

**در اوراق سعدی چنین پند نیست**

**که چون پای دیوار کنندی مایست**

محصول بیت : در اوراق سعدی ، یعنی در کتابهای سعدی ، چنین پند نیست ، یعنی چنین پند مفیدی نیست که چون پای دیواری بکندی ، دیگر نزدیک آن مایست ، زیرا بر سر ت می ریزد و هلاکت می کند .

**بهند آمدم بعد از آن رستخیز وز آنجا براه یمن تا حجیز**  
 حجیز : ممال «حجاز» است به ضرورت قافیه .

محصول بیت : بعد از آن رستخیز به هند آمدم و از آنجا یعنی از هند به راه یمن تا حجاز آمدم ، یعنی به حجاز از راه خشکی آمدم نه با کشتی .

**از آن جمله تلخی که بر من گذشت**

**دهانم جز امروز شیرین نگشت**

محصول بیت : از آن جمله تلخی که بر من گذشت ، یعنی آن همه محنت و بلا که بر سرم آمد ، دهانم جز امروز شیرین نگشت ؛ یعنی امروز راحت شدم .

در اقبال ' تأیید بوبکر سعد که مادر نژاید چون او قبل و بعد

محصول بیت : حضور و راحتی من در اقبال تأیید بوبکر سعد است که مادر  
پیش از این و بعد از این مانند او نمی‌زاید .

ز جور فلک دادخواه آمدم درین سایه گستر پناه آمدم

دادخواه : ترکیب وصفی است ، یعنی عدل خواه .

محصول بیت : از جور فلک دادخواه آمدم . در سایه این پادشاه عدالت گستر

به پناه آمدم . حاصل : به این پادشاه پناه آوردم .

دعاگوی این دولت‌مبند وار خدایا تو این سایه پاینده دار

محصول بیت : بنده وار دعاگوی این دولت هستم ، یعنی پیوسته مشغول

دعاگویی هستم . خدایا سایه این دولت را تو پاینده دار تا قیامت .

که مرهم نهادم نه در خورد ریش

که در خورد انعام و اکرام خویش

فاعل «نهادم» ضمیر مستتر راجع به «شاه» است . «م» ضمیر بارز ، مفعول است

یعنی بر من مرهم نهاد .

ریش : در اینجا یعنی زخم .

محصول بیت : دعاگوی این شاهم که بر من مرهم نهاد اما نه در خورد زخمم ،

بلکه در خورد انعام و اکرام خودم . حاصل : بیش از حد مرا گرامی داشت .

کی این شکر نعمت بجای آورم

و گر پای گردد بخدمت سرم

محصول بیت : شکر این نعمت را کی می‌توانم به جای آورم و ادا کنم

هر چند در خدمتش سرم پای گردد ، یعنی اگر در خدمتش سرم را پای بکنم باز هم از

عهده شکرش بر نمی‌آیم .

۵۲۳	حکایت
۵۲۵	گفتار اندر دل‌داری هنرمندان
۵۲۸	گفتار اندر حذر کردن از دشمنان در همه حال
۵۳۰	گفتار اندر دفع دشمنان به رأی و تدبیر
۵۳۲	گفتار در عاطفت دشمن از روی عاقبت‌اندیشی
۵۳۵	گفتار اندر حذر کردن از دشمنی که در طاعت آید
۵۴۱	گفتار اندر پوشیدن راز خویش

۵۴۶

باب دوم - در احسان

۵۵۲	گفتار اندر نواخت یتیم و رحم بر حال او
۵۵۵	گفتار اندر بخشایش بر ایتم
۵۵۹	حکایت ابراهیم علیه السلام و کرم او با خاص و عام
۵۶۴	گفتار اندر احسان با مردم نیک و بد
۵۶۶	حکایت عابد و دستان شوخ چشم
۵۷۳	حکایت مرد ممسک با فرزند خلف
۵۷۵	حکایت
۵۷۶	تمثیل
۵۸۷	حکایت
۵۹۳	حکایت
۵۹۷	حکایت
۶۰۶	گفتار اندر احسان با نیک و بد
۶۰۹	گفتار اندر امان گرفتن با خلق و تواضع نمودن
۶۱۴	حکایت در ترجم بر حال ضعیفان و اندیشه عاقبت آن
۶۲۵	حکایت در سیرت نیکمردان
۶۳۰	گفتار اندر جوانمردی و ثمره آن
۶۳۲	حکایت در معنی صید کردن دلها با احسان
۶۳۵	حکایت
۶۴۴	حکایت زاهد بخیل
۶۵۰	حکایت حاتم طی
۶۶۰	حکایت پادشاه یمن با حاتم طی
۶۷۳	حکایت دختر حاتم در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم
۶۷۷	حکایت جوانمردی حاتم و ذکر پادشاه اسلام ابو بکرین سعد بن زندگی

صفحہ	موضوع
۶۸۲	حکایت درحلم پادشاہ
۶۸۶	حکایت
۶۹۴	گفتار اندر دلداری عام در طلب خاص
۶۹۶	حکایت
۶۹۸	حکایت
۷۰۶	حکایت پدربخیل و پسرلابالی
۷۱۴	حکایت در احسان اندک و مکافات بسیار
۷۲۳	حکایت اندر ثمرات نیکوکاری در آخرت
۷۲۷	گفتار اندر ہیبت ملوک و نہایت ملک و سیاست او
۷۳۰	حکایت در احسان با کسی کہ سزاوار بود وقصہ زن و شوی
۷۳۵	حکایت
۷۳۹	باب سوم - در عشق و سخن طریقت اولیا و محبت ایشان
۷۴۵	حکایت در اثبات محبت مجازی
۷۴۸	حکایت در اثبات محبت روحانی
۷۵۳	حکایت گدازادہ با پادشاہ زادہ
۷۶۳	حکایت در معنی فنای اہل محبت
۷۶۶	حکایت در معنی اشتیاق و محبت
۷۷۵	حکایت در غلبہ وجد و سلطنت عشق
۷۸۲	حکایت
۷۸۵	حکایت در صبر و ثبات روندگان
۷۹۳	حکایت محب کہ از ملامت نگریزد و از جفا نیندیشد
۷۹۸	حکایت
۸۰۰	حکایت در صبر بر جفای آنکہ صبر از وی نتوان
۸۰۲	حکایت
۸۰۳	حکایت
۸۰۵	حکایت در استیلائی عشق بر عقل
۸۰۷	حکایت
۸۱۰	حکایت
۸۱۰	حکایت مجنون و صدق محبت او بالیلی
۸۱۳	حکایت
۸۱۸	حکایت

صفحه	موضوع
۱۲۴	حکایت اندر فنای موجودات در معرض وجود حق تعالی
۱۲۷	حکایت دهقان و لشکر سلطان
۱۳۱	حکایت
۱۳۲	حکایت
۱۳۴	حکایت
۱۳۷	حکایت
۱۴۳	گفتار اندر سماع اهل دل
۱۴۹	گفتار در بیان حقیقت سماع
۱۵۲	حکایت
۱۵۶	حکایت پروانه و صدق مودت او با شمع
۱۶۷	حکایت در مخاطبه پروانه با شمع

بوستان اثر مشهور سعدی در ردیف آثار سخنور بزرگ شیراز بلافاصله پس از گلستان، و در ردیف شاهکارهای ادبیات فارسی یکی از چند اثر بسیار مشهوری است که نامشان بانام ادبیات فارسی همراه و همگام است .

هدف غائی سعدی در بوستان تعلیم اصول اخلاقی و تربیت فردی و اجتماعی و شیوه او در پرداختن این اثر شیوه تمثیل و استنتاج بوده و نبوغ شاعرانه سعدی بسیاری از حکایات و مضامین آن را به صورت شاهکاری مشخص زبانزد اهل ادب کرده است .

اگر چه در مقام مقایسه با اثر بزرگی چون مثنوی مولوی مرزهای بوستان به زمان و مکانی محدود ختم می شود و بسیاری از احکام اخلاقی و تربیتی آن ، همانند حکم و مباحث گلستان ، به تاریخ گذشته و زندگی پیشینیان تعلق دارد ولی انصاف باید داد که جادوی سخن سعدی و روح شیدائی و جهان بینی مشتاقانه و عاشقانه او این محدودیت را نامحسوس می سازد و کرانه های نزدیک مضامین و مطالب را به افق دور دست و رؤیائی هنر و زیبایی می پیوندد .

استفاده از بوستان دشوارتر از گلستان است . نخست به سبب منظوم بودن و پیروی از شرایط خاص و قانون اغماض و ضرورت در شعر و دیگر بدین علت که بوستان با همه مزایایش سختگی و یک دستی گلستان را ندارد . از این روی بوستان بیش از گلستان نیازمند شرح و تفسیر است ، و به ویژه برای هم زبانان سعدی یعنی فارسی زبانان اگر فایده شرحهای گلستان محدود به قریب ده یا بیست مورد باشد فواید شرح بوستان از صدمورد قطعاً متجاوز خواهد بود .

محمد بسنوی مشهور به «سودی» شارح موفق آثار ادبی فارسی شرح کامل بردیوان حافظ و بوستان و گلستان سعدی و ظاهراً شرحی نیز بر مثنوی مولوی از خود به یادگار گذاشته است . به عقیده نگارنده این سطور ، که پیش از این نیز نوشته و گفته است ، بی تردید شرح سودی بردیوان حافظ و بوستان سعدی مفیدترین شرحهایی است که بر این دوائر ادبی بی نظیر نوشته شده و شرح گلستان از لحاظ اهمیت و اشمال بر فواید بلافاصله بعد از این دو شرح قرار می گیرد .

اگر چه شرحهای سودی برای اقوام ترکی زبان نوشته شده ولی توفیق وی در پیروی از شیوه ای معتدل بر اساس تشریح لفظی و عنایت به جنبه های معنوی و اشاره به مشکلات و ارائه طرحی روشن از طرز تلقی و تصور ادیبان روزگار گذشته درباره مسائل ادبی و غوامض آثار بزرگ زبان فارسی انکار ناپذیر می نماید و در مواردی که فهم معنی یک شعر یا یک عبارت نثر خالی از اشکال نیست بر خورداری فارسی زبان از این شرحها غیر قابل تردید است . چنانکه گذشت فایده شرح سودی بر بوستان برای فارسی زبانان ، با توجه به مشکلات و ابهامات ، بیش از شرح همو

بر گلستان است و هر گاه از دیدگاه فنی به فواید شرح‌های سودی بنگریم اگر شرح بوستان را مقدم بر شرح حافظ نیایم همبایه آن خواهیم یافت .

آنچه گفته شد اهمیت ترجمه شرح سودی بر بوستان را به زبان فارسی نشان می‌دهد و کمیابی شرح مزبور (ظاهراً این شرح تنها یک بار چاپ شده است و دستیابی به این نسخه چاپی نیز چندان آسان نیست) ارزش ترجمه را دوچندان می‌نماید .

دوست گرامی فاضل آقای دکتر اکبر بهروز با ترجمه شرح سودی بر بوستان سعدی از یک سوی استفاده فضلی ایران را از این شرح معتبر امکان پذیر ساخته و از سوی دیگر با تقدیم یکی از مظاهر نفوذ ادبی ایران در عرصه پهنای اسلامی گامی در راه معرفی حیثیت جهانی فرهنگ ایران برداشته‌اند .

در ترجمه حاضر نسخه چاپی شرح بوستان ، که چنانکه اشاره شد ظاهراً بیش از یک بار چاپ نشده و اگر هم چاپ دیگری داشته باشد سخت نایاب و مجهول است ، مورد اعتماد بوده و متن بوستان با دو نسخه مرحوم فروغی و رستم علی‌یف تطبیق شده و بدین ترتیب گذشته از شرح سودی متن بوستان بر اساس سه نسخه مهم چاپی (سودی ، فروغی ، علی‌یف) در دسترس خواننده قرار گرفته است . کشف الایات پایان کتاب نیز به خواننده کمک می‌کند تا به آسانی بیت مورد نظر خود را پیدا بکند .

چون شرح برای ترکی زبانان نوشته شده ناچار بخشی بزرگ از واژه‌ها و توضیحات لغوی (آنچه جنبه زبانی دارد) برای فارسی زبانان بی‌فایده و بسیار ساده است و آوردن آنها منطقی جز افزایش حجم کتاب سودی نداشت . مترجم محترم در این مورد به آوردن کلمه‌های دشوار و نکته‌های دستوری اکتفا کرده ولی محصول بیتها را ، که اساس شرح را تشکیل می‌دهد ، بی‌کم و کاست به فارسی برگردانیده است . با وجود این نمی‌توان مطمئن بود که همه آنچه حذف شده است قطعاً زائد و بی‌فایده بوده زیرا معیار ذوق و تشخیص همواره لغزش پذیر است .

بادقت و سلیقه مترجم پیش ازین نیز در مجلد نخست از ترجمه شرح کبیرانقروی بر مثنوی مولوی ، که متأسفانه از بد حادثه ناتمام رها کرده شد ، آشنائی داریم و آنچه درباره شیوه مترجم در مقدمه آن کتاب گفته شده در مورد ترجمه حاضر نیز صدق می‌کند .

خدمت و کوشش آقای دکتر بهروز که بهترین شرح بوستان را در دسترس دوستداران سعدی گذاشته‌اند مشکور و همت آقای حاج محمد باقر حقیقت که در انجام این مهم بادل گشاده قدم پیش نهاده‌اند سزاوار تحسین است .

تبریز - اول تیرماه ۱۳۵۲ خورشیدی

منوچهر مرتضوی

## شیوه ترجمه شرح و تصحیح انتقادی متن بوستان

بعد از ترجمه و نشر جلد اول « شرح انقروی بر مثنوی مولوی » که توفیق ادامه آن هنوز حاصل نشده است ، استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر منوچهر مرتضوی - ادام الله ظله العالی - تشویق فرمودند که « شرح سودی بر بوستان سعدی » را ترجمه کنم . خدا را سپاس که راهنمایی و تشویق ایشان به هدر نرفت و بعد از دو سال کوشش مداوم کتاب حاضر به حاصل آمد و اینک در دو جلد تقدیم دوستداران ادب و مشتاقان زبان فارسی می گردد .

تا آنجا که من تحقیق کرده ام ظاهراً این شرح بیش از یکبار چاپ نشده ، بنابراین من از روی همان نسخه که در دست مردم است و به سال ۱۲۸۸ هجری در مطبعه عامره چاپ شده ، به ترجمه اقدام کرده ام و اما روش کار من :

۱- بیهتا را از روی نسخه سودی نقل کرده ام و با دو نسخه تصحیح مرحوم فروغی و تصحیح رستم علی یف . تطبیق کرده ، نسخه بدلها را در زیر صفحه نشان داده ام .

۲- اگر کلمه یا کلمه هایی در نسخه سودی غلط چاپ شده و شارح صحیح آن کلمه یا کلمه ها را در متن شرح داده ، من صحیح آنرا از روی نسخه فروغی و علی یف در متن آورده ام . در این مورد اگر بین نسخه فروغی و علی یف هم اختلافی وجود دارد نسخه فروغی را در متن آورده ام و نسخه متن علی یف را در زیر صفحه نشان داده ام .

۳- چون سودی کتاب را برای ترك زبانها شرح کرده ، پس اغلب کلمه ها را که برای فارسی زبانان بسیار ساده است ترجمه کرده ، دو مرتبه آنها را به فارسی برگرداندن به نظر مفید نیامد بنابراین فقط کلمه های دشوار و نکته های دستوری را در ترجمه آورده ام و لی محصول بیهتا را - ولو خیلی ساده هم بود - تماماً به فارسی برگرانده ام .

۴- هر گاه شارح آیه یا حدیث یا يك بیت ترکی و یا ضرب المثل ترکی شاهد آورده ، من ترجمه آنرا در زیر صفحه آورده ام .

۵- در ترجمه دقت کرده ام که امانت حفظ شود و ای بسا فصاحت زبان فارسی در بعضی جاها فدای این امانت داری شده است .

۶- در پایان کتاب فهرستهایی به ترتیب زیر علاوه کرده ام. تا خواننده مطلب مورد نظر خود را به آسانی پیدا کند :

الف - فهرست آیات و احادیث و عبارات عربی .

ب - فهرست اسامی خاص .

ج - فهرست کشف الایات تمام بیهتا بوستان .



## مختصری در شرح حال سودی بومینه وی و آثارش

محمد سودی دردهی به نام «فوجه» از سرزمین «بوسنه» که فعلاً یکی از نواحی یوگسلاوی است بدنیا آمده است. زبان فارسی را در خدمت مصلح الدین لاری مفتی و مدرس دیار بکر فرا گرفته، بعد به استانبول عزیمت کرده، به معلمی فرزندان اعیان و اشراف پرداخته، سپس در سرای سلطان احمدخان، که محل تعلیم و تربیت خاص پادشاهی بود، با سمت خواجگی روزگار گذرانیده است. آثار گرانقدری که از شارح مرحوم به جا مانده عبارت است از:

۱- شرح دیوان حافظ

۲- شرح گلستان سعدی

۳- شرح بوستان سعدی

۴- شرح مثنوی مولوی

۵- ترجمه کافیه و شافیة ابن حاجب

۶- ترجمه ضوء درنحو

۷- حاشیه و شرح هدایة الحکمة قاضی میرحسین میبیدی

مرحوم سودی به سال ۵-۱۰ هجری قمری در استانبول در گذشته، در جامع یوسف پاشا

به خاک سپرده شده است.

## مقدمه شارح بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى خلق الانسان من حمأ مسنون ، واعطاه لساناً صارماً كيف مسمون ، ونشهد ان سيدنا محمداً عبده ورسوله ، الناشر للحق بعد الطي ، الطاوى بعد النشر للنبي صلى الله عليه و على آله العظام واصحابه الكرام الى يوم القيام .

اما بعد - يك روز صبح كه ابواب سعادت مفتوح و اسباب قساوت مطروح بود و جام صبح فياض فتوح داشت و طبع جموح منقار فارس روح شده بود ناگاه درخانه شكسته باز شده اخص مجبان و اخص دوستان اوحدى الدهر ، عبقرى الاصل ، جامع المعقول والمنقول ، مجمع الفضائل و مرجع الفحول ، غيث الندی و المغيث من الردى ، السيد الجلال و القرم البادل ، ذى الحسب الفاخر و بحر الفضل الزاخر ، منبع الفصاحة و خاتم السماحة ، اسخياء اهل عالم و اكرم بنى آدم ، شيخ حرم مدينه ، عمراقندى - طيب الله روحه و زاد فى غرف الجنان فتوحه - باهزار تضرع و نياز وارد شد و بر حسب «الكلام يجر الكلام و ينساق الى المرام» بعد از آنكه از كتاب همايون و مبارك بوستان كه محتوى نفايس امثال غريبه و لطايف نصايح و عظمت عجيبيه مى باشد و هر كدام محتاج حل الفاظ و معانى و تبیین اصول و مبانی است ، بسيار تعريف و تمجيد كرد ، فرمود از تو تمنا مى كنم كه اين كتاب را به زبان تركى شرح كنى تا مشكلات آن بيان و معضلات آن عيان گردد ، عباراتش معلوم و استعمالاتش مفهوم شود ، قانونش مضبوط و اسلوبش مربوط گردد تا راغبان زبان فارسى بطور آسان از آن استفاده كنند و دعای خير نمايند . عرض كردم ! اى يار موافق و محب صادق ! امر تو براين دعا گوى ديرينه و ثناخوان كمينه واجب الامثال است و هيچيك از او امر تو رد نمى شود بلكه پيروي از دستور تو لازم و اطاعت فرمان تو ملايم طبع است زيرا احسان و كرم تو بر من بى اندازه و عطاياه و هدايى تو لا يحصى و لا يعد است .

از انديشمندان خالى از بنفى و اعتساف و آراسته به زيور انصاف ، آرزو دارم هر گاه بر لغزش قدم و طغيان قلم آگاه گردند از عيوب و قصور آگاهم سازند و در انتقام سعى نمايند و احسان خود را از اصلاح دريغ نكنند زيرا من معترفم كه از فارسان اين ميدان نيستم ، ليكن المأمور معذور و الله ولى التوفيق و بيده ازمة التحقيق و هو حسبي و نعم الوكيل .

**فرج یافتیم بعد از آن بندها هَنوزم بگوشت از آن پندها**

فرج : به فتح «ف» و «ر» یعنی خلاص شدن از غم .

محصول بیت : بعد از آن بلاها و بندها و ناراحتی‌ها نجات یافتیم و از گرفتاری خلاص شدم . هنوز در گوشت از آن پندهاست ، یعنی آن عذابها و ناراحتی‌ها را فراموش نمی‌کنم .

**یکی آنکه هر گه که دست‌نیاز بر آرم بدرگاه دانای راز**

محصول بیت : یکی از آن پندها اینست که هر وقت دست‌نیاز به درگاه دانای راز ، یعنی به درگاه خدا بر آورم ؛

**بیاد آید آن لعبت چینیم کند خاک در چشم خود بینیم**

مراد از «لعبت» بت مذکور است .

محصول بیت : به محض اینکه دست‌نیاز بلند می‌کنم آن صنم چینی به یاد می‌آید ، و در چشم خود بینیم خاک می‌کند ، یعنی کبر و غرور را از بین می‌برد .

**بدانم که دستی که برداشتم بنیروی خود بر نیفراشتم**

محصول بیت : می‌دانم که دستی که دستی را که به دعا بر می‌دارم به نیروی خود بلند نمی‌کنم بلکه از جانب حق قدرتی می‌دهند که دستم با آن نیرو بلند می‌شود همچنانکه از آیه «و ما رمیت اذ رمیت»<sup>۴</sup> فهمیده می‌شود .

**نه صاحب‌دلان دست بر میکشند<sup>۵</sup>**

**که سر رشته از غیب در میکشند<sup>۶</sup>**

محصول بیت : صاحب‌دلان دستشان را به قدرت و قوت خود به دعا و نیاز بلند نمی‌کنند بلکه سر رشته را از غیب می‌کشند ، همچنانکه ریسمان بت را می‌کشیدند ،

۱- ف : بگوشت آن ، متن : بگوشت از آن . ۲- متن : آمد . ۳- متن : خشم .

۴- و چون هدفگیری کردی تو نبودی که هدفگیری کردی ، ( قرآن ، الانفال ۱۷ )

۵- نه صاحب‌دلان دست بر میکشند . ۶- ع : در میکشد .

هر دو دستش را بلند می‌کرد. حاصل: دست و پای هر کس بارشده قدرت حرکت می‌کند نه به اختیار خودش.

## در خیر بازست و طاعت و نیک

نه هر کس تو اناست بر فعل نیک

محصول بیت: در خیر و طاعت بازست. اما هر کس بر فعل نیک تو انا نیست. یعنی حرکات و سکنات هر کس از عالم غیب است و نیرو و قدرتش از خداست. پس در خیر و طاعت همیشه بازست ولی همه کس نمی‌تواند کار نیک انجام بدهد زیرا از عالم غیب نمی‌دهند.

همینست مانع که در بارگاه شاید شدن جز بفرمان شاه

محصول بیت: مانع فعل مذکور همین است که جز بفرمان شاه نمی‌توان وارد بارگاه شد، یعنی مادام که اراده خدا نباشد کسی نمی‌تواند کار نیک انجام بدهد. زیرا قدرت و قوت به اراده خداست نه به اختیار هر کس.

## کلید قدر نیست در دست کس

توانای مطلق خداست و بس

کلید: «ك» رابعضی‌ها عربی خوانند، بمضی‌ها عجمی.  
محصول بیت: کلید قضا و قدر در دست کسی نیست فقط در دست خداست.  
زیرا توانای مطلق خداست و بس، غیر از او نیست.

## پس ای مرد پوینده بر راه راست

تورا نیست منت خداوند راست

پوینده: اسم فاعل است از «پویدن» یعنی رونده.  
محصول بیت: وقتی دانستی که قادر مطلق خداست، پس ای مرد پوینده راه راست! یعنی ای مرد طالب راه خیر و طریق مستقیم! منت تورا نیست، خداوند راست که برای عمل صالح و عبادت و اطاعت، قدرت و نیرو بخشید.

## چو درغیب نیکو نهادت سرشت

### نیاید زخوی تو کردار زشت

محصول بیت : چون خدا در عالم غیب نهادتورا نیکو سرشت ، یعنی تو را نیک آفرید ، پس از خوی تو کردار زشت نمی آید . زیرا تورا خوشبخت آفرید و از خوشبخت هم فعل زشت سر نمی زند .

## ز زنبور کرد این حلاوت پدید

### همان کس که در مار زهر آفرید

محصول بیت : از زنبور این حلاوت و شیرینی ، یعنی عسل را پدید آورد ؛ همان کس که در مار زهر آفرید . پس معلوم می شود که همه اش آفریده اوست .

## چو خواهد که ملك تو ویران کند

### نخست از تو خلقی پریشان کند

محصول بیت : وقتی خدا بخواهد که ملك تورا ویران بکند و تورا از سلطنت برکنار نماید ، نخست به سبب ظلم تو مردم را از تو پریشان و پراکنده می کند .

## و گر باشدش بر تو بخشایشی رساند بخلق از تو آسایشی

محصول بیت : اما اگر خدا بر تو بخشایش و رحمتی داشته باشد ، تورا عادل می آفریند ، از تو بر مردم آسایش می رساند ، و به سلطنت تو نظام و انتظامی می بخشد .

## تکبر مکن بر ره راستی که دستت گرفتند و برخاستی

راستی : «ی» ظاهر آ حرف مصدر است .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می فرماید : متکبر و مغرور مباش که در راه راستی و استقامت هستم . زیرا دستت را گرفتند و برخاستی ، یعنی خدا به تو توفیق داد صالح شدی .

## سخن سودمندست اگر بشنوی

### بمردان رسی گز طریقت روی<sup>۱</sup>

**روی :** جایز است که فعل مضارع مفرد مخاطب باشد یعنی «بروی» و جایز است که با «طریقت» ترکیب وصفی باشد به معنی «طریقت رو» یعنی سالک . فتأمل .  
**محصول بیت:** سخن من درد دنیا و آخرت برای تو سودمند است اگر بشنوی و بپذیری . اگر طریق حق را بروی به مردان می رسی ، یعنی اگر به طریق اولیاء الله بروی ، از آنان می شوی .

### مقامی بیابی گرت ره دهند که برخوان عزت سماطت نهند

**محصول بیت :** اگر به تو راه بدهند مقامی و مرتبه‌ی می‌یابی که سماطت را برخوان عزت می نهند، یعنی به مقامی والا می رسی، سفره<sup>۲</sup> تو را برخوان عزت می نهند.

### ولیکن نباید که تنها خوری ز سعدی بیچاره<sup>۲</sup> یادآوری

**محصول بیت :** ولیکن شایسته نیست که آن نعمت را تنها بخوری، بلکه از سعدی بیچاره هم باید یادآوری، یعنی چون مقبول درگاه و مستجاب الدعوه شدی سعدی را هم به خاطر آور، و از دعا فراموش مکن ، همچنانکه بیت زیر مؤید این معنی است:

### فرستی مگر رحمتی در<sup>۲</sup> پیم که بر کرده<sup>۲</sup> خویش و ائق نیم

**محصول بیت :** باشد که در پیم رحمتی بفرستی ، یعنی دعایی وسیله<sup>۲</sup> رحمت بکنی، یعنی فاتحه‌ی برای روحم بخوانی ، که خدا بر سعدی رحمت کناد . زیرا من به عمل خودم و ائق و معتمد نیستم . البته هیچ کس نمی تواند بر کرده و عمل خودش مطمئن باشد و بپذیرش آن یقین و حکم کند .

۱- ع ، که گر خارکاری سخن ندروی . ۲- ع ، ف ، زدرویش درمنده . ۳- ع ، بر .

## باب نهم

در توبه<sup>۱</sup>

بیا که ای که عمرت بهفتاد رفت

مگر خفته بودی که بر باد<sup>۲</sup> رفت

محصول بیت : بیا ای کسی که عمرت به هفتاد رسید ! مگر خفته بودی که

عمرت بر باد رفت ؟ حاصل : عمرت به غفلت گذشت و هرگز دری از درهای آخرت را باز نکردی .

همه برگ بودن همی ساختی      بتدبیر رفتن پرداختی

محصول بیت : همه برگ بودن و وسایل دنیا ساختی و فراهم آوردی ، به تدبیر

آخرت پرداختی ، یعنی به رفتن نیندیشیدی و به داد و ستد اخروی مشغول نشدی .

قیامت که بازار مینو نهند      منازل باعمال نیکو دهند

مینو : یعنی بهشت .

محصول بیت : در قیامت که بازار بهشت می نهند ، یعنی به مستحقش عرض

می کنند ؛ منازل جنت را به اعمال نیکو می دهند ، یعنی هر کس عملش بهتر باشد

مرتبه اش بلند تر است . حاصل : منازل جنت و پاداش نسبت به اعمال است .

بضاعت بچندان که آری بری      اگر مفلسی شرمساری بری

بضاعت : یعنی سرمایه .

محصول بیت : سرمایه را آن قدر که می آوری ، می بری ، یعنی نسبت به

سرمایه سود می بری . اگر مفلس هستی ، یعنی سرمایه طاعت نداری ، از بازار مینو

شرمساری می بری .

**که بازار چندان که آکنده تر تهیدست را دل پراکنده تر**  
 که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : زیرا بازار چندان که آکنده تر باشد ، یعنی هر قدر پر باشد و از انواع اسباب مملو شود ، دل نهی دست پراکنده تر می شود زیرا چشمش می بیند و دلش می خواهد ولی به خریدنش قادر نمی شود ، پس بسیار حسرت می برد .

**زینجه درم پنج اگر کم شود**

**دلت ریش سر پنجه غم شود**

محصول بیت : در آن بازار اگر از پنجاه درم پنج درم کم شود ، یعنی به آنچه می خری ، پولت کفایت نکند ، دلت ریش سر پنجه غم و غصه می شود ، یعنی از کمی سرمایه ناراحت و اندوهگین می شوی .

**چو پنجاه سالت برون شد زدست**

**غنیمت شمر پنج روزی که هست**

محصول بیت : وقتی پنجاه سال عمر از دست بیرون شد ، یعنی به پنجاه سالگی رسیدی ، غنیمت شمار این پنج روزی را که هست ، یعنی پنج روز را که باقی مانده فرصت شمار و غنیمت بدان .

عجم بقیه عمر را هر قدر باشد با «پنج روز» تعبیر می کند . فتدبر .

**اگر مرده مسکین زبان داشتی بفریاد و زاری فغان داشتی**

محصول بیت : اگر مرده مسکین زبان داشت ، با فریاد و زاری فغان می داشت :

**که ای زنده چون هست امکان گفت**

**لب از ذکر چون مرده برهم مخفت**

گفت : در اینجا به معنی گفتن است .

مخفت : فعل نهی مفرد مخاطب است یعنی مخواب ، خاموش مباش .

محصول بیت : که ای زنده ! چون امکان گفتن هست ، یعنی چون زبانت



گویاست ، لبث را از ذکر خدا مانند مرده خاموش مکن ، یعنی يك لحظه از ذکر خدا خالی و فارغ مباش .

**چو ما را بغفلت بشد روزگار تو باری دمی چند فرصت شمار**

محصول بیت : چون روزگار ما ، یعنی عمرمان ، به غفلت به سر آمد ، باری تو چند لحظه را فرصت شمار و عمرت را به غفلت مگذران .

**حکایت پیر و تحسر خوردن او بر روزگار جوانی<sup>۱</sup>**

**شبى در جوانى و طيب نغم جوانان نشستيم چندی بهم**

طیب : به کسر «ط» یعنی خوشی و نیکی .

نغم : به کسر «ن» و فتح «ع» جمع نعمت است .

محصول بیت : شبی در جوانی و خوش نعمتها ، یعنی در ایام ذوق و سرور و شادمانی ، چند جوان با هم نشستیم و به مصاحبت و لطیفه پرداختیم .

**چو بلبل سرايان چو گل تازه روى**

**ز شوخى بر<sup>۲</sup> افکنده غلغل بکوى**

سرایان : صفت مشبهه است .

شوخ : در اینجا به معنی خرم و شاد ، «ی» حرف مصدر است .

غلغل : به فتح «غ» در عربی سرعت سیراست ، اما عجم به ضم «هردو» «غ» در معنی صوت و صدا استعمال می کند .

محصول بیت : مانند بلبل مترنم بودیم و مانند گل تازه روى بودیم ، از شوخی

به کوی غلغل و فریاد افکنده بودیم . حاصل : شوق و ذوق می کردیم همچنانکه عادت جوانان است .

**جهانديده پيرى ز ما بر<sup>۳</sup> کنار**

**ز جور<sup>۴</sup> فلک لیل مويش<sup>۵</sup> نهار**

محصول بیت : پیری جهان دیده دور از ما نشسته بود ، از جور فلک موی

۱- ع ، حکایت پیر و تحسر او برفوت جوانی ، ف ، حکایت . ۲- ع ، ف ، در .

۳- متن : در . ۴- ع ، ف ، دور . ۵- ع : موی لیلش .

همچون شب سیاهش ، مانند روز سفید شده بود ، یعنی موهایش سفید شده بود.

### چو فندق زبان<sup>۱</sup> از سخن بسته بود

نه چون ما لب از خنده چون پسته بود

محصول بیت : مانند فندق لب از سخن گفتن بسته بود ، یعنی از کثرت ضعف قادر به تکلم نبود . مانند ما لبش از خنده مثل پسته باز نبود ، بلکه خاموش بود و با کسی صحبت نمی کرد .

### جوانی فرارفت کای<sup>۲</sup> پیر مرد

چه در کنج حسرت نشینی بدرد

محصول بیت : جوانی از ما به تازداو رفت و گفت : ای پیر مرد ! چه در کنج حسرت به درد و غم می نشینی ؟

یکی سر بر آرز از گریبان غم با آرام دل با جوانان بچم

بچم : فعل امر مفرد مخاطب ، یعنی بخرام .  
محصول بیت : یک مرتبه سراز گریبان غم بر آور ، یعنی اندوه را کنار بگذار .  
با آرام دل و صفای خاطر با جوانان بخرام و تفرج کن .

### بر آورد سر سالخورده از نهفت

جوابش نگر تا<sup>۳</sup> چه پیرانه گفت

محصول بیت : پیر سالخورده سراز گریبان بر آورد ، بنگر که به آن جوان چه جواب پیرانه گفت ؟ یعنی جواب خوبی داد .

چو باد صبا در<sup>۴</sup> گلستان وزد چمیدن درخت جوان راسزد

محصول بیت : وقتی باد صبا در گلستان بوزد ، خرامیدن و حرکت کردن ، هایسته درخت جوان و تازه است .

۱- ع ، ف ، دهان . ۲- ع ، جوانی بدو گفت کای ، معن : جوانی فرارفت و گفت ای .

۳- متن : با . ۴- ف : بر .

## چمد تا جوانست و سرسبز<sup>۱</sup> خوید

### شکسته شود چون بزردی رسید

چمد : بهفتح «ج» و«م» فعل مضارع غایب یعنی می خرامد .

تا : ادات توقیت است .

سرسبز : یعنی تازه .

خوید : با«و» رسمی بر وزن «بید» یعنی غله سبز ، قصیل که درروم تحریف کرده «حصیل» گویند . آنرا درو کرده بهخورد حیوانات می دهند .

محصول بیت : قصیل مادام که جوان و سرسبز است می چمد و حرکت می کند .

اما وقتی به زردی رسید شکسته می شود و خرد می گردد .

## بهاران که باد آورد بید مشک

### بریزد درخت کهن برگ خشک

بهاران : با «ان» جمع مجازی است .

که : حرف رابط صفت است .

بید مشک : عطر خوشی دارد مخصوص فصل بهار است .

محصول بیت : در فصل بهار که بید مشک بارو برگ می آورد ، درخت کهن برگ

خشک خود را می ریزد ، برگ تازه نمی آورد . یعنی برگ خشک را هم می ریزد تاچه

رسد که برگ تازه بیاورد زیرا درخت خشک دیگر برگ نمی آورد .

## نزید مرا با جوانان چمید که بر عارضم صبح پیری دمید

که : حرف تعلیل است .

چمید : در اینجا به معنی چمیدن است .

عارض : «ر» را عجم مفتوح می خوانند همچنانکه کافر را بهفتح «ف» می خوانند .

صبح پیری : اضافه لامیه است مجازاً .

محصول بیت : چمیدن با جوانان مرا از بید زیرا بر صورت من صبح پیری دمیده ،  
یعنی ریشم سفید شده است .

بقید اندرم جره بازی که بود دمام سر رشته خواهد ربود

قید : در اینجا به معنی رسن است .

جره باز : به فتح و کسر «ج» یعنی باز سفید ، «ی» حرف وحدت است .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : در قید و حبس من که يك جره باز بود ، یعنی روحم که در تنم  
محبوس بود ، پیوسته می خواهد سر رشته را بر باید ، یعنی دائماً مرغ روحم می خواهد  
از قفس تنم پرواز کند .

شمار است نوبت برین خوان نشست

که ما از تنعم بشستیم دست

مراد از «برین خوان» خوان عیش و عشرت است .

نشست : در اینجا به معنی نشستن است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : پیر به جوان گفت : نوبت وزمان شماست که برین خوان عشرت  
بنشینید زیرا ما از تنعم و عشرت دست بشستیم ، حاصل : ما از عیش دنیا گذشتیم .

چو بر سر نشست از بزرگی غبار

دگر چشم عیش جوانی مدار

مراد از «بزرگی» پیری است ، «کبر» هم گویند به کسر «ك» و فتح «ب» .

مراد از «غبار» سفیدی موی و ریش است .

چشم : به معنی امید است .

محصول بیت : وقتی غبار بزرگی و پیری بر سر نشست ، یعنی موی و ریش

سفید شد، دیگر عیش و نوش جوانی را امید مدار، یعنی از هوس جوانی بگذرد و چشم بیوش.

**مرا برف بارید، بر پر زاغ نشاید چو بلبل تماشای باغ**

بارید: لازم و متعدی، در اینجا لازم است.

پر: یعنی پر مرغ، مراد موی سیاه است.

محصول بیت: بر پر زاغ من برف بارید، یعنی موی سیاهم سفید شد، دیگر مانند بلبل تماشای باغ شایسته من نیست بعد از این مانند بوم باید گوشه‌یی اختیار کرد.

**کند جلوه طاوس صاحب جمال**

**چه میخواهی از باز برکنده بال**

محصول بیت: طاوس صاحب جمال جلوه می‌کند، یعنی جلوه‌کردنش

شایسته است. اما از باز برکنده بال چه می‌خواهی که جلوه‌کند؟

**مرا غله تنگ اندر آمد، درو شمارا کنون میدمد سبزه نو**

محصول بیت: درو غله عمر من تنگ آمد، یعنی پایان عمر من است. اما

سبزه تازه شما اکنون می‌دمد، یعنی خط شما تازه می‌دمد هر قدر هوا و هوس داشته باشید جا دارد.

**گلستان ما را طراوت گذشت**

**که گل دسته بندد چو پژمرده گشت**

طراوت: یعنی تازگی.

که: اسم است به معنی چه کسی؟

محصول بیت: طراوت گلستان ما گذشت، یعنی درزندگی ما صفایی نماند.

وقتی گل پژمرده گشت چه کسی از آن دسته می‌بندد؟ شما نظیر گل پر طراوت و مانند گل پژمرده هستیم.

## مرا تکیه جان پدر بر عصاست دگر تکیه بر زندگانی خطاست

جان پدر : منادا ، حرف ندا محذوف است .

محصول بیت : جان پدر ! تکیه وانکای من بر عصاست ، یعنی در رفتن

نیازمند عصا هستم ، پس دیگر تکیه بر زندگانی خطاست .

## مسلم جوانراست بر پای جست

که پیران برند استعانت بدست

محصول بیت : جوان را مسلم است که به هنگام برپای خاستن بجهد ، که

پیران در موقع بلند شدن از دست خود کمک می گیرند یعنی به دست خود تکیه کرده  
بر می خیزند .

## گل سرخ رویم نگر زرناب

فرو رفت چون زردا شد آفتاب

زرناب : اضافه بیانیه ، تشدید «ر» به ضرورت وزن است .

ناب : یعنی خالص .

محصول بیت : به روی چون گل سرخ تازهام بنگر ، که مانند زر ناب زرد

شده . آفتاب وقتی زرد شد غروبش نزدیک است ، غروب آفتاب عمر من هم نزدیک  
شده است .

## هوس پختن از کودك ناتمام

چنان زشت نبود که از پیر خام

محصول بیت : از کودك ناتمام ، یعنی بچه کوچک ، هوس پختن و آرزو کردن

چیزی ، آن چنان زشت نمی شود که از پیر خام ، یعنی هوس پختن پیر بسیار زشت  
است . زیرا عمرش به سر آمده پس بهتر است برای آخرت بکوشد هر گاه به جای آن  
درنیل به آرزوهای دنیا بکوشد بسیار نامعقول است .

## مرا می نباید چو طفلان گریست

### ز شرم گناهان نه طفلانه زیست

طفالانه : «ه» رسمی افاده نسبت و تخصیص می کند .

محصول بیت : من باید از شرم گناهان مانند طفلان گریه کنم ، با هوس طفلانه زیستن بر من شایسته نیست .

### نکو گفت لقمان که نازیستن به از سالها بر خطا زیستن

محصول بیت : لقمان حکیم خوب گفت که زندگی نکردن ، یعنی مردن بهتر است از سالها بر خطا و گناه زیستن .

### هم از بامدادان در کلبه بست

### به از سود و سرمایه دادن زدست

محصول بیت : از بامدادان دردکان را بستن و داد و ستد را ترك نمودن ، بهتر است از سود و سرمایه را ازدست دادن .

### جوان تا رساند سیاهی بنور برد پیر مسکین سپیدی<sup>۱</sup> بگور

تا : حرف انتهاست .

مراد از «نور» سفید شدن موی سر و ریش است .

محصول بیت : جوان تا سیاهی را به نور برساند ، یعنی تا موی سیاهش سفید شود ، پیر مسکین سفیدی را ، یا سفیدی پیر مسکین را به گور می برد ، یعنی می میرد و هلاک می شود .

### حکایت طیب و پیر مرد<sup>۲</sup>

### کهن سالی آمد بنزد طیب ز نالیدنش تا بمردن قریب

تا : حرف انتهاست .

۱- متن : سود سرمایه . ۲- ف ، سیاهی .

۳- ع ، حکایت پیر فرتوت و طیب ، ف ، حکایت .

محصول بیت : پیری کهن سال به نزد طبیب آمد ، که از نالیدنش به مرگ نزدیک بود یعنی نزدیک بود بمیرد .

که دستم برگ بر نه ای نیک رای  
که پایم همی بر نیاید ز جای

که : حرف بیان است .

دستم : «م» در معنی مقید است به «رگ» در تقدیر : رگم .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : پیر به طبیب گفت : ای طبیب نیک رای ! دستت را به رگم بگذار ، یعنی بضم رابگیر ، که پایم از جای بر نمی خیزد ، یعنی به آسانی نمی توانم حرکت کنم .  
بدان ماند این قامت جفته ام<sup>۱</sup> که گویی بگل در فرورفته ام<sup>۲</sup>

ماند : فعل مضارع مفرد غایب از «مانیدن» یعنی شبیه است .

جفته : به فتح «ج» اسم مفعول است ، از «جفتیدن» به معنی خمیدن .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : این قامت خمیده ام بدان می ماند که گویی به گل فرورفته ام .

بدو گفت دست از جهان برگسل

که پایت قیامت بر آید ز گل

گسل : بهضم و کسر «ك» عجمی و «س» فعل امر مخاطب ، در لغت به معنی قطع کردن است اما در اینجا مراد ترك و فراغت است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : طبیب به پیر گفت : دست از جهان بگسل و هوا و هوس را ترك کن که در قیامت پایت از گل بر آید ، یعنی درد دنیا علاج برایت میسر نیست لیکن برای آخرت سودمند آنست که از دنیا دست برداری تدارك آخرت کنی تا اجر و ثواب حاصلت گردد .



حضرت شیخ به‌پند و معرفت شروع کرده می‌فرماید :

## نشاط جوانی ز پیران مجوی که آب روان باز ناید بجوی

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : به‌طریق خطاب عام می‌فرماید : نشاط جوانی را از پیران مجوی ، زیرا آب رفته دوبرتبه به‌جوی نمی‌آید . حاصل : جوانی به‌منزله آب جاری است که بعد از روان شدن دیگر بر نمی‌گردد .

## اگر در جوانی زدی دست و پای

### در ایام پیری بهش باش و رای

بهش : «ب» حرف مصاحبت . «هش» مخفف «هوش» است به‌معنی عقل .

محصول بیت : اگر در جوانی دست و پای زدی ، یعنی اگر در ایام جوانی عمرت را صرف هوا و هوس کردی ، باری در ایام پیری ، با هوش و خردمند باش ، به عبادت و اطاعت پرداز .

## چو دوران عمر از چهل در گذشت

### مزن دست و پا کابت از سر گذشت

محصول بیت : وقتی دوران عمرت از چهل گذشت ، در خطا و گناه و معصیت دست و پا مزن که عمرت به پایان رسیده ، بعد از آن باید مشغول طاعت و عبادت باشی .

## نشاط آنکه از من رمیدن گرفت

### که شامسم سپیده دمیدن گرفت

محصول بیت : نشاط و سرور آنکه از من رمیدن گرفت که مویم شروع کرد به سفید شدن ، یعنی موی سر و رویم سفید شد . حاصل : شامم شروع کرد به صبح شدن .

## بباید هوس کردن از سر بدر که دور هوس بازی آمد بسر

محصول بیت : بعد از این هوا و هوس را باید از سر بدر کرده به عبادت و طاعت پرداخت که دور هوس بازی به سر آمد ، یعنی دوره شهوت پرستی به آخر رسید .

**سبزی<sup>۱</sup> کجا تازه گردد دلم که سبزه<sup>۲</sup> بخواهد دمید از گلم**

سبزی : با «ی» نسبت یعنی چمن .

محصول بیت : دل من چه وقت باسبزی تازه می گردد ، یعنی دلم کی شاد و خرم می شود که از گل قبرمن عن قریب سبزه خواهد دمید . حاصل : مرگ من نزدیک شده است .

**تفرج کنان در هوا وهوس گذشتیم بر خاک بسیار کس**

محصول بیت : تفرج کنان درعالم جوانی درهوا وهوس ، بر خاک بسیار کس گذشتیم ، یعنی در جوانی وقتی درهوا وهوس سیر می کردیم از کنسارگور اشخاص بسیاری گذشتیم .

**کسانی که دیگر بغیب اندرند بیایند و بر خاک ما بگذرند**

محصول بیت : کسانی دیگر که درعالم غیب هستند وهنوز نیامده اند ، حاصل : در کتم عدم اند ، می آیند و بر مزار ما می گذرند ، یعنی ما بر مزار دیگران گذشتیم ، دیگران هم بعد از ما بر مزار ما می گذرند .

**دریغا که فصل<sup>۳</sup> جوانی برفت بلهو و لعب زندگانی برفت**

لعب : به فتح «ل» و کسر «ع» یعنی بازی .

محصول بیت : دریغا که دوره جوانی رفت . زندگانی بالهو و لعب گذشت !

**دریغا چنان روح پرور زمان**

**که بگذشت بر ما چو برق یمان**

که : حرف رابط صفت است .

یمان : قیاس «یمنی» است ، اما عرب «ی» نسبت را به الف قلب می کنند یعنی الف را بدل از «ی» کرده «یمان» گوید و هر دو را یکجا جمع نمی بندد . اما از سیویه روایتی هست که بعضی عرب «یمانی» می گفتند بانشدید «ی» . فتأمل . تخصیص «برق»

به «یمن» از آن جهت است که برق آنجا بسیار تیز است یعنی زودتر دیده می‌شود .  
**محصول بیت :** دریغا چنان زمان روح پرور و شادی افزا ، که مانند برق یمانی  
 بر ما گذشت ، یعنی ایام جوانی چنان سریع گذشت که سیر نشدیم .

**زسودای آن پوشم و این خورم**  
**نپرداختم تاغم دین خورم**

تا : حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** ازسودای آن را بیوشم و این را بخورم ، یعنی ازقید پوشش و  
 خوردنی و آشامیدنی زمانی آسوده و فارغ نشدم ، تا در آن زمان غم دین بخورم و  
 به آخرت مشغول گردم .

**دریغا که مشغول باطل شدیم زحق دورماندیم و غافل شدیم**  
**محصول بیت :** افسوس که مشغول باطل شدیم؛ ازحق دورماندیم و غافل شدیم .  
**چه خوش گفت باکودک<sup>۱</sup> آموزگار**  
**که کاری نکردیم و شد روزگار**

که : حرف رابط مقول و قول است .

شد : در اینجا یعنی رفت .

**محصول بیت :** چقدر خوش و چقدر زیبا گفت آموزگار به کودکی ، که کاری  
 نکردیم و روزگار عمر گذشت ، یعنی عمر به آخر رسید و کاری مربوط به آخرت  
 انجام ندادیم .

**گفتار اندر غنیمت شماردن جوانی پیش از ضعف پیری<sup>۲</sup>**

**جوانا ره طاعت امروز گیر که فردا جوانی نیاید ز پیر**

جوانا : الف حرف نداست .

که : حرف تعلیل است .

**محصول بیت :** به طریق خطاب عام می فرماید : ای جوان ! راه طاعت و عبادت را امروز در پیش گیر ، یعنی در جوانی مشغول عبادت باش ، زیرا فردا از پیر جوانی نمی آید ، یعنی قدرت جوانی در پیری پیدا نمی شود .

### فراغ دلت هست و نیروی تن

#### چو میدان فراخت گویی بزنی

**محصول بیت :** فراغ و حضور دل هست یعنی هم در دلت فراغت هست و هم در تنت نیرو و قدرت هست ؛ پس چون میدان فراخت گویی بزنی ، یعنی چون به عبادت و طاعت قدرت و قوت داری ، بکوش و به زمان پیری حواله مکن .

#### من آن روز را قدر نشناختم بدانستم اکنون که در باختم

باختم : در اینجا یعنی تلف کردم .

**محصول بیت :** من قدر آن روز جوانی را نشناختم ، اکنون دانستم که ضایع کرده ام و از دستم رفته است .

### قضا روزگاری ز من در ربود

#### که هر روزی از وی شب قدر بود

**محصول بیت :** قضا روزگاری از من در ربود که هر روزی از آن ، همانند شب قدر عزیز و گرانقدر بود .

### چه کوشش کند پیر خر زیر بار

#### تو میرو که بر باد پای سوار

پیر خر : ترکیب مزجی ، در اصل خر پیر است .

**محصول بیت :** خر پیر در زیر بار چه کوشش می تواند بکند و چه چیز دارد ؟ تو برو که براسب باد پای سوار ، یعنی تو در عبادت و طاعت کوشش کن که هنوز قدرت و قوت داری ، وگرنه وقتی پیر شدی چیزی از دستت نمی آید .

## شکسته قدح گر<sup>۱</sup> ببندند چست<sup>۲</sup> نیاورد خواهد بهای درست

چست : یعنی شایسته و خوب .

محصول بیت : اگر قدح شکسته را هر قدر خوب و دقیق هم به هم پیوند دهند ، بهای درست نخواهد آورد ، یعنی بهایی را که قبل از شکسته شدن داشت نخواهد داشت هر قدر هم دقیق چسبیده شود .

## کنون کاوفتادت<sup>۳</sup> بغفلت زدست

### طریقی ندارد بجز باز بست

اوفتادت : «ت» ضمیر خطاب در معنی مقید است به «دست» در تقدیر دستت .

بست : در اینجا به معنی بستن است .

محصول بیت : اما اکنون که به غفلت از دستت افتاد و شکست ، طریقی دیگر جز پیوند دادن و چسبیدن ندارد .

مقصود از این دو بیت آنست که چون ایام جوانی را فوت کردی و با هوا و هوس گذرانندی ، اکنون جز این چاره‌ی نیست که آنچه در جوانی گذشته است به خاطر آوری بقیه عمر را به عبادت و طاعت بیردازی .

## که گفتت<sup>۴</sup> بجیحون در انداز تن

### چو افتاد هم<sup>۵</sup> دست و پای<sup>۶</sup> بزن

که : اسم است به معنی چه کسی ؟

جیحون : رودی بین خراسان و سمرقند است .

محصول بیت : چه کسی به تو گفت که خود را به جیحون در انداز . ولی وقتی حادثه پیش آمد و خود را انداختی ، دست و پای بزن ، یعنی جد و جهدی کن تا خود را نجات بدهی . حاصل : چه کسی گفت که عمرت را در هوا و هوس صرف کنی و خود را در

۱- ف ؛ و ر . ۲- متن ؛ چست . ۳- ع (حاشیه) گرفتادت ، متن ؛ چون فتادت .

۴- متن ؛ گفت . ۵- ع ؛ افتاده‌ای ، متن ؛ افتاد . ۶- متن ؛ پای هم .

دریای عسیان و گناه غرق کنی ، اما وقتی افتادی لااقل در نجات خودت کوشش کن و استغفار و اعتذار بکن .

### بغفلت بدادی زدست آب پاك

چه چاره کنون جز تیمم بخاك

محصول بیت : از روی غفلت آب پاك را از دست دادی ، و فرصت را فوت کردی ، اکنون جز تیمم به خاك چه چاره هست ؟ یعنی حالا که به عبادت جوانان قادر نیستی ، باری عبادت پیران کن .

چو از چابکان درد ویدن گرو و نبردی هم افتان و خیزان برو

محصول بیت : وقتی درد ویدن از چابکان مسابقه را نبردی ، لااقل تکاسل و تکاهل مکن افتان و خیزان در طریق عبادت قدم بردار .

گرو آن باد پایان برفتند تیز تو بی دست و پا از نشستن بخیز

باد پایان : در تقدیر : سواران باد پایان است .

بخیز : فعل امر مفرد مخاطب است از «خیزیدن» .

محصول بیت : اگر عابدان و زاهدان بادپاسوار و مقبول حضرت تیز رفتند ؛ تو

ای بی دست و پا ! از نشستن برخیز و از عقب آنان برو . یا اینک : ای بی دست و پا ، منشین ، افتان و خیزان و آهسته آهسته آنانرا تعقیب کن ، یعنی تا حدود امکان پیش برو ، توقف مکن .

الا ای هنرمند بسیار هوش اگر هوشمندی بمن دار گوش<sup>۲</sup>

محصول بیت : هان ! ای هنرمند بسیار هوشیار و خردمند ! اگر هوشمندی گوش به من دار ، سخن مرا بشنو و به آن عمل کن .

بلند آسمان زیر پای آوری اگر قول سعدی بجای آوری<sup>۳</sup>

محصول بیت : آسمان بلند را زیر پای خود می آوری ، یعنی از فلک بالاتر

۱- ف : بی دست و پای . ۲- ع ، ف : ندارد . ۳- ع ، ف : ندارد .

می‌روی ، اگر گفته سعدی را به‌جای آوری ، یعنی اندرز سعدی را بی‌پذیری و بدان عمل‌کنی .

### حکایت<sup>۱</sup>

شب‌ی خوابم اندر بیابان فید<sup>۲</sup> فرو بست پای دویدن بقید  
فید : بیابانی است در راه مکه .

محصول بیت : شبی در بیابان فید ، خواب پایم را از دویدن به‌فید بست ،  
یعنی خواب چنان بر من غلبه کرد که اصلاً به‌رفتن طاقت نداشتم گویا پایم را درزنجیر  
بسته بود .

شتربانی آمد بهول و ستیز زمام شتر بر سرم زد که خیز  
محصول بیت : شتربانی باهول و ستیز آمد و زمام شتر را بر سرم زد که برخیز!  
اینجا برای خوابیدن مناسب نیست .

مگر دل نهادی بمردن ز پس که بر می‌نخیزی بانگ جرس  
ز پس : یعنی ز پس خواب .

محصول بیت : مگر بعد از این به‌مردن دل نهادی؟ که با بانگ جرس بر  
نمی‌خیزی ، حاصل : اگر در اینجا بنخوابی و بمانی مرگت حتمی است .

### مراهم‌چو تو خواب خوش درس‌رست

ولیکن بیابان بپیش اندرست

محصول بیت : شتربان گفت : من هم مانند تو خواب خوش درس‌دارم ولیکن  
بیابان در پیش است ، اگر در اینجا بمانی حرامی می‌آید و هلاک می‌کند .  
حضرت شیخ به‌پند و معرفت شروع کرده می‌فرماید :

تو کز خواب نوشین بانگ رحیل

نخیزی دگر کی رسی در سبیل

مراد از «بانگ رحیل» بانگ جرس است .

**محصول بیت :** توکه به بانگ جرس از خواب نوین بر نمی خیزی ، دیگر چه وقت در رهروان می رسی ؟ بعضی ها گفته اند که در آن وقت به هنگام کوچ قافله ، می گفتند : «الرحیل الرحیل» تا همه بیدار شوند و اسباب حرکت بندند .

**فرو کوفت<sup>۱</sup> طبل شتر ساربان بمنزل رسید اول کاربان<sup>۲</sup>**

**محصول بیت:** ساربان طبل شتر را فرو کوفت ، اول کاروان نیز به منزل رسید.

حاصل : ساربان کوس رحلت زد ، و اول کاروان نیز به منزل رسید .

**خنک هوشیاران فرخنده بخت**

**که پیش از دهل زن بسازند رخت**

**محصول بیت:** خوشبخت آن هوشیاران فرخنده بخت اند که پیش از طبل زن

رخت و اسباب خود را آماده سازند .

**بره خفتگان تا بر آرند سر نبینند ره رفتگانرا اثر**

**محصول بیت :** در راه خفتگان تا سر بر آورند ، یعنی از خواب بیدار شوند

اثر راه رفتگان ، یعنی اثر کاروان را نمی بینند ، یعنی آنان که در خواب غفلت خوابیده اند

هرگز به مقام بیداران طریق واصل نمی شوند .

**سبق برد<sup>۳</sup> رهرو که برخاست زود**

**پس از ثقل بیدار بودن چه سود**

**محصول بیت :** راهروی که زود برخاست ، یعنی زود بیدار شد ، مسابقه را

برده است . بعد از کوچ کاروان بیدار بودن چه فایده دارد ؟ حاصل : کسی که از خواب

غفلت زودتر بیدار شد پیش رفت ، پس از گذشتن جوانی و رسیدن پیروی آگاه شدن

چه سود دارد ؟

**یکی در بهاران بیفشانده جو چه گندم ستاند بوقت درو**

**محصول بیت:** کسی که در بهاران جو افشانده ، یعنی جو کاشته است به هنگام



درو و خرمن چه گندم می ستاند؟ حاصل : هر کس در دنیا هر کاری کرده در آخرت فقط جزای آنرا دریافت می کند .

### کنون باید ای خفته بیدار بود

#### چو مرگ اندر آرد ز خوابت چه سود

محصول بیت : ای آنکه در خواب غفلتی ! اکنون باید بیدار بود ، اگر مرگ تورا از خواب بیدار کند چه فایده دارد ؟ حاصل : باید پیش از مرگ از خواب غفلت بیدار شد و گرنه وقتی مرگ رسید در آن موقع بیداری چه فایده دارد ؟

### چو شیب اندر آمد بروی شباب

#### شبت روز شد دیده بر کن ز خواب

محصول بیت : وقتی شیب ، یعنی پیری به روی جوانی آمد ، یعنی وقتی ریشت سفید شد و پیر گشتی ، شبت روز شد ، دیده ات را از خواب غفلت بر کن ! حاصل : زمان خواب گذشت ، بعد از این بیدار شو و در کار آخرت اندیشه کن .

### من آنروز بر کندم از عمر امید

#### که افتادم اندر سیاهی سفید<sup>۱</sup>

افتادم : ضمیر متکلم در معنی مقید است به «سیاهی» در تقدیر : سیاهی ام .  
محصول بیت : من آن روز از عمر قطع امید کردم که در موی سیاهم سفیدی افتاد ، یعنی موی سیاهم شروع کرد به سفید شدن .

### دریغا که بگذشت عمر عزیز

#### بخواهد گذشت این دمی چند نیز

محصول بیت : افسوس که عمر عزیز بگذشت ، این چند دم نیز بخواهد گذشت !

### گذشت آنچه در ناصوابی گذشت

#### و رایین نیز هم<sup>۲</sup> در نیایی گذشت

محصول بیت : گذشت آن عمر که در خطا و ناصواب و نامعقول گذشت ، عمری

۱- ع (حاشیه) ، ف ، جوشبیت در آمد . ۲- ع (حاشیه) ، ف ، سپید . ۳- ع ، دم .

که در این قبیل کارها گذشت دریافت آن دیگر ممکن نیست . و اگر این عمر باقی را هم در نیابی می گذرد ، آن وقت بکلی محروم و مغبون می شوی .

### کنون وقت تخمست اگر پروری

گر امید داری<sup>۱</sup> که خرمن بری

محصول بیت : اکنون وقت تخم و زراعت است اگر پرورش دهی ؛ اگر امیدداری که خرمن بری و غله حاصل بکنی ، یعنی اگر جنت امیدداری ، عبادت و طاعت کن که زمانش حلاست که در قید حیات هستی .

بشهر قیامت مرو تنگدست که وجهی ندارد بحسرت نشست

محصول بیت : بشهر قیامت تنگدست مرو ، یعنی بی عمل مرو ، زیرا در آنجا به حسرت نشستن وجهی ندارد ، زیرا عزت هر کس در آنجا نسبت به عملش می باشد .

### گرت چشم عقلست تدبیر گور

کنون کن که چشمت نخورد دست مور

تدبیر گور : مرهون است به مصراع دوم .

محصول بیت : اگر چشم عقل داری ، تدبیر گور را اکنون کن که چشمت را مور نخورده است ، یعنی مادام که زنده هستی برای آخرت فکر کن و فرصت را از دست مده .

### بمایه توان ای پسر سود کرد

چه سود آید<sup>۲</sup> آنرا که سرمایه خورد

محصول بیت : ای پسر ! سود کردن بوسیله سرمایه امکان دارد . به آن کسی که سرمایه اش را خورده چه سود می آید ؟ حاصل : تحصیل ثواب ممکن است اما کسی که عمرش را در هوا و هوس صرف کرده ، در آخرت چه پاداشی خواهد داشت ؟

### کنون کوش کاب از کمر درگذشت

نه وقتی که سیلاب<sup>۳</sup> از سرگذشت

محصول بیت : اکنون که آب از کمرت گذشته ، در عبادت و طاعت بکوش ،

حاصل : هنوز که عمرت به آخر نرسیده و اجل کلویت را نگرفته در تحصیل ثواب و خیر سعی کن ، نه وقتی که سیلاب ازسرت گذشت ، یعنی کوشیدن در آخر عمر فایده نمی دهد .

### کنونت که چشمست اشکی بیار زبان در دهانست عذری بیار

محصول بیت : اکنون که چشم داری ، یعنی زنده هستی ، اشکی بیار ، یعنی هنوز که چشمت نپوسیده ، برای ثواب و گناه اشکی بیار ، اکنون که زبانت در دهان است برای گناهان عذری بیار . حاصل : اکنون که قادر به تکلمی ، از گناهانت توبه و استغفار کن .

### نه پیوسته باشد روان در بدن نه همواره گردد زبان در دهان

محصول بیت : روان پیوسته در بدن نخواهد بود البته روزی اجل می رسد و قبض می کند . زبان همواره در دهان نمی گردد یعنی همواره قادر به تکلم نمی شود .

### کنون بایدت عذر تقصیر گفت نه چون نفس ناطق ز گفتن بخت

گفت : در اینجا به معنی گفتن است .  
محصول بیت : عذر تقصیری که مرتکب شده ای اکنون باید بگویی که به نطق و گفتار قادر هستی . نه آن زمان که نفس ناطق از گفتن خاموش شده است . حاصل : آن وقت که قادر به توبه نیستی و نمی توانی عذری بر زبان آوری ، استغفار امکان ندارد پس فرصت را فوت مکن .

### زدانندگان بشنو امروز قول که منکر<sup>۱</sup> نکیرت<sup>۲</sup> پیرسد<sup>۳</sup> بهول

منکر و نکیر : دو فرشته اند که در قیام از انسان سؤالات می کنند . «ت» ضمیر

خطاب است .

محصول بیت : امروز از دانشمندان سخن بشنو ، جوابی را که درقبر به نکیر و منکر خواهی داد امروز یاد بگیر ، زیرا فردا درگور نکیر و منکر باهول و هیبت سؤال می کنند .

و جایز است «که» حرف رابط صفت باشد ، یعنی ، قولی را که نکیر و منکر با هیبت و هول می پرسند امروز یاد بگیر . اگر امروز یاد نگیری فردا چگونه جواب خواهی داد ؟

### غنیمت شمار این گرامی نفس

که بی مرغ قیمت ندارد قفس

محصول بیت : این نفس گرامی را غنیمت بشمار ، مراد حیات است . زیرا قفس بی مرغ ارزش ندارد .

### مکن عمر ضایع بافوس و حیف

که فرصت عزیزست و الوقت سیف

افسوس و حیف : درمقام مسخره و ریشخندگویند .

الوقت سیف : در تقدیر : الوقت سیف ، قاطع .

محصول بیت : عمرت را با افسوس و حیف ضایع مکن بلکه در اعمال صالح و علم نافع صرف کن . زیرا فرصت عزیزست و وقت نیز مانند شمشیر برنده است که به عقب بر نمی گردد .

### حکایت

قضا زنده ای را رگ جان برید

دگر کس بمرگش گریبان درید

محصول بیت : قضای خدا رگ جان زنده ای را برید ، یعنی به حکم الهی

کسی فوت کرد . کسی دیگر درمرگ او گریبانش را درید . حاصل : یکی از اقوام ماتم او را گرفت .

### چنین گفت بیننده‌ای تیزهوش

#### چو فریاد وزاری رسیدش بگوش

محصول بیت : خردمندی تیزهوش چنین گفت؛ وقتی آن فریاد وزاری به گوشش رسید ، یعنی وقتی فریاد وزاری آن شخص را شنیدگفت - مقول بیت بعدی است :  
زدست شما مرده بر خویشتن

#### گرش دست بودی دریدی کفن

محصول بیت : اگر مرده دست داشت ، یعنی اگر می توانست ، ازدست شما کفنش را بر خود می درید ، یعنی از شدت ناراحتی کفن خود را می درید .

### که چندین ز تیمار و دردم مپیچ

#### که روزی دو پیش از تو کردم بسیچ

تیمار : در اینجا یعنی غم .

بسیچ : یعنی ترتیب سفر .

محصول بیت : مرده کفن خود را می درید که این قدر درغم و درد من ناراحت مباش و زحمت مکش ، زیرا من نهایت دوروز پیش از تو تدارک سفر دیدم و از دنیا به آخرت انتقال یافتم .

### فراموش کردی مگر مرگ خویش

#### که مرگ منت ناتوان کرد و ریش

محصول بیت : مگر مرگ خود را فراموش کردی ، که مرگ من تو را ناتوان و آزرده کرد ؟

حضرت شیخ به معرفت و اندرز شروع می کند و می فرماید :

## محقق چو<sup>۱</sup> بر مرده ریزد گلش

نه بروی که بر خود بسوزد دلش

گمل : به کسر «ك» عجمی در اینجا به معنی خاک است .

محصول بیت : محقق و خردمند وقتی بر مرده خاک می ریزد ، یعنی مرده اش را دفن می کند و بر رویش خاک می ریزد خاک را بر روی مرده نمی ریزد بلکه بر خودش دلش می سوزد که عاقبت من نیز همین حال را خواهم داشت بدان جهت خاک می ریزد نه از ترحم بر مرده .

## زهجران طفلی که در خاک رفت

چه نالی که پاک آمد و پاک رفت

محصول بیت : از هجران و دوری طفلی که در خاک رفت ، یعنی مرد ؛ چه می نالی ؟

که پاک آمد و پاک رفت ، یعنی به دنیا پاک آمد و از دنیا پاک رفت .

تو پاک آمدی بر حذر باش و پاک<sup>۲</sup>

که ننگست ناپاک رفتن بخاک

محصول بیت : به طریق خطاب عام می فرماید : تو پاک آمدی ، پس بر حذر باش

و بترس . یا اینکه : تو پاک آمدی بر حذر و پاک باش ، که ناپاک به خاک رفتن ننگ است .

حاصل : باید از دنیا پاک رفت .

کنون باید این مرغ را پای بست

نه آنگه<sup>۳</sup> سر رشته بردت زدست

بست : به معنی بستن است .

بردت : ضمیر خطاب در معنی مفید است به «دست» در تقدیر : دستت .

محصول بیت : اکنون باید پای این مرغ را بست ، یعنی اکنون باید مرغ

روح را به حصول ثواب و تدارک آخرت مشغول کرد . نه آن وقت که سر رشته را از دست

۱- ع (حاشیه) ، ف : که . ۲- ع ، پاک . ۳- ع ، ف : نه آنگه که .

گرفت و برد، یعنی پیش از پرواز مرغ روح از قفس تن، باید به عبادت و اطاعت پرداخت، زیرا بعد از پرواز روح امکان ندارد.

### نشستی بجای دگر کس بسی نشیند بجای تو دیگر کسی

محصول بیت: تو در جای کس دیگر بسیار نشستی و منصب او را تصرف و اشغال نمودی، کسی دیگر نیز در جای تو می نشیند و حکومت تو را در دست می گیرد.

### اگر پهلوانی و گرتیغ زن نخواهی بدر بردن الا کفن

محصول بیت: اگر پهلوان هستی و اگر شمشیر زن، از دنیا جز کفن چیزی بدر نخواهی برد. حاصل: به جهان عربان آمده‌ای اگر ممکن باشد نهایت بایک کفن می روی.

### خر وحش اگر بگسلاند کمند

#### چو درریگ ماند شود پای بند

محصول بیت: خر وحشی اگر کمند و بندش را بگسلاند، چون در توی ریگ بماند یعنی در ریگ فرو رود پای بند می شود، زیرا خر وحشی نمی تواند مانند دیگر حیوانات در ریگ حرکت کند.

### ترا نیز چندان بود دست زور

#### که پایت نرفتست در ریگ گور

محصول بیت: زور دست تو نیز چندان است که پایت در ریگ گور نرفته است یعنی مادام که زنده هستی، در دست و دیگر اعضایت نیرو هست.

### منه دل بدین سالخورده مکان که گنبد نیاید بروگردگان<sup>۲</sup>

گردگان: بعضیها گفته‌اند هر دو «ك» عربی است و بعضیها گفته‌اند اولی عربی و دومی فارسی است و بعضی بالعکس گفته‌اند.

محصول بیت: بر این مکان سالخورده، یعنی دنیای کهنه دل منه، زیرا گردگان بر روی گنبد ثابت نمی ماند، یعنی همچنانکه گردگان بر روی گنبد قرار نمی گیرد در

دنیا هم کسی جاوید نمی ماند البته یکی یکی می رود .

## چو دی رفت و فردا نیامد بدست

حساب از همین يك نفس کن که هست

محصول بیت : چون دیروز رفت و فردا به دست نیامد ، یعنی چون عمر ماضی گذشت و چگونگی آینده نیز معلوم نیست ، پس حساب همین يك نفس کن که هست ، یعنی ماضی گذشت و چگونگی مستقبل هم معلوم نیست پس فقط زمان حال اعتبار دارد .

### حکایت<sup>۱</sup>

فرو رفت جم را یکی نازنین

کفن کرد چون گرمش ابریشمین

محصول بیت : يك فرزند نازنین جم فوت شد ، مانند گرم ابریشم از ابریشم براو کفن کرد .

بدخمه در آمد پس از چند روز

که بروی بگرید<sup>۲</sup> بزاری و سوز

دخمه : یعنی قبر .

محصول بیت : پس از چند روز جم به قبر فرزندش در آمد که با زاری و سوز دل براو گریه کند .

چو پوسیده دیدش حریر کفن

بفکرت چنین گفت با خویشتن<sup>۳</sup>

محصول بیت : وقتی کفن حریر مرده را پوسیده دید ، اندیشناک به خویشتن

چنین گفت :

۱- ع ، حکایت وفاة پسر جمشید شاه . ۲- متن ، درآمد از .

۳- متن ، بگرید . ۴- متن ، ناخویشتن .



من از گرم برکنده بودم بزور بکنند ازوباز کرمان گور<sup>۱</sup>

محصول بیت : من ابریشم را به زور از گرم برکنده بودم ، گرمهای گور بازهم به زور از او بکنند ، یعنی بازگرفتند .  
حضرت شیخ می فرماید :

دو بیتم جگر کرد روزی کباب

که میگفت گوینده ای بارباب

دو بیتم : «م» ضمیر در معنی مقید است به جگر در تقدیر : جگرم .  
محصول بیت : روزی دو بیت جگرم را کباب کرد ، یعنی دلم را سوزاند ، که آن دو بیت را گوینده ای بارباب می خواند :

دریغا که بی ما بسی روزگار بروید گل و بشکفت نوبهار

محصول بیت : دریغا که بدون ما ، یعنی بعد از ما ، خیلی وقت گل می روید و نوبهار می شکفت .

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت<sup>۲</sup>

بیاید که ما خاک<sup>۳</sup> باشیم و خشت

محصول بیت : بسیار می آید تیر و دی و اردیبهشت ماه که ما خاک می شویم و خاک ما خشت می شود .

پس از ما همین گل<sup>۴</sup> دمد بوستان

نشینند با یکدگر دوستان<sup>۵</sup>

بوستان : در اینجا ظرف مکان واقع شده ، در تقدیر : در بوستان .  
محصول بیت : پس از ما در بوستان بسیار گل می دمد . دوستان با یکدیگر

۱- ف ، اضافه دارد ،

درین باغ سروی نهاد بلند

قضا نقش یوسف جمالی نکرد

۲- متن : اردیبهشت . ۳- متن : که خاک . ۴- متن : پس از ما گل . ۵- ع ، ف ، ندارد .

خیلی می‌نشینند ، یعنی ما از دنیا می‌رویم و دوستانی که بعد از ما می‌مانند خیلی باهم خواهند نشست و به‌عیش و صفا خواهند پرداخت .

### حکایت<sup>۱</sup>

یکی پارسا سیرت حق پرست فتادش یکی خشت زرین بدست

محصول بیت : شخصی پارسا سیرت حق پرست ، به دستش يك خشت زرین افتاد .

سر هوشمندش چنان خیره شد<sup>۲</sup>

ز سودا دل روشنش تیره شد<sup>۴</sup>

خیره : اسم است به معنی سراسیمه .

ز سودا : متعلق است به «خیره شد» یعنی خیره شد ز سودا . بعد از این يك «که» رابط مقدر است .

محصول بیت : سر هوشمند و خردمند او چنان از سودا و مالخولیا خیره شد که دل روشنش تیره شد . حاصل : قلب آینه مانند صافش کدر گردید .

همه شب در اندیشه کین گنج و مال

درو تازیم ره نیابد<sup>۵</sup> زوال

تا : حرف توقيت است .

تازیم : فعل مضارع متکلم وحده از «زییدن» به معنی زیستن .

محصول بیت : درویش هر شب در این اندیشه بود که این گنج و مال ، مادام که در حیات هستم زوال بر آن راه نیابد ، و به کسی نیازمند نمی‌شوم .

دگر قامت عجزم از بهر خواست

نیاید بر کس دو تا کرد و راست

قامت عجز : اضافه لامیه است مجازاً .

۱- ع ، حکایت یافتن عابد خشت زرا . ۲- ع ، ف ، کرد . ۳- ع ، ف ، که .

۴- ع ، ف ، کرد . ۵- متن : نیابد ره .

خواست: در اینجا به معنی خواستن است.

محصول بیت: دیگر قامت ناتوانم را از برای خواستن لازم نیست در نزد کسی دو تا و راست کنم. حاصل: دیگر نیاز ندارم که به کسی تعظیم و تکریم بکنم، زیرا من نیز مثل آنان ثروتمند هستم.

سرایایی کنم پای بستش رخام درختان سقفش همه عود خام

پای بست: در اینجا به معنی اساس نیست بلکه به معنی چوب بست است.

رخام: یعنی مرمر.

عود خام: یعنی عود اعلا.

محصول بیت: سرایی بنا می‌کنم که پای بستش مرمر باشد، درختان سقفش همه از عود خام باشد.

یکی حجره خاص از پی بوستان

در حجره<sup>۱</sup> اندر سرا بوستان

سرا بوستان: بوستانی است که در داخلش سرای هست.

محصول بیت: حجره‌یی مخصوص بوستان بنا می‌کنم. در حجره به بوستان سرای باز شود.

بفر سودم از رقعہ بر رقعہ دوخت

تف دیگدان<sup>۲</sup> چشم و مغزم بسوخت

بفر سودم: یعنی ناتوان شدم.

دوخت: در اینجا به معنی دوختن است.

تف: یعنی گرما.

دیگدان: یعنی اجاق.

محصول بیت: از رقعہ بر رقعہ دوختن فرسوده و ناتوان شدم. گرمای اجاق

چشم و مغزم را سوخت، یعنی از دمیدن در اجاق، از آتش افروختن و ازدودش سرم

گیج رفت و چشم سوخت ، و از طعام پختن خسته شدم .

## دگر زیردستان پزندم خورش

### براحت دهم روح را پرورش

پزندم : « پزند » فعل مضارع جمع غایب از « پزیدن » . « م » ضمیر منصوب متصل ، در معنی مقید است به « خورش » در تقدیر : خورشم .

محصول بیت : بعد از این دیگر زیردستان و خدمتکاران غذایم را می پزند ، به راحت و حضور روح را پرورش می دهم . یعنی پس از این خدمتکاران برایم غذا می پزند و من با خاطری راحت می خورم .

### بسختی بکشت این نمد بستم روم زین سپس<sup>۱</sup> عبقری گستم

نمد : پارچه‌ی کلفت که از پشم یا کرک مالیده سازند .

عبقری : یعنی نیکو و نفیس .

محصول بیت : این نمد بستر ، مرا به سختی کشت ، یعنی از بسکه روی این بستر نمدین خوابیدم رنجور شدم . بروم بعد از این يك تشك از پارچه خوب بگستم و در رختخواب فاخر بخوابم .

### خیالش خرف کرد و کالیوه رنگ<sup>۲</sup>

### بمغزش فرو برده خرچنگ چنگ

خرف : به فتح «خ» معجمه و کسر «ر» یعنی پیر چروکیده .

کالیوه : با «ك» عجمی یعنی احمق و ابله .

خرچنگ : یعنی خرچنگ که عرب «سرطان» گوید نام مرضی است دسر  
محصول بیت : خیال او را خرف و دیوانه شکل کرده ، خرچنگ چنگش را  
به مغزش فرو برده بود ، یعنی به عقلش خلل رسیده بود .

۱- ع ، روم بعد از این ، معنی ، روم زین پیش . ۲- ع ، کالیورنگ .

## فراغ مناجات و رازش<sup>۱</sup> نماند

### خور و خواب و ذکر<sup>۲</sup> نمازش نماند

محصول بیت: برای مناجات و رازونیاز یعنی به رازونیاز با خدا، دیگر فراغ بال و صفای باطنش نماند، یعنی هوس مال و ثروت اینها را از خاطرش برد.

### بصحرا در آمد سر از عشوه مست

### که جایی نبودش قرار نشست<sup>۳</sup>

عشوه: یعنی سودا و خیال.

محصول بیت: درویش، سرش از عشوه و سودای مال مست به صحرا آمد، زیرا از سودا و خیال دنیوی درجایی ثبات و قرار نداشت. حاصل: از فکر فاسد و خیال باطل نمی توانست درجایی قرار بگیرد.

### یکی بر سر گور گل میسرشت

### که حاصل کند ز آن گل گور خشت

محصول بیت: درویش دید که شخصی بر سر گوری گل می سرشت تا از گل آن گور خشت کند.

### باندیشه لختی فرو رفت پیر که ای نفس کوتاه نظر پندگیر

که: حرف رابط مقول و قول مقدر است.

محصول بیت: پیر وقتی این جریان را دید لختی به اندیشه فرو رفت که ای نفس کوتاه نظر و بی بصیرت! از این حال پندگیر.

### چه بندی درین خشت زرین دلت

### که يك روز خشتی کنند<sup>۴</sup> از گلت

محصول بیت: در این خشت زرین دلت را چه می بندی؟ که يك روز از گلت تو خشت می کنند.

## طمع را نه چندان دهانست باز

که بازش نشیند بیک لقمه آز

محصول بیت : دهان طمع چندان باز نیست که با یک لقمه آزش باز نشیند و دفع شود ، یعنی باخت زین آرتو از بین نمی رود .

## بدارای فرومایه زین خشت دست

که جیحون نشاید بیک خشت بست

محصول بیت : پیر با خود گفت : ای نفس فرومایه ! از این خشت دست بدار و طمع پیر ، زیرا رود بزرگ جیحون را نمی توان بایک خشت بست ، یعنی طمع تو شبیه رود جیحون است بایک خشت زین از بین بردنش امکان ندارد .  
حضرت شیخ به معرفت و اندرز شروع کرده می فرماید :

تو غافل در اندیشه سود و مال<sup>۱</sup> که سرمایه عمر شد پایمال

محصول بیت : تو در اندیشه سود و مال غافل هستی ، که سرمایه عمرت پایمال شد و رفت . حاصل : عمرت تلف شد تو هنوز غافلی .

برین خاک چندین صبا بگذرد<sup>۲</sup> که هر ذره از ما بجایی برد<sup>۳</sup>

محصول بیت : بر این خاک ، یعنی بر روی قبر ما آن قدر باد صبا می وزد ، که هر ذره از ما را به جایی می برد . حاصل : ذرات وجود ما را به جهان پراکنده می کند .

## غبار هوا چشم عقلت<sup>۴</sup> بدوخت

سموم هوس گشت عمرت بسوخت<sup>۵</sup>

محصول بیت : غبار هوا و شهوت پرستی ، چشم عقلت را دوخت ، یعنی کور کرد . سموم هوس کشتزار عمرت را سوخت ، تو نیز از این غافلی .

۱- ع ، سود مال . ۲- ع (حاشیه) ، بدین . ۳- ع (حاشیه) ، چندان .

۴- ف ، ندارد . ۵- معن ، ففلت . ۶- ع ، ربود .

## بکن سرمه غفلت از چشم پاک

### که فردا شوی سرمه در چشم خاک

محصول بیت: سرمه غفلت را از چشمت پاک کن و بینا و بصیر باش، که فردا در چشم خاک سرمه می شوی، یعنی در قبر پوسیده شده همانند سرمه خاک می شوی.

### حکایت

## همیان دو تن دشمنی بود و جنگ

### سر از کبر بریکدگر چون پلنگ

محصول بیت: در میان دو تن جنگ و دشمنی بود، از کبر سرشان بریکدیگر مانند پلنگ بود، یعنی نسبت به یکدیگر متکبر و سرکش بودند.

### زدیدار هم تابحدی رمان که بر هر دو تنگ آمدی آسمان

رمان: صفت مشابه است از «رمیدن».

محصول بیت: از ملاقات و دیدار همدیگر تا آن حد رمیده و متنفر بودند که بر هر دو آسمان تنگ می آمد، حاصل: از کبر و خشم در دنیا نمی گنجیدند.

## یکی را اجل بر سر آورد جیش

### سر آمد برو روزگار ان عیش

محصول بیت: بر سر یکی از آنان اجل لشکر کشید، یعنی یکی فوت کرد، روزگار عیش و صفا برو سر آمد. حاصل: زمان عمر و حیاتش تمام شد.

## بداندیش وی را درون شاد گشت

### بگورش پس از مدتی بر گذشت

محصول بیت: دل دشمن در مرگ او شاد شد، پس از مدتی از کنارگورش گذشت.

۱- ع، در شماتت دشمن بر مرگ عدو و تنمیر او از مرگ. ۲- متن، تن.

۳- ع، ف، در. ۴- متن، روزگار. ۵- متن، در گذشت.

## شبستان گورش در ' اندوده دید

که وقتی سرایش زرانده دید

محصول بیت : خانه گورش ، یعنی گورش را درانده دید ، یعنی گل اندوده دید  
و حال آن که در موقع حیات سرایش را زر اندود دیده بود ، یعنی با آب طلا مزین  
منقش دیده بود .

## خرامان بهالینش آمد فراز

همی گفت باخود لب از خنده باز

محصول بیت : خرامان بهالینش ، یعنی بر سر قبرش آمد درحالی که لبش از  
خنده باز بود ، با خود می گفت ، یعنی خنده کنان می گفت - مقول قول بیت بعدی است :  
خوشا وقت مجموع آن کس که اوست

پس از مرگ دشمن در آغوش دوست

محصول بیت : خوشا وقت مجموع آن کس که پس از مرگ دشمنش در آغوش  
دوست است ، یعنی پس از مرگ دشمن در آغوش دوستش می خوابد .

## پس از مرگ آن کس نباید گریست

که روزی پس از مرگ دشمن بزیست

محصول بیت : پس از مرگ آن کس نباید گریست که پس از مرگ دشمنش  
يك روز زنده ماند .

## ز روی عداوت بازوی زور

یکی تخته بر کندش از روی گور

محصول بیت : از روی عداوت ، به نیروی بازویش ، از روی گور تخته‌یی  
بر کند تا ببیند که در زیر خاک حالش چگونه است ؟

## سر تاجور دیدش اندر مفاک

دو چشم جهان بینش آکنده آخاک

مفاک : بهضم وفتح «م» ، یعنی کود .



محصول بیت: سرش را که در دوره حیات تاجور بود، در آن گود دید، دو چشم جهان بینش پر از خاک بود، یعنی سر و چشمش را در این وضع دید.

وجودش گرفتار زندان گور تنش طعمه کرم و تاراج مور  
محصول بیت: وجودش را گرفتار زندان گور دید، تنش را طعمه کرم و تاراج مور دید. حاصل: وی را در چنین اوضاع دید.

چنان تنگش آکنده خاک استخوان  
که از عاج پر<sup>۱</sup> توتیا سر مه دان  
تنگش: ضمیر در معنی مقید است به «استخوان».

محصول بیت: استخوانش را خاک چنان تنگ پر کرده بود که گویا از عاج سرمدانی بود پر از توتیا.

ز دور فلک بدر رویش هلال ز جور زمان سر و قدش خلال  
محصول بیت: بدر رویش از دور فلک هلال شده بود، قد سرش از جور زمان خلال شده بود.

کف دست و سر پنجه زورمند جدا کرده ایام بندش ز بند  
محصول بیت: ایام بند از بند کف و دست و سر پنجه زورمندش را جدا کرده بود، یعنی از هم پاشیده بود.

چنانش بر او رحمت آمد ز دل که بسرشت بر خاکش<sup>۲</sup> از گریه گل  
محصول بیت: چنان بر مرده از دلش رحمت آمد که بر گورش از گریه خاک را گل کرد. حاصل: چنان گریه کرده که خاک گورش گل شد.

پشیمان شد از کرده و خوی زشت  
بفرمود بر سنگ گورش نوشت<sup>۳</sup>  
محصول بیت: از کار ناپسندیده و خوی زشت خود پشیمان شده فرمود بر

۱- ع، ف، معن، بر. ۲- ع، کورش. ۳- ع، ف، نبشت.

سنگ گور او این بیت را نوشتند :

**مکن شادمانی<sup>۱</sup> بمرگ کسی که دهرت نما ند پس از وی بسی**

**محصول بیت :** بمرگ کسی شادمانی مکن ، زیرا روزگار تو را هم پس از او زیاد زنده نمی گذارد ، یعنی تو هم رفتنی هستی .

حضرت شیخ به معرفت شروع کرده می فرماید :

**شنید این سخن عارفی هوشیار بنالید گای قادر کردگار**

**محصول بیت :** عارفی هوشیار این سخن را شنید ؛ نالید و گفت : ای کردگار توانا !

**عجب گر تو رحمت نیاری بر او**

**که بگریست دشمن بزاری بر او**

**محصول بیت :** یارب ! عجب است که تو بر او رحمت نیآوری و او را نبخشی ، یعنی البته می بخشی . زیرا دشمن بر او بگریست ، یعنی دشمن بر او رحمت آورد و گریه کرد پس تو که دوست او هستی به طریق اولی برو رحمت می کنی .

**تن ما شود نیز روزی چنان که بروی بسوزد دل دشمنان**

**محصول بیت :** تن ما نیز روزی چنان می شود ، که دل دشمنان بروی می سوزد ، یعنی وجود ما نیز روزی به چنین حالی درمی آید که دشمنان بر آن ترحم می کنند .

**مگر در دل دوست رحم آیدم<sup>۲</sup> که بیند که دشمن ببخشایدم**

**محصول بیت :** امید است که بر من در دل دوست رحم آید ، چون می بیند که دشمن بر من می بخشاید و بر ایم گریه می کند .

**بجایی رسد کار سر دیر و زود<sup>۳</sup>**

**که گویی در او دیده هرگز نبود**

**محصول بیت :** کار سر دیر یا زود به جایی می رسد که گویی هرگز در او دیده

نبوده است ، یعنی به حالی می ماند که اگر ببینی می گویی هرگز چشم نداشته است .

### حکایت<sup>۱</sup>

زدم تیشه يك روز بر تل خاك بگوش آمدم ناله دردناك

آمد : «م» در معنی مقید است به «گوش» در تقدیر : گوشم .

محصول بیت : روزی بر تل خاك تیشه زدم ، یعنی جایی را کندم ، به گوشم

ناله دردناکی آمد ، یعنی از خاك ناله یی شنیدم .

که زنهار<sup>۲</sup> اگر مردی آهسته تر

که چشم و بنا گوش و رویست و سر

محصول بیت : از خاك آواز آمد که زینهار ! اگر جوانمردی ، تیشه را

آهسته تر بزنی که چشم و گوش و روی و سرم است . حاصل : اینجارا که می کنی اعضای

وجود انسانی است ، تیشه را آهسته بزنی .

### حکایت<sup>۲</sup>

شبی خفته بودم بعزم سفر پی کاروانی گرفتم سحر

محصول بیت : يك شب به عزم سفر خوابیده بودم ، صبح پی کاروانی را گرفتم ،

یعنی از عقب کاروانی رفتم .

بر آمد یکی سهمگین باد گرد<sup>۳</sup>

که بر چشم مردم جهان تیره کرد

باد گرد : یعنی گردباد .

محصول بیت : گردباد سهمگینی بر آمد که جهان را بر چشم مردم

تیره و تار نمود .

بره در<sup>۴</sup> یکی دختر خانه بود بمعجز غبار از پدر میزدود

بره در : «ب» حرف ظرف . «در» آنرا تأکید می کند .

۱- ع ، ف ، ندارد . ۲- متن ، زینهار . ۳- ع ، حکایت پدر و دختر خورد .

۴- ع ، ف ، باد و گرد . ۵- ع ، ف ، بر .

دختر خانه : یعنی دختر خانه پرور و سفرناکرده .

معجر : یعنی روسری .

محصول بیت: در راه همراه ما يك دختر خانه پرور بود که بیرون نرفته و سفرناکرده بود . با روسری غبار از صورت پدرش پاک می کرد .

پدر گفتش ای نازنین چهر من

که داری دل آشفته از مهر من

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : پدرش گفت : ای دختر نازنین چهره من ، که از مهر من دل را آشفته می داری ، یعنی از محبت من اینهمه ناراحت می شوی ؛

نه چندان نشیند برین چهره<sup>۲</sup> خاک

که بازش بمعجر توان کرد پاک<sup>۳</sup>

محصول بیت : برین صورت من چندان خاک نمی نشیند که بازهم بتوان با روسری پاکش کرد .

حضرت شیخ به پند و معرفت شروع کرده می فرماید :

ترا نفس رعنا چو سرکش ستور

دوان میبرد تا بسر<sup>۴</sup> شیب گور

محصول بیت: به طریق خطاب عام می فرماید : نفس رعنا مانند ستور سرکش تو را دوان می برد تا به سرگودی گور .

اجل ناگهت بگسلاند رکیب<sup>۵</sup> عنان بازنتوان گرفت از نشیب

ناگهت : «ت» ضمیر خطاب ، در معنی مقید است به «رکیب» یعنی رکیبیت .  
رکیب : ممال «رکاب» است به ضرورت قافیه .

۱- ع (حاشیه) ، ف : آشفته مهر . ۲- ع ، ف : درین دینه . ۳- معن : پاک کرد .

۴- ع ، س . ۵- ع ، رکاب .

**محصول بیت:** به محض رسیدن به نزدیک کور، اجل ناکهان رکابت را می‌گسلاند، عنان را از نشیب کور باز نتوان گرفت، پس در آن می‌افتی و می‌مانی. حاصل آنست که تابع هوای نفس می‌شوی و از تدارك آخرت غافل می‌مانی، ناگاه اجل می‌رسد در آن حال به آخرت منتقل می‌شوی. العیاذ بالله.

**گفتار در موعظه و پند**

### خبر داری ای استخوانی قفس

**که جان تو مرغیست نامش نفس**

**محصول بیت:** به طریق خطاب عام می‌فرماید: ای قفس استخوانی! آیا خبر

داری، که جان تو مرغی است که نامش نفس است؟

**چو مرغ از قفس رفت و بگسست قید**

**دگر ره نگردد بسعی تو صید**

**محصول بیت:** وقتی مرغ از قفس پرید و قید و بند خود را بگسست، دوباره

به سعی تو صید نمی‌شود. حاصل: پس از مرگ دومی نمی‌توان زندگی به دست آورد.

پس اکنون فرصتی است برای هر کس، که بکارهای آخرت بپردازد.

**نگه دار فرصت که عالم دمیست**

**دمی پیش دانا به از عالمیست**

**محصول بیت:** فرصت را نگاه دار که عالم در حقیقت یک نفس است. یک دم

در پیش شخص دانا بهتر از تمام عالم است، یعنی دمی که در آن به خیر آخرت کار کنی

بهتر از تمام دنیاست چون به درد آخرت آن دم می‌خورد.

**سکندر که بر عالمی حکم داشت**

**در آن دم که میرفت عالم گذاشت**

**محصول بیت:** اسکندر که بر تمام عالم حکم داشت، یعنی پادشاه تمام عالم بود

در آن دم که از دنیا می‌رفت جهان را گذاشت و رفت ، با خودش نبرد .

### میسر نبودش کزو عالمی<sup>۱</sup> ستانند و مهلت دهندش دمی

محصول بیت: میسر و ممکن نشد که عالم را از او بستانند و يك دم بر او مهلت بدهند . پس معلوم می‌شود که يك لحظه از تمام عالم بهتر است .

### برفتند و هر کس درود آنچه کشت

#### نماند بجز نام نیکو و زشت

محصول بیت: برفتند ، یعنی مردند و به جهان دیگر رفتند و هر کس آنچه کشت درو کرد ، یعنی در این دنیا هر چه کرده بود در آخرت جزایش را گرفت . در دنیا جز نام نیکو و زشت نمی‌ماند ، بقیه همه فانی است .

### چرا دل برین کاروانگه نهیم<sup>۲</sup> که یاران برفتند و ما بر رهیم<sup>۳</sup>

محصول بیت: چرا بر این کاروانسرا دل نهیم ، یعنی به دنیا عشق ورزیم ؟ در حالی که یاران رفتند و ما هنوز در راه هستیم و پشت سر آنان می‌رویم .

### دل اندر دلارام دنیا میند<sup>۴</sup> که نشست با کس که دل بر نکند

دلارام: ترکیب وصفی است از «آرامیدن» به معنی مایه آرامش دل . در اینجا به معنی سرور است و جایز است که مجازاً جاریه چنگی مشهور باشد .

محصول بیت: به طریق خطاب عام می‌فرماید: به دلارام دنیا دل میند ، یعنی به این زن دل مده ، زیرا با کسی نشست و مصاحبت نمود که دلش را نکند . حاصل: هر کس به دنیا عشق ورزید البته فریب خورد .

### چو در خاکدان لحد خفت مرد

#### قیامت بیفشاند از روی<sup>۴</sup> گرد

محصول بیت: مرد وقتی در خاکدان گور خوابید ، یعنی وقتی داخل قبر شد ،

۱- متن: در عالمی . ۲- متن: برفتند ما . ۳- ع ، ف: اضافه دارد ؛ پس از ما همین گل دهد (ع: دمدم) بوستان نشینند با یکدیگر دوستان  
۴- ف: موی .

فقط در قیامت گرد از روی می افشاند .

### سر از جیب غفلت بر آور کنون

که فردا نماند بخجالت<sup>۱</sup> نگون

محصول بیت : سرت را اکنون از جیب غفلت بر آور ، یعنی اکنون که در قید حیات هستی غفلت را ترك كن وتدارك آخرت بكن ، تا در قیامت از خجالت سرت نگون نماند ، یعنی در قیامت شرمنده نشوی .

نه چون خواهی آمد بشیر از در

سر و تن بشویی ز گرد سفر

محصول بیت : متضمن استفهام انکاری است . آیا چنین نیست که وقتی می خواهی به شیراز بیایی ، سر و تنت را از گرد سفر می شویی ؟ در هر صورت ذکر «شیراز» نسبت به خودش می باشد و گرنه مراد ، از مسافرت به وطن آمدن است .

پس ای خاکسار گنه عنقریب

سفر کرد خواهی بشهر<sup>۲</sup> غریب

محصول بیت : پس ای خاکسار گناه ! به زودی به شهر غریب سفر خواهی کرد ، یعنی به آخرت سفر خواهی کرد .

پران از دو سر چشمه دیده جوی

ور آلایشی داری از خود بشوی

محصول بیت : از دو سر چشمه دیده جوی روان کن ، یعنی بسیار گریه کن و اگر آلایشی داری با توبه و استغفار از خود بشوی تا از دنیا ناپاك نروی .

### حکایت

ز عهد پدر یاد دارم همی<sup>۳</sup> که باران رحمت بر او هردمی

عهد : در اینجا به معنی زمان است .

۱- ع (حاشیه) ، ف : بحسرت . ۲- ع ، ف : شهری . ۳- ع : یادم آید همی ، ف : یادم آمده می .

محصول بیت : از زمان پدرم دریاد دارم ، یعنی به خاطر دارم . مصراع دوم  
دعا و از قبیل حشوملیح است - که هر لحظه باران رحمت بر او بیارد ، و یا باد . یعنی خدا  
همواره بر او رحمت کند .

آنچه در خاطر حضرت شیخ مانده ، بیت آینده است :

**که در طفلیم<sup>۱</sup> لوح و دفتر خرید**

**ز بهرم یکی خاتم زر خرید**

که : حرف بیان است .

محصول بیت : که پدرم در ایام کودکی برایم لوح و دفتر خرید - لوح برای  
نوشتن ، دفتر برای خواندن - علاوه بر اینها ، برایم يك خاتم زر خرید .

**بدر کرد ناگه یکی مشتری بخرمایي از دستم انگشتری**

محصول بیت : ناگاه يك مشتری در مقابل يك خرما انگشتری را از دستم

بدر آورد . حاصل : مرا فریب داد .

حضرت شیخ به مناسبت سرگذشت خود به معرفت شروع کرده می فرماید :

**چو شناسد انگشتری طفل خرد**

**بشیرینی از وی تواند برد**

محصول بیت : چون طفل خرد انگشتری را نمی شناسد به وسیله يك شیرینی

می تواند از وی انگشتری را بگیرد و ببرند .

**تو هم<sup>۲</sup> قیمت عمر شناختی**

**که در عیش شیرین در انداختی<sup>۳</sup>**

محصول بیت : به طریق خطاب عام می فرماید : تو نیز قیمت عمرت را شناختی

که در عیش شیرین بر انداختی ، یعنی در راه هوا و هوس و عیش و صفا آنرا تلف کردی .



## قیامت که نیکان باعلا<sup>۱</sup> رسند ز قعر ثری تا<sup>۲</sup> ثریا رسند

باعلا: یعنی به مراتب بلند .

مراد از «ثری»، زمین و مراد از «ثریا»، خوشهٔ پروین است .

محصول بیت: در قیامت که نیکان و شریفان به فردوس اعلا می‌رسند، از زیر

زمین تا ثریا می‌رسند، یعنی به بالاترین مراتب واصل می‌شوند؛

## ترا خود بماند سراز ننگ<sup>۲</sup> پیش

## که گردت بر آید عملهای خویش

که: حرف تعلیل است .

محصول بیت: وقتی نیکان به مراتب اعلا می‌رسند سرتو از ننگ درپشت

می‌ماند . زیرا عملهای بدت به اطرافت می‌آید . پس از شرمندگی نمی‌توانی

سرت را بلند کنی و به روی کسی نگاه کنی .

## برادر ز کار بدان شرم دار که در روی نیکان شوی شرمسار

براد: منادا، حرف ندا محذوف است .

که: حرف تعلیل است .

محصول بیت: ای برادر! از کار بدان شرم دار، که در قیامت در روی نیکان

شرمسار می‌شوی .

## در آن روز کنز فعل پرسند و قول

## اولوالعزم را تن بلرزد ز هول

باید دانست که «الوالعزم» آن پیغمبرانی هستند که صاحب شریعت و کتاب بودند

و در تقریر آن کوشش بلیغ نموده‌اند و در مشقت و تحمل آن به طمن طاعنان بسیار

صبر کرده‌اند، مشهور آنان: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد ص است .

هول: یعنی ترس و هبیت .

محصول بیت: در آن روز قیامت که از افعال و اقوال سؤال کنند، تن پیغمبران  
الوالعزم از ترس و هیبت می لرزد تا چه رسد به دیگران.

بجایی که دهشت خورند انبیا تو عذر گناه را چه داری بیا  
که: حرف رابط صفت است.

محصول بیت: در جایی که انبیا دهشت می خورند تو برای عذر گناه چه داری؟  
بیا ببینم. زیرا خیلی بی کس و تنهایی!

زنانی که طاعت بر رغبت برند ز مردان ناپارسا بگذرند  
که: حرف رابط صفت است.

محصول بیت: زنانی که از روی رغبت به خدا طاعت و عبادت کنند، در  
آخرت از مردان ناپارسا مقبول تر و گرامی ترند.

ترا شرم ناید ز مردی خویش  
که باشد زن را قبول از تو بیش

محصول بیت: آیا از مردی خودت شرمت نمی آید؟ که قبول زنان بیشتر از  
تو باشد. و با طاعت آنان از طاعت تو بیشتر مورد قبول واقع شود؟

زنان را بعدری معین که هست ز طاعت بدارند گه گاه دست  
مراد از «عذر معین» حیض و نفاس است.

که: حرف رابط صفت است.

محصول بیت: زنان به سبب آن عذر معین که دارند گاهگاه از طاعت و عبادت  
دست برمی دارند و به کارهای دیگر می پردازند، با وجود این باز هم از مردان بدکار  
مقبول ترند.

تو بی عذر يك سو نشینی چو زن  
زو ای کم ز زن<sup>۲</sup> لاف مردی مزین

محصول بیت: به طریق خطاب عام می فرماید: تو بدون عذر، مانند زن از عبادت

به کنار می‌نشینم ، حاصل : مانند زن معذور دست از عبادت می‌کشی . برو ، ای کمتر از زن ، لاف مردی مزین !

## مرا خود چه باشد زبان آوری

### چنین گفت شاه سخن<sup>۱</sup> عنصری<sup>۲</sup>

زبان آور : ترکیب وصفی است به معنی فصیح و شاعر . «ی» حرف مصدر .

محصول بیت : زبان آوری و شاعری من خود چه باشد یعنی چه ارزش دارد ؟ پادشاه سخن عنصری چنین گفته است ، یعنی نه من بلکه عنصری مداح و ملك الشعرای سلطان محمود غزنوی چنین گفته است . بیت آینده گفته عنصری است :

چو از راستی بگذری خم بود چه مردی بود کز زنی کم بود

محصول بیت : عنصری گفته : که وقتی از راستی بگذری ، خم می‌شود ، یعنی چون از راستی بگذری کجی مسلم است . چه مردی می‌شود آنکه کمتر از زنی است . حاصل : مردی که کمتر از زن است ، چه نوع مرد می‌شود ؟

بناز و طرب نفس پرورده بگیر با پیام دشمن قوی کرده گیر

محصول بیت : نفست را با ناز و طرب پرورده بگیر ، روزگاری دشمن را قوی کرده بگیر ، یعنی انسان وقتی نفش را پرورش داد مطلقاً دشمنش را نیرومند و چیره کرده است .

### حکایت<sup>۳</sup>

یکی بچه گرگ می‌پرورید

چو پرورده شد خواجه برهم<sup>۴</sup> درید<sup>۵</sup>

محصول بیت : شخصی بچه گرگ می‌پرورید و تربیت می‌کرد ، وقتی پرورش

۱- ع ، در مدح شه . ۲- ف : مرا خود مبین ای عجب درمهان بیون تا چه گفتند پیشینیان

۳- ع ، ف : ندارد . ۴- متن : بر . ۵- ع ، ف : اضافه دارد .

چو بر بهلوی جان سپردن بنخت زبان آوری ددرش رفت و گفت

یافت صاحبش را بدرید .

### تو دشمن چنین نازنین پروری<sup>۱</sup>

#### ندانی که ناچار زخمش خوری

محصول بیت : تو که دشمن را چنین به ناز پرورش می دهی ، نمی دانی که ناچار زخمش را می خوری و آسایش را می بینی .  
حضرت شیخ به معرفت شروع کرده می فرماید :

#### نه ابلیس در حق ما طعنه زد گزینان نیاید بجز کار بد

محصول بیت : به طریق استفهام انکاری می فرماید : آیا ابلیس در حق ما طعنه نزد ؟ یعنی البته طعنه زد که از اینان جز کار بد و فسق و فجور نمی آید ، یعنی انصاف است که به چنین دشمنی مطیع گردی و مخالفت خدا بکنی ؟

### فغان از بدیها که در نفس ماست

#### که ترسم شود ظن<sup>۱</sup> ابلیس راست

محصول بیت : فریاد و فغان از آن بدیها که در نفس ما است ! می ترسم که ظن ابلیس در حق ما راست شود .

#### چو ملعون پسند آمدش قهر ما خدایش بر انداخت<sup>۲</sup> از بهر ما

محصول بیت : چون قهر و هلاک ما بر آن ملعون پسند آمد ، یعنی مقهور شدن ما را دوست داشت ، خدا او را به خاطر ما بر انداخت ، یعنی از درگاه خود مردود و رانده کرد .

### کجا سر بر آریم ازین عار و ننگ

#### که با او بصلحیم و با حق بجنگ

محصول بیت : ازین عار و ننگ چگونه سر بر آوریم و به روی کسی نگاه کنیم ؟ که با ابلیس در صلح و با حق در جنگ و جدال هستیم . حاصل : مطیع شیطان و مخالف خدا هستیم .

## نظر دوست نادر کند سوی دوست

### چو در روی دشمن بود روی دوست

محصول بیت: دوست به سوی دوست کمتر نظر می‌کند وقتی روی دوست در روی دشمن باشد، حاصل: دوست بر آن دوست که با دشمنش یار باشد کمتر نظر می‌کند، یعنی تو که تابع شیطان باشی، خدا بر تو عنایت نکرده رحمت نمی‌آورد.

### گرت دوست باید کزو بر خوری

### نباید که فرمان دشمن بری

محصول بیت: اگر دوست لازم داری که از او بهره‌مند شوی؛ شایسته نیست و نباید که فرمان دشمن ببری و از دشمن اطاعت کنی.

### روا دارد از دوست بیگانگی چو دشمن گزینند بهمخانگی

محصول بیت: وقتی کسی دشمن را به همخانگی برگزیند پس بیگانگی و دوری از دوست را روا می‌دارد.

در بعضی نسخ به جای «چو»، «که» آمده، حاصل: هر کس با دشمن دوست، دوستی کند می‌خواهد که از دوستش بیگانه شود.

### ندانی<sup>۲</sup> که کمتر نهد دوست پای

### چو بیند که دشمن بود در سرای

این بیت متضمن استفهام انکاری است.

محصول بیت: آیا نمی‌دانی که دوست کمتر پای می‌نهد، یعنی نمی‌رود و داخل نمی‌شود وقتی که در سرای دوست دشمن هست؟ یعنی در خانه‌یی که دشمن باشد دوست در آن قدم نمی‌گذارد.

### بسیم سیه<sup>۳</sup> تا چه خواهی خرید

### که خواهی دل از مهر یوسف برید

محصول بیت: با سیم سیاه قلب چه خواهی خرید که می‌خواهی دل از مهر

۱- ع (حاشیه)، ف، که. ۲- ع، همانا. ۳- متن، زسیم.

یوسف بیری؟ یعنی محبت و مهر خدا را ترک می‌کنی با دنیا چه خواهی خرید؟ در حالی که مراد از دنیا خود صرف کردن در راه خدا و جلب توجه خداست.

### تو از دوست نگر عاقلی بر مگرد

که دشمن نیارد نگه در تو کرد

محصول بیت: اگر عاقل و دانا هستی، از دوست، یعنی از خدا مگرد. تا اینکه دشمن، یعنی شیطان نتواند در تو نگاه کند، و آسیب برساند. این معنی حقیقی است و بیش از این به طریق تمثیل است.

### حکایت

#### یکی برد بر پادشاهی ستیز

بدشمن سپردش که خویش بریز

محصول بیت: کسی بر پادشاهی ستیز برد، یعنی در خصوصی با پادشاه ستیزه و عناد و مقابله نمود. پادشاه وی را به دشمنش سپرد که خویش را بریز و هلاکش کن.

#### گرفتار در دست آن کینه توز

همی گفت با خود بزاری و سوز

کینه توز: ترکیب وصفی است از «توزیدن» یعنی انتقام کشیدن. محصول بیت: بیچاره گرفتار در دست آن کینه توز، بازاری و سوز با خود می‌گفت:

اگر دوست بر خود نیاز ردمی کی از دست دشمن جفا بردمی

محصول بیت: اگر دوست را از خودم نمی‌آزردم و ناراحت نمی‌کردم، چه وقت از دست دشمن جفا می‌بردم؟ یعنی جفا نمی‌بردم.

#### بناخن ز دشمن بدرید<sup>۴</sup> پوست

رفیقی که بر خود بیازرد دوست

محصول بیت: بناخن پوست صورتش را بدرید، رفیقی که دوستش را آزرد

خاطر ساخت . حاصل : کسی که دوستش را آزرده ، از پشیمانی پوست صورتش را پاره می‌کند و پشت دستش را به دندان می‌گزد .

### تو با دوست یکدل شو و یکسخن

که خود بیخ دشمن بر آید ز بن

محصول بیت: به طریق خطاب عام می‌فرماید: تو با دوست یکدل و یک زبان باش، یعنی مطابق و موافق دوستت باش، که بیخ دشمن خودش از بن برمی‌آید، یعنی بی‌آنکه تو زحمت بکشی دشمن خودش هلاک می‌شود.

### نپندارم این زشت نامی نکوست

بخشنودی دشمن آزار دوست

محصول بیت: خیال نمی‌کنم این زشت نامی خوب باشد: برای خشنودی دشمن، دوست را رنجانیدن و آزرده کردن. حاصل: به خاطر دشمن دوست را آزرده معقول و پسندیده نیست.

مراد از «دوست»، خدا، و مراد از «دشمن»، ابلیس علیه‌اللعنه است.

### حکایت

یکی مال مردم بتلبیس خورد

چو بر خاست لعنت بر ابلیس کرد

محصول بیت: شخصی مال مردم را با تلبیس و تزویر خورد، وقتی خورد و از سفره برخاست بر ابلیس لعنت کرد.

و جایز است که به طریق حکایت باشد، یعنی می‌خورد و برمی‌خواست و بر ابلیس لعنت می‌کرد.

چنین گفت ابلیس اندر رهی که هرگز ندیدم چنین ابلهی

محصول بیت: ابلیس در راه بر او تصادف کرد، چنین گفت: که هرگز چنین

ابلهی ندیدم ، یعنی در دنیا ابلهی مانند تو ندیدم .

## تو را با منست ای فلان آشتی بجنگم چرا گردن افراشتی

«ی» در آشتی اصلی و در «افراشتی» برای خطاب است .

محصول بیت: ابلیس بر آن حرامخوار گفت: ای فلان ! تو بامن آشتی داری

که از من اطاعت می کنی و مخالف من نیستی ، چرا به جنگ من گردن افراشتی ؟  
سبب این دشمنی چیست ؟

حضرت شیخ به پند و معرفت شروع کرده می فرماید :

## دریغست فرموده دیو زشت

که دست ملك بر تو خواهد نوشت<sup>۱</sup>

دیو : یعنی شیطان .

محصول بیت : فرموده شیطان زشت را پذیرفتن و از آن اطاعت کردن دریغ

است ؟ زیرا دست ملك آنرا يك يك بر تو خواهد نوشت .

## روا داری از جهل و بی باکیت<sup>۲</sup>

که پاگان نویسنده نا پاکیت

محصول بیت: آیا از نادانی و بی باکی رومی داری که پاگان، یعنی کراما کاتبین ،

ناپاکی و عصیان و گناه تو را بنویسند ؟

## طریقی بدست آر و صلحی بجوی

شفیعی بر انگیز و عذری بگوی

محصول بیت : طریقی به دست آور و صلحی بجوی ، یعنی در زهد و صلاح و

استغفار و توبه بکوش و مخالفت امر خدا مکن . برای گناهانت شفیعی بر انگیز و جرم

و خطایات را یاد کرده به درگاه خدا عذری بیاور . حاصل : پیوسته توبه کن و

مغفرت بخواه .



## که يك لحظه صورت نبندد امان

### چو پیمانۀ پرشد بدور زمان

که : حرف تعلیل است برای بیت سابق .

محصول بیت : آن کارها را به جای آور ، زیرا يك لحظه امان صورت نمی‌بندد ، وقتی پیمانۀ دورزمان پرشد ، یعنی فرصت را فوت نکرده ، مشغول توبه و استغفار باش ، زیرا به محض اینکه پیمانۀ عمر به آخر رسید لحظه‌یی امان نمی‌دهد در آن موقع توبه و استغفار فایده نمی‌بخشد .

### وگر دست قدرت نداری بکار

### چو بیچارگان دست زاری بر آرد

محصول بیت : واگر برای کار دست قدرت نداری ، یعنی از کار بازمانده‌ای و اعضایت قدرتی ندارد ، مانند بیچارگان دست به‌زاری بر آور ، یعنی دست نیاز و تضرع به درگاه خدا بلند کن .

### گرت رفت از اندازه بیرون بدی

### چو گفتمی که بدر رفت نیک آمدی

محصول بیت : اگر بدی و جرم و عصیان تو از اندازه بیرون شد ، وقتی توبه و استغفار کردی و برگناهانت اعتراف نمودی ، نیک آمدی و بدین طریق جمیع گناهانت را مورد عفو قرار دادی و خودت مقبول درگاه شدی .

### فرا شو چو بینی در صلح باز که ناگه در توبه گردد فراز

فرا : در اینجا ادات تأکید است .

محصول بیت : وقتی در صلح را باز بینی ، برو صلح کن ، یعنی وقتی که قبول توبه ممکن است فرصت را از دست مده مشغول استغفار و توبه باش ، زیرا احتمال دارد که ناگه در توبه بسته شود و دیگر توبه فایده ندهد .

**مرو زیر بار گنه ای پسر که حمال عاجز بود در سفر**  
**محصول بیت:** ای پسر! زیر بار گناه مرو، یعنی مرتکب گناه مباش و زیر  
 بار گناه قرار مگیر. زیرا حمال در سفر عاجز می شود، یعنی آنکه در پشت بار دارد  
 در سفر درمانده می شود.

### پی نیکمردان بایده شتافت

**که هر که این سعادت طلب کرد یافت**

**محصول بیت:** باید در پی نیکمردان شتافت، یعنی باید تابع نیکان شد و در  
 پی آنان رفت. زیرا هر کس که این سعادت را طلب کرد، یافت، زیرا فیاض بخل ندارد.  
**ولیکن تو دنبال دیو خسی ندانم که در صالحان کی رسی**  
**محصول بیت:** ولیکن تو دنبال شیطان خبیث هستی، نمی دانم که چه وقت  
 در صالحان می رسی؟

**پیمبر کسی را شفاعتگرست که بر جاده شرع پیغمبرست**  
**محصول بیت:** حضرت شیخ می فرماید: پیغمبر برای کسی شفاعتگر است  
 که بر جاده شرع شریف اوست، یعنی مطیع امر و نهی او و عامل شرع شریف اوست.

### حکایت<sup>۴</sup>

**گل آلوده ای راه مسجد گرفت**

**ز بخت نگون طالع<sup>۵</sup> اندر شگفت**

**محصول بیت:** شخصی گل آلوده، راه مسجد در پیش گرفت، یعنی خواست  
 داخل مسجد شود، زیرا بیچاره از بخت نگون طالع در شگفت بود یعنی قصد ورود

۱- ع، فروریز باز، متن، پای.

۲- ع، ف، چون.

۳- ع، ف، اضافه دارد.

ره راست رو تا بمنزل رسی  
 چو گاو کی عصار چشمش بیست

تو برده نه ای زین قبل واپسی  
 دوان تا شب شب همانجا که هست

۴- ف، سه ستاره.

۵- ف، بود.

به مسجد نداشت بلکه از بخت نکون طالعی متحیر بود و بی آنکه خبری داشته باشد داخل شد .

## یکی منع<sup>۱</sup> کردش که تبت یداک

### مرو دامن آلوده در<sup>۲</sup> جای پاک

محصول بیت : شخصی او را از وارد شدن منع کرد و گفت ، هر دو دستت هلاک باد ، یعنی تو هلاک شوی - دعا علیه است - «تبت» فعل ماضی مفرد مؤنث غایب . «یدان» تشبیه «ید» است در اضافه «ن» ساقط شده .

دامن آلوده در جای پاک مرو ، یعنی به مسجد داخل مشو .

حضرت شیخ به پند و معرفت آغاز کرده می فرماید :

### مرا رقتی در دل<sup>۳</sup> آمد برین که پاکست و خرم بهشت برین

برین : (دومی) «بر» اسم است به معنی «علی» . «ی» حرف نسبت . «ن» حرف تأکید است .

محصول بیت : حضرت شیخ می فرماید: در دل من بر این حال رقتی آمد، زیرا فر دوس اعلا پاک و خرم است ، کسی داخل آن می شود که از معصیت پاک است ، گناه آلوده را در آن راه نیست .

### در آن جای پاکان امیدوار گل آلوده معصیت را چه کار

محصول بیت : در آن جای پاکان امیدوار ، یعنی در جای صالحان پاک ، گل آلوده معصیت چه کار دارد؟ یعنی در مقام پاکان ، ناپاکان راه ندارند .

### بهشت آن ستاند که طاعت برد کرا نقد باید بضاعت برد

محصول بیت: بهشت را کسی می خورد که به آخرت طاعت می برد، یعنی اعمال نیک می برد. هر کس نقد لازم دارد، یعنی هر کس سیم وزر می خواهد، باید سرمایه ببرد، حاصل: هر کس طالب بهشت است باید به آخرت عمل صالح ببرد .

## مکن دامن از گرد زلت بشوی که ناگه زبالا ببندند جوی

مکن : فعل نهی مفرد مخاطب ، مفعولش محذوف است ، در تقدیر :  
آلودگی مکن .

زلت : به کسر «ل» در اینجا به معنی خطا و گناه است .

محصول بیت : آلودگی مکن ، دامنت را از گرد خطا و گناه بشوی و پاک کن ،  
یعنی توبه و استغفار کن و به آب استغفار خود را از گرد گناهان پاک کن . چون احتمال  
دارد که ناگاه از بالا جوی را ببندند ، یعنی اکنون که فرصت و قدرت هست معصیت  
را ترك كن در اطاعت و عبادت بکوش . زیرا وقتی اجل رسید امکان برای عبادت  
باقی نمی ماند .

## مگو<sup>۲</sup> مرغ دولت ز قیدم<sup>۳</sup> بجست

هنوز سر<sup>۴</sup> رشته داری بدست

محصول بیت : مگو که مرغ دولت ، یعنی عمر نازنین از دستم بجست ، دیگر  
پس از این عبادت و تقوا چه فایده دارد؟ زیرا هنوز سر رشته را در دست داری ، یعنی به عنوان  
اینکه عمرم با خطا و عصیان گذشته از رحمت خدا نا امید مباش ، زیرا هنوز بقیه  
عمر هست که توبه و استغفار در آن امکان دارد .

و گر دیر شد گرم رو باش و چست

زه<sup>۵</sup> دیر آمدن غم ندارد درست

محصول بیت : می فرماید مگو که جوانی به خطا و سهو گذشت و چیزی  
به دست نیاوردم ، اگر در جوانی تحصیل نکردی و دیر شد در پیروی سخت و چابک سعی  
و کوشش کن . زیرا درست آینده از دیر آمدن غم ندارد . حاصل : در کار نیک سعی کن ،  
که عمل صالح در جوانی و در پیروی مقبول است از هر کسی صادر شود فرق نمی کند .

۱- متن ، ذلت . ۲- ع ، اگر . ۳- ع ، قیوت . ۴- متن ، سری . ۵- متن ، نه .

## هنوزت اجل دست خواهش نبست بر آور بدرگاه دادار دست

محصول بیت: هنوز اجل دست خواهش و تضرع تورا نبسته ، پس در این صورت ، به درگاه حق دست بلندکن و توبه و استغفار و تضرع و اعتذار کن .

### مخسب ای گنه کرده خفته<sup>۱</sup> خیز

#### بعذر گنه<sup>۲</sup> آب چشمی بریز

محصول بیت : ای گناه کرده خفته مخواب ، یعنی ای گناهکار خفته ، غفلت را ترك كن ، برخیز ، به عمل مشغول باش و به عذرگناه آب چشمی بریز ، یعنی عذر گناهانت را بخواه و گریه کن .

### چو حکم ضرورت بود کاب روی

#### بریزند باری برین<sup>۳</sup> خاک کوی

محصول بیت : وقتی به حکم ضرورت در آخرت ، به خاطر گناهانی که در دنیا مرتکب شده‌ای ، آب رویت را بریزند ، باری بر این خاک کوی بریزند ، یعنی در دنیا به جانب حق توجه کن ، برای گناهانت رویت را در خاک بگذار و گریه وزاری کن ، که در دنیا این چنین کردن بهتر است از آنکه در آخرت این کار را بکنی .

### ور آبت<sup>۴</sup> نماند شفیع آره<sup>۵</sup> پیش

#### کسی را که هست آبروی از تو پیش

محصول بیت : واگر از کثرت خطاها و گناهان در پیش خدا آبرو و حرمت و عزتی برایت نماند ، کسی را به پیش خدا شفیع بیاور که حرمت و عزت او از تو بیشتر است تا به شفاعت او مرادت حاصل شود .

### خدای ار براند بقهر<sup>۶</sup> از درم روان بزرگان شفیع آورم

از درم : «م» در معنی مفید است به «قهر» .

۱- ف ، گنه کار خوش خفته . ۲- ف ، گناه . ۳- ع ، درین .

۴- متن ، روایت . ۵- متن ، از . ۶- ع ، ف ، بقهر ار براند خدای .

محصول بیت : حضرت شیخ می فرماید : اگر خدای تعالی مرا به قهر از درش براند ، روان بزرگانی را که مقبول درگاهش هستند شفیع می آورم ، زیرا آبروی آنان بیشتر از من است .

### حکایت

همی یاد دارم ز عهد صغر که عیدی برون آمدم با پدر  
محصول بیت : به خاطر دارم در زمان کودکی، در عیدی با پدرم بیرون آمدم ،  
یعنی برای گردش در روز عید با پدرم به عیدگاه آمدم .

ببازیچه مشغول مردم شدم در آشوب خلق از پدر گم شدم  
محصول بیت : به سبب بازیچه و شلوغی مشغول مردم شدم ، از کثرت و آشوب  
و ازدحام مردم از پدرم گم شدم ، یعنی پدرم را گم کردم .

### بر آوردم از بی قراری<sup>۱</sup> خروش

پدر ناگهانم بمالید گوش  
محصول بیت : از بی قراری و ناراحتی خروش و فریاد بر آوردم . حاصل : شروع  
کردم به گریستن . در این حال بودم که ناگهان پدرم گوشم را مالید یعنی گوشم را  
کشید و گفت :

### که ای شوخ چشم آخرت چند بار

نگفتم<sup>۲</sup> که دستم ز دامن مدار

دستم : «م» در معنی مقید است به «دامن» در تقدیر : دامنم .  
محصول بیت : گفت که ای گستاخ ! آخر چند بار به تو نگفتم که دستت را از  
دامنم مدار ، یعنی دامنم را رها مکن .

حضرت شیخ به مناسبت سرگذشت خود به پند و معرفت شروع می کند :

۱- متن : در آشوب از . ۲- ف : بر آوردم از هول و دهشت .  
۳- ف : بگفتم .

**بتنها نداند شدن طفل خرد که مشکل توان راه نادیده برد**

محصول بیت: طفل خرد به تنها رفتن قادر نیست، زیرا راه نادیده و نادانسته بردن، یعنی رفتن دشوار است.

**توهم طفل راهی بسعی ای فقیر**

**برو دامن نیکمردان بگیر**

محصول بیت: ای فقیر! توهم درکوشش و ریاضت طفل راهی، برو دامن نیک مردان را بگیر و از آنان پیروی کن و در عمل صالح بکوش.

**مکن با فرومایه مردم نشست**

**چو کردی زهیبیت فروشوی دست**

محصول بیت: با مردم فرومایه نشست و برخاست مکن، یعنی معاشرت و مخالطت مکن، اما وقتی با مردمان پست معاشرت کردی از حرمت و هیبت دست فرو شوی، یعنی از اینها قطع امید بکن.

**بفتراک پاکان در آیز چنگ که عارف ندارد در یوزه ننگ**

محصول بیت: به فتراک پاکان محکم چنگ بزن، یعنی دامن و اصلان را بگیر زیرا عارف از در یوزه ننگ ندارد. مراد آنست که خدمت عزیزان کن و مشکلات طریق را از آنان یاد بگیر و بهره مند باش.

**مريدان بقوت ز طفلان کمند مشایخ چو دیوار مستحکمند**

محصول بیت: مريدان در قوت کمتر از طفلان هستند، یعنی دارای چیزی نیستند، اما مشایخ مانند دیوار مستحکم هستند. حاصل: مريدان در سلوک و ریاضت زبون تر از کودکان هستند، زیرا بدون مشایخ در سلوک چیزی ندارند ولی مشایخ همانند دیواری محکم اند، پس مريدان نیازمند آنان می باشند.

**بیاموز رفتار از آن طفل خرد که چون استعافت بدیوار برد**

محصول بیت: رفتار را از آن طفل خرد بیاموز که چگونه به دیوار استعافت

می برد ، یعنی تکیه کزان به دیوار می رود ، مشایخ هم همانند دیوار محکمی هستند پس به معاونت و مظاهر آنان سلوک طریقت و تکمیل حقیقت کن .

**ز زنجیر نا پارسایان برست<sup>۱</sup> که در حلقه پارسایان نشست**  
 محصول بیت : از زنجیر ناپارسایان و فاسقان و از زمره بدبختان نجات یافت آن کس که در حلقه پارسایان و مجلس اولیا نشست .

**اگر حاجتی داری این حلقه گیر**  
**که سلطان ازین در ندارد<sup>۲</sup> گزیر**  
 گزیرو : در فارسی مثل «بد» عربی است اگر ادات نفی داخل شود افاده اثبات می کند .

محصول بیت : اگر حاجتی و مهمی داری این حلقه را بگیر ، یعنی خدمت مشایخ را بپذیر ، زیرا پادشاه نیز محتاج این دراست و از آن گزیری ندارد .  
**برو خوشه چین باش سعدی صفت**

**که گرد آوری خرمن معرفت**  
 محصول بیت : برو مانند سعدی خوشه چین باش ، تا خرمن معرفت جمع کنی ، یعنی به وسیله تحصیل کمال از اهل طریقت معرفت به دست آوری .

**الا ای مقیمان محراب انس**  
**چو فردا نشینید بر خوان قدس**  
 محصول بیت : هان ! ای مقیمان محراب انس و قرب ، یعنی ای مقیمان جناب عزت و مقبولان درگاه خدا ، چونکه فردا در قیامت بر خوان قدس و قرب بنشینید ؛  
**متابید روی از گدایان خیل**

**که صاحب مروت نراند طفیل**  
 محصول بیت : از گدایان خیل روی متابید و از آنان اعراض مکنید ، زیرا



شخص صاحب مروت طفیلی را نمی‌راند ورد نمی‌کند .

**کنون باخورد باید انباز گشت که فردا نماند ره باز گشت**

محصول بیت: در این دنیا باید با خردشريك شد ، یعنی باید پیرو عقل شد و عمل صالح کرد ، زیرا فردا ، یعنی روز قیامت ، ره بازگشت نماند . حاصل : دومرتبه نمی‌توان به دنیا آمد .

### حکایت<sup>۱</sup>

**یکی غله مرداد مه توده کرد ز تیماردی خاطر آسوده کرد**

مراد از «دی» در اینجا زمستان است .

محصول بیت : شخصی در مرداد ماه غله را توده کرد ، یعنی خرمن را در مرداد ماه جمع آورد ، از غم زمستان خاطرش را آسوده کرد .

**شبی مست شد و آتشی بر فروخت<sup>۲</sup>**

**نگون بخت کالیوه خرمن بسوخت**

کالیوه : یعنی احمق .

محصول بیت : شبی بیچاره مست شد و در نزدیکی خرمن آتش افروخت . احمق نگون بخت ، خرمنش را سوخت .

**دگر روز درخوشه چینی نشست**

**که يك جو ز خرمن نماندش آبدست**

محصول بیت : روز دیگر بیچاره درخوشه چینی نشست ، یعنی به گدایی از خرمن دیگران پرداخت . زیرا از خرمن خودش يك جو در دستش نماند ، همه‌اش سوخت .

**چو سرگشته دیدند درویش را**

**یکی گفت پرورده خویش را**

محصول بیت : چون بیچاره را سرگشته و متحیر دیدند ، یکی به طریق اندرز

۱- ع : حکایت مشقت خرمن‌سوز . ۲- ع : آتشی بر فروخت ، معنی : و آتش فروخت .  
۳- ع : نیامد .

به پرورده خودش گفت :

**نخواهی که باشی چنین تیره روز**

**بدیوانگی خرمن خود مسوز**

محصول بیت: یکی به پرورده خودش گفت: اگر می خواهی که چنین تیره روز نباشی، از روی دیوانگی خرمن خود را مسوزان.

حضرت شیخ بهیند و معرفت شروع کرده می فرماید:

**گر از دست شد عمرت اندر بدی**

**تو آنی که در خرمن آتش زدی**

محصول بیت: اگر عمرت در بدی، یعنی در فسق و فجور از دست رفت، یعنی بیهوده صرف شد، تو آن کس هستی که در خرمن عمرت آتش زدی، یعنی عمرت را ضایع و تلف کردی.

**فضیحت بود خوشه اندوختن**

**پس از خرمن خویشتن سوختن**

فضیحت: یعنی رسوایی.

محصول بیت: پس از سوختن و تلف کردن خرمن خود خوشه چینی و خوشه اندوختن رسوایی است.

**مکن جان من تخم دین ورز و داد**

**مده خرمن نیکنامی بیاد**

مکن: یعنی غفلت مکن.

محصول بیت: ای جان من! غفلت مکن، تخم دین و داد بورز، یعنی در عدل و دین کوشش کن. از روی غفلت خرمن نیکنامی را به باد مده، یعنی خود را بد نام و رسوا مکن.

**چو بر گشته بختی در افتد بپند ازو نیکبختان بگیرند پند**

**محصول بیت:** وقتی بخت برگشته‌یی در بند و قید افتد و بر سرش بلا و مصیبت بیاید، نیکبختان و سعادتمندان از او پند می‌گیرند.

**تو پیش از عقوبت در عفو کوب**

**که سودی ندارد فغان زیر چوب**

**محصول بیت:** تو پیش از عقوبت در عفو و نجات را بزنی، یعنی در دوره حیات توبه و استغفار کن. زیرا در زیر چوب فریاد و فغان سودی ندارد. حاصل: در آخرت پس از گرفتار شدن به عذاب و عقاب، فریاد و فغان فایده‌ی ندارد.

**بر آرزو از گریبان غفلت سرت که فردا نماند خجل در برت**

**محصول بیت:** امروز که در قید حیات هستی، سر از گریبان غفلت بر آور. حاصل: غفلت را ترک کرده به زهد و عبادت پرداز تا اینکه در قیامت سرت از شرمندگی در برت نماند. حاصل: شرمنده نشوی.

### حکایت<sup>۱</sup>

**یکی متفق بود بر منکری گذر کرد بر وی نکو محضری<sup>۲</sup>**

**محصول بیت:** شخصی بر کاری منکر، ادامه می‌داد، یعنی مرتکب کار نامشروعی می‌شد؛ قضا را در این حال نیک محضری بر وی گذر کرد، یعنی شیخی بر او گذر کرد و بر این حال او مطلع گردید.

**نشست از خجالت عرق کرده روی**

**که آیا خجل گشتم از شیخ کوی**

**آیا:** به معنی عجب است، اما افاده مبالغه می‌کند.  
**محصول بیت:** از خجالت رویش عرق کرده بنشست، یعنی از دیدن شیخ شرمسار شده هرق کرد و گفت: عجا از شیخ کوی بسیار خجل گشتم.

۱- ع: حکایت صاحب جرم و شیخ محله . ۲- متن: نیک محضری .

## شنید این سخن شیخ روشن روان

برو بس بشورید و گفت ای جوان

محصول بیت : شیخ روشن روان و نیک سیرت این سخن را از او شنید ، برو غضبناک شد و گفت : ای جوان ! مقول قول بیت آینده است :

نیاید همی شرمت از خویشتن

که حق حاضر و شرم داری زمن

محتمل اخبار و انشاست .

محصول بیت : از خودت شرمت نمی آید که حق حاضر است و از من شرم داری؟

### چنان شرم دار از خداوند خویش

که شرمت زیگانگانست<sup>۱</sup> و خویش

محصول بیت : از خداوند خویش چنان شرم دار ، که از بیگانگان و قوم و خویش شرم می داری ، یعنی همچنانکه از اینان شرمنده می شوی ، از خدا هم همان طور بلکه زیاد تر شرم داشته باش .

### نیاسایی از جانب هیچکس برو جانب حق نگه دار و بس

محصول بیت : از جانب هیچ یک از مردم جهان آسوده نمی شوی و راحت نمی یابی . در این صورت ، برو تنها جانب حق را نگاه دار . حاصل : از حق بترس . زیرا دولت و عزت تنها در دست اوست ، در دست مردم چیزی نیست ، همه محتاج خدا می باشند .

### حکایت<sup>۲</sup>

### زلیخا چو گشت از می عشق مست

### بدامان یوسف در آویخت دست

زلیخا : به فتح و ضم «ز» هردو است .

۱- ع ، ف ، بر . ۲- ف ، شرمت زهمسایگانست . معن : شرمنده به گانگانست .

۳- ع ، حکایت زلیخا و یوسف علیه السلام .

محصول بیت : زلیخا وقتی از می عشق مست گردید ، دست به دامان یوسف در آویخت . حاصل : برای وصول به مرادش محکم از دامن یوسف گرفت .

**چنان دیو شهوت رضا داده بود  
که چون گرگ در یوسف افتاده بود**

محصول بیت : دیو شهوت چنان رضا داده بود که مانند گرگ در یوسف افتاده بود ، یعنی براو هجوم کرده بود .

**بتی داشت بانوی مصر از رخام  
برو معتکف بامدادان و شام**

محصول بیت : بانوی مصر ، یعنی زلیخا ، بتی داشت از مرمر ، که هر بامداد و شام برو معتکف و ملازم بود .

**در آن لحظه رویش پوشید و سر  
مبادا که زشت آیدش در نظر**

آیدش : ضمیر مستتر راجع به «زلیخا» و ضمیر بارز در معنی مقید است به «نظر» .  
محصول بیت : در موقع خواستن وصال یوسف ، سرو روی بت را پوشانید که مبادا کار زشت او در نظر بت زشت آید .

**غم آلوده یوسف بکنجی نشست  
بسر بسر ز نفس ستمکاره دست**

محصول بیت : یوسف چون این حال را دید ، غمگین و ناراحت ، همچنانکه عادت غمگین هاست در گوشه بی نشست ، دودستش را از دست نفس ستمکار به سرش زد .

**زلیخا دو دستش ببوسید و پای  
که ای سست پیمان<sup>۳</sup> سرکش در آی**

محصول بیت : زلیخا دودست و پای یوسف را بوسید و گفت که ای سست پیمان

سرکش! درآی، چرا از من فرار می‌کنی؟

**بسندان دلی روی درهم مکش**

**ز تندی پریشان مکن وقت خوش**

محصول بیت: به آهن دلی رویت را درهم مکش، یعنی آهن دل و بی‌رحم

مباش، و روترش مکن. به تندی و شدت وقت خوش خود را پریشان مکن.

**روان گشتش از دیده بر چهره جوی**

**که بر گرد و ناپاکی از من مجوی**

محصول بیت: حضرت شیخ می‌فرماید: یوسف وقتی از زلیخا این حرف را

شنید از دیده بر صورتش جوی روان گشت و به زلیخا گفت از این کار برگرد و از من

ناپاکی مجوی، یعنی زنا از من طلب مکن.

**تو در روی سنگی شدی شرمسار<sup>۱</sup>**

**مرا شرم ناید ز پروردگار<sup>۲</sup>**

محصول بیت: یوسف به زلیخا گفت: تو از روی بتی سنگی شرمسار شدی

و رویش را پوشانیدی. آیا مرا از پروردگار عالم شرم نیساید؟ یعنی جایی که تو از

سنگی شرمسار می‌شوی، من از خدا شرمسار نمی‌شوم در حالی که درهمه جا حاضر

و ناظر است؟

حضرت شیخ به‌پند و معرفت شروع کرده می‌فرماید:

**چه سود<sup>۳</sup> از پشیمانی آید بکف**

**چو سرمایه عمر کردی تلف**

محصول بیت: از پشیمانی چه سودی به‌دست می‌آید وقتی سرمایه عمر را

تلف کردی؟

۱- ع، ف: شرمناک. ۲- ع، ف: مرا شرم باد از خداوند پاک.

۳- متن: چه سود آید.

## شراب از پی سرخ رویی خورند

### وزو عاقبت زرد رویی برند

محصول بیت : شراب را برای سرخ رویی می‌خورند ، اما عاقبت از آن زرد رویی می‌برند ، یعنی در آخرت بالاخره شرمنده شده گرفتار عذاب می‌شوند .  
یا اینکه خمار و سردردش را می‌کشند .

### بعذر آوری خواهش امروز کن

### که فردا نماند مجال سخن

محصول بیت : به عذر آوری از خدا امروز خواهش کن ، یعنی امروز با توبه واستغفار عذر گناهات را بخواه ، زیرا فردا در قیامت مجالی برای عذر خواهی نمی‌ماند و سود نمی‌دهد .

### تمثیل<sup>۱</sup>

### پلیدی کند گر به در<sup>۲</sup> جای پاک چو زشتش نماید پیوشد بخاک

محصول بیت : گریه در جای پاک پلیدی می‌کند . چون آن وضع بر او زشت می‌نماید رویش را با خاک می‌پوشاند .

### تو آزادی از ناپسندیده‌ها نترسی که بر<sup>۳</sup> وی فتد دیده‌ها<sup>۴</sup>

محصول بیت : گریه با آنکه حیوان است چنین وضعی دارد . اما تو با وجود اینکه عقل داری ، از ناپسندیده‌ها فارغ و آزادی ، از اینکه بر آن کار زشت تو چشمها برافتد ، یعنی زشتی‌هایت دیده شود ، نمی‌ترسی .

### بر اندیش از آن بنده<sup>۵</sup> پرگناه

### که باخواجه عاصی<sup>۵</sup> شود چندگاه

محصول بیت : از آن بنده<sup>۵</sup> پرگناه بر اندیش که چندگاه باخواجه عاصی شود

۱- ع : ندارد ، ف : سه‌ستاره ۲- ع ، ف : بر . ۳- ع : در . ۴- متن ، دیده‌ها .

۵- ع : که ازخواجه یکسو ، ف : که ازخواجه آبق .

یعنی از خواهش فرار کند .

### اگر باز گردد بصدق و نیاز بزنجیر و بندش نیارند باز

محصول بیت : اگر آن بنده به گناهش اعتراف کرده با صدق و نیاز باز گردد و به فرمان خواهش مطیع گردد او را با زنجیر و بند باز نمی آورند ، زیرا خودش برگشت .

### بکین آوری با کسی برستیز که از وی گزیرت بود یا گریز

بکین آوری : «ب» حرف مصاحبت ، «کین آور» ترکیب وصفی ، «ی» حرف مصدر .

با کسی : «با» حرف مصاحبت . «ی» حرف وحدت نوعی است .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : به کین آوری با چنان کسی عناد و ستیزه کن که بر او نیازت نباشد

و یا از او نفرت داشته باشی ، من هم کاملاً نیازمند خدا هستم و از او گریز و نفرتی ندارم

بلکه جز او به دیگری هم نیاز دارم اما در هر حال به او کاملاً نیازمندم .

باید دانست که در گلستان به جای «کین آوری» ، «جنگ آوری» آمده . باز ترکیب

وصفی . «ی» ضمیر خطاب است .

در شرح این بیت در گلستان پای جمیع شارحان در گل فرورفته ، همچنانکه در

بوستان بعضی به اشتباه افتاده اند . فتأمل .

### کنون کرد باید عمل را حساب

### نه آنگه که منشور گردد کتاب

کرد : در اینجا به معنی «کردن» است .

منشور : یعنی مفتوح و مشکوف .

محصول بیت : اکنون که در قید حیات هستی باید حساب عملت را بکنی ،

نه آن گاه که کتاب اعمالت باز گردد . حاصل : در قیامت که کتاب اعمال را باز کنند و



و برایت بنخوانند در آن هنگام سودی نمی‌بخشد .

**کسی گرچه بد کرد و هم بد نکرد<sup>۱</sup>**

**که پیش از قیامت غم خویش خورد**

محصول بیت: کسی گرچه بد کرد که در هوس و فسق و فجور سعی نمود ، اما در این بد نکرد که پیش از قیامت ، یعنی پیش از مرگ ، غم خویش را خورده در آخر عمرش توبه و استغفار کرد .

**گر آینه از آه گردد سیاه شود روشن آینه دل باه**

محصول بیت: اگرچه آینه از آه سیاه می‌گردد و کدر می‌شود، اما آینه دل در حالی که با عصیان و خطا زنگ زده، با گریه و زاری از ترس خدا ، پاک و روشن می‌شود .

**بترس از گناهان خویش این نفس<sup>۲</sup>**

**که روز قیامت ترسی ز کس**

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : اکنون در دنیا از گناهان خودت ترس که روز قیامت از کسی

ترسی ، یعنی در اینجا بترس تا در آنجا ترسی و ناراحت نباشی .

**حکایت<sup>۳</sup>**

**غریب آمدم در سواد حبش**

**دل از دهر فارغ سر از اعیش خوش**

سواد حبش : مراد مملکت حبش است .

محصول بیت: به مملکت حبش غریب آمدم ، یعنی تنها آمدم . اما دلم از غم

روزگار فارغ و آزاد بود و سرم از عیش و سرور خوش بود . حاصل : از هر نظر ذوق داشتم .

۱- متن : هم آن کرد . ۲- ع ، خود يك . ۳- ع ، حکایت سفر حبشه .

۴- متن ، سران .

**بره بر یکی<sup>۱</sup> دکه دیدم بلند تنی چند مسکین درو پای بند**

بره بر : «ب» حرف ظرف. «بر» آنرا تأکید می کند .

دکه : بهضم «د» یعنی دکان ، در اینجا مراد زندان است .

محصول بیت: در راه زندان بلندی دیدم ؛ چند تن مسکین در آن پای بند بودند ، یعنی زندانی بودند . وقتی چنین دیدم گمان کردم که هر کس می آید در آنجا زندانی اش می کنند .

**بسیج سفر کردم اندر نفس بیابان گرفتم چو مرغ از قفس**

محصول بیت: فوراً از آنجا بسیج سفر کردم ، راه بیابان در پیش گرفتم ، مانند مرغی که از قفس خلاص شود. حاصل: خواستم که راه بیابان در پیش گیرم و از آنجا بروم.

**یکی گفت کین بندیان شبر و نند نصیحت نگیرند و حق نشنوند**

محصول بیت : يك نفر وقتی ترس مرا دید گفت : این زندانیان دزد و حرامی هستند ، اندرز نمی پذیرند و سخن حق نمی شنوند .

حضرت شیخ به پند و معرفت شروع کرده می فرماید :

**چو بر کس نیاید آزدستت ستم ترا گر جهان شحنه گیر دچه غم**

محصول بیت : وقتی آزدستت بر کسی ستم نمی آید ، یعنی وقتی به کسی تعدی و تجاوز نمی کنی ، اگر جهان را شحنه گیرد ، یعنی اگر همه مردم جهان شحنه باشند چه غم داری ؟

**نکو نام را کس نگیرد اسیر**

**بترس از خدا<sup>۲</sup> و مترس از امیر**

محصول بیت: شخص نیکنام را کسی اسیر نمی گیرد ، پس تو هم از خدا بترس ، از پادشاه و امیر باک مدار ، زیرا خدا تورا حفظ می کند .

۱- متن : بره یکی . ۲- ع ، ف ، برو . ۳- ف ، نیامد . ۴- ع ، خدای .

## نیاورده عمل غش اندر میان نیندیشد از رفع دیوانیان

غش : به کسر «غ» یعنی خیانت .

محصول بیت : عاملی که در میان غش نیاورده ، یعنی خیانتی ظاهر نشده ، از رفع و عزل و تفتیش اهل دیوان نمی ترسد . حاصل : از وزرا و بازرسان نمی هراسند .

## وگر عفتش<sup>۱</sup> را فریبست زیر زبان حسابش<sup>۲</sup> نگرود دلیر

محصول بیت : واگر در زیر عفتش فریب و مکر باشد یعنی اگر در ظاهر عیف ولی در باطن خاین باشد ، زبان حسابش دلیر نمی گردد ، یعنی به هنگام حساب زبانش بند می آید .

## چو خدمت پسندیده کردم بجای

### نیندیشم از دشمن خیره رای

محصول بیت : وقتی خدمت و وظیفه خود را پسندیده و معقول به جای آوردم ، از دشمن کوتاه نظر و خیره رای نمی اندیشم و نمی ترسم .

## اگر بنده کوشش کند بنده وار

### عزیزش بدارد خداوندگار

محصول بیت : اگر بنده ، یعنی غلام کسی ، بنده وار سعی و کوشش نماید ، یعنی حق بندگی را کامل به جای آورد ، خداوندگارش او را عزیز می دارد .

## وگر کند رایست در بندگی

### ز جاننداری افتد بخر بندگی

محصول بیت : اما اگر در بندگی کند رای و تنبل است ، یعنی از جان و دل خدمت نمی کند ، از جاننداری یعنی از قفا داری و سلاح داری به خربندگی می افتد ، یعنی از مقبولیت افتاده مقهور و مردود می شود .

قدم پیش نه کز ملك بگذری که گر<sup>۱</sup> بازمانی<sup>۲</sup> زدد کمتری  
 محصول بیت: قدم پیش بگذار، یعنی در طاعت و عبادت سعی کن تا از ملك  
 بگذری، یعنی مقبول شوی. زیرا اگر عقب بمانی، یعنی از طاعت و عبادت بازمانی و  
 تنبلی کنی از درندگان کمتری.

### حکایت

یکی را بچوگان مه دامغان بزد تا چو طببلش بر آمد فغان  
 مه: یعنی بزرگ در اینجا مراد حاکم است.  
 محصول بیت: حاکم دامغان يك نفر را با چوگان زد تا مانند طببل فغانش  
 بر آمد. حاصل: از شدت درد فریاد و ناله کرد.

### شب از بی قراری نیارست خفت

برو پارسایی گذر کرد و گفت  
 محصول بیت: بیچاره از بی قراری و درد نتوانست شب بخوابد. پارسایی براو  
 گذر کرد و به طریق نصیحت گفت:

### بشب گر ببردی<sup>۲</sup> بر شحنه سوز

گناه آبرویت<sup>۳</sup> نبردی بروز  
 محصول بیت: پارسا گفت: اگر شب نزد شحنه سوز و گدازت را می بردی،  
 یعنی اگر گناه و خطایت را دانسته نزد شحنه می رفتی و عذر می خواستی، گناه آبرویت  
 را در روز نمی ریخت و خللی به عرضت وارد نمی کرد. حاصل: اگر شب پیش شحنه  
 معذرت می خواستی، روز بدین حال نمی افتادی.

حضرت شیخ به پند و معرفت شروع کرده می فرماید:

۱- ع، و کر. ۲- معن، بازمایی. ۳- ع، نبردی.  
 ۴- ع، خدای آبرویش، ف، گناه آبرویش.

## کسی روز محشر نگرود خجل

که شبها بدرگه برد سوز دل

محصول بیت: در روز قیامت کسی شرمنده نمی شود که شبها به درگاه خدا

سوز دل برد، یعنی از گناهانش اعتذار کند و توبه نماید.

## هنوز از سر صلح داری چه بیم

در عذر خواهان نبندد کریم

محصول بیت: هنوز اگر هوس و سر صلح داری چه غم و بیم هست؟ یعنی اگر

از فسق و عصیان دست برداری و در عمل صالح بکوشی، باک نیست زیرا خدای کریم

درش را به روی عذر خواهان نمی بندد و نمی راند.

## اگر هوشمندی ز داور بخواه

شب توبه تقصیر روز گناه

محصول بیت: اگر هوشمند هستی، شب توبه، تقصیر گناهانی را که در روز

مرتکب شده ای از خدا بخواه. حاصل: اگر روز گناه کردی، لاقلاً شب عذر

تقصیرت را بخواه.

## کریمی که آوردت از نیست هست

عجب گر بیفتی بگیرد دو دست

محصول بیت: کریمی که تورا از عدم به وجود آورده، عجیب است اگر بیفتی

دو دستت را بگیرد، یعنی اگر توبه کنی، عجیب است که تورا رد کند و توبهات را نپذیرد.

## اگر بنده ای دست حاجت بر آر

و گر شرمسار آب حسرت بیار

محصول بیت: اگر بنده ای، به درگاه خدا دست حاجت بر آور و مرادت را

بخواه، و اگر از کثرت گناهان شرمساری، آب حسرت، یعنی آب چشم بیار و عذر گناهان

خود را بخواه.

## نیامد بدین در کسی عذر خواہ

که سیل ندامت نشستش گناه

محصول بیت : به درگاه خدا کسی عذرخواہ نیامد که سیل ندامت گناهان او را نشست ، یعنی هر کس که پشیمان شده به گناهان خود اعتراف کرد و به درگاه خدا با توبه واستغفار آمد ، خداوند توبه اش را می پذیرد و گناهانش را عفو می کند .

نریزد خدا آب روی کسی که ریزد گناه آب چشمش بسی

محصول بیت : خدا آب روی کسی را نمی ریزد و عقوبتش نمی کند که گناه آب چشمش را بسیار ریزد ، یعنی به خاطر گناهای بسیار گریه کند .

### حکایت

بصنعان<sup>۲</sup> درم طفلی اندر گذشت

چه گویم کز آنم چه بر سر گذشت

بصنعان درم : «ب» حرف ظرف . «در» آنرا تأکید می کند . «م» ضمیر در معنی مقید است به «صنعان» در تقدیر : صنعانم .

محصول بیت : در شهر صنعان يك بچه ام در گذشت . چه گویم که از مرگ او چه ها بر سرم گذشت و چه مصیبتها دیدم ؟ فقط خدا می داند .

حضرت شیخ به معرفت و پند شروع می کند و می فرماید :

قضا نقش یوسف جمالی نکرد

که ماهی گورش چو یونس نخورد

محصول بیت : قضای خدا نقش یوسف جمالی نکرد که ماهی گور او را مانند یونس نخورد . حاصل : خدا کسی را نیافرید که عاقبت او را به گور نبرد .

درین باغ سروی نیامد بلند که باد اجل بیخش ازین نکند

محصول بیت : در باغ این عالم محبوبی سر و قد به وجود نیامد که باد اجل

بیخ او را از بین نکند ، یعنی کند .

**نهالی بسی سال گردد درخت ز بیخش بر آرد یکی باد سخت**

محصول بیت : نهالی در مدت سی سال درخت می گردد ، یعنی بجهی بعد از مدت درازی محبوبی می شود ، ناگهان بادی سخت آنرا از بیخ می کند ، یعنی ناگهان اجل می آید و آن جوان را از بین بر می دارد .

**عجب نیست بر خاک اگر گل شکفت**

**که چندین گل اندام در خاک خفت**

محصول بیت : عجب نیست اگر بر خاک گل می شکفت زیرا اینهمه گل اندام در خاک خفته است ، یعنی اینهمه زیبا رویان در خاک دفن شده اند پس گلها از رخسار و بناگوش آنان می روید .

حضرت شیخ دوباره به حکایت برگشته می فرماید :

**بدل گفتم ای ننگ مردان بمیر**

**که کودک رود پاک و آلوده پیر**

محصول بیت : در دل گفتم : ای مایه ننگ مردان ! بمیر ، که کودک به قبر پاک رود و پیر به گناه آلوده برود ، یعنی از این غیرت هلاک باش .

**ز سودا و آشفستگی بر قدش بر انداختم سنگی از مرقدش**

محصول بیت : از سودا و آشفستگی و دیوانگی ام بر قدش ، سنگی از مرقدش کندم و انداختم ، که ببینم حال فرزند چگونه است ؟

**زهولم در آن جای تاریک و تنگ**

**بشورید حال و بگردید رنگ**

هولم : «م» در معنی مقید است به «حال» و «رنگ» .

محصول بیت : در آن جای تاریک و تنگ ، از هول و ترس حالم دگرگون شد

ورنگم بگردید ، یعنی حال بسیار مضطرب شد و رنگم تغییر یافت.

**چوباز آمدم زان تغییر بهوش زفرزند دلبندم آمد بگوش**

محصول بیت : وقتی از آن حیرت و تغییر بهوش بازآمدم ، یعنی عقلم به سرم باز آمد ، از فرزند دلبنده به گوشم آمد ، یعنی به زبان حال به عنوان اندرز چنین گفت :

**گرت وحشت آمد ز تاریک جای**

**بهش باش و باروشنایی بیای<sup>۲</sup>**

محصول بیت : اگر از تاریکی قبر بر تو وحشت و دهشت آمد ، درد دنیا با عقل و هوش باش و به آخرت با روشنایی عبادت و طاعت بیا.

**شب گور خواهی منور چو روز**

**ازینجا<sup>۳</sup> چراغ عمل بر فروز**

محصول بیت : اگر شب گور ، یعنی گور همانند شب تاریک را ، مانند روز روشن می خواهی ، از اینجا چراغ عمل بر افروز ، یعنی از دنیا به آخرت با عمل صالح برو .

**تن کار کن می بلرزد ز تب مبادا که نخلش نیارد رطب**

محصول بیت : تن کارکن مانند باغبان و بوستانچی ، از تب و اضطراب می لرزد و غمگین می شود که مبادا نخلش رطب نیاورد ، یعنی اندوهگین می شود که مبادا امسال محصول نیابد .

**گروهی فراوان طمع ظن برند**

**که گندم نیفشانده خرمن برند**

محصول بیت : گروهی فراوان طمع ، گمان می برند که گندم نیفشانده خرمن می برند ، و انبارشان را پر می کنند ، یعنی در حالی که در دنیا عمل نکرده اند در آخرت امید پاداش دارند .



## بر آن خورد سعدی که بیخی نشاند

کسی برد خرمن که تخمی فشاند

محصول بیت : ای سعدی ! میوه آن خورد که بیخی و نهالی نشاند و پرورد .

کسی خرمن و حاصل برد که تخمی افشاند . حاصل : در آخرت کسی به مرادش می رسد

که در این جهان ، عمر در طاعت و عبادت و کار نیک صرف کند .

## باب دهم

### در مناجات و ختم کتاب

بیا تا بر آریم دستی زدل که نتوان بر آورد فردا زگل  
که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می فرماید : بیا تا از جان و دل دستی  
به درگاه خدا بر آوریم و نضرع و نیاز بکنیم، زیرا فردا نمی توان از زیر گوردست بر آورد.  
بفصل خزان می نبینی<sup>۱</sup> درخت

که بی برگ ماند ز سرمای سخت

محصول بیت : آیا نمی بینی که در فصل خزان درخت از سرمای سخت  
بی برگ می ماند ؟

بر آرد<sup>۲</sup> تهی دستهای نیاز ز رحمت نگر ددتهی دست باز

محصول بیت: درخت در فصل خزان از برگ و بار تهی مانده دستهای نیاز  
به درگاه خدا بر می دارد و حال اولش را می خواهد . و از رحمت خدا تهی دست باز  
نمی گردد ، یعنی خدا از کرمش آنرا به حال اول بر می گرداند .

قضا خلعت<sup>۳</sup> نوبهارش دهد قدر میوه ای در کنارش<sup>۴</sup> دهد

محصول بیت : قضا ، یعنی صنع الهی ، بر آن ، خلعت نوبهار ، یعنی برگ تازه  
می دهد . قدر ، یعنی حکم خدا ، در کنارش میوه بی می نهد . حاصل : در نتیجه نیاز ، آنرا  
باشکوفه منور و مزین می کند ، بعد با میوه تازه غنی می سازد .

۱- ع ، ف : در نبینی . ۲- متن : بدارد . ۳- ع ، ف : خلعتی .

۴- ع ، ف : میوه در آستینش .

مپندار از آن در که هرگز نیست

که محروم گردد بر آورده دست

«مپندار» مرهون است به مصراع دوم .

محصول بیت: خیال مکن ، از آن در ، که هرگز بسته نشده ، کسی که دست نیاز

بر آورده ، محروم بازگردد ، یعنی البته هر طالب از آن در ، نیاز خود را می یابد .

همه طاعت آرند و مسکین نیاز بیا تا بدرگاه مسکین نواز

این بیت مرهون است به بیت آینده .

محصول بیت: همه مردم به درگاه خدا طاعت می آورند و مسکین نیازی آورد .

بس بیا تا به درگاه خدای کریم مسکین نواز ؛

چو شاخ برهنه بر آریم دست

که بی برگ ازین بیش نتوان نشست

مراد از «برگ و بار» صلاح و تقواست .

محصول بیت: بیا تا مانند شاخ برهنه به درگاه خدا دست نیاز بلند کنیم . زیرا

بیش از این نمی توان بی برگ و بار ، یعنی بدون صلاح و تقوا نشست .

حضرت شیخ به مناجات شروع کرده می فرماید :

خداوندگارا نظر کن بچود

که جرم آید از بندگان در وجود

محصول بیت : خداوندا ! در بندگانت با چود و سخا و کرم نظر کن و احسان و

لطف کن . زیرا از بندگان جرم و خطا به وجود می آید نه صواب .

گناه آید از بنده خاکسار بامید عفو خداوندگار

محصول بیت: از بنده خاکسار و عبد حقیر گناه می آید و خطا صادر می شود ؛

به امید عفو و لطف و کرم خداوندگار . حاصل : به امید عفو خدا ، از بندگان گناه صادر

می‌شود. زیرا آنکه گناه ندارد امید عفو نخواهد داشت.

**گریما برزق تو پرورده‌ایم بانعام و لطف تو خو کرده‌ایم**

محصول بیت: ای خدای کریم! به رزق تو پرورده شده‌ایم به انعام و لطف تو تربیت یافته، به احسانت خو کرده‌ایم.

**گدا چون کرم ببیند و لطف و ناز**

**نگردد ز دنبال بخشنده باز**

محصول بیت: گدا وقتی لطف و کرم و ناز ببیند. حاصل: از کسی احسان و کرم ببیند؛ از دنبال آن بخشنده باز نمی‌گردد و دست از او بر نمی‌دارد.

**چو ما را بدنیا تو کردی عزیز**

**بعقبی همین چشم داریم نیز**

محصول بیت: یارب! چون ما را در دنیا تو عزیز کردی، در عقبی نیز از تو همین را چشم داریم، یعنی ما را در عقبی نیز عزیز گردان.

**عزیزی و خواری تو بخشی و بس**

**عزیز تو، خواری نبیند ز کس**

محصول بیت: در دنیا و آخرت عزیزی و خواری را فقط تومی بخشی. عزیز تو یعنی کسی را که تو عزیز کردی هرگز از کسی خواری نمی‌بیند.

**خدایا بعزت که خوایم مکن بذل گناه شرمسارم مکن**

بعزت: «ب» حرف قسم. «ت» ضمیر خطاب است.

که: حرف بیان است.

بذل: «ب» حرف مصاحبت، «ذل» بهضم «ذ» مقابل عز است.

محصول بیت: خدایا! به حق عزت و بزرگی‌ات که مرا خوار مکن. به ذلت

گناه مرا شرمسار مکن.

**مسلط مکن چون منی بر سرم ز دست توبه گر عقوبت برم**

محصول بیت: خدایا! مخلوقی مانند خودم را برای عذاب بر سرم مسلط مکن

زیرا پرورده نعمت تو هستم بهتر است عقوبت را هم از دست تو ببرم.

**بگیتی بتر زین نباشد بدی**

**جفا بردن از دست همچون خودی**

محصول بیت: پروردگارا! اگر شایسته و مستوجب عقوبت هستم خودت تنبیهم

کن به دیگری حواله مکن. زیرا درد دنیا بدتر از این خواری نمی شود که انسان از

دست همچون خودی جفا و حقارت ببرد. حاصل: هیچ بلا و محنتی بدتر از آن نیست

که انسان از کسی مانند خودش تنبیه و حقارت ببیند.

**مرا شرمساری ز روی تو بس دگر شرمسارم مکن پیش کس**

محصول بیت: خدایا! مرا شرمساری از روی تو بس است؛ دیگر مرا در پیش

کسی دیگر شرمسار مکن.

**گرم بر سر افتد ز تو سایه ای سپهرم بود کمترین پایه ای**

محصول بیت: خدایا! اگر از تو سایه ای بر سرم افتد؛ سپهرم با این همه بلندی

برایم کمترین پایه ای می شود.

**اگر تاج بخشی سرافرازدم تو بردار تا کس نیندازدم**

محصول بیت: خدایا! اگر به من تاج ایمان ببخشی، آن تاج سرم را بلند

می کند و مرا به مرتبه عالی می رساند، درد دنیا و آخرت بلند مقام می کند. خدایا! تواز

کرمت مرا بلند کن تا کسی مرا ذلیل و حقیر نکند.

**حکایت<sup>۳</sup>**

**تنم می بلرزد چو یاد آورم مناجات شوریده ای در حرم**

محصول بیت: تنم از خوف و اضطراب می لرزد، وقتی به خاطر می آورم مناجات

شوریده‌بی را درحرم مکه .

که میگفت شوریدهٔ دلفگار<sup>۱</sup> الها ببخش و بذلم مدار

که : مناجات را بیان می‌کند .

محصول بیت : آن شوریدهٔ دلفگار می‌گفت : پروردگارا ببخش و مرا بهذل

وحقارت مدار .

که میگفت<sup>۲</sup> باحق بزاری بسی میفکن که دستم نگیرد کسی

که : بازهم مناجات را بیان می‌کند .

محصول بیت : شوریده بازاری بسیار بهحق می‌گفت : خدایا ! مرا میفکن

که کسی دستم را نمی‌گیرد . حاصل : مرا از درت مران که دیگری از دستم نمی‌گیرد

و پشتیبانم نمی‌شود .

بلطفم بخوان یا بران<sup>۳</sup> از درم ندارد بجز آستانت سرم

محصول بیت : یارب ! می‌خواهی مرا بهلطف بخوان و می‌خواهی مرا از درت

بران ، سرم بهجز آستان درت جایی ندارد . حاصل : جز آستان تو پناهی ندارم .

تودانی که مسکین و بیچاره‌ایم فروماندهٔ نفس اماره‌ایم

محصول بیت : خدایا ! تومی‌دانی که ما مسکین و بیچاره هستیم . مغلوب و

زبون و فروماندهٔ نفس اماره هستیم ، و عبادتی لایق تو نداریم .

نمی‌تازد این نفس سرکش چنان

که عقلش تواند گرفتن عنان

محصول بیت : این نفس سرکش درراه خطا و عصیان چنان نمی‌تازد که عقل

بهگرفتن عنان و جلوگیری آن قادر شود .

که با نفس و شیطان برآید بزور

مصاف پلنگان نیاید ز مور

که : دراینجا اسم است بهمعنی چه کسی ؟

۱- ف : دلفگار . ۲- ع (حاشیه) ، ف : همی‌گفت . ۳- ع (حاشیه) ، ف ، و مران .

مصاف : به ضم «م» یعنی جنگ .

محصول بیت : چه کسی با نفس و شیطان به زور مقابله می‌شود و با آنان چه کسی می‌تواند درافتد . جنگ پلنگان از مور نمی‌آید ، یعنی مور نمی‌تواند با پلنگ جنگ کند ؟ عقل نیز نمی‌تواند بانفس مکار برابر آید یعنی با آن مبارزه و جنگ نماید .

بمردان راحت که راهی بده وزین دشمنانم پناهی بده

محصول بیت : به حق مردان راحت که راهی بده ، تا بوسیله آن به درگاه راه یابم . و از این دشمنانم ، نفس و شیطان ، به من پناهی بده .

خدایا بذات خداوندیت باوصاف بی‌مثل ومانندیت

محصول بیت : خدایا! به حق ذات خداوندیت و به حق اوصاف بی‌مثل ومانندیت ؛ این چهاربیت متضمن قسم است و به همدیگر معطوف است .

بلبیک حجاج بیت الحرام بمدفون یثرب علیه السلام

یثرب : نام مدینه است .

محصول بیت : به حق لبیک حجاجی که به کعبه شریف توجه می‌کنند ؛ به حق حبیب اکرم علیه السلام که در مدینه مدفون است ؛

بتکبیر مردان شمشیر زن که مرد و غا را شمارند زن

که : حرف رابط صفت است .

وغا : به فتح «و» یعنی جنگ .

محصول بیت : یارب ! به حق تکبیر مردان شمشیرزن در راه تو ، که مردان جنگی دشمن را زن می‌شمارند . حاصل . به خاطر سعی در راه دین ، در سایه یاری تو بسیار شجاع هستند .

بطاعات پیران آراسته بصدق جوانان نو خاسته

محصول بیت : به حق طاعات پیرانی که به عبادت و صلاح آراسته‌اند . به حق

صدق جوانان نوخاسته ؛

## که ما را در آن ورطهٔ يك نفس ز ننگ دو گفتن بفریاد رس

که : حرف بیان است .

مراد از «يك نفس» حالت نزع است .

محصول بیت: یارب! به حق این سوگندها، که در آن ورطهٔ يك نفس، یعنی در حالت جان کندن، از ننگ دو گفتن بر تو، بفریاد ما برس و از شر شیطان و به کفر از دنیا رفتن، ایمان مان را حفظ کن .

امید است از آنان<sup>۱</sup> که طاعت کنند

## که بی طاعتان را شفاعت کنند

محصول بیت: امید است از آنان که به خدا طاعت و عبادت می کنند، که برای بی طاعتان و بی عبادتان شفاعت بکنند .

## بپاکان کز آلايشم دور دار و گرزلتی<sup>۲</sup> رفت معذور دار

محصول بیت: به حق پاکان، مرا از آلايش عصیان و گناه و از لوث حظ و سهو، دور دار، و اگر از من پیش از این لغزش یا خطایی صادر شده به کرم و احسان خودت معذور دار .

## بپیران پشت از عبادت دو تا بشرم<sup>۳</sup> گنه دیده بر پشت پا

محصول بیت: به حق پیرانی که پشتشان از عبادت دو تا شده، پیرانی که از شرم گناه چشمشان بر پشت پاست، یعنی از خجلت سرشان را بلند نمی کنند .

## که چشمم<sup>۴</sup> از روی سعادت میند زبانم بوقت شهادت میند

محصول بیت: که چشم مرا از روی سعادت میند، یعنی به من روی سعادت نشان بده . زبانم را به هنگام شهادت میند، یعنی در حالت نزع برای بیان کلمهٔ شهادت

۱- ع : آنها . ۲- متن : ذلتی . ۳- ع ، ف : ز شرم . ۴- متن : چشم .



زبانم را گویا کن .

### چراغ یقینم فراراه دار ز بدکردنم دست کوتاه دار

یقینم : «م» در معنی مقید است به «راه» در تقدیر : راهم .

کردنم : «م» مقید است به «دست» .

محصول بیت: یارب! چراغ توفیق و یقین را در راهم فرا دار تا برای رسیدن به تو راهم روشن شود . دستم را از بدکردن کوتاه کن ، یعنی از بدکاری ام جلوگیری کن .

### بگردان ز نادیدنی دیده ام هده دست<sup>۱</sup> بر ناپسندیده ام

دست : در اینجا به معنی قدرت است .

محصول بیت : یارب ! دیده ام را از نادیدنیها بگردان و چشمی عطا کن که

تورا ببیند . برای کارهای ناپسند وزشت به من قدرت مده .

### من آن ذره ام در هوای تو بیست

#### وجود و عدم ز احتقارم<sup>۲</sup> یکیست

بیست : در اصل «بهاست» فعل ماضی مفرد غایب از «ایستیدن» مرادف

ایستادن است .

محصول بیت: من آن ذره هستم که در هوا و محبت تو ثابت و قائم است . از

حقیر بودن وجود و عدم یکی است ، یعنی برابر است .

### ز خورشید لطف شعاعی بسم که جز در شفاعت<sup>۳</sup> نمیند کسم

محصول بیت : یارب ! شعاعی از آفتاب لطف برای من بس است ، که تا کسی

جز در شفاعت مرا نبیند ، یعنی همه کس مرا در پر تو لطف تو ببیند .

### بدی رانگه کن که بهتر کسست گدار از شاه التفاتی بسست

محصول بیت : یارب ! بدی را نگاه کن که کس بهتر است ، یعنی بر شخص

بدی نظر کن که به شرف لطف تو مقبول و مرغوب تمام عالم می شود . حاصل : اگر بر

گناهکاری نظر کنی . هر چقدر هم بد باشد عزیز و گرامی می‌شود ، زیرا از شاه التفاتی بر کدا کافی است پس هر قدر هم بد باشد نظری از تو برای خوب شدنش کافی است .  
**مرا گر بگیری بانصاف و داد .**

### بنالم که عفو<sup>۱</sup> نه این وعده داد

محصول بیت: یارب ! مرا اگر به انصاف و داد بگیری ، و نسبت به عملم جزا بدهی ، می‌نالم که خدایا ! عفو تو به من این وعده را نداد . زیرا فرموده‌ای که «ان الله یغفر الذنوب جمیاً»<sup>۲</sup> .

**خدایا بذلت<sup>۳</sup> امران از درم که صورت نبندد در<sup>۴</sup> دیگرم**  
 محصول بیت: خدایا ! با ذلت و حقارت مرا از در لطفت مران . زیرا در دیگر بر من صورت نبندد . حاصل: به در دیگر رفتن برای من غیر ممکن و غیر متصور است .

### ور از جهل غایب شدم روز چند

### کنون کاملدم در برویم مبنده

محصول بیت: واگر از جهل و نادانی چند روز غایب شدم ، از عبادت و طاعت فرار کردم ، اکنون که با توبه و استغفار دو مرتبه به درت آمده‌ام ، عذرم را بپذیر و مرا از درت مران و درت را به رویم مبنده .

### چه عذر آرم از ننگ تردامنی

### مگر عجز پیش آورم کای غنی

محصول بیت : از ننگ تردامنی ، یعنی گناهکاری ، چه عذر آورم و چگونه اعتذار کنم ؟ مگر به پیش تو عجز آورم که ای غنی !

### فقیرم بجرم و گناهم مگیر غنی را ترحم بود بر فقیر

محصول بیت: ای غنی ! فقیرم ، مرا به سبب جرم و گناهم مگیر و گرفتار عذاب و عقابم مکن . زیرا غنی بر فقیر ترحم و شفقت می‌کند .

۱- ع : عفو ، ف : لطف . ۲- خدا گناهانرا یکسره می‌آمرزد . (قرآن . الزمر ۵۳)

۳- ع : بذلت . ۴- ع : ف : دری .

## چرا باید از ضعف حالم گریست

### اگر من ضعیفم پناهم قویست

محصول بیت : چرا باید از ضعف حال و گناهانم گریه کنم ؟ اگر من زبون و ضعیف هستم الحمدلله پناهم و یشتیمانم قوی و عالی است .

### خدایا بغفلت شکستیم عهد چه زور آورد باقضا دست جهاد

محصول بیت : خدایا ! باغفلت و اغوای شیطان عهد و پیمان را شکستیم ، حاصل : به راه خطا رفتیم . دست جهاد و کوشش باقضا چه زور می آورد ؟ یعنی هر چه درازل حکم شده آن به وجود می آید ، خواه صالحی و خواه طالحی باشد .

## چه بر خیزد از دست تدبیر ما

### همین نکته بس عذر تقصیر ما

محصول بیت : از دست تدبیر ما چه بر می خیزد و چه حاصل می شود ؟ همین نکته بر عذر تقصیر و گناه ما کافی است .

## همه هر چه کردم تو بر هم زدی

### چه قوت کند با خدایی خودی

محصول بیت : خدایا هر چه فکر و تدبیر کردم همه را تو بر هم زدی ، و هر چه در ازل مقدر کردی مرا با آن سازش دادی ، به مخالفت قادر نشدم ، زیرا خودی با خدایی چه قوت می کند ؟ حاصل : در هر خصوص حکم از آن خداست ، بنده نمی تواند مخالفت کند ، یعنی امر خدایی دیگر است و امر غیری و خودی دیگر است .

### نه من سر از حکمت بدر میبرم که حکمت چنین میرود بر سرم

محصول بیت : من به اختیار خود سر از حکم تو بیرون نمی برم و مخالفت امر تو نمی کنم . حاصل : من از خودم مرتکب این کارها نمی شوم بلکه حکم تو بر سرم چنین می رود ، یعنی هر چه تو مقدر کردی در هر حال بر سرم می آید .

## حکایت

سیه چرده‌ای را کسی زشت خواند

جوابی بگفتش که حیران بماند

سیه چرده: یعنی آنکه رنگ چهره‌اش تیره باشد.

محصول بیت: کسی سیه چرده‌بی را زشت روی خواند، یعنی نازیبایش

خواند. سیه چرده جوابی به او داد که حیران و مبہوت ماند:

نه من صورت خویش خود کرده‌ام

که عیبم شماری که بد کرده‌ام

محصول بیت: من صورت خود را خودم نکرده‌ام که بر من عیب شماری که

بد کرده‌ام. حاصل: هر چه هست خدا آفریده است.

ترا با من از زشت رویم چه کار

نه آخر منم زشت و زیبا نگار

زشت و زیبا نگار: دراصل: زشت نگار و زیبا نگار، ترکیب وصفی است.

محصول بیت: اگر من زشت روی‌ام تو را با من چه کار؟ آخر زشت نگار و زیبا

نگار من نیستم که بر من طعن می‌کنی که زشت روی است؟

حضرت شیخ به بند و معرفت شروع کرده می‌فرماید:

از آنم که بر سر نوشتی<sup>۱</sup> از پیش

نه کم گردد<sup>۲</sup> ای بنده پرور نه بیش

محصول بیت: از آنچه بر سرم در ازل نوشتی و مقدر کردی، ای خدای

بنده پرور! نه کم می‌گردد نه بیش. حاصل: هر چه در ازل حکم کرده‌ای بر سرم می‌آید،

در آن باره حکمی ندارم، قدرت و حکم تنها از توست.

تو دانایی آخر که قادر نیم توانای مطلق<sup>۳</sup> تویی من کیم

محصول بیت: تو البته دانایی که من به هیچ چیز قادر نیستم. توانا توهستی

۱- متن: جوانی. ۲- ع، ف، ۱، نبهتی. ۳- ف، کردم. ۴- متن: توانای تویی که.

نه من . درپیش قدرت تو من چیستم ؟

**گرم ره نمایی رسیدم بخیر و گر رد کنی بازماندم ز سیر**

رسیدم : در اینجا جواب شرط واقع شده ، به معنی مضارع دلالت می کند

اگر چه به صیغه ماضی است .

**محصول بیت : خدایا ! اگر به من راه نمایی ، به خیر می رسم . حاصل : اگر**

دلیل و راهنمای من تو باشی به خیر واصل می شوم ، و اگر مرا رد کنی ، از سیر در طریق

حق و راه مستقیم باز می مانم . حاصل : ضایع می شوم و به خیری واصل نمی شوم .

**جهان آفرین گر نه یاری کند کجا بنده پرهیز گاری کند**

**محصول بیت : خدای جهان آفرین ، اگر یاری نکنی ، یعنی اگر پشتیبان و**

یاور نباشی ، کجا بنده پرهیز گاری می کند و زاهد و متقی می شود و در عمل صالح

سعی می نماید ؟

### حکایت<sup>۲</sup>

**چه خوش گفت درویش کوتاه دست**

**که شب توبه کرد<sup>۳</sup> و سحر گاه شکست**

**محصول بیت : چه خوش گفت درویش کوتاه دست و زبون در دست نفس ، که**

شب توبه کرد و سحر گاه توبه را شکست ، حاصل : شب توبه کرد و روز شکست .

**گر او توبه بخشد بماند درست که پیمان ما بی ثباتست و سست**

**محصول بیت : اگر خدا توبه بخشد و توفیق بدهد آن توبه درست و صحیح**

می ماند ، زیرا پیمان ما بی ثبات و سست است .

حضرت شیخ به مناجات شروع کرده می فرماید :

**بحقت که چشمم ز باطل بدوز بنورت که فردا بنارم مسوز**

**محصول بیت : بحق الوهیت ! که باطل را به صورت حق در چشمم نیاور و مرا**

گمراه مکن . به حق نورت ! که مرا فردا به آتش مسوزان و گرفتار عذابم مکن .

### ز مسکینیم روی در خاک رفت

#### غبار گناهیم بر افلاک رفت

محصول بیت : از بیچارگی و مسکینی ، رویم در خاک رفت ، یعنی به زمین افتاد .

غبار گناهیم از زیادی به افلاک رفت . حاصل : غبار گناهیم همه جا را گرفت .

### تو یک نوبت ای ابر رحمت بیار

#### که در پیش باران نماند<sup>۱</sup> غبار

محصول بیت : تو ای ابر رحمت ! یک نوبت باران رحمت و غفران بیار ، یعنی

یارب تو رحمت کن . زیرا در پیش باران غبار نمی ماند .

### ز جرمم درین مملکت جاه نیست

#### ولیکن بملکی دگر راه نیست

محصول بیت : از کثرت جرم و گناهیم درین مملکت ، یعنی در درگاه خدا ،

جاه و عزت ندارم . ولیکن به ملکی دیگر هم راه ندارم تا در آن مرادم حاصل آید .

### تو دانی ضمیر زبان بستگان تو مرهم نهی بردل خستگان

محصول بیت : یارب ! فکر زبان بستگان و خاموشان را می دانی . حاصل :

ضمیر و فکر آنان که عاجز از تکلم هستند بر تو معلوم است . تو بردل خستگان مرهم

می نهی و شفا می دهی و مرادشان را حاصل می کنی .

### حکایت<sup>۲</sup>

### مغی در بروی از جهان بسته بود

#### بتی را بخدمت میان بسته بود

مغ : مطلق کافراست اما در اینجا مراد بت پرست است به قرینه بت .

محصول بیت : مغی در بروی خود از جهان بسته بود ، یعنی عزلت اختیار

۱- ع : نباید ، ف : نباید . ۲- ع : حکایت پیر بت پرست حاجت خواه .

کرده بود، به خدمت بتی میان بسته بود، یعنی بر بتی اعتکاف کرده بود.

### پس از چند سال آن نکوهیده کیش

#### قضا<sup>۱</sup> حاجتی<sup>۲</sup> صعbesch آورد پیش

محصول بیت: پس از چند سال آن مغ نکوهیده کیش و بد مذهب، قضای

الهی حالتی سخت و حاجتی صعb به پیشش آورد. حاصل: مهمی پیشش آمد.

#### پپای بت اندر بامید خیر بغلطید بیچاره بر خاک دیر

محصول بیت: آن بیچاره درپای بت به امید خیر، بر خاک دیر غلطید و رویش

را در خاک مالید. از آن بت گویا که معبود است، مرادش را طلب کرده چنین می گفت:

#### که درمانده ام دست گیر ای صنم

#### بجان آمدم رحم کن بر تنم

که: حرف بیان است.

محصول بیت: که ای صنم! درمانده ام دستم را بگیر و یاری ام کن، به جان

آمده ام بر تنم رحم کن، یعنی بر وجود و نفسم ترحم کن و مرا نجات بده.

#### بزارید در خدمتش بارها که هیچش بسامان نشد کارها

محصول بیت: در خدمت بت، مغ بیچاره بارها ناله و زاری کرد، اما کارهای مغ

مسکین هیچ بسامان نشد و مرادش را نیافت.

حضرت شیخ در میان قصه به معرفت شروع کرده می فرماید:

#### بتی چون بر آرد مهمات کس که نتواند از خود براند مگس

محصول بیت: بتی که نمی تواند از خودش مگس را براند، چگونه مهمات و

آرزوهای کسی را برمی آورد؟

#### بر آشفته گای پای بند ضلال بباطل پرستیدمت چند سال

محصول بیت: مغ که از بت مایوس شد به خشم آمد که ای پای بند ضلال و

۱- معن: پس آن چندسالی. ۲- معن: قضای. ۳- ع، ف، حالتی.

طغیان! به باطل و طغیان چند سال تو را پرستش کردم.

**مهمی که در پیش دارم بر آر**

**و گرنه بخواهم ز پروردگار**

محصول بیت: مهمی که در پیش دارم بر آور و حاصل کن، یعنی مرادم را بده

اگر تو مرادم را ندهی، از پروردگار عالم می خواهم.

**هنوز از بت آلوده رویش بخاک**

**که گامش بر آوردن یزدان پاک**

محصول بیت: هنوز از سجده بر بت رویش آلوده به خاک بود که یزدان پاک و

بی مانند گامش را بر آورد.

**حقایق شناسی درین خیره شد**

**سر وقت صافی برو تیره شد**

خیره: در اینجا یعنی متحیر.

تیره: یعنی آلوده.

محصول بیت: حقایق شناسی، یعنی يك ولی، در خصوص این مغ حیران شد.

وقت صافی و خالص او در این خصوص تیره شد، یعنی آن ولی در عین خوشی و سعادت

در این باره پریشان بال و مکدر حال شد؛

**که سرگشته ای دون باطل پرست<sup>۱</sup>**

**هنوزش سر از خمر بتخانه مست**

محصول بیت: که سرگشته بی باطل پرست، هنوز سرش از خمر بتخانه مست؛

**دل<sup>۲</sup> از کفر و دست از خیانت نشست<sup>۳</sup>**

**خدایش بر آورد کامی که جست**

محصول بیت: دل از کفر و دست از خیانت نشسته، حاصل: هنوز به اسلام و

۱-ع، مطران پرست، ف، یزدان پرست. ۲- متن، دال. ۳- ف، بشت. معنی، نشست.



ایمان نیامده ، خدای تعالی از لطف و کرمش کام او را بر آورد .

## فرو رفت خاطر درین مشککش

### که پیغامی آمد بگوش دلش

محصول بیت : خاطر آن ولی در این مشکل فرورفت ، یعنی در فهم این راز درمانده شده ناراحت گردید که پیغامی از جانب حق به گوش دلش آمد . معنای این دو بیت برایش الهام شد :

### که پیش صنم پیر ناقص عقول

### بسی گفت وقولش نیاهد قبول

که : حرف بیان است .

محصول بیت : که پیر ناقص عقل در پیش بت ، ، تضرع و زاری بسیار گفت ، اما سخنش قبول نیامد و مرادش حاصل نشد .

## گر از درگه ما شود نیز رد

### پس آنکه چه فرق از صنم تا صمد

محصول بیت : اگر آن مغ از درگاه ما هم رد شود و کاشم بر نیاید ، پس آنکه بین صنم و صمد چه فرق هست ؟ یعنی مراد مغ در پیش صنم حاصل نشد اگر در پیش ما نیز حاصل نشود پس فرق بین ما و بت در چیست ؟

حضرت شیخ به پند و معرفت شروع کرده می فرماید :

## دل اندر صمد باید ای دوست بست

### که عاجز ترند از صنم هر که هست

محصول بیت : ای دوست ! دل را باید فقط در صمد بست ، زیرا در دنیا هر که هست از صنم عاجز ترند . حاصل : همچنانکه صنم به چیزی توانایی ندارد ، در عالم هیچ چیز به کاری قادر نیست و قدرت فقط از آن خداست .

**محالست اگر سر برین در نهی که باز آیدت دست حاجت تهی**

محصول بیت: اگر سر برین در بگذاری و مرادت را از این در بخواهی ، محال است که دست حاجت تو تهی باز آید ، و مرادت حاصل نشود ، یعنی هرگز از این در محروم نمی شوی .

**خدایا مقصر بکار آمدیم تهی دست و امیدوار آمدیم**

محصول بیت : خدایا ! در عبادت و اعمال صالح مقصر آمدیم ، از عمل صالح و تقوا دست خالی آمدیم ، اما امیدوار بر رحمت و مغفرت تو آمدیم . حاصل : اگر چه عملی لایق تو نیاوردیم اما امیدوار لطف تو آمدیم .

### حکایت<sup>۱</sup>

**شنیدم که مستی ز تاب نبید بمقصوره مسجدی دردوید**

نبید : باید دانست که خرما و انجیر و انگور خشک را خیسانده می جوشانند شراب می شود عرب بدان «نبید» گوید با «ن» معجمه . اما عجم مطلق در شراب به کار می برد و با «د» مهمله می خوانند .

مقصوره : در دیار عرب خطیب حجره بی دارد که آنرا « مقصوره » گویند .

محصول بیت : شنیدم که مستی از حرارت شراب به مقصوره مسجدی دردوید ،

یعنی داخل مقصوره مسجدی شد .

**بنالید بر آستان کرم که یارب بفردوس اعلی برم**

محصول بیت: بر آستان کرم بنالید ، یعنی با تضرع و زاری از حق خواست که

پروردگارا مرا به فردوس اعلا ببری ، یعنی برایم بهشت قسمت کن .

**مؤذن گریبان گرفتش که هین**

**سگ و مسجد ای غافل از عقل و دین**

محصول بیت : مؤذن گریبان آن مست را گرفت که هان ! ای غافل از عقل

و دین! سگ را با مسجد چه مناسبت؟

چه شایسته کردی که خواهی<sup>۱</sup> بهشت

نمی زبیدت ناز با روی زشت

محصول بیت: مؤذن به مست گفت که چه کار شایسته خدا انجام دادی که بهشت می خواهی؟ ناز با روی زشت تو نمی زبید، یعنی در چنین حال هستی شایسته نیست که مناجات خدا کنی.

بگفت این سخن پیر و بگریست مست

که مستم بدار از من ای خواجه دست

در این که به مؤذن «خواجه» گفته عالمی است.

محصول بیت: وقتی این سخن را مؤذن گفت. مست بر او بگریست که ای خواجه! مستم از من دست بردار و مرا به حال خودم بگذار و آزارم مده.

عجب داری از لطف پروردگار

که باشد گنهکاری امیدوار

محصول بیت: مست گفت: آیا از لطف پروردگار عجب داری که گناهکاری به کرم او امیدوار باشد؟

ترا می نگویم که عذرم پذیر در توبه بازست و حق دستگیر

محصول بیت: به مؤذن گفت: من به تو نمی گویم که عذرم را بپذیر، بلکه می گویم که در توبه بازست و حضرت حق دستگیر است یعنی بر بیچارگان و عاصیان رحیم و مهربان است.

همی شرم دارم ز لطف کریم

که خوانم گنه پیش<sup>۲</sup> عفو ش عظیم

محصول بیت: از لطف و احسان کریم شرم دارم که گناهم را در پیش عفو او

بزرگ بخوانم ، یعنی گناه من هر طور باشد در برابر عفو او ذره است .  
حضرت شیخ به مناجات شروع کرده می فرماید :

**کسی را که پیری در آرد ز پای**

**چو دستش نگیری نخیزد ز جای**

محصول بیت: کسی را که پیری از پای در آورد ؛ یعنی پیری ناتوان و زبونش  
کند هر گاه دستش را نگیری از جایش بر نمی خیزد .

**من آنم ز پای اندر افتاده پیر**

**خدایا بفضل خودم دست گیر**

محصول بیت: من آن پیر از پای افتاده هستم . خدایا ! تو به فضل خود دست  
مرا بگیر و معین و پشتیبان من باش .

**نگویم بزرگی و جاهم ببخش**

**فروماندگی و گناهم ببخش**

محصول بیت: خدایا ! نمی گویم که در دنیا به من منصب و جاه ببخش ، بلکه  
می گویم که فروماندگی و گناهم را ببخش .

**اگر یاری اندک زلل داندم**      **بنا بخردی شهره گرداندم**

زلل : یعنی خطا .

شهره : یعنی مشهور .

محصول بیت : اگر یاری اندک خطای مرا بداند ، یعنی به گناه کوچک من آگاه  
گردد ، بایی خردی و سفاقت مرا مشهور عالم می کند .

**تو بینا و ما خایف از یکدگر**      **که تو پرده پوشی و ما پرده در**

محصول بیت: خدایا ! تو بینای جمیع عیوب ماهستی ، با این حال ما از تو  
نمی ترسیم از یکدیگر می ترسیم ، زیرا تو پرده پوش و ستار العیوب هستی ، اما ما پرده در  
همدیگر هستیم و فاش کننده عیوب یکدیگر می باشیم .

## بر آورده<sup>۱</sup> مردم زیر و ن خروش

### تو باینده<sup>۲</sup> در پرده<sup>۳</sup> و پرده پوش

محصول بیت: مردم جهان درحالی که از حقیقت حال انسان بی خبرند فریاد و فغان می کنند و به ظاهرش چند عیب نسبت می دهند و رسوایش می نمایند، اما تو یارب با بنده در پرده هستی و بهر عیبش آشنا، با این حال پرده پوش عیوب ما هستی .

### بنادانی از بندگان سر کشند خداوندگار ان قلم در کشند

محصول بیت: اگر بندگان از روی نادانی از خواجگان سرکشی کنند و روی برگردانند و در خدمت ثابت قدم نباشند خداوندگار ان به عیوب و خطاهای بندگان نشان قلم عفو می کشند .

### اگر جرم بخشی بمقدار<sup>۴</sup> جود نماند گزفتاری<sup>۵</sup> اندر وجود

محصول بیت: خدایا! اگر به اندازه جود و کرمت گناهان بندگان را ببخشی، از بندگان موجود در دنیا، کسی به خاطر گناهش گرفتار نمی ماند، همه مورد عفو قرار می گیرند .

### و گزخشم گیری بقدر گناه بدوزخ فرست و ترا زو<sup>۶</sup> خواه

محصول بیت: خدایا! و اگر به قدر گناه بر بندگان خشم گیری، همه ما را به دوزخ بفرست؛ میزان عمل را خواه. زیرا ما می دانیم که تمام کارهای ما سزاوار دوزخ است.

### گرم دست گیری بجایی رسم و گز بکنی بر نگیرد کسم

محصول بیت: خدایا! اگر دستم را بگیر، یعنی به لطف و کرم، مرحمت کنی به مقامی می رسم و مقبول در گاهت می شوم، ولی اگر تو مرا از در گاهت رد کنی و از پای اندازی کسی مرا بر نمی گیرد و نمی تواند مقبول کند .

۱- متن، بر آورد. ۲- ف، تو بیننده. ۳- ع، در پرده ای. ۴- ع، بگردار. ۵- ع، کنه کاری. ۶- متن، فرست ترا زو.

که زور آورد گر تو یاری دهی.

که گیرد چو تو رستگاری دهی

محصول بیت: چه کسی زور می آورد و ستم می کند اگر تو یاری و پشتیبانی

کنی؟ یا چه کسی می گیرد و مانع می شود وقتی تو رستگاری دهی.

دو خواهند بودن به محشر فریق

ندانم کدامین<sup>۱</sup> دهندم طریق

محصول بیت: در محشر دو فریق، یعنی دو گروه خواهند بود: یکی اهل

جنت و دیگری اهل دوزخ. نمی دانم که کدام راه تورا به من خواهند داد و مرا به کدام

طرف خواهند فرستاد.

عجب گر بود راهم از دست راست

که از دست من جز کژی<sup>۲</sup> برنخواست

دست راست: در اینجا یعنی جانب راست.

که: حرف تعلیل است.

محصول بیت: عجب است که در قیامت راهم از طرف راست باشد. زیرا در

اینجا از دست من جز کژی و عصیان صادر نشده است.

دلّم میدهد وقت این امید

که حق شرم دارد ز موی سفید<sup>۳</sup>

محصول بیت: دلّم گاه گاه این امید را می دهد که خدا شرم دارد، یعنی از ریش

سفید و موی سفید شرم دارد.

عجب دارم از شرم دارد زمن که شرم نمی آید از خویشتن

محصول بیت: تعجب می کنم اگر خدا از من شرم داشته باشد. زیرا من از

خویشتن و گناهانم شرم نمی آید.

نه یوسف که چندین<sup>۱</sup> بلا دید، و بند

**چو حکمش روان گشت و قدرش بلند**

محصول بیت: آیا چنین نیست که یوسف از برادران چندین بلا دید و چندان زبدان کشید، چون حکمش روان گشت یعنی، وقتی عالی قدر شد و حاکم مصر گشت، یعنی عزیز مصر شد و برادرانش بر او نیازمند گردیدند؛

**گنه عفو کرد آل یعقوب را که معنی بود صورت خوب را**

محصول بیت: گناهان آل یعقوب، یعنی فرزندان یعقوب را عفو کرد با اینکه بر او آنهمه ستم کرده بودند زیرا صورت خوب البته معنی دارد، یعنی همانند صورت خوب سیرت خوبی هم دارد.

**بگردار بدشان مقید نکرد بضاعت مزاجه<sup>۲</sup>شان رد نکرد**

مزاجه: یعنی اندک.

محصول بیت: به سبب گردار بد آنان را مقید نکرد، یعنی به عنوان دزدیدن پیمانۀ طلا، آنان را زندانی نمود، و بضاعت اندکشان را که آورده بودند رد نکرد و پذیرفت.

**زلطفت همین چشم داریم نیز برین بی بضاعت ببخش ای عزیز**

محصول بیت: ما بندگان نیز از لطف تو همین را چشم داریم: برین بنده بی سرمایه، یعنی بر این بنده بی طاعت و بی عبادت، ببخشای و احسان کن، ای عزیز!

**کس از من سیه نامه تر دیده نیست**

**که هیچم فعال پسندیده نیست**

محصول بیت: هیچ کس گنهکارتر از من ندیده است، یعنی درد نیا عاصی تر و پر خطا تر از من نیست. زیرا من هیچ عمل شایسته تو ندارم.

## جز این کا اعتماد بیاری تست امیدم بآمرزگاری تست

محصول بیت: خدایا! عبادت و طاعت لایق تو ندارم، جز این که اعتماد به یاری

توست ، امیدم به آمرزگاری و بخشندگی توست .

## بضاعت نیاوردم الا امید خدایا ز عفو مکن نا امید

محصول بیت : خدایا! بضاعت عبادت و طاعت به درگاہت نیاوردم مگر بادست

خالی با امید آدمم . پس خدایا! به حق دیدارت، مرا از عفو و رحمت خود نا امید مکن.



قدم شرح کتاب بوستان بعون الملك المنان علی يد اضعف الانسان الراجی

رحمة ربه الرحمن سودی انحف العبدان فی ثانی العید والشوال من سنة غو ۱۰۰۶ .

تاریخ ، نظم :

شودم که آخر اولدی شرح بوستان بعون خالق حنان و منان

مه شوالک ایکنجیدی روزی دخی عید صیامک ای سخندان

غوایدی هم سنه اول دمه ای یار دخی اول بهار و وقت سیران

سعادت بولسون اوقیوب یازانلر داخلی لهو و خطاسین دوزن انسان<sup>۱</sup>

تم طبع هذا الكتاب بعون الله في المطبعة العامرة في سنة ۱۲۸۸

۱- ای سخندان ! در آن لحظه که شرح بوستان بعون پروردگار مهربان بخشایشگر پایان یافت روز دوم ماه شوال یعنی فردای عید فطر بود. در اول فصل بهار و وقت سیروسباحث سال «غو» بود .

خوشبخت باشند کسانی که می خوانند و می نویسند و نیز سعادتمند باد کسی که سهو و خطای آنرا اصلاح کند .

کلمه «غو» در اول بیت سوم به حساب جمل معادل ۱۰۰۶ هجری قمری است که تاریخ اتمام شرح کتاب را نشان می دهد و حالا ۳۸۲ سال از تاریخ تحریر آن می گذرد .

تمام شد چاپ این کتاب به یاری خدا ، در مطبعة عامره در سال ۱۲۸۸



# فهرستها



## آیه‌ها و حدیثها و مثلهای عربی

۵۷۲	الاحسان یقطع اللسان
۶۴۱	افضل ما يأكل الرجل من عمل يده
۶۵	اقتربت الساعة وانشق القمر
۷۷۴ ، ۷۵۰ ، ۵۵ ، ۵۴	الست بربکم
۳۴	الم نجعل الارض مهاداً والجبال اوتاداً
۷۲۱	الى جهنم وبئس المصير
۱۱۴۳	.... انعام بل هم اضل
۱۴۴۰	ان الله یغفر الذنوب جميعاً
۷۳	انك لعلی خلق عظیم
۷۴۳ ، ۷۰۰	اولیائی تحت قبای لا یعرفهم غیری
۱۲۲۳	بسم الله
۱	بسم الله الرحمن الرحيم
۱۱۲۸	البیضة تذهب الفیضة
۶۰۸ ، ۹۷	تخلقوا باخلاق الله
۵۴۲	الحرب خدعة
۱۲۸۵	خذ ما صفا دع ما كدر
۱۸۵	خیر الامور اوسطها
۶۴۲	خیر الناس من ینفع الناس
۱۲۴۲	السفر قطعة من السقر
۷۲۳	السلطان ظل الله فی الارض
۱۱۵۵	الشیطان یعدکم الفقر
۱۲۹۸	الصبر مفتاح الفرج
۵۳۲ ، ۵۰۶	الصلاح خیر
۸۲	طه
۱۱۷۵	المراض كالمعدوم
۳۱۹	العالم متغیر
۹۰۵	عم یتساء لون
۸۹۳	فبئس القرین
۲۹۲	الفتنة نائمة

١٠٦٦	الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين
٧٥٠	قالوا بلى
٦٤١	الكسب حبيب الله
٤٧٥	الكلام يجر الكلام
٤٧٨	كل من دواء
٥٤٤	كما تدين تدان
٨٠ ، ٦٢	كنت نبياً وآدم بين الماء والطين
٩٢٢	كن عالماً أو متعلماً ولا تكن ثالثاً
٤٧	لا احصي ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك
٦٤٦ ، ٦٦	لا اله الا الله
١٢٠٥	لا حول ولا قوة
١١٨٩	لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
١٠٩٣	اللهم خذها واقطع نسلها وسلط عليها آفة
٥٥٠	لا يحك ظهري مثل ظفري
٩٠١ ، ٥٨٤	ما عبدناك حق عبادتك
٦٢٩	من لا يرحم لا يرحم
٩٣٧	من لم يؤدبه الابوان يؤدبه الملوان
٤٣٨	المؤمنون لا يموتون
٦١٠	الناس مجزيون باعمالهم
٦١٦	واما السائل فلا تنهر
١٣١١	وانزلنا عليكم المن
١٣٧٨	الوقت سيف قاطع
١١٤٤	وظل ممدود وماء مسكوب وفاكهة كثيرة لامقطوعة ولا ممنوعة
١٠٥	وعلى كل ضامر يأتين من كل فج عميق
١٠٣ ، ٦٦	ولدت انا في زمن السلطان (الملك) العادل
٥	ولله العزة ولرسوله
١٣٥٣	وما رميت اذ رميت
٦٣٨	وما من دابة في الارض الا على الله رزقها
٨٢	يا محمد لولاك لولاك فما خلقت الافلاك
٨٢	يسن
١١٢٨	يوم نقول لجهنم هل امتلات وتقول هل من مزيد (ح)

## نامهای خاص

ابوالحسن (حضرت علی ع) : ۱۰۳۲  
 ابوزید سروجی : ۵۷۰  
 ابولهب : ۵۸ ، ۶۰  
 اتابك، اتابك ابوبكر بن سعد، اتابك محمد،  
 اتابك محمدسعد : ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۲۸۹  
 اتابكان : ۱۳۹، ۲۹۳، ۴۲۵، ۸۳۵  
 اتابك تكله : ۲۹۳  
 اردبیل : ۱۰۷۲  
 ارس : ۷۱۱  
 استانبول : ۹۳۹، ۹۷۸، ۱۱۴۷  
 اسفندیار : ۵۰۴  
 اسکندر، سکندر : ۲۰، ۷۶، ۱۱۶، ۱۱۷،  
 ۲۶۹، ۵۴۲، ۱۳۹۵  
 اسکندر بن فیلقوس : ۲۶۹  
 اسکندر نامه : ۲۶۹، ۱۰۵۱  
 اسماعیل (ملك صالح) : ۹۷۷  
 اصفهان، اصفهان، صفاهان، اسپاهان،  
 سپاهان : ۲۸۰، ۱۰۵۵، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱،  
 ۱۰۶۲  
 افراسیاب : ۵۱۱، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲  
 البارسلان : ۴۳۰، ۴۳۱  
 الوند : ۴۲۳  
 اماسیه : ۳۹۳  
 ام صالح : ۹۷۷  
 ام كلثوم : ۷۶  
 امین : ۴۷۱  
 انجیل : ۶۷  
 انوری : ۳۰، ۱۳۱۶  
 نوشیروان، نوشیروان، نوشینروان : ۶۶،

## آ

آدم : ۸۰، ۲۳۳  
 آزر : ۵۶۲  
 آغوش : ۲۱۶  
 آل سلجوق : ۱۳۱۶  
 آل طی : ۶۷۲  
 آل یعقوب : ۱۴۵۳  
 آمد (شهر) : ۷۱۱  
 آمد (قلعه) : ۴۲۳  
 آندراج : ۳

## ا

ابراهیم پیغمبر : ۷۶، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱،  
 ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۸۲۲، ۸۵۹،  
 ۱۳۳۸، ۱۳۹۹  
 ابراهیم ادهم : ۲۹۵، ۷۴۰  
 ابلیس : ۲۷، ۷۵، ۲۳۰، ۳۹۹، ۵۹۱،  
 ۵۹۲، ۷۳۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۱۱۵۵،  
 ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۴۰۲، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶،  
 ابن کلیبی : ۱۰۹۳  
 ابن عباس : ۱۰۹۳  
 ابوبکر (خلیفه) : ۷۴، ۷۵  
 ابوبکر، ابوبکر بن سعد، ابوبکر بن سعد بن  
 زنگی، بوبکر، بوبکر بن سعد، بوبکر سعد :  
 ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷،  
 ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۵،  
 ۱۲۷، ۱۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۸۹، ۳۵۸،  
 ۶۷۷، ۶۷۹، ۷۲۲، ۷۲۶، ۷۲۷، ۱۳۵۳  
 ابوبکر (ملك صالح) : ۹۷۷  
 ابو جهل : ۲۴، ۵۸، ۶۰

## ت

تاتار ، تاتار : ۴۵۰ ، ۱۰۶۴ ، ۱۰۶۵ ،  
 ۱۳۴۴ ، ۱۰۷۸ ، ۱۰۷۷  
 تاجی زاده : ۳۹۳  
 تاجیک : ۱۹۳ ، ۱۹۲  
 تبریز : ۱۰۷۲ ، ۱۰۰۴  
 تحفه : ۸۰۳  
 تربت ام صالح : ۹۷۸  
 ترك : ۱۹۲  
 تركستان : ۸۱۳ ، ۶۴۳ ، ۵۱۱ ، ۴۳۹ ،  
 ۱۲۲۷ ، ۱۱۴۸ ، ۱۱۳۵  
 تركمنان : ۱۱۶۱  
 تكش : ۱۱۸۷  
 تكله : ۲۹۶ ، ۲۹۵ ، ۲۹۴ ، ۲۹۳  
 تنگ تركان : ۱۲۶۲  
 تور : ۲۷۱  
 تورات : ۶۷  
 توران : ۱۰۷۸ ، ۲۷۲ ، ۲۷۱  
 تیمورلنگک : ۱۵

## ج

جاحظ : ۱۰۹۴  
 جامع الاسرار : ۷۵  
 جامع کاشغر : ۱۲۶  
 جامی : ۶۲۶ ، ۵۸۵ ، ۱  
 جبرئیل ، جبریل : ۷۱ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۶۸ ، ۶۱  
 ۱۱۱۹ ، ۵۶۴ ، ۵۶۳ ، ۲۷۳ ، ۸۰ ، ۷۹  
 جبل قیسون : ۹۷۷  
 جلال الدین : ۴۳۰  
 جم : ۱۳۸۲ ، ۴۳۶ ، ۴۲۹ ، ۳۰۲ ، ۳۰۱  
 جمشید : ۲۶۷ ، ۲۶۶  
 جمشید شاه (ج) : ۱۳۸۲  
 جنید ، جنید بغدادی : ۹۶۵ ، ۹۵۳ ،  
 ۱۲۱۷ ، ۱۰۲۱ ، ۱۰۲۰ ، ۱۰۱۹  
 جهود : ۱۳۲۳  
 جواهر ذات : ۱۷۶  
 جوزا : ۱۰۵۷

۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۱۶ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۸ ،  
 ۶۵۹ ، ۴۲۹  
 اباز : ۸۱۶ ، ۸۱۵ ، ۸۱۳  
 ایران : ۱۰۷۸ ، ۲۷۲ ، ۲۷۱  
 ایوب : ۹۷۷  
 ایوب انصاری : ۹۷۸

## ب

بابای کوهی : ۱۱۰۲ ، ۱۱۰۱  
 بابندگیش : ۶۴۳  
 بایزید ، بایزید بسطامی : ۸۸۱ ، ۸۸۰ ،  
 ۱۱۱۸  
 بدخشان : ۱۹۱  
 برج قوس : ۱۰۵۷  
 بصره : ۱۱۴۴ ، ۹۳  
 بغداد : ۷۳۶ ، ۷۱۱ ، ۳۷۶ ، ۳۳۸ ، ۱۷۹ ،  
 ۱۲۱۷ ، ۹۵۳  
 بقرات : ۱۲۶۷ ، ۱۲۶۵  
 بلقیس : ۱۲۰۴ ، ۱۲۰۳  
 بلیلان : ۹۷۰  
 بنی اسرائیل : ۱۰۹۳  
 بوستان : ۱۱۶۹ ، ۱۰۴۸ ، ۷۱۱ ، ۶۹۳ ،  
 ۱۴۵۴ ، ۱۴۲۲ ، ۱۲۶۸  
 بوسنه : ۹۷۸  
 بهارستان : ۸۵۳  
 بهرام گور : ۱۰۷۳ ، ۷۳۵  
 بهلول : ۱۰۱۴  
 بهمن : ۵۴۲  
 بهمن شاه : ۲۶۹  
 بیت المقدس : ۷۴۴ ، ۷۴۳  
 بیژن : ۱۳۴۲ ، ۱۳۴۱

## پ

پارس : ۹۸  
 یازند : ۱۳۳۸  
 پروین ، نریا : ۱۳۱۱ ، ۴۲۳ ، ۱۲۸ ،  
 ۱۳۹۹  
 پهلوان ازسلان : ۴۳۰

خسرو : ۱۷۴ ، ۱۵۹ ، ۱۵۸  
 خسرو و شیرین : ۱۷۴  
 خضر ، خضر پیغمبر : ۴۴۵ ، ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 خلفای عباسی : ۶۹۸  
 خلیل ، خلیل آذر ، خلیل پیغمبر : ۲۲  
 ۲۳ ، ۵۵۹ ، ۵۶۱ ، ۵۶۳ ، ۵۹۳ ، ۸۲۲  
 ۸۵۹ ، ۸۶۰  
 خلیل بن احمد عروضی : ۱۰۹۳  
 خمسه (نظامی) : ۹۲۱  
 خواجو : ۳۷۸  
 خوارزم ۱۱۳۵  
 خوارزمشاه ، سلطان محمد ، سلطان محمد  
 خوارزمشاه : ۱۱۳۵ ، ۱۱۳۶

## د

دارا : ۲۰ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲  
 داراب : ۲۰  
 دارا بن دارا : ۲۶۹  
 دامغان : ۱۴۲۶  
 داود طایبی : ۱۲۰۹ ، ۱۲۱۰ ، ۱۲۱۳  
 دب اصغر : ۹۱۸  
 دب اکبر : ۹۱۸  
 دجله : ۳۷۶ ، ۷۳۶ ، ۱۲۷۱ ، ۱۳۱۵  
 دستور زبان فارسی دکتر خیامپور : ۷  
 دلدل : ۷۵ ، ۷۶ ، ۶۵۷  
 دمج (کوه) : ۱۰۹۳  
 دمشق : ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۹۷۸ ، ۱۱۶۹  
 دمیر قاپو : ۱۱۶  
 دیار بکر : ۴۲۳  
 دیوان حافظ : ۷۱۱  
 دیو سفید : ۵۷۸

## ذ

ذوالقرنین : ۱۱۶  
 ذوالنون (مصری) : ۱۰۴۲ ، ۱۰۴۳ ، ۱۰۴۴

جوهری : ۷۹ ، ۵۰۳ ، ۶۹۹  
 جیحون : ۲۷۱ ، ۵۵۶ ، ۷۱۱ ، ۱۳۱۵ ، ۱۳۷۱ ، ۱۳۸۸

## چ

چکل : ۱۳۳۶  
 چنگیز : ۱۰۶۴  
 چین : ۲۵۹ ، ۱۳۳۵ ، ۱۳۳۶

## ح

حاتم ، حاتم طایبی ، حاتم طی : ۶۵۰ ، ۶۵۱ ، ۶۵۳ ، ۶۵۴ ، ۶۵۵ ، ۶۵۶ ، ۶۵۷ ، ۶۵۹ ، ۶۶۰ ، ۶۶۱ ، ۶۶۳ ، ۶۶۴ ، ۶۶۷ ، ۶۶۸ ، ۶۶۹ ، ۶۷۰ ، ۶۷۱ ، ۶۷۲ ، ۶۷۳ ، ۶۷۵ ، ۶۷۷ ، ۶۷۸ ، ۶۷۹ ، ۶۸۰ ، ۶۸۱  
 حاتم اصم : ۹۹۸ ، ۱۰۰۰ ، ۱۰۰۱  
 ۱۰۰۳ ، ۱۰۰۴  
 حاجی بکتاش : ۱۴۵  
 حافظ : ۲۴۴ ، ۵۹۹ ، ۷۷۱ ، ۷۸۵  
 ۶۲۴ ، ۹۳۲  
 حبش : ۹۷۰ ، ۱۴۲۳  
 حجاج بن یوسف : ۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۳۹۳  
 ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۳۹۷ ، ۱۲۱۹  
 حجاز : ۵۹۰ ، ۱۰۹۳ ، ۱۳۳۷ ، ۱۳۵۱  
 حرم مکه : ۱۴۳۵ ، ۱۴۳۶  
 حسن (ع) : ۷۶  
 حسین (ع) : ۷۶  
 حنظلہ بن صفوان : ۱۰۹۳  
 حیدر (حضرت علی ع) : ۱۰۳۲

## خ

خاقانی : ۱۳۴۲  
 خالد ، خالد بن سنان : ۱۰۹۳ ، ۱۰۹۴  
 ختا : ۱۹۳ ، ۱۱۳۶ ، ۱۱۴۸  
 ختن : ۹۸ ، ۱۹۳ ، ۱۱۴۸ ، ۱۱۴۹  
 خجند : ۵۵۶  
 خدیجه : ۷۵ ، ۷۶  
 خراسان : ۳۹۱ ، ۷۹۸ ، ۱۳۱۵ ، ۱۳۷۱

سعد بن ابو بکر ، سعد بوبکر : ۱۳۶  
 سعدی : ۰۰۰۰  
 سقلاب : ۱۷۶  
 سلجوقیان : ۴۳۰  
 سلطان ایلدرم بایزید : ۱۵  
 سلطان سلیم : ۳۹۳  
 سلطان محمود سبکتکین : ۸۱۳ ، ۸۱۴  
 ۸۱۵ ، ۸۱۶ ، ۱۴۰۱  
 سلطان مراد : ۹۲۱  
 سلمان : ۱۳۹ ، ۷۷۳  
 سلمان دلشاد : ۲۱  
 سلیمان پیغمبر : ۳۰۲ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶  
 ۴۲۹ ، ۵۷۸ ، ۶۰۹ ، ۱۰۲۵ ، ۱۰۲۶  
 سمرقند : ۷۷۵ ، ۷۷۶ ، ۱۱۳۵ ، ۱۳۱۵  
 ۱۳۷۱  
 سندباد : ۸۶۴  
 سودی : ۱۴۵۴  
 سوغات نامه : ۲۸۶  
 سومنات : ۱۳۳۵  
 شهروردی : ۵۸۵  
 سیبویه : ۱۳۶۸  
 سیستان : ۱۲۳۰  
 سیواس : ۱۷۶ ، ۱۹۲ ، ۲۹۸ ، ۶۸۰

## ش

شاپور : ۱۷۴ ، ۱۷۵  
 شام : ۸۵ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۳۰۷ ، ۳۳۰ ، ۳۷۴  
 ۵۰۳ ، ۷۷۵ ، ۸۳۲ ، ۹۷۷ ، ۹۷۸ ، ۱۰۶۱  
 ۱۲۵۹  
 شاهدی : ۸۰۳  
 شاهزاده چلیبی : ۱۳۷  
 شاه مردان (علی ع) : ۱۰۳۳  
 شاهنامه ، شاهنامه فردوسی : ۲۰ ، ۵۰۴  
 ۵۲۳ ، ۶۲۸ ، ۱۰۵۱  
 شبلی : ۶۲۵ ، ۶۲۶ ، ۶۲۷  
 شرح مطرزی : ۱۱۴۴  
 شمعی (شارح) : ۰۰۰۰  
 شهیدی : ۱۱۰۵

## ر

ربیع الابرار : ۱۰۹۳  
 رخش : ۱۱۸۹ ، ۱۱۹۰  
 رس (قبیله) : ۱۰۹۳  
 رستم ، رستم زال : ۱۱۲ ، ۵۷۸ ، ۵۰۴  
 ۱۱۸۹ ، ۱۱۹۰ ، ۱۲۳۰ ، ۱۳۴۱  
 رشید الدین وطواط : ۵۵  
 رقیه : ۷۶  
 روس : ۱۷۶  
 روسیه : ۱۷۷  
 روم : ۸۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۹ ، ۱۹۲  
 ۲۵۹ ، ۲۹۷ ، ۳۵۷ ، ۴۵۳ ، ۶۵۳  
 ۶۵۴ ، ۶۵۶ ، ۶۵۹ ، ۶۸۰ ، ۷۱۱  
 ۱۰۸۷ ، ۱۰۸۸ ، ۱۳۶۱  
 روم ایلی : ۹۷۸  
 ری : ۸۰۳

## ز

زال : ۱۱۲  
 زاولستان : ۵۴۲  
 زحل : ۲۷۶ ، ۲۷۷ ، ۳۷۵ ، ۹۱۴  
 زرود : ۱۳۱۵  
 زلیخا : ۱۴۱۸ ، ۱۴۱۹ ، ۱۴۲۰  
 زند : ۱۳۳۹  
 زنگک : ۱۰۸۸  
 زنگیار : ۱۳۴۴  
 زنگی : ۱۲۴ ، ۱۰۸۸ ، ۱۰۸۹  
 زینب ، زینب کبری : ۷۶

## س

سیحة الابرار : ۸۶۶ ، ۱  
 سبحان : ۴۶ ، ۴۷  
 سدره ، سدره المنتهی : ۶۳ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۱۱۲۴  
 سروری (شارح) : ۰۰۰۰  
 سری سقطی : ۹۵۳ ، ۹۶۵ ، ۱۰۱۹  
 ۱۲۱۷  
 سعد ، سعد بن زنگی ، سعد زنگی : ۱۲۴  
 ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۸۳۴ ، ۸۳۵



عبد الملك : ٣٩٥ ، ٢٨٢  
 عبد الملك بن حكيم : ٣٩١  
 عثمان : ٧٤ ، ٧٥  
 عجائب بلدان : ١١٤٤  
 عجائب مخلوقات ، ٩٧٩ ، ٦٩١  
 عجم : ٧١١ ، ١٩٢  
 عذرا : ١٠٥٧  
 عراق : ١٠٣٨ ، ٢٨٠ ، ١٠٦٠  
 عراق حرمين : ٣٩١  
 عراق عجم : ٢٨٠ ، ١٠٥٥ ، ١٠٦٠ ، ١٠٦١  
 عراق عرب : ٢٨٠  
 عرب : ١٤٤٨ ، ١٣٨٦ ، ٦٠٩ ، ١٩٢  
 عرش : ٥٥٤ ، ٣٤٧ ، ٣٤٦ ، ٨٠  
 عزازيل : ٥٩٢ ، ٢٧  
 عزي : ٦٨ ، ٦٦  
 عزيز ، عزيز مصر : ١٤٥٣ ، ٢٠٤  
 عضد ، عضد الدوله : ١١٩٨ ، ١١٩٩  
 عطارد : ٦١٧ ، ٦١٦  
 علي (ع) : ١٠٣١ ، ٦٥٧ ، ٥٩٠ ، ٧٦ ، ٧٥ ، ١٠٣٢  
 عمان : ١٩٢ ، ١٩٥ ، ٤٢٥  
 عمر : ٢٨٦ ، ٢٨٥ ، ٢٨٤ ، ١٠٣ ، ٧٥ ، ٧٤  
 ٢٨٧ ، ١٠٣٨  
 عمر بن خطاب : ١٠٣٧  
 عمر بن عبد العزيز ، بن عبد العزيز : ٢٨٢ ، ٢٨٣  
 عمر ثاني : ٢٨٢  
 عمرو بن اميه : ١١٧٠  
 عمرو بن ليث : ١١٧٠  
 عنصري : ١٤٠١ ، ١٠٥١  
 عنق : ٧٢١  
 عنقا : ١٠٩٢  
 عوارف المعارف : ٥٨٥  
 عوج ، عوج بن عنق : ٧٢١ ، ٧٢٠  
 عيسى : ٦٧ ، ٨٨٧ ، ٨٩٠ ، ٨٩١ ، ٨٩٦

شيخ اكبر : ٥٨٥  
 شيخ روزبهان : ٥٨٥  
 شيخ شافعي : ١٢٢٣  
 شيخ شهاب الدين ، شهاب الدين : ٥٨٥ ، ٥٨٧ ، ٥٨٦  
 شيخ صنعان : ١٧٦  
 شيخ عطار : ٧٩٨ ، ١٧٦  
 شيراز : ٣٥٨ ، ٢٨٩ ، ٩٩ ، ٩٨ ، ٨٥ ، ٨٤ ، ٧٢٥ ، ٧٢٦ ، ١١٩٨ ، ١٠٦١ ، ٧٧٥ ، ٧٢٦ ، ٧٢٥  
 شيروان : ١١٦  
 شيويه : ١٦٠ ، ١٥٩ ، ١٥٨  
 شيطان : ٢٣٣ ، ٢٣٢ ، ٧٥

## ص

صالحيه : ٩٧٨  
 صحف ابراهيم : ١٣٤٧  
 صخر جني : ١٠٢٦ ، ١٠٢٥ ، ٥٧٨  
 صدر خجند ، صدر الدين خجند : ٥٥٦ ، ٥٥٥  
 صنعا ، صنعان : ١٤٢٨ ، ١٠١٩ ، ١٧٦  
 صور اسرافيل : ٧٧٤

## ض

ضحاك : ٤٣٦ ، ٣٠٢ ، ٣٠١ ، ١١١

## ط

طبرستان : ١١٦  
 طرابلس : ٩٧٨  
 طغان شاه : ١٣١٦  
 طغرل : ١٣١٦  
 طور : ٦٣  
 طي (قبيله) : ٦٧٣ ، ٦٦٤ ، ٦٥٩ ، ٦٥٥  
 ٦٨٠ ، ٦٧٨ ، ٦٧٦ ، ٦٧٤

## ظ

ظهير ، ظهير فاريابي ، فاريابي : ١٣٧ ، ٢١  
 ١٣٩ ، ١٣٨ ، ١٤٠ ، ١٤١ ، ١٤٢ ، ١٤٣  
 ١٣١٦ ، ٨١٨ ، ٤٢٥ ، ٤٢٣ ، ١٤٤

## ع

عبد الله : ٧٦  
 عبد الله بن مبارك : ١٢٢٧  
 عبد الرزاق يمني : ١٠١٩

قزل ارسلان : ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ،

۴۲۳ ، ۴۲۵ ، ۴۲۶

قلزم : ۲۳

### ك

كاتبي : ۷۹۸

كرخ : ۹۵۳ ، ۹۶۵ ، ۱۲۱۷

كرمان ۳۷۸

كسرى : ۶۶

كعبه : ۱۰۵ ، ۳۹۱ ، ۵۹۰ ،

۵۹۱ ، ۵۹۳ ، ۸۸۶ ، ۱۴۳۷

كلاسه ، ۹۸

كلييات سعدى : ۴۴۸ ، ۶۹۳ ، ۷۰۳

كمال : ۵۵۶

كوشيار : ۹۸۷ ، ۹۸۸

كيانيان : ۴۳۵

كيقياد : ۴۳۵

كيوان : ۲۷۶ ، ۲۷۷ ، ۳۷۵

### كـ

كاوشاه ۲۶۹

گرگين : ۵۲۳ ، ۵۲۴

گلستان : ۱۲ ، ۳۲ ، ۴۴ ، ۱۳۷ ، ۱۲۴

۲۹۵ ، ۳۴۹ ، ۴۳۰ ، ۴۷۷ ، ۴۸۶

۵۵۶ ، ۷۱۱ ، ۷۴۵ ، ۷۸۴ ، ۸۵۳

۸۵۴ ، ۹۵۴ ، ۱۰۲۸ ، ۱۰۴۸ ، ۱۱۱۴

۱۴۲۲

گنجه : ۹۲۱

### ل

لات : ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸

لامعى چلبى : ۳۱ ، ۳۲

لقمان ، لقمان عادى : ۱۰۱۵ ، ۱۰۱۶ ،

۱۰۱۷ ، ۱۰۱۸ ، ۱۳۶۵

### م

ماريه قبطى : ۷۶

مازندران : ۵۷۸

ماوراءالنهر : ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۷۷۵ ،

۸۱۸

۱۳۹۹ ، ۱۱۲۸ ، ۱۰۹۳ ، ۸۹۸ ، ۸۹۷

### غ

غزنين : ۸۱۳

غور : ۴۳۹ ، ۵۹۰

### ف

فارياب : ۸۱۸ ، ۸۲۰

فارس : ۱۷۷ ، ۲۸۹ ، ۶۸۰

فاطمه : ۷۷ ، ۷۶

فتاواى ظهيريه : ۱۱۳۶

فتاواى ناطقى : ۱۱۳۶

فردوسى : ۶۲۷ ، ۶۲۸ ، ۱۰۵۱ ، ۱۰۵۲ ،

۱۲۳۰

فرعون : ۲۳ ، ۲۴ ، ۴۳۴ ، ۷۲۱

فرقدان : فرقدين : ۹۱۸ ، ۹۱۹

فرهاد پاشا : ۹۲۱

فرهنك معين : ۱

فريدون : ۱۱۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۴۳۶ ، ۵۴۴ ،

۵۴۵ ، ۶۲۸ ، ۱۰۵۸ ، ۱۰۵۹ ، ۱۱۵۸ ،

۱۲۳۴

فيد (بيابان) : ۱۳۷۳

فيلقوس : ۲۶۹

### ق

قارون : ۵۱ ، ۵۲ ، ۴۲۹ ، ۱۱۶۵ ، ۱۱۶۶ ،

۱۲۵۱ ، ۱۲۵۲

قاسم : ۷۶

قاف : ۱۷

قباد : ۴۳۷

قبيله : ۱۱۱۱ ، ۱۱۳۷

قدس مبارك : ۹۷۸ ، ۱۰۷۸

قرآن : ۵ ، ۳۴ ، ۵۴ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۸ ، ۷۳ ،

۸۲ ، ۱۰۵ ، ۱۱۶ ، ۴۱۶ ، ۴۴۶ ،

۶۱۶ ، ۶۳۸ ، ۹۰۷ ، ۱۱۴۴ ، ۱۱۵۵ ،

۱۳۱۱ ، ۱۳۵۳ ، ۱۴۴۰

قرباغ : ۹۲۱

قرجه احمد : ۱۴۵

قره ارسلان : ۴۲۷

منصور : ۱۲۱۷  
 منطقة البروج : ۹۱۸  
 منکر و نکیر ، نکیر و منکر : ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 موسی : ۶۳ ، ۷۲۱ ، ۸۲۲ ، ۹۷۰  
 ۱۳۹۹ ، ۱۱۷۲ ، ۱۱۷۱ ، ۱۰۹۳  
 موصل : ۱۳۱۱  
 مولانا : ۷۷۴  
 نجاتی : ۸۱۵  
 مهر و مشتری : ۷۷۳  
 میدان سلطان بایزید : ۱۰۲۹  
 میدان شهزاده : ۱۰۲۹  
 میر حسین : ۸۶  
 مینو : ۱۳۵۷

ن

نجاشی : ۷۶  
 نجد : ۵۹۰  
 نجده : ۱۰۹۳  
 نخشب : ۶۹۸  
 نصیرطوسی : ۲۸۶  
 نظام الملك : ۱۲۱۷  
 نظامی : ۱۰۵۱ ، ۹۲۱ ، ۲۸۹  
 نظامیه : ۱۲۱۷  
 نعمة الله : ۹۰۸  
 نفحات الانس : ۶۲۶ ، ۵۸۵  
 نمرود : ۲۴  
 نوح : ۱۳۹۹  
 نیشان : ۹۳  
 نیشابور : ۷۹۸  
 نیل : ۱۰۴۲ ، ۱۰۴۱ ، ۸۲۲ ، ۷۴۵ ، ۲۳

و

وخش : ۱۰۲۷ ، ۱۰۲۴

ه

هارون الرشید : ۱۰۱۴ ، ۴۷۱  
 هرمز : ۱۵۱ ، ۱۵۰ ، ۱۴۹ ، ۱۴۸ ، ۹۳  
 ۱۷۴ ، ۱۶۷ ، ۱۶۴ ، ۱۵۸ ، ۱۵۲

مأمون : ۴۷۱ ، ۴۷۳ ، ۴۷۴ ، ۴۷۵ ، ۴۷۶  
 مثنوی : ۷۷۴  
 محمد (ص) ، مصطفی ، حبیب الله ، حضرت  
 رسول : ۴۸ ، ۵۸ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳  
 ۶۴ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۵ ، ۷۰  
 ۷۶ ، ۸۲ ، ۱۰۳ ، ۶۷۳ ، ۶۷۴ ، ۶۷۶  
 ۷۲۱ ، ۹۰۱ ، ۱۰۹۴ ، ۱۱۷۰ ، ۱۱۷۸  
 ۱۳۹۹ ، ۱۴۳۷  
 محمد سعد : ۱۲۶  
 مدین : ۱۰۴۲ ، ۱۰۴۳ ، ۱۰۴۴  
 مدینه : ۲۸۲ ، ۵۹۱ ، ۱۴۳۷  
 مرازی : ۱۱۰۵  
 مرغز : ۱۲۲۷  
 مرو : ۸۰۳  
 مریخ : ۹۱۴  
 مستوفی قزوینی : ۴۲۸  
 مسعودیه : ۷۱۱  
 مسیح : ۸۹۵ ، ۸۹۶  
 مصر : ۷۶ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۲۰۴ ، ۳۹۰  
 ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹ ، ۱۰۴۲ ، ۷۴۵  
 ۱۰۴۴ ، ۱۰۴۵ ، ۱۱۹۱ ، ۱۱۹۲  
 ۱۲۰۸ ، ۱۲۸۲ ، ۱۴۱۹ ، ۱۴۵۳  
 مصلح الدین (سعدی) : ۱۰۲  
 مصلح الدین لاری : ۷۱۱  
 معروف ، معروف کرخی : ۹۵۳ ، ۹۵۴  
 ۹۵۶ ، ۹۵۸ ، ۹۵۹ ، ۹۶۰ ، ۹۶۲  
 ۹۶۳ ، ۹۶۴ ، ۱۲۱۷  
 مغرب : ۱۹۲ ، ۸۱۸ ، ۸۱۹  
 مقالات زند : ۱۳۴۷  
 مقامات حریری : ۵۷۰ ، ۱۲۴۴  
 مقوقس : ۷۶  
 مکه : ۶۹ ، ۱۱۳۷ ، ۱۳۷۳  
 ملکشاه : ۴۳۰ ، ۹۷۷ ، ۹۷۸ ، ۹۷۹  
 ۹۸۰  
 منات : ۶۶ ، ۶۷  
 مناخ : ۶۹۸

يعقوب بينمير : ۷۶۰

يلدا : ۱۲۰۳

يمن : ۱۷۶، ۱۷۷، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۶۰،

۶۶۷، ۱۳۵۱، ۱۰۱۹، ۶۷۰

يوسف : ۲۰۳، ۲۰۴، ۷۳۴، ۱۴۰۳، ۷۶۰،

۱۴۰۴، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۸،

۱۴۵۳

يونان : ۶۸۰، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۳۰۶،

يونس : ۱۴۲۸

هری : ۸۰۳، ۷۷۵

هلاکو : ۱۰۶۱، ۱۰۶۴، ۱۰۷۸، ۴۲۸

همدان : ۷۱۱، ۴۲۳

هند، هندوستان : ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰،

۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۲۰۳، ۱۳۳۵،

۱۳۵۱

ی

یاجوج، یاجوج وماجوج : ۱۱۶، ۱۱۷،

یشرب : ۱۴۳۷

# كشف الايات



## کشف الایات

### الف

<p>۳۶۸ ازین رسم بد ماند از آن نام نیک</p> <p>۱۲۷۲ ازین ره بجایی نیاورده اند</p> <p>۷۰۸ ازین کمزنی بود ناپاکرو</p> <p>۱۰۷۷ ازین گونه کوبرگک رژیمخورد</p> <p>۴۳۷ ازین ملک روزی که دل بر کند</p> <p>۸۸۳ ازین نامورتر محلی مجوی</p> <p>۹۰۰ ازین نوع طاعت نیاید بکار</p> <p>۹۸۵ ارادت نداری سعادت مجوی</p> <p>۷۴۲ اسیرش نخواهد رهایی زبند</p> <p>۱۲۱۳ اشارت کنان این و آنرا به مست</p> <p>۱۰۲۸ اگر اباهی مشک را گنده گفت</p> <p>۱۳۳۰ اگر باد سرد نفس نکذرد</p> <p>۱۳۰۹ اگر باد و برفست و باران و میغ</p> <p>۱۴۲۲ اگر باز گردد بصدق و نیاز</p> <p>۳۸۹ اگر بد کنی چشم نیکی مدار</p> <p>۱۰۰۳ اگر بد شنیدن نیاید خوشم</p> <p>۱۲۷۰ اگر بر پری چون ملک ز آسمان</p> <p>۴۸۴ اگر بر سر آید خداوند زور</p> <p>۴۵۶ اگر بر نخیزد به آن مرده دل</p> <p>۵۵۵ اگر بر وجود نشستی مکس</p> <p>۴۹۲ اگر بنده ای بار بر سر برد</p> <p>۱۴۲۷ اگر بنده ای دست حاجت بر آر</p> <p>۱۴۰ اگر بنده ای سر برین در بنه</p> <p>۱۴۲۵ اگر بنده کوشش کند بنده وار</p> <p>۶۹۱ اگر بوسه بر خاک مردان زنی</p> <p>۴۸۵ اگر بی نوایی برم ورستم</p> <p>۱۱۵۸ اگر یادش هست و گریپنه دوز</p> <p>۱۲۴۰ اگر پارسا باشد و خوش سخن</p> <p>۱۲۷۷ اگر پارسایی سیاحت نکرد</p> <p>۱۵۵ اگر پای بندی رضا پیش گیر</p> <p>۱۲۵۹ اگر پای بوسی ندارد سپاس</p> <p>۱۱۸۲ اگر پای در دامن آری جو کوه</p> <p>۱۳۸۱ اگر پهلوانی و گرتیغ زن</p> <p>۵۰۶ اگر پیل زوری و گرشهر جنگ</p> <p>۱۴۳۵ اگر تاج بخشی سرافراز دم</p> <p>ح ۱۱۹۱ اگر تند باشی بیکبار و تیز</p>	<p>۶۷۹ ابوبکر سعد آنکه دست نوال</p> <p>۱۲۶ اتابک محمدشه نیک بخت</p> <p>۳۵۵ اجل بگسلاندش طناب امل</p> <p>۱۰۹۲ اجل چون بخونش در آورد دست</p> <p>۸۶۶ اجل ناگهان در کمینم کشد</p> <p>۱۳۹۴ اجل ناگهت بگسلاند رکیب</p> <p>۱۶ ادیم زمین سفره عام اوست</p> <p>۲۱۲ از آسایش آنکه خیر داشتی</p> <p>۷۲۶ از ابلیس هرگز نیاید سجود</p> <p>۸۹۷ ازو در گذارم عملهای زشت</p> <p>۹۰۲ از اندازه بیرون سپیدی محواه</p> <p>۲۲۱ ازو تاهنرها یقینت نشد</p> <p>۲۴۶ از آنان نبینم در این عهد کس</p> <p>۱۰۲۲ از آن برملا یک شرف داشتند</p> <p>۱۶۲ از آن بهره ورتر در آفاق کیست</p> <p>۱۲۵۶ از آن بی حمیت نباید گریخت</p> <p>۱۱۱ از آن پیش حق پایگاهش قویست</p> <p>۱۲۶۴ از آن تخم خرما خورد گو سفند</p> <p>۹۴۴ از آن تیره دل مرد صافی درون</p> <p>۱۳۵۱ از آن جمله تلخی که بر من گذشت</p> <p>۱۳۳ از آن خاندان خیر بیگانه دان</p> <p>۱۰۲۴ از آن دوستان خدا برسند</p> <p>۷۱۲ از آن سالها می بماند زرش</p> <p>۱۳۰۲ از آن سجده بر آدمی سخت نیست</p> <p>۳۷ از آن قطره لؤلؤی لالا کند</p> <p>۷۶۵ از آنکه که یارم کس خویش خواند</p> <p>۱۱۸۶ از آن مرد دانا دهن دوختست</p> <p>۱۴۴۲ از آنم که بر سر نوشتی ز پیش</p> <p>۱۲۰۹ از آن شنت این پند برداشتم</p> <p>۱۲۳۳ از آن همنشین تا توانی گریز</p> <p>۱۰۷۲ ازین بوالعجب تر حکایت شنو</p> <p>ح ۱۱۱۹ و ۱۰۰۴ ازین به نصیحتگری بایدت</p> <p>۴۷۱ ازین به نصیحت نکوید کست</p> <p>۹۴۸ ازین حفر قی موی کالیده ای</p> <p>۱۰۴۶ ازین خاکدان بنده ای پاک شد</p>
--	---

۵۰۷	اگر صلح خواهد عدو سرمیچ	۵۷۷	اگر تنگدستی مرویش بار
۵۲	اگر طالبی کین زمین طی کنی	۵۵۷	اگر تیغ دورانش انداختست
۸۷۱	اگر عاشقی خواهی آموختن	۱۵۲	اگر جاده ای بایدت مستقیم
۷۸۳	اگر عاشقی دامن او بگیر	۱۲۳۴	اگر جانب حق نداری نگاه
۸۷۲	اگر عاشقی سرمشوی از مرض	۱۴۵۱	اگر جرم بخشی بمقدار جود
۱۱۹۴	اگر عالمی هیبت خود مبر	۱۱۰۷	اگر جز به حق میرود جاده ات
۸۳۳	اگر عز و جاهت و گردل و قید	۵۴۳	اگر جز تو داند که عزم تو چیست
۵۳۴	اگر کشتی این بندی ریش را	۱۱۵۳	اگر جستم از دست این تیرزن
۱۲۷۳	اگر کنج خلوت گزیند کسی	۵۲۳	اگر چون زنان چیست خواهی گریز
۱۱۰۰	اگر کوتهی پای چوین میند	۲۶۱	اگر چون زنان حله در تن کنم
۴۲۹	اگر گنج قارون بچنگ آوری	۱۴۱۴	اگر حاجتی داری این حلقه گیر
۴۵۴	اگر مار زاید زن باردار	۱۰۹۸	اگر حق پرستی ز درها بست
۲۳۴	اگر محتسب گیر دآن را غمست	۹	اگر خشم گیرد بکردار زشت
۱۲۷۴	اگر مرد درویش در سختیست	۱۱۳۴	اگر خود پرستی شکم طبله کن
۸۴۳	اگر مرد عشقی کم خویش گیر	۹۶۴	اگر خود همین صورتی چون طلسم
۱۳۵۸	اگر مرده مسکین زبان داشتی	۲۸۸	اگر خوش بخشید ملک بر سر بر
۸۹۹	اگر مردی از مردی خود مگوی	۱۳۶۷	اگر در جوانی زدی دست و پای
۱۱۱۵	اگر مشک خالص نداری مگوی	۱۲۷۰	اگر در جهان از جهان رسته ایست
۴۲۹	اگر ملک برجم بماندی و بخت	۳۴۳	اگر در سای سعادت کسست
۶۸۶	اگر من بنالیدم از درد خویش	۵۱۰	اگر در کناری برفتن بکوش
۶۶۹	اگر من گلی برو جودت زب	۵۳۰	اگر دشمنی پیش گیرد ستیز
۴۴۸	اگر من نبینم مر اورا هلاک	۷۷	اگر دعوتم رد کنی و رقبول
۱۰۳۹	اگر می بترسی ز روز شمار	۱۴۰۴	اگر دوست بر خود نیاز دمی
۷۸۱	اگر میرم امروز در کوی دوست	۱۳۰۶	اگر دی نیچیچدی گردنش
۱۲۷۶	اگر ناطقی طبل پریاوه ای	۵۷۱	اگر راست بود آنچه پنداشتم
۳۸۰	اگر نفع کس در نهاد تو نیست	۱۲۴۳	اگر زن ندارد سوی مرد گوش
۱۳۳۴	اگر نه زبان قصه برداشتی	۱۰۸	اگر زبردستی بیفتد چه خاست
۷۳۳	اگر نیکمردی نماید عس	۲۶۵	اگر زبردستی در آید زبای
۱۱۴۱	اگر هر چه باشد مرادت خوری	۷۷۳	اگر زاله هر قطره ای در شدی
۵۷۹	اگر هر چه یابی بکف بر نهی	۵۵۴	اگر سایه ای خود برفت از سرش
ح ۱۱۸۷ و ۱۱۱۵	اگر هست مرد از هنر بهره ور	۳۷۵	اگر سرفرازی بکیوان برست
ح ۱۱۹۲	اگر همچنین سر بخود در برم	۱۲۸۷	اگر سیر تم خوب و گر منکرست
۳۰۰	اگر هوشمندست و گریبی خرد	۳۰۳	اگر سیم و زر ماند و گنج و مال
۵۴۶	اگر هوشمندی بمعنی گرای	۴۷۸	اگر شرتی بایدت سودمند
۱۴۲۷	اگر هوشمندی ز داور بخواه	۳۴۹	اگر شکر کردی برین ملک و مال
۷۶۴	اگر یاری از خویشتن دم مزن	۹۸۱	اگر صالح آنجا بدیو ارباب



۳۹	بامرش وجود از عدم نقش بست	۱۴۵۰	اگریاری اندك زلال داندم
۳۶۳	بامید بیشی نداد و نخورد	۹۵۲	اگریك پشین آورد سرمپیچ
۵۸۹	بامید ما کلبه آنجا گرفت	۷۱	اگریك سرموی برتر برم
۱۱۲۶	باندازه خور زاد اگر مردمی	۵۴۴	الا ای بزرگ مبارک نهاد
۱۱۰۰	باندازه بود باید نمود	۹۴	الا ای خردمند فرخنده خوی
۱۳۸۷	باتدیشه سختی فرورفت پیر	۱۰۴۶	الا ای که برخاک ما بگذری
۱۳۰۴	بانعام خود دانه داد نه گاه	۱۴۱۴	الا ای مقیمان محراب انس
۶۴۸	بایثار مردان سبق برده اند	۱۳۷۲	الا ای هنرمند بسیار هوش
۸۶۴	بیاد آتش تیز برتر شود	۴۰۲	الا تا بغفلت نخسی که نوم
۵۸۷	بیازار گندم فروشان گرای	۳۰۴	الا تا درخت کرم پروری
۵۴۴	بیازوتوانا نباشد سپاه	۱۶۰	الا تا نیچی سرازعدل و رای
۱۴۱۲	بیازبچه مشغول مردم شدم	۵۵۳	الا تا نگرید که عرش عظیم
۱۱۱۸	بیازی نگفت این سخن بازید	۶۰۷	الا اگر جفاکاری اندیشه کن
۲۳۰	ببالا ستوبر بدیدن چو حور	۶۹۴	الا اگر طلبکار اهل دلی
۱۳۱۶ و ۳۲۵	بیانک دهل خواجه بیدار گشت	۷۴۹	الست از ازل همچنان نشان بگوش
۸۳۳	بیاید چنین دشمنی دوست داشت	۶۱	امام رسل پیشوای سبیل
۵۲۹	بیاید نهان جنگ را ساختن	۱۴۳۸	امید است از آنان که طاعت کنند
۱۳۶۷	بیاید هوس کردن از سر برد	۵۸۴	امیدی که دارم بفضل خداست
۴۱۰	بیایست عذر خطا خواستن	۱۰۳۱	امیر عدو بند کشور گشای
۷۸۰	بیبخشای بر من که هر چه او کند	۱۸۰	امین باید از داور اندیشناک
۵۸۹	بیبخشای کانا که مرد حقند	۲۰۷	امین و بدانندیش طشتند و مور
۶۳۰	بیخش ای پسر کادمی زاده صید		<b>ب</b>
۱۱۶۷	بیخشندگی کوش کاب روان		بآبی فرورفت نزدیک بام
۶۸۵	بیخشود بر حال مسکین مرد	۸۴۰	بآخر ز تمکین الله بس
۶۷۶	بیخشید بر قوم دیگر عطا	۸۳۷	بآخر ز سواس خاطر پریش
۱۰۸۱	ببید بختی و نیک بختی قلم	۵۹۱	بآخر سر ناامیدی بتافت
۱۲۱۵	ببدگفتن خلق چون دم زدن	۱۰۸۱	بآخر ندیدی که بر باد رفت
۱۲۴۱	ببرد از پر بچهره زشت خوی	۴۱۵	بآخر نماند این حکایت نهفت
۹۶۱	ببرقاب رحمت مکن بر خسیس	۱۲۲۱	بآرام دل خفتگان در بنه
۷۳۶	ببند ای پسر دجله در آب کاست	۱۳۲۱	بآزاد مردی ستودش کسی
۱۳۲۷	ببند ای مسلمان بشکرانه دست	۵۸۳	بآزار فرمان مده بر روی
۷۰۵	ببوسی گرت عقل و تدبیر هست	۶۱۰	باحسانی آسوده کردن دلی
۱۰۴۷	ببیچارگی تن فرا خاک داد	۵۹۳	باخلاق باهر که بینی بساز
۶۰۳	ببیچارگی راه زندان گرفت	۹۳۷	باخلاق نرمی مکن با درشت
۸۹۷	ببیچارگی هر که آمد برم	۹۶۱	باسبان تازی و مردان مرد
۷۴۶	ببیده آیش فتنه بر خدو خال	۵۰۸	

۱۳۴۷	بتك را يكي بوسه دادم بدست	۲۶۴	ببي رحمی از بيخ و بارش مکن
۶۵۱	بتك زاله می ریخت در کوه و دشت	۱۱۳۲	ببی رغبتی شهوت انگیختن
۵۹۱	بتلیس ابلیس در چاه رفت	۱۳۰۱	ببین تايك انگشت از چند بند
۲۴۴	بتندی سبک دست بردش بتیغ	۸۳۲	ببین کاتشین کرمک خاکزاد
۱۱۴۲	بتنگی بریزانند روی رنگ	۱۴۳۸	بپاکان کز آلاشم دور دار
۱۴۱۳	بتنها ندانند شدن طفل خرد	۱۲۵۲	بپایان رسد کیسه سیم وزر
۴۴۱	بتنها ندانست روی ورهی	۱۴۴۵	بپای بت اندر با امید خیر
۵۶۰	بتنها یکی در بیابان چو بید	۱۰۱۶	بپایش در افتاد و پوزش نمود
۲۶	بتهدید اگر بر کشد تیغ حکم	۵۴	بپای طلب ره بدانجا بری
۱۴۴۵	بتی چون بر آرد مهمات کس	۱۰۷۳	بپرخاش جستن چو بهرام گور
۱۴۱۹	بتی داشت بانوی مصر از رخام	۱۰۴۳	بپرسید ازو عارفی در نهفت
۱۳۳۵	بتی دیدم از عاج در سومنات	۶۲۱	بپرسید سالار فرخنده خوی
۱۰۶۹	بتیرو سنان موی بشکافتیم	۷۲۴	بپرسید کای مجلس آرای مرد
۷۷۴	بتیغ از غرض برنگیرند چنگک	۱۲۶۱	بپرسید کین قله را نام چیست
۱۲۷۸	بجان آید از دست طعنه زنان	۴۷۸	بپرویزن معرفت بیخته
۱۳۱۲	بجان گفت باید نفس بر نفس	۱۲۱۱	بپشتش در آمد چو مردان که مست
۱۳۲۳	بجای آوری خام شکر خدای	۱۰۷۳	بپنجاه تیر خدنگش بزد
۹۰۴	بجای بزرگان دلیری مکن	۲۱۵	بپندار نتوان سخن گفت زود
۱۳۹۲	بجایی رسد کار سر دبر و زود	۱۲۴۵	بپوشانش از مرد بیگانه روی
۱۴۰۰	بجایی که دهشت خوردند انبیا	۵۵۰	بپوشیدن ستر درویش کوش
۷۱۴	بجرمی گرفت آسمان ناگهش	۱۴۳۸	بپیران پشت از عبادت دوتا
۳۴۰	بجز سنگدل ناکند معده تنگ	۱۳۱۵	بپیر کهن بر بخشد جوان
۱۳۵۱	بجای بکتر از خود مینداز تیر	۵۱۷	بپیکار دشمن دلیران فرست
۸۴۸	بچرخ اندر آیند دولاب وار	۴۲۲	بتابید بسی ماه و پروین و هور
۶۰۰	بچشم اندرش قدر چیزی نمود	۱۰۰۰۶	بتاریکی از بی فراز آمدش
۶۸۴	بچشم سیاست درو بنگریست	۱۳۴۸	بتازید و من در پیش تا ختم
۱۰۳۶	بچشم کسان در نیاید کسی	۵۴۱	بتدبیر جنگ بدانندیش کوش
۱۰۰۸	بچندان که در دست افتد بساز	۲۴۵	بتدبیر دستور دانشورش
۶۴۰	بچنگ آرد با دیکران نوش کن	۵۰۴	بتدبیر رستم در آید بند
۴۷۱	بچهر آفتابی بتن گلبنی	۵۰۳	بتدبیر شاید جهان خورد و لوس
۵۵۱	بحال دل خستگان درنگر	۴۳۰	بتربت سپردنش از تاجگاه
۱۳۰۰	بحالی شوی باز در قمر گور	۱۴۲۳	بترس از گناهان خویش این نفس
۱۰۰۳	بحبل ستایش فراجه مشو	۸۴۸	بتسلیم سرد گریبان برند
۸۹۱	بحسرت تأمل کنان شرمسار	۱۲۰۵	به آشیع و دشنام و آشوب و زجر
۱۴۴۳	بحقت که چشم ز باطل بدوز	۱۳۴۷	بتقلید کافر شدم روز چند
۷۶۵	بحقش که تاحق مجال نمود	۱۴۳۷	بتکبیر مردان شمشیر زن

- ۷۶۰ بخندید و گفتا عنان برمیچ  
 ۶۲۲ بخندید و گفت ای پسر جور نیست  
 ۱۱۰۸ به خواب اندرش دید و برسید حال  
 ۱۰۴۰ بخوابش کسی دید چون درگذشت  
 ۵۶۳ بخواری براندش چو بیگانه دید  
 ۴۰۷ بخوان تا بخواند دعایی براین  
 ۲۹۴ بخواهم بکنج عبادت نشست  
 ۱۱۵۰ ح بخواه و مدار از کسی خواجه باک  
 ۷۷۱ بخود سرفرو برده همچون صدف  
 ۶۴۱ بخور تا توانی زبازوی خویش  
 ۶۴۳ بخور توشه با مردم نیکمرد  
 ۴۰۲ بخوردد یکی مشت زور آوران  
 ۸۳۴ بخور هرچه آید زدست حبیب  
 ۳۲۸ بخوشید سرچشمه‌های قدیم  
 ۹۸۹ بخون تشنه جلاد نامهربان  
 ۴۷۲ بخون عزیزان فرو برده چنگ  
 ۱۲۹۷ بخونش فرو برده دندان چو نیش  
 ۷۱۲ بخیل و توانگر بدینار وسیم  
 ۵۲۹ بخیمه درون مرد شمشیرزن  
 ۱۳۲۰ بدارای خداوند زورق بر آب  
 ۱۳۸۸ بدارای فرومایه زین خشت دست  
 ۶۰۱ بدارید چندین کف از دامنش  
 ۶۳۵ بدانرا نوازش کن ای نیکمرد  
 ۷۶۱ بدان زهره دست زد در رکاب  
 ۵۶۲ بدانست پیغمبر نیک فال  
 ۷۰۷ بدانست روزی پسر در کمین  
 ۱۲۷ بدانش بزرگ و بهمت بلند  
 ۴۶۶ بدان که ستوده شود پادشاه  
 ۱۳۶۶ بدان ماند این قامت خفته‌ام  
 ۸۶۳ بدان ماند اندرز شوریده حال  
 ۱۳۵۳ بدانم که دستی که برداشتم  
 ۶۵۴ بدانم که دروی شکوه مهیست  
 ۱۰۸۲ بداور خروش ای خداوند هوش  
 ۳۵۱ بدانجام رفت و بد اندیشه کرد  
 ۱۲۱۴ بد اندر حق مردم نیک و بد  
 ۱۶۴ بد اندیش تست آن و خونخوار خلق
- ۱۳۳۱ بحقش که گردیده بر تیغ و کارد  
 ۱۳۳۳ بحکمت زبان داد و گوش آفرید  
 ۳۵۶ بحکم نظر در به افتاد خویش  
 ۳۳۶ بحمدالله ارچه زرش اینم  
 ۲۸۹ بحمدالله این سیرت و راه راست  
 ۲۲۶ بخاطر درم هرگز این ظن نرفت  
 ۶۶۹ بخاک اندرافناد و برپای جست  
 ۴۹۰ بخاک اندرش عقد بگسیخته  
 ۱۲۷۵ بخایندش از کینه دندان بزهر  
 ۶۴۸ بخدمت منه بوسه بر کفش من  
 ۶۰۶ بخدمت میان بست و بازو گشاد  
 ۴۵۸ بخدمت نهادند سر بر زمین  
 ۵۱۹ بخردان مفرمای کار درشت  
 ۲۱۸ بخرده توان آتش افروختن  
 ۱۲۵۴ بخردی بخورد از بزرگان قفا  
 ۱۲۵۱ بخردی درش زجر و تملیم کن  
 ۴۰۱ بخردی درم زور سر پنجه بود  
 ۷۲۸ بخور مردم آزار را خون و مال  
 ۱۱۵۸ بخسبند خوش روستایی و جفت  
 ۹۸۹ بخشم از ملک بنده‌ای سربتافت  
 ۶۰۱ بخصمان بندی فرستاد مرد  
 ۶۴۶ بخلق و لطف گرمرو مرد بود  
 ۶۸۸ بخلق و نوازش گریبان کشید  
 ۶۶۷ بخندید بر ناکه حاتم منم  
 ۴۵۳ بخندید دهقان روشن ضمیر  
 ۹۷۴ بخندید صاحب دل نیک خوی  
 ۱۰۶۴ بخندید کز روز جنگ تتر  
 ۸۳۷ بخندید کاول ز بیم و امید  
 ۱۱۹۹ بخندید کای بلبل خوش نفس  
 ۴۵۱ بخندید کای ترک نادان خموش  
 ۴۸۰ بخندید کوظن بیهوده برد  
 ۴۲۶ بخندید کین قلعه‌ای خر مست  
 ۲۳۷ بخندید مرد سخنگوی و گفت  
 ۲۲۷ بخندید و انگشت بر لب گرفت  
 ۳۹۳ بخندید و بگریست مرد خدای  
 ۸۰۹ بخندید و گفتا بصدگوسفند

- ۳۷۲ بدنبیاله راستان کج مرو  
 ۹۱۸ بدندان گزید از تعجب یدین  
 ۵۷۷ بدنیا توان آخرت یافتن  
 ۵۸۲ بدنیا توانی که عقبی خری  
 ۲۹۳ بدورانش از کس نیاززد کس  
 ۱۲۲۰ بدوزخ برد مدبری را گناه  
 ۹۴۲ بدوزخ برد مرد را خوی زشت  
 ۱۳۶۶ بدوگفت دست از جهان برگسل  
 ۶۹ بدوگفت سالار بیت الحرام  
 ۱۰۱۳ بدوگفت شیدای شوریده سر  
 ۷۸۶ بدوگفت کاین خانه کیست پس  
 ۴۷۴ ح بدوگفت مأمون که ای ماهرو  
 ۳۳۳ بدوگفتم آخر ترا باک نیست  
 ۱۰۶۴ بدوگفتم ای سرور شیر گیر  
 ۱۲۱۶ بدوگفتم ای یار آشفته هوش  
 ۳۳۱ بدوگفتم ای یار پاکیزه خوی  
 ۶۳۲ بدوگفتم این ریسمانست و بند  
 ۹۶۴ بدولت کسانی سرافراختند  
 ۵۷۲ بد و نیک را بذل کن سیم وزر  
 ۱۶۳ بد و نیک مردم چومی بگذرند  
 ۱۱۹۰ بدیهقان نادان چه خوش گفت زن  
 ۷۹۵ بدیباچه بر اشک یا قوت فام  
 ۱۰۶۲ بدیدار او در صفاهان شدم  
 ۶۱۹ بدیدار مسکین آشفته حال  
 ۳۱۳ بدیدار شیخ آمدی گاه گاه  
 ۹۷۳ بدی در قفا عیب من کرد و خفت  
 ۶۸۶ بدی را بدی سهل باشد جزا  
 ۱۴۳۹ بدی را نگه کن که بهتر کسست  
 ۱۳۳۹ بدیع آدم صورتش در نظر  
 ۱۲۹۲ بدیعی که شخص آفریند زگل  
 ۱۱۳۰ بدیناری از پشت راندم سماط  
 ۱۱۲۹ بدین ای فرومایه دنیا مخر  
 ۹۱۷ بدین شیوه مرد سخنگوی چست  
 ۹۱۵ بدین عقل و همت نخواهم کست  
 ۱۳۳۷ بدین گفتن آن دوست دشمن گرفت  
 ۱۰۰۷ بدین هر دو خصلت غلام توام  
 ۲۱۷ بد اندیش بر خرده چون دست یافت  
 ۱۲۷۷ بد اندیش خلق از حق آگاه نیست  
 ۷۳۷ بد اندیش را جاه و فرصت مده  
 ۱۲۳۷ بد اندیش را زجر و تأدیب کرد  
 ۵۳۶ بد اندیش را لفظ شیرین مبین  
 ۱۳۸۹ بد اندیش وی را درون شادگشت  
 ۵۷۶ بدختر چه خوش گفت بانوی ده  
 ۱۳۸۲ بدخمه در آمد پس از چند روز  
 ۱۰۱۰ بدر جست از آشوب دزد دغل  
 ۵۵ بدرد یقین پرده های خیال  
 ۱۳۹۸ بدر کرد ناگه یکی مشتری  
 ۱۰۶۴ بدر کرده گیتی غرور از سرش  
 ۱۰۳۴ بدر کردی از بارگه حاجیش  
 ۱۴۰ بدرگاه فرمانده ذوالجلال  
 ۲۷ بدرگاه لطف و بزرگیش بر  
 ۱۱۶۹ بدر میکنند آبگینه ز سنگ  
 ۴۸۲ بدروازه مرگ چون در شویم  
 ۸۷۲ بدریا مروگفتمت زینهار  
 ۷۶۹ بدریا نخواهد شدن بط غریق  
 ۱۲۳۰ بدزدید بقال از نیم دانگ  
 ۴۶۸ بدستان خود بند از او برگرفت  
 ۹۵۲ بدست این پسر طبع و خویش و لیک  
 ۱۳۱۲ بدست خودت چشم و ابرو نکاشت  
 ۱۲۸ بدست کرم آب دریا ببرد  
 ۵۸۱ بدستم بیفتاد مال پدر  
 ۶۵۳ بدستور دانا چنین گفت شاه  
 ۹۱۱ بدست و زبان منع کردش که رو  
 ۱۰۵۷ بدعوی چنان ناولک انداختی  
 ۵۸۸ بدلداری آن مرد صاحب نیاز  
 ۵۶۰ بدلداریش مرحیایی بگفت  
 ۱۰۰۸ بدلداری و چا پولوسی و فن  
 ۱۱۰۵ بدلگفت اگر لقمه چندی خورم  
 ۹۹۴ بدلگفت گویی سگ اینجا چراست  
 ۸۶ بدلگفتم از مصر قند آورند  
 ۱۴۲۹ بدلگفتم ای ننگ مردان بمیر  
 ۵۱۳ بدنبال غارت نراند سپاه

- ۲۹ بر احوال نابوده علمش بصیر  
 ۹۸۵ بر از شاخ طوبی کسی بر نداشت  
 ۱۲۶۵ بر انداخت بیچاره چندان عرق  
 ۲۳۳ بر انداختم بیخشان از بهشت  
 ۸۹۳ بر انداختم نقد عمر عزیز  
 ۷۲۸ بر انداز بیخی که خار آورد  
 ۱۴۲۱ بر اندیش از آن بنده پرگناه  
 ۱۳۱۶ بر اندیش از افتان و خیزان تب  
 ۱۰۶۵ برانگیختم گرد هیجا چو دود  
 ۱۱۲۳ بر اوج فلک چون پرد جره باز  
 ۲۰۵ برای از بزرگان بهش دید و بیش  
 ۵۱۷ برای جهان دیدگان کار کن  
 ۹۸۲ بر ایشان ببارید باران جود  
 ۱۲۵۰ بر پنبه آتش نشاید فروخت  
 ۵۵۴ بر رحمت بکن آبش از دیده پاک  
 ۲۰۲ برد بر دل از جور غم بارها  
 ۱۳۳۵ برد بوستانیان بایوان شاه  
 ۶۰۹ برد هر کسی بار در خورد زور  
 ۸۹۳ برست آن که در عهد طفلی بمرد  
 ۷۰۰ برغبتم بکش بار هر جاهلی  
 ۳۵۴ برفت آن زمین را دو قسمت نهاد  
 ۲۴۲ برفت از من آن روزهای عزیز  
 ۹۹۲ به رفیق از چنان سهمگین جایگاه  
 ۷۸۸ بر فتم به محرومی از هیچ کوی  
 ۱۰۴۴ بر فتم مبادا که از شرم  
 ۴۰۸ بر فتمند و گفتند و آمد فقیر  
 ۱۳۹۶ و ۲۶۷ بر فتمند و هر کس درود آنچه کشت  
 ۹۸۷ بر کوشیار آمد از راه دور  
 ۴۲۸ بر مرد هشیار دنیا خست  
 ۱۲۶۲ برنجید چون تنگ ترکان شنید  
 ۴۱۱ برنجید و پس با دل خویش گفت  
 ۶۹۸ برند از برای دلی بارها  
 ۵۸۲ برند از جهان با خود اصحاب رای  
 ۱۱۶۴ و ۹۲۸ بر نیک محضر فرستاد کس  
 ۹۴۲ برو آب گرم از لب جوی خور  
 ح ۱۱۴۶ و ۱۱۳۲ برو اندرونی بدست آریک  
 ۱۰۴۲ بذوالنون خبر برد از ایشان کسی  
 ۱۳۹۹ برادر زکار بدان شرم دار  
 ۱۴۱۷ بر آرزو گریبان غفلت سرت  
 ۱۴۳۲ بر آرد تهی دستهای نیاز  
 ۶۸۸ بر آسود درویش روشن نهاد  
 ۱۰۳۷ بر آشفته بروی که کوری مگر  
 ۲۹۹ بر آشفته دانا که این گریه چیست  
 ۵۷۰ بر آشفته عابد که خاموش باش  
 ۱۴۴۵ بر آشفته کای پای بند ضلال  
 ۲۵۸ بر آفاق اگر سربسی پادشاست  
 ۱۱۷۴ بر آمد خروش از هوادار چست  
 ۳۵۸ بر آمد همی بانگ شادی چورعد  
 ۱۲۸۳ بر آمد نسودای من سرخ روی  
 ۹۹۸ بر آمد طنین مگس بامداد  
 ۱۳۹۳ بر آمد یکی سهمگین ، بادگرد  
 ۱۱۲۲ بر آنان که شد سر حق آشکار  
 ۱۳۹۷ بر آن از دو سر چشمه دیده جوی  
 ۱۵۹ بر آن باش تا هر چه نیت کنی  
 ۱۲۴۴ بر آن بنده حق نیکوی خواستست  
 ۸۷۷ بر آن حمل کردند یاران و پیر  
 ۱۴۳۱ بر آن خورد سعدی که بیخی نشاند  
 ۹۲۰ بر آن صد هزار آفرین کین بگفت  
 ۴۵۸ بر آن عرصه بر اسب دیدند شاه  
 ۶۳۵ بر آن مرد کندست دندان بوز  
 ۷۱۸ بر آورد پیر دلور زبان  
 ۲۷۱ بر آورد چوپان بددل خروش  
 ۷۱۶ بر آورد زاری که سلطان بمرد  
 ۱۳۶۰ بر آورد سر سالخورده از نهفت  
 ۲۲۶ بر آورد سر مرد بسیار دان  
 ۱۰۸۵ بر آورد صافی دل صوف پوش  
 ۹۲۵ بر آورد مرد جهان ندیده دست  
 ۱۴۱۲ بر آورد از بی قراری خروش  
 ۱۸۲ بر آوردن کام امیدوار  
 ۱۴۵۱ بر آورده مردم ز بیرون خروش  
 ۱۳۶ بر راه تکلف مرو سعدیا  
 ۴۷۲ بر ابروی عابد فر بیش خضاب

- ۱۸ بری ذاتش از تهمت ضد و جنس  
 ۸۹۹ برین آستان عجز و مسکینیت  
 ۲۳۰ برینت بگویم حدیث درست  
 ۳۲۷ برینت بگویم یکی سرگذشت  
 ۲۶۶ برین چشمه چون ما بسی دم زدند  
 ۱۳۸۸ برین خاك چندین صبا بگذرد  
 ۷۹۴ برین در دعای تو مقبول نیست  
 ۶۷۶ بزاری بشمشیر زن گفت زن  
 ۱۴۴۵ بزارید در خدمتش بارها  
 ۵۸۷ بزارید وقتی زنی پیش شوی  
 ۸۳۰ بزرگان از آن دهشت آلوده اند  
 ۳۷۲ بزرگان روشندل نیکبخت  
 ۱۱۱۷ بزرگان فراغ از نظر داشتند  
 ۲۹۷ بزرگان که نقد صفا داشتند  
 ۱۷۰ بزرگان مسافر بجان پرورند  
 ۴۵۸ بزرگان نشستند و خوان خواستند  
 ۸۸۱ بزرگان نکردند در خود نگاه  
 ۳۰۹ بزرگان نهادند سر بر درش  
 ۳۴۸ بزرگی از او دان و منت شناس  
 ۸۸۲ بزرگی بناهوس و گفتار نیست  
 ۳۹۸ بزرگی در آن فکرت آن شب بخت  
 ۴۳۵ بزرگی درین خرده بر وی گرفت  
 ۵۵۱ بزرگی رساند بمحتاج خیر  
 ۴۲۵ بزرگی زبان آوری کاردان  
 ۴۶۹ بزرگی بشخید و فرماندهی  
 ۶۱۶ بزرگی سر در تباهی نهاد  
 ۳۰۴ بزرگی کزو نام نیکی بماند  
 ۱۰۴۵ بزرگی که خود را زخردان شمرد  
 ۳۹۶ بزرگی و عفو و کرم پیشه کن  
 ۹۴۸ بزرگی هنرمند آفاق بود  
 ۴۷۹ بزندان فرستادش از بارگاه  
 ۱۲۴۲ بزندان قاضی گرفتار به  
 ۹۰۱ بزهد و ورع کوش و صدق و صفا  
 ۸۹۰ بزیر آمد از غرقه خلوت نشین  
 ۵۲۷ بسا اهل دولت بازی نشست  
 ۸۸۵ بسا ایستاده در آمد زبای  
 ۱۵۰ برو پاس درویش محتاج دار  
 ۱۲۳۹ برو پنج نوبت بز ن بردت  
 ۵۹۴ برو تا زخوانت نصیبی دهند  
 ۱۱۰۲ برو جان بابا در اخلاص پیچ  
 ۱۱۳۸ برو خواجه کوتاه کن دست آز  
 ۱۴۱۴ برو خوشه چین باش سعدی صفت  
 ۵۳۱ برو دوستی گیر با دشمنش  
 ۱۰۷۶ بروز اجل نزه جوشن درد  
 ۱۲۱۰ برو زان مقام شنیعش بیار  
 ۹۱ بروز همایون و سال سعید  
 ۹۵۹ برو زین سپس گو سر خویش گیر  
 ۱۳۱۳ برو سعیدیا دست و دفتر بشوی  
 ۱۳۲۶ برو شکر کن چون بنعمت دری  
 ۱۳۲۵ برو شکر کن گر بخر بر نه ای  
 ۱۳۲۲ برو شکر یزدان کن ای تنگدست  
 ۶۳۹ برو شیر درنده باش ای دغل  
 ۳۸ برو علم يك ذره پوشیده نیست  
 ۷۸۲ برو گفت نا بالنی کای عجب  
 ۱۳۵ برومند دارش درخت امید  
 ۹۱۰ برون آمد از طاق و دستار خویش  
 ۱۱۷۵ برون آید از زیر ابر آفتاب  
 ۱۱۸ برون بینم اوصاف شاه از حساب  
 ۹۶۶ برون تاخت خواهند تیره روی  
 ۱۲۰۷ برون رفتم از جامه دردم چو سیر  
 ۵۵۹ برون رفت و هرجائی بنگرید  
 ۶۹۱ بروی من این در کسی کرد باز  
 ۱۱۱۳ بروی و ریا خرقه سهلست دوخت  
 ۶۳۲ بره بر یکی پیشم آمد جوان  
 ۱۴۲۴ بره بر یکی دکه دیدم بلند  
 ۱۳۷۴ بره خفتگان تا بر آیند سر  
 ۱۳۹۳ بره در یکی دختر خانه بود  
 ۱۳۴۰ برهمن ز شادی برافروخت روی  
 ۱۳۴۸ برهمن شد از روی من شرمسار  
 ۱۳۲۲ برهنه تنی يك درم وام کرد  
 ۱۲۰۷ برهنه دوان رفتم از پیش زن  
 ۳۶۴ بریدند از آنجا خرید و فروخت

- ۱۳۸۳ بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت  
 ۲۹۸ بسی جهد کردم که فرزند من  
 ۱۰۷۸ بسی چاره دانا بسختی بمرد  
 ۱۴۲۴ بسیج سفر کردم اندر نفس  
 ۱۳۴۱ بسی چون تو گردیدم اندر سفر  
 ۵۱۳ بسی در قفای هزیمت مران  
 ۱۱۷۰ بسی دیده شاهان و دوران و امر  
 ۱۴۰۳ بسیم سیه تا چه خواهی خرید  
 ۹۴۱ بسی گشت فریاد خدان پیش و پس  
 ۱۲۴۸ بشب سنگ بالایی ای خانه سوز  
 ۱۴۲۶ بشبگر بردی بر شحنه سوز  
 ۲۸۳ بشب گفתי آن جرم گیتی فروز  
 ۷۳۱ بشد مرد دانا پس کار خویش  
 ۱۲۳۵ بشرطی که چون شاه گردن فراز  
 ۴۱ بشر ماورای جلالش نیافت  
 ۱۹۵ بشستند خدمتگزاران شاه  
 ۱۳۲۴ بشکرانه گفتا بسر بیستم  
 ۱۳۷۶ بشهر قیامت مرو تنگدست  
 ۱۹۴ بشهری در آمد ز دریا کنار  
 ۸۳۲ بشهری در از شام غوغا فتاد  
 ۱۱۶۲ بشیخی در آن بقعه کشور گذاشت  
 ۹۳۸ بشیرین زبانی توان بردگوی  
 ۱۱۴۷ بصاحب دلی گفت در کنج ده  
 ۳۰۸ بصبرش دران کنج تاریک جای  
 ۱۳۸۷ بصحرا در آمد سر از عشوه مست  
 ۷۴۶ بصدقش چنان سر نهی در قدم  
 ۲۹۶ بصدق و ارادت میان بسته دار  
 ۱۳۰۳ بصر در سر و فکر و رای و تمیز  
 ۱۴۲۸ بصنعان درم طفلی اندر گذشت  
 ۹۱۴ بصورت کسانی که مردم و شدند  
 ۱۰۶۸ بصید هژبران پر خاش ساز  
 ۱۳۵۷ بضاعت بچندان که آری بری  
 ۱۴۵۴ بضاعت نیاوردم الا امید  
 ۱۴۳۷ بطاعات پیران آراسته  
 ۱۳۹ بطاعت بنه چهره بر آستان  
 ۹۲۶ بطامات مجالس بیاراستم
- ۷۰۴ بسا تلخ عیسان تلخی چشان  
 ۱۲۵۰ بسا روزگارا که سختی برد  
 ۶۱۳ بسا زورمند که افتاد سخت  
 ۸۰۴ بسا عقل زور آور چیره دست  
 ۵۲۸ بسا کس بروز آیت صلح خواند  
 ۴۵۰ بسا کس که پیش تو معذور نیست  
 ۵۷۶ بسالی توان خرمن اندوختن  
 ۱۰۱۷ بسالی ز جور ت جگر خون کنم  
 ۴۴۵ بسالی که در بحر کشتی شکست  
 ۶۲۴ بسا مفلس بی نوا سیر شد  
 ۲۵۷ بسا نام نیکوی پنجاه سال  
 ۱۲۲۲ بسبابه دندان پیشین بمال  
 ۱۳۶۸ بسبزی کجا تازه گردد دل  
 ۱۳۸۶ بسختی بکشت این نمد بستر  
 ۱۲۴۸ بسختی بنه گفتش ای خواجه دل  
 ۸۸۸ بسر برده ایام بی حاصلی  
 ۱۲۹۴ بسر پنجگی کس نبردست گوی  
 ۷۴۳ بسر وقتشان خلق کی ره برند  
 ۳۹۲ بسر هنگ دیوان نکه کرد تیز  
 ۵۹۳ بسر هنگ سلطان چنین گفت زن  
 ۳۵۱ بستستی و سختی برین بگذرد  
 ۱۸۹ بسمع رضا مشنوایدای کس  
 ۱۴۲۰ بسندان دلی روی در هم مکش  
 ۷۱۲ بسنگ اجل ناگهش بشکنند  
 ۳۹۱ بسودا چنان بروی افشاند دست  
 ۷۴۸ بسودای جانان ز جان مشتغل  
 ۷۸۱ بسوزاندم هر شبی آتش  
 ۸۶۲ بسوزم که یار پسندیده اوست  
 ۱۱۱۶ بسوگند گفتن که زر مغربست  
 ۱۱۹۷ بسوگند گفتن که زر مغربست (ح)  
 ۵۳۸ بسوگند و عهد استوارش مدار  
 ۱۳۵ بسی بر سر خلق پاینده دار  
 ۹۹۱ بسی بر سرش داد و بردیده بوس  
 ۱۶۰ بسی بر نیامد که بنیاد خود  
 ۱۰۴۷ بسی بر نیاید که خاکش خورد  
 ۷۲۷ بسی پای دار ای درخت هنر

۷۱۹	بقول دروغی که سلطان بمرد	۱۲۲۱	بطفلی درم رغبت روزه خواست
۳۴۷	بقومی که نیکی پسندد خدای	۱۰۲۱	بظاهر من امروز از این بهترم
۱۳۶۲	بقید اندرم جره بازی که بود	۲۴۵	بعدل و کرم سالها ملک راند
۴۱۶	بکار آمد آنها که برداشتند	۱۴۲۱	بعذرآوری خواهش امروز کن
۱۱۰۴	بکتابش آن روز سایق نبرد	۱۳۰۷	بعذر از پی مرد بشتافتند
۱۴۵۳	بکردار بدشان مقید نکرد	۹۰۴	بعزت هر آن کو فروتر نشست
۵۶۷	بکرد از سخنه‌های خاطر پریش	۲۴۳	بعقل از نه آهستگی کردمی
۵۲۱	بکشتی و نخجیر و آماج و گوی	۲۰۲	بعقلش ببايد نخست آزمود
۹۰۸	بکلك فصاحت بیانی که داشت	۱۱۳	بعهد تو می بینم آرام خلق
۱۱۲۴	بکم کردن از عادت خویش خورد	۳۳۲	بفرید بر من که عقلت کجاست
۳۷۸	بکن پنبه غفلت از گوش هوش	۱۳۷۲	بنفقت بدادی ز دست آب پاک
۶۸۷	بکنجی فرومانده بنشست مرد	۱۰۰۹	بنلطاق و دستار و رختی که داشت
۸۵۵	بکن خرقة نام و ناموس و ننگ	۵۴۹	بنمخوارگی چون سرانگشت من
۱۳۸۹	بکن سرمه غفلت از چشم پاک	۱۴۱۳	بفتراک پاکان در آویز چنگ
۱۲۷۱	بکوشش توان دجله را پیش بست	۱۳۸۵	بفرسودم ازرقه، بر رقه دوخت
۱۰۸۸	بکوشش نروید گل از شاخ بید	۱۸۳	بفرمانبران بر شه دادگر
۱۰۸۳	بکوی گدایان درس خانه بود	۶۷۵	بفرمان پینمبر پاک رای
۱۴۲۲	بکین آوری با کسی بر ستیز	۲۸۵	بفرمود بفروختندش بسیم
۱۴۳۹	بگردان ز نادیدنی دیده ام	۹۳۳	بفرمود تا سنگ صحن سرای
۱۲۱۳	بگردن بر از جور دشمن حسام	۴۰۷	بفرمود تا مهتران خدم
۸۹۵	بگردن در آتش در افتاده ای	۴۱۱	بفرمود تا هر که در بند بود
۸۸۲	بگردن فتد سرکش تند خوی	۴۶۰	بفرمود جستند و بستند سخت
۵۲۱	بگرمابه پروده و عیش و ناز	۱۱۸۷	بفرمود جلاد را بی دریغ
۱۳۴۶	بگریه دل کافران کرد میل	۹۳۱	بفرمود درهم شکستند خرد
۸۲۰	بگسترده سجاده بر روی آب	۴۸۴	بفرمود دلتنگ روی از جفا
۹۷۸	بکشتی در اطراف بازار و کوی	۶۱۹	بفرمود صاحب نظر بنده را
۵۹۴	بگفتا بود مطبخ امروز سرد	۶۷۴	بفرمود کشتن بشمشیر کین
۶۷۰	بگفتا بیا تا چه داری خیر	۶۱۶	بفرمود کوته نظر با غلام
۶۹۰	بگفتا حکایت کن ای نیکبخت	۴۱۳	بفرمود گنجینه گوهرش
۱۲۳۲	بگفتا خموش ای برادر نهفت	۵۶۱	بفرمود و ترتیب کردند خوان
۷۸۷	بگفتا خموش این چه لفظ خطاست	۷۱۶	بفریاد از ایشان بر آمد خروش
۴۹۷	بگفتا دریغ آیدم نام دوست	۱۴۳۲	بفصل خزان می نبینی درخت
۴۰۸	بگفتا دعایی کن ای هوشمند	۱۳۴۸	بفورم در آن حال معلوم شد
۴۷۳	بگفتا سر اینک بشمشیر تیز	۲۹	بقدرت فکه‌دار بالا و شیب
۷۵۹	بگفتا سرت گریب برد بتیغ	۹۱۴	بقدر هنر جست باید محل
۷۰	بگفتا فراتر مجالم نماند	۶۰۸	بقنطار زربخش کردن ز گنج



- ۱۳۲۲ بگوش آمدش در شب تیره رنگ  
 ۷۲۰ بگوشش فرو گفت کای هوشمند  
 ۸۹۸ بگو ننگ ازو در قیامت مدار  
 ۱۲۳۸ بگوی آنچه دانی سخن سودمند  
 ۲۷۹ بگوی آنچه دانی که حق گفته به  
 ۱۱۹۷ بگویند ازین حرف گیران هزار  
 ۱۴۳۵ بگیتی بتر زین نباشد بری  
 ۴۶۹ بگیتی حکایت شد این داستان  
 ۶۴۱ بگیر ای جوان دست درویش پیر  
 ۷۲۲ بگیر ای جهانی بروی تو شاد  
 ۱۱۵۱ بلاجوی باشد گرفتار آرز  
 ۶۶۳ بلا جوی راه بنی طی گرفت  
 ۱۲۱۳ بلا خورد و روزی بمحنت گذاشت  
 ۶۶ بلا قامت لات بشکست خرد  
 ۷۴۰ بالای خمراست در عیش مل  
 ۱۴۳۷ بلبیک حجاج بیت الحرام  
 ۱۰۷۴ بلشکر گهش برد و درخیمه دست  
 ۱۴۳۶ بلطفم بخوان یا بران از درم  
 ۶۳۴ بلطفی که دیدست پیل دمان  
 ۸۰ بلند آسمان پیش قدرت خجل  
 ۱۳۷۲ بلند آسمان زیر پای آوری  
 ۱۲۰ بلند اخترت عالم افروخته  
 ۱۰۸۲ بلند اختری نام او بختیار  
 ۸۷۵ بلندی از آن یافت کوپست شد  
 ۸۷۹ بلندیت باید تواضع گزین  
 ۱۲۱۷ بلی گفت دزدان تهور کنند  
 ۸۲۹ بلی گفت سالار وفرماندهم  
 ۱۱۶۷ ببال نهاده بلندی مجوی  
 ۹۲ بماندست با دامنی گوهرم  
 ۱۳۷۶ بمایه توان ای پسر سود کرد  
 ۸۱۰ بمجنون کسی گفت ای نیک پی  
 ۸۹۶ بمحشر که حاضر شوند انجمن  
 ۹۷۶ بمحشر گواه گناهم گراوست  
 ۸۱۴ بمحمود گفت این حکایت کسی  
 ۶۰۵ بمرد آخر و نام نیکی ببرد  
 ۲۵۸ بمرد آن تهیدست آزاد مرد
- ۸۱۲ بگفتا مبر نام من پیش دوست  
 ۸۱۰ بگفتا مپرس از من این ماجرا  
 ۳۶۸ بگفتا گر این شخص بد میکند  
 ۵۶۲ بگفتا نگیرم طریقی بدست  
 ۷۸۳ بگفتا نه آخر دهان تر کنم  
 ۶۶۶ بگفتا نیارم شد اینجا مقیم  
 ۳۹۴ بگفتا همی گریم از روزگار  
 ۲۰۰ بگفت آنچه پرسیدش از سر گذشت  
 ۱۰۳۲ بگفت آنچه دانست و شایسته گفت  
 ۶۷۲ بگفت آنچه دید از گرمهای وی  
 ۱۰۹۷ بگفت از بدست منستی مهار  
 ۱۴۶ بگفت از پلنگم زبونست و مار  
 ۱۲۶۷ بگفت از چه صیت نکویی رود  
 ۷۵۸ بگفت از خوری زخم چوگان اوی  
 ۴۷۴ بگفت از کشتی ور شکافی سرم  
 ۶۶۶ بگفت از نهی با من اندر میان  
 ۱۲۲۶ بگفت از پس چار دیوار خویش  
 ۴۷۴ بگفت از که بر دل گزند آمدست  
 ۶۲۱ بگفت اندرونم بشورید سخت  
 ۲۹۹ بگفت ای برادر غم خویش خور  
 ۱۱۴۰ بگفت ای پسر تلخی مردم  
 ۱۱۰۸ بگفت ای پسر قسه بر من مخوان  
 ۶۰۴ بگفت ای جلیس مبارک نفس  
 ۲۷۱ بگفت ای خداوند ایران و تور  
 ۱۹۷ بگفت ای خداوند روی زمین  
 ۹۰۷ بگفت ای صناید شرع رسول  
 ۶۸۸ بگفت ای فلان ترک آزار کن  
 ۷۵۷ بگفت این جفا بر من از دست اوست  
 ۱۴۴۹ بگفت این سخن پیر و بگریست مست  
 ۲۶۰ بگفت این قدر ستر و آسایشست  
 ۸۱۲ بگفت ای وفادار فرخنده خوی  
 ۸۶۸ بگفت ای هوا دار مسکین من  
 ۹۳۷ بگفتن درشتی مکن با امیر  
 ۹۰۹ بگفتندش از هر کنار آفرین  
 ۷۲۷ بگفتیم در باب احسان بسی  
 ۴۷۷ بگمراه گفتن نکو می روی

- ۹۲۸ بنیران شوق اندرونش بسوخت  
 ۱۲۸۵ بود خار و گل باهم ای هوشمند  
 ۵۰۵ بود دشمنش تازه و دوست ریش  
 ۱۳۶۱ بهاران که باد آورد بیدمشک  
 ۵۱۶ بهای سرخویشتن میخورند  
 ۱۳۰۳ بهایم بروی اندرافتاده خوار  
 ۱۱۹۵ بهایم خموشند و گویا بش  
 ۱۰۳۳ به ازمن سخن گفت ودانا یکیست  
 ۹۷۵ به ازمن کس اندرجهان عیب من  
 ۳۸۲ بهست از دد انسان صاحب خرد  
 ۱۴۰۹ بهشت آن ستانند که طاعت برد  
 ۹۸۰ بهشت برین ملک و ماوای ماست  
 ۷۸۴ بهشت تن آسانی آنکه خوری  
 ۱۳۲ بهشتی درخت آورد چون توبار  
 ۲۴۷ بهشتی درختی توای پادشاه  
 ۳۰ بهفتم در از عالم تربیت  
 ۹۰۶ بهل تا بدنان گزد پشت دست  
 ۷۱۶ بهم برهمی سود دست دریغ  
 ۳۲۴ بهمت بر آراز ستیهنده شور  
 ۱۱۶۵ بهمت مددکن که شمشر و تیر  
 ۱۳۵۱ بهند آمام بعد از آن رستخیز  
 ۷۱۷ بهولش برسید و هیبت نمود  
 ۱۹۳ بهیکل قوی چون تناور درخت  
 ۱۳۵۷ بیا ای که عمرت بهفتاد رفت  
 ۶۵۲ بیابان نوردی چو کشتی بر آب  
 ۶۸۲ بیابان و سرما و باران و سیل  
 ۱۴۳۲ بیا تا بر آرمی دستی زدل  
 ۱۰۵۱ بیا تا در این شیوه چالش کنیم  
 ۱۳۵۳ بیاد آید آن لعبت چنینیم  
 ۷۴۹ بیاد حق از خلق بگریخته  
 ۱۴۱۳ بیاموز رفتار از آن طفل خرد  
 ۱۰۸۴ بیاموز مردی ز همسایگان  
 ۴۶۹ بیاموزی از عاقلان حسن خوی  
 ۸۱۵ بیغما ملک آستین برفشاند  
 ۱۸۰ بیفشار و بشمار و فارغ نشین  
 ۱۳۴۵ بیکیبار از آنها بر آمد خروش
- ۱۴۳۷ بمردان راحت که راهی بده  
 ۲۶۶ بمردی که ملک سراسر زمین  
 ۴۳۸ بمرگش چه نقصان اگر یار ساست  
 ۹۲۱ بمسجد در آمد سرایان و مست  
 ۶۵۰ بمعنی توان کرد دعوی درست  
 ۹۲۲ بمقصود در پارسایی مقیم  
 ۶۶۶ بمن دارگفت ای جوان مرد گوش  
 ۶۵۵ بمنز لکه حاتم آمد فرود  
 ۱۱۷۱ بموسی کهن عمر کوتاه امید  
 ۱۱۷۲ بمویی که کرد از نکویش کم  
 ۹۳۲ بمیخانه در سنگ بردن زدند  
 ۸۰۹ بناخن پر بچهره میکند پوست  
 ۱۴۰۴ بناخن ز دشمن بدرید پوست  
 ۲۱۷ بناخوبتر صورتی شرح داد  
 ۱۴۵۱ بنادانی اربندگان سرکشند  
 ۸۸۸ بناراستی دامن، آلوده ای  
 ۱۲۱۶ بناراستی در چه بینی بهی  
 ۱۰۳۸ بنازند فردا تواضع کنان  
 ۱۴۰۱ بناز و طرب نفس پرورده گیر  
 ۶۱۶ بناکردن شکر پروردگار  
 ۳۵۷ بناکرد و نان داد و لشکر نواخت  
 ۱۴۴۸ بنالید بر آستان کرم  
 ۶۱۴ بنالید درویش از ضعف حال  
 ۱۳۲۳ بنالیدکای طالع بدلگام  
 ۱ بنام خداوند جان آفرین  
 ۱۰۷۱ بناوردی از هم بدادیم دست  
 ۷۳۵ بنایی که محکم ندارد اساس  
 ۱۳۳۷ بنرمی بگفتم که ای برهن  
 ۹۳۷ بنرمی ز دشمن توان کند پوست  
 ۴۷۶ بنزد من آن کس نکوخواه تست  
 ۱۱۰۹ و ۱۳۲۴ بنزدیک من شیروراهزن  
 ۱۱۹۵ بنطق آدمی بهترست از دواب  
 ۱۱۹۵ بنطقست و عقل آدمی زاده فاش  
 ۲۲۰ بنعمت ببايست پروندش  
 ۶۵۷ بنوعی دگر روی و راهم نبود  
 ۷۹۵ بنومیدی آنکه بگردیدی

- ۱۳۰۶ پزشكان بماندند حيران درين  
 ۱۳۰۱ پس آشفتكی باشد وابلهی  
 ۸۲۲ پس آنانکه در وجد مستغرقند  
 ۴۵۲ پس آنرا برای مصالح شکست  
 ۸۴۲ پس آنرا که شخصم ز خاک آفرید  
 ۱۲۲۲ پس آنکه دهن شوی و بینی سه بار  
 ۷۱۳ پس از بردن و گرد کردن چو مور  
 ۱۴۴۵ پس ازچند سال آن نکوهیده کیش  
 ۹۸۳ پس از رنج باران و سرما وسیل  
 ۱۰۲۰ پس از غم و آهو گرفتن بپی  
 ۹۴۷ پس از گریه مرد پراکنده روز  
 ۱۳۸۳ پس از ما همین گل دمد بوستان  
 ۱۲۰۸ پس از مدتی کرد بر من گذار  
 ۱۳۹۰ پس از مرگ آن کس نباید گریست  
 ۸۳۸ پس از هوشمندی و فرزاندگی  
 ۱۲۹۶ پس او در شکم پرورش یافتست  
 ۱۳۹۷ پس ای خاکسار گنه عنقریب  
 ۱۳۵۴ پس ای مرد پوینده بر راه راست  
 ۱۱۰۶ پس این پیر از آن طفل نادان ترست  
 ۴۳۸ پس این مملکت را نباشد زوال  
 ۲۵ پس پرده بیند عملهای بد  
 ۱۳۴۸ پس پرده مطرانی آذر پرست  
 ۵۷۵ پسر پیش بین بود و کار آزمای  
 ۸۲۷ پسر چاوشان دید و تیغ و تبر  
 ۱۱۰۷ پسر چند روزی گریستن گرفت  
 ۱۲۴۹ پسر چون زده بر گذشتن ستین  
 ۴۴۶ پسر چون شنید این سخن از پدر  
 ۱۱۷۴ پسر خوش منش باید و خوبروی  
 ۴۴۷ پسر در پی کاروانی فتاد  
 ۸۰۸ پسر را نشاندند پیران ده  
 ۱۲۵۳ پسر را نکو دار و راحت رسان  
 ۴۴۱ پسر را همی گفت کای شاد بهر  
 ۱۱۹۹ پسر صحبدم سوی بستان شتافت  
 ۸۲۸ پسر کان همه شوکت و پایه دید  
 ۱۲۵۶ پسر کو میان قلندر نشست  
 ۴۴۳ پسر گفت راهم درازست و سخت
- ۵۷۹ بیکیبار بردوستان زرمپاش  
 ۱۲۸۴ بیگ خرده میسند بروی جفا  
 ۹۵۷ بیگ دم که چشمانش خفتن گرفت  
 ۱۱۸۷ بیگ سانش آمد زدل بردهان  
 ۷۵۱ بیگ نعره کوهی زجا برکنند  
 ۲۸۵ بیگ هفته نقدش بتاراج داد  
 ۶۶۹ بینداخت شمشیر و ترکش نهاد  
 ۱۱۳۳ بینداختم شانه کین استخوان  
 ۵۰۹ بیندیش در قلب هیچامفر
- پ**
- ۸۵۳ پدر بارها بانگ بر وی زدی  
 ۹۳۵ پدر بارها گفته بودش بهول  
 ۳۵۵ پدر بعد از آن روزگاری شمرد  
 ۷۶۵ پدر در فراقش نخورد و نخفت  
 ۱۱۰۴ پدر دیده بوسید و مادر سرش  
 ۹۴۶ پدر را جفا کرد و تندى نمود  
 ۷۰۹ پدر زار و گریان همه شب نخفت  
 ۴۴۴ پدر گفت اگر پند من بشنوی  
 ۴۴۶ پدر گفتش اکنون سر خویش گیر  
 ۶۹۸ پدر گفتش اندر شب تیره رنگ  
 ۱۳۹۴ پدر گفتش ای نازنین چهر من  
 ۵۵۲ پدر مرده را سایه برسفکن  
 ۳۵۳ پدر هر دو را سهمگین مرد یافت  
 ۷۶۶ پراکند گانند زیر فلک  
 ۱۰۴۹ پراکنده گویی حدیثم شنید  
 ۷۶۳ پراکنده خاطر شد و خشمناک  
 ۵۸۰ پراکنده دل گشت از آن عیبجوی  
 ۷۷۰ پراز میوه وسایه ور چون رزند  
 ۱۸ پرستار عمرش همه چیز و کس  
 ۱۲۵۴ پری پیکری بود محبوب من  
 ۴۷۶ پر بچهره را همنشین کردو دوست  
 ۱۲۶۰ پر بچهره هر چه اوفتادش بدست  
 ۸۵۰ پریشان شود گل بباد سحر  
 ۵۴۸ پریشان کن امروز گنجینه چست  
 ۲۸۱ پریشانی خاطر داد خواه  
 ۷۶۹ پریشیده عقل و پراکنده هوش

۲۵۰ تحمل کند هر که را عقل هست  
 ۷۶۴ ترا آتش ای یار دامن بسوخت  
 ۸۶۹ ترا آتش عشق اگر پر بسوخت  
 ۱۳۲۷ ترا آسمان خط بمسجد نوشت  
 ۱۳۰۴ ترا آنکه چشم و دهان داد و گوشت  
 ۳۰۰ ترا این قدر تابمانی بسست  
 ۸۴۴ ترا باحق آن آشنایی دهد  
 ۱۴۴۲ ترا بامن ارزشت رویم چه کار  
 ۱۴۰۶ ترا بامنست ای فلان آشتی  
 ۸۰۲ ترا بنده ازمن به افتد بسی  
 ۱۱۱۹ ترا پند سعدی بسست ای پسر  
 ۸۱۷ ترا تادهن باشد از حرص باز  
 ۱۳۱۵ ترا تیره شب کی نماید دراز  
 ۱۳۰۸ ترا تیشه دادم که هیزم شکن  
 ۴۶۵ ترا چاره ازظلم برگشتست  
 ۱۱۹۴ ترا خامشی ای خداوند هوش  
 ۱۳۹۹ ترا خود بماند سراز ننگ پیش  
 ۱۲۰۲ ترا دیده درس نهادند و گوشت  
 ۱۱۶ ترا سد باجوج کفر از زر است  
 ۲۳۲ ترا سهمگین روی پنداشتند  
 ۱۳۱۹ ترا شب بعیش و طرب میرود  
 ۱۴۰۰ ترا شرم ناید زمردی خویش  
 ۱۱۸۱ ترا شهوت و کبر و حرص و حسد  
 ۱۱۴۷ ترا صبر برمن نباشد مگر  
 ۴۹۸ ترا عادت ای پادشه حق رویت  
 ۸۱ ترا عز لولاک تمکین بسست  
 ۷۴۵ ترا عشق همچون خودی ز آب و گل  
 ۷۲۳ ترا قدر اگر کس نداند چه غم  
 ۸۵۷ ترا کس نکوید نکو می کنی  
 ۱۳۲۱ ترا کوه پیکر هیون میبرد  
 ۹۸۶ ترا کی بود چون چراغ التهاب  
 ۲۲۵ ترا من خردمند پنداشتم  
 ۱۴۴۹ ترا می نکویم که عذرم پذیر  
 ۱۳۹۴ ترا نفس رعنا چوسر کنس ستور  
 ۱۳۸۱ ترا نیز چندان بود دست زور  
 ۱۱۵۶ ترا نیست این تکیه بر کردگار

۸۲۹ پسر گفتش آخر بزرگ دهی  
 ۱۱۳۶ پسر گفتش ای بابک نامجوی  
 ۱۰۳۰ پس کار خویش آنکه عاقل نشست  
 ۱۰۲۷ پسند آمد از عیب جوی خودم  
 ۱۹۹ پسند آمدش حسن گفتار مرد  
 ۱۳۴۹ پسندد که از من در آید دمار  
 ۴۴۹ پسندش نیامد فرمایه قول  
 ۱۰۳۳ پسندید ازوشاه مردان جواب  
 ۱۲۳۷ پسندید ازو شهریار آنچه گفت  
 ۹۸۳ پسندیدگان در بزرگی رسند  
 ۸۲۵ پسندیده پرسیدی ای هوشمند  
 ۴۲۰ پسندیده رایبی که بخشید و خورد  
 ۲۵۷ پسندیده کاران جاوید نام  
 ۳۳۹ پسندی که شهری بسوزد بنار  
 ۱۳۹۱ پشیمان شد از کرده و خوی زشت  
 ۱۰۵۹ پلنگانش از زور سر پنجه زیر  
 ۱۱۲۹ پلنگی که گردن کشد بر وحوش  
 ۹۵۸ پلید اعتقادان پاکیزه پوش  
 ۱۴۲۱ پلیدی کند گربه در جای پاک  
 ۱۲۹۳ پیایی بیفشان از آینه گرد  
 ۷۱۷ پیاده بس تا در بارگاه  
 ۹۰۰ پیاز آمد آن بی هنر جمله پوست  
 ۸۶۵ پی چون خودان خود پرستان روند  
 ۱۴۰۸ پیمبر کسی را شفاعتگرس  
 ۱۴۰۸ پی نیکمردان بیاید شتافت

## ت

۵۳ تأمل در آینه دل کنی  
 ۱۱۸۴ تأمل کنان در خطا و صواب  
 ۱۳۰۲ تأمل کن از بهر رفتار مرد  
 ۱۰۰۱ تبسم کنان گفتش ای تیزهوش  
 ۸۹۷ تبه کرده ایام برگشته روز  
 ۱۷۱ تبه گردد آن مملکت عن قریب  
 ۹۲۳ تحکم کند سیر بر بوی گل  
 ۹۵۳ تحمل چو زهرت نماید نخست  
 ۱۲۷۶ تحمل کنان را نخواند مرد  
 ۳۲۳ تحمل کن ای ناتوان از کسی

۸۸۲	تواضع سررفت افزادت	۵۰۰	ترا نیست منت زروری قیاس
ح ۸۷۵	تواضع کند هوشمند گزین	۴۶۶	ترا نیک پندست اگر بشنوی
۹۹۲	تواضع کن ای دوست باخضم تند	۸۱۰	ترا هرچه مشغول دارد زدوست
۱۱۵۵	تواناست آخر خداوند روز	۱۲۱۴	ترا هر که گوید فلان کس بداست
۱۳۱۲	توانا که او نازنین پرورد	۲۷۳	ترا یاوری کرد فرخ سروش
۱۳۳۱	توانایی تن میدان از خورش	۴۷۰	ترش روی بهتر کند سرزنش
۷۹۳	توان از کسی دل بپرداختن	۱۲۰۶	تظلم بر آورد و فریاد خواند
۱۱۸۹	توان باز دادن ره نره دیو	۷۷۶	تعالی الله از حسن تا غایتی
۱۰۸۲	توان بر تو از جور مردم گریست	۸۵۶	تعلق حجابست و بی حاصلی
۱۰۸۸	توان پاک کردن ز زنگ آینه	۱۲۷۷	تعنت کنندش گر اندک خورست
۴۶	توان در بلاغت به سبحان رسید	۹۱۲	تفاوت کند هرگز آب زلال
۹۴۸	توان کرد باناکسان بدرگم	۱۳۶۸	تفرج کنان در هوا وهوس
۶۱۵	توانگر ترشروی باری چراست	۱۱۹۲	تفکر شیبی بادل خویش کرد
۳۴۱	توانگر خود آن لقمه چون می خورد	۴۵۴	تفو بر چنان ملک و دولت که راند
۶۶۰	توان گفت او را سحاب کرم	۷۱۵	تکاپوی ترکان وغوغای عام
۸۲۴	توان گفتن این با حقایق شناس	۴۴۰	تکاور بدنبال صیدی براند
۱۰۵۲	توانم که تیغ زبان بر کشم	۹۶۵	تکبر کند مرد حشمت پرست
۲۷۵	توانم من ای نامور شهریار	۱۳۵۵	تکبر ممکن بر ره راستی
۱۰۱۷	تو آباد کردی شبستان خویش	۱۱۸۷	تکش با غلامان یکی راز گفت
۷۶۲	تو آتش بنی درزن و درگذر	۶۸۱	تکلف بر مرد درویش نیست
۱۴۲۱	تو آزادی از ناپسندیده ها	۱۳۱۸	تماشای ترکش چنان خوش فتاد
۵۱۲	تو آسوده بر لشکر مانده زن	۱۳۵۰	تمامش بکشتم بسنگ آن خبیث
۱۳۰	تو آن درمکتون یک دانه ای	۸۴	تمتع زهر گوشه ای یافتم
۱۰۴۵	تو آنکه شوی پیش مردم عزیز	۳۰۹	تمنا کند عارف پاکباز
ح ۴۵۴	تو آنرا نبینی که کشتی گرفت	۱۲۲	تنت باد پیوسته چون دین درست
۱۲۹۹	تو آنی که از یک مگس رنجه ای	۲۵۳	تنت زورمندست و لشکر گران
۱۴۰۴	تواز دوست گر عاقلی بر مگرد	۱۰۱۳	تن خویشتن سغبه دونان کنند
۸۱	تواصل وجود آمدی از نخست	۱۴۳۰	تن کارکن می بلرزد ز تب
۸۳۶	تو اول زمین بوس کردی سه جای	۳۴۲	تنکندل چویاران بمنزل رسند
۱۱۸۸	تو اول نبستی که سرچشمه بود	۱۳۹۲	تن ماشود نیز روزی چنان
۸۳۰	تو ای بی خیر همچنان در دهی	۶۰۵	تن مرده دل زنده در زیر گل
۱۲۱۲	تو این صوفیان بین که می خورده اند	۱۴۳۵	تنم می بلرزد چو یاد آورم
۷۲۳	توئی سایه لطف حق بر زمین	۱۱۴۱	تنور شکم دمیدم تافتن
۳۱۶	تو با آن که من دوستم دشمنی	۹۲۲	تنی چند بر گفت او مجتمع
۶۰۹	تو با خلق سهلی کن ای نیکبخت	۱۱۴۴	تنی چند در خرقة راستان
۵۴۹	تو با خود ببر توشه خویشتن	۱۰۸	تواضع زگردن فرازان نکوست

- ۱۱۳۹ توقع براند ز هر مجلس  
 ۷۹۸ توقع مدارای پسر گرسی  
 ۱۳۲۰ توقف کنید ای جوانان چست  
 ۱۰۰۰ تو کاگاه گردی بیانگ مگس  
 ۱۰۷۵ تو کاهن بناوگ بدوزی و تیر  
 ۱۳۷۳ توکز خواب نوشین بیانگ رحیل  
 ۶۹۰ تو کوته نظر بودی و سست رای  
 ۲۷۶ توکی بشنوی ناله دادخواه  
 ۲۳۱ تو کین روی دادی بحسن قمر  
 ۹۵ توگر پر نیانی نیابی مجوش  
 ۱۷۵ توگر خشم بروی نگیری رواست  
 ۱۳۰۰ توگر شکر کردی که با دیده ای  
 ۴۸۲ توگر کامرانی بفرمان و گنج  
 ۹۰۶ توگفتی خروسان شاطر بچنگ  
 ۴۱۳ توگفتی زشادی بخواهد پرید  
 ۱۳۴۴ توگفتی که در خطه زنگبار  
 ۱۲۰۳ توگفتی که غریت بلقیس بود  
 ۷۴۷ توگویی بچشم اندرش منزلست  
 ۸۵ تولای مردان این پاک بوم  
 ۳۸۷ تو مارا همی چاه کندی به راه  
 ۱۳۶ تو منزل شناسی و شه راهرو  
 ۴۰۹ تو نا کرده بر خلق بخشاینی  
 ۹۶ تو نیز اربدی بینیم درسخن  
 ۸۸۴ تو نیز ارتکبر کنی همچنان  
 ۱۲۸۸ تو نیز ای پسر هر کرا یک هنر  
 ۱۲۹۸ تو نیز ای که در توبه ای طفل راه  
 ۱۰۳۰ تو نیکو روش باش تابدسگال  
 ۳۸۶ تو هرگز رسیدی بفریاد کسی  
 ۷۰۳ تو هرگز مبینشان بچشم پسند  
 ۹۸۴ توهم بامن از سر بته خوی زشت  
 ۲۸۱ توهم بردری هستی امیدوار  
 ۴۹۹ توهم پاسبانی بانصاف و داد  
 ۱۱۱۱ توهم پشت بر قبله ای در نماز  
 ۵۰۷ توهم جنگ را باش چون کینه خاست  
 ۱۲۴۷ توهم جور بینی و بارش کشی  
 ۱۴۱۳ توهم طفل راهی بسعی ای فقیر  
 ۱۱۷۸ تو بادشمن نفس همخانه ای  
 ۱۴۰۵ تو بادوست یکدل شو و یک سخن  
 ۲۹۵ تو بر تخت سلطانی خویش باش  
 ۱۴۲ تو بر خیر و نیکی دهم دسترس  
 ۹۷۳ تو برداشتی و آمدی سوی من  
 ۸۲۳ تو بر روی دریا قدم چون زنی  
 ۱۱۲۵ تو بر کره توسنی بر کمر  
 ۸۶۹ تو بگریزی از پیش یک شعله خام  
 ۱۴۰۰ تو بی عذر یک سونشینی چو زن  
 ۱۴۵۰ تو بینا و ما خایف از یکدگر  
 ۱۳۸۰ تو پاک آمدی بر حذر باش و پاک  
 ۱۱۸۸ تو پیدا مکن راز دل با کسی  
 ۹۸۸ تو خود را گمان برده ای پر خرد  
 ۱۴۱۷ تو پیش از عقوبت در عفو کوب  
 ۵۰۱ تو حاصل نکردی بکوشش بهشت  
 ۱۲۸۸ تو خاموش اگر من بهم یا بدم  
 ۲۸۲ تو خفته خنک در حرم نیم روز  
 ۱۱۲۳ تو خود را از آن درجه انداختی  
 ۱۱۷۹ تو خود را چو کودک ادب کن بچوب  
 ۱۳۲۰ تو خوش خفته در هودج کاروان  
 ۱۴۴۲ تو دانایی آخر که قادر نیم  
 ۱۴۴۴ تو دانی ضمیر زبان بستگان  
 ۱۱۸۹ تو دانی که چون دیو رفت از قفس  
 ۱۳۴۰ تو دانی که فرزین این رقعه ای  
 ۱۴۳۶ تو دانی که مسکین و بیچاره ایم  
 ۸۰۶ تو در پنجه شیر مردان زنی  
 ۱۴۲۰ تو در روی سنگی شدی شرمسار  
 ۱۱۴ تو در سیرت پادشاهی خویش  
 ۱۲۸۴ تو در روی همان عیب دیدی که هست  
 ۱۲۲۰ تو دست از روی و روزگارش بدار  
 ۱۲۳۲ تو دشمن تری کلوری بر زبان  
 ۱۴۰۲ تو دشمن چنین نازنین پروری  
 ۱۲۷۱ تو روی از پرستیدن حق میبچ  
 ۹۳۹ تو شیرین زبانی ز سعدی بگیر  
 ۱۳۸۸ تو غافل در اندیشه سود و مال  
 ۱۲۹۵ تو قائم بخود نیستی یک قدم

- ۶۷۱ جوانمرد و صاحب خرد دیدمش  
 ۷۱۴ جوانی بدانگی کرم کرده بود  
 ۶۶۴ جوانی بره پیشباز آمدش  
 ۸۷۶ جوانی خردمند پاکیزه بوم  
 ۱۲۴۸ جوانی زناسازگاری جفت  
 ۱۲۹۸ جوانی سراز رای مادر بتافت  
 ۱۳۶۰ جوانی فرا رفت کای پیرمرد  
 ۱۲۸۲ جوانی هنرمند و فرزانه بود  
 ۱۱۸۸ جواهر بگنجینه داران سپار  
 ۷۲۰ جوی بازدارد بلایب درشت  
 ۱۱۵۱ جوینی که از سعی بازو خورم  
 ۱۲۳ جهان آفرین بر تو رحمت کناد  
 ۱۴۴۳ جهان آفرین گرنه یاری کند  
 ۱۰۹۶ جهان آفرینت گشایش دهاد  
 ۴۱۵ جهان ای پسر ملک جاوید نیست  
 ۱۰۳ جهانیان دین پرور دادگر  
 ۸۵۱ جهان پرمعاست و مستی و شور  
 ۱۱۹ جهانت بکام و فلک یار باد  
 ۱۲۱۹ جهان ندیده ای پیردیرینه زاد  
 ۳۳۹ جهان ندیده ای گفتش ای بوالهوس  
 ح۱۳۲۵ جهان ندیده ای هوشیار  
 ۴۱۱ جهان ندیده بعد از دو رکعت نماز  
 ۱۰۷۹ جهان ندیده پیری برو برگذشت  
 ۱۳۵۹ جهان ندیده پیری زما برکنار  
 ۱۲۷۹ جهان ندیده راهم بدند پوست  
 ۷۲۹ جهان سوز راکشته بهتر چراغ  
 ۳۱۱ جهان سوز و بی رحمت و خیره کش  
 ۴۲۰ جهان گرد کردم بخوردم برش  
 ۱۹۳ جهان گشته و دانش اندوخته  
 ۴۰ جهان متفق بر الهیتش

## چ

- ۱۱۶۳ چپ و راست لشکر کشیدن گرفت  
 ۸۲۱ چرا اهل دعوی بدین نگرند  
 ۱۲۵۵ چرا با رفیقان نیایی بجمع  
 ۱۴۴۱ چرا باید از ضعف حالم گریست  
 ۱۱۳۴ چرا پیش خسرو بخواهش روی

- ۱۳۹۸ توهم قیمت عمر نشناختی  
 ۱۴۶ توهم گردن از حکم داور مپیچ  
 ۱۴۴۴ تویک نوبت ای ابر رحمت ببار  
 ۱۲۴۲ تهی پای رفتن به از کفش تنگ  
 ۳۷۳ تهیدست تشویش نانی خورد  
 ۵۷۸ تهی دست در خوب رویان مپیچ  
 ۷۷۰ تهی دست مردان پر حوصله

## ث

- ۸۳۴ ثنا گفت بر سعد زنگی کسی  
 ۶۸۱ ثنا ماند از آن نامور در کتاب

## ج

- جز آنکس ندانم نکو گوی من ۱۰۳۱  
 جز این بت که هر صبح از اینجا که هست ۱۳۴۱  
 جز این علتش نیست کان بدپسند ۱۲۸۹  
 جز این کا عتامدام بیاری تست ۱۴۵۴  
 جفا بردی از دشمن سخت گوی ۱۰۱۲  
 جفا پیشگان را بده سرباد ۷۳۰  
 جفا دید و با جور و قهرش بساخت ۱۰۱۶  
 جفای پدر برد و زندان و بند ۹۳۵  
 جفای چنین کس نباید شود ۹۶۳  
 جمالش برفت از رخ دلفروز ۴۱۷  
 جمالی گرو برده از آفتاب ۷۷۶  
 جوابش نگر تا چه مردانه گفت ح۵۸۳  
 جوانا ره طاعت امروز گیر ۱۳۶۹  
 جوانان پیل افکن شیر گیر ۵۱۸  
 جوانان شایسته بختور ۵۱۸  
 جوان از میان رفت و بردند پیر ۷۱۷  
 جوان تا رساند سیاهی بنور ۱۳۶۵  
 جوان جوان بخت روشن ضمیر ۱۲۷  
 جوان دیدم از گردش دهر پیر ۱۰۶۲  
 جوان را سراز کبر و پندار مست ۹۳۵  
 جوانمرد اگر راست خواهی ولیست ۵۹۰  
 جوانمرد را زر بقایی نکرد ۷۰۸  
 جوانمرد شاطر زمین بوسه داد ۶۷۱  
 جوانمرد شبر و فرو داشت دوش ۱۰۰۹  
 جوانمرد و خوشخوی و بخشنده باش ۱۸۶

- چنان قحط سالی شد اندر دمشق ۳۲۷
- چنان گرم در تیر قربت براند ۶۸
- چنان گرم رود در طریق خدای ۵۹۱
- چنان گوی سهرت بکوی اندرم ۱۲۲۵
- چنان ماند قاضی بجورش اسیر ۹۱۸
- چنان نادر افتاده در روضه‌ای ۴۲۲
- چنین آدمی مرده به ننگ را ۳۸۱
- چنین پادشاهان که دین پرورند ۲۴۶
- چنین خواهم ای نامور پادشاه ۱۲۳۶
- چنین دارم از پیر داننده یاد ۷۶۴
- چنین راه اگر مقبلی پیش گیر ۹۸۵
- چنین زشت از آن پرده برداشتم ۱۱۹۳
- چنینست گردیدن روزگار ۴۳۲
- چنین گفت ابلیس اندر رهی ۱۴۰۵
- چنین گفت با من وزیر کهن ۲۲۷
- چنین گفت بیننده تیزهوش ۹۲۶ ۱۳۷۹
- چنین گفت پیری پسندیده هوش ۱۲۰۳
- چنین گفت پیش زغن کرکسی ۱۰۸۹
- چنین گفت درویش صادق نفس ۱۲۲۶
- چنین گفت دیوانه هوشیار ۴۳۱
- چنین گفتش از کاروان همدمی ۱۲۶۲
- چنین گفتش ای پیردیرینه روز ۵۶۱
- چنین گفت شوریده‌ای درعجم ۴۲۹
- چنین گفت فرزانه هوشمند ۴۳۶
- چنین گفت کرکس گرت باورست ۱۰۹۰
- چنین گفت مرد حقایق شناس ۴۷۴
- چنین گفت یکره بصاحب‌دلی ۲۹۴
- چنین مرتفع پایه جای تونیست ۲۲۵
- چنین نقل دارم زمردان راه ۷۸۵
- چنین یاد دارم که سقای نیل ۱۰۴۱
- چو آتش بر آورد بیچاره دود ۹۰۵
- چو آمد بر مردم کاروان ۶۹۶
- چو آن راه کج پیششان راست بود ۱۳۳۸
- چو آن سرفرازی نمود این کمی ۸۷۴
- چو آواز مرغ سحرگوش کرد ۴۵۷
- چو آواز مطرب بر آمد زکوی ۱۲۵۴
- چرا حق نمی بینی ای خود پرست ۱۲۹۴
- چرا خشم بر من گرفتی و بس ۴۶۳
- چرا دامن آلوده را حد زنم ۱۲۸۹
- چرا دل برین کاروانگه نهیم ۱۳۹۶
- چرا دوست دارم بباطل منت ۳۱۶
- چرا سرکشی ز آن که گر سرکشد ۸۰۲
- چرا طفل یک روزه هوشش نبرد ۱۲۶۸
- چراغ یقینم فرا راه دار ۱۴۳۹
- چراغی که بیوه زنی بر فروخت ۱۶۱
- چرا کرد باید نماز از نشست ۹۶۹
- چرا گوید آن چیز در خفیه مرد ۱۱۸۵
- چرا نقشبندت در ایوان شاه ۲۳۲
- چکان خونش از استخوان میدوید ۱۱۵۳
- چمد تا جوانست و سرسبز خوید ۱۳۶۱
- چنان آسمان بر زمین شد بخیل ۳۲۸
- چنان پهن خان گرم گسترده ۱۷
- چنان تنگش آکنده خاک استخوان ۱۳۹۱
- چنان تنگش آورد ، اندر کنار ۱۲۰۴
- چنان حکمت و معرفت کار بست ۲۰۶
- چنان خار در گل ندیدم که رفت ۱۰۵۷
- چنان خسب کاید فغانت بگوش ۲۲۷
- چنان خورد و بنخشد کاهل نظر ۵۸۲
- چنان در حصارش کشیدند تنگ ۱۱۶۴
- چنان دیو شهوت رضا داده بود ۱۴۱۹
- چنان روزگارش بکنجی نشاند ۴۲۷
- چنان زی که ذکر ت بتحسین کنند ۴۸۳
- چنان سایه گسترده بر عالمی ۱۱۲
- چنانست در مهتری شرط زیست ۲۷۴
- چنان سخت بازو شد و تیز چنگ ۱۱۶۳
- چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر ۶۴۰
- چنانش بر او رحمت آمد ز دل ۱۳۹۱
- چنانش بینداخت ضعف جسد ۴۰۴
- چنان شرم دار از خداوند خویش ۱۴۱۸
- چنان صبرش از شیر خامش کند ۱۲۹۸
- چنان صورتش بسته تمثال لکر ۱۳۳۵
- چنان فتنه بر حسن صورت نگار ۷۵۲



- ۳۶۶ چو بختش نگون بود درکاف کن  
 ۱۲۸۷ چو بد ناپسند آیدت خود مکن  
 ۹۲۵ چو بد عهد را نیک خواهی زبهر  
 ۱۷۵ چو بذل تو کردم جوانی خویش  
 ۱۹۶ چو بر آستان ملک سر نهاد  
 ۱۴۰۱ چو بر پهلوی جان سپردن بخت  
 ۱۳۵۲ چو بر پیشه‌ای باشدش دسترس  
 ۲۶۸ چو بردشمنی باشدت دسترس  
 ۱۳۶۲ چو بر سر نشست از بزرگی غبار  
 ۸۰۶ چو بر عقل دانا شود عشق چیر  
 ۱۴۲۴ چو بر کس نیاید زدست ستم  
 ۵۴۰ چو بر کندی از جنگ دشمن حصار  
 ۱۴۱۷ چو برگشته بختی در افتد بیند  
 ۶۹۲ چو برگشته دولت ملامت شنید  
 ۱۱۰۵ چو بروی گذر کرد یک نیمه روز  
 ۵۶۱ چو بسم الله آغاز کردند جمع  
 ۸۱۱ چو بشنید بیچاره بگریست زار  
 ۴۹۵ چو بشنید دانای روشن نفس  
 ۱۱۶۵ چو بشنید عابد بخندید و گفت  
 ۱۳۵۹ چو بلبل سریان چو گل تازه روی  
 ۵۴۲ چو بهمز براولستان خواست شد  
 ۹۸۸ چو بی بهره عزم سفر کرد باز  
 ۷۴۳ چو بیت المقدس درون پر قیاب  
 ۹۷ چو بیستی پسند آیدت از هزار  
 ۱۲۹۸ چو بیچاره شد پیشش آورد مهد  
 ۱۱۵۴ چو بیچاره گفت این سخن پیش جفت  
 ۴۶۴ چو بیداد کردی توقع مدار  
 ۱۲۶۱ چو بیرون شد از کاروان یک دومیل  
 ۸۶۶ چو بی شک نشست بر سر هلاک  
 ۹۲۲ چو بی عزتی پیشه کرد آن حرون  
 ۲۸۴ چو بیند کسی زهر در کام خلق  
 ۳۳۷ چو بینم که درویش مسکین نخورد  
 ۱۲۷۶ چو بینند کاری بدستت درست  
 ۱۱۵۹ چو بینی توانگر سر از کبر مست  
 ۵۵۸ چو بینی دعاگوی دولت هزار  
 ۱۳۴۶ چو بینی زبردست را زور دست  
 ۱۲۹۴ چو آید بکوشیدنت خیر پیش  
 ۱۲۶۶ چو آید ز خلقش ملامت بگوش  
 ۱۰۶۸ چو ابر اسب تازی برانگیختم  
 ۱۳۷۲ چو از چابکان درد دیدن گرو  
 ۱۴۰۱ چو از راستی بگذری خم بود  
 ۱۳۴۹ چو از کار مفسد خیر یافتی  
 ۱۲۴۹ چو از گلبنی دیده باشی خوشی  
 ۸۸۵ چو استاده‌ای بر مقامی بلند  
 ۳۶۴ چو اقبالش ازدوستی سر بتافت  
 ۵۳۹ چو اقلیم دشمن بجنگ و حصار  
 ۸۳۵ چو الله بس دید بر نقش زر  
 ۴۳۰ چو الب ارسلان جان بجانبخش داد  
 ۷۳۲ چو اندر سری بینی آزار خلق  
 ۱۳۵۰ چو اندر نیستانی آتش زدی  
 ۳۸۲ چو انسان نداند بجز خورد و خواب  
 ۵۵۷ چو انعام کردی مشو خود پرست  
 ۱۰۹ چو اوی خردمند فرخ نژاد  
 ۸۷ چو این کاخ دولت بپرداختم  
 ۱۳۶۰ چو باد صبا در گلستان وزد  
 ۶۰۲ چو باد صبا ز آن زمین سیر کرد  
 ۷۵۱ چو بادند پنهان و چالاک پوی  
 ۶۳۱ چو با دوست دشوار گیری و تنگ  
 ۱۹۰ چو باری بگفتند و نشنید پند  
 ۴۱۴ چو باری فتادی نگه دار پای  
 ۲۲۵ چو بازارگان در دیارت بمرد  
 ۹۸۹ چو باز آمد از راه خشم و ستیز  
 ۶۳۴ چو باز آمد از عیش و بازی بجای  
 ۱۴۳۰ چو باز آمدم زان تغیر بهوش  
 ۱۲۹۷ چو بازو قوی کرد و دندان سطر  
 ۱۰۷۵ چو بازوی بختم قوی حال بود  
 ۵۰۸ چو با سفله گویی بلطف و خوشی  
 ۱۲۰۰ چو باطل سرایند مگمار گوش  
 ۴۴۰ چو بام بلندش بود خود پرست  
 ۹۸ چو بانگ دهل هولم از دور بود  
 ۹۶۲ چو بانوی قصر این ملامت بکرد  
 ۱۳۴۵ چو بتخانه خالی شد از انجمن

۱۱۶۳ چو خلوت نشین کوس دولت شنید  
 ۱۳۵۵ چو خواهد که ملک تو ویران کند  
 ۳۴۷ چو خواهد که ویران کند عالمی  
 ۷۹۶ چو خواهند محروم گشت از دری  
 ۵۱۱ چو خواهی بریدن بشب راهها  
 ۹۹۶ چو خواهی که در قدر والا رسی  
 ۳۷۰ چو خواهی که فردا بری مهتری  
 ۲۱۲ چو خواهی که قدرت بماند بلند  
 ۱۱۸۳ چو خواهی که گویی نفس بر نفس  
 ۱۲۵۰ چو خواهی که نامت بماند بجای  
 ۱۸۷ چو خواهی که نامت بود جاودان  
 ۸۷۵ چو خود را بچشم حقارت بدید  
 ۱۲۵۷ چو خود را بهر مجلسی شمع کرد  
 ۹۰۰ چو خود را ز نیکان شمردی بدی  
 ۹۶۴ چو خود را قوی حال بینی و خوش  
 ۳۷۵ چو خیل اجل بر سر هر دو تاخت  
 ۵۱۶ چو دارند گنج از سپاهی دریغ  
 ۴۶۲ چو دانست کز خصم نتوان گریخت  
 ۲۴۲ چو دانشور این در معنی بسفت  
 ۵۷۶ چو در تنگدستی نداری شکیب  
 ۷۴۶ چو در چشم شاهد نیاید زرت  
 ۱۳۹۶ چو در خاکدان لحد خفت مرد  
 ۱۱۱۳ چو در خفیه بدباشم و خاکسار  
 ۷۰ چو در دوستی مخلصم یافتی  
 ۱۲۴۴ چو در روی بیگانه خندید زن  
 ۷۱۰ چو در زندگانی بدی باعیال  
 ۱۳۵۵ چو در غیب نیکو نهادت سرشت  
 ۱۲۴۴ چو در کلیه جو امانت شکست  
 ۵۳۱ چو در لشکر دشمن افتد خلاف  
 ۲۹۴ چو در مردم آرام و قوت ندید  
 ۳۲۹ چو درویش بی برگ دیدم درخت  
 ۱۰۸۳ چو درویش بیند توانگر بنام  
 ۴۹۸ چو در وی نکیرد عدو دانند  
 ۱۸۱ چو دزدان زهم باک دارند و بیم  
 ۵۰۶ چو دست از همه حیلتی درگست  
 ۹۱۷ چو دست رسد مغز دشمن بر آر

۱۳۳۹ چو بینی که جاهل بکین اندرست  
 ۵۲۵ چو بینی که جنگست مردانه باش  
 ۱۲۴۵ چو بینی که زن پای برجای نیست  
 ۵۱۰ چو بینی که لشکر زهم دست داد  
 ۵۲۵ چو بینی که یاران نباشند یار  
 ۵۵۳ چو بینی. یتیمی سرافکنده پیش  
 ۱۲۹۲ چو پاک آفریدت بهش باک و پاک  
 ۸۴ چو پاکان شیراز خاکی نهاد  
 ۷۰۰ چو پاکیزه نفسان صاحب دلان  
 ۳۵۱ چو پر خاش بینند و بیداد ازو  
 ۷۴۴ چو پروانه آتش بخود درزند  
 ۵۲۰ چو پرورده باشد پسر در کنار  
 ۱۳۵۸ چو پنجاه سالت برون شد زدست  
 ۱۳۸۲ چو پوشیده دیدش حریر کفن  
 ۱۳۰۰ چو پوشیده چشمی ببینی که راه  
 ۱۰۰۱ چو پوشیده دارند اخلاق دون  
 ۱۰۱۶ چو پیش آمدش بنده رفته باز  
 ۶۱۱ چو تمکین و جاهت بود بردوام  
 ۹۴۹ چو ثباتش آلوده دندان بزهر  
 ۷۱۰ چو چشمار آنکه خورند از توسیر  
 ۱۱۷۲ چو چنگ از خجالت سرخو بروی  
 ۱۲۰۱ چو چنگش کشیدند حالی بجوی  
 ۶۸۰ چو حاتم اگر نیستی فری  
 ۶۶۸ چو حاتم به آزادی سر نهاد  
 ۶۷۸ چو حاتم به آزاد سروی دگر  
 ۱۴۷ چو حاکم بفرمان داور بود  
 ۳۹۳ چو حجت نماند جفاجوی را  
 ۲۳۵ چو حرقم بر آید درست از قلم  
 ۱۴۱۱ چو حکم ضرورت بود کابروی  
 ۱۲۴۱ چو حلوا خورد سر که از دست شوی  
 ۱۴۲۵ چو خدمت پسندیده کردم بجای  
 ۱۷۳ چو خدمتگزار بت گردد کهن  
 ۱۰۰ چو خرما بشیرینی اندوده پوست  
 ۲۲۸ چو خسرو فضیلت نهد برویم  
 ۱۹۱ چو خشم آیدت بر گناه کسی  
 ۴۴۵ چو خضر پیغمبر که کشتی شکست

- ۱۳۵۱ چوزنور خانه بياشوفتی  
 ۱۲۴۳ چوزن راه بازار گیرد بز  
 ۵۰۹ چوزنهار خواهد کرم پیشه کن  
 ۴۴۹ چوزور آوری خودنمایی مکن  
 ۹۵۲ چوزو کرده باشم تحمل بسی  
 ۵۳۳ چوسالاری از دشمن افتد بچنگ  
 ۸۸۹ چوسال بد ازوی خلایق نفور  
 ۱۴۱۵ چو سرگشته دیدند درویش را  
 ۱۲۳۸ چو سعدی کسی ذوق خلوت چشید  
 ۸۷۰ چوسعدی که بیرونش افروخست  
 ۱۱۹۹ چوسعدی که چندین زبان بسته بود  
 ۹۹۶ چو سگ بردش بانگ کردم بسی  
 ۸۲۶ چوسلطان عزت عالم برکشد  
 ۱۱۸۰ چوسلطان عنایت کند بابدان  
 ۹۳۷ چو سندان کسی سخت روی نکرد  
 ۸۰۴ چو سودا خرد را بمالید گوش  
 ۱۱۳۸ چوسیراب خواهی شدن ز آب جوی  
 ۱۱۵۹ چوسیلاب خواب آمد و هر دو برد  
 ۵۹۸ چوسیلاب ریزان که در کوهسار  
 ۹۹۷ چوسیل اندر آمد بهول ونهیب  
 ۱۴۳۳ چوشاخ برهنه بر آرم دست  
 ۲۶۵ چوشاید گرفتن بنرمی دیار  
 ۱۳۷۵ چوشب اندر آمد بروی شباب  
 ۹۹۷ چوشبتم بیفتاد مسکین و خرد  
 ۱۷۵ چو شد حالش از بی نوایی تباہ  
 ۵۳۲ چوشمشیر پیکار برداشتی  
 ۴۶۰ چوشور طرب در نهاد آمدش  
 ۸۴۷ چوشوریدگان می پرستی کنند  
 ۶۴۰ چوشیر آنکه را گردن فر بهست  
 ۸۰۵ چوشیرش بسرنجه خود کشید  
 ۸۶۸ چوشیرینی ازمن بدر می رود  
 ۶۳۹ چوصبرش نماید ازضعیفی وهوش  
 ۱۰۷۱ چوصد دانه مجموع درخوشه ای  
 ۶۵ چوصیتش در افواه دنیی فتاد  
 ۱۴۰ چوطاعت کنی لبشاهی مپوش  
 ۱۰۷۱ چوطالع زها روی بر پیچ بود  
 ۱۰۸۶ چودست قضا زشت روی سرشت  
 ۹۲۴ چودست وز بانرا نماند مجال  
 ۵۰۳ چودستی نشاید گزیدن بپوس  
 ۵۳۱ چو دشمن بدشمن شود مشتغل  
 ۵۰۸ چودشمن بعجز اندر آمد زدر  
 ۲۶۲ چودشمن خرروستایی برد  
 ۵۰۸ چودشمن در آمد بعجز از درد  
 ۵۱۲ چو دشمن شکستی بیفکن علم  
 ۶۳۱ چودشمن کرم بیند و لطف وجود  
 ۱۲۸۹ چودشمن که در شعر سعدی نگاہ  
 ۱۱۹۱ چودشنام گوئی دعا نشنوی  
 ۱۰۳۰ چودشوارت آید ز دشمن سخن  
 ۱۰۷۳ چودید اردبیلی نمده پاره پوش  
 ۹۰۵ چو دید آن خردمند درویش رنگ  
 ۷۱۵ چو دید اندر آشوب درویش پیر  
 ۱۱۳۶ چودیدش بخدمت دوتا گشت و راست  
 ۳۹۴ چو دیدش که خندید و دیگر گریست  
 ۹۹۵ چو دیدم که بیچارگی مینخرد  
 ۱۳۴۷ چودیدم که در دیر گشتم امین  
 ۱۳۴۵ چودیدم که جهل اندرو محکمست  
 ۱۳۵۰ چودیدم که غوغایی انگیزم  
 ۲۱۰ چو دیدند کاوصاف خلقتش نکوست  
 ۲۲۳ چودیده بدیدار کردی دلیر  
 ۷۹۵ چودیدی کز آن روی بستست روی  
 ۱۳۸۲ چو دی رفت و فردا نیامد بدست  
 ۴۳۲ چو دیرینه روزی سر آورد عهد  
 ۱۳۶۷ چو دوران عمر از چهل در گذشت  
 ۱۱۲۸ چو دوزخ که سیرش کنند از وقید  
 ۱۰۵۳ چودولت ببخشد سپهر بلند  
 ۱۲۷۱ چوراضی شد از بنده یزدان پاک  
 ۱۰۲۳ چوروز آمد آن نیک مرد سلیم  
 ۱۲۹۴ چوروزی بسعی آوری سوی خویش  
 ۱۱۱۹ چوروی پرستیدنت با خداست  
 ۱۱۰۶ چو روی پسر در پدربود وقوم  
 ۱۱۷۴ چوروی نکوداری انده مخور  
 ۱۳۳۱ چورویی بخدمت نهی بر زمین

۱۶۸ چو مردانگی آید از رهنان  
 ۱۳۱۴ چو مردانه روباشی و تیز پای  
 ۹۸۱ چو مرد این سخن گفت و صالح شنید  
 ۱۳۹۵ چو مرغ از قفس رفت و بگسست قید  
 ۱۱۹۵ چو مردم سخن گفت باید بهوش  
 ۱۲۳۷ چو مرگت بود وعده سیم من  
 ۱۲۴۰ چو مستور باشد زن خوب روی  
 ۱۰۲۰ چو مسکین و بی طاقتش دید و ریش  
 ۱۷۹ چو مشرف دودست از امانت بداشت  
 ۷۷۹ چو مفتون صادق ملامت شنید  
 ۱۷۸ چو مفلس فرو برد گردن بدوش  
 ۹۲۳ چو منکر بود پادشه را قدم  
 ۱۴۰۲ چو ملعون پسند آمدش قهر ما  
 ۵۷۹ چو مناع خیر این حکایت بگفت  
 ۲۲۵ چو من بدگهر پرورم لاجرم  
 ۱۲۱۸ چو من داد معنی دهم در حدیث  
 ۸۹۳ چو من زنده هر گز مبادا کسی  
 ۴۳۹ چو منعم کند سفله را روزگار  
 ۱۱۳۰ چو موش آنکه نان و پیرش خوری  
 ۹۱۲ چو مولام خوانند و صدر کبیر  
 ۲۹۴ چو می بگذرد ملک و جاه و سریر  
 ۳۳ ح چو می گسترانید فرش تراب  
 ۱۳۲۳ چو ناپخته آمد ز سختی بجوش  
 ۱۲۹۵ چو نافتش بریدند و روزی گسست  
 ۱۰۰۵ چو نامردم آواز مردم شنید  
 ۱۰۵۳ چو نتوان بر افلاک دست آختن  
 ۵۰۲ چو نتوان عدو را بقوت شکست  
 ۱۸۴ چو نرمی کنی خصم گردد دلیر  
 ۶۲۰ چو نزدیک بردش زخوان بهره ای  
 ۴۱۹ چو نزدیک شد روز عمرش بشب  
 ۱۳۹۸ چو نشناسد انگشتری طفل خرد  
 ۱۶۲ چو نوبت رسد زین جهان غربتش  
 ۴۲۸ چو نوید ماند از همه چیز و کس  
 ۸۶۴ چو نیکت بدیدم بدی می کنی  
 ۷۱۸ چو نهکست خوی من و راستی  
 ۳۱۰ چو هر ساعتش نفس گوید بده

۱۱۵۷ چو طفل اندرون دارد از حرص پاک  
 ۱۲۴۱ چو طوطی کلاغش بود هم نفس  
 ۱۲۸۷ چو ظاهر بعفت بیاراستم  
 ۹۴۱ چو عاصی ترش کرده روی از وعید  
 ۶۴ چو عزمش بر آهیخت شمشیر بیم  
 ۸۰۶ چو عشق آمد از عقل دیگر مگوی  
 ۷۴۸ چو عشقی که بنیاد آن بر هواست  
 ۷۷۳ چو غازی بخود در نیندند پای  
 ۱۱۹۶ چو غنچه گرت بسته بودی دهن  
 ۱۲۱۰ چو فرخنده خو این حکایت شنید  
 ۴۳۴ چو فرعون ترک تباهی نکرد  
 ۱۲۵۰ چو فرهنگ و رایش نباشد بسی  
 ۱۳۶۰ چو فندق زبان از سخن بسته بود  
 ۱۳۰۵ چو فیلش فرو رفت گردن بتن  
 ۲۰۲ چو قاضی بفکرت نویسد سجل  
 ۵۴۳ چو کاری بر آید بلطف و خوشی  
 ۱۰۰۲ چو کالیوه دانند اهل نشست  
 ۶۲۲ چو کوتاه شد دستش از عز و ناز  
 ۸۲۳ چو کودک بدست شناور برست  
 ۱۰۶۳ چو کوه سپیدش سراز برف موی  
 ۱۱۴۳ چو گاو ارهمی بایندت فریبی  
 ۱۱۱۰ چو گاوی که عصار چشمش بست  
 ۱۴۰۸ ح چو گاوی که عصار چشمش بست  
 ۷۳۴ چو گربه نوازی کبوتر برد  
 ۸۷۳ چو گردن کشید آتش هولناک  
 ۵۲۱ چو گرگان پسندند با هم گزند  
 ۷۳۶ چو گرگ خبیث آمد اندر کمند  
 ۵۴۴ ح چو گفتم نصیحت پذیر و بدان  
 ۶۰۲ چو گنجشک در باز دید از قفس  
 ۱۰۵۸ چو گنجشک روز ملخ در نبرد  
 ۲۵۱ چو لشکر برون تاخت خشم از زمین  
 ۱۴۳۴ چو ما را بد دنیا تو کردی عزیز  
 ۱۳۵۹ چو ما را بغفلت بشد روزگار  
 ۱۲۶۳ چو مر بنده ای را همی پروری  
 ۶۴۱ چو مردان ببر نیج و راحت رسان

- ۱۲۵۲ چه دانی که گردیدن روزگار  
 ۱۸۱ چه دانی که همدست گردند و بار  
 ۱۱۵۱ چه دلتنگ خفت آن فرومایه دوش  
 ۱۹۷ چه دیدی در این کشور از خوب و زشت  
 ۹۰۱ چه رند پریشان شوریده بخت  
 ۷۹۱ چه زرها بخاک سیه درکنند  
 ۱۰۹۹ چه زنا مرغ در میانست چه دلق  
 ۱۰۷۰ چه زور آورد پنجهٔ جهد مرد  
 ۴۶۷ چه سود آفرین بر سر انجمن  
 ۱۴۲۰ چه سود از پشیمانی آید بکف  
 ۱۴۴۹ چه شایسته کردی که خواهی بهشت  
 ۴۴ چه شها نشستم درین سیرگم  
 ۱۴۴۰ چه عذر آرم از ننگ تردامنی  
 ۱۱۰۳ چه قدر آورد بندهٔ حوردیس  
 ۱۴۵ چه کردی که درنده رام تو شد  
 ۷۷ چه کم گردد ای صدر فرخنده بی  
 ۱۳۷۰ چه کوشش کند پیر خر زیر بار  
 ۱۱۴۷ چه گفت آن خردمند زیبا سرشت  
 ۷۲۵ چه گفتم چو حل کردم این راز را  
 ۳۶۷ چه گفتند نیکان بدان نیکمرد  
 ۸۵۰ چه مرد سماعتش شهوت پرست  
 ۵۱۶ چه مردی کند در صف کارزار  
 ۱۳۴۰ چه معنیست در صورت این صنم  
 ۱۰۳۸ چه منصف بزرگان دین بوده اند  
 ۲۹۱ چه می خسی ای فتنهٔ روزگار  
 ۱۱۶۱ چه می خواهی از طارم افراشتن  
 ۷۲ چه نعت پسندیده گویم ترا  
 ۸۶۴ چه نغمه آمد این نکته درسندباد  
 ۱۲۴۶ چه نغمه آمد این يك سخن زان دوتن  
 ۱۲۳۱ چه نیکو زد این رمز مردی دلیر  
 ۱۱۹۰ چه نیکوزده است این مثل برهمن  
 ۷۳۳ چه نیکو زده است این مثل پورده  
 ۳۶۶ چه نیکی طمع دارد آن بی وفا  
 ۱۱۱۴ چه وزن آورد جای انبان باد  
 ۸۲ چه وصفت کند سعدی ناتمام  
 ۱۳۲۱ چه هامون و کوه و چه سنگ ورمال
- ۶۹۵ چو هر گوشه تیر نیاز افکنی  
 ۱۲۲۴ چو همواره گویی که مردم خزند  
 ۷۶۰ چو یعقوبم از دیده گردد سفید  
 ۲۰۳ چو یوسف کسی در صلاح و تمیز  
 ۹۰ چهارم تواضع رضا پنجمین  
 ۳۷۴ چه آنرا که بر سر نهادند تاج  
 ۱۱۴۴ چه آوردم از بصره دانی عجب  
 ۱۳۳۴ چه اندیشی از خود که فیلم نکوست  
 ۱۴۴۱ چه بر خیزد از دست تدبیر ما  
 ۱۴۱ چه بر خیزد از دست کردار من  
 ۱۳۸۷ چه بندی درین خشت زرین دلت  
 ۸۲۹ چه بودت که از جان بریدی امید  
 ۴۸۹ چه بودی که پایم درین کارگل  
 ۵۸۶ چه بودی که دوزخ ز من پر شدی  
 ۸۹۶ چه بودی که زحمت بپردی ز پیش  
 ۲۹۹ چه تدبیر سازم چه درمان کنم  
 ۱۳۷ چه حاجت که نه کرسی آسمان  
 ۱۱۸۲ چه حاجت درین باب گفتن بسی  
 ۴۷ چه خاصان درین ره فرس رانده اند  
 ۱۱۴۹ چه خوبست تشریف شاه ختن  
 ۱۶۷ چه خوش گفت بازار گانی اسیر  
 ۱۳۶۹ چه خوش گفت با کودك آموزگار  
 ۷۳۵ چه خوش گفت بهرام صحرا نشین  
 ۱۰۱۴ چه خوش گفت بهلول فرخنده خوی  
 ۹۱۵ چه خوش گفت خرمهره ای در گلی  
 ۱۴۴۳ چه خوش گفت درویش کوتاه دست  
 ۱۲۲۶ چه خوش گفت دیوانهٔ مرغزی  
 ۱۰۹۲ چه خوش گفت شاگرد منسوج باف  
 ۶۲۷ چه خوش گفت فردوسی پاکزاد  
 ۵۲۳ چه خوش گفت گر گین بفرزند خویش  
 ۴۷۷ چه خوش گفت يك روز دارو فروش  
 ۸۹۵ چه خیر آمد از نفس تردامنش  
 ۱۰۸۰ چه داند طبیب از کسی رنج برد  
 ۹۵۸ چه داند لتباری از خواب مست  
 ۱۱۱۴ چه دانند مردم که در جامه کیست  
 ۱۳۱۵ چه دانند جیحونیان قدر آب

## خ

- ۶۰۷ خیر داد پیغمبر از حال مرد  
 ۳۴۴ خیر داری از خسروان عجم  
 ۱۳۹۵ خیر داری ای استخوانی نفس  
 ۱۱۵۷ خیر ده بدرویش سلطان پرست  
 ۶۵۹ خیر شد بروم از جوانمرد طی  
 ۱۰۴۳ خیر شد بمدین پس از روز بیست  
 ۲۷۰ خیر یافت گردنکشی در عراق  
 ۹۱۶ خیزدو همان قدر دارد که هست  
 ۱۰۱۰ خبیثی که بر کس ترحم نکرد  
 ۳۷۱ خجالت بود پیش آزادگان  
 ۹۹۴ خجل باز گردیدن آغاز کرد  
 ۸۹۲ خجل زیر لب عذر خواهان بسوز  
 ۱۳۲۴ خجل گفت کآنچه از من آمد خطاست  
 ۱۷۹۰ خدا ترس باید امانت گزار  
 ۱۶۳ خدا ترس را بر رعیت گمار  
 ۳۱۸ خدا دوست را گر بدرند پوست  
 ۶۴۲ خدا را بر آن بنده بخشایست  
 ۱۲۸۱ خدا را که مانند و نیازو جفت  
 ۱۱۲۰ خدا را ندانست و طاعت نکرد  
 ۱۰۹۷ خدا کشتی آنجا که خواهد برد  
 ۱۱۵۳ خداوند از آن بنده خرسند نیست  
 ۳ خداوند بخشنده دستگیر  
 ۶۱۲ خداوند خرمن زیان می کند  
 ۴۹۴ خداوند دولت غم دین خورد  
 ۵۷۸ خداوند زر بر کند چشم دیو  
 ۱۲۸۹ خداوند عالم که آدم سرشت  
 ۲۴۹ خداوند فرمان ورای وشکوه  
 ۱۴۳۳ خداوند گارا نظر کن بچود  
 ۱۱۵۶ خداوند گاری که عبدی خرید  
 ۷۶ خدایا بحق بنی فاطمه  
 ۱۴۳۷ خدایا بذات خداوندیت  
 ۱۴۴۰ خدایا بذلت مران از درم  
 ۱۳۱ خدایا بر آفاق نامی کنش  
 ۱۲۵ خدایا بر آن تربت نامدار  
 ۲۴۸ خدایا بر رحمت نظر کرده ای

۱۰۶۷ چه یاری کند مغفر و جوشم

## ح

- ۷۲۱ حدیث درست آخر از مصطفاست  
 ۹۲۷ حدیثی که مرد سخن ساز گفت  
 ۵۲۹ حذر کار مردان کار آگهست  
 ۲۵۶ حذر کن از آن طفلك بی پدر  
 ۵۰۵ حذر کن ز پیکار کمتر کسی  
 ۱۱۸۴ حذر کن ز نادان ده مرده گوی  
 ۹۴۳ حرامت بود نان آن کس چشید  
 ۳۵۰ حرامست بر پادشه خواب خوش  
 ۸۷۳ حریص و جهانسوز و سرکش میاش  
 ۹۳۰ حریفان خراب از می لعل رنگ  
 ۷۷۴ حریفان خلوت سرای الست  
 ۶۶۳ حسد مرد را بر سر کینه ساخت  
 ۱۲۱۸ حسودی پسندت نیاید ز دوست  
 ۲۲۸ حسودی که بیند بجای خودم  
 ۲۰۷ حسودی که یکجو خیانت ندید  
 ۱۱۹۲ حضورش پریشان شد و کار زشت  
 ۷۲۶ حطب را اگر تیشه بر پی زند  
 ۸۱۸ حقایق سرایست آراسته  
 ۴۲۴ حقایق شناسی جهان دیده ای  
 ۱۴۴۶ حقایق شناسی در این خیره شد  
 ۴۱۴ حق از بهر باطل نشاید نهفت  
 ۴۹۹ حقت گفتم ای خسرو پاک رای  
 ۶۸۹ حکایت بشهر اندر افتاد و جوش  
 ۳۵۹ حکایت شنو کودک ناچهجوی  
 ۸۰۳ حکایت کند دردمندی غریب  
 ۱۴۴ حکایت کنند از بزرگان دین  
 ۴۹۵ حکایت کنند از جفا گستری  
 ۳۹۱ حکایت کنند از یکی نیکمرد  
 ۴۳۵ حکیمی دعا کرد بر کقیباد  
 ۱۲۲۹ حلالست ازو نقل کردن خیر  
 ۸۵۴ حلالش بود رقص بر یاد دوست  
 ۱۱۴۸ حلاوت نباشد شکر در نیش  
 ۵۰۱ حیات خوش و رفتنت بر صواب

۱۳۴۳ خطیب سیه پوش شب بی‌خلاف  
 ۵۹ خلاف پیمبر کسی ره گزید  
 ۸۱۷ خلاف طریقت بود کاولیا  
 ۴۵۲ خلائق ز کردار او پر خروش  
 ۹۳۲ خم آبستن خمر نه‌ماهه بود  
 ۲۸۷ خنک آنکه آسایش مرد و زن  
 ۵۷۲ خنک آنکه در صحبت عاقلان  
 ۳۴۶ خنک روز محشر تن دادگر  
 ۱۱۲۲ خنک نیک بختی که در گوشه‌ای  
 ۱۳۷۴ خنک هوشیاران فرخنده‌بخت  
 ۵۶۸ خوراز کوه یکرورز سربرنزد  
 ۳۲۵ خورد کاروانی غم بار خویش  
 ۶۹۴ خورش ده بگنجشک و کبک و حمام  
 ۵۹۵ خورنده که خیرش بر آید ز دست  
 ۵۸۱ خور و پوش و بخشای و راحت رسان  
 ۱۱۲۱ خور و خواب تنها طریق ددست  
 ۱۳۱۱ خور و ماه و پروین برای تو اند  
 ۷۳۹ خوشا وقت شوریدگان غمش  
 ۱۳۹۰ خوشا وقت مجموع آن‌کس که اوست  
 ۹۲۵ خوشست این پسر وقش از روزگار  
 ۵۹۷ خیالات نادان خلوت نشین  
 ۸۳۹ خیالش چنان بر سر آشوب کرد  
 ۱۳۸۶ خیالش خرف کرد و کالیوه رنگ  
 ۹۳۶ خیال غرورش بر آن داشتی

## ۵

۱۰۹۲ در آبی که پیدا نباشد کنار  
 ۵۰۹ در آرند بنیاد رویین ز پای  
 ۱۲۰۴ در آغوش او دختری چون قمر  
 ۱۹۶ در آمد، بایوان شاهنشهی  
 ۴۵۲ در آن بحر مرد جفا پیشه بود  
 ۲۷۶ در آن تخت و ملک از خلل غم بود  
 ۱۴۰۹ در آن جای پاکن امیدوار  
 ۳۳۰ در آن حال پیش آمدم دوستی  
 ۴۲۱ در آن دم ترا می‌نماید بدست  
 ۴۹۲ در آن دم که حالش دگرگون شود  
 ۱۳۹۹ در آن روز کز فعل پرسند و قول

۱۴۳۴ خدایا بعزت که خوادم مکن  
 ۱۴۴۱ خدایا بغفلت شکستم عهد  
 ۱۳۴ خدایا تو این شاه درویشدوست  
 ۱۲۳۰ خدایا تو شبر و به آتش مسوز  
 ۱۳۱۲ خدایا دلم خون شد و دیده ریش  
 ۱۴۴۸ خدایا مقصر بکار آمدیم  
 ۶۲۴ خدای از بحکمت ببندد دری  
 ۱۴۱۱ خدای از براند بقهر از درم  
 ۷۹ خدایت ثناگفت و تجلیل کرد  
 ۵۶۸ خدایش مگر تا زمامد بزاد  
 ۱۱۶۷ خدایی که از خاک مردم کند  
 ۳۵۸ خدیو خردمند فرخ نهاد  
 ۱۳۲۹ خراب آنکه این خانه گردد تمام  
 ۲۵۶ خرابت کند شاهد خانه کن  
 ۱۶۱ خرابی کند مرد شمشیر زن  
 ۱۵۷ خرابی و بدنامی آید ز جور  
 ۱۳۹۰ خرامان ببالینش آمد فراز  
 ۴۳۹ خران زیر بارگران بی‌علف  
 ۴۵۳ خرا اینجایکه لنگ و تیمار کش  
 ۱۳۲۵ خر بار کش گفتش‌ای بی تمیز  
 ۹۱۳ خرد باید اندر سر مغز و مرد  
 ۲۴۷ خرد گفت دولت نبخشد همای  
 ۹۸۷ خردمند ازو دیده بر دوختی  
 ۵۱۸ خردمند باشد جهان‌دیده مرد  
 ۱۳۰۶ خردمند را سر فروشد ز شرم  
 ۱۳۰۵ خردمند طبعان منت شناس  
 ۷۵ خردمند عثمان شب زنده‌دار  
 ۱۱۹۲ خردمند مردم ز نزدیک و دور  
 ۱۱۲۱ خردمند مردم هنر پرورند  
 ۳۰۷ خردمند مردی در اقصای شام  
 ۱۲۵۱ خردمند و پرهیزگارش بر آ  
 ۱۳۸۱ خروخش اگر بگسلاند کمند  
 ۴۴۸ خری دید پوینده و بار بر  
 ۲۶۱ خزائن پر از بهر لشکر بود  
 ۳۵۷ خزائن تهی کرد و پرکرد جیش  
 ۳۴۶ خطابین که از دست ظالم برفت

۱۳۵ درم داد و تشریف و بناوختش  
 ۷۰۴ در معرفت برکسانست باز  
 ۱۳۳۳ در معرفت دینده آدمیست  
 ۱۲۵۷ درو دم چو غنچه دمی از وفا  
 ۷۳ درود ملک بر روان تو باد  
 ۸۷۶ درو فضل دیدند و عقل و تمیز  
 ۶۲۷ درون پراکنندگان جمع دار  
 ۱۳۲۹ درون تا بود قابل شرب و اکل  
 ۱۲۲ درونت بتأیید حق شاد باد  
 ۱۱۲۷ درون جای قوتست و ذکرو نفس  
 ۱۱۸۶ درون دلت شهر بندست وراز  
 ۵۵۲ درون فرو ماندگان شادکن  
 ۳۱۱ درو هم اثر کرد میل بشر  
 ۱۳۷۵ درینا که بگذشت عمر عزیز  
 ۱۳۸۳ درینا که بی ما بسی روزگار  
 ۱۳۶۸ درینا چنان روح پرور زمان  
 ۱۳۶۸ درینا که فصل جوانی برفت  
 ۱۳۶۹ درینا که مشغول باطل شدیم  
 ۱۱۴۳ درین آدمی زاده پرمحل  
 ۹۱۱ درین آمدم با چنین مایه‌ای  
 ۸۶ درین آمدم زان همه بوستان  
 ۳۸۹ درین از فلک شیوه ای ساختی  
 ۷۱۳ درینست از آن روی بر تافتن  
 ۴۸۹ درینست با سفله گفتن علوم  
 ۱۴۰۶ درینست فرموده دیو زشت  
 ۸۰۱ درینست روی از کسی تافتن  
 ۱۲۵۶ درینش مخور برهلاک و تلف  
 ۱۳۸۲ و ۱۴۲۸ ح درین باغ سروی نیامد بلند  
 ۵۷ درین بحر جز مرد راعی نرفت  
 ۶۳۶ درین بود درویش شوریده رنگ  
 ۱۳۱۷ درین بود و باد صبا دروزید  
 ۷۹۷ درین بود و بر سر زمین خدا  
 ۸۹۶ درین بود و وحی از جلیل الصفات  
 ۶۶۷ درین بوم حاتم شناسی مگر  
 ۹۹۶ درین حضرت آنان گرفتند صدر

۱۲۶۳ در شهوت نفس کافر ببند  
 ۶۷۵ در آن قوم باقی نهادند تیغ  
 ۴۲۱ در آن کوش تا با تو ماند مقیم  
 ۱۴۱۹ در آن لحظه رویش ببوشید و سر  
 ۳۱۰ در آن مزرکان پیر هشیار بود  
 ۴۶۰ در آن ملک قارون برفتی دلیر  
 ۷۲۵ در آن وقت نومیدی آن مرد راست  
 ۲۰۶ در آورد ملکی بزیر قلم  
 ۹۸۰ در آیند با عاجزان در بهشت  
 ۱۱۹۳ در آینه گر خوبستن دیدمی  
 ۲۹۳ در اخبار شاهان پیشینه هست  
 ۲۴۳ در ارکان دولت نگه کرد شاه  
 ۱۳۵۲ در اقبال تایید بوبکر سعد  
 ۱۰۱۱ در اقبال نیکان بدان می‌زیند  
 ۸۳ در اقصای عالم بگشتم بسی  
 ۵۶۹ در اندیشه‌ام تا کدام کریم  
 ۶۹۹ در اوباش پاکان شوریده رنگ  
 ۱۳۵۱ در اوراق سعدی چنین پند نیست  
 ۱۲۶۹ در اوقات سعدی ننگبند ملال  
 ۴۹۶ در ایام او روز مردم چو شام  
 ۲۹۲ در ایام سلطان روشن نفس  
 ۱۱۳ در ایام عدل تو ای شهریار  
 ۲۴۲ در اینان بحسرت چرا ننگم  
 ۱۳۳۱ در اینان نیندد دل اهل شناخت  
 ۱۲۴۲ در خرمی بر سر این ببند  
 ۳۹۰ درخت زقوم از بجان پروری  
 ۱۱۷۰ درخت کهن میوه تازه داشت  
 ۱۲۹۶ درختیست بالای جان پرورش  
 ۷۲۶ درختیست سرو کرم باردار  
 ۱۱۱۱ درختی که بیخش بود برقرار  
 ۱۲۴۹ درختی که پیوسته بارش خوری  
 ۱۳۵۴ در خیر بازست و طاعت و لیک  
 ۹۴۵ درد مست نادان گریبان مرد  
 ۱۳۴۷ در دیر محکم بیستم شی  
 ۶۵۳ در ذکر حاتم کسی باز کرد  
 ۱۸۵ درشتی و نرمی بهم در بهشت



- ۵۶ دگر مرکب عقل را پویه نیست  
 ۱۲۲۳ دگر مسخ سر بعد از آن غسل پای  
 ۱۳۰۶ دگر نوبت آمد بنزدیک شاه  
 ۹۳۴ دگر هر که بربط گرفتگی بکف  
 ۱۲۴۱ دلارام باشد زن نیکخواه  
 ۷۴۴ دلارام در بر دلارام جوی  
 ۱۰۵۶ دلور بسرینجه گاو زور  
 ۱۰۷۴ دلور در آمد چودستان گرد  
 ۵۱۴ دلور که باری تهور نمود  
 ۹۰۸ دلایل قوی باید و معنوی  
 ۳۸۵ دل آزار مردم بجز بد ندید  
 ۹۱۷ دل آزرده را سخت باشد سخن  
 ۱۰۱۰ دل آسوده شد مرد نیک اعتقاد  
 ۱۱۷۶ دل از بی مرادی بفکرت مسوز  
 ۱۴۴۶ دل از کفر و دست از خیانت نشست  
 ۱۳۹۶ دل اندر دلارام دنیا میند .  
 ۱۴۴۷ دل اندر صمد باید ای دوست بست  
 ۳۴۳ دل پادشاهان شود بارکش  
 ۵۰۱ دل روشن و وقت مجموع باد  
 ۷۸۴ دل تخم کاران بود رنج کش  
 ۵۷۴ دل خویش و بیگانه خرسند کرد  
 ۳۲۲ دل دوستان جمع بهتر که جنگ  
 ۶۰۵ دل زنده هرگز نگرود هلاک  
 ۶۱۳ دل زبردستان نباید شکست  
 ۶۱۵ دل سائل از جور او خون گرفت  
 ۲۲۲ دلست ای خردمند زندان راز  
 ۷۱۵ دلش بر جوانمرد مسکین بخت  
 ۱۳۱۷ دلش بروی از رحمت آورد جوش  
 ۷۵۴ دلش خون شد و راز در دل بماند  
 ۴۷۵ دلش گرچه در حال ازو رنجه شد  
 ۱۰۱۴ دلم خانه مهریارست و بس  
 ۵۳۳ دل مرد میدان نهانی بجوی  
 ۱۴۵۲ دلم میدهد وقت وقت این امید  
 ۱۲۲ دل و کثورت جمع و معمور باد  
 ۲۷۸ دلیر آمدی سعیدیا در سخن  
 ۸۸۷ دلیری سیه نامه سخت دل
- ۵۷۵ درین روزها زاهدی با پس  
 ۱۲۵۹ درین شهر باری بسمم رسید  
 ۴۰۵ درین شهر مردی مبارک دمست  
 ۲۴۰ درین غایت رشت باین کفن  
 ۴۴۳ درین کشور آسایش و خرمی  
 ۱۰۴۴ درین کشور اندیشه کرد بسی  
 ۸۹۴ درین گوشه نالان گنهکار پیر  
 ۷۸۴ درین مجلس آن کس بکامی رسید  
 ۲۳۷ درین نکته ای هست اگر بشنوی  
 ۱۰۹۵ درین نوعی از شرک پوشیده هست  
 ۴۳ درین ورطه کشتی فرود شد هزار  
 ۶۹۵ دری هم بر آید ز چندین صدف  
 ۱۴۲ دعاکن شب چون گدایان بسوز  
 ۱۳۵۲ و ۲۴۸ دعاگوی این دولت مبنده وار  
 ۵۴۴ دعای ضعیفان امیدوار  
 ۴۰۹ دعای منت کی شود سودمند  
 ۹۳۱ دف و چنگ با یکدگر سازگار  
 ۷۳۵ دگر اسبی از گله باید گرفت  
 ۷۴۷ دگر با کست بر نیاید نفس  
 ۱۲۲۱ دگر پارسیان خلوت نشین  
 ۱۰۶۱ دگر پرشد از شام پیمان نام  
 ۳۶۲ دگر خواست کافزون کند تخت و تاج  
 ۱۲۲۳ دگر دستها تا بمرق بشوی  
 ۱۳۰۰ دگر دیده چون بر فرزد چراغ  
 ۷۵۶ دگر رفت و صبر و قرارش نماند  
 ۶۳۷ دگر روز باز اتفاق افتاد  
 ۸۷۷ دگر روز خادم گرفتش براه  
 ۱۴۱۵ دگر روز در خوشه چینی نشست  
 ۹۴۰ دگر روز شد گر دگیتی دوان  
 ۴۰ دگر ره بکنم عدم دربرد  
 ۹۰۴ دگر ره چه حاجت بپندکست  
 ۱۰۱۸ دگر ره نیاز از دش سخت دل  
 ۱۳۸۶ دگر زبردستان یزندم خورش  
 ۵۳۵ دگر سر نهاد بر خطت سوری  
 ۱۳۸۴ دگر قامت عجزم از بهر خواست  
 ۱۲۲۰ دگر کسی بغیبت پیش میدود  
 ۱۵۶ دگر کشور آباد بپند بخواب

- ۱۳۴۶ دویدند خدمت کنان سوی من  
 ۴۹۰ دهان بی زبان پند می گفت و راز  
 ۱۰۴۰ دهانی بخنده چو گل باز کرد  
 ۳۴ دهد نطفه را صورت چون پری  
 ۱۲۲۴ دهن گو ز ناگفتنیها نخست  
 ر  
 ۱۱۴۵ رئیس ده آمد که این را که کشت  
 ۸۲۷ رئیس دهی با پسر در دهی  
 ۱۱۸۱ رئیس که دشمن سیاست نکرد  
 ۱۲۶۶ ربودست خاطر فریبی دلش  
 ۱۲۶۱ رحیل آمدش هم در آن هفته پیش  
 ۷۲۵ رزی داشتم بر در خانه گفت  
 ۴۸۰ رسانیدن امر حق طاعتست  
 ۶۵۵ رسولی هنرمند عالم بطی  
 ۸۰۲ رضا ده بفرمان حق بنده وار  
 ۱۱۸۰ رضا و ورع نیکنایان حر  
 ۱۲۳۴ رضای حق اول نگه داشتی  
 ۳۹۰ رطب نورد چوب خر زهره بار  
 ۶۷۹ رعیت پناها دلت شاد باد  
 ۱۵۱ رعیت چو بیخند و سلطان درخت  
 ۴۵۹ رعیت چه نزلت نهادند دوش  
 ۲۶۳ رعیت درختست اگر پروری  
 ۱۵۷ رعیت نشاید ببیاد کشت  
 ۵۱۹ رعیت نوازی و سرعسگری  
 ۱۲۲۷ رقیقی که غایب شد ای نیکنام  
 ۷۵۵ رقیبان خبر یافتندش ز درد  
 ۵۶۱ رقیبان همانسرای خلیل  
 ۷۶۰ رکابش ببوسید روزی جوان  
 ۱۳۰۳ رگان درتست ای پسندیده خوی  
 ۱۳۲۸ رمق مانده ای را که جان از بدن  
 ۱۱۹۷ روا باشد ارپوستیم درند  
 ۱۴۰۳ روا دارد از دوست بیگانگی  
 ۱۴۰۶ روا داری از جهل و بی باکیت  
 ۱۴۲۰ روان گشتش از دیده بر چهره جوی  
 ۹۸۲ روان هر دو را کس فرستاد و خواند  
 ۱۲۶۶ رود روز و شب در بیابان و کوه  
 ۱۰۲۶ دمامد بشویند چون گریه روی  
 ۹۴۹ دمامد بنان خوردنش هم نشست  
 ۷۴۰ دمامد شراب الم در کشند  
 ۳۹۸ دمی بیش بر من سیاست نراند  
 ۷۵۵ دمی رفت و یاد آمدش روی دست  
 ۹۸۲ دمی رفت تا چشمه آفتاب  
 ۹۲۴ دمی سوزناک از دل باخبر  
 ۱۳۱۷ دمی منتظر باش بر طرف بام  
 ۲۹۱ دمی نرگی از خواب نوشین بشد  
 ۲۶۹ دوان آمدش گله بانی پیش  
 ۱۱۵۲ دوان شد بمهمانسرای امیر  
 ۱۳۸۳ دو بیتم جگر کرد روزی کباب  
 ۲۰۸ دو پاکیزه پیکر چو حور و پری  
 ۱۲۹۶ دوستان که امروز دلخواه اوست  
 ۵۲۵ دو تن پرورای شاه کشور گشای  
 ۱۳۰۸ دو چشم از بی صنع باری نکوست  
 ۶۷۰ دو چشمش ببوسید و در برگرفت  
 ۱۱۲۸ دو چشم و شکم پر نگر در بهیج  
 ۱۴۵۲ دو خواهند بودن بمحشر فریق  
 ۹۷۹ دو درویش در مسجدی خفته یافت  
 ۲۴۱ دو رسته درم در دهن داشت جای  
 ۹۲۹ دو رویه ستاندند بر در سپاه  
 ۱۹۴ دو صدر قمر بالای هم دوخته  
 ۱۳۰۲ دو صد مهره در یکدگر ساختست  
 ۲۰۹ دو صورت که گفتی یکی بیش نیست  
 ۱۲۷۲ دو کس بر حدیثی گمارند گوش  
 ۳۸۸ دو کس چه کنند از بی خاص و عام  
 ۲۲۳ دو کس را که با هم بود جان و هوش  
 ۱۲۰۱ دو کس گردیدند و آشوب و جنگ  
 ۸ دو کونش یکی قطره در بحر علم  
 ۱۰۶۸ دو لشکر بهم بر زدند از کمین  
 ۸۹ دو مباب احسان نهادم اساس  
 ۱۲۲۹ دو م پرده بر بی حیایی متن  
 ۵۲۱ دو مردش نشانند بر پشت زین  
 ۱۸۱ دو همجنس دیرینه را هم قلم  
 ۵۲۴ دو همجنس هم سفره هم زبان

۵۰۹ ز تدبیر پیر کهن بر مگرد  
 ۱۴۴۴ ز جریمه درین مملکت جاه نیست  
 ۴۸۶ ز جور شکم گل کشیدی به پشت  
 ۱۳۵۲ ز جور فلک دادخواه آدمم  
 ۶۵۹ ز حاتم بدین نکته راضی مشو  
 ۱۱۲۹ ز حوض مدارای برادر نگاه  
 ۱۳۱۱ ز خارت گل آورد و از نافه مشک  
 ۸۷۳ ز خاک آفریدت خداوند پاک  
 ۱۳۱۰ ز خاک آورد رنگ و بوی و طعام  
 ۷۰۷ ز خاکش بر آورد و بر باد داد  
 ۲۳۶ ز خصمت همانا که نشنیده‌ام  
 ۸۶۵ ز خود بهتری جوی و فرصت شمار  
 ۸۵۷ ز خورشید پنهان شود موش کور  
 ۱۴۳۹ ز خورشید لطف شاعی بسم  
 ۱۳۷۷ ز دانندگان بشنو امروز قول  
 ۵۷۴ ز درویش خالی نبودی درش  
 ۱۹۲ ز دریای عمان بر آمد کسی  
 ۵۷۸ ز دست تھی بر نیاید امید  
 ۱۳۷۹ ز دست شما مرده بر خویشتن  
 ۸۳۸ ز دشمن جفا بردی از بهر دوست  
 ۴۷۰ ز دشمن شنوسیرت خود که دوست  
 ۹۸۸ ز دعوی پری زان تھی می روی  
 ۷۶۳ ز دلهای شوریده پیرانش  
 ۱۳۹۳ ز دم تیشه یک روز بر تل خاک  
 ۴۴۴ زدن بر خربارکش چند بار  
 ۴۲۷ ز دوران ملک پدر یاد کن  
 ۱۳۹۱ ز دور فلک بدر رویش هلال  
 ۹۵۶ ز دیار مردم در آن بقعه کس  
 ۲۳۹ ز دیدار اینان ندارم شکیب  
 ۱۳۸۹ ز دیدار هم تا بجدی زمان  
 ۶۷۷ ز راوی چنین یاد دارم خبر  
 ۷۹۱ زر از بهر چیزی خریدن نکوست  
 ۷۰۹ زر از بهر خوردن بود ای پدر  
 ۷۱۰ زر از سنگ خارا برون آوردند  
 ۵۶۹ زر افتاد در دست افسانه گوی  
 ۴۹۵ زر افشان چون دنیا بخوای گذاشت

۱۴۸۱ زهایی نیابد کس از دست کس  
 ۱۴۷ زه اینست روی از طریقت متاب  
 ۱۰۲۲ زه اینست سعدی که مردان راه  
 ۱۳۰۴ زه راست باید نه بالای راست  
 زه راست رو تا بمنزل رسی ۱۱۰ و ۱۴۰۸ ح  
 ۸۲۴ زه عقل جز بیچ بر بیچ نیست  
 ۹۶۸ زه کاروان شیر مردان زنند  
 ۵۸۹ زه نیکمردان آزاده گیر  
 ۸۵۶ زهی رو که بینی طریق رجا  
 ۱۶۵ زیاست بدست کسانی خطاست  
 ۱۰۲۶ زیاضت کش از بهر نام و غرور

## ز

۳۶ زابرافکنند قطره ای سوی یم  
 ۶۵۳ زاوصاف حاتم بهر مرزوبوم  
 ۱۳۱۷ ز باریدن برف و باران و سیل  
 ۱۰۶۸ ز باریدن تیر همچون تگرگ  
 ۱۳۰۸ زبان آمد از بهر شکر و سیاس  
 ۱۳۳۶ زبان آوران رفته از هر مکان  
 ۱۰۲۵ زبان آوری بیخرد سعی کرد  
 ۱۱۷ زبان آوری کاندین امن و داد  
 ۵۶۶ زبان دانی آمد بصاحب دلی  
 ۱۲۰۹ زبان درکش از عقل داری و هوش  
 ۱۱۸۲ زبان درکش ای مرد بسیار دان  
 ۱۲۷۸ زبان در نهندش بایدا چوتیغ  
 ۱۳۳۲ زبانرا چه بینی که اقرارداد  
 ۱۲۱۵ زبان کرد شخصی بغیبت دراز  
 ۲۰۷ زبان همه حرفگیران بیست  
 ۱۲۴۴ زبیکانگان چشم زن کور باد  
 ۱۷۳ ز بیگانه پرهیز کردن نکوست  
 ۸۴۱ ز برنای منصف بر آمد خروش  
 ۶۷۷ زبنگاه حاتم یکی پیر مرد  
 ۹۷۷ زبون باش تا پوستینت درند  
 ۱۲۹۲ ز پشت پدر تا پیاپیان شیب  
 ۱۳۵۸ ز پنجه درم پنج اگر کم شود  
 ۱۳۳۹ ز پیش خطر تا توانی گریز  
 ۶۹۸ ز تاج ملکزاده ای در مناخ

- ۱۰۸۹ زغن گفت ازین درنشايدگذشت  
 ۵۵۹ ز فرخنده خوبی نخوردی پگاه  
 ۲۱۶ ز فرمانبرانم یکی گوش داشت  
 ۹۵۶ ز فریاد ونالیدن وخت و خیز  
 ۱۲۳۷ ز قدر ومکانی که دستور داشت  
 ۱۱۶۴ ز قوم پراکنده خلقی بکشت  
 ۱۰۱۲ ز کس چین بر ابرو نینداختی  
 ۸۶۳ ز کف رفته بیچاره‌ای را لگام  
 ۱۲۰۵ ز لاحولم آن دیو پیکر بیجست  
 ۱۴۵۳ ز لطفت همین چشم داریم نیز  
 ۱۴۱۸ زلیخا چو گشت از می عشقمست  
 ۱۴۱۹ زلیخا دودستش ببوسید و پای  
 ۶۰۴ زمانها نیاسود وشها نخفت  
 ۱۲۱۱ زمانی بیچید در زمان ندید  
 ۱۲۱۰ زمانی بر آشفتم وگفت ای رفیق  
 ۱۳۴۶ زمانی بسالوس گریان شدم  
 ۴۶۸ زمانی سرش در گریبان بماند  
 ۸۵۴ ز میدانش خالی نبودی چومیل  
 ۱۰۶۹ زمین آسمان شد زگرد کبود  
 ۱۲۳۶ زمین پیش تختش ببوسید وگفت  
 ۳۴ زمین از تب لرزه آمد ستوه  
 ۱۰۶۵ زمین دیدم از نیزه چون نیستان  
 ۶۵۵ زمین مرده و ابر گریان براو  
 ۸۲۰ ز مدهوشیم دیده آن شب نخفت  
 ۱۳۱۴ زمستان درویش در تنگسال  
 ۱۵۶ ز مستکبران دلاور مترس  
 ۱۴۴۴ ز مسکینیم روی در خاک رخت  
 ۳۲ ز مشرق بمغرب مه و آفتاب  
 ۸۸۲ ز مغرور دنیا ره دین مجوی  
 ۱۲۶۴ ز من پرس فرسوده روزگار  
 ۷۵۷ ز من صبری او توقع مدار  
 ۱۱۷۳ ز مهرش بگردان چو پروانه پشت  
 ۱۲۳۸ ز نادانی وتیره رایی که اوست  
 ۵۲۶ ز نام آوران گوی دولت برند  
 ۶۶۰ ز نام آوران گوی دولت ربود  
 ۴۶۳ ز نامهربانی که در دورتست  
 ۷۱۰ زر اندر کف مرد دنیا پرست  
 ۱۱۰۱ زر اندودگان را بآتش برند  
 ۶۲۶ زرحمت بر وشب نیارست خفت  
 ۱۰۰۶ زرحمت دل پارسا موم شد  
 ۶۸۵ زرش داد واسب وقبا پوستین  
 ۱۹۹ زرش دادو گوهر بشکر قدم  
 ۶۴۵ زرش دیدم و زرع وشاگرد ورخت  
 ۲۰۷ زروشن دلش ملک پرتو گرفت  
 ۵۷۵ زر و ناز و نعمت نماند بسی  
 ۵۸۲ زرو نعمت آید کسی را بکل  
 ۵۴۸ زر و نعمت اکنون بده کان تست  
 ۱۳۹۰ زروی عداوت بازوی زور  
 ۹۷۴ ز روی گمان بر من اینها که بست  
 ۱۳۲۴ زره باز پس مانده‌ای میگریست  
 ۵۲۸ زره پوش خسبند جنگ آوران  
 ۱۰۵۹ زره پوش را چون تبر زین زدی  
 ۱۳۵۵ ز زنبور کرد این عداوت پدید  
 ۱۴۱۴ ز زنجیر ناپارسیان برست  
 ۱۱۷۲ ز سرتیزی آن آهنین دل که بود  
 ۴۱۵ ز سعدی شنو کین سخن راستست  
 ۹۷۱ ز سنت نبینی در اینان اثر  
 ۱۴۲۹ ز سودا و آشتگی بر قدش  
 ۱۳۶۹ ز سودای آن یوشم و این خورم  
 ۹۵۰ ز سیماش وحشت فراز آمدی  
 ۱۱۴۹ ز شادی چو گلبرگ خندان شکفت  
 ۹۲ ز ششده فزون بود پنجاه و پنج  
 ۱۱۷۱ ز شوخی ومردم خراشیدنش  
 ۸۳۶ ز شورش چنان شعله در جان گرفت  
 ۲۴۴ ز صاحبغرض تا سخن نشنوی  
 ۱۱۷۶ ز ظلمت مترس ای پسندیده دوست  
 ۸۳۴ ز علت مدارای خردمند بیم  
 ۱۰۳۵ ز علمش ملال آید از وعظ تنگ  
 ۱۱۰۹ ز عمر وای پسر چشم نیکی مدار  
 ۱۳۹۷ ز عهد پدرباد دارم همی  
 ۱۰۹۰ زغن را نماند از تعجب شکیب  
 ۱۰۹۱ زغن گفت ازین دانه دیدن چه سود

- ۱۲۸ زهی دولت مادر روزگار  
 ۱۳۳ زهی دین ودانش زهی عدل و داد  
 ۴۳۱ زهی ملک و دوران سردر نشیب  
 ۷۶۷ زیاد ملک چون ملک نارمند  
 ۴۸۰ ز یاران یکی گفتش اندر نهفت  
 ۵۶۵ زیان میکند مرد تفسیردان  
 ۹۳۰ ز یک سو بر آورده مطرب خروش

## س

- ۱۳۴۱ سؤالت صوابست و فعلت جمیل  
 ۱۳۷۴ سیق بردر هر که برخاست زود  
 ۳۷۳ سبکبار مردم سبکتر روند  
 ۶۳۳ سبک طوق و زنجیر ازو باز کرد  
 ۱۰۴۳ سبک عزم باز آمدن کرد پیر  
 ۵۱۵ سپاهی در آسودگی خوش بدار  
 ۲۶۲ سپاهی که خوشدل نباشد ز شاه  
 ۵۳۸ سپاهی که عاصی شود بر امیر  
 ۵۱۵ سپاهی که کارش نباشد ببرگ  
 ۹۳۶ سپهر نفع کند شیر غران ز جنگ  
 ۳۵۳ سپهدار و گردنکش و پیلتن  
 ۵۱۹ سپه را مکن پیشرو جز کسی  
 ۵۱۴ سپه را نگهبانی شهریار  
 ۸۷۵ سپهرش بجایی رسانید کار  
 ۳۷۷ سپهرم مدد کرد و نصرت وفاق  
 ۹۶۸ سپید و سیه پاره بردوخته  
 ۲۸۲ ستاننده داد آن کس خداست  
 ۱۲۹۱ ستایش خداوند بخشنده را  
 ۴۷۰ ستایش سرایان نه یار تواند  
 ۴۵۴ ستمگر جفا بر تن خویش کرد  
 ۳۶۵ ستیز فلک بیخ و بارش بکند  
 ۷۸۹ سحر برد شخصی چراغش بس  
 ۷۴۰ سحر که مجال نمازش نبود  
 ۶۴۶ سحر که میان بست و در باز کرد  
 ۷۵۱ سحرها بگریزند چندانکه آب  
 ۱۱۸۸ سخن تانگویی برودست هست  
 ۱۲۳۳ سخن چین کند تازه جنگ قدیم  
 ۱۱۷۸ سخن در صلاحست و تدبیر و خوی

- زنان را بعدری معین که هست ۱۴۰۰  
 زنان شوخ و فرمانده و سرکشند ۱۲۴۷  
 زنانی که طاعت بر رغبت برند ۱۴۰۰  
 زن از خیمه گفت این چه تدبیر بود ۶۷۷  
 زن از مرد موذی بسیار به ۴۴۸  
 زن از ناامیدی سرانداخت پیش ۵۹۵  
 زن بی خرد برد و بام و کوی ۷۳۱  
 زن خوب خوشخوی آراسته ۱۲۵۷  
 زن خوب خوش طبع بختست و یار ۱۲۴۶  
 زن خوب فرمانبر پارسا ۱۲۳۹  
 زن نخدان فرو برد چندی بجیب ۶۳۸  
 زن نخوت برو التفاتی نکرد ۱۳۲۶  
 زن خوش منش دلستانتر که خوب ۱۲۴۱  
 زنش گفت از ایشان چه خواهی مکن ۷۳۱  
 زنش گفت بازی کنان شوی را ۹۴۲  
 زن شوخ چون دست در قلیه کرد ۱۲۴۴  
 زن نوکن ای دوست هر نوبهار ۱۲۴۶  
 زن و مرد باهم چنان دوستند ۸۰۰  
 زنی جنگ پیوست باشوی خویش ۱۰۸۳  
 زنی را که جهلست و ناراستی ۱۲۴۳  
 ز نیروی سر پنجه شیرگیر ۱۰۱۹  
 زنی گفت من دختر حاتم ۶۷۴  
 ز وجد آب در چشمش آمد چومینگ ۹۲۷  
 ز وحشی نیاید که مردم شود ۱۰۸۸  
 ز ویرانه عارفی زنده پوش ۹۹۳  
 ز هجران طفلی که در خاک رفت ۱۳۸۰  
 ز هر خیمه پرسید و هر سوستافت ۶۹۶  
 ز هر ناحیت کاروانها روان ۱۳۳۵  
 ز هر نوع اخلاق او کشف کرد ۲۰۴  
 ز هستی در آفاق سعدی صفت ۹۸۹  
 ز هشیار عاقل زبید که دست ۹۴۵  
 ز هولم در آن جای تارنگ و تنگ ۱۴۲۹  
 زهی بحر بخشایش و کان جود ۱۱۷  
 زهی بندگانرا خداوندگار ۱۴۲  
 زهی جو فروشان گندم نمای ۹۶۸  
 زهی چشم دولت بروی تو باز ۱۲۹

- ۹۵۴ سرش موی و رویش صفا ریخته  
 ۱۲۶۴ سرگاو عصار از آن در کهست  
 ۱۶۷ سر گرگ بایدهم اول برید  
 ۴۶۲ سر نامیدی بر آورد و گفت  
 ۶۴۵ سر وچم هر يك ببوسید و دست  
 ۵۶۳ سر و ش آمد از کردگار جلیل  
 ۱۳۸۴ سر هوشمندش چنان خیره شد  
 ۱۰۲ سزدگر بدورش بنام چنان  
 ۱۰۵۲ سعادت ببخایش داورست  
 ۱۰۲۵ سعادت گشاده دری سوی او  
 ۱۰۰۴ سعادت نجست و سلامت نیافت  
 ۷۳۸ سعید آورد قول سعدی بجای  
 ۱۲۴۲ سفر عید باشد بر آن کدخدای  
 ۲۱۴ سفر کردگان لا ابالی زیند  
 ۱۲۰۳ ح سفر کرده بودم ز بیت الحرام  
 ۱۰۶۰ سفر ناگهم ز آن زمین در بود  
 ۱۱۲۰ سکونی بدست آور ای بی ثبات  
 ۱۱۶ سکندر بدیوار رو بین و سنک  
 ۵۴۲ سکندر که با شریان حرب داشت  
 ۱۳۹۵ سکندر که بر عالمی حکم داشت  
 ۳۴۸ سگالند ازو نیکمردان حذر  
 ۷۳۳ سگ آخر که باشد که خوانش نهند  
 ۹۴۶ سگی پای صحرا نشینی گزید  
 ۷۴۲ سلاطین عزلت گدایان حی  
 ۱۳۱۴ سلیمی که يك چند نالان نخفت  
 ۶۵۵ سماطی بیفکنند و ابری بکشت  
 ۹۰۹ سمند سخن تابجایی رساند  
 ۸۵۶ سمندر نه ای گرد آتش مگرد  
 ۷۹۹ سمیلان چو می برنگیرد قدم  
 ۸۱۵ سواران پی درو مرجان شدند  
 ۱۰۶۹ سواران دشمن چو دریافتیم  
 ۴۵۸ سواران همه شب همی تاختند  
 ۳۸۳ سوارنگون بخت بی راه رو  
 ۵۲۴ سواری که در جنگ بنمود پشت  
 ۸۹ سوم باب عشقت و مستی و شور  
 ۹۶۷ سوی مسجد آورده دکان شید  
 ۱۱۸۹ سخن دیو بندیست در چاه دل  
 ۱۳۵۶ سخن سودمندست اگر بشنوی  
 ۱۹۹ سخن گفت و دامان گوهر فشانند  
 ۱۱۹۲ سخن گفت و دشمن بدانست و دوست  
 ۹۰۲ سخن ماند از عاقلان یادگار  
 ۲۱۰ سخنهای دانای شیرین سخن  
 ۷۱۳ سخنهای سعدی مثالست ویند  
 ۹۵۸ سخنهای منکر بمعروف گفت  
 ۱۲۸۰ سخنی را باندرز گویند بس  
 ۶۱۸ سراپای حالش دگر گونه گشت  
 ۱۱۴۶ سراسر شکم شد ملخ لاجرم  
 ۱۱۹۶ سراسیمه گوید سخن بر گزاف  
 ۳۶۱ سر آمد بتأیید ملک از سران  
 ۱۱۳۱ سر آنکه ببالین نهد هوشمند  
 ۱۳۳۳ سر آورد و دست از عدم در وجود  
 ۸۴۷ سر اینده خود می نگردد خموش  
 ۱۰۰۸ سر ایست کوتاه و در بسته سخت  
 ۱۳۸۵ سرایی کنم پای بستش رخام  
 ۱۳۹۷ سر از جیب غفلت بر آورد کنون  
 ۱۲۵۹ سر از مغزو دست از کرم کن تهی  
 ۶۸۰ سر افرازد این خاک فرخنده بوم  
 ۳۶۲ سر انجام دیگر برادر شنو  
 ۸۶۶ سر انداز در عاشقی صادقست  
 ۱۲۴۲ سر اندر جهان نه به آوارگی  
 ۹۰۹ سر از کوی صورت بمعنی کشید  
 ۶ سر پادشاهان گردن فراز  
 ۲۴۹ سر پر غرور از تحمل تهی  
 ۳۱۹ سرینجه ناتوان بر مپیچ  
 ۱۳۹۰ سر تا جور دیدش اندر منگاک  
 ۱۰۳ سر سرفرازان و تاج مهان  
 ۹۶۰ سر سفله را گرد بالش منه  
 ۱۳۰۶ سرش باز پیچید و رک راست شد  
 ۶۶۷ سرش پادشاه یمن خواستست  
 ۱۳۲۸ سرشتست باری شفا در غسل  
 ۸۸۸ سرش خالی از عقل پر ز احتشام  
 ۸۹۲ سرشک غم از دیده باران چو میغ

- ۷۸۹ شمی پای عمرش فرو رفت بگل  
 ۱۳۹۳ شمی خفته بودم بعزم سفر  
 ۱۳۷۳ شمی خوابم اندر بیابان فید  
 ۵۸۶ شمی دانم از حول دوزخ نخفت  
 ۱۳۵۹ شمی در جوانی و طیب نم  
 ۱۲۵۴ شمی دعوتی بود در کوی من  
 ۳۳۸ شمی دود خلقی آتشی بر فروخت  
 ۱۰۰۵ شمی دید جایی که دزدی کمند  
 ۸۴۰ شمی دیو خود را پریچهره ساخت  
 ۱۰۴۹ شمی زیت فکرت همی سوختم  
 ۱۰۶۱ شمی سر فرودد باندیشه ام  
 ۱۰۷۷ شمی کردی از درد پهلو نخفت  
 ۱۴۱۵ شمی مست شد و آتشی بر فروخت  
 ۱۳۴۲ شمی همچو روز قیامت دراز  
 ۸۶۸ شمی یاد دارم که چشم نخفت  
 ۱۳۷۳ شتر بانی آمد بهول و ستیز  
 ۱۰۹۶ شتر بنجه با مادر خویش گفت  
 ۸۵۲ شتر را چو شور و طرب ددرست  
 ۵۲۴ شجاعت نیاید مگر زآن دو یار  
 ۱۲۰۵ شد آن ابرنا خوش زبالای باغ  
 ۱۳۴۶ شدم عذرگویان بر شخص عاج  
 ۱۴۲۱ شراب از پی سرخ رویی خوردند  
 ۳۸۰ شرانگیز هم در سر ش شود  
 ۶۳۷ شغال نگون بخت را شیر خورد  
 ۶۲ شفیع الوری خواجه بعث و نشر  
 ۶۱۷ شقاوت برهنه نشانندش چو سیر  
 ۸۰۰ شکایت کند نو عروس جوان  
 ۹۳۹ شکر خنده ای انگبین می فروخت  
 ۹۲۹ شکر دید و عناب و شمع و شراب  
 ۱۱۴۰ شکر عاقل از دست آن کس نخورد  
 ۸۵۲ شکر لب جوانی نی آموختی  
 ۹۳۱ شکستند چنگ و گسستند رود  
 ۶۲۰ شکسته دل آمد بر خواجه باز  
 ۱۳۷۱ شکسته قذح گر ببندند چست  
 ۴۵۲ شکسته متاعی که ددرست تست  
 ۱۱۴۶ شکم بند دستت و زنجیر پای  
 ۱۲۲۸ سه کس را شنیدم که غیبت رواست  
 ۸۱۹ سیاهان بر اندند کشتی چو دود  
 ۶۲۸ سیاه اندرون باشد و سنگدل  
 ۱۲۳۰ سهوم کز ترازی ناراست گوی  
 ۱۲۳۳ سه چال و مرد اندرو بسته پای  
 ۱۴۴۲ سیه چرده ای را کسی زشت خواند  
 ۴۶۱ سیه دل بر آهیخت شمشیر تیز  
 ۱۲۶۲ سیه را یکی بانگ برداشت سخت  
 ۱۱۰۷ سیه کاری از نزد بانی فتاد  
 ۱۲۵۵ سیه نامه ترزان منحن منخواه  
 ۸۹۰ سیه نامه چندان تنم براند  
**ش**  
 ۹۴۱ شبانکه چو نقدش نیامد بدست  
 ۱۲۶۰ شبانکه مگر دست بردش بسیب  
 ۶۱۹ شبانکه یکی بر درش لقمه جست  
 ۱۳۴۱ شب آنجا بودم بفرمان پیر  
 ۶۵۶ شب آنجا بودند و روز دگر  
 ۹۵۵ شب آنجا بیفکنند و بالث نهاد  
 ۱۳۰۹ شب از بهر آسایش تست و روز  
 ۱۴۲۶ شب از بی قراری نیارست خفت  
 ۹۴۶ شب از درد بیچاره خوابش نبرد  
 ۱۲۰۱ شب از درد چوگان و سیلی نخفت  
 ۱۰۷۴ شب از غیرت و شرمساری نخفت  
 ۱۲۱۳ شب از فکرت و شرمساری نخفت  
 ۶۸۹ شب از نرگش قطره چندی چکید  
 ۵۱۰ شب تیره پنجه سوار از کمین  
 ۴۷۳ شب خلوت آن لعبت حور زاد  
 ۱۳۹۰ شبستان گورش در اندوده دید  
 ۹۷۸ شب سردشان دیده نا برده خواب  
 ۱۴۳۰ شب گود خواهی منور چو روز  
 ۷۵۲ شب و روز در بحر سودا و سوز  
 ۷۰۷ شب و روز در بند زر بود و سیم  
 ۸۵۳ شمی بر ادای پسر گوش کرد  
 ۱۲۸۲ شمی بر زدم بانگ بروی درشت  
 ۹۵۷ شمی بر سرش لشکر آورد خواب  
 ۶۸ شمی بر نشست از فلك در گذشت

۴۴۰ شنیدم که باری بعزم شکار  
 ۱۱۳۳ شنیدم که باری سگم خوانده بود  
 ۷۶۳ شنیدم که بر لحن خنیاگری  
 ۱۰۴۴ شنیدم که بر مرغ و مور و ددان  
 ۱۰۲۷ شنیدم که بگریست دانای و خش  
 ۲۹۷ شنیدم که بگریست سلطان روم  
 ۵۹۰ شنیدم که پیری براه حجاز  
 ۷۹۳ شنیدم که پیری شبی زنده داشت  
 ۶۶۲ شنیدم که جشنی ملوکانه ساخت  
 ۲۶۶ شنیدم که جمشید فرخ سرشت  
 ۱۵۸ شنیدم که خسرو بشیرویه گفت  
 ۲۶۹ شنیدم که دارای فرخ تبار  
 ۱۰۲۴ شنیدم که در خاک و خش از مهان  
 ۱۲۰۰ شنیدم که در بزم ترکان مست  
 ۸۱۵ شنیدم که در تنگنایی شتر  
 ۱۰۱۹ شنیدم که در دشت صنعان جنید  
 ۹۶ شنیدم که در روز امید و بیم  
 ۱۱۵۶ شنیدم که در روزگار قدیم  
 ۶۰۳ شنیدم که در حبس چندی بماند  
 ۳۵۲ شنیدم که درمرزی از باخت  
 ۴۱۷ شنیدم که در مصر پیر اجل  
 ۱۴۸ شنیدم که در وقت نزع روان  
 ۱۲۳۰ شنیدم که دزدی در آمد زدشت  
 ۱۰۸۰ شنیدم که دیناری از مفلسی  
 ۱۰۴۲ شنیدم که ذوالنون بمدین گریخت  
 ۸۹۷ شنیدم که راهم درین کوی نیست  
 ۴۹۰ شنیدم که روزی زمین میشکافت  
 ۷۸۸ شنیدم که سالی مجاور نشست  
 ۱۷۴ شنیدم که شاپور دم در کشید  
 ۹۵۶ شنیدم که شیها ز خدمت نخفت  
 ۱۰۳۲ شنیدم که شخصی در آن انجمن  
 ۱۱۶۰ شنیدم که صاحب دلی نیک مرد  
 ۱۳۱۶ شنیدم که طغرل شبی درخزان  
 ۶۷۳ شنیدم که طی در زمان رسول  
 ۸۹۰ شنیدم که عیسی در آمد ز دشت  
 ۹۴۴ شنیدم که فرزانه حق پرست

۱۱۴۲ شکم بنده بسیار بینی خجل  
 ۹۳۲ شکم تا بنافنی بریدند مشک  
 ۹۷۱ شکم تا سر آگنده از لقمه تنگ  
 ۱۱۴۵ شکم دامن اندر کشیدش ز شاخ  
 ۱۱۳۰ شکم صوفیی را زبون کرد و فرج  
 ۳۳۱ شگفت آدمم کو قوی حال بود  
 ۱۳۶۲ شماراست نوبت برین خوان نشست  
 ۴۶۱ شمر دآن دم از زندگی آخرش  
 ۹۹۵ شنید از درون عارف آواز پای  
 ۲۳۲ شنید این سخن بخت برگشته دیو  
 ۴۰۸ شنید این سخن پیر خم بوده پشت  
 ۸۰۱ شنید این سخن پیر فرخنده فال  
 ۵۶۹ شنید این سخن پیر فرخ نهاد  
 ۱۲۱۸ شنید این سخن پیشوای ادب  
 ۶۸۹ شنید این سخن خواجه سنگدل  
 ۱۳۲۲ شنید این سخن دزد مسکین و گفت  
 ۱۲۲۳ شنید این سخن دهنخدا قدیم  
 ۴۷۵ شنید این سخن سرور نیکبخت  
 ۴۱۰ شنید این سخن شهریار عجم  
 ۱۴۱۸ شنید این سخن شیخ روشن روان  
 ۳۱۵ شنید این سخن عابد هوشیار  
 ۱۳۹۲ شنید این سخن عارفی هوشیار  
 ۹۴۵ شنید این سخن مرد پاکیزه خوی  
 ۱۲۶۷ شنید این سخن مرد کار آزمای  
 ۹۵۲ شنید این سخن مرد نیکو نهاد  
 ۶۷۸ شنید این سخن نامیر دار طی  
 ۶۸۴ شنید این سخنهای دور از صواب  
 ۸۸۷ شنیدستم از راویان کلام  
 ۶۸۷ شنیدش یکی مرد پوشیده چشم  
 ۶۵۰ شنیدم در ایام حاتم که بود  
 ۱۱۶۹ شنیدم ز پیران شیرین سخن  
 ۱۲۵۵ ح شنیدم سهی قامت سیمتن  
 ۴۳۹ شنیدم که از پادشاهان غور  
 ۱۲۲۱ شنیدم که از پارسایان یکی  
 ۴۷۹ شنیدم که از نیکمردی فقیر  
 ۲۱۴ شنیدم که با بندگانش سراسر



## ص

- صبا از برای تو فراش وار ۱۳۰۹  
صبا سرعتی رعدبانگ ادهمی ۶۵۱  
صد انداختی تیرو هر صد خطاست ۱۱۸۵  
صدف را که بینی ز دردانه پر ۱۲۹  
صدف وار گوهر فشانان راز ۱۱۸۳  
صفایی بدست آور ای خیره روی ۱۱۸۵  
صوابست پیش از کشش پند کرد ۲۴۸

## ض

- ضمیر دل خویش منمای زود ۱۱۹۴

## ط

- طبیعی پر بچهره در مرو بود ۸۰۳  
طبیعت شناسان هر کشوری ۴۷۵  
طبیعت شود مرد را بخردی ۱۵۲  
طریقت بجز خدمت خلق نیست ۲۹۵  
طریقت جز این نیست درویش را ۸۷۹  
طریقت شناسان ثابت قدم ۱۲۲۵  
طریقت همینست کامل یقین ۵۸۴  
طریقی بدست آرو صلحی بجوی ۱۴۰۶  
طریقی بیندیش و رای بزین ۴۴۴  
طریقی طلب کن عقوبت رهی ۱۲۸۵  
طلبکار باید صبور و حمول ۷۹۰  
طلبکار خیرست و امیدوار ۱۰۷  
طلب کردم از پیش و پس چو بوسنگ ۱۲۰۴  
طمع آبروی تو قر بریخت ۱۱۳۷  
طمع برد شوخی بصاحب دلی ۹۶۵  
طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی ۲۷۹  
طمع بود از بخت نیک اخترم ۲۴۷  
طمع دار سود و بترس از زیان ۷۹۹  
طمع در گدا مرد معنی نیست ۱۱۱۸  
طمع را نه چندان دهانست باز ۱۳۸۸  
طمع کرد در مال بازارگان ۳۶۲  
طمع کرده رایان چن و چکل ۱۳۳۶  
طمع کرده بودم که کرمان خورم ۳۷۸

## ع

- عبادت به اخلاص نیت نکوست ۱۰۹۸

- شنیدم که فرماندهی دادگر ۲۵۹  
شنیدم که گفت از دل تنگ ریش ۹۹۰  
شنیدم که لقمان سیه فام بود ۱۰۱۵  
شنیدم که مردیست پاکیزه بوم ۶۴۴  
شنیدم که مردی غم خانه خورد ۷۳۰  
شنیدم که مردی مبارک حضور ۴۲۴  
شنیدم که مستی ز تاب نبید ۱۲۴۸  
شنیدم که مسکین در آن زیر گرفت ۸۰۶  
شنیدم که مغزوری از کبر مست ۶۸۶  
شنیدم که مقدار یک روزه راه ۱۰۸۹  
شنیدم که مهمانش آمد یکی ۹۵۴  
شنیدم که می رفت و با خویشتن ۱۲۵۵  
شنیدم که میگفت در زیر آب ۴۱۹ ح  
شنیدم که می گفت و باران دمع ۲۸۶  
شنیدم که میگفت و خون میگریست ۱۰۲۰  
شنیدم که میگفت و خون میگریست ۱۱۵۱  
شنیدم که میگفت و گردن ببند ۱۰۹۱  
شنیدم که نا بالعی روزه داشت ۱۱۰۴  
شنیدم که نامش خدا دوست بود ۳۰۸  
شنیدم که نشنید و خویش بریخت ۳۹۷  
شنیدم که وقتی سحر گاه عید ۸۸۰  
شنیدم که وقتی گدا زاده ای ۷۵۳  
شنیدم که یکبار در دجله ای ۳۷۶  
شنیدم که یک هفته ابن السبیل ۵۵۹  
شنیدند بازارگانان خبر ۳۶۳  
شه از مستی غفلت آمد بهوش ۴۶۷  
شه این جمله بشنید و چیزی نگفت ۴۵۷  
شهنشاه گفت آنچه گفتم برت ۲۲۷  
شهنشاه گفت از کجا آمدی ۱۹۷  
شهنشاه گفت ای ستمکاره مرد ۴۵۱  
شهنشه بر آشف و گفت ای جوان ۴۴۹  
شهنشه زشادی چو گل بر شکفت ۹۸۴  
شهنشه که بازارگان را بخست ۱۶۹  
شهنشه نیارست کردن حدیث ۴۵۹

- ۱۲۹۱ عطایست هر موی ازو پر تنم  
 ۸۲۶ عظیمست پیش تو دریا بموج  
 ۱۷۸ عمل گردهی مرد منعم شناس  
 ۱۱۷۹ عنان باز بیچان نفس از حرام  
 غ  
 ۱۳۸۸ غبار هوا چشم عقلت بدوخت  
 ۱۱۳۱ غذا گر لطیفست و گرسرری  
 ۲۱۹ غضب دست در خون درویش داشت  
 ۹۹۲ غرض زین سخن آن که گفتار نرم  
 ۱۲۳۵ غرض مشنو از من نصیحت پذیر  
 ۱۷۱ غریب آشنا باش و سیاح دوست  
 ۱۴۲۳ غریب آدمم در سواد حبش  
 ۱۷۵ غریبی که پر فتنه باشد سرش  
 ۱۲۹۵ غریبی که دهر آورد رنج پیش  
 ۹۱۹ غریو از بزرگان مجلس بخاست  
 ۱۲۶۳ غلام آبکش باید و خشت زن  
 ۶۱۸ غلامش بدست کربمی فتاد  
 ۴۸۱ غلامی بدرویش برد این پیام  
 ۱۲۸۲ غلامی بمصر اندرم بنده بود  
 ۱۰۱۷ غلامیست در خیلیم ای نیک بخت  
 ۷۵۵ غلامی شکستش سرو دست و پای  
 ۳۸۱ غلط گفتم ای یار فرخنده خوی  
 ۱۴۱۹ غم آلوده یوسف بکنجی نشست  
 ۱۳۲ غم از دشمن ناپسندت مباد  
 ۴۹۱ غم از گردش روزگاران مدار  
 ۱۲۱ غم از گردش روزگارت مباد  
 ۷۰۲ غم جمله خور در هوای یکی  
 ۵۴۷ غم خویش درزندگی خود که خویش  
 ۴۰۳ غم زبردستان بخور زینهار  
 ۳۷۴ غم و شادمانی بسر میرود  
 ۴۹۳ غم و شادمانی نماند ولیک  
 ۱۲۷۴ غمی را بنیعت بکلند پوست  
 ۱۳۷۸ غنیمت شمار این گرامی نفس  
 ۱۲۳۷ غنیمت شمارند مردان دعا  
 ف  
 ۱۴۴۳ فتاد آتش صبح در سوخته  
 ۱۳۴۰ عبادت بتقلید گمراهیست  
 ۹۷۰ عباى بلیلانه در تن کنند  
 ۱۴۰۲ عجب دارم از شرم دارد زمن  
 ۳۱۸ عجب دارم از خواب آن سنگدل  
 ۱۰۱۱ عجب دارم از سیرت بخردان  
 ۸۴۳ عجب داری ارباب حکمش برم  
 ۷۴۸ عجب داری از سالکان طریق  
 ۱۴۴۹ عجب داری از لطف پرودگار  
 ۱۱۷۰ عجب در زنخدان آن دلفریب  
 ۴۶۳ عجب کز منت بر دل آمد درشت  
 ۱۰۴۸ عجب گر بمیرد چنین بلبلی  
 ۱۴۵۲ عجب گر بود راهم از دست راست  
 ۱۳۹۲ عجب گر تو رحمت نیاری بر او  
 ۸۲۱ عجب ماندی ای یار فرخنده رای  
 عجب نیست این فرع از آن اصل پاک ۱۲۵  
 عجب نیست بالوعه گر شد خراب ۹۳۴  
 عجب نیست بر خاک گر گل شکفت ۱۴۲۹  
 عجب نیست گر ظالم از من بجان ۴۹۹  
 عدورا بالطاف گردن بیند ۶۳۰  
 عدورا بجای حسک زر بریز ۵۰۳  
 عدورا بفرصت توان کند پوست ۵۰۴ ح  
 عدورا بکوچک نباید شمرد ۳۲۱  
 عدورا نبینی در این بقعه پای ۷۲۲  
 عدو زنده سرگشته پیرامنت ۲۶۸  
 عرب دیده و ترک و تاجیک و روم ۱۹۲  
 عرب را که بردجمله باشد قعود ۱۳۱۵  
 عروسی بود نوبت ماتمت ۴۸۵  
 عذب را نکوهش کند خرده بین ۱۲۷۹  
 عزیزان پوشیده از چشم خلق ۷۷۰  
 عزیزى در اقصای تیریز بود ۱۰۰۴  
 عزیزى که هر کز درش سربتافت ۴  
 عزیزى و خواری تو بخشی و بس ۱۴۳۴  
 عسل خوش کند زندگانرا مزاج ۱۳۲۸  
 عسل دادت از نحل و من از هوا ۱۳۱۰  
 عصای کلیمند بسیار خوار ۹۷۰  
 عضد را پسر سخت رنجور بود ۱۱۹۸

۱۲۰۷ فرو گفت عقلم بگوش ضمیر  
 ۶۸۷ فرو گفت و بگریست بر خاک کوی  
 ۱۳۵۰ فریبنده را پای در پی منه  
 ۱۲۳۴ فریدون وزیری پسندیده داشت  
 ۶۱۷ فشاندش قضا بر سر از فاقه خاک  
 ۱۴۰۲ فغان از بدبها که در نفس ماست  
 ۱۴۱۶ فضیحت بود خوشه اندوختن  
 ۱۰۵ فطویب لباب کبیت العتیق  
 ۱۴۴۰ فقیرم بجرم و گناهم مگیر  
 ۹۰۵ فقیهان طریق جلد ساختند  
 ۱۳۲۵ فقهی بر افتاده مستی گذشت  
 ۹۰۳ فقهی کهن جامه تنگدست  
 ۱۰۶۳ فلك دست قدرت برو تافته

## ق

۱۱۵۰ قبا بست و چابك نوردید دست  
 ۱۳۱۸ قبا پوستینی گذشتش بگوش  
 ۹۴ قبا گر حریرست و گر پرنیان  
 ۷۹۷ قبولست اگر چه هنر نیستش  
 ۲۹۶ قدم باید اندر طریقت نه دم  
 ۱۴۲۶ قدم پیش نه کنز فلك بگذری  
 ۹۲۸ قدم رنجه فرمای تا سر نهم  
 ۱۷۳ قدیمان خود را بیفزای قدر  
 ۳۱ قدیم نکو کار نیکو پسند  
 ۴۲۳ قزل ارسلاں قلعه‌ای سخت داشت  
 ۴۲۵ قزل گفت چندین که گردیده‌ای  
 ۱۴۳۲ قضا خلعت نوبهارش دهد  
 ۱۰۶۱ قضا را چنان اتفاق افتاد  
 ۶۸۲ قضا را خداوند آن یهن دشت  
 ۲۸۴ قضا را در آمد یکی خشکسال  
 ۱۰۷۸ قضا را طیب اندر آن شب بمرد  
 ۸۱۸ قضا را من و پیری از فاریاب  
 ۱۳۷۰ قضا روزگاری ز من دور بود  
 ۱۳۷۸ قضا زنده‌ای را رگ جان برید  
 قضا نقش یوسف جمالی نکرد ۱۴۲۷ و ۱۳۸۳ ح  
 ۱۰۶۰ قضا نقل کرد از عراقم بشام  
 ۱۱۹۶ قفا خورد و عریان و گریان نشست

فتادند در عقده‌ای پیچ پیچ ۹۰۷  
 فتادند در وی ملامت کنان ۲۸۶  
 فتادند گیران پازند خوان ۱۳۳۸  
 فتد تشنه در آبدان عمیق ۷۸۳  
 فدایی ندارد ز مقصود جنگ ۸۷۲  
 فراخی در آن مرز و کشور مخواه ۱۵۵  
 فرا رفت و گفت ای عجب این تویی ۲۳۱  
 فراشو چو بینی در صلح باز ۱۴۰۷  
 فراغ دلت هست و نیروی تن ۱۳۷۰  
 فراغ مناجات و رازش نماند ۱۳۸۷  
 فراموش کردی مگر مرگ خویش ۱۳۷۹  
 فرا می‌نمایم که می‌نشوم ۱۰۰۲  
 فراوان سخن باشد آگنده گوش ۱۱۸۳  
 فراهم نشینند تر دامنان ۱۲۷۱  
 فرج یافتم بعد از آن بندها ۱۳۵۳  
 فرستاد تخمی بدست‌رهی ۱۳۰۷  
 فرستاد لشکر بشیرو نذیر ۶۷۴  
 فرستاده را داد مهری درم ۶۷۲  
 فرستی مگر رحمتی در پیم ۱۳۵۶  
 فرس کشته از بس که شیرانده‌اند ۷۵۱  
 فرو برده سر کاروانی بدیگ ۱۳۲۰  
 فروتن بود هوشمند گزین ۱۰۳۸ و ۸۸۰  
 فرو خورد شیخ این حدیث از کرم ۹۵۹  
 فرو رفت جم را یکی نازنین ۱۳۸۲  
 فرو رفت خاطر در این مشکلیش ۱۴۴۷  
 فرو ماندم از چاره همچون غریق ۱۳۳۸  
 فرو ماندم از شکر چندین کرم ۱۱۹  
 فرو ماندم از کشف این ماجرا ۱۳۳۶  
 فرو ماندگانرا برحمت غریق ۲۸  
 فرو ماندگانرا دعایی بکن ۱۰۴۲  
 فرو مانده در کنج تاریک جای ۱۲۷۳  
 فرومایگی کردم و ابلهی ۱۱۳۱  
 فرو کوفت پیری پسر را بچوب ۱۰۸۲  
 فرو کوفت بیچاره خر را بستگ ۴۴۶  
 فرو کوفت طبل‌شتر ساریان ۱۳۷۴  
 فروگفت ازین شیوه نادیده گوی ۹۷۲

۶۶۵ کرم کرد وغم خورد وپوزش نمود  
 ۶۷۵ کرم کن بجای من ای محترم  
 ۶۰۸ کرم کن چنان کت بر آید زدست  
 ۳۰۵ کرم کن که فردا که دیوان نهند  
 ۵۴۳ کرم کن نه پر خاش وکین آوری  
 ۶۴۲ کرم ورزد آن سر که مغزی دروست  
 ۱۴۳۴ کریمما برزق تو پرورده ایم  
 ۶۰ کریم السجایا جمیل الشیم  
 ۱۴۲۷ کریمی که آوردت از نیست هست  
 ۲۵۵ کز آن پس که بروی بگریند زار  
 ۱۲۱۹ کزو داد مظلوم مسکین او  
 ۶۳۸ کزین پس بکنجی نشینم چومور  
 ۴۶۸ کزین پیر دست عقوبت بدار  
 ۲۳۷ کزین زهره خلقی دربارگاه  
 ۲۶۴ کسان بر خوردند از جوانی و بیخت  
 ۱۰۰۵ کسان را خیر کرد و آشوب خاست  
 ۶۵۹ کسانرا درم داد و تشریف واسب  
 ۱۰۸۵ کسانرا زروسیم و ملکست وزخت  
 ۱۰۷۰ کسانرا نشد ناوک اندر حریر  
 ۴۸۸ کسان شهد نوشند و مرغ و بره  
 ۹۷۶ کسان مرد راه خدا بوده اند  
 ۵۸ کسانکی کزین راه برگشته اند  
 ۸۰۰ کسانکی که باها درین منزلند  
 ۱۰۰۱ کسانکی که با من بخلوت درند  
 ۶۹۲ کسانکی که پوشیده چشم دلند  
 ۱۲۳۲ کسانکی که پیغام دشمن برند  
 ۱۳۶۸ کسانکی که دیگر بغیب اندرند  
 ۱۱۱۸ کسانکی که سلطان و شاهنشهند  
 ۱۱۰۲ کسانکی که فعلت پسندیده اند  
 ۱۱۷۹ کس از چون تودشمن ندارد غمی  
 ۱۲۳۵ کس از خاص لشکر نمایندست و عام  
 ۱۲۷۰ کس از دست جور زبانها فرست  
 ۹۱۳ کس از سر بزرگی نباشد بچیز  
 ۲۸۹ کس از فتنه در پارس دیگر نشان  
 ۷۲۲ کس از کس بدورتو باری نبرد  
 ۱۰۷۰ کس از لشکر مازهیجا برون

۸۳۸ قفا خوردی از دست یاران خویش  
 ۱۳۲۴ قفایی فرو کوفت بر گردنش  
 ۱۱۹۸ قفسهای مرغان خوشخوان شکست  
 ۷۳۷ قلمزن که بد کرد با زیر دست  
 ۵۲۷ قلمزن نکو دار و شمشیرزن  
 ۱۱۹۴ قلم سرسلطان چه نیکو نهفت  
 ۱۱۲۰ قناعت توانگر کند مرد را  
 ۱۱۳۵ قناعت سر افرازد ای مرد هوش  
 ۱۱۳۴ قناعت کن ای نفس بر اندکی  
 ۷۶۷ قوی بازوانند کوتاه دست  
 ۱۲۸۳ قوی در بلاغات و در نحو چست  
 ۱۳۹۹ قیامت که نیکان باعلا رسند  
 ۶۴۹ قیامت کسی بینی اندر بهشت  
 ۱۳۵۷ قیامت که بازار مینو نهند  
 ۱۲۱۰ قی آلوده دستار و پیراهنش

## ک

۸۵۸ کجا در حساب آورد چون تودوست  
 ۴۱۰ کجا دست گهر د دعای ویت  
 ۱۱۲۷ کجا ذکر گنجد در انبان آز  
 ۱۴۰۲ کجا سر بر آریم ازین عار و ننگ  
 ۱۱۲۵ کجا شیر و حشی رسد در ملک  
 ۵۶۵ کجا عقل یا شرع فتوی دهد  
 ۸۴۰ کرا پای خاطر بر آمد بسنگ  
 ۱۰۷۶ کرا تیغ قهرا جل در قفاست  
 ۸۹۹ کرا جامه پاکست و سیرت پلید  
 ۴۳۶ و ۳۰۲ کرا جاودان مانند امیدماند  
 ۱۲۴۰ کرا خانه آباد و همخوا به دوست  
 ۵۴۶ کرا دانش وجود و تقوی نبود  
 ۴۳۶ و ۳۰۱ کرا دانی از خسروان عجم  
 ۱۲۸۵ کرا زشت خوبی بود دسرشت  
 ۲۵۲ کرا شرع فتوی دهد بر هلاک  
 ۱۲۹۱ کرا قوت وصف احسان اوست  
 ۶۹۳ کرامت بود این که پیدا شود  
 ۶۴۹ کرامت جوانمردی و نان دهیست  
 ۴۹۳ کرم پای دارد نه دیهیم و تخت  
 ۵۵۸ کرم خوانده ام سیرت سروان

- ۹۵۳ کسی راه معزوف کزخی بجست  
 ۱۴۲۷ کسی روز محشر نکرده خجل  
 ۵۱ کسی ده سوی گنج قارون نبرد  
 ۱۱۲۲ کسی سیرت آدهی گوش کرد  
 ۱۲۳۲ کسی قول دشمن نیارد بدوست  
 ۱۳۱۵ کسی قیمت تندرسی شناخت  
 ۱۱۱۱ کسی گرتابد زمجراب روی  
 ۱۴۲۳ کسی گرچه بدکرد وهم بدنکرد  
 ۹۵۶ کسی گفت از این بنده بدخصال  
 ۱۲۶۵ کسی گفت این عابدی پارساست  
 ۱۲۳۱ کسی گفت با صوفیسی درصفا  
 ۸۵۶ کسی گفت پروانه را کای حقیر  
 ۱۱۷۳ کسی گفت جور آزمودی ودرد  
 ۱۲۱۹ کسی گفت حجاج خونخواهره ایست  
 ۷۷۸ کسی گفتش اکنون سر خویش گیر  
 ۸۳۱ کسی گفتش ای کرهک شب فروز  
 ۷۸۶ کسی گفتش این خانه خلق نیست  
 ۱۲۱۶ کسی گفت وپنداشتم طبیعتست  
 ۱۲۸۲ کسی گفت هیچ این پسر عقل وهوش  
 ۵۴۹ کسی گوی دولت زدنی برد  
 ۱۲۰۰ کسی گیرد آرام دل درکنار  
 ۱۰۳۱ کسی مشکلی برد پیش علی  
 ۶۶۱ کسی نام حاتم نبردی برش  
 ۶۴۳ کسی نیک بیند بهر دوسرای  
 ۴۷۴ کشد تیغ پیکار و تیر ستم  
 ۱۱۴۲ کشد مرد پرخواهره بارشکم  
 ۷۶۲ کشیدم قلم برسر نام خویش  
 ۱۳۴۲ کشیهان هرگز نیازده آب  
 ۱۳۹۱ کف دست و سرنجه زورمند  
 ۹۷۶ کلاه تکبر برانداختند  
 ۲۴ کلاه سعادت یکی برسرش  
 ۱۱۶۸ کلوخ ارچه افتاده بینی براه  
 ۱۰۰۸ کلوخ دو بالای هم برنهم  
 ۶۰۶ کله دلو کرد آن پسندیده کیش  
 ۱۰۷ کله گوشه بر آسمان برین  
 ۱۱۰۶ کلید در دوزخست آن نماز
- ۱۳۴۴ کس از مرد در شهر واز زن نماند  
 ۱۴۵۳ کس ازهن سه نامتر دبه نیست  
 ۱۲۲۳ کس ازهن نداند درین شهوه به  
 ۱۱۱ کس این رسم و ترتیب و آیین ندید  
 ۴۶۰ کسم پای مرغی نهارد پیش  
 ۷۳۲ کسی با بدان نیکویی چون کند  
 ۶۰۷ کسی باسگی نیکویی گم نکرد  
 ۱۲۴۰ کسی برگرفت ازجهان کام دل  
 ۵۳۴ کسی بندیان را بود دستگیر  
 ۱۲۲۸ کسی پیش من درجهان عاقلست  
 ۵۳۷ کسی جان ز آسب دشمن ببرد  
 ۶۹۳ کسی چون بدست آورد جره باز  
 ۱۰۸۴ کسی چون تو بدبخت درویش نیست  
 ۵۴۷ کسی خسب آسوده در زیر گل  
 ۱۲۰۲ کسی خوشتر از خویشتن دار نیست  
 ۳۸۳ کسی دانه نیکمردی نکشت  
 ۴۱۶ کسی زین میان گوی دولت ربود  
 ۷۲۳ کسی دید صحرای محشر بخواب  
 ۷۲۹ کسی را بده پایه مهتران  
 ۱۲۸۷ کسی را بکردار بدکن عذاب  
 ۵۰ کسی را درین بزم ساغر دهند  
 ۷۲۸ کسی را که باخواجه تست جنگ  
 ۷۰۱ کسی را که بادوستی سرخوشت  
 ۴۹۷ کسی را که بینی زحق بر کران  
 ۱۲۴۷ کسی را که بینی گرفتارزن  
 ۱۰۳۴ کسی را که پندار دسر بود  
 ۱۴۵۰ کسی را که پیری در آرد ز پای  
 ۸۵۷ کسی را که دانی که خصم توادست  
 ۱۱۳۹ کسی را که درج طمع درنوشت  
 ۴۳۸ کسی را که گنجست وفرمان وجیش  
 ۱۲۲۴ کسی را که نام آمد اندر میان  
 ۷۰۳ کسی را که نزدیک ظنت بدادوست  
 ۵۹۸ کسی را که همت بلند اوفتد  
 ۸۶۳ کسی را نصیحت مگو ای شگفت  
 ۲۴۳ کسی را نظر سوی شاهد رواست  
 ۱۲۰۹ کسی را نیاید چنین کار پیش

- ۴۵۰ که آخرندارم به اسب توکار  
 ۵۷۳ که اغلب درین شیوه دارد مقال  
 ۵۳۳ \* که افتد کزین نیمه هم سروری  
 ۶۱۱ که افتد که با جاه و تمکین شود  
 ۴۱۱ که ای برفراننده آسمان  
 ۶۵۶ که ای بهره ور موبد نیکنام  
 ۴۹۶ که ای پیردانای فرخنده رای  
 ۵۶۰ که ای چشمهای مرا مردمک  
 ۷۷۷ که ای خیره سرچند پویی بهم  
 ۱۰۸۰ که این دفع چوباز سرو کون خویش  
 ۲۱۳ که این را ندانم چه خوانند و کیست  
 ۱۲۰۵ که ای زرق سجاده زرق پوش  
 ۱۳۵۸ که ای زنده چون هست امکان گفت  
 ۱۴۱۲ که ای شوخ چشم آخرت چند بار  
 ۸۹۵ که این مدبراندر پی ما چراست  
 ۸۶۹ که ای مدعی عشق کار نو نیست  
 ۹۳۸ که این گردن از نازکی درکشد  
 ۴۴۲ که این ناجوانمرد برگشته بخت  
 ۴۹۲ که ای نفس بی رای و تدبیر و هش  
 ۸۸۱ که ای نفس من درخور آتشم  
 ۲۳۳ که ای نیکبخت آن نه شکل منست  
 ۵۱۴ که باردگر دل نهد برهلاک  
 ۱۳۵۸ که بازار چندان که آکنده تر  
 ۷۸ که باشند مشتکی گدایان خیل  
 ۱۴۳۶ که با نفس و شیطان بر آید بزور  
 ۱۵۳ که بخشایش آرد بامیدوار  
 ۱۲۱۴ که بد مرد را خصم خود میکنی  
 ۳۸۷ که برجان ریشت نهد مرهمی  
 ۱۲۱ که بر خاطر پادشاهان غمی  
 ۶۹۰ که بر کردت این شمع گیتی فروز  
 ۹۶۲ که بر گرد و آسوده خاطر بخت  
 ۱۰۴۰ که بر من نکردند سختی بسی  
 ۱۲۲۲ که بسم الله اول بسنت بگوی  
 ۷۷۹ که بگذار تازخم تیغ هلاک  
 ۵۳۹ که بندی چو دندان بخون در برد  
 ۲۸۳ که بودش نگینی در انگشتری  
 ۱۰۶۷ کلید ظفر چون نباشد بدست  
 ۱۳۵۴ کلید قدر نیست در دست کس  
 ۶۳ کلیمی که چرخ فلک طور اوست  
 ۱۱۸۴ کمالست در نفس انسان سخن  
 ۱۱۶۶ کمالست در نفس مرد سلیم  
 ۲۷۰ کمان کیانی بزه راست کرد  
 ۱۱۹۳ کم آواز را باشد آوازه تیز  
 ۱۱۸۴ کم آواز هرگز نبینی خجل  
 ۴۴۲ کمر بسته دارد بفرمان دیو  
 ۱۴۳ کمر بسته گردن کشان بردرت  
 ۹۶۶ کمر بند و دستش تهی بود و پاک  
 ۱۲۹۶ کنار و بر مادر دلپذیر  
 ۱۳۶۳ کند جلوه طاووس صاحب جمال  
 ۴۲۱ کند خواجه بر بستر جان گداز  
 ۱۱۴۱ کند مرد را نفس اماره خوار  
 ۱۱۱۶ کنند آبره پاکیزه تر ز آستر  
 ۱۲۳۸ کنند این و آن خوش دگر باره دل  
 ۱۴۱۵ کنون باخرد باید انباز گشت  
 ۱۳۷۵ کنون باید ای خفته بیدار بود  
 ۱۳۸۰ کنون باید این مرغ را پای بست  
 ۱۳۷۷ کنون بایدت عذر تقصیر گفت  
 ۵۵۰ کنون بر کف دست نه هر چه هست  
 ۱۲۰۶ کنون پخته شد لقمه خام من  
 ۲۲۱ کنون تا یقینت نگردد گناه  
 ۲۷۵ کنونت بمهر آدم پیش باز  
 ۱۳۷۷ کنونت که چشمست اشکی بیار  
 ۴۲۲ کنونت که دستت دستی بز  
 ۵۱۵ کنون دست مردان جنگی بیوس  
 ۵۵۵ کنون دشمنان گر بر ندم اسیر  
 ۲۹۸ کنون دشمن بد گهر دست یافت  
 ۱۴۲۲ کنون کرد باید عمل را حساب  
 ۱۳۷۱ کنون کاوفتادت بغفلت ز دست  
 ۱۳۷۶ کنون کوش کاب از کمر در گذشت  
 ۱۰۷۶ کنونم که در پنجه اقییل نیست  
 ۲۴۱ کنونم نگه کن بوقت سخن  
 ۱۳۷۶ کنون وقت تخمست اگر پروری

- ۱۳۴۹ که دانستم ارزنده آن برهن من  
 ۶۵۷ که دانستم از هول باران و سیل  
 ۱۳۴۵ که دانم ترا بیش مشکل نماند  
 ۱۲۲۷ که دانند پروردگان خرد  
 ۹۳ که در بحر لؤلؤ صدف نیز هست  
 ۴۳۶ و ۳۰۲ که در تخت و ملکش بیامد زوال  
 ۱۰۷۷ که در سینه پیکان تیرتار  
 ۱۲۳۶ که در صورت دوستان پیش من  
 ۱۳۷۶ که در طفلیم لوح و دفتر خرید  
 ۵۰۰ که در کار خیرت بخدمت بداشت  
 ۱۴۴۵ که در مانده ام دست گیر ای صنم  
 ۴۱۹ که در مصر چون من عزیز نبود  
 ۶۷۱ که در یاقتم حاتم نامجوی  
 ۱۲۰۳ که در هند رفتم بکنجی فراز  
 ۱۳۶۶ که دستم به رگ بر نه ای نیک رای  
 ۴۲۲ که دستی بچود و کرم کن دراز  
 ۱۰۲۳ که دوشینه معذور بودی و مست  
 ۷۰۵ که روزی برون آید از شهر بند  
 ۲۸۷ که زشتست پیرایه بر شهریار  
 ۹۶۶ که زنه ازین کژدمان خموش  
 ۱۰۲۵ که زنه ازین مکرو دستان وریو  
 ۱۳۹۳ که زنه اگر مردی آهسته تر  
 ۱۴۵۲ که زور آورد گر تویاری دهی  
 ۱۳۴۰ که سالوک این منزلم عن قریب  
 ۱۳۶۵ کهن سالی آمد بنزد طبیب  
 ۱۴۴۶ که سرگشته ای دون باطن پرست  
 ۱۰۲ که سعدی که گوی بلاغت ربود  
 ۵۹۸ که سفله خداوند هستی مباد  
 ۱۰۲۲ که سگ با همه زشت نامی چو مرد  
 ۵۹۵ که سلطان ازین روزه گویی چه خواست  
 ۱۹۱ که سهلست لعل بدخشان شکست  
 ۴۰۴ که شاه ارچه بر عرصه نام آورست  
 ۶۲۵ که شبلی ز حانوت گندم فروش  
 ۱۲۰۶ که شرمش نیاید ز پیری همی  
 ۶۹۲ که شهباز من صید دام توشد  
 ۱۴۴ که صاحب دلی بر پلنگی نشست
- ۱۳۰۲ که بی گردش کمب و زانو و پای  
 ۴۵۰ که بیهوده نگرتم این کار پیش  
 ۲۹۷ که پایابم از دست دشمن نماند  
 ۱۴۱ که پروردگارا توانگر تویی  
 ۲۱۹ که پرورده کشتن نه مردی بود  
 ۸۲۴ که پس آسمان و زمین چیستند  
 ۴۵۱ که پندارم از عقل بیگانه ای  
 ۷۸۵ که پیری بددیوونه شد بامداد  
 ۱۴۴۷ که پیش صنم پیر ناقص عقول  
 ۹۹۰ که پیوسته در نعمت و ناز و کام  
 ۸۴۵ که تا با خودی درخودت راه نیست  
 ۱۱۴ که تا برفک ماه و خورشید هست  
 ۳۶۳ که تا جمع کرد آن زر از گریزی  
 ۱۲۷۵ که تا چند ازین جاه و گردنکشی  
 ۶۶۳ که تا هست حاتم در ایام من  
 ۸۷۵ که جایی که دریاست من کیستم  
 ۷۲۶ که جمهور در سایه همتش  
 ۵۵۸ که چشم از تو دارند مردم بسی  
 ۱۴۳۸ که چشم ز روی سعادت میند  
 ۴۴۷ که چندان امانم ده از رورگار  
 ۶۸۱ که چندانکه جهدت بود خمر کن  
 ۶۶۱ که چند از مقالات آن باد سنج  
 ۱۳۷۹ که چندین ز تیمار و دردم مپیچ  
 ۳۷۰ که چون بگذرد بر تو این سلطنت  
 ۶۳۶ که چون زندگانی بسر می برد  
 ۱۱۰۰ که چون عاریت برکنند از سرت  
 ۹۶۷ که چون گریه زانو بدل برنهند  
 ۶۸۱ که حاتم بدان نام و آوازه خواست  
 ۱۰۸۷ که حاصل کند نیک بختی بزور  
 ۸۲۸ که حالش بگردید ورنکش بریخت  
 ۴۰۹ که حق مهربانست با دادگر  
 ۷۸۷ که حیفت از اینجا فراتر شدن  
 ۱۴۹ که خاطر نگهدار درویش باش  
 ۳۹۵ که خلقی بدو روی دارند و پشت  
 ۵۷۱ که خود را نگه داشتم آبروی  
 ۱۱۰۶ که داند چو در بند حق نیستی

۱۰۳۴ که من بعد بی آرزویی ممکن  
 ۱۲۰۸ که من توبه کردم بدست تو بن  
 ۱۰۸۵ که من دست قدرت ندارم بهیچ  
 ۸۴۲ که من روز و شب جز بصحرا نیستم  
 ۸۶۷ که من عاشقم گریسوزم رواست  
 ۳۷۷ که من فر فرماندهی داشتم  
 ۱۱۵۴ که من نان و برنگ از کجا آوردمش  
 ۱۴۳۶ که میگفت با حق بزاری بسی  
 ۱۴۳۶ که میگفت شوریده دلفکار  
 ۵۵۶ که میگفت و در روضهها میچمید  
 ۱۳۴۸ که ناچار چون در کشد ریمان  
 ۱۲۷۸ که نارفته بیرون ز آغوش زن  
 ۱۳۴۳ که ناگه دهل زن فرو کوفت کوس  
 ۲۲۳ که ناگه نظر در یکی بنده کرد  
 ۲۷۷ که نالد ز ظالم که در دور تست  
 ۹۰۷ که نهن جامه از صف آخرترین  
 ۵۲۵ که ننگ آیدش رفتن از پیش تیر  
 ۲۵۴ که وی در حصار میگریزد بلند  
 ۹۲۶ که هر گه که باز آید از خوی زشت  
 ۳۱۶ که هر ناتوان را که دریافتی  
 ۶۵۳ که همتای او در کرم مرد نیست  
 ۱۲۸۰ که همچون پدر خواهد این سقلمه مرد  
 ۹۱۰ که هیئات قدر تو نشناختیم  
 ۱۲۱۵ که یاد کسان پیش من بد ممکن  
 ۱۰۰۶ که یارا مرو کاشنای توام  
 ۷۲۵ که یا رب برین بنده بخشایشی  
 ۱۲۸۱ که یارد بکنج سلامت نشست  
 ۹۲۴ که یکبار آخر برین رند مست  
 ۱۴۰۷ که یک لحظه صورت زبند امان  
 ۱۶۹ کی آنجا دگر هوشمندان روند  
 ۱۳۵۲ کی این شکر نعمت بجای آورم  
 ۱۳۳۳ کیت فهم کردی بشیب از فراز  
 قی  
 ۱۴۳۴ گدا چون کرم بیند و لطف و ناز  
 ۳۷۴ گدا را چو حاصل شود نان شام  
 ۱۱۵۸ گدا را کند یک درم سهم سیر

که صاحب نظر بود و درویش دوست ۹۷۸  
 که طبع نکو نامی اندیش داشت ۱۹۵  
 که عشق من ای خواجه بر خوی اوست ۸۱۴  
 که عیبم کند در تولای دوست ۸۶۱  
 که فردا بداور برد خسروی ۳۶۹  
 که فردا پشیمان بر آرد خروش ۱۲۳۹  
 که فردا در آن محفل نام و ننگ ۴۵۵  
 که فردا شود بر کهن میزبان ۹۱۲  
 که فعل فلان را ببايد بیان ۱۲۱۴  
 که فکرش بلیغس و رایش بلند ۱۰۵۰  
 که کافر ز پیکارش ایمن نشست ۱۲۲۶  
 که گر آفتابست يك ذره نیست ۸۲۶  
 که گر باز کوبد در کار زار ۵۴۰  
 که گر پارسا باشد و پاکرو ۴۳۷  
 که گر پالهنک از گفت در گسیخت ۱۱۲۶  
 که گر خاک شد سعدی اورا چه نم ۱۰۴۶  
 که گردد درویش بکین تودیش ۵۳۶  
 که گر زنده اش ماننی آن بی هنر ۱۳۴۹  
 که گر عالمست این و گروهی جهول ۸۹۷  
 که گروهی ببندد در کارزار ۵۰۷  
 که گر هر دو با هم سکاوند راز ۵۳۰  
 که گفت ار نه سلطان اشارت کند ۸۳۳  
 که گفت بجیحون در انداز تن ۱۳۷۱  
 که گلگونه خمر یا قوت فام ۹۳۳  
 که گویند بر گشته باد آن زمین ۱۷۷  
 که لشکر گشایان مغر شکاف ۵۳۲  
 که لعنت بر این نسل ناپاک باد ۹۵۷  
 که ما را در آن ورطه يك نفسی ۱۴۳۸  
 که مپسند چندین که با این پسر ۸۰۰  
 که مجرم بزرق زبان آوری ۲۳۶  
 که مدهوش این ناتوان پیکرند ۱۳۳۷  
 که مرد ار چه بر ساحلست ای رفیق ۳۳۴  
 که مرد ار چه دانا و صاحب دست ۱۳۳۸  
 که مرهم نهادم نه در خورد ریش ۱۳۵۲  
 که مسکین در اقلیم غربت بمرد ۲۵۶  
 که مملوک وی بودم اندر قدیم ۶۲۱



- ۳۳۳ گراز نهستی دیگری شد هلاک  
 ۱۰۱۵ گرازهستی حق خبرداشتی  
 ۱۰۷۸ گرافند بیک لقمه درروده پیچ  
 ۳۱۷ گرافند همی دوستی بامنت  
 ۱۰۳۳ گرامروز بودی خداوند جاه  
 ۱۱۱۹ گرامروز گفتار ما نشنوی  
 ۵۰۲ گراندیشه باشد زخصمت گزند  
 ۴۵۶ گرانصاف پرسی بداختر کسیست  
 ۴۸۸ گرانصاف پرسی نه نیکوست این  
 ۹۶۱ گرانصاف خواهی سگ حق شناس  
 ۵۱۱ گراویشدستی کند غم مدار  
 ۱۰۹۸ گراواتجادارت کند سر بر آر  
 ۱۴۴۳ گر او توبه بخشد بماند درست  
 ۶۷۸ گر او درخور حاجت خویش خواست  
 ۱۲۱۸ گر او راه دوزخ گرفت ازخسی  
 ۱۷۳ گر او را هرم دست خدمت بیست  
 ۵۶۳ گراو مهربد پیش آتش سجود  
 ۹۸۰ گر این پادشاهان گردنفر از  
 ۱۱۸۱ گر این دشمنان تقویت یافتند  
 ۸۸۶ گر این را بخواند که نگذارش  
 ۱۰۱۴ گر این مدعی دوست بشناختی  
 ۱۵۳ گر این هر دو درپادشه یافتی  
 ۷۷۸ گرت بار دیگر ببینم بتیغ  
 ۱۱۱۲ گرت بیخ اخلاص در بوم نیست  
 ۷۴۷ گرت جان بخواهد بلب مرنهی  
 ۸۸۳ گرت جاه باید مکن چون خسان  
 ۱۳۷۶ گرت چشم عقلست تدبیر گور  
 ۷۰۲ گرت خاک کپایان شوریده سر  
 ۵۳۵ گرت خویش دشمن شود دوستدار  
 ۱۰۳۵ گرت دردربای فضلست خیز  
 ۱۴۰۳ گرت دوست باید کزو بر خوری  
 ۱۰۹۵ گرت دیده بخشد خداوند امر  
 ۱۰۰۸ گرت رای باشد بحکم کرم  
 ۱۴۰۷ گرت رفت از اندازه بیرون بدی  
 ۱۰۵۴ گرت زندگانی نبشتست دیر  
 ۱۰۹۵ گرت صورت حال بد یا نکوست
- ۳۱۰۸ گداگر تواضع کند خوی اوست  
 ۷۳۹ گدایان از پادشاهی نفور  
 ۹۸۳ گدایان بی جامه شب کرده روز  
 ۵۷۹ گدایان بسی توهر گز قوی  
 ۱۳۳۱ گدایست تسبیح و ذکر و حضور  
 ۱۰۳۷ گدایی شنیدم که در تنگنای  
 ۵۷۰ گدایی که بر شیر نر زین نهد  
 ۸۵۸ گدایی که از پادشه خواست دخت  
 ۱۱۵۸ گدایی که بر خاطرش بند نیست  
 ۱۲۶۵ گذر کرد بقراط بروی سوار  
 ۱۳۰۸ گذرگاه قرآن و پندست گوش  
 ۱۳۷۵ گذشت آنچه در ناصوابی گذشت  
 ۱۲۴۸ گران باری از دست این خصم چیر  
 ۹۴۰ گرانی نظر کرد در کار او  
 ۱۱۴۹ گر آزاده ای بر زمین خسب وبس  
 ۱۳۷۲ گر آن بادپایان بر رفتند تیز  
 ۱۱۹ گر آن جمله را سعدی املا کند  
 ۸۹۸ گر آنرا جگر خون شد از سوز و درد  
 ۲۴ گر آنست منشور احسان اوست  
 ۱۰۲۸ گر آنی که دشمنت گوید مرنج  
 ۱۱۱۷ گر آوازه خواهی در اقلیم فاش  
 ۱۹۰ گر آید گنهکاری اندر پناه  
 ۱۴۲۳ گر آینه از آه گردد سیاه  
 ۸۴۹ گراز برج معنی پرد طیر او  
 ۶۱۰ گرازپا در آید نماند اسیر  
 ۱۱۶۸ گراز جاه و دولت بیفتد لثیم  
 ۱۰۱۸ گراز حاکمان سختت آید سخن  
 ۱۳۳۲ گراز حق نه توفیق خیری رسد  
 ۹۷۷ گراز خاک مردان سیوی کنند  
 ۱۴۴۷ گراز درگه ماشود نیز زد  
 ۱۴۱۶ گراز دست شد عمرت اندر بدی  
 ۷۹۱ گراز دلبری دل بتنگ آیدت  
 ۸۱۷ گراز دوست چشمت بر احسان اوست  
 ۱۲۶ گراز سعد زنگی مثل ماند یاد  
 ۱۰۴ گراز فتنه آید کسی در پناه  
 ۹۶۳ گراز ناخوشی کرد بر من خروش

۱۴۴۳	گرم ره‌نمایی رسیدم بخیر	۵۷۲	گرت عقل و رایست و تدبیر وهوش
۹۷۶	گرم عیب‌گوید بد اندیش من	۷۷۱	گرت عقل یارست از ایشان رمی
۹۴۰	گرو زهر برداشتی فی‌المثل	۸۱۷	گرت قربتی هست دربارگاه
۹۹۸	گروهی برانند ز اهل سخن	۵۱۹	گرت مملکت باید آراسته
۴۹۶	گروهی بر شمع آن روزگار	۱۳۰۱	گرت منع کردی دل حق نبوش
۳۱۲	گروهی برفتند ازان ظلم و عار	۹۲۳	گرت نهی منکر بر آید زدست
۳۱۲	گروهی بماندند مسکین و ریش	۱۴۳۰	گرت وحشت آمد ز تار یک جای
۱۰۶۷	گروهی پلنگ افکن پیل زور	۱۰۴۱	گرتستند و از گریه جوی روان
۱۰۴۱	گروهی سوی کوهساران شدند	۸۷۸	گرتستن گرفت از سر صدق و سوز
۷۵۰	گروهی علمدار عزلت نشین	۱۰۵۸	گرتش بر فریدون بدی تاختن
۱۴۳۰	گروهی فراوان طمع ظن برند	۱۲۷۹	گرتش حظ از اقبال بودی و بهر
۱۲۶۳	گروهی نشینند باخوش پسر	۱۱۲۴	گرتش دامن از چنگ شهوت رها
۵۶۴	گروه بر سر بند احسان مزین	۹۵۲	گرتش رحمت حق نه دریافتی
۹۴۹	گروه وقت یختن برابر زدی	۹۳۶	گرتش سخت گفتی سخنگوی سهل
۱۲۴۵	گریز از کفش دردها نهنگ	۴۳۹	گرتش سیرت خوب و زیبا بود
۱۶۰	گریزد رعیت ز بیدادگر	۴۷۳	گرتش آتش خشم دروی عظیم
۱۵۳	گزند کسانش نباید پسند	۱۴۰۴	گرتش در دست آن کینه توز
۴۱۷	گزیدند فرزانتگان دست فوت	۱۲۱۶	گرتش ز تمکین او کم نبود
۳۸۴	گزیری بجای در افتاده بود	۶۲۹	گرتش ز تو ناتوانتر بسیست
۹۰۶	گشادند برهم در فتنه باز	۸۷۹	گرتش قدم لاجرم باز پس
۸۵۴	گشاید دری بردل از واردات	۳۲۶	گرتش کز افتادگان نیستی
۱۴۰۸	گل آلوده‌ای راه مسجد گرفت	۴۵۵	گرتش که خربارش اکنون کشد
۹۹	گل آورد سمدی سوی بوستان	۱۳۳۲	گرتش که خود خدمتی کرده‌ای
۱۳۶۳	گلستان ما را طراوت گذشت	۸۸۵	گرتش که خود هستی از عیب پاک
۲۲	گلستان کند آتشی بر خلیل	۱۳۰۵	گرتش که دشمن بکوبی بسنگ
۱۳۶۴	گل سرخ رویم نگر زرناب	۳۱۴	گرتش که سالار کشور نیم
۸۱۳	گلی را که نه رنگ دارد نه بوی	۹۴۳	گرتش که سیم و زرت چیز نیست
۲۲۵	گمان بردمت ز بیک وهوشمند	۸۵۵	گرتش که مردانه‌ای در شنا
۳۶۷	گمانش خطا بود و تدبیر سست	۶۰۳	گرتشند حالی جوانمرد را
۸۸۳	گمان کی برد مردم هوشمند	۱۰۵۹	گرتش کمر بند جنگ آزمای
۱۴۳۳	گناه آید از بنده خاکسار	۲۶۸	گرتش عالم بمردی و زور
۸۹۳	گناه ببخش ای جهان آفرین	۱۴۳۵	گرم بر سرافند ز تو سایه‌ای
۲۵۳	گنه بود مرد ستمکاره را	۱۰۲۱	گرم پای ایمان نلغزد جای
۱۴۵۳	گنه عفو کرد آل یعقوب را	۷۶۱	گرم جرم بینی مکن عیب من
۹۰۲	گنهار اندیشناک از خدای	۱۴۵۱	گرم دست‌گیری بجایی رسم
۸۹۱	گنهار برگشته اختر ز دور	۶۶۷	گرم ره‌نمایی بدانجا که اوست

۱۱۳۲ مجال سخن تائینی مگوی  
 ۱۰۲۴ مجرد بمعنی نه عارف بدلق  
 ۵۷۵ مجرد رو و خانه پرداز باش  
 ۱۲۵۵ محاسن چو مردان نداری بدست  
 ۹۴۷ محالست اگر تیغ بر سر خورم  
 ۱۴۴۸ محالست اگر سر برین در نهی  
 ۱۴۷ محالست چون دوست دارد ترا  
 ۶ محالست سعدی که راه صفا  
 ۱۳۸۰ محقق چو بر مرده ریزد گلش  
 ۱۲۶۸ محقق همان بیند اندر ابل  
 ۴۵ محیطست علم ملک بر بسیط  
 ۲۶۳ مخالف خرش برد و سلطان خراج  
 ۱۴۱۱ مخسب ای گنه کرده خفته خیز  
 ۵۲۲ مخنت به از مرد شم شیرزن  
 ۴۴۸ مخنت که بیداد بر خود کند  
 ۸۲۰ مخورغم برای من ای پر خرد  
 ۱۱۵۵ مخور هول ابلیس تاجان دهد  
 ۴۸۷ مدام از پیرشانی روزگار  
 ۱۳۳۴ مدام این دو چون حاجبان بردند  
 ۱۰۵۵ مدامش بخون دست و خنجر خضاب  
 ۹۴۹ مدامش بروی آب چشم سبل  
 ۸۳۷ مدبر که قانون بد می نهی  
 ۱۲۲۱ مدبر پرده بر بار شوریده حال  
 ۳۹۹ مدبر پرده کس بهنگام جنگ  
 ۳۱۷ مده بوسه بردست من دوستوار  
 ۷۸۱ مده تا توانی درین جنگ پشت  
 ۱۲۷۳ مذهب کنندش که زرقست وریو  
 ۱۲۰۴ مرا امر معروف دامن گرفت  
 ۴۱۸ مرا باتو دانی سردوستیست  
 ۴۸۱ مرا بارغم بردل ریش نیست  
 ۶۷۲ مرا بار لطفش دو تا کرد پشت  
 ۲۷۴ مرا بارها در حضر دیده ای  
 ۵۵۵ مرا باشد از درد طفلان خبر  
 ۷۶۱ مرا با وجود توهستی نماند  
 ۸۶۲ مرا بر تلف حرص دانی چراست  
 ۱۳۶۳ مرا برف بارید بر پرزاع

۱۸۹ گنهکار را عذر نسیان بده  
 ۸۹۰ گنهکار و خود رای و شهوت پرست  
 ۱۲۶۱ گوا کرد بر خود خدا و رسول  
 ۷۶۸ گه آسوده در گوشه ای خر قه دوز  
 ۴۸۷ گه از دیدن عیش شیرین خلق  
 ۴۸۸ گه از کار آشفته بگریستی  
 ۴۸۷ گهش جنگ با عالم خیره کش  
 ۱۸۴ گهش میزند تا شود دردناک  
 ۹۵۰ گهی خار و خس در ره انداختی

## ل

۳۲۴ لب خشک مظلوم را گو بختند  
 ۱۹ لطیف کرم گستر کار ساز

## م

۳۵۴ میا داکه بر یکدگر سر کشند  
 ۹۹۱ میا داکه فردا بخون منش  
 ۷۲۹ میبخشای بر هر کجا ظالمی است  
 ۱۱۳۷ میرای برادر بفرمائش دست  
 ۷۹۲ میر تلخ عیشی ز روی ترش  
 ۱۱۳۷ میر طاعت نفس شهوت پرست  
 ۳۲۰ میر گفتمت پای مردم ز جای  
 ۸۷۰ مبین تابش مجلس افروزم  
 ۹۶۹ مبین در عبادت که پیر نندوست  
 ۱۲۵۸ مبین دلفریبش چو محور بهشت  
 ۱۴۳۳ مپندار از آن در که هرگز نیست  
 ۱۱۶۶ مپندار اگر سفته قارون شود  
 ۱۲۷۳ مپندار اگر شیروگر رویی  
 ۵۹۳ مپندار اگر طاعتی کرده ای  
 ۷۹۶ مپندار اگر روی عنان بر شکست  
 ۱۱۲۱ مپرور تن از مرد رای وهشی  
 ۱۰۷۹ مپندار جان پدر کین حمار  
 ۱۱۳۴ مپندار چون سر که خود خورم  
 ۳۹۷ مپندار دلها بداغ تو ریش  
 ۸۵۹ مپندار کو در چنان مجلسی  
 ۱۴۱۴ متابید روی از گدایان خیل  
 ۵۱۸ مترس از جوانان شم شیرزن  
 ۸۴۴ مترس از محبت که خاکت کند

- ۹۴۷ مرا گرچه همسلطنت بود ونیش  
 ۸۲۰ مرا گریه آمد ز تیمار جفت  
 ۲۷۵ مرا گله بانی بعقلست و رای  
 ۱۳۳۴ مرا لفظ شیرین خواننده داد  
 ۱۳۶۵ مرا می بیاید چو طفلان گریست  
 ۶۵۸ مرا نام باید در اقلیم فاش  
 ۱۳۳۹ مرا نیز بانقش این بت خوشست  
 ۹۰۸ مرا نیز چو گان لعبست و گوی  
 ۸۶۱ مرا همچنان دور بودم که سوخت  
 ۲۴۰ مرا همچنین جمع شمرنگ بود  
 ۲۳۹ مرا همچنین چهره گلفام بود  
 ۲۳۳ مرا همچنین نام نیکست لیک  
 ۱۳۷۳ مرا هم چو تو خواب خوش در سرست  
 ۲۶۱ مرا هم ز صد گونه آز و هواست  
 ۸۱۹ مرا یک دم بود برداشتند  
 ۱۰۶۰ مرا یکدم از دست نکداشتی  
 ۱۱۱۵ مرا یکی که چندین ورع مینمود  
 ۱۲۱۸ مرا استاد را گفتم ای پر خرد  
 ۲۹۰ مرا اورا چو دیدم سر از خواب مست  
 ۶۷۳ مرا و را رسد گر گواهی دهند  
 ۴۱۴ مرو با سر درشته باردگر  
 ۱۱۶۷ مروت زمینست و سرمایه زرع  
 ۱۵۸ مروت نباشد بدی با کسی  
 ۲۶۳ مروت نباشد بر افتاده زور  
 ۶۲۷ مروت نباشد که این مورد ریش  
 ۶۷۶ مروت نینم رهایی ز بند  
 ۶۵۸ مروت ندیدم در آیین خویش  
 ۱۱۴۰ مرو دربی هر چه دل خواهدت  
 ۲۰ مرو را رسد کبریا و منی  
 ۱۴۰۸ مرو ز بر بارگنه ای پسر  
 ۱۴۱۳ مریدان بقوت ز طفلان کمند  
 ۹۷۲ مریدی به شیخ این سخن نقل کرد  
 ۱۲۱۳ مریز آب روی برادر بکوی  
 ۱۰۳۶ مریزای حکیم آستینهای در  
 ۱۳۳۰ مزاجت تر و خشک و گرمست و سرد  
 ۵۰۶ مزن با سپاهی ز خود بیشتر  
 ۶۴۷ مرا بوسه گفتا بتصحیف ده  
 ۱۰۲۴ مرا به شد آن زخم و برخاست بیم  
 ۴۶۵ مرا پنج روزی دگر مانده گیر  
 ۲۲۹ مرا تاقیامت نگیرد بدوست  
 ۱۳۶۴ مرا تکیه جان پدر بر عصاست  
 ۷۸۰ مرا توبه فرمایی ای خود پرست  
 ۱۱۷۴ مرا جان بمهرش در آمیختست  
 ۸۴۱ مرا چند روز این پسر دل فریفت  
 ۸۶۲ مرا چند گویی که در خورد خویش  
 ۲۲۶ مرا چون بود دامن از جرم پاک  
 ۸۵۹ مرا چون خلیل آتشی در دلست  
 ۱۱۳۳ مرا حاجبی شانه عاج داد  
 ۱۴۰۱ مرا خود چه باشد زبان آوری  
 ۸۱۱ مرا خود دلی در دمن دست ریش  
 ۷۵۹ مرا خود ز سر نیست چندان خبر  
 ۷۶۲ مرا خود کشد تیر آن چشم مست  
 ۱۴۰۱ مرا خود مبین ای عجب در میان  
 ۱۰۵۵ مرا در سپاهان یکی یار بود  
 ۱۲۱۷ مرا در نظامیه ادرار بود  
 ۲۳۸ مرا دستگاه جوانی برفت  
 ۵۸۰ مرا دستگاهی که پیر امنست  
 ۲۹۰ مرا راحت از زندگی دوش بود  
 ۱۴۰۹ مرا رقتی در دل آمد برین  
 ۲۸۷ مرا شاید انگشتی بی نگین  
 ۱۴۳۵ مرا شرمساری ز روی توبس  
 ۵۸۵ مرا شیخ دانای مرشد شهاب  
 ۱۰۹۴ مرا صورتی بر نیاید ز دست  
 ۱۰۱ مرا طبع ازین نوع خواهان نبود  
 ۵۰۴ مراعات دشمن چنان کن که دوست  
 ۱۵۸ مراعات دهقان کن از بهر خویش  
 ۱۲۰۵ مرا عمرها دل ز کف رفته بود  
 ۱۳۶۳ مرا غله تنگ اندر آمد درو  
 ۹۱۶ مرا کس نخواهد خریدن بهیچ  
 ۱۲۶۹ مرا کین سخنهاست مجلس فروز  
 ۱۳۴۰ مرا گز بگیری با نصاب و داد  
 ۸۷ مرا گرتهی بود از آن قند دست

۱۱۶۱	مکن خانه در راه سهل ای غلام	۳۹۹	مزن بانگ بر شیر مردان درشت
۹۴۳	مکن خواجه بر خویشتن کار سخت	۶۲۹	مزن برس ناتوان دست زور
۱۰۳۹	مکن خیره بر زیر دستان سعم	۵۰۵	مزن تا توانی برابر و گره
۱۴۱۰	مکن دامن از گرد زلت بشوی	۱۴۳۵	مسلط مکن چون منی بر سرم
۱۱۴۳	مکن رحم بر گاو بسیار خوار	۱۳۶۴	مسلم جوان راست بر پای جست
۷۳۲	مکن روی بر مردم ای زن ترش	۵۹۶	مسلم کسی را بود روزه داشت
۱۰۹۷	مکن سعدیا دیده بر دست کس	۷۰۶	مسوزان درخت گل اندر خریف
۱۳۹۲	مکن شادمانی بمرگ کسی	۵۸۴	مشایخ همه شب دعا خوانده اند
۱۶۶	مکن صبر بر عامل ظلم دوست	۳۰۰	مشقت نیرزد جهان داشتن
۱۳۷۸	مکن عمر ضایع با فسوس و حیف	۵۵۷	مشوتا توانی ز رحمت بری
۱۲۰۰	مکن عیب خلق ای خردمند فاش	۱۲۶۹	معانیست در زیر حرف سیاه
۸۴۸	مکن عیب درویش مدهوش مست	۱۰۶۱	مع القمه چندی بی بودم مقیم
۱۳۰۷	مکن گردن از شکر منعم مپیچ	۹۱۱	معرف بدلداری آمد برش
۱۰۹۹	مکن گفتنت مردی خویش فاش	۱۳۰۱	معلم نیاموختت علم و رای
۸۷۱	مکن گریه بر گور مقتول دوست	۱۳۴۴	مغان تبه کار ناشسته روی
۱۳۲۲	مکن ناله از بی نوایی بسی	۱۳۳۸	مغانرا خیر کرد پیران دیر
۱۱۳۸	مگر از تنعم شکیبیا شوی	۱۴۴۴	منی در بروی از جهان بسته بود
۱۲۰۲	مگر باز دانی نشیب از فراز	۱۳۳۶	منی را که با من سروکار بود
۶۷۱	مگر بر تو نام آوری حمله کرد	۵۸۵	مقالات مردان بمردی شنو
۴۷۹	مگر بر زبانش حقی رفته بود	۱۳۵۶	مقامی بهایی گرت ره دهند
۴۵	مگر بویی از عشق مست کند	۳۵۶	مقرر شد آن مملکت بر دوشاه
۷۷۹	مگر پیش دشمن بگویند و دوست	۱۳۱	مقیمش در انصاف و تقوی بدار
۵۵۱	مگردان غریب از درد بی نصیب	۱۶۶	مکافات مودی بمالش مکن
۱۳۹۲	مگر در دل دوست رحم آیدم	۹۶۰	مکن با بدان نیکی ای نیک بخت
۸۱۱	مگر در سرت شور لیلی نماند	۱۴۱۳	مکن با فرومایه مردم نشست
۳۹۶	مگر دشمن خاندان خودی	۷۵۹	مکن با من ناشکیبا عتیب
۲۷۰	مگر دشمنست اینکه آمد بجنگ	۱۳۵۰	مکش بچه مار مردم گزای
۱۳۷۳	مگر دل نهادی بمردن ز پس	۱۲۵۹	مکن بد بفرزند مردم نگاه
۸۳۱	مگر دیده باشی که در باغ و راغ	۶۳۱	مکن بد که بدبینی از یار نیک
۱۳۱۸	مگر رنج سر ما برو بس نبود	۳۷۱	مکن پنجه از ناتوانان بدار
۴۹۰	مگر روزگاری هوس راندمی	۱۱۸۵	مکن پیش دیوار غیبت بسی
۷۳۷	مگو شاید این مار کشتن بچوب	۱۵۱	مکن تا توانی دل خویش ریش
۴۴۴	مگر کان فرمایه زشت کیش	۱۲۵۲	مکن تکیه بر دستگاهی که هست
۱۳۴۲	مگر کرده بودم گناه عظیم	۴۹۳	مکن تکیه بر ملک و جاه و حشم
۴۴۳	مگر کین سیه نامه بی صفا	۱۴۱۶	مکن جان من تخم دین ورزوداد
۱۲۸۳	مگر لکنتی بودش اندر زبان	۴۰۰	مکن جور بر خردکان ای پس

- ۷۱۹ ملك زین حکایت چنان برشکفت  
 ۹۷۷ ملك صالح از پادشاهان شام  
 ۳۱۳ ملك نوبتی گفتش ای نهك بخت  
 ۱۱۴ ملوك اردنکو نامی اندوختند  
 ۶۵۷ من آن باد رفتار دلدل شتاب  
 ۱۴۳۹ من آن ذره ام در هوای تو بیست  
 ۱۳۷۵ من آن روز بر کدم از عمر امید  
 ۱۳۷۰ من آن روز را قدر نشناختم  
 ۲۲۸ من آن ساعت انگاشتم دشمنش  
 ۹۸۴ من آن کس نیم کز غرور حشم  
 ۵۵۴ من آنکه سر تاجور داشتم  
 ۱۴۵۰ من آنم ز پای اندر افتاده پیر  
 ۶۲۳ من آنم که آن روزم از در براند  
 ۱۰۶۶ من آنم که چون حمله آوردمی  
 ۱۰۷۵ من آنم که در شیوه طعن و ضرب  
 ۲۷۲ من آنم که اسبان شه پرورم  
 ۱۲۸۷ من ار حق پرستم و گر خودنمای  
 ۱۲۲۷ من ار نام مردم بزشتی برم  
 ۴۸۵ من از بی زبانی ندارم غمی  
 ۳۳۵ من از بی نوایی نیم روی زرد  
 ۶۵۴ من از حاتم آن اسب تازی نژاد  
 ۱۳۴۴ من از غصه رنجور و از خواب مست  
 ۱۳۸۳ من از کرم برکنده بودم بزور  
 ۹۸۴ من امروز کردم در صلح باز  
 ۸۱۶ من اندر قفای ملك تاختم  
 ۴۳۷ من او را نه عمر ابد خواستم  
 ۸۶۶ من اول که این کار سرداشتم  
 ۷۵۷ من اینک دم دوستی می زنم  
 ۲۱۶ من این گفتم اکنون ملکر است رای  
 ۹۵۱ منت بنده خوب نیکو سیر  
 ۵۶۳ منش داده صد ساله روزی و جان  
 ۳۳۶ منغض بود عیش آن تندرست  
 ۶۴۴ من و چند صلوك صحرا نورد  
 ۱۱۱۲ منه آبروی ریا را محل  
 ۴۳۳ منه بر جهان دل که بیگانه ای است  
 ۱۱۰۱ منه جان من آب زر بر پیشین  
 ۱۱۲۹ مگر می نبینی که ددرا و دام  
 ۲۱۵ مگر نعمت شه فراموش کنم  
 ۱۳۱۹ مگر نیک بختت فراموش شد  
 ۸۴۶ مکس پیش شوریده دل پر نزد  
 ۱۰۰۰ مکس را تو چون فهم کردی خروش  
 ۷۵۶ مکس وار از پیش شکر بجهور  
 ۱۱۹۰ مگو آن که گر برملا او فتند  
 ۱۳۹ مگو پای عزت بر افلاک نه  
 ۱۰۳۶ مگو تا بگویند شکر هزار  
 ۳۴۱ مگو تندرست رنجور دار  
 ۳۷۲ مگو جاهی از سلطنت بیش نیست  
 ۵۴۱ مگو دشمن تیغ زن بردست  
 ۷۵۷ مگو زین در بار که سربتاب  
 ۴۷۷ مگو شهد شیرین شکر فایقت  
 ۱۴۱۰ مگو مرغ دولت ز قیدم بجست  
 ۷۳۸ مگو ملك را این مدبر بست  
 ۱۱۹۰ مگوی آنچه طاقت نداری شود  
 ۱۲۶۶ مگوی ار بنالم که معذور نیست  
 ۱۱۹۱ و ۱۱۳۲ مگوی و منه تا توانی قدم  
 ۳۶۰ ملازم بدلداری خاص و عام  
 ۷۴۳ ملامت کشانند مستان یار  
 ۵۷۴ ملامت کنی گفتش ای باد دست  
 ۲۰۰ ملك بادل خویش درگفت و گو  
 ۲۳۵ ملك درسخن گفتش خیره ماند  
 ۲۲۱ ملك دردل این راز پوشیده داشت  
 ۶۷۰ ملك در میان دو ابروی مرد  
 ۵۱۶ ملك را بود بر عدو دست چیر  
 ۲۱۸ ملك را چنان گرم کرد این خیر  
 ۹۹۱ ملك را چو گفت وی آمد بگوش  
 ۴۵۱ ملك را درشت آمد از وی جواب  
 ۲۷۲ ملك را دل رفته آمد بجای  
 ۲۰۸ ملکرا دو خورشید طلعت غلام  
 ۲۲۴ ملك را گمان بدی راست شد  
 ۱۹۸ ملك را همین ملك پیرایه بس  
 ۱۳۰۷ ملك را یکی عطسه آمد ز دود  
 ۱۳۰۵ ملك زاده ای زاسب ادهم فتاد

۸۳۹ نبودش ز تشنح یاران خیر  
 ۳۲۸ نبودی بجز آه بیوه زنی  
 ۱۱۰ نبینی در ایام او رنجهای  
 ۸۵۱ نبینی شتر بر حدای عرب  
 ۱۱۹۷ نبینی که آتش زبانت و بس  
 ۱۰۳۵ نبینی که از خاک افتاده خوار  
 ۸۱۸ نبینی که جایی که بر خاست گرد  
 ۱۳۳۷ نبینی که چشمانش از کهر باست  
 ۳۲۱ نبینی که چون با هم آیند مور  
 ۴۶۱ نبینی که چون کارد بر سر بود  
 ۹۶۴ نبینی که در کرخ تربت بسست  
 ۹۹۲ نبینی که در معرض تیغ و تیر  
 ۲۳۸ نبینی که درویش بی دستگاه  
 ۳۳۲ نبینی که سختی بغایت رسید  
 ۸۴۲ نرسید باری بخلق خوشم  
 ۳۱۱۴۹ نپوشید و بوسید دست و زمین  
 ۱۰۹۶ نپندارم از بنده دم در کشد  
 ۳۸۹ نپندارم ای در خزان کشته جو  
 ۱۴۰۵ نپندارم این زشت نامی نکوست  
 ۷۷۸ نپندارم این کام حاصل کنی  
 ۶۰۴ نپندارم مال مردم خوری  
 ۹۹۵ نپنداری ای دیده روشنم  
 ۱۱۵۷ نپنداری این قول معقول نیست  
 ۵۲۰ نتابد سگ صید روی از پلنگ  
 ۵۳۴ نترسد که دورانش بندی کند  
 ۶۱۲ نترسد که نعمت بمسکین دهد  
 ۱۲۱۹ نترسد همی ز آه و فریاد خلق  
 ۳۹۹ نترسی که پاک اندرونی شبی  
 ۱۲۳۵ نخواهد ترا زنده آن خود پرست  
 ۳۳۵ نخواهد که بیند خردمند ریش  
 ۹۷۱ نخواهم در این وصف از این پیش گفت  
 ۵۴۴ و ۲۸۱ نخواهی که باشد دل دردمند  
 ۵۴۸ نخواهی که باشی پراکنده دل  
 ۱۴۱۶ نخواهی که باشی چنین تیره روز  
 ۱۲۰۱ نخواهی که باشی چو دلف روی ریش  
 ۵۲۰ نخواهی که ضایع کنی روزگار

۵۴۱ منه در میان راز با هر کسی  
 ۴۸۲ منه دل برین دولت پنجروز  
 ۱۳۸۱ منه دل برین سالخورده مکان  
 ۱۲۸۶ منه عیب خلق ای خردمند پیش  
 ۱۴۴۸ مؤذن گریبان گرفتش که هین  
 ۳۱۹ مها زور مندی مکن بر کهان  
 ۸۷۶ مه عابدان گفت روزی بمرد  
 ۱۴۴۶ مهمی که در پیش دارم بر آر  
 ۳۸ مهیا کند روزی مار و مور  
 ۱۰۴۵ مهی بایدت لطف کن کان مهان  
 ۱۳۳۹ مهین برهنه را ستودم بلند  
 ۲۲۰ میازار پرورده خویشتن  
 ۳۵۰ میازار عامی بیک خردله  
 ۶۲۸ میازار موری که دانه کشت  
 ۱۱۴۵ میان بست مسکین و شد بر درخت  
 ۱۲۱۲ میان بست وبی اختیارش بدوش  
 ۵۳۰ میان دو بدخواه کوتاه دست  
 ۱۲۳۳ میان دوتن جنگ چون آتشت  
 ۱۳۸۹ میان دوتن دشمنی بود و جنگ  
 ۱۲۳۸ میان دو کس آتش افروختن  
 ۵۱۱ میان دو لشکر چو یک روزه راه  
 ۸۰۷ میان دو عزماده وصلت فتاد  
 ۱۳۹۶ میسر نبودش کزو عالمی  
 ۷۵۳ می صرف وحدت کسی نوش کرد  
 ۹۱۳ میفر از گردن بدستار و ریش  
 ۹۳۲ می لاله گون از بط سرنگون  
 ۳۲۳ مهنداز در پای کار کسی

## ن

۹۳۹ نباتی میان بسته چون نیشکر  
 ۴۸۳ نباید برسمی بد آیین نهاد  
 ۱۱۸۳ نباید سخن گفت ناساخته  
 ۱۱۹۱ نباید که بسیار بازی کنی  
 ۶۶۸ نباید که چون صبح گردد سفید  
 ۶۲۹ نبخشود بر حال پروانه شمع  
 ۴۰۶ نبردند پیشش مهمات کس  
 ۹۳۰ نبود از ندیمان گردن فراز

- ۳۰۷ ندانی که غله بر داشتن  
 ۷۰۱ ندرد چو گل جامه از دست خار  
 ۲۰۷ ندید آن خردمند را رخنه‌ای  
 ۱۰۰۷ ندیدم بمردانگی چون تو کس  
 ۹۶۲ ندیدم چنین پیچ بر پیچ کس  
 ۲۵۱ ندیدم چنین دیو زیر فلک  
 ۱۰۵ ندیدم چنین ملک و گنج و سریر  
 ۹۷۵ ندیدم چنین نهک پندار کس  
 ۸۰۱ ندیدم درین مدت از شوی من  
 ۱۲۳۸ ندیدم زغما ز سر گشته تر  
 ۱۹۸ ندیدم کسی سرگران از شراب  
 ۱۰۵۶ ندیدم که روزی که ترکش نیست  
 ۶۴۳ ندیدی که در راه بایند گیش  
 ۴۰۵ ندیمی زمین ملک بوسه داد  
 ۱۲۴ نرفت از جهان سعدزنگی بدرد  
 ۱۹۸ نرفتم درین مملکت منزلی  
 ۸۷۰ نرفته ز شب همچنان بهره‌ای  
 ۱۲۶۹ نرنجم ز خصمان اگر بر طپند  
 ۱۰۳۲ نرنجید ازو حیدر نامجوی  
 ۸۴۴ نروید نبات از حبوب درست  
 ۱۴۲۸ نریزد خدا آبروی کسی  
 ۱۰۵۷ نزد تارک جنگجویی بخش  
 ۱۳۰۴ نزیبید ترا با چنین سروری  
 ۱۳۶۱ نزیبید مرا با جوانان چمید  
 ۷۴۹ نشاید بدارو دوا کردشان  
 ۱۱۰۳ نشاید بدسغان شدن در بهشت  
 ۲۱۵ نشاید چنین خیره روی تباه  
 ۱۰۱۳ نشاید ز دشمن خطا در گذاشت  
 ۱۲۸۶ نشاید که با کس درشتی کنی  
 ۱۲۵۷ نشاید هوس باختن با گلی  
 ۱۳۶۷ نشاط آنکه از من رمیدن گرفت  
 ۱۳۶۷ نشاط جوانی زیران مجوی  
 ۹۹۴ نشان سگ از پیش و از پس ندید  
 ۷۶۶ نشد گم که روی از خلاق بتافت  
 ۱۴۱۷ نشست از خجالت عرق کرده روی  
 ۱۳۸۱ نشستی بجای دگر کس بسی  
 ۱۲۳۷ نخواهی که مردم بصدق و نیاز  
 ۴۹۴ نخواهی که مملکت بر آید بهم  
 ۳۵۲ نخواهی که نفرین کنند از پست  
 ۶۰۱ نخورد از عبادت بر آن بی‌خرد  
 ۷۰۶ نخوردی که خاطر بر آسایدش  
 ۱۱۲۵ نخست آدمی سهرتی پیشه کن  
 ۱۳۳۲ نخست او ارادت بدل در نهاد  
 ۷۴ نخستین ابوبکر پیر مرید  
 ۳۹۸ نخفست مظلوم از آتش بترس  
 ۷۵۳ ندانند صاحب‌دلان دل بی‌بوست  
 ۱۲۸۹ ندارد بصد نکته نغز گوش  
 ۱۱۹۹ ندارد کسی با تو ناگفته کار  
 ۱۱۲۷ ندارند تن پروران آگهی  
 ۷۷۰ ندارند چشم از خلاق پسند  
 ۱۱۶۰ نداری بحمداله آن دسترس  
 ۱۳۱۴ نداند کسی قدر روز خوشی  
 ۱۰۵۱ نداند که ما را سرچنگ نیست  
 ۱۰۹۰ ندانست از آن دانه برخوردارش  
 ۸۹۸ ندانست در بارگاه غنی  
 ۱۰۳۷ ندانست درویش بیچاره کوست  
 ۵۳۸ ندانست سالار خود را سپاس  
 ۱۱۶۵ ندانست قارون نعمت پرست  
 ۵۶۸ ندانسه از دفتر دین الف  
 ۸۷۸ ندانستی ای کودک خود پسند  
 ۲۳۰ ندانم کجا دیده‌ام در کتاب  
 ۸۱ ندانم کدامین سخن گویمت  
 ۴۶۶ ندانم که چون خسبند دیدگان  
 ۶۶۰ ندانم که گفت این حکایت بمن  
 ۵۵۳ ندانی چه بودش فرومانده سخت  
 ۱۱۰۱ ندانی که بابای کوهی چه گفت  
 ۹۰۳ ندانی که بالا مقام تو نیست  
 ۶۹۷ ندانی که چون راه بردم بدوست  
 ۱۲۵۳ ندانی که سعدی مراد از چه یافت  
 ۸۵۴ ندانی که شوریده حالان مست  
 ۱۴۰۳ ندانی که کمتر نهاد دوست پای  
 ۵۱۲ ندانی که دشمن چو یک روزه راند



- ۸۳۰ نكفتند حرفی زبان آوران  
 ۱۱۳۷ نكغی که قبله است خاک حجاز  
 ۱۳۴ نكجدرمهای شه درقیاس  
 ۱۴۵۰ نكویم بزرگی و جاهم ببخش  
 ۱۱۱۰ نكویم تواند رسیدن بدوست  
 ۲۵۰ نكویم چو جنگ آوری پای دار  
 ۱۳۱۳ نكویم دد و دام و مورو سمك  
 ۵۲۸ نكویم ز جنگ بد اندیش ترس  
 ۸۴۹ نكویم سماع ای برادر که چیست  
 ۳۱۵ نكویم فضیلت نهم بر کسی  
 ۷۴۵ نكویم که بر آب قادر نیند  
 ۹۶۰ نكویم مراعات مردم مکن  
 ۱۳۰۳ نكون کرده ایشان سراز بهر خور  
 ۸۹۴ نكون مانده از شرمساری سرش  
 ۲۷۳ نكهیان مرعی بخندید و گفت  
 ۱۱۵۹ و ۳۷۶ نكهیانی ملك و دولت بلاست  
 ۵۳۷ نكه دارد آن شوخ در کیسه در  
 ۱۲۵۳ نكه دار از آموزگار بدش  
 ۸۲۲ نكه دارد از تاب آتش خلیل  
 ۶۲۳ نكه کرد باز آسمان سوی من  
 ۱۳۹۵ نكه دار فرصت که عالم دمیست  
 ۱۳۰ نكه دار یا رب بلطف خودش  
 ۱۱۹۸ نكه داشت برطاق بستان سرای  
 ۳۳۴ نكه کرد رنجیده درمن فقیه  
 ۶۸۵ نكه کرد سلطان عالی محل  
 ۲۹۲ نكه کرد شوریده از خواب و گفت  
 ۹۹۹ نكه کرد شیخ از سراعبار  
 ۹۰۳ نكه کرد قاضی درو تیز تیز  
 ۸۱۶ نكه کرد گای دلبریچ پیچ  
 ۱۳۴۷ نكه کردم از زیر تخت و زیر  
 ۷۸۷ نكه کرد و محراب و قندیل دید  
 ۶۲۶ نكه کرد و موری در آن غله دید  
 ۱۳۱۹ نكه کن چو سلطان بغفلت بنخت  
 ۸۵۹ نكه کن که پروانه سوزناك  
 ۱۰۲۹ نكبرد خردمند روشن ضمیر  
 ۴۹۹ نكین خصلتی دارد ای نیکبخت
- ۳۶۹ نصیحت بجایست اگر بشنوی  
 ۶۱۱ نصیحت شنو مردم دور بین  
 ۱۴۸ نصیحت کسی سودمند آیدش  
 ۴۰۳ نصیحت که خالی بود از غرض  
 ۹۲۹ نصیحتگر آمد بایوان شاه  
 ۸۴۱ نصیحتگری لومش آغاز کرد  
 ۱۴۰۳ نظر دوست نادر کند سوی دوست  
 ۲۲۲ نظر کرد پوشیده در کارمرو  
 ۷۷۷ نظر کردی آن دوست دروی نهفت  
 ۲۰۳ نظر کن چو سوفار داری بدست  
 ۲۵۴ نظر کن در احوال زندانیان  
 ۵۶۰ نعم گفت و برجست و برداشت گام  
 ۱۲۹۱ نفس می نیارم زد از شکر دوست  
 ۱۲۶۸ نقابوست هر سطر من زین کتیب  
 ۹۱۹ نقیب از پیش رفت و هر سودوید  
 ۱۰۸۶ نکردند در دست من اختیار  
 ۲۸۸ نکردند رغبت هنر پروران  
 ۱۷۰ نکوبایدت نام نیکی قبول  
 ۱۷۲ نکو دار ضیف و مسافر عزیز  
 ۶۶۴ نکو روی و دانا و شیرین زبان  
 ۱۳۲۴ نکو سیرت بی تکلف برون ح  
 ۲۰۵ نکو سیرتش دید و روشن قیاس  
 ۱۱۰۸ نکو سیرتی بی تکلف برون  
 ۱۶۵ نکو کار پرور نبیند بدی  
 ۳۷۹ نکو کار مردم نباشد بدش  
 ۱۲۸۸ نکو کاری از مردم نیک رای  
 ۱۳۶۵ نکو گفت لقمان که نازیبستن  
 ۲۴۵ نکو نام را جاه و تشریف و مال  
 ۱۴۲۴ نکونام راکس نگیرد اسیر  
 ۱۲۸۳ نکو نام و صاحبدل و حق پرست  
 ۴۳۳ نکویی کن امسال چون ده تر است  
 ۹۵۹ نکویی و رحمت بجای خودست  
 ۱۲۶۷ نکا، نده را خود همین نقش بود  
 ۱۱۵۵ نگارنده كودك اندر شكم  
 ۱۳۲۸ نگر تا قضا از کجا سیر کرد  
 ۱۰۴۷ نگر تا گلستان معنی شکفت

۷۴۷ نه اندیشه از کسی که رسوا شوی  
 ۴۲۳ نه اندیشه از کسی نه حاجت بهیچ  
 ۵۸۰ نه ایشان نخستین نگه داشتند  
 ۶۳۴ نه این ریسمان میبرد بامنش  
 ۴۹۱ نه اینست حال دهن زیر گل  
 ۱۲۶۷ نه این نقش دل میر باید زدست  
 ۳۳۳ نه باران همی بار داز آسمان  
 ۴۲ نه براج ذاتش پرد مرغ وهم  
 ۴۱۵ نه بر باد رفعی سحرگاه وشام  
 ۴۲۷ نه بعد از تو شاهان دیگر برند  
 ۸۴۷ نه بم داند آشفته سامان نه زیر  
 ۲۵۱ نه بی حکم شرع آب خوردن خطاست  
 ۱۲۲۰ نه بیداد از بهره مند آیدم  
 ۶۳۸ نه به گانه تیمار خوردش نه دوست  
 ۸۸۹ نه پای جویبندگان راست رو  
 ۷۵۸ نه پروانه جان داد در پای دوست  
 ۹۷۰ نه پرهیز گار و نه دانشورند  
 ۴۸۳ نه پیش از تو بیش از تو اندوختند  
 ۴۲۶ نه پیش از تو گردنکشان داشتند  
 ۱۳۷۷ نه پیوسته باشد روان در بدن  
 ۱۱۷۵ نه پیوسته ز رخوشه تردهد  
 ۲۷۳ نه تدبیر محمود و رای نکوست  
 ۷۴۱ نه تلخست صبوری که بر یاد اوست  
 ۴۶۲ نه تنها منت گفتم ای شهریار  
 ۱۳۹۴ نه چندان نشیند برین چهره خاک  
 ۱۳۹۷ نه چون خواهی آمد بشیر از در  
 ۱۲۵۸ نه چون کودک پیچ بر پیچ شنگ  
 ۵۷۳ نه چون ممسکن دست بر زر گرفت  
 ۱۲۰۸ نه خصمی که با او نیایی به داد  
 ۹۵۵ نه خوابش گرفتی شبان یک نفس  
 ۸۶۰ نه خود را به آتش بخود می زنم  
 ۱۳۲۷ نه خود می رود هر که جو یای اوست  
 ۵۵۲ نه خواهنده ای بر در دیگران  
 ۱۰۷۷ نه دانا بسی از اجل جان ببرد  
 ۱۲۹۳ نه در ابتدا بودی آب منی  
 ۵۹۸ نه در خورد سرمایه کردی کم

۱۲۰۶ نماند از جوانان کسی دستگیر  
 ۸۱۶ نماند از وشاقان گردن فراز  
 ۷۱ نماند بعصیان کسی در گرو  
 ۴۶۵ نماند ستمکار بد روزگار  
 ۱۰۷۳ نمد پوشی آمد بجنکشی فراز  
 ۱۸۶ نمرد آن که ماند پس از وی بجای  
 ۱۰۶۲ نمک ریش دیرینه ام تازه کرد  
 ۷۸۰ نمی بینم از خاک کویش گریز  
 ۱۴۳۶ نمی تازد این نفس سرکش چنان  
 ۳۰۱ نمی ترسی ای گرگ ناقص خرد  
 ۸۰۴ نمی خواستم تند رستی خویش  
 ۹۶ ننازم بسر مایه فضل خویش  
 ۵۱۵ نواحی ملک از کف بد سگال  
 ۱۲۵۱ نو آموز را ذکر و تحسین وزه  
 ۵۳۸ نو آموز را ریسمان کن دراز  
 ۱۸۳ نویسنده را گریستون عمل  
 ۶۶۵ نهادش سحر بوسه بردست و پای  
 ۷۰۹ نهاده پدر چنگک در نای خویش  
 ۹۵۵ نهادی پریشان و طبیعی درشت  
 ۱۴۲۹ نهالی بسی سال گردد درخت  
 ۱۰۹۱ نه آبتن در بود هر صدف  
 ۱۳۲۶ نه آخر در امکان تقدیر هست  
 ۶۲۲ نه آن تندروست بازارگان  
 ۳۴۵ نه آن شوکت پادشایی بماند  
 ۸۶۱ نه آن می کند یار در شاهدی  
 ۱۰۳۰ نه آیین عقلست و رای و خرد  
 ۳۹۹ نه ابلیس بد کرد و نیکی ندید  
 ۱۴۰۲ نه ابلیس در حق ما طعنه زد  
 ۴۶ نه ادراک در کنه ذاتش رسد  
 ۲۶۰ نه از بهر آن می سفانم خراج  
 ۱۲۸۱ نه از جور مردم رهد زشت روی  
 ۴۵۳ نه از جهل می بشکنم پای خر  
 ۸۰۳ نه از درد دل های ریشش خبر  
 ۶۷ نه از لات و عزی بر آورد گرد  
 ۵۸۸ نه از مشتری کا ز دحام مگس  
 ۱۱۶۲ نه از معرفت باشد و عقل و رای

- نه گرد اندر آن بقعه دیدم نه خاک ۸۷۸  
 نه گردست گیری کنی خرمم ۴۸۱  
 نه گردن کشان را بگیرد بفور ۷  
 نه گریان ودر مانده بودی و خرد ۱۲۹۹  
 نه گفت اندرو کار کردی نه چوب ۹۵۰  
 نه گیتی پس از جنش آرام یافت ۱۱۷۶  
 نه لایق بود عشق با دلبری ۴۳۳  
 نه م باب توبهست وراه صواب ۹۱  
 نه مردم همین استخوانند و پوست ۷۷۲  
 نه مردیست دشمن در اسباب جنگ ۵۲۷  
 نه مستظهرست آن به اعمال خویش ۸۸۶  
 نه مستغنی از طاعتش پشت کس ۳۰  
 نه مسواک در روزه گفتی خطاست ۱۲۲۴  
 نه مطرب که آواز پای ستور ۸۴۵  
 نه من سر ز حکمت بدر میبرم ۱۴۴۱  
 نه من صورت خویش خود کرده ام ۱۴۴۲  
 نه منعم بمال از کسی بهترست ۹۱۶  
 نه من کردم از دست جورت نفیر ۴۶۲  
 نه مویی ز ابریشمی کمتر است ۳۲۲  
 نه نیروی دستش نه رفتار پای ۱۳۳۷  
 نه نیروی صبرو نه جای ستیز ۷۵۷  
 نه هامون و دریا و کوه و فلك ۸۲۵  
 نه هر آدمی زاده از دد بهست ۳۸۲  
 نه هر بارخرما توان خورد و برد ۱۱۴۶  
 نه هر جا شکر باشد و شهد و قند ۹۹۹  
 نه هر جا که بینی خط دلفریب ۱۲۶۰  
 نه هر جای مرکب توان تاختن ۴۸  
 نه هر چشم و ابرو که بینی نکوست ۱۲۸۹  
 نه هر کس سزاوار باشد بصدر ۹۰۴  
 نه هر کس سزاوار باشد بمال ۷۳۴  
 نه هرگز شنیدیم در عمر خویش ۳۸۴  
 نه یک عیب او را بانگشت پیچ ۱۲۸۸  
 نهیبی از آن گیر و دار آمدش ۱۰۰۶  
 نه یوسف که چندین بلا دید و بند ۱۴۵۳  
 نیارست دشمن جفا گفتنم ۱۲۳۲  
 نیارستم از حق دگر هیچ گفت ۱۳۴۵  
 نه در خشت و کوهپال و گرزگران ۱۰۵۰  
 نه در کوه سبزی نه در باغ شخ ۳۳۰  
 نه در مردی او را نه در مردمی ۱۰۵۹  
 نه در مهدنیروی سالت نبود ۱۲۹۹  
 نه در بار اوزار بر گردنش ۴۵۵  
 نه دشمن برست از زبانش نه دوست ۶۸۳  
 نه در عامل سفله بر خلق رنج ۱۲۳۴  
 نه دل دامن دلستان می کشد ۸۶۰  
 نه در لعل پیروزه در صلب سنگ ۳۵  
 نه دوری دلیل صبوری بود ۸۱۲  
 نه دینار دادش سیه دل نه دانگ ۶۱۴  
 نه دیوانه خواند کس او را نه مست ۴۵۱  
 نه ذکر جمیلش نهان میرود ۱۰۹  
 نه رستم چو پایان روزی بخورد ۱۰۵۴  
 نه رفتست هرگز بر او ناصواب ۴۰۶  
 نه رگهای پستان درون دلست ۱۲۹۷  
 نه روزی بسر پنجگی میخورند ۱۰۸۱  
 نه روزی به بیچارگی جان دهی ۸۶۷  
 نه زهره که فرمان نگیرد بگوش ۱۲۱۱  
 نه سختی رسد از ضعیفی بمور ۱۰۵۳  
 نه سگ دامن کاروانی درید ۲۷۸  
 نه سلطان خریدار هر بنده ایست ۷۷۲  
 نه سودای خودشان نه پروای کس ۷۶۸  
 نه شرطست وقتی که روزی خوری ۵۶۲  
 نه شمشیر زور آوران کند بود ۱۰۷۰  
 نه صاحبان دست بر میکشند ۱۳۵۳  
 نه صد گوسفندم که سیصد هزار ۸۰۹  
 نه طفل زبان بسته بودی ز لاف ۱۲۹۵  
 نه طفلی کز آتش ندارد خیر ۸۲۱  
 نه عقلست و نه معرفت يك جوم ۱۲۶۲  
 نه غیبت کن آن ناسزاوار مرد ۱۲۱۷  
 نه قندی که مردم بصورت خورند ۸۷  
 نه کشور گشایم نه فرماندهم ۱۴۱  
 نه کوتاه دستی و بیچارگی ۱۱۹۱  
 نه کورم و لیکن خطا رفت کار ۱۰۳۸  
 نه گر چون تویی بر تو کبر آورد ۸۸۴

۷۱۹ وزین جانب افتان و خیزان جوان  
 ۴۴۷ وزین سو پدر روی بر آستان  
 ۱۳۱۸ وشاقی پر بچهره در خهل داشت  
 ۳۶۵ وفا از که جوید چوپیمان گسخت  
 ۱۱ و گر بایدر جنگ جوید کسی  
 ۵۰۸ وگر باز آید بنرمی وهوش  
 ۱۳۵۵ وگر باشدش بر تو بخشایشی  
 ۸۵۹ وگر با همه خلق نرمی کند  
 ۱۱ وگر برجفا پیشه بشتافتی  
 ۱۲۸۰ وگر بردباری کند با کسی  
 ۱۴ وگر بر رفیقان نباشی شفوق  
 ۱۲۷۹ وگر بر کند خشم روزی زجای  
 ۱۳ وگر بنده چابک نیاید بکار  
 ۱۲۷۷ وگر بی تکلف زید مالدار  
 ۱۲۷۴ وگر بی نوایی بگوید بسوز  
 ۱۷۶ وگر پارسى باشدش زاد و بوم  
 ۹۶۴ وگر پرورانی درخت کرم  
 ۱۹۰ وگر بند و بندش نیابد بکار  
 ۱۴ وگر ترك خدمت کند لشکری  
 ۱۳۱۰ وگر تشنه مانی ز سختی مجوش  
 ۱۲۷۵ وگر تنگدستی تنگ مایه‌ای  
 ۳۴۹ وگر جور در پادشاهی کنی  
 ۱۱۶۸ وگر خرده زر ز دندان گاز  
 ۱۴۵۱ وگر خشم گیری بقدر گناه  
 ۵۳۵ وگر خفیه ده دل بدست آوری  
 ۱۲۷۴ وگر خنده رویست و آمیزگار  
 ۶۳۲ وگر خواجه با دشمنان نیکخوست  
 ۱۳۴۱ وگر خواهی امشب همین جا باش  
 ۲۱۲ وگر خود نباشد غرض در میان  
 ۵۱۰ وگر خود هزاری و دشمن دو بست  
 ۱۲ وگر خویش راضی نباشد ز خویش  
 ۲۵۲ وگر دانی اندر تبارش کسان  
 ۱۰۵۴ وگر در حیات نه اندست بهر  
 ۲۷ وگر در دهد يك صلاى کرم  
 ۱۵۴ وگر در سرشت وی این خوی نیست  
 ۱۲۷۷ وگر در سرش هول مردانگی است

نیاساید اندر دیار تو کس  
 ۱۴۱۸ نیاسایی از جانب هیچکس  
 ۱۴۲۸ نیامد بدین در کسی عذر خواه  
 ۱۰۶ نیامد برش دردناک غمی  
 ۶۰۵ نیامد بنزدیک رايم پسند  
 ۳۶۱ نیامد در ایام او بر دلی  
 ۱۸۶ نیامد کسی اندر جهان کوبماند  
 ۱۴۲۵ نیاورده عامل غش اندر میان  
 ۱۵۰ نیاید بنزدیک دانا پسند  
 ۱۰۸۷ نیاید نکوکاری از بدرگان  
 ۱۴۱۸ و ۱۲۲۵ نیاید همی شرمت از خویشتن  
 ۹۱۴ نئی بوریا را بلندی نکوست  
 ۱۱۵۳ نیرزد عسل جان من زخم نیش  
 ۹۵۱ تیرزد وجودی بدین ناخوشی  
 ۷۳۴ نئی نیزه در حلقه کارزار  
 ۱۲۱۱ نیوشنده شد زین سخن تنگدل

## و

۴۷۰ وبالست دادن برنجور قند  
 ۳۱۵ وجودت پریشانی خلاق ازوست  
 ۱۱۸۰ وجود تو شهرست پر نیک و بد  
 ۱۳۹۱ وجودش گرفتار زندان گور  
 ۹۸۶ وجودی دهد روشنایی بجمع  
 ۱۴۱۱ ور آبت نماوند شفیع آر پیش  
 ۱۴۴۰ ور از جهل غایب شدم روز چند  
 ۵۰۷ وراو پای جنگ آورد در رکاب  
 ۱۷۹ ور او نیز در ساخت با خاطارش  
 ۴۶۴ ور ایبدون که دشوارت آمد سخن  
 ۱۰۷۶ ورش بخت یاور بود دهر پشت  
 ۱۲۲۲ وزان پس سه مشت آب بر روی زن  
 ۱۰۰۹ وز آنجا بر آورد غوغا که دزد  
 ۶۰۱ وز آنجا بزندان آمد که خیز  
 ۹۱۹ وز آنجا جوان روی همت بتافت  
 ۳۰۳ وزان کس که خیری بماند روان  
 ۸۹۴ وزان نیمه عابد سری پرغرور  
 ۲۱۲ وزیر اندرین شمه‌ای راه برد  
 ۲۳۴ وزیرى که جاه من آتش بریخت

۸۲۶ ولی اهل ظاهر کجا پی برند  
 ۱۰۶۶ ولی چون نکرد اخترم یاوری  
 ۲۰۱ ولیکن بتدریج تا انجمن  
 ۱۳۰۴ ولیکن بدین صورت دلپذیر  
 ۵۶۶ ولیکن تو بستان که صاحب خرد  
 ۱۴۰۸ ولیکن تودنبال دیو خسی  
 ۱۵ ولیکن خداوند بالا وپست  
 ۱۱۹۴ ولیکن چو پیدا شود راز مرد  
 ۱۱۲۲ ولیکن چو ظلمت نداند ز نور  
 ۱۳۵۶ ولیکن نباید که تنها خوری  
 ۲۳۴ ولیکن نیندیشم از خشم شاه  
 ۷۹۲ ولی گر بخوبی ندارد نظیر  
 ۱۰۱ ولی نظم کردم بنام فلان  
 ۱۰۱۷ ولی هم ببخشایم ای نیک مرد  
 ۴۱۲ ولی همچنان بر دعا داشت دست  
 ۹۷۵ وی امسال پیوست با ما وصال

ه

هر آن طفل کو جور آموزگار ۱۲۵۲  
 هر آن کافکنند تخم بر روی سنگ ۱۱۱۲  
 هر آن کس که بر دزد رحمت کند ۷۳۰  
 هر آن کس که جور بزرگان نبرد ۱۰۱۸  
 هر آن کس که عجبش نگویند پیش ۴۷۷  
 هر آن کس که فرزند را غم خورد ۱۲۵۳  
 هر آن کس که گردن بفرمان نهد ۱۲۵۴  
 هر آن کو برد نام مردم بعار ۱۲۲۸  
 هر آنکو قلم را نورزید و تیغ ۵۲۶  
 هر آن که استعانت بدرویش برد ۵۴۴  
 همانا که در پارس انشای من ۹۸  
 همانا که دونان گردن فراز ۱۱۸۰  
 همان به که امروز مردم خوردند ۵۸۱  
 همان به گر آبستن گوهری ۱۱۱۹  
 هم آنجا امانش مده تا بجاشت ۱۷۷  
 همان دم که در خفیه این رازرفت ۴۸۰  
 همان دم که دیدیم گرد سیاه ۱۰۶۸  
 همان کین سخن مرد رهرو شنید ۸۷۷  
 همان لحظه کین خاطرش روی داد ۴۹۲

وگر در نیابد کرم پیشه نان ۱۱۶۶  
 وگر دست قدرت نداری بکار ۱۴۰۷  
 وگر دست همت نداری ز کار ۱۲۷۶  
 وگر دیر شد گرم رو باش وچست ۱۴۱۰  
 وگر دیگ معده نجوشد طعام ۱۳۳۰  
 وگر راست گفت ای خداوند پاک ۱۰۲۷  
 وگر رفت و آثار خیرش نماند ۱۸۷  
 وگر روی بر خاک پایش نهی ۵۷۷  
 وگر زنده دارد شب دیر باز ۲۸۸  
 وگر زن کند گوید از دست دل ۱۲۷۹  
 وگر زو توانا تری در نبرد ۵۰۶  
 وگر زورمندی کنی با فقیر ۴۳۴  
 وگر سالکی مجرم راز گشت ۴۹  
 وگر سختت آمد نکوهش ز من ۴۶۴  
 وگر سر بخدمت نهد بر درست ۱۳۴۹  
 وگر سیدش لب بدنجان گیرد ۱۲۶۳  
 وگر شرمت از دیده ناظرست ۱۲۲۵  
 وگر شوخ چشمی و سالوس کرد ۵۷۱  
 وگر شهریانرا رسانی گزند ۵۴۰  
 وگر عار دارد عبادت پرست ۸۹۸  
 وگر عفتش را فریبست زیر ۱۴۲۵  
 وگر فاسقی چنگ بردی بدوش ۹۳۴  
 وگر قانع و خویشتن دار گشت ۱۲۸۰  
 وگر قیمتی گوهری غم مدار ۱۱۶۸  
 وگر کاخ و ایوان منقش کند ۱۲۷۸  
 وگر کاهرانی در آید ز پای ۱۲۷۵  
 وگر کسوت معرفت در برم ۱۰۲۱  
 وگر کند رایست در بندگی ۱۴۲۵  
 وگر مردسهوست و بازی ولاغ ۸۵۰  
 وگر میرود در پیاز این سخن ۱۰۲۸  
 وگر نفز و پاکیزه باشدخورش ۱۲۷۷  
 وگر نقره اندوده باشد نحاس ۱۱۰۱  
 وگر نه چه حاجت که زحمت بری ۵۹۶  
 وگر نه کی از دست جورآمدی ۱۳۳۳  
 وگر نیستی سعی جاسوس گوش ۱۳۳۴  
 وگر هر دمت نفس گوید بده ۱۱۳۵

۱۳۲۸ همیدان بسی منفعت در نبات  
 ۷۵۴ همی رفت و می پحت سودای خام  
 ۷۷۶ همی رفتی و دیده ها در پهبش  
 ۸۹۶ همی رنجم از طلعت نا خوشش  
 ۱۴۴۹ همی شرم دارم ز لطف کریم  
 ۱۲۰۷ همی کرد فریاد و دامن بچنگ  
 ۸۵۳ همی گفت بر چهره افکنده خوی  
 ۶۵۶ همی گفت حاتم پربشان چو مست  
 ۵۸۳ همی گفت سردر گریبان خجل  
 ۴۶۷ همی گفت شمشیر بالای سر  
 ۸۸۰ همی گفت شولیده دستار و موی  
 ۷۸۹ همی گفت غلغل کنان از فرح  
 ۱۰۲۶ همی گفت و خلقی برو انجمن  
 ۶۷۶ همی گفت و گریان بر احوال طی  
 ۸۷۱ همی گفت و میرفت دودش بسر  
 ۸۶۸ همی گفت هر لحظه سیلاب درد  
 ۱۱۲۸ همی میردت عیسی از لاغری  
 ۴۵۶ همین پنج روزش تنعم بود  
 ۱۲۳ همینت بس از کردگار مجید  
 ۳۴۴ همینت بسندست اگر بشنوی  
 ۹۲۷ همین پنج روز است عیش مدام  
 ۶۴۸ همین دیدم از پاسبان تبار  
 ۱۳۵۴ همینست مانع که در بارگاه  
 ۱۸۷ همین نقش بر خولن تو در عهد خویش  
 ۱۴۱۲ همی یاد دارم ز عهد صغر  
 ۱۱۶۹ هنر باید و فضل ودین و کمال  
 ۹۴۵ هنرور چنین زندگانی کند  
 ۹۷۴ هنوز آنچه گفت از بدم اندکیست  
 ۸۳۲ هنوز آن حدیثم بگوش اندراست  
 ۱۴۲۷ هنوز از سر صلح داری چه بیم  
 ۱۴۴۶ هنوز از بت آلوده رویش بخاک  
 ۶۳۳ هنوز از پیش تازیان میدوید  
 ۱۴۱۱ هنوزت اجل دست خواهش نیست  
 ۱۳۱۳ هنوزت سپاس اندکی گفته اند  
 ۵۱۳ هوا بینی از گرد هیجا چو میغ  
 ۸۸۹ هوا و هوس خرمنش سوخته

۴۵۹ هم آهسته سر برد پیش سرش  
 ۱۳۶۵ هم از بامدادان در کلبه بست  
 ۱۱۳ هم از بخت فرخنده فرجام تست  
 ۲۲۴ هم از حسن تدبیر و رای تمام  
 ۱۰۴۹ هم از خبث نوعی در آن درج کرد  
 ۱۰۸۳ هم او را در آن بقعه زر بود مال  
 ۷۸۸ هم اینجا کنم دست خواهش دراز  
 ۱۳۵۷ همه برك بودن همی ساختی  
 ۴۱۸ همه تخت و مملکی پذیرد زوال  
 ۳۸۶ همه تخم نا مردمی کاشتی  
 ۱۲۴۰ همه روز اگر غم خوری غم مدار  
 ۴۹۶ همه روز نیکان ازو در بلا  
 ۶۹۹ همه سنگها پاسدار ای پسر  
 ۵۶۷ همه شب پریشان ازو حال من  
 ۱۳۸۴ همه شب در اندیشه کین گنج و مال  
 ۶۸۲ همه شب درین غصه تا بامداد  
 ۴۷۵ همه شب درین فکر بود و نخت  
 ۱۳۴۳ همه شب درین قید غم مبتلا  
 ۴۵۷ همه شب ز بیداری اخترش مرد  
 ۳۸۵ همه شب ز فریاد و زاری نخت  
 ۶۴۶ همه شب نبودش قرار و هجوع  
 ۹۹۹ همه ضعف و خاموشیش کید بود  
 ۱۴۳۳ همه طاعت آرند و مسکین نیاز  
 ۹۸۱ همه عمر ازینان چه دبدی خوشی  
 ۱۰۸۷ همه فیلسوفان یونان و روم  
 ۱۳۱۰ همه کارداران و فرمانبرند  
 ۱۸۸ همه کام و ناز و طرب داشتند  
 ۵۰۰ همه کس بمیدان کوشش درند  
 ۱۳۱۱ همه نخل بندان بخایند دست  
 ۵۷۷ همه وقت پردار مشک و سیوی  
 ۱۱۲ همه وقت مردم زدور زمان  
 ۱۴۴۱ همه هر چه کردم تو برهم زدی  
 ۸۲۵ همه هر چه هستند از این کمترند  
 ۷۲۴ همی بر فلک شد ز مردم خروش  
 ۵۰۲ همی نا بر آید بتدبیر کار  
 ۳۹۳ همی خندم از لطف یزدان پاک

- ۴۰۰ یکی پند میداد فرزند را  
 ۴۴۱ یکی پیر مرد اندر آن ده مقیم  
 ۱۰۰۷ یکی پیش خصم آمدن مردوار  
 ۹۲۴ یکی پیش دانای خلوت نشین  
 ۱۲۰۹ یکی پیش داودطایی نشست  
 ۸۱۰ یکی پیش شوریده حالی نشست  
 ۳۸۸ یکی تا کند تشنه را تازه حلق  
 ۱۲۷۲ ح یکی تا کند تشنه را تازه حلق  
 ۷۲۰ یکی تخم در خاک از آن می نهد  
 ۷۸۲ یکی تشنه می گفت و جان می سپرد  
 ۵۹۹ یکی تنگ دستش دو حرفی نوشت  
 ۹۷۳ یکی تیری افکند و درره فتاد  
 ۱۳۸۵ یکی حجره خاص از پی دوستان  
 ۸۸۶ یکی حلقه کعبه دارد بدست  
 ۵۵۵ یکی خار پای یتیمی بکند  
 ۸۱۳ یکی خرده بر شاه غزنین گرفت  
 ۸۰۸ یکی خلق و لطف پری وار داشت  
 ۱۱۹۱ یکی خوب خلق و خلق پوش بود  
 ۱۰۳۹ یکی خوب کردار و خوشخوی بود  
 ۸۰۸ یکی خویشتن را بیاراستی  
 ۸۲۸ یکی در برش پرنیانی قباه  
 ۱۳۷۴ یکی در بهاران بیفشانده جو  
 ۶۰۶ یکی در بیابان سگی تشنه یافت  
 ۱۱۴۵ یکی در میان معده انبار بود  
 ۹۸۷ یکی در نجوم اندکی دست داشت  
 ۷۹۸ یکی در نشا پور دانی چه گفت  
 ۶۰۰ یکی دست گیرم بچندین درم  
 ۱۳۸۹ یکی را اجل بر سر آورد جیش  
 ۱۴۲۶ یکی را بچوگان مه دامغان  
 ۳۳۷ یکی را بزندان درش دوستان  
 ۲۱ یکی را بسر بر نهد تاج بخت  
 ۸۰۷ یکی را بغایت خوش افتاده بود  
 ۱۲۸۳ یکی را بگفتم ز صاحب دلان  
 ۵۳۰ یکی را بنیرنگ مشغول دار  
 ۶۹۶ یکی را پسر گم شد از راحله  
 ۱۱۴۰ یکی را تب آمد ز صاحب دلان  
 ۱۱۸۱ هوا و هوس را نماند ستین  
 ۱۳۶۴ هوس پختن از کودک ناتمام  
**ی**  
 ۵۵۳ یتیم از بگرید که نازش خرد  
 ۶۳ یتیمی که ناکرده قرآن درست  
 ۳۱۳ بد ظلم جایی که گردد دراز  
 ۱۲۸۴ یقین بشنو از من که روز یقین  
 ۶۳۷ یقین مرد را دیده بیننده کرد  
 ۸۰۲ یکم روز بر بنده ای دل بسوخت  
 ۵۸۶ یکی آنکه در جمع بدبین میباش  
 ۱۲۲۸ یکی آنکه مالش بباطل خوردند  
 ۱۳۵۳ یکی آنکه هر گه که دست نیاز  
 ۱۰۷۲ یکی آهنین پنجه در اردبیل  
 ۲۸۲ یکی از بزرگان اهل تمیز  
 ۳۳۶ یکی اول از تندرستان منم  
 ۸۸ یکی باب عدلست و تدبیر و رای  
 ۳۰۵ یکی باز پس خائن و شرمسار  
 ۵۰ یکی باز را دیده بر دوختست  
 ۱۱۳۵ یکی با طمع پیش خوارزه شاه  
 ۱۴۰۱ یکی بچه گرگ می پرورید  
 ۶۴۷ یکی بد که شیرین و خوش طبع بود  
 ۱۰۲۳ یکی بر بطی در بغل داشت مست  
 ۱۴۰۴ یکی برد بر پادشاهی ستیز  
 ۱۱۰۹ یکی بر در خلق رنج آزمای  
 ۳۶۷ یکی بر سر شاخ بن می برید  
 ۱۳۸۷ یکی بر سر گور گل میسرشت  
 ۱۰۱۵ یکی بنده خویش پنداشتست  
 ۹۰۶ یکی بیخود از خشمناکی چومست  
 ۱۲۲۹ یکی پادشاه ملامت پسند  
 ۹۲۱ یکی پادشه زاده در گنجه بود  
 ۱۳۸۴ یکی پارسا سیرت حق پرست  
 ۱۱۹۸ یکی پارسا گفتش از روی پند  
 ۸۰۱ یکی پاسخش داد شیرین و خوش  
 ۲۸۹ یکی پنج بهتم خوش آمد بگوش  
 ۸۰۵ یکی بنجه آهنین راست کرد  
 ۱۲۷۲ یکی پند گیرد یکی ناپسند

- یکی طعنه میزد که درویش بین ۱۲۱۲  
 یکی طفل بردارد از رختی بند ۱۱۸۹  
 یکی طفل دندان بر آورده بود ۱۱۵۴  
 یکی عابد از پارسایان کوی ۱۲۲۲  
 یکی عاطفت سیرت خویش کرد ۳۵۶  
 یکی عدل تا نام نیکو برد ۳۵۶  
 یکی غایب از خود یکی نیم هست ۹۲۹  
 یکی غلمر داد مه توده کرد ۱۴۱۵  
 یکی فتنه دیداز طرف بر شکست ۱۲۰۲  
 یکی قطره باران ز ابری چکید ۸۷۴  
 یکی کرد بر پارسایی گذر ۱۳۲۳  
 یکی کرده بی آبرویی بسی ۹۷۲  
 یکی گربه در خانه زال بود ۱۱۵۲  
 یکی گرز پولاد بر مغز خورد ۱۳۲۹  
 یکی گفت از آن حلقه اهل رای ۱۰۰۰  
 یکی گفت ازینان ملک را نهان ۹۸۳  
 یکی گفت شاها بتیغش بز ۶۸۴  
 یکی گفتش آخر چه خسیی چو زن ۸۰۵  
 یکی گفتش آخر نه مردی تو نیز ۹۴۴  
 یکی گفتش از چهار سوی قصاص ۷۱۹  
 یکی گفتش از دوستان در نهفت ۱۱۳۰  
 یکی گفتش از دوستان قدیم ۴۵۸  
 یکی گفتش از هم نشینان دشت ۸۳۶  
 یکی گفت ازین نوع شیرین نفس ۹۲۰  
 یکی گفتش ای پسر بی عقل وهوش ۶۸۵  
 یکی گفتش ای خسرو نیکروز ۲۵۹  
 یکی گفتش ای سخره روزگار ۱۱۵۰  
 یکی گفتش ای شوخ دیوانه رنگ ۷۵۶  
 یکی گفتش ای قنوده راستی ۹۲۵  
 یکی گفتش ای مرد راه خدای ۱۴۵  
 یکی گفتش ای نیکدل شهریار ۳۹۵  
 یکی گفت ای یار شوریده رنگ ۱۲۲۶  
 یکی گفت شیخ این ندانی که کیست ۵۶۹  
 یکی گفت کس رازن بد میاد ۱۲۴۶  
 یکی گفت کین بندیان شبروند ۱۴۲۴  
 یکی گفت معروف را در نهفت ۹۵۹  
 یکی را چو سعدی دل ساده بود ۱۰۱۱  
 یکی را چو من دل بدست کسی ۸۳۷  
 یکی را حکایت کنند ازملوک ۴۰۳  
 یکی را که خاطر درو رفته بود ۱۱۷۳  
 یکی را خری در گل افتاده بود ۶۸۲  
 یکی را ز مردان روشن ضمیر ۱۱۴۸  
 یکی را کرم بودو قوت نبود ۵۹۷  
 یکی را که در بند بینی مخند ۱۳۲۶  
 یکی را که دیدی تو در جنگ پشت ۵۲۲  
 یکی را که سر خوش بود با یکی ۷۶۰  
 یکی را که سعی قدم پیشت ۳۰۵  
 یکی را عسس دست بر بسته بود ۱۳۲۱  
 یکی را که فضل است و فرهنگ و رای ۱۲۸۴  
 یکی را که معزول کردی ز جای ۱۸۲  
 یکی رفت پیش ملک بامداد ۱۲۳۵  
 یکی رفت و دینار ازو صد هزار ۵۷۳  
 یکی روبهی دید بی دست و پای ۶۳۵  
 یکی روستایی سقط شد خرش ۱۰۷۹  
 یکی زان دومی گفت باد بگری ۹۸۰  
 یکی زان میان غیبت آغاز کرد ۱۲۲۵  
 یکی زان میان گفت و ز نهان خواست ۱۱۸۷  
 یکی زندگانی تلف کرده بود ۸۸۷  
 یکی زهره خرج کردن نداشت ۷۰۶  
 یکی زین چو بر دیگری یافت دست ۱۳۳۰  
 یکی سر بر آرزو گریبان غم ۱۳۶۰  
 یکی سغله را ده درم بر منست ۵۶۷  
 یکی سلطنت دان صاحب شکوه ۱۱۶۲  
 یکی سوی دستور دولت پناه ۱۲۳۶  
 یکی سیرت نیکمردان شنو ۶۲۵  
 یکی سیل رفتار هامون نورد ۶۵۲  
 یکی شاهدهی در سمرقند داشت ۷۷۵  
 یکی شخص از آن جمله در سایه ای ۷۲۴  
 یکی شکر گفت اندر آن حال زود ۳۳۸  
 یکی صورتی دید صاحب جمال ۱۲۶۵  
 یکی طشت خاکسعرش بی خیر ۸۸۰



۶۰۴	یکی ناتوان دیدم از بند ریش	۱۱۶۰	یکی گفت میدانمت دسترس
۱۱۹۶	یکی ناسزا گفت در وقت جنگ	۱۳۰۷	یکی گوش کودک بمالید سخت
۱۸۸	یکی نام نیکو ببرد از جهان	۱۰۴۵	یکی مال مردم بتلبیس خورد
۱۱۴۹	یکی نانخورش جز پیازی نداشت	۱۴۱۷	یکی متفق بود بر منکری
۱۱۴۷	یکی نیشکر داشت بر طیفری	۱۰۸۶	یکی مرد درویش در خاک کیش
۵۹۲	یکی هاتف از غیث آواز داد	۴۴۹	یکی مرد کرد استخوانی بدست
۷۹۴	یکی هاتف انداخت در گوش پیر	۴۸۶	یکی مشتزن بخت و روزی نداشت
۸۲۷	یلان کماندار نخچیر زن	۱۴۰۹	یکی منع کردش که تبت یداک